

مکتبہ اسلامیہ

الہ آباد

۱۹۰۸ء



ترجمہ

# آثار الباقیہ



تألیف

ابوریحان بیرونی

بقلم

اکبر داناسرشت

بسرما یہ



انتشارات ابن سینا

تہران - میدان ۲۵ شہریور

134976

شماره ثبت کتابخانه ملی ۳۲۱ مورخ ۱۳۵۲/۳/۲



بسرمايه انتشارات ابن سينا

---

چاپ این کتاب بسال ۱۳۵۲  
در چاپخانه بانك بازرگانی ایران پایان یافت

## نظری به کتابهای ابوریحان

«ابوریحان بیرونی ولادت ۳۶۰ هجری در خوارزم، وفات ۴۴۰ هجری در غزنه»

ابوریحان فهرستی از نوشته‌های رازی تهیه کرده که برای تشخیص کتب اصلی این پزشک و کتب منسوب باو از دیدگاه تاریخ طب بسیار ارزنده است و چون فهرست کتب او نیز مورد تقاضای دانشمندی قرار گرفته از کارهای خود نیز فهرستی فراهم آورده که ما را به مصنفات او راهنمایی می‌کند.

اگرچه از معاصر او ابن سینا نیز آثار بسیاری مانده ولی پس از تدبر در نوع آثار این دو دانشمند معاصر، باینجا رسیدم که تنوع کار در کتب ابوریحان بیشتر است و کمتر اتفاق افتاده که دواثر او در یک موضوع باشد و حال آنکه کتب ابن سینا تقریباً حفظی است؛ نجات خلاصه اشارات و اشارات تیتراهایی از شفا میباشد این است که در مقدمه روانشناسی شفا نوشته‌ام که میتوان گفت ابن سینا دو کتاب بیشتر نداشته: قانون در طب و شفا در فلسفه و در میان کتب شفاهم به گواهی اهل خبرت و بصیرت که ذکر کرده‌ام بهترین کتاب روانشناسی آنست که ترجمه آنرا پرداخته‌ام و اخیراً به چاپ چهارم رسیده و چون مقاله سوم آن مشروحاً در نور و رنگ و کیفیت ابصار است هنگامی که آنرا بخوانید عقائد ابوریحان را در این کتاب آن مقدار خلاصه که با

ابن سینا در این موضوعات گفتگو کرده، برای شما روشن میشود چنانکه بسیاری از مسائل طبیعی کتاب حاضر از قبیل اینکه خلاء ممکن است یا محال و اینکه خلاء حافظ اشیاء میباشد چه معنی میدهد، با توجه به ترجمه کامل مرحوم فروغی در کتاب فنون سماع طبیعی باین مسائل آشنا میشوید .

مجموعه کتب و مقالاتی که بیرونی یادگار گذاشته صدوسه عدد است و چون مقالات استاد خود نصر بن عراق و مقالات دوست خود ابوسهل مسیحی را بسیار دوست میداشته آنها را فرزند خوانده خود دانسته و غیر از این صدوسه اثر در شمار تألیفات خویش جاداده و من در جوانی يك مقاله از نصر بن عراق در تهران سراغ داشتم و نظام حیدرآباد پانزده رساله آنرا در يك مجموعه چاپ کرده و میان آثار این مرد ریاضی دان برخی از مقالات است که در قرن حاضر بآلمانی ترجمه شده و شامل افکار زنده است و جای این سخنان جای دیگر است .

این جانب که از آغاز شباب در جستجوی آثار ابوریحان بوده ام کتب ذیل را از این صدوسه اثر موجود یافته ام .

۱- آثار الباقیه که تقریباً صدسال پیش يك نسخه بسیار نفیس در تهران بوده و عین همان را زاخائو در لیزنیک چاپ کرده و دو نسخه کامل از آن در اسلامبول موجود است که عکس آن مورد استفاده قرار گرفته و ساقطاتی از کتاب در آن نه پیداشده .

۲- قاتون مسعودی که در دست اعتضاد السلطنه بوده و بعداً این نسخه از ایران بیرون رفت و دانشمندی آلمانی هفت نسخه خطی از آن در دنیا یافت و نسخه اکسفورد سیصد و هفتاد و پنج هجری نوشته شده که سی و پنج سال پس از مرگ ابوریحان است و چون آن دانشمند به قراری که شنیده ام در بمباردمان آلمان از میان رفت ابوالکلام آزاد نسخه تصحیح شده آنرا به پول دولت هندوستان خریداری کرد و در هند چاپ شد .

۳- استخراج الاوتار .

۴- افراد المقال فی امر الاظلال .

۵- تمهید المستقر لمعنی الممر .

۶- راشیقات .

این چهار رساله نیز در هندوستان چاپ شده و اخیراً استخراج الاوتار را در مصر مهندس احمد سعید دمر داش به کومک دیگری شرح کرده و کار بسیار سودمندی انجام داده .  
۷- تحدید نهابات الاماکن - این کتاب در ترکیه چاپ شده .

۸- مقالید علم الهیة این کتاب در قضاوت میان نصر بن عراق و ابوالوفای بوزجانی است که بوزجانی مدعی بوده شکل مغنی وظلی را هر دو او اختراع کرده و ابوریحان می گوید شکل مغنی از نصر بن عراق است و شکل ظلی از بوزجانی و این کتاب بسیار ارزنده است زیرا این دو شکل امروز در مثلثات کروی به کار می رود و بعداً خواجه طوسی رساله ای در مثلثات کروی نوشته که حاوی این مسائل است و پیش از او کسی بطور مستقل در این موضوع کتابی ننوشته و کتاب خواجه در اسلامبول بطبع رسیده و نلینو قضاوت ابوریحان را در تاریخ نجوم اسلامی درست ندانسته و حقیر برای دانستن واقعیت امر در مثلثات کروی مدت ها صرف وقت کرده ام و چون بر این گمانم که میان کارهای من دو صفحه مطلب تازه بیش نیست یکی در تسطیح کره و دیگر در مثلثات کروی پس از آنکه رساله تسطیح را انتشار دادم به شرط حیات قسمت دوم کارم را عرضه میدارم تا خدا چه خواهد. کتاب بیرونی خطی است و منحصر به فرد در کتابخانه مدرسه سپهسالار موجود است .

۹- الاستیعاب فی وجوه الممكنة فی صنعة الاطرلاب این کتاب خطی است و در تهران موجود است.

۱۰- فی صنعة الاطرلاب .

۱۱- تسطیح الصور .

۱۲- تصحیح المبادی .

۱۳- تصویر الکواکب والبلدان .

این چهار رساله که رساله اخیر دو صفحه کاغذ پستی است اخیراً در یزد پیدا شده و فعلاً آن نسخه در دانشگاه است و عکس هر چهار نسخه نزد بنده موجود است و رساله تسطیح الصور که از تسطیح گفتگومی کند شامل همان مطالب قسمت آخر آثار الباقیه

درسطیح است و نکاتی را نیز بیشتر دربردارد .

۱۴- الجواهر فی معرفۃ الجواهر که شامل وزن مخصوص فلزات و جواهر است و در هندوستان به چاپ رسیده . و تنسوق نامه‌ی ایلخانی به قلم خواجه طوسی ترجمه آن است.

۱۵- کتاب التفهیم که شامل مقدمات اولیه علم نجوم است؛ عربی و فارسی آن به چاپ رسیده .

۱۶- کتاب ماللهند که اسم درازی دارد و همان ماللهند (آنچه برای هند است) کافی است کتاب در آلمان به چاپ رسیده و قسمت فلسفه آنرا بیاری ترجمه کرده‌ام .

۱۷- کتاب پاتنجلی که آنرا ریت در آلمان بچاپ رسانیده و آن کتابی عرفانی است.

۱۸- مقاله‌ای در استخراج مساحت زمین با رصد انحطاط افق از قله جبال که

همان مسئله انخفاض یا اتساع افق است که بیرونی مخترع این قاعده است و باییدا کردن شعاع محیط را یافته به عکس از اتوستنس و منجمین عهد مأمون که محیط زمین را باییدا کردن یک درجه از سطح آن پیدا کرده‌اند و این نسخه خطی است و به آلمانی هم ترجمه شده و نسخه در آلمان است. و ویدمن عکسی از نسخه خطی برای نلینو فرستاده که موجب شکر گزاری او شده و مسئله بطور مشروح در فصل هفتم مقاله‌ی پنجم قانون مسعودی شرح داده شده و جزء کتبی که ذکر کردم تنها این مقاله را من ندیده‌ام .

۱۹- رساله‌ایست فارسی در احکام نجوم و مرحوم شیخ الاسلام زنجانی مشخصات

آنرا برای حقیر نوشته و گویا در نقل و انتقال کتابهای او آن کتاب گم شده .

۲۰- رساله‌ایست بسیار مختصر مربوط به اصرلاب و در کتابخانه ملک بشماره

۶۴۰ موجود است- جزء آثاری که از بیرونی مانده رساله‌ایست در سؤال و جواب با

ابن سینا که عربی آن در مصر چاپ شده و ترجمه فارسی آن در نامه دانشوران است .

آنچه از آثار بیرونی که یا معدوم شده یا بطور پراکنده در کتابخانه های دنیا

موجود است قابل استفاده بوده اگر رساله‌ای که در نور و شعاع نگاشته در دست بود

حداقل تاریخ این مسئله روشنتر میشد و اگر رساله‌ای که در ترجیح و تفضیل رای

اعراب در شمار اعداد بر رای هندیان نوشته در دست بود بسیار مطلب تازه و قابل



تأمل بود زیرا دنیا در قسمت عدد مدیون هنداست و چون یونانیان صفر نداشتند هر گاه عددی بزرگ می نوشتند بسیار طولانی می شد و به کار بردن دهگان و صدگان و هزارگان از هنداست و در کتب، اعداد هندی ذکر شده و برخی از این صد و سه اثر کتابهای ادبی بود که از آن جمله است افسانه خنگ بت و سرخ بت که در بامیان موجودند و از آثار بودایی است و مردم آن حدود حکایت‌های گوناگون از این دو بت داشته‌اند و عنصری این افسانه‌ها را نظم کرده که نظم او هم همان راهی رفته که نثر بیرونی رفته .

از نویسنده‌ی دانشمند آقای حسن قائمیان که فهرست اعلام این کتاب را تهیه فرمودند بسیار سپاسگزارم.

«اکبر دانا سرشت»

تهران خرداد ۱۳۵۲



## مقدمه

### آثار الباقیه از چه موضوعی گفتگو میکنند؟

این کتاب از ایام شادمانی و روزهای غمناکی ملل و شناخت اوقات روزه اهل کتاب و برخی از مذاهب دیگر، و روزهای تاریخی گفتگو می کند و برچنین دانشی گاه شناسی گفته می شود که ترجمه کلمه ی Chronologie فرانسه است و جز، پسین این لفظ به معنای شناسایی است چنانکه در همه موارد جز این نیست و مصریان آنرا به معرفه المواقیت درست برگردانده اند . پیش از بیرونی این مسائل بطور پراکنده در کتب تواریخ و دفاتر نجومی و نوشته های مذهبی ملل موجود بوده و جمع آوری این اطلاعات و دقت و اجتهاد در آنها و سنجیدن این اقوال با مقیاس های تاریخی و احیاناً با میزان های علمی و صورت وحدانی بخشیدن به این بحثها کار مردی است که جهان فرتوت مانند او را در کوشش وهوش خداداد و اعتقاد به حقیقت کمتر دیده است . ولی در خلال گفتگو، گاهی بحث به تواریخ ملل و ادیان یا مسائل طبیعی وهیوی وغیره می کشد که چون بالعرض سخن بدینجا کشیده به زودی نویسنده بر سر مطلب می رود و او خود متوجه است که از موضوع سخن خارج شده .

بیرونی گذشته از مقام بلند در ریاضیات نجومی با زبانهای بیگانه آگاهی داشته و از این رهگذر توانسته به يك رشته معلومات دست یابد که در دیگر نوشته ها نیست و برخی از کتب که مورد استفاده او بوده امروز از میان رفته است و دائرة المعارف سی و دو جلدی فرانسه در قسمت تقویم یهود می گوید ما این اطلاعات دقیق را مدیون بیرونی هستیم و اگر جهد و کوشش او نبود این مسائل از میان میرفت . سال یهود شمسی وقمری است lunisolair و چون شب پانزدهم نیسن از دریا گذشته و به خشکی رسیدند و به عقیده ایشان فرعون و سپاهیان که از پی این قوم می آمدند غرق شدند و ماه هم در حال بدرکوه و دشت را از شعاعهای سیمگون خود سپید کرده بود و درختان هم جامه ی سبز نوروزی پوشیده وشکوفه ها باز شده بود، موسی ایشانرا امر کرد که این حال را که ماه در استقبال باشد و زمان بهار همواره به یادگار رهایی از اسارت حفظ کنید از اینجا یهود ادواری ترتیب دادند که این نتیجه را می بخشید که آن حال همواره ثابت می ماند این ادوار پنج قسم است که دور (محزور)

## شش

نوزده تایی از همه کاملتر است و از این رهگذر معمول گشته . از سویی دیگر روز اول سال نباید دوشنبه و چهارشنبه و جمعه باشد زیرا صوم آنان به روزهایی می افتد که مانع انجام آن می شود مثلا اگر جمعه را روزه دارند چون روزه ایشان بیست و پنج ساعت است مقداری از روزه داخل مدت حدسبت می شود که از غروب شنبه آغاز می گردد و با راحت سمیت معارض است و اشکالاتی دیگر هم در صورت دانستن این سه روز را اول سال روی می دهد پس این هم باید چاره جویی شود و برای دو تعدیل مذکور جداول و حسابهای دقیقی ترتیب دادند که بیش از اندازه در آنها دقت شده .

در بادی امر چنین بنظر می رسد که این جداول و کارهای نجومی از زمان خروج از مصر کار خود یهود بوده و بیرونی در این موضوع چیزی نمی گوید ولی تصور می کنم به گمان نزدیک به یقین که از زمان موسی تا اسارت کلدیه به طوری با روش عامیانه این مشکلات را رفع و رجوع می کردند و در کلدیه که بدون شك مرکز علم نجوم بوده و هنوز نام درخشان ساروس Saros زینت بخش کتب نجوم است از علمای نجوم آنجا این جداول و حسابهای دماغ فرسا استفاده شده بالاخص که ماههای دوازده گانه این قوم تمام ماههای کلدانی است و ارسطو در کتاب سماء و عالم یونانیان را مرهون کلدانیان می داند و از ارساد و اعمال نجومی این قوم شرافتمندانه تقدیر کرده است.

اگر نویسنده مقاله تقویم یهود از بیرونی سپاسگزار است که نگذاشت این معلومات از میان برود ما ایرانیان بیشتر از او از بیرونی سپاسگزاریم که نگذاشت معلوماتی بسیار ارزنده درباره اعیاد و ایام و تواریخ مربوط به ایران فراموش شود و اگر کار او نبود این قسمت ها نیز از خاطره ها می رفت و راجع به کتب رائج آن عصر چنین می گوید :

«یکسره آنچه را که در زیجها نگاشته اند کنار می گذاریم زیرا نویسندگان این دفاتر را توجه و عنایتی باین ایام نبوده و در اکثر این کتب به نقل از نسخی فاسد که بیشتر آنها ساختگی است کفایت شده و من آنچه را که از ناحیه خود زردشتیان بدست آورده ام که برای اعتقاد دینی توجهی خاص و عنایتی مخصوص بدین روزها داشته اند در اینجا نقل می کنم. در کتب رادویه بن شاهویه و خورشید بن زیار موبد اصفهان و محمد بن بهرام بن مطیار مطالبی در این بحث یافتیم که مرا از دیگر مراجع بی نیاز کرده و آنها را در اینجا بازگو می کنم» .

همچنین از کتب دیگر مانند شاهنامه ابومنصوری که فردوسی هم از آن بهره مند شده و دیگر کتب نیز استفاده کرده . پیش از بیرونی برخی از علمای تاریخ اجمالا از تورات اطلاع داشتند که کورش پادشاه بزرگ ایران یهود را از اسارت کلدانیان آزاد ساخت ولی چون نام کورش را در سلسله پیمدادی و کیانی ندیده بودند ناچار طبری او را یکی از فرمانداران بهمن یا گشتاسب دانسته و گاهی هم او را با کیکاوس افسانه ای یکی شمرده ولی آنچه از

برای او مسلم بوده این است که هیچگاه کورش به شاهی نرسید و او که فرمانداری از ناحیه کیان بود از طرف لهراسب در مقام خود تثبیت گردید! و بیرونی در آثار الباقیه کورش را از پادشاهان کلدان بشمار می آورد که در سال سوم پادشاهی او بنای بیت المقدس تجدید شد ولی این مرد که همواره در جستجو بوده پس از آنکه در آثار الباقیه نوشته های جریر-طبری را بازگو می کند در قانون مسعودی يك جدول کامل از پادشاهان هخامنشی ذکر می کند و پیش از او در زیج صابی نیز به چنین جدول برمی خوریم اما قسمتهای زیادی در جدول فراهم آورده بیرونی است که در کار بتانی نیست .

همچنین طبری و دینوری و حمزه اصفهانی به تقلید از زردشتیان مدت پادشاهی اشکانیان را دوست و شصت و شش سال دانسته اند در حالی که اهل کتاب بنا بر قول طبری پانصد و بیست و سه سال می دانستند و بیرونی از کتاب شاپورگان مانی که مانی برای شاپور نگاشته و خواندن زایجه مانی توانست تاریخ دقیق جلوس اردشیر را به دست آورد چون تاریخ اسکندر هم روشن بود مدت سلطنت اشکانیان نیز به دست آمد که پانصد و سی و هفت سال است .

( از تواریخ معلوم است که طول این مدت یعنی از فوت اسکندر تا پدید آمدن اردشیر بابکان پانصد و چهل و هشت سال است ) .  
نقل از ایران باستان

دوره سلطنت سلوکیدها که هشتاد سال است در این اقوال جزء دوره اشکانی محسوب شده است و باید برای علت اختلاف جزئی این آراء در مقیاس های تاریخی بیشتر دقت کرد . بیرونی در کتاب تجدید نهایات الاماکن می گوید که داریوش خواست دریای احمر را به مدیترانه متصل کند و ترعهای ایجاد کرد . عجیبتر آن است که در سنگی که به حجر الرشید معروف است و امروز در فرانسه نگاهداری می شود به چند زبان این موضوع نگاشته شده که شامپوللیون افسر فرانسوی با تطبیق این خطوط توانست خط هیرو گلیفی را بخواند و علم مصرشناسی آغاز شود و چون جغرافی دانان آن عصر از دماغه کاپ بی اطلاع بودند بیرونی در کتاب نامبرده می گوید ناچار باید از جنوب افریقا راهی به اقیانوس هند باشد زیرا کشتی شکسته های هندی در مدیترانه پیدا شده .

اطلاعاتی که ایرانیان ازمانی داشتند بسیار دور از حقیقت بود و تنها او را به نام مانی نقاش می خواندند که در زمان شاپور ساسانی از چین به ایران آمده و فردوسی روی مدارکی که در دست داشته درباره شاپور چنین گوید :

که چون او مصور نبیند زمین  
یکی پرمنش مردمانی بنام  
زدین آوران جهان برترم

بیامد یکی مرد گویا ز چین  
بدان چربدستی رسیده بکام  
بصورتگری گفت پیغمبرم

روی همین شهرت مانی است که حافظ گفته است .  
گر از من باورت ناید رو از صورتگر چین پرس

که مانی نسخه می خواند ز نوک کلك تصویرم

پدر مانی ایرانی بوده و مادرش سریانی و مذهب او فلسفه ایست که جهان را از دو اصل قدیم مخلوق می شمارد و این دو اصل نور و ظلمت است که یکی سرچشمه خیر و دیگری منبع شر است و این مذهب قسمتی از آسیا را گرفت و از راه شمالی افریقا به اروپا سرایت کرد و یکی از جنگهای صلیبی جنگ بامانویان است که در جنوب فرانسه روی داد .

بیرونی شائق بوده که مانی را بشناسد و بداند این مرد کیست و چه گفته است که دانشمندی بی نظیر مانند رازی کیش او را پذیرفته و از آن پیش نیز بسیاری از متفکران پیرو مانی بوده اند تا آنکه به کتب او دسترسی یافته و از نوشته های مانی بیش از اندازه مسائل تاریخی استفاده کرده که امروز آن مدارك در دسترس ما نیست شاید در ترکستان نزد مانویان باشد . نباید گفت بیرونی چهل سال در پی دسترسی باین کتب بود چون بیرونی هنگام نوشتن آثار الباقیه و اطلاع از مانی در حدود سی سال داشته و باین فرض ازده سال پیش از تولد در این جستجو بوده !

در رساله ای که فهرست نوشته های اوست از عدد سالیان چیزی نگفته و تنها اشتیاق سوزان خویش را به دیدن کتب مانی گفته ! مطلبی که برای من تاريك مانده این است که اگر همه کتب مانی به پهلوی نبوده مسلماً شاپورگان که برای شاپور پسر اردشیر نوشته است به پهلوی اشگانی زبان پدری او و دیگر نوشته های او سریانی بوده و آیا ترجمه این کتب را بیرونی دیده یا به كمك مترجم از آنها آگاهی یافته چون مسلم است که بیرونی پهلوی و سریانی نمی دانسته و در همه نوشته های او کوچکترین اشاره ای هم بر این امر نیست .

همچنین بیرونی سلسله فراعنه ی مصر را که ذکر می کند این افتخار ایران را که يك سلسله از فراعنه یعنی پادشاهان مصر ایرانی بوده اند باز گو می کند و آنها سلسله بیست و دوم می باشند .

مسلماً مدارك او کتب عبری بوده که زمان نگاشتن کتاب حاضر بیش از اندازه از آن بهره مند شده و او خود از کتاب سید رعو لام و کتب مذهبی یهود مستقیماً استفاده کرده است .

اگر امروز از تاریخ اطلاعاتی صحیح از آغاز پیدایش حکومت در ایران تاکنون بدست می آورید باید بدانید که همواره چنین نبوده و در قرن سوم و چهارم که تازه ایرانیان از سلطه اعراب بیرون می آمدند باین اندیشه شدند که نخست تاریخ گذشته خود را

بدانند و از هر سو در این جستجو به تکاپو افتادند و به هر کنجی سری کشیدند و از هر دانشمندی چیزی پرسیدند و نوشته‌هایی را که از عهد ساسانی مانده بودند به چنگ آوردند که مع‌الاسف درهم و متناقض بود .

باین گفته حمزه بن حسن اصفهانی در مقدمه کتاب تاریخ پرارزش او بنگرید .  
« تواریخ پادشاهان ایران همه مغشوش و نادرست است زیرا پس از صد و پنجاه سال از زبانی به زبانی دیگر نقل شده از این رهگذر من چاره‌ی نداشتم جز اینکه به هشت نسخه که جمع کرده‌ام اعتماد کنم و این هشت نسخه را باهم سنجیده و تاریخ پادشاهان ایران را از روی آنها تنظیم می‌کنم » .

تاریخ مانند علوم دیگر در تکامل است مرحوم پیرنیا که عمری رنج برد تا ایران باستان را نگاشت از تمدن موهنجودار که در سند کشف شده و شاید از تمدن سومری قدیم‌تر باشد خبر نداشت و نیز از قوم حتی که در تورات ذکر شده هیچ آگاه نبود با آنکه در تورات نام این قوم آمده است که پسران ابراهیم او را در صحرائی که از بنی‌حزب خریده بود دفن کردند و ساره زوجه او نیز در همانجا بخاک سپرده شد ولی در عصر مازمین رازگشایی کرده و معلوم شده که این قوم آریائی بوده‌اند و خط خاصی هم داشته‌اند که خوانده شده . اگر آثار الباقیه و اطلاعات بیرونی را با شرایط زمان و مکان او بسنجیم در اعجاب خواهیم ماند بخصوص که تاریخ را با مغز ریاضی تحلیل کرده و روی همین سنجیه ریاضی‌دانی اوست که تمام سنوات و وقایع را که در کتب پیش از اوست جدول ساخته و در برخی از موارد اعداد را به حروف ابجد (حساب جمل) نیز تحویل کرده تا از اشتباه مصون بماند . کمتر اتفاق افتاده که میان علما کسی دارای چند شخصیت باشد لایب‌نیز و بیرونی چنین بودند و بیرونی گذشته از شخصیت ریاضی دارای شخصیت هندشناسی است پس از ۴۰۷ هـ که سلطنت خوارزمشاهیان به دست محمود برچیده شد و او به غزنه آمد چون در ترجمه ریاضیات هند از زبان سانسکریت به تازی شک داشت و به اصلاحات فزاری و یعقوب بن طارق حسب عادت نظر خوبی نداشت درصدد یاد گرفتن زبان سانسکریت افتاده و در آنوقت او در حدود چهل سال داشت و به هندوستان رفت و چند سال در آنجا ماند و این زبان سخت را آموخت و بعداً کارهای آن دو منجم را اصلاح کرد و هیجده کتاب از سانسکریت به تازی برگردانید که تنها سه عدد آن موجود است و دو کتاب هم از تازی به سانسکریت ترجمه کرد که عبارت است از هندسه اقلیدس و اسطرلاب و یک زیج هم برای سیاو پل کشمیری به این زبان نگاشت و ممکن است هر سه اثر سانسکریت او دستخوش زوال قرار گرفته باشد و او زمانی او به داد فرهنگ دیرین هندوستان رسید که این فرهنگ قدیمی در اثر هجوم به آن خاک امکان داشت به کلی از میان برود .

اما آن سه کتاب که موجود است یکن کتاب ماللهند است که تنها ده فصل فلسفی آنرا ترجمه کرده‌ام و نیرویی در خود نمی‌یابم که دست به ترجمه بقیه آن بزنم و ترجمه فعلی که

پیش چشم شماسه سالها وقت مرا گرفت. کتاب دوم پاتنجلی است که پروفیسور ریتر آنرا به چاپ رسانیده. سوم کتاب راشیکات است که در تناسب می باشد و در حیدرآباد چاپ شده و رساله‌ی مختصری است.

ما از خاورشناس نامی آلمانی که کتاب آثارالباقیه  
**نظری به نسخه‌های آثارالباقیه** و ماللهند را در آلمان به طبع رسانیده سپاسگزاریم  
 و اگر اقدام او نبود احتمال می رفت که این  
 نسخه‌های خطی نیز مانند قسمت اعظم نوشته‌های بیرونی رهسپار عدم گردد و کوشش او در شناساندن  
 بیرونی از راه ترجمه این دو اثر به اروپا بیشتر قابل قدرشناسی است.

نسخه بدل‌های او اکثر زائد است مثلا به جای ( ذی‌حماء ) که در قرآن آمده یعنی  
 گل‌آلود ذی حمی آورده که به معنای تب دار باشد و چشمه گل‌آلود می شود و تب نمی کند  
 و ابو عبدالله جبلی را که بیرونی می گوید اخلاق جبلی او سبب تندخویی و ناسزاگویی او  
 به ایرانیان شده است به جای جبلی جبلی آورده که صفت زن است و با نسبت اخلاق او به  
 مردم جبل این احتمال بکلی ساقط است و در اقدار ثوابت به جای ج که به معنای قدر  
 سوم است ح آورده که در حساب جمل هشت می شود و چون ثوابت را قدما بیش از شش قدر  
 نداشتند هر چند امروزه از لحاظ تشعشع آنها تا صد قدر ذکر شده، مسلم ح غلط و صحیح  
 ج است و نظائر این اغلاط از قبیل زمان وسطی که با فتح و او است و هر هیئت دانی تعریف  
 آنرا می داند با ضم و او ذکر کرده و با صلوة وسطی به ضم و او اشتباه کرده با همه این احوال  
 این خرده گیری‌های جزئی نسبت به خدمت با ارزش او چیزی نیست اما اگر من به حروف  
 معرب دسترسی داشتم بهتر می بود و خواستم در کواکب مسخره که مسخره اسم مفعول از باب  
 تفعیل است روی خاء تشدید بگذارم ممکن نشد و با مسخره به فتح میم نباید اشتباه شود  
 و گرنه کار به مسخره می کشد! و همین اشکال در کلمه مقطعه در حروف مقطعه است.

در القاب بطالسه محب‌الخیل ذکر شده و نسخه‌های خطی نیز چنین است و این  
 لقب هم خالی از معنی نیست زیرا دوستار اسب معنی آنست و زیدالخیل هم مردی در جاهلیت  
 بوده ولی با ترجمه القاب جانشینان اسکندر به فرانسه محب‌الخیل صحیح است چه  
**Bienfaisant** به معنای نیکوکار است و این القاب را که دوستدار برادر یا دوستدار  
 خیر باشد از راه تمسخر به آنان داده اند چه یکی برادرکش بوده و دیگری شیر و  
 بدکار.

ولی آنچه مهم است این می باشد که پس از این خاورشناس چهار نفر آلمانی نسخه‌هایی  
 از آثارالباقیه یافته اند و هر کدام قسمتهایی که از کتاب ساقط بوده پیدا کرده اند و اینجانب  
 کار آن چهار تن را کنترل کردم و قسمتهایی در دو نسخه عکسی دانشگاه که از روی نسخه‌های



## یازده

اسلامبول عکس برداری شده یافتیم و خوشبختانه بیشتر یافته‌های من راجع به گذشته ایران و اعیاد و ایام پدران ما می‌باشد و یک قسمت کوچک هم راجع به اواخر کتاب مربوط به یک مسئله ریاضی است که چون این افتادگی در کتاب نبود و قسمتی هم غلط چاپ شده مسئله برای حقیر لاینحل بود و بعداً با آنچه بدست آمد مسئله حل شد و برای اینکه یافته‌های این جانب با آنچه دیگران یافته‌اند فرق داشته باشد آنها را میان‌کروشه قرار دادم تا مشخص شود .

اما اینکه روی کلمه مبطح در اسطرلاب در چاپ سابق پافشاری کردام و مبطح را غلط دانسته‌ام اشتباه از ناحیه من بوده زیرا با تعریفات که از اسطرلاب مبطح یافتیم با تسطیح منقول بیرونی منطبق نبود .

بیرونی در قسمت اسطرلاب کتاب تفهیم گوید : « و از اسطرلاب لونی است او را مبطح خوانند و مقنطراتش و منطقه البروج اندرو گردنبوند ولیکن فشرده پهن چون خربزه و زین جهت مبطح خوانند » و نیز توصیفی که از آن در کتاب استیعاب شده و نیز توصیف ابوالفتوح در کتاب تسطیح خود که چون خطوطی در آن بیضی ترسیم می‌گردد نیاز به دانستن مخروطات داریم و با دقت در تسطیح مذکور در کتاب که بعینه در کتاب استیعاب و رساله تسطیح صور آمده این تسطیح سازگار نیست و تسطیح مورد استفاده بیرونی به اصطلاح ما تسطیح قائم بر سطح استواست که نصف النهارات خط مستقیم و مدارات دوائری به گرد هم می‌افتد و اشتباهات و ساقطاتی هم در ترجمه قبلی بوده که تا حد امکان تصحیح و تکمیل شده و نسخه پیشین کتاب که در بیست و یک انتشار یافته یک سیاه مشقی بوده .

اما راجع به این ساقطات عقیده‌ام اینست که هرچه آثار الباقیه در دنیا موجود است که نسخه مدرسه سپهسالار از بهترین نسخه‌های آنهاست و مورد استفاده حقیر بوده و دو نسخه اسلامبول از روی نسخه‌ای قدیم که پیش از قرن هفتم موجود بوده نوشته شده منتها در آثار الباقیه‌های دسترس زاخائو و حقیر افتادگی‌هایی بوده که در دو نسخه اسلامبول نیست و در موقع تحریر جمیع این نسخ از روی نسخه پیش از قرن هفتم در کتاب افتادگی‌هایی دست داده به دلیل اینکه در این قبیل ساقطات همه نسخ موجود با هم مشترکند و اینکه قرن هفتم را تکرار می‌کنم برای این است که دو نسخه اسلامبول در آن حدود نوشته شده . در ساقطات کتاب در صفحه ۲۹ چاپ آلمان وقت رصد انقلاب صیفی را که بیژن کوهی انجام داده هزار و دو بیست و نه اسکندری ذکر کرده و بتوسط مترجم علامت ۸ را خواندم و مطلبی در این قسمت نداشت و چون می‌دانستم دو صورت مجلس از رصد او در تاریخ الحکما موجود است بآن رجوع کردم و نود افتاده در کتاب را یافتیم و نیز دو نسخه اسلامبلال هم نود را داراست پس هزار و دو بیست و نود و نه اسکندری شد و از این قبیل کارها در این کتاب بسیار شده منتهی

## دوازده

حقیر نسخه بدل کردن و وقت خواننده و خود را تزییع کردن دوست ندارم صحیح کلمات و مطالب را ذکر کردم و از تذکر خطاها دوری جستیم .

این بود آنچه برای عموم نوشته شده اما شخص حقیر در آشنایی با این کتاب ، مجذوب مسائلی هیوی آن شدم و می خواستم قسمت هایی که مربوط به نجوم است مانند استخراج بعد میان مرکز دایره خورشید با مرکز عالم که نزد قدما زمین بوده و انواع تسطیح که در دوره اسلامی اختراع شده و نظائر این مسائل را از کتاب دست چین کنم و بقیه را به حال خود بگذارم و این کار بامخالفت اساتید بالاخص رضوان پناه سید حسن مشکان طیبی قرار گرفت و من که در آن عهد جوان بودم از پند پیران سر نتافتم ناچار سالهاست که به فرمانبری آن بزرگان مشغولم اکنون کتاب را با ترجمه ساقطات و فهرست مسائل و برخی از حواشی موضحه تقدیم به مردم ایران می کنم ولی چون در کتاب پاره یی از مسائل ریاضی است از قبیل کار نصر بن عراق که در فصل راجع به گاه شناسی یهود بیرونی از او نقل کرده که از راهی دیگر غیر از راه بطلمیوس چهار نقطه آسمان را پیدا کرده یا این مسئله که در منازل قمر او آخر کتاب می گوید که ماه گاهی منزلی را ترك می کند این اشکال به نظر میرسد که منازل برای ماه مانند بروج برای سیر خورشید است آیا خورشید می تواند طفره بزند برجی را طی نکرده به برجی دیگر رود پس قدما چه می گفتند؟ از این لحاظ نیازمند به تدوین رساله ای در مشکلات ریاضی این کتاب هستم که بطور خشك شامل ابحات هیوی باشد و حل این مشکلات در حواشی خوش آیند نبود زیرا مطلب گم می شد و ارزش این مسائل معلوم نمی گشت از بخشنده علم خواهانم تا عمر و توفیق دهد که به مقصود نائل آیم و همچنین پس از نشر کتاب اگر نیرویی تجدید شد تمام سنوات و اعداد را از نو باید با موازین بسنجم چنانکه بیشتر آنرا انجام داده ام و شاید نتیجه کار را هم از نظر خوانندگان بگذرانم تا خدا چه خواهد .

اکبر داناسرشت

## بنام خداوند بخشندهی مهربان

ستایش از شمس المعالی      حمد و ستایش خداوندی را سزااست که از اضعاف  
و تقدیم کتاب باو      و اشباه برتر و بالاتر است و درود بر محمد

مصطفی که بهترین آفریدگان است و بر فرزندان او که پیشوایان حقیقت‌اند، یکی از تدبیرهای لطیف خداوند متعال در مصالح بشر و یکی از نعمتهای بزرگی که بر کلیه موجودات ارزانی فرموده این است که هیچگاه جهان از پیشوایی عادل که پناه مردم است تهی نگردد تا بندگان در گرفتاریها و پیش آمدهای روزگار باو پناه آورند و چون امری برایشان مشتبه گشت بر او عرضه دارند تا از مشکل ایشان گره بگشاید و نظام عالم با استنباط او پاینده بماند و فرمانبرداری از چنین کسی را وسیلهی ثواب اخروی قرار داد و این امر را بر مردمان واجب گردانید و با اطاعت خود و رسول برابر ساخت چنانکه در گفتهی او که صرف حق و عدل و قضاء فصل است می گوید (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)<sup>۱</sup>.

پس خداوند را سپاس می گذاریم که بر بندگان خویش منتهایی گذاشت و مولا و ولینعمت ما امیر اجل و سید منصور شمس المعالی را برگماشت و او را امام

---

۱- یعنی ای مردمی که ایمان آورده‌اید خداوند و پیغامبر او و اولی الامر را که از خود شما هستند فرمانبرداری کنید.

عادل برای مردم قرار داد که تا دین حق را یاری کند و نگهبان حریم و ناموس مسلمانان باشد و اهل اسلام را در برابر مفسدان حمایت کند و خوبی بدو بخشید که چون مانند آن را بر رسول و رساننده‌ی وحی خود بخشید منتهی بر او گذاشت و فرمود: ( انك لعلى خلق عظیم ) .

خداوند عمر او را دراز کند و توانایی و بزرگی او را زیادت بخشد و در روزگار بر بهجت و بهای او بیفزاید و عرصه و درگاه او را حفظ کند و حاسدان و دشمنانش را از میان بردارد .

بسیار جای شگفت است که چگونه ایزد تعالی بر مآثر نژاد پاکش خوی کریم او را بیفزود و بجان گرامی او که زیر بار هیچ ظلم و ستمی نمی‌رود چطور خصلی پسندیده (از پرهیز و هدایت ، صیانت و دیانت ، عدل و انصاف، فروتنی و الطاف ، حزم و عزم ، سیاست و ریاست ، تدبیر و تقدیر ، و دیگر صفات پسندیده که اوهام نتواند آن را حصر کرد و مردم تاب و توانایی شنیدن آن را ندارند ) بیفزود .

و لیسر الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد<sup>۱</sup>

خداوند تمتع مسلمانان را از حسن عنایت و رأی جمیل و شفقت و مهر بانی آشکار او ادامه دهد و روز بروز به آنچه از الطاف او خوی گرفته‌اند بیشتر کناد و همگان را از خاص و عام به اطاعت واجب و فرض او توفیق بخشاد بمنه وجوده .

و بعد ، یکی از ادبا از تواریخی که ملل بکار سبب تألیف این کتاب می‌بندند و اختلافاتی را که در اصول که مبادی

آن‌هاست و فروع که شهور و سالیان است و عللی که باعث اختلاف شده و سایر اعیاد و ایام مشهور که هر یک را برخی از امام استعمال می‌کنند از من خواست که این مسائل را با بیان واضحی که قابل فهم باشد برای او شرح دهم تا او را از خواندن کتابهای گوناگون و پرسش از یک یک اهل این کتب بی‌نیاز کند .

۱ - یعنی اگر خداوند جهانی را در انسانی جمع کند از او این کار ممکن است و ناشناخته نیست .

من دیدم انجام دادن این خواهش کاری بسیار دشوار و سخت است و بدین زودبها نمی شود بدان دسترسی یافت و اگر کسی بخواهد این خواهش را انجام دهد در حدود مطالب بدیهی و ضروری نیست که شبهه‌های در قلب واقف بدان نگذرد ولیکن از علو دولت و لینعمت و مولای خود امیرسید اجل منصور شمس المعالی (که خداوند قدرت او را ادامه دهد) در فراغ بال برای جستجوی این مأخذ و بذل مجهود در انجام این تکلیف با اندازه‌ای که علم من از آنچه شنیده و یا دیده‌ام برسد کمک خواستم و چون پیش از این جامه‌ی خدمت فرخنده را پوشیده بودم این کار مرا جرأت داد که بار دیگر جسارت کنم و این کتاب را هم بمجلس بلند مرتبه تقدیم نمایم تا خدمت من تجدید شود و بدین خدمت از نو جامه‌های فخر، که یاد آن برای من همواره در روزگار پایدار بماند و شرف آن باعقاب من تا سالیان درازی ارث رسد، بپوشم.

امید است که این جسارت را از بندگان خود چشم پوشی کرده و این عذر را برای صایب خود قبول فرمایند و اکنون آغاز به مقصود کنیم.

گوییم: نزدیکترین سببی که مرا با آنچه از من پرسیده‌اند می‌رساند شناسایی اخبار امم سالفه و تواریخ قرون گذشته است و بشیتر این احوال عادات و اصولی است که از ایشان و نوامیس ایشان باقی مانده و این کار را از راه استدلال به معقولات و قیاس معقول به محسوس نمیتوان دانست و منتها راه موجود این است که از اهل کتب و ملل و اصحاب آراء و نحل که اینگونه تواریخ مورد استناد آنهاست تقلید و پیروی کنیم و آنچه آنان برای خود مبنا قرار داده‌اند ما نیز چنین کنیم. و پس از آنکه فکر خود را، از عوامل زیان آوری که بدان معتاد شده از قبیل تعصب و غلبه و پیروی از هوا و ریاست طلبی که سبب هلاک بسیاری از مردم است و مانع دیدار حق و حقیقت، پاک ساختیم باید آراء و گفته‌های ایشان را در اثبات این مقصود به یکدیگر بسنجیم.

این روش بهترین راهی است که ما را به حقیقت مقصود می‌رساند و نیر و مندترین

یاری است که شبهه و تردید را از ما دور می‌سازد چه ، جز این راه دیگری نیست که ما را به حقیقت مقصود برساند اگرچه در آن راه بسیار کوشش کرده و سختیهای زیادی کشیده باشیم .

با آنکه این راه و قاعده‌ای که من پیشنهاد کرده‌ام آسان نیست که به‌زودی آن را تمیزدهیم بلکه پاره‌ای از آن اخبار امکان دارد که وقوع یابد و اگر بطلان آن گواهی دیگری نباشد مانند اخبار راست و واقع خواهد بود .

گاهی از احوال عادی امروز چیزی مشاهده می‌کنیم که اگر مانند آنرا از زمانهای قدیم نقل کنند ما آنرا محال خواهیم دانست و عمر انسان به شناسایی تاریخ يك ملت کفایت نمی‌کند تاچه رسد به تاریخ ملل جهان و چون امر از اینقرار شد پس ما باید هر کدام از این اخبار را که نزدیکتر و مشهورتر است از صاحبان آن بگیریم و تا اندازه‌ای که می‌توانیم آنرا اصلاح کنیم و دیگر گفته‌های ایشان را بآن‌طور که هست بگذاریم تا این کار برای جویندگان حقیقت و دوستداران حکمت بر تصرف در غیر این قضایا سرمشق باشد و نیز خود ما را به مجهولات دیگری ارشاد و راهنمایی کند و ما هم به خواست خدا چنین کردیم .

## فصل اول

### در حقیقت شب و روز و مجموع آنها و آغاز هر يك آنها

تعریف شبانه روز گوییم : شبانه روز معلول بازگشت آفتاب است بدوران کل<sup>۱</sup> به دایره‌ای که برای این روز و شب ابتدا فرض شده اعم از هر يك از دوائر ولی بدین شرط که هم ما آنرا مبداء دانسته باشیم و هم عظیمه باشد زیرا هر دایره عظیمه‌ای بالقوه افق است یعنی ممکن است که برای محلی افق واقع شود ؛ و فلک به دوران کل روی دو قطب خود به حرکت ظاهری و مرئی از مشرق به مغرب می‌رود<sup>۲</sup>.

۱- آسمان کره‌ایست موهوم و نقاط درخشنده‌ای در آن پیداست و این کره با همه‌ی اجزای خود بنظر متحرك است در حول خط مستقیمی که میان دید ناظر و کوب قطبی است که ستاره جدی باشد .

۲- هر دایره همینقدر که عظیمه باشد صلاحیت دارد که افق واقع شود چنانکه دایره‌ی معدل النهار در هر موضع که عرض آن ربع دور باشد با افق منطبق میشود و در خط استوا روزی دوبار فلک البروج با افق متحد میشود و آن وقتی است که دو قطب فلک البروج بر روی افق باشد و دایره میل در خط استوا وقتی افق واقع میشود که ستاره بر روی افق باشد و نصف النهار خود افق استوائی است و بدین جهت در همه روی زمین مبداء شبانه‌روز را از رسیدن خورشید بنصف النهار دانسته‌اند که همه‌ی شبانه‌روزها بیست و چهار ساعت باشد و افق واقع شدن نصف النهار از دیگر دوائر آشکارتر است بالجمله هر دایره همینقدر که عظیمه باشد صلاحیت دارد افق واقع شود بدین شرط که ما آنرا مبداء دانسته باشیم .

اعراب آغاز روز و شب را نقطه‌های مغارب که بردایره افق است فرض کرده‌اند پس، شبانه روز به عقیده آنان از آغاز غروب آفتاب است از افق تا غروب آفتاب فردا و آنچه ایشانرا براین امر وادار نمود این است که ماههای عربی مبتنی بر مسیر کره‌ی ماه است و از حرکت قمر استخراج می‌شود و اوایل ماههای قمری به رؤیت هلال منوط است نه به حساب، و هلال در وقت غروب آفتاب دیده می‌شود و رؤیت هلال نزد تازیان اول ماه است پس، در نتیجه به عقیده‌ی تازیان شب پیش از روز شد و عادت ایشان در تقدیم شب به روز به همین طریق جاری گشته است<sup>۱</sup>.

دلیل پیروان این عقیده آن است که هر تبدی تاریکی بر نور مقدم است<sup>۲</sup> و نور بر تاریکی طاری است پس بهتر آن است که تاریکی را بر فروغ مقدم داریم. و این دسته سکون را بر حرکت مقدم شمرده‌اند بدین طریق که گفتند آسودگی و راحت تن در سکون است و حرکت جز برای حاجت ضرور نیست و رنج در دنبال حاجت و ضرورت است پس، تعب نتیجه‌ی حرکت است. دلیل دیگرشان این است که اگر سکون در عناصر دوام یابد تولید فساد نمی‌کند ولی اگر حرکت در عناصر پایدار بماند عناصر فاسد می‌شود چنانکه در مورد زلزله‌ها و بادهای تند و امواج و غیره این امر مشهود می‌گردد.

۱- چنانکه وقتی اعراب می‌گویند لیلة الخمیس مقصدشان شب پنجشنبه است که از غروب چهارشنبه آغاز می‌شود پس، اعراب شب را به روز مقدم می‌دارند و آنانکه سال خورشیدی بکار می‌بندند روز را بر شب و چون ایرانیان سالیان دراز ماههای ایشان عربی بوده هنوز جمعی از مردم وقتی می‌گویند شب پنجشنبه مقصودشان بعینه مقصد تازیان است و چون سال رسمی و دولتی ما خورشیدی شده باید روز را بشب مقدم داریم و مقصود ما از شب پنجشنبه شبی باشد که از غروب روز چهارشنبه شروع می‌گردد و اکنون عملاً دارد چنین می‌شود و می‌گویند پنجشنبه شب تا التباسی پیش نیاید.

۲- تقدم چیزی بر چیز دیگر چندین قسم است و اقسام تقدم را در امور عاده‌ی فلسفه شرح داده‌اند یکی از آن اقسام تقدم رتبی است مانند تقدم تاریکی بر فروغ.



اما میان غیر از عرب مانند رومیان و ایرانیان و مردم دیگری که با ایشان همدل و همداستانند چنین معمول است که روز و شب از آغاز طلوع آفتاب است از افق مشرق تا طلوع آفتاب از افق فردا؛ زیرا ماههای این ملل متکی بر محاسبه است و با کره‌ی ماه و ستارگان دیگر بهیچوجه وابستگی ندارد و بنا بر این عقیده آغاز شبانه روز از ابتدای روز است بالنتیجه به عقیده این ملل روز بر شب مقدم است و دلیل این مدعا آنست که فروغ هستی است و تاریکی نیستی و هستی بر نیستی تقدم دارد.

آننانکه نور را بر ظلمت مقدم می‌شمارند گویند: حرکت بر سکون غلبه دارد زیرا حرکت وجود است نه عدم، و حیات است نه مرگ، و در مقابل استدلالهایی که پیروان اعراب می‌کنند معارضه به مثل می‌نمایند چنانکه می‌گویند آسمان بر زمین برتری دارد و شخص کارگر و جوان تندرست‌تر است و آب روان چون آب را که بوی بد نمی‌دارد.

مبدأ شبانه روز نجومی  
اما به عقیده کلیه‌ی علمای نجوم شبانه روز از وقتی است که آفتاب به دایره‌ی نصف النهار می‌رسد تا ظهر فردا و این عقیده میاندهی این دو قول است. پس آغاز شبانه روزها به عقیده‌ی ایشان از نصف ظاهر دایره نصف النهار است و محاسبات علماء نجوم در زیجه‌ها متکی به همین رأی است و بهمین قرارداد مواضع کواکب را به حرکت مستوی و حرکت تقویمی در دفاتر سالیانه ضبط کرده‌اند.

برخی دیگر از علمای نجوم نصف ناپیدای دایره نصف النهار را برگزیده‌اند و شبانه روز را از نیم شب آغاز می‌کنند چنانکه صاحب زیج شهریاران شاه بر این

۱- از اینجا دانسته میشود که شعوبیه یعنی آننانکه ملل غیر عرب را بر عرب برتری می‌دادند نور را بر ظلمت و جوان را بر پیر و متحرک را بر ساکن و آسمان را بر زمین نیز برتری میدادند.

رأی بوده<sup>۱</sup>.

این طریق هم بی‌عیب است و باز گشت هر دو امر به يك حقیقت است .  
نکته‌ای که اصحاب نجوم را بر این گماشت که از دایره‌ی افق چشم پوشند  
چند چیز است .

یکی این است که دیدند مقدار شبانه روز با شبانه روز دیگر مختلف است  
و هیچگاه با یکدیگر یکی نیست چنانکه اختلاف آنها با یکدیگر هنگام کسوف  
بطور هویدا بر حس آشکار می‌گردد . و علت این اختلاف سیر آفتاب است در  
فلك البروج که گاهی تند و زمانی کند است .

علت دیگر آنست که قطعه‌های فلك البروج بر دوایر بطور مختلف عبور  
می‌کند .

پس برای اینکه این اختلاف را از میان بردارند مجبور به تعدیل آن شدند  
و تعدیل آن به مطالع فلك البروج به دایره‌ی نصف النهار در همه‌جای گیتی عمومیت  
دارد چه ، این دایره یکی از آفاق استوائی است و لوازم آن در همه روی زمین  
تغییر ناپذیر است ولی دایره‌ی افق بواسطه اختلافاتی که در هر موضع پیدا میکند

۱- پس از تتبع زیاد و طاقت فرسا در فهرست ابن‌الندیم این زیج را بدست آوردم  
ابن‌الندیم از کتاب اختلاف‌الزیجات ابی‌معشر نقل میکند که در آغاز چهارمین قرن هجری  
در محل سارویه که در شهر جی باشد مشتی کتابهای فارسی قدیم که بر پوست درخت نوشته شده  
بود بدست آوردند و از خواندن این کتابها دانسته شد که کتب مذکور را بفرمان طهمورث  
در آن مکان پنهان کرده بودند و در شمار آن کتب زیجی بود که زیج معروف بزنج شهریار  
را از آن کتب استخراج کرده‌اند و این قضیه را ابوریحان هم در همین کتاب نقل میکند  
ولی نامی از آن زیج و از قرائت آن کتب نمی‌برد می‌گوید دانسته نشد که آن نوشته‌ها چه بوده  
این قضیه که ابومعشر نقل کرده بافسانه بیشتر مانند است تا بتاریخ ؛ گذشته از اینکه طهمورث  
را وجود خارجی نبوده و اما زیج شهریاران مطابق تحقیقات نلینو در زمان یزدگرد تنظیم  
شده و بعداً بتوسط تمیمی نامی بتازی نقل شده و امروز قطعاتی از آن در کتابها موجود  
است .

و در هر عرض بلدی به شکل مخالف با عرض دیگر است؛ و قطعه‌های فلك البروج بر آن به تفاوت عبور می‌کند؛ ازینرو عمل تعدیل به دایره‌ی افق تام نیست و بربیک نظام جاری نمی‌گردد.

سبب دوم آن است که میان تمام نصف‌النهارهای بلاد دایره‌ی معدل النهار است و یا مدارات موازی با معدل ولی میانهای دوایر آفاق زیاده بر آنچه گفته شد دوایر انحراف به شمال و جنوب هم می‌باشد و در شناسایی کواکب و مواضع آنها به دانستن طول نیازمندیم که با دانستن نصف‌النهار ملازمه دارد و به عرض که ملازمه باشناسایی افق دارد محتاج نیستیم.

علمای نجوم برای مراعات این نکته دایره‌ای بر گزیدند که حسابهای ایشان در آن شیوع و عمومیت داشته باشد و از غیر آن رو بر گردانیدند. با آنکه اگر به دایره‌ی آفاق هم عمل می‌کردند باز به مقصود می‌رسیدند و همان نتایجی که از دوایر نصف‌النهار می‌گرفتند ممکن بود که از دوایر آفاق بگیرند ولی راه دورتر می‌شد و بزرگترین خطا این است که شخص از راه راست پا بیرون گذارد و مسافت خود را طولانی‌تر کند.

تا اینجا حدی بود که شبانه روز را رویهم‌رفته بدان تحدید و تعریف کردیم ولی تعریف هر یک از این دو بطور تفصیل چنین است:

۱- یعنی اگر میخواستند طلوع و غروب بعبارت دیگر روشنایی و تاریکی را اهل نجوم مبداء شبانه‌روز بدانند در هر بلدی یکنوع شبانه روز وجود مییافت در خط استوا شبانه‌روز درست بیست و چهار ساعت بود و همینطور که از خط استوا بسمت قطب می‌آمدیم مقدار شبانه‌روز تفاوت می‌یافت بقسمی که در برخی بلاد شش ماه شب و شش ماه روز بود و منجمان از زمانهای دور باین فکر افتادند که برای تساوی همه‌ی شبانه‌روزهای روی زمین چاره‌ای بیندیشند و چون دیدند که نصف‌النهار مانند دایره‌ی میل که افق استوا میشود بدو قطب معدل النهار میگذرد از اینرو نصف‌النهار را انتخاب کردند که در همه روی زمین شبانه‌روز بیست و چهار ساعت باشد خلاصه آنکه چون نصف‌النهار هم یکی از دوائر میول است و دایره‌ی میل افق خط استوا میشود پس نصف‌النهار بالقوه افق استوائی است.

(نقل از باب سوم قانون مسعودی)

لفظ یوم (روز) و نهار هر دو بیک معنی است و روز از آغاز  
**تعریف شب و روز** پیدایش جرم آفتاب است تا غروب آن و شب برخلاف این  
 است و کلیه‌ی ملل بر این تعریف همدل و همداستانند و همه کس گواهی میدهد که  
 کسی را با دیگری در این معنی اختلاف نظری نیست .

**تعریف روز و شب** ولی برخی از فقهای اسلام آغاز روز را پیدایش فجر صادق  
**از نظر فقها** و آخر روز را غروب آفتاب دانسته‌اند و علت آن را چنین  
 ذکر کرده‌اند که میان مدت روز و روزه مساوات شود و از قرآن مجید این آیه را  
 به گواهی آوردند ( کَلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ  
 مِنَ الْفَجْرِ ) - و چنین ادعا کردند که این دو طرف که در آیه مبارکه ذکر شده  
 آغاز و انجام روز است ولی این اشخاص که روز را از طلوع فجر دانسته‌اند  
 نمی‌توانند این آیه را دلیل خود قرار دهند زیرا اگر آغاز روزه آغاز روز بود  
 چون تعریف روز برای مردم ظاهر و آشکار است آن وقت خداوند امر واضح و  
 آشکار را که تعریف و تحدید آن سودی ندارد ذکر کرده بود چنانکه آخر روز  
 و اول شب را تعریف و تحدید نکرد چون آغاز شب معلوم و متعارف بشر است و  
 هیچ کس بدان جاهل نیست تا نیازمند به تعریف و توصیف باشد و چون خدای  
 تعالی آغاز روزه را به طلوع فجر تعریف کرد و آخر روز را دیگر تعریف نکرد

۱- یعنی بخورید و بیاشامید تا آنکه نخ سیاه از نخ سپید برای شما آشکار گردد و  
 زمخشری در تفسیر کشاف نقل می‌کند که عدی بن حاتم طائی گفت من وقتی این آیه نازل  
 شد نخ سیاه و نخ سپید در شب بدست گرفتم و این دو نخ را نگاه میکردم تا سپید و سیاه  
 را از هم تمیز بدهم و از آن ساعت روزه بگیرم و چون روز شد به خدمت پیغمبر آمدم و  
 ماجرا را باز گفتم بطوری پیامبر را خنده گرفت که دندانهای نواجذ او آشکار شد و فرمود  
 انك لعريض القفا یعنی پس گردن تو پهن است و این جمله در زبان تازی کنایه از حماقت  
 شخص است پس قضیه را برای من شرح داد که مقصود از نخ سیاه خود شب است و مراد  
 از نخ سپید خود روز است و من الفجر قرینه است و مبین مقصود نه اینکه واقعاً نخ سیاه از  
 نخ سپید تمیز باید البته معلوم است که در هر زبان مشتق مجازات و استعارات است که  
 همه کس آنرا نمی‌فهمد .

بلکه بهمین اندازه که گفت تا شب روزه بدارید کفایت کرد زیرا همه مردم می دانند که اول شب غروب قرص آفتاب است پس دانستیم که مقصود از تحدید اول روزه این نیست که روز را تعریف کند بلکه مقصود این است که اول روزه را تعیین نماید .

انتقاد از تعریف فقها  
برای روز و شب و  
ورود در بحث با آنان

اگر فقها بگویند : روز شرعی غیر از روزی است که مردم در عرف قائل اند این گفته هم جز اختلاف لفظی بیش نیست و حقیقتی را که در عرف دارای نام خاصی

است نامی گذاشته اند که عرف مردم و وضع لغوی از آن بی خبر است با آنکه در آیه از ذکر روز و آغاز آن سخنی در میان نیست و پس از آنکه دشمنان ما در معنی با ما متفق شدند اگر هم در عبارت اختلافی باشد این اختلاف را پشم پوشی می کنیم<sup>۱</sup>.

و از چیزهایی که به صحت گفته‌های ما دلالت دارد این آیه است ( احل لکم لیلۃ الصیام الی نساءکم ) تا آنکه می فرماید ( ثم اتموا الصیام الی اللیل ) - پس مباشرت با زنان و خوردن و آشامیدن تا وقتی محدود و موقعی معین قرار داده شد

۱- فقها در کتب اصول فقه يك فصل در حقیقت شرعی ترتیب داده اند و خلاصه آن فصل این است که اگر چه پاره‌ای از الفاظ در عرف مردم و در لغت معنای خاصی دارد ولی در شرع معنی دیگری بخود گرفته بقسمی که معانی اولیه آن الفاظ از آنها فهمیده نمی شود مثلا بقول ایشان صلات بمعنای دعا بوده ولی در لسان شارع بمعنای نماز است و حج در لغت بمعنای قصد بوده و در زبان شارع به معنای زیارت است و ابوریحان میگوید اگر فقها در لفظ یوم و روز این داستان را از سر بگیرند و بگویند درست است روز عرفی که مورد حاجت همه بشر است از طلوع آفتاب است تا غروب آن ولی روز شرعی از طلوع فجر است تا غروب آفتاب ( و بقولی تا غروب شفق ) این حمله هم برای ایشان سودمند نیست؛ زیرا پس از آنکه تصدیق کردند روز عرفی و متداول بشر از طلوع آفتاب تا غروب آن است دیگر باین اصطلاح حاجت و نیازی نیست و شارع متصرف در لغت نیست و فرموده روز و مقداری از شب را روزه بدارید و شخص مسلمان باید این امر را اطاعت کند و فرموده که باید باین حقیقت هم اعتقاد نماید که روز از پیدایش فجر تا غروب آفتاب یا غروب شفق است .

نه اینکه در همه شب چنانکه پیش از نزول این آیه خوردن و آشامیدن پس از عشاء آخرین ممنوع بود و در آنوقت نمی گفتند ما روز را با قدری از شب روزه داشتیم بلکه بطور اطلاق می گفتند که ما روزهایی روزه بودیم .

چگونه شخص می تواند به چیزی معتقد شود که خلاف آن عیان و آشکار است زیرا شفق در سمت مغرب نظیر فجر است از جهت مشرق و علت هر دو یک چیز است و هر دو هم بیک حالت هستند<sup>۱</sup> و اگر طلوع فجر آغاز روز بود باید که غروب شفق هم آخر روز باشد و برخی از شیعیان ناچار این عقیده را هم قبول کرده اند<sup>۲</sup>.

با آنکه اشخاصی که در گفته های پیش با ما مخالفت کرده اند در این معنی با من موافق خواهند بود که روز و شب در مدت سال دو مرتبه باهم مساوی می شود یکی اول موقع بهار و دیگری آغاز پاییز و گفته او با آنچه ما گفتیم مطابق می شود که روز هنگامی که به منتهای درجه طول خود می رسد که آفتاب بمنتهای نزدیکی از قطب شمال رسد و هنگامی روز بکوتاهترین اوقات خود می رسد که آفتاب به منتهای دوری قطب شمال نایل گردد و نیز در این معنی با ما توافق دارند که کوتاهترین شب زمستان با کوتاهترین روز تابستان مطابق است و معنای این آیه (یوالج اللیل فی النهار

۱- صبح روشنایی است که در مشرق پیش از طلوع خورشید پیدا می گردد و شفق روشنایی دیگری است که در سمت مغرب پس از غروب آفتاب باقی می ماند و صبح و شفق در شکل با یکدیگر مشابه و مانند هستند و در وضع مقابل زیرا در آغاز پیدایش صبح روشنایی بغایت ضعیف است و طولانی که ما آنرا صبح دروغین و دم گرگ می گوئیم و پس از آن روشنایی برافق پهن میشود و آنرا صبح راستین مینامند که مسلمانان از این وقت باید روزه بدارند و سپس بسرخی افزوده می شود تا آنکه بکلی آفتاب طلوع کند و شفق بعکس است یعنی پس از غروب قرص اولاً در افق سرخی ظاهر میشود و پس از آن بیاضی عریض و پس از آن یک سپیدی طولانی تا آنکه کم کم محو شود و بتجربه و امتحان دانسته شده که انحطاط آفتاب در ابتدای صبح و انتهای شفق باید هیجده درجه باشد .

۲- چنانکه ما شیعیان امامیه غروب شفق را آخر روز می دانیم و فقهای ما فرموده اند که اگر کسی روزه خود را از روی عمد تا شفق باقی است افطار کند باید کفاره بدهد ولی جمعی از علماء عامه گفته اند همینقدر که آفتاب غروب کرد می شود روزه را افطار کرد .

و یولج النهار فی اللیل) و آیه دیگر (یکوراللیل علی النهار و یکورالنهار علی اللیل) همین است که گفته شد<sup>۱</sup>.

اگر دشمنان ما این مسائل را ندانند یا آنکه خود را به نادانی بزنند از قبول این یک مسئله چاره نخواهند داشت که نصف النهار اول شش ساعت است و نصف النهار دیگر هم شش ساعت و نمی‌توانند در قبول این مسئله تجاهل و تعامی نمایند چه ، خبری که در ذکر فضیلت اشخاصی است که به نماز آدینه می‌روند بسیار شایع است و در آن خبر فضیلت اشخاصی را که در شش ساعتی که از آغاز روز است تا هنگام ظهر به نماز می‌روند به تفاوت ذکر شده<sup>۲</sup> و این خبر بر ساعات زمانی معوج معقول خواهد بود نه بر ساعات مستوی که آن را ساعات معتدله نیز می‌گویند<sup>۳</sup> و اگر ما با ایشان در این دعوی مسامحه کنیم واجب می‌آید که شب و روز و قتیکه آفتاب بدو نقطه‌ی انقلاب شتوی رسد با هم مساوی گردد و این هم در پاره‌ای از مواضع

۱- یعنی قدری از شب را خداوند داخل روز می‌کند و بالعکس پاره‌ای از روز را داخل

در شب مینماید و معنای آیه دوم این است شب را بروز می‌پیچد و روز را برشب .

۲- هر کس که در روز آدینه ساعت اول برای نماز آن روز عازم شود مثل اینست

که یک شتر قربانی کرده و در ساعت دوم این است که یک گاو به قربانگاه برده و در ساعت سوم چنان است که یک قوچ قربانی نموده و در ساعت چهارم مثل این است که مرغی قربانی کرده و در پنجمین ساعت مثل این است که گنجشکی قربانی کرده در ساعت ششم مثل این است که بایک تخم مرغ بخدارند تقرب پیدا کرده و این خبر را در کتابهای فقه شیعه حتی در صلات جواهر نیافتم و از کتب فقه اهل سنت نقل کردم .

۳- ساعات شبانه روز را دو قسم تقسیم کرده‌اند یکی ساعت مستوی و دیگری ساعت

معوج و مقصود از ساعات مستوی آن است که مطابق روز و شب باشد یعنی اگر روز یا شب از دوازده ساعت زیادتر است ساعت مستوی هم همینطور باشد ولی ساعت معوج آن است که روز و شب را بهر اندازه‌ای که باشند به دوازده قسمت کنند و در خط استوا همواره ساعت معوج و مستوی یکی است چون در خط استوا دایره‌ی افق مدارها را با زوایای قائمه دونیم متساوی می‌کند و قوس لیل و قوس نهار در آنجا مساوی است سخن در اینست که مقصود از ساعتی که در روایت است ساعات معوج است که همواره از صبح تا ظهر شش ساعت است.

خواهد بود و لازم می آید که شب زمستان باروز تا بستان مساوی نشود و لازم می آید که نصف النهار وقتی که آفتاب میان وقت طلوع و غروب میرسد نباشد، با آنکه خلافات این لوازم نزد اشخاصی که کمترین بصیرت بحرکات کرات سماوی داشته باشند ظاهر و هویدا است<sup>۱</sup>.

اگر کسی برای مدعای خود اینطور دلیل بیاورد که مردم وقتی فجر طالع شد می گویند وارد صبح شدیم و شب تمام شد باید این اشخاص از گفته دیگر مردم غلفت ننمایند که چون غروب آفتاب نزدیک شد و رنگ خورشید از سرخی روی بزرگی گذاشت می گویند شب شد و روز رخت بر بست و مقصود از این قبیل عبارات حقیقت گویی نیست و تنها مقصودشان این است که مردم بطریق مجاز و استعاره از ادبار و روبر گرداندن حالتی که ایشان داشتند و از اقبال و رو آوردن حالت دیگر خبر دهند و این امور در لغت هم جایز و سزاوار است چنانکه باز قرآن مجید می گوید (اتی امر الله فلا تستعجلوه)<sup>۲</sup> - باز بصحت گفته های این روایت نبوی گواهی می دهد که فرمود (صلو اة النهار عجماء)<sup>۳</sup> و اگر مردم نماز ظهر را نماز اول می گویند مقصودشان این است که اولین نماز از نمازهای روز است و اگر نماز عصر را نماز وسطی گویند برای این است که میان نماز اول از دو نماز روز و نماز اول از نمازهای

---

۱- چون بنا بگفته ما که روز از پیدایش آفتاب است تا غروب آن شبانه روز در سال دو باریکی اول بهار و دیگری در اول پاییز مساوی میشود بنا بقول فقها ناچار باید در اول جدی که شب خیلی طولانی شده با روز بدینطور مساوی شود که قدری از طلوع فجر تا آفتاب و قدری هم از غروب آفتاب و تا غروب شفق را به روز بیفزاییم تا در نتیجه پس از این گرفتاریها در پاره ای بلاد شب و روز مساوی شود.

۱- یعنی امر خداوند آمد و شتاب مکنید با آنکه امر چیزی نیست که قابل آمدن باشد و این را بزبان معانی بیان مجاز در اسناد می گویند.

۳- استدلال ابوریحان این است که اگر بگفته فقها روز از آغاز فجر است پس باید نماز بامداد را آهسته خواند با آنکه باتفاق نماز صبح را باید بجهر خواند.



شب وسط و میانه است<sup>۱</sup>.

مقصود من از آنچه در این موضع بیان کردم فقط این بود که اگر کسی چنین گمان کرده که ضروریات و بدیهیات به خلاف قرآن گواهی میدهد و برای اثبات گمان باطل خود به گفته‌ی یکی از فقها یا مفسران استدلال می‌کند من این گمان را نفی کنم.

---

۱- چون آیهای در قرآن است بدین مضمون که در ادای نمازها بسیار محافظت نمایید بویژه نماز میانی و نوعاً اهل تفسیر گفته‌اند که مقصود از نماز وسطی، که نماز میانه روز باشد، نماز عصر است و ابوریحان میگوید که این قول هم برای فقها که روز را از طلوع فجر تا غروب شفق دانسته‌اند فایده ندارد چه که مقصود از نماز وسطی بودن نماز عصر این است که میان نماز ظهر و نماز مغرب و عشاء میانی است نه اینکه میان نماز صبح و شب میانی باشد تا در نتیجه در زبان شارع هم روز از آغاز فجر باشد.

## فصل دوم

### در مبداء سال و ماه گفتار می کنند

تعریف سال و ماه  
سال باز گشت آفتاب است در فلك البروج به نقطه‌ای که از همان نقطه حرکت کرده و باید، این حرکت به خلاف کل باشد و در این مدت زمانهای چهار گانه را که بهار و تابستان و پاییز و زمستان است شامل می‌شود. و طبایع چهار گانه این فصول را حائز می‌گردد. پس حرکت آفتاب به نقطه‌ای منتهی می‌شود که از همان نقطه ابتدا کرده و این باز گشتها در نزد بطلمیوس ازمنه‌اش متساوی است ولی به عقیده دیگران از پیروان سند و هند و محدثین این ازمنه غیر متساوی است زیرا که در ارساد اینان برای اوج شمس حرکتی یافت شده ،

این باز گشتها چه متساوی باشد چه مختلف سال به فصول اربعه محیط است و طبایع این فصول را حائز .

۱- چون مأمون الرشید بفضل پروری اشتهار یافت مردی هندی که (کنگه) نام داشت نزد او آمد و کتابی در نجوم هندی بدو تقدیم نمود و بامر مأمون این کتاب را ترجمه کردند و زیج سند هند همین است و این زیج در پاره مسائل با هیئت اسکندر اینها که هیئت بطلمیوس باشد مخالفت دارد و ابوریحان در کتاب هند غلطهایی چند که در ترجمه است بیان کرده و معنای سند هند ابدیت و همیشگی است و از خصائص این زیج یکی حرکت اوج شمس است که مورد قبول علمای نجوم اسلامی و بعداً علمای اروپا قرار گرفت .

اما کمیت سال از ایام، نتایج ارساد مختلف است. به بعضی ارساد زیادتر و در برخی کمتر یافت شده ولی تفاوتی که عارض می شود در مدت کم غیر محسوس است و اگر زمان را امتداد دهیم و این اختلافات را بهم بیفزاییم آنوقت خطای فاحشی حاصل می شود و از برای همین است که حکماء توصیه کرده اند که رصد را چند مرتبه تکرار کنید شاید خللی در آن یافت شده باشد و برای این مطلب در کتاب دیگرم که موسوم به کتاب استشهاد در اختلاف ارساد است بیشتر بیان خواهید دید. در این مدت که باز گشت آفتاب باشد در فلك البروج ماه دوازده دوره و کمتر از يك دور حرکت می کند و دوازده دفعه دیدار هلال می گردد. پس این باز گشتهای دوازده گانه ماه را در فلك البروج يك سال قمری اصطلاح کرده اند. و آن مقدار کسری را که تقریباً یازده روز است از سال قمری حذف کرده اند و همین سبب شد که فلك البروج را بدوازده قسم متساوی قسمت کنند چنانکه در کتاب (تجربید شعاعات و انوار) بیان کرده ام و این همان کتاب است که به پیشگاه مبارک تقدیم نموده ام پس در نزد مردم دو گونه سال حاصل گردید سال شمسی و سال قمری و سبب اینکه از این دو کو کب بدیگر ستارگان تجاوز نکردند و حرکات آنها را مقیاس زمان قرار ندادند دو چیز است.

یکی اینکه حرکات دیگر ستارگان پنهانی است و پی بردن بآن حرکات از راه چشم کم حاصل می شود و فقط حرکات آنها را از راه رصد معلوم می کنند. دیگر آنکه از این دو کو کب در احوال ازمنه و اغویده و نبات و حیوان و غیره از جزئیات عناصر و استحاله برخی به برخی دیگر، برای بزرگی و امتیازی از دیگر کواکب که در نور و منظر دارند، حاصل می شود.

اقسام کبسه در سالهای  
شمسی ملل گوناگون

پس از این دو قسم سال سالهای دیگر را بیرون  
آوردند اما اهل قسطنطنیه و اسکندریه چنانکه

ثاؤن در زیج خود بیان کرده و دیگر رومیان و سریانیان و کلدانیان و اهل مصر در زمان ما و آنانکه برآی معتضد هستند و سالشان سال شمسی است و بتقریب

سیصد و شصت و پنج روز و ربع روز باشد سال خود را سیصد و شصت و پنج روز گردانیدند و این چهار يكها را در چهار سال بهم ملحق می کنند و یکروز تشکیل میدهند و آن سال را سال کبیسه گویند .

اما سال مصریان قدیم سال خورشیدی بوده جز اینکه ایشان این چهار يكها را وامی گذاشتند تا يك سال تشکیل و این امر در (۱۴۶۰) سال انجام میگرفت آنوقت یکسال را کبیسه میکردند و در اول سال با اهل اسکندریه و قسطنطنیه بنا بر آنچه ثاون اسکندرانی گفته موافق می شدند .

اما ایرانیان هم در ایام دولت خود سال شمسی را برگزیده بودند و سال را سیصد و شصت و پنج روز قرار داده بودند و کسور را حذف مینمودند تا اینکه از چهار يكها در ۱۲۰ سال يك ماه و از پنجيك ساعات یکروز درست شود و در هر ۱۱۶ سال به یکماه تمام به علتی که بعداً شرح خواهیم داد می افزودند و اهل خوارزم و سغد و آنهایی که پیرو کیش پارسیان و در تحت فرمان و طاعت آنها بودند و در ایام دولتشان خود را بآنان منسوب می کردند مانند ایرانیان عمل می کردند اما ملوک پیشدادی از پارسیان (و آنها کسانی بودند که تمام گیتی را مالک شدند) سال را سیصد و شصت روز می گرفتند و هر ماه را سی روز بدون کم و کسر و در سر هر شش سال يك ماه کبیسه می کردند و آن سال را سال کبیسه می نامیدند و در ۱۲۰ سال دو ماه کبیسه میکردند یکی بسبب آن پنج روز و دوم بسبب چهاريك روزها و چنین سال را بزرگ می داشتند و سال فرخنده می نامیدند و در این سال بعبادات و مصالح ملک می پرداختند .

عقیده‌ی علمای قبطیان بنا بر آنچه در کتاب مجسطی گفته شده و سال را بر آن بنا نهاده و رأی پارسیان در اسلام و اهل خوارزم و سند بکلی اعراض از کسور یعنی از ربعها می باشد .

مللی که دارای ماههای قمری و سالهای  
شمسی هستند و بحثی در نسبی و صابئین و حرانیان قولی میان این دو  
قول اتخاذ کرده اند سال را از مسیر آفتاب و ماه را از مسیر قمر گرفته اند تا آنکه

اعیاد آنها و روزها بر حساب قمری باشد و اوقات سالیانه هم محفوظ بماند پس در هر نوزده سال قمری ۷ ماه را کبیسه کرده اند چنانکه در استخراج اداور و کیفیات سنین آنها بعداً بیان خواهیم کرد .

و این دسته را نصاری در اخذ حساب روزها و پاره‌ای از اعیاد موافقت نمودند زیرا مدار امر نصاری بر فصح یهود است ولی در استعمال شهور با یهود مخالف اند و در این کار پیر و روم و سریانیان هستند و عرب هم در جاهلیت چنین می کردند بتفاوت میانه‌ی سالشان که قمری و سال شمسی است نظر می کردند که این مقدار ده روز و بیست و یک ساعت و پنج یک ساعت است و هر وقت که این مقدار یک ماه می شد بر سال می افزودند و آنها این مقدار را ده روز و بیست ساعت می دانستند و تولیت این کار را نساء که از کنانه بودند متعهد بودند و اینان در نزد عرب معروف به قلامس هستند که مفرد آن قلمس می شود و قلمس دریای پر آب را گویند و ایشان این چنین بودند ابو ثمامه جنادة بن عوف بن امیه بن قلع بن عبّاد بن قلع بن حذیفه بن و تمام اینها نساء بودند و اول کسی که از ایشان بدینکار پرداخت حذیفه بود و او پسر عبد بن فقیم بن عدی بن عامر بن ثعلبة بن مالک است و آخر آنان ابو ثمامه است و شاعر کنانه در وصف او این شعر را گفته :

فذا فقیم کان یدعی القلمسا<sup>۱</sup>      و کان للمدین لهم مؤسسا      مستمعاً من قوله مرأسا  
و دیگری گفته :

مشهر من سابقی کنانه      معظم مشرف مکانه      مضی علی ذلکم زمانه<sup>۲</sup>  
دیگری سروده :

ما بین دور الشمس والاهلال      یجمعه جمعاً لدی الاجمال      حتی یتم الشهر بالکمال<sup>۳</sup>

۱- یعنی فقیم که قلمس خوانده میشود موسس این روش است که سالها را نسی میکنند و آنچه او گوید دیگران بفرموده او گوش می دهند.

۲- یعنی یکی از مشهورترین پیشینیان بنی کنانه که در این قوم دارای عظمت و شرافت بود بهمین طریق زمان خود را گذرانید .

۳- یعنی میان گردش آفتاب و ماه را در گاه حساب برای اینکه ماه را کامل کند حساب می نماید و جمع می کند .

و این کار از صد سال از پیش از اسلام از یهود ناشی شد ولی یهود در هر بیست چهار سال قمری نه ماه کبیسه می کردند و سالیان آنان بیک طریقه با زمان جاری بود و از اوقاتش تقدم و تأخر نمی گرفت<sup>۱</sup>.

تا آنکه در سال حجة الوداع رسول اکرم به حج رفت و این آیه بر او نازل شد انما النسئی زیادة فی الکفر یضل به الذین کفرو ایحلون عاماً و یحرمونه عاماً<sup>۲</sup> پس این خطبه را خواند (ان الزمان قد استدار کهیئة یوم خلق الله السموات والارض)<sup>۳</sup> و آیه مذکور را بر آنان قرائت کرد و کبسی که نسئی باشد حرام فرمود پس عرب از آن روز کبس را اهمال کردند و شهورشان از آنچه سابقاً بر آن بود تغییر کرد و اسماء این ماهها از تأدیبهی معنای خود کوتاه شد.

اما امم دیگر آرایشان در این مسئله معروف نیست و ظاهر اینست که از این چند طریقه که گفته شد تجاوز ننمایند و هرامتی پیر و عقیده‌ی امت همسایه خویش باشد.

شنیدم که هندیان نیز رؤیت هلال را در شهور خود بکار می بندند و هر نهمصد و هفتاد و شش روز یکماه قمری کبیسه می کنند و تاریخ خود را از وقتی آغاز

۱- یعنی همواره ترتیب کبیسه یهود بیک طریقه بود و مردم تکلیف خود را می دانستند بعکس در عرب اینطور نبود یکمرتبه محرم را که شهر حرام است نسئی می کردند و به چپاول می پرداختند و چون بدیشان اشکال می شد که چرا در ماه حرام چنین کردند می گفتند محرم ماه بعدی است و این ماه کبیسه است و هرطوری که دلخواه ایشان بود این يك ماه را در مدت سه سال اعمال می کردند چنانکه آیه هم بهمین مضمون گواهی می دهد.

۲- یعنی نسئی زیادی در کفر است و آنانکه کافر شدند مردم را باین عمل گمراه میکنند سالی را حلال میکنند و سالی را حرام.

۳- یعنی اکنون زمان بر گشت بهمان طریقه که خداوند آنرا آفریده در روزی که آسمان و زمین را آفرید رسیده یعنی همینطور که انسان در مدت یکسال دوازده مرتبه رؤیت هلال مینماید باید سال هم همینطور باشد و شخصی سیزده مرتبه رؤیت هلال نمیکند که تسا سال را سیزده ماه بداند.

می نمایند که در برج نامعین اجتماعی دست داده باشد<sup>۱</sup> و از هر اجتماع نزد ایشان اجتماعی که در یکی از دو نقطه اعتدال روی دهد بهتر است و سال کبیسه را دما سه می گویند.

شاید علت این کار چنین باشد که در احکام نجومی خود به بروج کاری ندارند و فقط از میان کواکب ماه را به تنهایی انتخاب کرده اند و منازل قمر و جفور آن را در احکام نجومی استعمال می کنند<sup>۲</sup>.

ابو محمد نائب آملی در کتاب غره از یعقوب بن طارق نقل می کند که هندیان چهار نوع تاریخ دارند.

۱- چون آفتاب و ماه در یک درجه و يك دقیقه باشند آنرا به اصطلاح مجسطی اتصال و به اصطلاح منجمان اجتماع گویند و ماه در این حالت در محاق است و استقبال که آنرا امتلا نیز مینامند وقتیست که ماه روبروی خورشید باشد و در اینحال ماه بدر است.

۲- خورشید در مدت یکسال بروج دوازده گانه را طی میکند و ماه این مدت را که بیست و هشت منزل آن است یکماهه طی می نماید ولی هندیان منازل ماه را بیست و هفت منزل دانسته اند چنانکه ابوریحان در اوایل فصل آخر این کتاب که در منازل قمر است می گوید پس از هر منزلی نزد ایشان سیزده درجه و ربع درجه میشود بتقریب و چنین معتقدند که می شود از طبیعت این منازل برطوبت و یبوست هوا استدلال کرد پس بدین سبب حدوث این دو کیفیت را بشش رباط قائم دانسته اند در رباط اول شش منزل است شرطین طرف جبهه قلب شوله نعائم و در رباط دوم هفت منزل است که ابتدای آن از بطین است و در رباط سوم پنج منزل است که از ثریا شروع میگردد و در رباط چهارم شش منزل است که پس از منازل پیشین است و در رباط ششم سماك اعزل و راح می باشد و ترتیب این منازل را در آخرین فصل این کتاب ملاحظه فرمایید.

هندیان می گویند که همینطور که هر برجی را مثلثه ایست همینطور هر منزل را هم رباطی است با این فرق که مثلثات بروج متساوی هستند ولی رباطات متساوی نیستند.

و از طول قمر و دیگر کواکب در منزلی که در يك رباط و يك طبع باشند استدلال به چگونگی هوا می کنند که رطوبت و یبوست حادث خواهد شد چنانکه گویند چون قمر در منزل رطب باشد از رباطی و آفتاب در منزل دیگر رطب از همان رباط دلیل باران باشند و منازل یابسه را هشت منزل دانسته اند و منازل رطب را یازده و نه منزل دیگر را میانه دانسته اند.

یکی آنست که آفتاب از نقطه‌ای از فلک البروج که حرکت آغاز کرده بهمان نقطه باز گردد و این سال را سال شمسی نامند؛ دوم آنست که آفتاب سیصد و شصت مرتبه طلوع کند و این را سال وسطی گویند زیرا که از سال قمری زیاد است و از سال آفتاب کمتر است؛ سوم آنست که ماه از شرطان که رأس الحمل است حرکت کند و پس از دوازده دوره بهمانجا باز گردد و سال قمری نزد هندیان این سال است و مقدار آن سیصد و بیست و هفت روز و هفت ساعت و دوسوم ساعت است به تقریب چهارم آنست که دوازده مرتبه رؤیت هلال گردد و سال قمری مستعمل همین است.

۱ - شرطان نخستین منزل ماه است و اهل نجوم گویند که دو شاخ حمل محسوب میشود از اینجاست که ابوالعلا در قصیده‌ای که ابواسحق را جواب گفته میگوید اگر بره آسمان بخواند باشما مخالفت کند شرطان که دو شاخ او هستند و بمنزله سلاح او خواهد از سرش افتاد. لوتردی لنطحکم حمل الشهب تردی عن راسه الشرطان و خاقانی گوید :

ز چرخ اقبال بی ادبار خواهی او ندارد هم که اقبال مه نو هست با ادبار شرطانش  
یعنی ماه وقتی بحالت بدر که آنرا اقبال واستقبال گویند خواهد رسید که به نخستین منزل خود پشت کرده باشد پس در جهان اقبال بی ادبار نیست برخی از ادبا چون بدین معنای دقیق و لطیف بر نخورده اند شرطان را شرطان خوانده اند که چهارمین برج خورشید باشد بدیهی است که شرطان هیچ ربطی به قمر ندارد و نیز اشراط استعمال شده و باز او می گوید : و تبسم الاشراف فجراً کانهما ثلث حمامات سدکن بموقع این بیت عطف بشعر پیشین است و مقصود آنست که کیست آن راهرو در شب را به خنده‌ی اشراط که همچون سه کبوتر ملازم و مجتمع در یک مکانند بشارت دهد . اما اینکه مولوی گفته :

کبک جنگی را بیاموزان تو صلح بر خروسان مینما اشراط صبح  
مقصود او از اشراط علامات صبح است از قبیل اشراط الساعه که علامت قیامت باشد

و معنی لغوی را مولوی بکار بسته .

134976



## فصل سوم

### در حقیقت تاریخ و اختلاف امم در آن گفتگو می‌کند

مبدء تاریخ از چه امری است  
تاریخ مدت معینی است که از آغاز سال شروع می‌گردد که در آن سال پیغمبری مبعوث شده یا پادشاه بزرگی قیام کرده یا امتی بطوفان و زلزله هلاک گشته یا ممالکتی خسف شده، یا و بلاء و قحط شدیدی اتفاق افتاده، یا انتقال دولتی و تبدیل ملتی و یا حادثی عظیمی از آیات سماوی و علامات مشهور ارضی که جز در ازمندهی دراز حاصل نمی‌شود، روی داده و بیاری تواریخ اوقات محدود و معین شناخته می‌شود. و در همه حالات دینی و دنیوی از تاریخ گزیری نیست.

کلیه امم و مللی که در سرزمینهای مختلف پراکنده‌اند؛ هر یک تاریخی مخصوص بخود دارند و مبدء آن تواریخ از زمان پادشاهان بزرگی یا پیغمبران یا دولت‌های ایشان، یا یکی از عللی که در بالا ذکر شد می‌باشد. بکومک این تواریخ ایشان نیازمندیهای خویش را از معاملات و وقت‌شناسی رفع می‌نمایند. و البته هر تاریخ مختص بدان امتی است که آن را وضع کرده.

تا آنجا که می‌دانیم قدیمترین و مشهورترین اموری که مبدء تاریخ قرار گرفته پیدایش بشر است. پیروان این تاریخ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری و مجوس و فرقه‌های مختلف آنها در کیفیت این تاریخ با اندازه‌ای بایکدیگر اختلاف

دارند که نظیر این اختلاف دیده نشده و نوعاً اموری که به آغاز خلق و احوال قرون پیشین تعلق می‌گیرد برای فاصله‌ی بعیدی که با زمان ما دارد با مطالب نادرست و افسانه آمیخته است و خداوند هم فرموده الم یأتهم نباء الذین من قبلهم لایعلمهم الا الله پس بهتر آن است که قول این امم را در چنین موارد قبول نکنیم مگر آنجا که کتابی مورد اعتماد یا خبری که با شرایط ثقه توأم باشد بر آن گواهی دهد. با ملاحظه در این تواریخ باین نکته پی می‌بریم که میان ملل گوناگون اختلافات بسیاری موجود است.

**عقیده‌ی ایرانیان در مقدار عمر عالم**  
ایرانیان و مجوس عمر جهان را بنا بر بروج دوازده- گانه دوازده هزار سال دانسته‌اند و زردشت مؤسس دین ایرانیان چنین پنداشته که پیدایش عالم تا زمان ظهور او سه هزار سال است که مکبوس بچهاریک<sup>۱</sup> هاست زیرا خود او سالها را حساب کرده و نقصانی را که از جهت چهاریکها لازم می‌آید تصحیح کرده و فاصله‌ی ظهور او تا آغاز تاریخ اسکندر ۲۵۸ سال است پس آنچه از آغاز جهان تا زمان اسکندر گذشته ۳۲۵۸ سال می‌باشد ولی چون از آغاز پادشاهی کیومرث که به عقیده‌ی ایرانیان نخستین کسی است که تمدن را به ایرانیان آموخت تا زمان اسکندر مدت پادشاهی هر یک از شاهان را با توجه باینکه سلطنت ایران از دودمان او هیچگاه منقطع نگشته حساب کنیم سه هزار و سیصد و پنجاه و چهار سال خواهد شد. از این رو تفصیل این واقعه با آنچه مجملاً گفتیم تطبیق نمی‌نماید.

علاوه بر این ایرانیان با رومیان در تاریخ اسکندر هم اختلاف دارند بیان مطلب آن است که از اسکندر تا آغاز پادشاهی یزدگرد نهمصد و چهل و دو سال و

۱- یعنی آیا کفار از اخبار اشخاص گذشته با خبر نشدند که هیچ کس جز خداوند آن اخبار را نمی‌داند.

۲- چون سال خورشیدی ۳۶۵ روز و ربع روز است مراد از چهار یکها این ربع روزها می‌باشد.

دویست و پنجاه و هفت روز است و چون از این مدت پادشاهی ساسانیان را تا اول یزدگرد که قریب چهارصد و پانزده سال است بتقریب کم کنیم پانصد و بیست و هشت سال باقی خواهد ماند و این مدت ملك اسکندر و ملوک طوایف خواهد شد و چون زمان سلطنت هر يك از اشکانیان را بهم افزاییم بنا بر آنچه ایرانیان اثبات کرده اند دویست و هشتاد سال خواهد شد و باهمه‌ی اختلافات ازمنه‌ی اشکانیان سیصد سال بیشتر نخواهد شد ولی این اختلاف را در آتیه قدری اصلاح خواهد کرد<sup>۱</sup>.

به عقیده‌ی طایفه‌ای دیگر از ایرانیان سه هزار سال مذکور از اول آفرینش کیومرث است زیرا پیش از او فلک شش هزار سال ساکن بوده است و طبایع هنوز استحاله نیافته بودند و امهات بهم همزوج نگشته و کون و فساد هم وجود نداشت و زمین معمور و آبادان نگشته بود و چون فلک به حرکت آمد انسان نخستین در همدل النهار آفریده شد و نیمی از آن بطرف شمال و نیمی بطرف جنوب و تناسل کرد و اجزاء عناصر بد توسط کون و فساد بهم همزوج شد و دنیا معمور و آبادان گردید و عالم انتظام یافت.

اختلاف یهود و نصاری در  
مقدار عمر عالم و بیان علت  
این اختلاف

یهودیان با نصاری اختلاف بزرگتر دارند یهود  
می گویند که آنچه از زمان آدم تا اسکندر گذشته  
۳۴۴۸ سال است و نصاری می گویند که ۵۱۸۰

سال است<sup>۲</sup> و بدین سبب یهودان از زمان کاستند که تا خروج عیسی در میانه‌ی چهار  
هزار سال که وسط هفت هزار سال عمر عالم است، واقع شود<sup>۳</sup> و بسا زمانی که

۱- در این موضوع حق با رومیان است و ایرانیان از اینرو اشتباه کرده اند که دوره‌ی  
پادشاهی اشکانیان را که از چهار قرن هم افزونتر است بسیار کمتر دانسته اند و بیرونی  
در آینده با دلایلی قاطع عقیده‌ی اخیر را ثابت خواهد کرد و در این صورت عقیده‌ی رومیان  
محقق می گردد.

۲- پس تفاوت این دو مدت ۱۷۳۲ سال است.

۳- ۳۴۴۸ سال عمر عالم به عقیده‌ی یهود + ۱۳۳۵ سال تاریخ ظهور عیسی =  
۴۷۸۳ بدین توضیح که از خروج بنی اسرائیل از مصر تا اول تاریخ اسکندر ۱۰۰۰ سال است و  
عیسی هم در ۳۰۴ اسکندری متولد شده.

انبیاء به ولایت عیسی از بتول عذرا مژده گانی دادند و مخالف شود هر يك از این دو دسته را در احتجاج خود اعتماد و تکیه بر تاویلاتی است که به حساب جمل استخراج می شود پس یهود بطور قطع منتظرند تا سال ۱۳۳۵ اسکندری بانجام رسد و مسیح موعود خروج کند. حتی اینکه دسته‌ی زیادی از متنبئین فرق یهود مانند راعی و ابی عیسی اصفهانی و ماننده‌های ایشان ادعا نمودند که ما رسولان عیسی هستیم که بسوی بندگان آمده‌ایم.

توضیح آنکه اول این تاریخ با وقت بطلان قربانیها و انقطاع وحی و فترت پیغمبران موافق است و از سفر پنجم تورات این آیه را گرفتند که ایزد تعالی به عبرانی می فرماید (انوخی هستر استیرا پو نای میهیم و هاتق بیومها هویم) تفسیرش اینست که من خداوند هستم و ذات خود را تا امروز از مردم پوشانیده‌ام پس هستر استیر را که دو لفظ استار است حساب نمودند ۱۳۳۵ سال شد و گفتند که این مدت زمان انقطاع وحی و بطلان قربانین است و معنی استار اینست و ذات در این جمله به معنی امر است و از برای صحت این ادعا قول دانیال را در کتاب خود به گواهی آوردند (میعیث هوسار هتومید لوئیث شقوص شومیم الف و موثایم و تشیعم) که تفسیرش چنین می شود (از آغاز وقتی که قربان جایز شود تا آنکه پلیدی روی به اضمحلال گذارد هزار و دو بیست و نود سال می باشد) و باز در دنبال این می گوید (اشریها محکی و یکیع لیامیم الف و شلوش میوٹ و شلوشیم و حمثا) و تفسیرش اینست طوبی و خوشا بکسی که تا سال هزار و سیصد و سی و پنج صبر و شکیب نماید.

بعضی از یهود گمان کرده اند که میانه‌ی این دو قول چهل و پنج سال است زیرا که قول اول او در ابتدای عمارت بیت المقدس بوده و قول اخیر پس از فراغ از ساختمان آن. برخی دیگر می گویند که قول اول توقیت زمان ولادت عیسی است و قول اخیر ظهور اوست و گفتند که چون یعقوب بر یهودا برکت داد و دعایش

۱- چون تولد عیسی ۳۰۴ تاریخ اسکندری است و ۳۱ سال بعد ادعای نبوت کرده.

کرد ، بدو خبر داد که ملك و سلطنت از پسران او بیرون نخواهد رفت تا کسی بیاید که سلطنت از آن اوست و یهود می گویند که واقع هم چنین و ریاست از دست آل یهود خارج نگشته زیرا راس الجالوت ( تفسیر این کلمه رئیس جلا کنندگان که از اوطان خود به بیت المقدس جلا شدند ) صاحب و امیر برهر یهودی است در دنیا و مالك و مطاع اوست در جمیع اعصار و بر یهود در اکثر احوال فرمانرواست .

نصاری هم این کلمات را که سریانی است دلیل و معتمد خود قرار دادند و آن اینست ( یسوع مشیحا فرو قارباً )<sup>۱</sup> تفسیرش چنین می شود عیسی مسیح نجات دهنده اعظم است و آن کلمات را بحساب جمل حساب کردند و مجموع آن ۱۳۳۵ روز شد پس گمان کردند که مراد دانیال از این اعداد این کلمات میباشد نه سالهای مذکور زیرا این کلمات در نص گفته ی دانیال فقط اعداد است بدون آنکه دانسته شود که معدود آن سال است یا روز یا غیره .

نصاری می گویند که این اعداد به اسم مسیح بشارت است نه بروقت آمدن او و دانیال هنگامی که در زمین بابل در زمره ی بنی اسرائیل بدست ایرانیان اسیر بود<sup>۲</sup> و برای خداوند نماز می خواند در ۲۴ روز ماه اول از سال سوم پادشاهی کوروش بخواب دید که خداوند بر او وحی فرستاد که اورشلیم یعنی بیت المقدس هفتاد سابع تعمیر می شود و برای قوم تو جایگاه امن و راحت می شود آنگاه مسیح می آید و کشته خواهد شد پس از آمدن او اورشلیم برای آخرین دفعه ویران می گردد و تا جهان برپاست ویران خواهد بود و سابع هفت سال است و از این مدت هفت سابع در بنای اورشلیم بگذشت و این همان زمان است که زکریا بن برخیا بن عدوا در کتاب خود می گوید ( که من مناره ای را در خواب دیدم که در آن هفت چراغ بود هر يك

۱- یسوع ۳۸۶ - مشیحا ۳۵۹ - فرو ۲۸۶ - قارباً ۳۰۴ مجموع = ۳۳۵  
نقل از حواشی اعتضاد السلطنه

۲- چون کورش را طبری و بیرونی در شمار پادشاهان کلدیه قرار داده اند .

را هفت زبانه) و پیش از این می گوید که دو دوست زربابیل اساس این خانه را بنا نهاد و هم او تکمیل خواهد کرد و مدتی را که از اول ساختمان بیت المقدس تا اكمال آن طول کشید ۴۹ سال بود که هفت سابع می شود سپس می گوید که بعد انقطاع وحی و انبیاء و تفرق بنی اسرائیل در بلاد عالم و بدون رئیس و سرپرست و ذبایح و مذبح داشتن آنها رسید .

از کلیه مطالبی که ذکر شد هر يك از این دو دسته ادعایی دارند که به صحت آن نمی توان اعتماد نمود که آن را از راه تأویلات که از حساب جمل بیرون آورده اند و بعضی تمویهات رکیکه‌ی دیگر و اگر شخص متأمل بنخواهد يك دعوی دیگر را که غیر از این دو ادعا باشد با این حساب اثبات کند و همه دلایل را که بر این مدعی ذکر کرده اند رد نماید کاری است که سخت و دشوار نخواهد بود . آنچه یهود راجع به بقای ملك در آل یهودا گفته اند و به ریاست جالوت تأویل نمودند اگر اطلاق اسم پادشاه و ملك بر امثال چنین ریاستی از راه اضافه‌ی به غیر صحیح باشد پس مجوس و صابئین و فرق دیگر آنها در این معنی شريك خواهند بود و سایر بنی اسرائیل و غیر بنی اسرائیل از دایره‌ی این سلطنت خارج نخواهند بود زیرا هیچ بشری نیست که فرضاً اگر پست ترین افراد هم باشد نوعی تملك و ریاست نسبت به زیردستان خود نداشته باشد .

اگر ما لفظ استتار را که در تورات است بر عدد حمل کنیم برای اینکه بتواند مدتی شود که بین تاریخ بنی اسرائیل از خروجشان از مصر تا زمان عیسی بن مریم است ما در این تأویل سزاورتر خواهیم بود چه ، مدتی را که میان خروج یهود از مصر تا قیام اسکندر بوده بنا بر قول خودشان هزار سال است و عیسی بن مریم در سال ۳۰۴ اسکندری متولد شد و خداوند هم او را در سنه ۳۳۶ بسوی خود بالا برد پس عده‌ی سالهای این مدت ۱۳۳۵ سال خواهد شد و این مدت بقای شریعت موسی بن عمران است تا زمانی که عیسی آنرا تکمیل کرد .

اما آنچه از دو قول قول دانیال ذکر نموده و به گواهی آورده اند اگر

بر غیر این تأویل هم حمل کنیم باز ممکن است بلکه بهیچ يك از وجوهی که ذکر نمودند صحیح نیست مگر اینکه مبداء این زمان از مدتیکه بدین دو قول گفتگو کرده مقدم باشد.<sup>۳</sup>

بیان مطلب چنین است که اگر مراد این باشد که مبداء این دو مدت وقت واحدی باشد اعم از گذشته و حال و آینده آنوقت برای اختلاف دو مدت تکلم بدین کلمات معنایی نخواهد بود و تفاوتیکه میان دو وقت می باشد بهیچ وجه معنی محصل نخواهد داشت .

ولی آنچه نصاری را در دعوی خود لازم می آید بیشتر و ظاهر تر است و بیان مطلب آنکه اینطور فرض می کنیم که یهود آمدن مسیح را پس از ۷۰ سابع از رؤیای دانیال مسلم بدانند باز هم با خروج عیسی پس از این مدت توافق نخواهد زیرا اجماعی یهود است که میان خروج بنی اسرائیل از مصر تا تاریخ اسکندر هزار سال تمام است و از کتب انبیا نقل کردند که از زمان خروج بنی اسرائیل از مصر تا بنای بیت المقدس ۴۸۰ سال است و از بنای آن تا تخریب بخت النصر ۴۱۰ سال، و هفتاد سال هم این خانه خراب و ویران بوده پس روی هم رفته ۹۶۰ سال می شود و در این هنگام رؤیای دانیال واقع شد که از هزار سال چهل سال کم دارد و باز یهود و نصاری متفق اند که ولادت عیسی در ۳۰۴ اسکندری بوده و طبق گفتهی خودشان ولادت پس از رویا و عمارت بیت المقدس ۳۴۴ سال می باشد<sup>۱</sup> و این مدت به تقریب ۴۹ سابع است و تا ظهورش چهار سابع و نیم پس در نتیجه ولادت عیسی بر آنچه فریقین گفته اند مقدم خواهد شد<sup>۴</sup> . و یهود را در این قول اشکالی لازم

۱- و حال آنکه قبلا این مدت را زمان بطلان قربانیها و انقطاع وحی می دانستند و بیرونی می گوید اگر تنها آنرا عدد بدانیم برای ظهور عیسی بهتر است .

۲- چون بیست سال هم مانده بود تا هزار سال بین خروج از مصر تا اسکندر .

۳- یعنی اگر مبداء این دو مدت وقت واحدی نباشد و مدتی بین این دو مبداء فاصله باشد چنین امری درست نیست زیرا یکی از دو مبداء یا هر دو مجهول است و حواله به مجهول کاری زشت و ناپسند می باشد .  
نقل از حواشی اعتضاد السلطنه

۴- زیرا باید هفتاد سابع باشد نه چهل و نه و نیم سابع .

نمی آید و اگر نصاری آنان را در کمیت مدتی که بین عمارت بیت المقدس و اول تاریخ اسکندریست تکذیب کنند یهود مقابله بمثل خواهند کرد .

اگر ما قول دو طرف را بکنار بگذاریم و بجدول ملوک کلدانیان که بعداً بیان خواهیم نمود بنگریم می بینیم که از اول سلطنت کورش تا اول پادشاهی اسکندر ۲۲۲ سال است و از سلطنت اسکندر تا تولد عیسی هم ۳۰۴ و رویهم رفته ۵۲۶ سال خواهد شد و چون ما سه سال را از این مدت کم کنیم ( چه ، عبارت بیت المقدس در سال سوم از پادشاهی کوروش بوده است ) آنوقت باقیمانده را به سابع تقسیم نماییم خواهیم دید بطور تقریب که از زمان رویای دانیال تا میلاد مسیح چند سابع است پس ولادت عیسی بر آنچه نصاری گفته اند مقدم می شود .

اما جملی را که به سریانی حساب کردند چول موافق با اعداد معهود است و سالها مراد نیست امری است که قبول آن ممکن نیست و اگر حاسبی بحساب جمل این جمله را حساب کند نجات الخلق من الکفر بمحمد ۱۳۵۵ سال خواهد شد<sup>۱</sup> و یا حساب کند (بشر موسی بن عمران بمحمد والمسیح باحمد)<sup>۲</sup> مثل اول خواهد شد یا این جمله را حساب نماید (یشرق بریة فاران بمحمد الامی) با جمله اول یک چیز خواهد شد .

اگر کسی گوید مراد این اعداد بشارت است چون اعداد بشارت با این آیه موافق است آنوقت هر ضرر و نفعی که برای نصاری در این دعوی است بدون هیچ تفاوت او را هم خواهد بود .

**بشارت حضرت اشعیا به آمدن** بخصوص اگر برای حضرت رسول و صدق بشارت  
**حضرت خاتم الانبیاء** بر او قول اشعیای نبی استشهاد شود که در کتاب  
خود می گوید و این جمله در حقیقت معنی آن و یا شبیه به معنی است (خداوند او را

۱- نجات ۵۹- الخلق ۷۶۱- من ۹۰- الکفر ۳۳۱- بمحمد ۹۴ جمع = ۱۳۲۵

نقل از حواشی اعتضاد السلطنه

۲- بشر ۵۰۲- موسی ۱۱۶- بن ۵۲- عمران ۳۶۱ بمحمد ۹۴- والمسیح ۱۵۵-

نقل از حاشیه اعتضاد السلطنه

باحمد ۵۵ مجموع = ۱۳۳۵



امر کرد که دیده بانی را بر منظره بفرستد تا آنچه را که می بیند بدو خبر دهد پس دیدبان بمنظره شد و گفت که من يك خرسوار و شترسواری را دیدم که یکی از آندو رو کرد و فریاد میزد بابل بهم ریخت و بتهای تراشیده شده آن درهم شکست) و این خبر بر مسیح که بر خر سوار میشد و بر محمد ص که بر شتر شوار بود بشارت است با ظهور محمد بابل در هم ریست و بتهایش درهم شکست و قصورش متزلزل گردید و سلطنتش از میان برچیده شد و باز در کتاب اشعیای نبی از بشارت بمحمد ص سخنان هر موز و نزدیک به تأویل واضح بسیار است و اینست که ایشان را برمی- انگیزاند که اصرار بر باطل کنند و دعاوی بی را افترا نمایند که عرف خلق بر آن جاری نیست که مراد از شتر سوار موسی است نه محمد .

استدلال مجدد از سفر  
پنجم تورات به ظهور  
ختم پیغمبران  
موسی و پیروانش را با بابل چه کار و آیا برای  
موسی و قوم او آنچه که برای محمد ص و پیروانش  
ظاهر گردید هیچ حاصل شده و اگر از اهل بابل

سربس نجات می یافتند از غنیمت به بازگشت راضی می شدند<sup>۱</sup> و از چیزهایی که این استشهاد را تأیید می کند باز گفته می خداوند است که در سفر خامس تورات که به مثنی معروف است موسی را خطاب کرده می گوید (زود باشد که مانند تو از برادران بنی اسرائیل پیغمبری برانگیزم و کلام خود را در دهان او می گذارم و هر چه را که من امر می کنم بدیشان بگوید و مردی را که اطاعت ننمود کلام کسی را که با من تکلم می کند من از او انتقام خواهم کشید) .

کاش می دانستم که آیا بنی اسحق را جز بنی اسماعیل برادری است و اگر بگویند برادران بنی اسرائیل اولاد عیص هستند آیا مانند موسی کسی از ایشان

۱- این مضمون از بیته از اشعار امرء القیس گرفته شده که چون بواسطه خونخواهی از بنی اسد که پدر او را کشته بودند به دربار روم رفت و عاقبت مایوس بر گشت این شعر را گفت (و قد طوفت فی الافاق حتی رضیت من الغنیمته بالایاب) یعنی من باندازه ای در آفاق گشتم که فقط باین مقدار غنیمت قانع می شوم که بخانه خود سلامت بر گردم و اینکه سعدی می گوید رضینا من نوالک بالرحیل از این شعر گرفته است .

بر خاست که به موسی شباهتی داشته باشد و آیا باز آنچه در این سفر است بمحمد ص  
شهادت نمی دهد و این ترجمه آنست ( خداوند از طور سینا آمد و از ساعیر بما  
اشراق فرمود و از کوه فاران آشکار شد و با او دسته ای از پاکان بودند که درسوی  
راست او جا داشتند )<sup>۱</sup>.

این کلمات رموز است چون دلیل اقامه شده که این قبیل صفات<sup>۲</sup> سزاوار ذات  
خداوندی نیست و به صفات او هم نزدیک نیست پس مراد از آمدن حق از طور سینا  
این است که موسی را در آنجا مناجات کرد و درخشیدن او از ساعیر ظهور عیسی است  
و آشکار گشتن او از فاران که محل زیست و رشد اسمعیل است و هم در آنجا ازدواج  
کرد ظهور محمد است که بر تمام اصحاب ادیان با جنودی از پاکان که از آسمان  
به امداد او آمدند هویدا و آشکارا گشت و کسی که این تاویل را که عیان بر او  
گواهی میدهد منکر باشد ما از او خواهشمندیم که بر گمراهی هایی که در این قول  
است اقامه ی برهان نماید و ما را به خطای خود بیا گاهاند ( و من یکن الشیطان  
له قریناً فساء قریناً ) .

اگر حساب کلمات را به عربی جایز ندانند ما هم حسابی را که به سریانی

۱- این مضمون در دعای سمات ذکر شده بدین عنوان و بطلعتک فی ساعیر و ظهورک  
فی جبل فاران الخ و دعای سمات منسوب به شاه مردان است .

توضیح اینکه کوه فاران در مکه است و می گویند بدین دلیل که از سفر تکوین فصل  
دوازدهم موطن اسماعیل و مادرش هاجر را پس از هجرت بیابان پاران معرفی کرد و تا  
اینکه می گوید و در بیابان پاران ساکن گردید . و در کتاب حبقوق نیز این مطلب تکرار  
شده . و ساعیر هم جبال فلسطین است که عیسی از آنجا برخاسته .

۲- چون فلاسفه می گویند خداوند جسم نیست و پس از اینکه روان آدمی جسم نباشد  
و حقیقتی غیر مادی و مجرد باشد بطریق اولی آفریدگار روان از روان به مراتب مجردتر  
است و رفتن و آمدن از شئون جسم است و بدینجهت این قبیل کلمات را که در کتب انبیاء  
ذکر شده تاویل می کنند حتی در قرآن هم که مذکور است خداوند و ملائکه آمدند همین  
تاویلات را می نمایند که مراد امر خداوند است که آمد ولی اشاعره که جمود برظواهر دارند  
می گویند خدا جسم است و خود او می آید .

کرده اند جایز نمی دانم چونکه تورات و کتب ایندسته از انبیا تمام به عبری است و این سخنان که ما و ایشان گفتیم حجج قاطع و ادله واضحه است که کلمه در این کتب از جای خود تحریر یافته و تغییر پیدا کرده و چنگ زدن بمثل این ظنون و تلفیقات قوی ترین دلیلی است که صاحب آن از راه حق و هدایت انحراف یافته است ولو فتحنا علیهم با بامن السماء فظلو افیه یعرجون لقالو انما سكرت ابصار نابل نحن قوم مسحورون بلکه یهود از دیدن حق کور هستند و ما از خداوند تأیید و عصمت و سداد رای خواستاریم .

یهود مدعی هستند که نصوص تورات دال بر این است که هر کس ادعای نبوت کند باید او را کشت بطلان این گفتار بسی آشکار است و جای اینگونه سخنان در کتاب دیگر است ازینرو ما بمقصود خود باز میگردیم که کلام بدر از کشید و سخنی سخن دیگر را به میان آورد .

**تعداد نسخ تورات** هر یک از یهود و نصاری یک نسخه از تورات دارند که با گفتدی اصحاب آن موافق است و آن نسخه ، که نزد یهود است میگویند که خالی از تخلیط است و نسخهای که نزد نصاری می باشد تورات سبعین نام دارد و شرح این قصه آنست که چون بخت النصر به بیت المقدس دست یافت و آنجا را خراب کرد طایفه ای از یهود جلای وطن کردند و به پادشاه مصر پناهنده شدند و در کنف او اقامت جستند تا آنکه زمان پادشاهی بطلمیوس فیلیدلفوس شد و او شنید که تورات کتابی است از آسمان نازل گشته و از این طایفه جستجو کرد تا آنکه ایشان را در شهری بیافت و شماره ی یهود در این وقت قریب ۳۰۰۰۰۰ بود از اینرو ایشان را بسوی خود خواند و مسکن داد و ملاحظت بسیار کرد و اجازه داد که به بیت المقدس بروند و بیت المقدس را کورش که عامل بهمن بر بابل بود ساخته بود و عمارت شام را به حال نخستین بر گردانیده بود پس بنی اسرائیل بقصد خروج از مصر با جمعی از مقربان ملك که شاه به بدرقه ی یهودیان فرستاده بود بیرون شدند و بطلمیوس گفت که مرا بشما نیازی است که اگر حاجت من را بر آورید

حق مرا سپاس گزارده‌اید و آن اینست که يك نسخه از کتابتان تورات بمن ببخشید بنی اسرائیل حاجت شاه را اجابت کردند و سو گند یاد نمودند که ما بعهد خود خواهیم وفا نمود چون به بیت المقدس باز گشتند وعده خویش را وفا نمودند و يك نسخه تورات برای پادشاه فرستادند و این نسخه به عبری بود بطلمیوس نمی فهمید پس بسوی ایشان کس فرستاد که کسانی را نزد من بفرستید که یونانی و عبری بدانند تا این کتاب را برای من ترجمه کنند و وعده داد که من ایشان را جوایز و صلوات خواهم بخشید .

بنی اسرائیل از اسباط دوازده گانه هفتاد و دو تن بر گزیدند که از هر سبطی ۶ نفر باشد و اسماء ایشان نزد نصاری معروف است و آنانرا پیش شاه فرستادند پس به ترجمه‌ی تورات مشغول شدند و ایشان را بطلمیوس دو بدو از هم جدا کرد و بر سر هر دو نفر مأموری گذاشت که در حال ایشان مواظبت نماید تا آنکه از ترجمه فارغ شدند و ۲۶ ترجمه بدست آمد و آنها را بایکدیگر مقابله کردند جز اختلاف عبارت که در حکایت از يك مقصود حاصل می شود چیز دیگری در این نسخ نیافتند پس ملک بوعده خود وفا کرد و ایشان را بطور نیک تجهیز کرد و این مترجمان يك نسخه از این نسخ را خواستند تا آنکه اسباب افتخار و مباحثات بر همسرانشان باشد پادشاه هم از بذل آن مضایقه نکرد و این همان نسخه است که نزد نصاری است و این نسخه به گفته‌ی ایشان تبدیل و تحریف نیافته .

یهود این حکایت را باور نمی‌دارند و می گویند در نقل تورات مکره و مجبور بودیم و این کار را برای آن انجام دادیم که از سطوت و شر آن پادشاه هر اسان بودیم ولی باز هم در تخلیط و تحریف با یکدیگر توطی کرده بودیم و تورات را فقط این دو نسخه نیست و نسخه‌ی ثالثی است که نزد سامره که به لامساسیه معروفند موجود میباشد و اینها کسانی هستند که چون بخت النصر یهود را از شام اسیر آورد ایشان را بجای یهود فرستاد و چون سامره بخت النصر را بر عیوب بنی اسرائیل آگاه کرده بودند و به مقصودی که داشت کمک نموده بودند این بود که ایشان را نکشت و

اسیر نکرد و برای اینکه در تحت تسلط او باشند این قوم را در فلسطین جای داد. مذهب ایشان مخلوطی است از یهودیت و مجوسیت و بیشتر ایشان در فلسطین زندگی می کنند و مسکن آنان نابلس نام دارد و در آنجا هیکلی بنا نموده اند و از زمان داود در حدود بیت المقدس داخل نمی شوند چون می گویند که داود ظلم و ستم کرد و هیکل مقدس را از نابلس بایلیا که بیت المقدس باشد نقل نمود و ایشان مردم را مس نمی کنند و اگر مس کنند باید غسل نمایند و به رسالت پیغمبرهای دیگر که پس از موسی بودند معتقد نیستند.

اما آن نسخه از تورات که نزد یهود است و بر آن اعتماد می کنند متضمن اعمار بنی آدم از هنگام هبوط از بهشت تا طوفان نوح میباشد و جمع این مدت ها ۱۶۵۶ سال می شود و این مقدار در تورات نصاری ۲۲۴۲ سال است و اما توراتی که نزد سامره است ناطق بر این است که این مدت ۱۳۰۷ سال است.

اثینوس که یکی از اصحاب اخبار است گفته: مدتی را که میاندهی آفرینش آدم و میان نخستین شب آدینه طوفان بوده دو هزار و دو بیست و شش سال و بیست و سه روز و چهار ساعت می باشد و این قول را ابن باز یار در کتاب قرانات از او نقل کرده ولی این گفتار بگفتهی نصاری نزدیکتر است و چنین بخیال میرسد که گفتهی اثینوس بر طریقهی اصحاب احکام از علمای نجوم مبتنی است چه، اثر تعسف در آن آشکار است.

و چون اختلاف میان امم چنین بود که گفته شد و قیاس عقلی را در تمیز عق از باطل مدخلیتی نبود پس دیگر چگونه ممکن خواهد بود که شخص جوینده طمع نماید که از حقیقت امر آگاه گردد.

تعدد نسخ انجیل  
نه تنها تورات را تعدد و تفاوت نسخ است بلکه انجیل نیز چنین است و نزد نصاری چهار نسخه انجیل می باشد که هر چهار در یک مصحف جمع است و یکی از آن چهار از متی است و دومین از مرقوس و سومین از لوقا و چهارمین از یوحنا که هر یک از این چهار شاگرد بر حسب

دعوتی که در شهر خود کرده تألیف نموده‌اند و آنچه را که در هر يك از این چهار انجیل از صفات مسیح و گفتار او در روز گار دعوت و وقت دار کشیدن مسیح به عقیده‌ی ایشان ذکر کرده‌اند با یکدیگر مخالف است حتی در نسب عیسی که نسب یوسف نامزد مریم و پرورنده عیسی باشد اختلاف است متی میگوید: یوسف بن یعقوب بن ماثان بن ایلیعرز بن الیوذ بن اخین بن زادوق بن عازور بن الیاقیم بن ابیوذ بن زربابیل بن شلتیال بن یوخنیا بن یوشیا بن امون بن منشی بن حیزقیبا بن احاز بن یوثام بن عوزیا بن یورام بن یهوشافاط بن آسا بن ابیا بن رحبعم بن سلیمان بن داود بن ایشا بن عوبید بن باعاز بن سلمون بن نحشون بن عمیناذاب بن رام بن حصرون بن فارص بن یهوذا بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم که از ابراهیم بازپایین می‌آید.

اما لوقا می‌گوید که او یوسف بن هالی بن مطث بن لاوی بن ملکی بن یوسف بن مٹا بن عاموص بن ناحوم بن حسلی بن ناغی بن ماث بن مطث بن شمعی بن یوسف بن یهوذا بن یوحنن ابن راسا بن زربابیل بن شیلتاویل بن ناری بن ملکی بن ادی بن قوسام بن الموزاذ بن عیر بن یوسف بن ایلعزر بن یورام بن متیئا بن لاوی بن شمعون بن یهوذا بن یوسف بن یونام بن الیاقیم بن ملیا بن متی بن مطثا بن ناٹان بن داود.

و نصاری از این اختلاف بدین طریق عذر می‌آورند که یکی از سنن واجب تورات این است که چون مردی بمیرد و از زن خود اولادی نداشته باشد برادر میت باید آن زن را بگیرد تا آنکه برای برادر خود نسلی درست کند و چون طفل از شوهر دومین پا به عرصه‌ی هستی گذاشت از جهت نسب منسوب به میت است و از جهت ولادت و حقیقت منسوب به پدر فعلی خود و نصاری می‌گویند که بهمین جهت یوسف منسوب بدو پدر بود هالی از جهت نسب پدر او بود و یعقوب از جهت ولادت و می‌گویند چون متی یوسف را به نسبت ولادت منسوب کرد یهود بر او طعنه زدند و گفتند موافق کیش ما نسبت یوسف صحیح نیست زیرا پدر نسبی او ذکر نشده این بود که لوقا از راه معارضه بایهود به موجب سنت مذهب ایشان نسب او را ذکر کرد

و هر دو نسب به داود می‌رسد و غرض از تذکر نسب همین است چه ، از شرایط مسیح این است که باید پسر داود باشد و برای این نکته نسبت یوسف را به مسیح اضافه کرد و از نسبت مریم چشم پوشی نمود که سنت مذهبی یهود این است که هیچ کس جز از قبیله و سبط خود زن نگیرد تا آنکه انساب مختلط نشود و عادت یهود بر این جاری شده که نسبت شخص را به مردها می‌دهند نه بزنان و چون یوسف و مریم هر دو تن از یک قبیله و یک دودمان بودند پس ناچار باید یک اصل و یک ریشه برسد و غرض از اثبات نسب همین است و نزد هر یک از اصحاب مرقیون و اصحاب ابن‌دیسان انجیلی است که پاره‌ای از آنها با انجیل مذکور مخالفت دارد. و پیروان مانی را جدا گانه انجیلی است که از بدو تا ختم آن با آنچه نصاری گفته‌اند مخالف است و پیروان مانی بآن معتقدند و چنین می‌پندارند که انجیل صحیح همین است و بس و آنچه را که مسیح آورده و بدان عمل نموده موافق و مطابق با مضامین این انجیل است و غیر از آن هر انجیل دیگری باطل و پیروان آن به مسیح آنرا افتراء زده‌اند .

و انجیل را نسخه‌ایست که به انجیل سبعین موسوم و منسوب به بلامس است و در صدر آن چنین مکتوب است که این نسخه را سلام پسر عبدالله سلام از زبان سلمان پارسی نگاشته و هر کس که در آن انجیل نظر کند بر او پوشیده نخواهد ماند که این انجیل ساختگی است و نصاری و غیر نصاری این انجیل را انکار می‌کنند .

**تاریخ توفان اعظم** آنچه پس از این تاریخ است تاریخ توفان اعظم است که **توفان نوح است** زمان نوح بوده که هر چیز در آن غرق شد و این تاریخ هم مانند تواریخ دیگر دارای تفاوت و اختلاف است بقسمی که نمی‌شود بصحت آن قطع کرد و نمی‌شود در احاطه بحقیقت آن طمع نمود زیرا اولاً میان تاریخ آدم و این تاریخ اختلاف است و در آینده خواهیم گفت که میان این تاریخ و تاریخ اسکندر نیز اختلاف است و یهود از تورات خود و کتب متعلق به تورات چنین

استخراج کرده‌اند که میان توفان و اسکندر ۱۷۹۲ سال بوده و مسیحیان از تورات خود اینطور استخراج کردند که این مدت دو هزار و سیصد و سی و هشت سال بوده .

اما ایرانیان و عامه‌ی مجوس توفان را بکلی منکرند و چنین می‌گویند که پادشاهی در ما از کیومرث گل‌شاه که نزد ایشان نخستین انسان است متصل بوده و هندیان و چینیان و اصناف امم شرقی با ایشان موافقت و برخی از فرس می‌گویند که توفان واقع شده ولی اوصافی را که برای آن ذکر می‌کنند با آنچه در کتب انبیاست مطابق نمی‌آید و می‌گویند این توفان در شام و غرب در عهد طهمورث وقوع یافت و در همدی زمین عمومیت پیدا نکرد و جز امم قلیلی در آن غرق نگشتند و از عقبه‌ی حلوان تجاوز ننموده و به ممالک مشرق نرسید و باز چنین می‌گویند که مردم غرب را چون حکیمان به توفان انداز کردند ابنیه‌ای مانند هرمین که در مصر است بنا نمودند و بسا خود گفتند که اگر آفت سماوی باشد ما بدرون آن شویم و اگر زمینی باشد بر بالای آن رویم و فارسیان گمان می‌کنند که آثار توفان و تأثیرات امواج آن بر میاندهای هرمین آشکار است و بالاتر از نصف آن نرفته .

بعضی می‌گویند که یوسف این دو هرم را برای ذخیره ساخت در آن طعام و آذوقه برای سالهای خشک نگهداشت<sup>۱</sup> و این طایفه از فرس می‌گویند که چون طهمورث هم از این انداز آگاه شد در ۲۳۱ سال پیش از وقوع آن امر کرد تا جایی خوش آب و هوا در کشور او بیابند و جز اصفهان جایی که سزاوار این دو وصف باشد نیافتند و آنگاه امر کرد که علوم را در کتب تجلید کنند و در سالم‌ترین

۱- پیش از اینکه علم مصرشناسی در دنیا پیدا شود عقیده‌ی مردم درباره هرمین بشرحی بود که در کتاب خواندید چنانکه درباره‌ی کتیبه‌ی بیستون نیز چنین اعتقادی موهوم داشتند و می‌گفتند که این خطوط که به سنگها نوشته شده قباله‌ی شیرین است که فرهاد آنرا به سنگها نوشته و پس از آنکه خوانده شد دیدند که قباله شیرین نیست بلکه یکی از افتخارهای ماست یعنی کارنامه‌ی داریوش است .



جای‌های آن پنهان نمایند و می‌شود برای این مطلب چنین گواه آورد که در زمان مادر جی که یکی از شهرهای اصفهان است از تل‌هایی که شکافته شده خانه‌هایی یافتند که عدل‌های بسیاری از پوست درختی که (توز) نام دارد و با او کمان و سپر را جلد می‌کردند پر بود و این پوستهای درخت به کتابت‌هایی مکتوب بود که دانسته نشد چیست .

این قبیل اختلافها در حکایات و اخبار ایشان انسان را بر این می‌انگیزاند که چنانکه در برخی کتب است تصدیق کند که کیومرث انسان اولین نبوده بلکه او کامر بن یافت بن نوح است و کیومرث بزرگ و سالخورده‌ای بود که در کوه دماوند نزول کرد و آنجا را تحت تصرف خود آورد تا آنکه کم‌کم کارش بالا گرفت و ملک او روی بوسعت گذاشت و مردم در آن عصر شبیه به مردم اول پیدایش بودند و او و پاره‌ای از زادگان او بعضی از اقالیم را مالک گشتند و در آخر کار ظلم و ستم را پیشه خود قرار داد و نام خود را آدم نهاد و گفت هر کس که مرا جز بدین نام بخواند گردنش را خواهم زد و بعضی از ایرانیان می‌گویند که او امیم بن لاوذبن ارم بن سام بن نوح بوده .

اما اصحاب نجوم این سالها را از آغاز قران اول از قرانهای زحل و مشتری که علمای بابل نیز مانند آنها اثبات کرده‌اند تصحیح نمودند چه ، طوفان در ناحیه‌ی کلدیه بوده و گفته‌اند که نوح کشتی خود را در کوفه بساخت و در کوفه آب از تنور جوشید و کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت و طوفان از این نواحی بعید نیست و این قران دویست و بیست و نه سال و صد و هشت روز پیش از طوفان بوده و علمای کلدیه به امر آن اعتنا کردند و توجه مبذول داشتند و سالیان پس از آن تصحیح نمودند و یافتند که میان طوفان و آغاز پادشاهی بخت‌النصر اول دو هزار و ششصد و چهار سال بوده و میان بخت‌النصر و اسکندر چهار صد و سی سال بوده و این رأی به مقتضای تورات نصاری نزدیکتر است .

ابومعشر بلخی برای اینکه اوساط کواکب را در زیج خود به تاریخی بنا نهد

به این تاریخ نیازمند شده و گمان کرده که توفان هنگامی بوده که کواکب در آخر حوت و اول حمل گرد آمده بودند و ابومعشر در این وقت مواضع ستارگان را استخراج کرد و دید که عمه کواکب از آغاز بیست و هفتمین درجه‌ی حوت تا آخرین درجه‌ی اول حمل جمع شده بودند این بود که این مرد بر این گمان شد که فاصله‌ی توفان تا آغاز تاریخ اسکندر دو هزار و هفتصد و نود سال و هفت ماه و بیست و شش روز مکبوس بوده و این گفتار به رأی نصاری نزدیکتر از دیگر آراء است هر چند از سالیانی که اصحاب نجوم استخراج کرده‌اند دویست و چهل و نه سال و سه ماه کمتر است و چون نزد ابومعشر به طریقهای که اورفته مسلم گشت ادواری را که منجمان ادوار کواکب می‌گویند سیصد و هشتاد هزار سال بوده که دور نخستین صد و هشتاد سال بیش از توفان میباشد از راه نادانی حکم کرد که توفان در هر صد و هشتاد هزار سال یک مرتبه وقوع یافته و در آینده نیز چنین خواهد بود.

ابومعشر این ادوار کواکب را جز از مسیرهای کواکب که جز با رصد اهل فارس به دست می‌آید بیرون نیاورده و با ادواری که نتیجه رصد هنداست که معروف به ادوار سند و هند می‌باشد مخالف است و نیز با ایام ارجبهر<sup>۱</sup> و ایام ار کند مخالف

۱- اولاً مراد ما از (ایام) در اینجا روزهای نیت که مقابل شب است بلکه مقصود سالها است و این اصطلاح هندی است که به سالها روز می‌گویند و ابوریحان در ماللهند می‌گوید که در کتاب بشن دهرم از مار کند یو نقل شده که تجن از او پرسید عمر براهم چه قدر است او در پاسخ گفت که کلپ روز براهم است و چنین کلپ شب براهم است و هر هفتصد و بیست کلپ یکسال برهمن است و تاکنون صد سال از عمر براهم می‌گذرد.

اکنون که دانستیم مراد از ایام سال است نه روز معمولی باید دید ارجبهر و ار کند کیستند؟

ابوریحان در کتاب هند می‌گوید که کوبت کال قومی شریر بودند و هندیان به انقراض ایشان تاریخ گذاشتند و باب آخرین مردی از ایشان بود و تاریخ آنها دویست و چهل و یکسال از شکال کمتر است و تاریخ منجمین پانصد و هشتاد و هفت سال متأخر از شکال است و زبج کند کاتک که معروف بار کند است بر این تاریخ مبتنی است و تفصیل این قسمتها را باید در کتاب هند دید.

اما ارجبهر ابوریحان می‌گوید که این کلمه ارجبهد بوده و هندیان این دال را



# طیلسان

توفان بنا بر رای ابی معشرو سالها و ماههای آن قبطی است	ج فح نو یج جز اسح	د ما نه لج ججطد ای	د مچ زند د ز بطای	د ید یب کح حو مبا ا	د کح لد جز حبه
۸۶۰۱۷۳	بختنصر و سالها و ماههای آن قبطی است	مب نط ك سزدها	مد یا ما ایطها	ایج یج یه هطحجوب	ا کط ل ذبیح
۱۰۱۴۹۳۳	۱۵۴۷۶۰	فیلس و سالها و ماههای آن قبطی است	ا یب کا اد جد	ل یج نه هجاتی	مو لط مطر و
۱۰۱۹۲۷۴	۱۵۹۱۰۱	۴۳۴۱	اسکندر سال و ماه آن سریانی است	کد و لد دطر دی	مه کول طهجو
۱۱۲۴۰۶۸	۳۶۳۸۹۵	۱۰۹۱۳۵	۱۰۴۷۹۴	اغسطس سالهای آن رومی و ماههای آن قبطی است	یو ك ه هفحه
۱۱۸۲۸۷۳	۳۲۲۷۰۰	۱۶۷۹۴۰	۱۶۳۵۹۹	انطینس سا آن رومی و ما آن قبطی ا	انطینس سا آن رومی و ما آن قبطی ا
۱۲۳۸۵۱۶	۳۷۸۳۴۳	۲۲۳۵۸۳	۲۱۹۲۴۲	۱۱۴۴۴۸	۵۵۶۴۳
۱۳۵۹۹۷۵	۴۹۹۸۰۲	۳۴۵۰۴۲	۳۴۰۷۰۱	۲۳۵۹۰۷	۷۷۱۰۲
۱۳۶۳۵۹۸	۵۰۳۴۲۵	۳۴۸۶۶۵	۳۴۴۳۲۴	۲۳۹۵۳۰	۸۰۷۲۵
۱۴۵۹۶۵۳	۵۹۹۴۸۰	۴۴۴۷۲۰	۴۴۰۳۷۹	۳۳۵۸۸۵	۷۶۷۸۰

و مه کز ل ج جهو طهدا	و یح مو ل ح حطهجو جا	و یز مو یه هز ططهجا	مد ب نو وامحجیا
ب مو لا ک قد ططه	ب یط ن که هبد جن	ب یح ن ب بف ططد	ا مه . مع جد جحز ج
ب ج لب کز د د د	الو نا . هو و حد ج	ا له ن مب بد ند ج	اب و کج ججهجب
ب ب یط لط طرز جمد	اله ل ح مد د بجد د ج	الد ل ح کا اعمج	ا . ند ب بد بطاب
ال ج یح . هجههجع	او لب ی لهطجب	ا . لامز ز صهجب	لامز کج حد د د ا ا
ا یو نج فز و ز ب	ن یب . هبزفا	مط یا مب بیز زا	یه کز کج جد و هه
ا ا که کز ز جا ایب	لد مد مب بجنبا	لج مد یط طهدا با	دقلطیانوس سالو ماه آن رومی است
کز ما یح حز و طط	ا . کج جبوج	هجرت سالهای آن قمری و ماههای آن عربی است	۱۲۱۴۵۹
کوم نه ههسط	یزد گردسالیان و شهور آن فارسی است	۳۶۲۳	۱۲۵۰۸۲
معتضد سالهای آن رومی و ماههای آن فارسی است	۹۶۰۵۵	۹۹۶۷۸	۲۲۱۱۳۷

اعداد هندی که در طول این جدول نوشته شده بعینه حروفی است که در سطر دوم در عرض جدول است مثل ۱۷۳۰۸۶ که در خانه دوم سطر اول طولی است بعینه (جز اسح) است که در خانه دوم سطر اول عرضی است همچنین ۱۴۹۳۳۰۱ که در خانه سوم سطر اول طولی است بعینه (ججطد ای) است که در خانه سیم سطر اول عرضی است و سطرهای فوقانی که بحرروف نوشته است همان اعداد هندی است که به ارقام تینجیم تحویل نموده است مثلاً (۴۴۴۲۰) را چون با ارقام ستینیه تحویل کنیم ب ج لب ها می شود . چون (۴۴۴۲۰) را که حروف آن این است (کز د د د) بر شصت قسمت کنیم (۷۴۱۲) بدست می آید که چون بر شصت آنرا قسمت کنیم (۱۲۳) بدست می آید و چون مجدداً آنرا بر شصت قسمت کنیم (۲) بدست می آید و ۳ باقی بماند چنانچه مجموع ارقام این می شود ب ج لبها .

نقل از حاشیه اعتقاد الساطنه بر نسخه خطی آثار الباقیه



است و اگر شخصی بخواهد که با ارساد بطلمیوس یا ارساد اصحاب تجربه از محدثین ادواری بدست آورد البته بکمک اعمال مشهوره برای او امکان خواهد داشت چنانکه برای بسیاری از دانشمندان از قبیل محمد بن اسحق بن استاد بنداد سرخسی و ابوالوفاء محمد بن محمد بوزجانی فراهم شده و چنانکه برای من بویژه در کتاب استشهاد باختلاف ارساد فراهم گشته .

بهریک از ادوار ، کواکب در آغاز و انجام حرکت خود در اول حمل جمع می شوند ولیکن در اوقات مختلف و اگر کسی حکم نماید که کواکب در اول حمل در آنوقت مخلوق شده اند و یا آنکه اجتماع کواکب در آغاز حمل اول عالم بوده و یا آخر عالم است، البته ادعایی بلا دلیل خواهد بود . اگر چه داخل در حد امکان است ولیکن مانند این قبیل قضایا را جز به دلیلی روشن و یا به گفته‌ی شخصی که از اوائل و مبادی موجودات باخبر باشد که گفتار او در جان مانند وحی تأثیر کند نمی توان باور کرد زیرا ممکن است این اجرام هنگامی که آفریدگار آنها ابداع و احداث نموده متفرق و پراکنده باشند و این حرکات که بر حسب قواعد ریاضی در چنین مدتی در یک نقطه جمع شوند برای آنها باشد .

چنانکه اگر ما دایره‌ای فرض کنیم و در مواضع متفرقه از آن حیواناتی بگذاریم که پاره از آنها تندرو و برخی دیگر کندرو باشند و هر کدام از نوع حرکت خود بحرکت در آیند در اوقات متساوی حرکات متساوی کنند و نیز این مسئله را هم بدانیم که در وقت معین و مفروضی فواصل و ابعاد و مواضع و مسیر هر یک از آنها در شبانه روز چه مقدار بوده و از شخص محاسب پرسند که چه مقدار زمان لازم است که پس از این اجتماع گفته شده در نقطه دیگر مانند این اجتماع دست

→  
طوری تلفظ می کنند که میان دال و را باشد و بدین جهت ارجهر گفته شده که تبدیل دال به راء است و سپس تصحیفات دیگری در این کلمه واقع شده و ابوریحان می گوید اگر ما این لفظ را با تصحیفات که در آن شده به هندی‌ها بگوییم ایشان نخواهند فهمید مقصود از آن چیست .

دهد و یا آنکه پیش از این اجتماع در چه نقطه‌ای این جانوران گرد آمده بودند اگر شخص محاسب در پاسخ بگوید که هزاران هزار سال لازم است از گفته او لازم نمی‌آید که در زمان گذشته و یا آینده چنین باشند ولیکن مقتضای پاسخ او بطور مشروح این است که اگر این جانوران بحالت کنونی در زمان گذشته هم چنین بودند و در آینده نیز چنین باشند جز آنچه حساب خبر می‌دهد نخواهد بود اما تحقق و وجود خارجی یافتن این مطلب موکول بعلم و صنعتی غیر از علم و صناعت حساب است.

اگر شخصی که حکم به ادوار می‌کند اینطور گوید که ستارگان چون در آغاز حمل جمع شدند در همه‌ی ادوار نیز چنین خواهد بود و در همین نقطه گرد خواهند آمد زیرا بنا بر زعم او احوال فلکی قابل کون و فساد نیست و گذشته چنین بوده که اکنون است البته این حکم نیز دعوی ساده‌ای خواهد بود که گوینده می‌خواهد خود را بدان فریب دهد بدون آنکه دلیلی در دست داشته باشد و چون برهان بر هر دو طرف نقیض نمی‌شود اقامه کرد و تنها اختصاص به یکی از دو طرف خواهد داشت و طرف دیگر را نفی خواهد نمود<sup>۱</sup> بنابراین ما دلیل بر حدوث عالم می‌آوریم و دلیل ما اینست:

### دلیل بر حدوث عالم

نزد فلاسفه و مردمی دیگر آشکار شده که

خروج همه افراد لانهایت از قوه به فعل محال است و حرکات و ادوار و ازمینه معدود و قابل شمار هستند که قابل فزونی و بیشی می‌باشند پس در نتیجه حرکات و ادوار و ازمینه لانهایت نیستند<sup>۲</sup>.

۱- یعنی نمی‌شود که هم برهان آورد عالم حادث است و هم برهان آورد عالم قدیم است پس اگر ما برهان آوردیم عالم حادث است بطور مسلم قدم آن از میانه می‌رود.  
 ۲- همینطور که ابوریحان می‌گوید جای این مباحثات در این کتاب نیست و این مسئله یکی از مشکلترین مسائل کلامی است و خلاصه‌ی دلیل حکما بر رد استدلال بیرونی این است که لازم نیست هر حقیقتی که يك يك افراد و اشخاص آن از قوه به فعل آمده باشند کل و همه‌ی آن افراد به فعل برسند «ما مسلم نداریم گذشته بطور مجموع به فعل در آمده باشد بلکه امور گذشته یکی یکی به وجود آمده است و حکم به هر يك غير از حکم بر مجموع گذشته است». نقل از ترجمه‌ی فصل نهم مقاله سوم طبیعیات شفا ترجمه مرحوم فروغی



شخصی که دارای انصاف و حق جو باشد به این دلیل کفایت و قناعت می کند و اگر خواست که عناد خرج دهد و به تمویهات اهل مکابره تمایل جوید در ازاله‌ی شکوک از قلب او و مداوای مرض عقلی او و در غرس نهال حق و حقیقت در جان او به دلائلی که بیشتر از این کتاب خواهد شد نیازمند است و جای این قبیل مباحثات کتابی دیگر است .

نه تنها اختلاف ارباب بلکه اختلاف ادوار نیرومندترین دلیل و قویترین معینی است که آنچه را ابومعشر مرتکب شده (و ابله‌بانی که بصحت و راستی ادیان طعنه می کنند و ادوار سند دهند و امثال آنرا برای دشنام به مردمی که به رستاخیز معتقدند و ایشان را از ثواب و عقاب اخروی خبر می دهند دستاویز کرده اند و علمای هیئت و حساب را نیز بهم عقیده گی با خود متهم کرده اند) دفع نماید و اگر چه بر شخصی که کمترین اطلاع از علم و دانش داشته باشد حقیقت امر پوشیده نیست.

پس از این تاریخ تاریخ بخت النصر اول است که

### تاریخ بخت نصر اول

بفارسی بخت نرسی باشد و در تفسیر این نام

گفته اند که معنای آن شخص بسیار گریان و نالان باشد و به عبرانی یوخذ نصار است و نیز در معنای این نام گفته اند عطاردی گویان و وجه تسمیه این است که او بسیار حکمت دوست و دانش پرور بوده و همواره خردمندان را به دور خود جمع می کرد و چون این نام را تخفیف دادند و تعریب کردند بخت نصر شد و این آن بخت النصر نیست که بیت المقدس را خراب کرد زیرا میان این دو نفر صد و چهل و سه سال بر حسب جداولی که در آتیه خواهد آمد فاصله بوده .

و تاریخ این پادشاه به سالهای قبطی مذکور است و در استخراج مواضع کواکب بسیار در مجسطی این تاریخ بکار بسته شده زیرا بطلمیوس این تاریخ را برای خود انتخاب کرده بود و اوساط کواکب را به آن استخراج می نمود .

سپس ادوار قائلبس است و نخستین ادوار او در سال ۴۱۸  
**ادوار قائلبس** بختنصر بوده و هر دوری از این ادوار هفتاد و شش سال  
 خورشیدی است و کسی که این مطلب را نداند به آنچه در کتاب مجسطی یافته که  
 بسالهای قبلی ذکر شده استدلال می کند .

و بیان مطلب آن است که ابرخس و بطلمیوس اوقات ارساد خود را به شبها  
 و روزها و ماههای قبلی ذکر می کنند و بعداً آنرا به ادواری که با ادوار قائلبس  
 موافقت کرده تطبیق می کنند بدون آنکه حقیقت امر چنین باشد ولیکن اولین  
 ادواری که ماهها را به مسیر قمر و سالها را به مسیر آفتاب بکار بسته اند مستعمل  
 است دور ثمانیه است و دور دوم دور نوزده تایی است و قائلبس از اشخاصی بوده که  
 او و قومش اصحاب تعالیم و ریاضی بودند و این دور را که مشتمل بر چهار دور  
 نوزده تایی است استخراج کرد .

برخی مردم گمان کرده اند که این ادوار با دیدار ماه استعمال می شود نه  
 بحساب زیرا در آن زمان کسی هنوز به حساب کسوف که اندازه شهر قمری جز بآن  
 دانسته نمی شود ، متفطن نشده بود و این حساب جن بدانستن آن تمام نمی شود و  
 نخستین کسی که به حساب کسوف آشنا شد تالس است که از اهل ملطیه بوده که  
 چون بسیار با اصحاب ریاضی رفت و آمد می کرد و علم هیئت و حرکات کرات را  
 از ایشان یاد گرفته بود از اینرو به استنباط خورشید گرفتگی دسترسی یافت و به  
 مصر رفت و مردمان را از وقوع کسوف ترسانید و چون گفتندی او راست آمد تالس  
 را بزرگی داشتند .

و خبر مذکور در شمار ممکنات است زیرا هر علم و صنعتی را مبادی است  
 که به آن منتهی می شود و هر چه علم به مبداء خود نزدیکتر باشد بسیطتر و ساده تر  
 می گردد تا آنکه یکباره به مبداء خود برسد و تنها به همان مبداء خود منحصر  
 گردد .

ولی آنچه را که باید مراعات کرد اینست که نباید بطور مطلق گفت کسی

پیش از تالس از حساب کسوف آگاه نبوده چه ، پاره از مورخان او را هم عصر با ارشیر بابک دانسته‌اند و برخی با کیقباد و اگر چنانچه معاصر و هم‌زمان با اردشیر باشد ابرخس و بطلمیوس بر او مقدم خواهند بود<sup>۱</sup> .

و اگر در عصر کیقباد باشد که نزدیک به عصر زردشت است و زردشت در علم و دانش نصف حکمای حران و پیشینیان ایشان بوده در علم و دانش پایه بلندی داشت که علم کسوفات نزد دانش او ناچیز بوده پس اگر هم این قول درست باشد بطور مطلق نخواهد بود بلکه مشروط به شرایطی خواهد بود .

**تاریخ فیلیس پدر** پس از این تاریخ، تاریخ فیلیس پدر اسکندر است که به اسکندر مقدونی سالهای قبلی است و بسیار روی می‌دهد که این تاریخ را از مرگ اسکندر مقدونی بناء حساب می‌کنند و هر دو یک چیز است و فقط اختلاف لفظی است زیرا پس از اسکندر بناء نوبت به فیلیس رسید و خواه که مبداء این تاریخ را از ممات اسکندر بدانیم یا از قیام فیلیس فرقی نمی‌کند چه ، تاریخ فصل مشترک میان این دو نفر است و آنانکه این تاریخ را به کار می‌بندند به اسکندر انییین معروف شده‌اند و ثاؤن اسکندرانی زیج خود را که معروف به قانون است بر این تاریخ بنا نهاده است .

**تاریخ اسکندر ذوالقرنین** پس از این تاریخ ، تاریخ اسکندر یونانی است که پاره‌ای از مردم او را ذوالقرنین دانسته‌اند

و برای اختلافی که در این باب است پس از این فصل فصلی جدا گانه ترتیب خواهد داد، و تاریخ اسکندر به سالهای رومی است و بیشتر امم بدین تاریخ عمل می‌کنند و چون

۱- این دسته از مورخان بسیار از تاریخ زمان تالس دور بوده‌اند و تالس مسلماً چندین قرن بر ابرخس و بطلمیوس مقدم بوده ولی با آنکه ما در نجوم دورساروس داریم که به منجم بزرگ بابل منسوب است قطعاً نمی‌توان گفت تالس نخستین کسی است که از حساب کسوف آگاه بوده و مسلماً کلدانیان در امر نجوم بر یونانیان سمت استادی داشته‌اند از اینجاست که مردی شرافتمند مانند ارسطو در کتاب مماء و عالم می‌گوید ما مدیون کلدانیها هستیم و از ارساد آنان ما بهره‌ور می‌شویم .

اسکندر هنگامی که بیست و شش ساله بود از یونان پا بیرون گذاشت و به عزم مواجعه با دارا پادشاه ایران شتافت و به بیت المقدس رسید و یهود در آنجا سکونت داشتند اسکندر ایشان را امر کرد که تاریخ موسی و داود را کنار بگذارند و تاریخ او را بکار بندند و سال ورود او را به بیت المقدس آغاز تاریخ بدانند که بیست و هفتمین سال میلاد او بود و یهود فرمان اسکندر را بکار بستند و یوغ امر او را گردن نهادند زیرا اخبار به یهود اجازه می داد که چون هر هزار سال از زمان موسی بگذرد در بکار بستن تاریخ نوینی آزاد خواهند بود و قضا را در آن سال هزار سال تمام شده بود و چنانکه ذکر کرده اند قربانیها و ذبایح ایشان منقطع شده بود این بود که یهود به تاریخ اسکندر منتقل شدند و آنچه را که از اعمال ماهانه و روزانه نیازمند بودند از سال بیست و هفتم تولد اسکندر که نخستین سال حرکت او بود آغاز کردند تا آنکه هزار سال تمام شد و پس از آنکه از تاریخ اسکندر هزار سال گذشت در هنگام تمام شدن آن حادثه بزرگی روی نداد که آنرا مبداء تاریخ بدانند و بهمان حالت پیشین که تاریخ اسکندری باشد پایدار ماندند و سروکار یونانیها با همین تاریخ بوده چنانکه حبیب بن بهریز مطران موصل در کتابی که ترجمه کرده می گوید و یونانیان پیش از این تاریخ به خروج یونان بن بورس از بابل به سوی مغرب تاریخ می گذاشتند .

پس از این تاریخ ، تاریخ اغسطس است و این پادشاه سرسلسله‌ی تاریخ اغسطس  
قیاصره است و معنای قیصر به لغت فرنگی پاره شد از آن می باشد و سبب این نام گذاری آن است که مادر قیصر در دروزه جان را بجان آفرین تسلیم کرد در حالی که قیصر را حامله بود و شکم مادرش را شکافتند و قیصر را بیرون آوردند و به قیصر لقب دادند و او همواره به دیگر پادشاهان مباحثات میکرد که از فرج زنان بیرون نیامده چنانکه احمد بن سهل بن هاشم بن ولید بن حمله بن کامکار بن یزدگرد بن شهریار به همین جهت که در قیصر گفته شد افتخار می نمود

۱- عمل سزارین بهمین مناسبت نامیده شده .

و مردم را وقتی می خواست دشنام بدهد می گفت ای پسر فرج .  
 اصحاب اخبار گفته اند که عیسی بن مریم در چهل و سومین سال از سلطنت  
 او زاییده شد و این خبر با سیاق تواریخ و سالیان از جداولی که در آتیه خواهد  
 آمد و در آنها تعدیل شده است صحیح نیست و بر حسب آن جداول ولادت عیسی  
 در هفدهمین سال از پادشاهی اغسطس بوده و این قیصر بود که اسکندر اینها را از  
 حساب قبیطی خود که مکبوس بود مجبور ساخت که بحساب کلدانیان که در عصر ما  
 در عصر معمول است انتقال یابند و این قضیه در ششمین سال از پادشاهی او بود و به  
 همین سال تاریخ گذاشتند .

**تاریخ انطینس** پس از این تاریخ ، تاریخ انطینس است که یکی از پادشاهان  
 روم بوده و این تاریخ نیز به سالهای رومی است و بطلمیوس  
 کواکب ثابته (ستارگان ایستاده یا ستارگان بیابانی - کتاب تفهیم) را در اولین سال  
 سلطنت او تصحیح کرد و در کتاب مجسطی قرار داده و گفته است که این ستارگان  
 در هر سال يك درجه حرکت می کنند .

**تاریخ دقلطیانوس** سپس تاریخ دقلطیانوس است و او آخرین پادشاه بت پرست  
 از ملوک روم است و چون سلطنت بسا و انتقال یافت در  
 دودمان او بماند و پس از او قسطنطین نخستین پادشاهی است از ملوک روم که مسیحی  
 شد و سالیان این تاریخ رومی است و دیده ایم که اصحاب زیجها این تاریخ را بکار  
 می بندند و آنچه از مسائل و موالید و قرانها نیازمند می شوند باین تاریخ یادآوری  
 می کنند .

**تاریخ هجری** سپس ، تاریخ هجرت پیغمبر ما محمد بن عبدالله ص است که  
 از مکه به مدینه هجرت فرمودند و این تاریخ به سالهای قمری  
 است که آغاز آن به دیدار ماه بستگی دارد نه به حساب و همه ی مسلمانان به این  
 تاریخ عمل می کنند و از این جهت وقت هجرت را آغاز تاریخ دانستند و از  
 مولد و مبعث و وفات پیغمبر ص چشم پوشی کردند که بنا بر روایت میمون بن

مهران مستندی<sup>۱</sup> نزد عمر بن خطاب آوردند که ظرف پرداخت آن ماه شعبان بود و عمر گفت که مراد کدام شعبان است آیا این شعبان که ما در آنیم یا شعبان آینده پس اصحاب را جمع کرد و در این کار با ایشان مشاوره کرد و گفت این حیرت را که در امر تاریخ برای من روی داده شما رفع کنید و اصحاب گفتند ما باید چاره‌ای آنرا از عادت ایرانیان بدست آوریم و هر زمان را حاضر کردند و این اشکال را بدو باز گفتند هر زمان گفت ما ایرانیان را حسابی است که ماه روز می گویند یعنی حساب ماهها و روزها و چون این لفظ را تعریف کردند مورخ شد و مصدر آنرا تاریخ قرار دادند و هر زمان چگونگی استعمال تاریخ را و آنچه که رومیان مانند آنرا بکار می بندند برای ایشان شرح داد و عمر به اصحاب پیغمبر گفت برای مردم تاریخی وضع کنید که مردم بکار بندند .

برخی گفتند : تاریخ رومیان را انتخاب کنیم زیرا رومیان به تاریخ اسکندر عمل می کنند ، ولی این قول را نپسندیدند بدین دلیل که تاریخ رومیان طولانی است .

دسته‌ای دیگر گفتند : به تاریخ ایرانیان عمل کنیم و این رأی نیز دره‌قابل آراء دیگر رد شد بدین شرح که ایرانیان هر وقت پادشاهی از ایشان به تخت شاهی جای گیرد تاریخ پادشاهان پیش را کنار می گذارند و از آغاز سلطنت پادشاه فعلی خود تاریخ می‌شمارند ، بالجمله اصحاب در این مسئله با یکدیگر اختلاف کردند و شعبی روایت می کند که ابوموسی اشعری به عمر بن خطاب نوشت که از شما بما نامه‌هایی می آید که بدون تاریخ است و عمر دیوانها و دفترهایی ترتیب داده بود که خراج مملکت را در آنجا ضبط می کرد و به تاریخ نیازمند شد و تواریخ را دوست نمی داشت در این هنگام بود که اصحاب را بدور خود جمع کرد و با ایشان

۱- کلمه‌ای که ابوریحان بکار برده صك است و من در ترجمه‌ی پیشین چك جای آن گذاشته‌ام ولی هیچیک از عربی و فارسی کلمه مقصود را نمی‌رساند و در حبیب‌السیر وثیقه ذکر شده که باز هم از ادای مقصود نارساست و گمان می‌کنم که مستند وافی به مقصود باشد .

مشاوره کرد و چون یگانه زمانی که از هر شبیه دور بود زمان هجرت بود که پیغمبر به مدینه رسید و آن روز دوشنبه‌ی هشتم ربیع‌الاول بود که آغاز آن سال روز پنجشنبه بود عمر آنرا مبداء تاریخ دانست و هر چه را که نیازمند می‌شد با این تاریخ رفع نیازمندی می‌نمود و این واقعه در هفدهمین سال هجرت بود .

در مولد و مبعث پیغمبر بقدری خلاف است که نمی‌شود آنرا اصل دانست زیرا اصل و مبداء در تواریخ باید واقع‌های باشد که در آن خلاف نباشد و شعبی می‌گوید برخی از اصحاب گفته‌اند که مولد پیغمبر دوشنبه بوده و پاره‌ای دیگر گفتند که شب دوشنبه هشتم بود و جمعی گفتند که سیزدهم ربیع‌الاول بود و نیز اختلاف شد که تولد پیغمبر در چهل و ششمین سال پادشاهی انوشیروان باشد این بود که در مقدار عمر پیغمبر مطابق این اختلافات نیز اختلاف شد و هم‌چنین سالها با یکدیگر تفاوت دارند برخی مکبوس‌اند و برخی پس از آنکه نسبی حرام شد غیر مکبوس .

نیز سبب این که هجرت را مبداء دانستند اینست که پس از هجرت امر اسلام راست آمد و شرك روگردانید و پیامبر از داعیهایی که کافران مکه برای او گسترده بودند رهایی یافت و پیوسته فتوحی پس از فتح دیگر برای او دست می‌داد .

پس ، هجرت از برای پیغمبر مانند قیام سلاطین به پادشاهی و تصفیه‌ی کشور از مخالفان محسوب است . اما وفات پیغمبر اگر چه معلوم بود ولی پسندیده نیست که به مرگ پیغمبری و یا به هلاک پادشاهی تاریخ گذاشت مگر اینکه پیغمبری باشد دروغین و یا آن پادشاه دشمن کشوری باشد ( که مردم از مرگ او خشنود شده باشند و بهتر آن است که مرگ او را عید بدانند ) و یا آنکه این پادشاه کسی باشد که سلطنتی به انقراض او منقرض شده باشد و پیروان و دوستان او از باب تأسف و سوگواری از این واقعه به مرگ او تاریخ بگذارند و این کار هم بسیار کم و نادر است . مانند اسکندر مقدونی بناء که چون او در شمار اشخاصی بود

که باو تاریخ از ملوک کلدانی و مغربی به بطالسه ( که مفرد آن بطلمیوس است یعنی مرد جنگی) منتقل شد به مرگ او تاریخ گذاشتند . و نیز مانند یزدگرد بن شهریار که زردشتیان به وقت هلاک او تاریخ گذاشتند زیرا سلطنت ایرانیان به هلاکت یزدگرد برچیده شد و زردشتی‌ها از راه حزن و اندوه به یزدگرد و برای تأسف و تلهف به زوال استقلال ایرانیان به مرگ این پادشاه تاریخ آغاز کردند .

نام سالیان میان هجرت      مسلمانان در عهد پیغمبر هر سالی را که میان  
و وفات پیغمبر ص      هجرت و وفات بود به نام مخصوصی که از واقعهای

که در آن سال روی داده بود مشتق نموده بودند نام گذاشته بودند و نخستین سال پس از هجرت را (سنة الاذن) می گفتند و سال دوم را (سنة الامر بالقتال) می نامیدند و سال سوم را (سنة التمهیص) و سال چهارم را (سنة الترفئه) و پنجمین سال را (سنة الزلزال) و ششمین سال را (سنة الاستئناس) و هفتمین سال را (سنة الاستغلاب) و هشتمین سال را (سنة الاسنواء) و نهمین سال را (سنة البرائه) و دهمین سال را (سنة الوداع) می نامیدند و همین که یکی از این نامها را به زبان می آوردند کفایت می کرد که بگویند چه سال هجری است .

تاریخ یزدگردی      سپس ، تاریخ پادشاهی یزدگرد بن شهریار بن کسری  
پرویز است و این تاریخ بسالهای پارسی است و مکبوس نیست  
و چون عمل بآن سهل و آسان است اینست که در زیجها این تاریخ ذکر می شود و بدین سبب تاریخ این پادشاه از دیگر تاریخ سلاطین ایران مشهورتر شد که او پس از گسیختگی شیرازه سلطنت و چیره شدن زنها بر ملک و غلبه بر اشخاصی که مستحق این مقام نبودند به پادشاهی قیام کرد و نیز آخرین پادشاه ایران بود که شکست خورد و بیشتر جنگهای ایران و وقایع مشهور بسا عمر بن خطاب بدست او جاری شد تا آنکه سرانجام سلطنت ازدست او بیرون رفت و شکست خورد و بدست آسیابانی در مرو شاهجان کشته شد .



تاریخ معتضدی پس از این تاریخ، تاریخ احمد بن طلحه امیر المؤمنین معتضد بالله عباسی است و این تاریخ به سالیان رومی و ماههای فارسی است ولی به مأخذ دیگر و این تاریخ در هر چهار يك روز کبیسه می شود .

سبب وضع این تاریخ چنانکه ابوبکر صولی در کتاب اوراق می گوید و حمزه بن حسن اصفهانی در رساله‌ی خود که در اشعار مشهور در نیروز و مهرگان نوشته چنین می گوید که متو کل عباسی در شکار گاه مشغول گردش بود ناگاه به کشتزاری رسید که هنوز خوشه‌های آن نرسیده بود و موقع درو نشده بود و گفت عبیدالله بن یحیی از من اجازه خواست که از مردم مالیات و خراج بستاند با آنکه هنوز حاصل بدست نیامده و غله سبز است و مردم از کجا بیاورند که تا بما خراج دهند در پاسخ عرضه داشتند که این کار زیانهای فراوان به مردم وارد ساخته و رعایا دسترنج خود را پیش فروش می نمایند تا خراج دیوان را پرداخت نمایند و برخی هم چون از پرداخت مالیات ناتوان هستند از وطن مادر زاد خود کوچ می کنند و مردم از این کار بسیار شکایت دارند .

متو کل گفت آیا این کار در عهد من شد یا آنکه پیش از من هم بوده ؟ گفتند که این کار از عادات پادشاهان ایران است که در اوایل نوروز از رعایای خود خراج می ستانند و پادشاهان ایران در این کار پیشرو و سرمشق ملوک عرب شدند .

متو کل چون این پاسخ را شنید بفرمود تا مؤبد را حاضر کردند و به مؤبد گفت که در این مسئله بسیار گفتگو شده من هم نمی توانم از رسوم و عادات پادشاهان ایران پابرون نهم و با آنکه پادشاهان ایران مردمی با محبت و رعیت پرور بودند و به عدل مشهور جهانیان و همواره بکار مردم نظر داشتند چرا در اول نوروز که هنوز خرمن بدست نیامده از رعایای خود خراج می گرفتند ؟

مؤبد عرضه داشت هر چند پادشاهان ایران هنگام نوروز از رعیت خراج می خواستند ولی نوروز هنگامی فرا می رسد که غلات بدست آمده بود .

متو کل گفت : چطور چنین چیزی امکان دارد ؟ مؤبد کیفیات سالها و شمار روزها را با نیازمندی آنها به کبیسه برای متو کل بیان کرد و گفت ایرانیان همواره سال را کبیسه می کردند و چون دین اسلام آمد و سلطنت ما را از میان برد کبیسه تعطیل شد و این تعطیل و اهمال کبیسه است که سبب زیان مردم شده و دهقانان در عهد هشام بن عبدالملك نزد خالد قسری جمع شدند و برای او شرح دادند که سهل انگاری در امر کبیسه باعث زیانهای بسیار شده و از او درخواست کردند که يك ماه نوروز را به تأخیر اندازد خالد قسری از بر آوردن حاجت دهقانان شانه تپی کرد و این خبر را به هشام بن عبدالملك اموی نوشت هشام پاسخ داد که من می ترسم این کار در شمار نسی باشد که خداوند فرموده ( نسی زیادت در کفر است ) و چون روزگار هارون الرشید رسید نیز مردم به درگاه یحیی بن خالد بن برمک جمع شدند و از او درخواست کردند که دوماه نوروز را عقب بیندازد و یحیی تصمیم گرفت که حاجت ایشان را بر آورد ولی دشمنان بر امکه محافلی تشکیل دادند و گفتند که یحیی برای مجوسیت که کیش پدرانش بوده تعصب خرج می دهد این بود که یحیی نیز از این کار صرف نظر کرد و همینطور امر کبیسه بماند .

پس از آنکه سخنان مؤبد تمام شد متو کل ابراهیم بن عباس صولی را به دربار احضار کرد و او را امر نمود با مؤبد در باره ی نوروز همراهی کند و روزها را بشمارد و قانون تغییر ناپذیری وضع نماید و از طرف متو کل به همه شهرها بنویسد که نوروز را تأخیر بیندازند و چون ابراهیم بن عباس صولی با مؤبد نشستند و حساب نمودند بر این عزم شدند که نوروز را به هفدهم بیندازند و متو کل نیز این رأی را پسندید و به آفاق و اطراف کشور نامه ها نوشتند که حکام نیز چنین کنند و این واقعه در محرم ۲۴۳ هجری بود و بحتری را در این موضوع چکامه ایست که متو کل را بآن کار بزرگ مدح و ستایش کرده و می گوید :

ان یوم النیروز قد عاد للمعهد الذی کان سنه اردشیر

انت حولته الی الحال الاولی وقد کان حائراً یستدیر

فافتتحت الخراج فيه فللامذ في ذاك مرفق مذکور<sup>۱</sup>

منهم الحمد والثناء و منك العدل فيهم والنائل المشكور

ومتو کل کشته شد و نتوانست این کار را بپایان رساند و معتضد بجای او نشست و پس از آنکه کشور را از وجود مردم یاغی و طاغی پاک کرد و فرصتی یافت که به امور رعیت سرکشی کند مهم ترین چیزی که به نظر او رسید امر کبیسه بود که باید آنرا به اتمام رساند و معتضد مانند متو کل تصمیم گرفت که نوروز را به تأخیر اندازد جز اینکه میان متو کل و معتضد این فرق است که متو کل میان سالی را که در او بود و سال اول تاریخ پادشاهی یزدگرد را گرفت و معتضد میان سالی را که در او بود و سالی را که پادشاهی از دست ایرانیان به هلاکت یزدگرد بیرون رفت و یا خود معتضد بر این گمان بود و یا دیگر اشخاصی که این کار بدست ایشان شد که ایرانیان از زمان هلاکت یزدگرد کبیسه خود را اعمال کرده اند و این مدت را دویست و چهل و سه سال یافتند که سهم آن از اربع شصت روز و کسری خواهد بود و متو کل این شصت روز را بر نوروز سال خود بیفزود و آنرا آخر این ایام دانست و آن اول روز خردادماه آن سال بود و روز چهارشنبه و موافق با یازدهم جزیران سپس، نوروز را به ماههای رومی بردند تا آنکه هر وقت رومیان شهر خود را کبیسه می کنند نوروز نیز کبیسه شود و آنکس که تولیت این کار را عهده دار بود و به پایان رسانید ابوالقاسم عبیدالله بن سلیمان بن وهب بود که علی بن یحیی منجم در این کار می گوید :

یا محیی الشرف اللباب مجدد الامک الخراب

و معید رکن الدین فینا ثابتا بعد اضطراب

۱- عید نوروز بهمان عهدی که اردشیر آنرا وضع کرده بود برگشت و تو این عید را بحالت نخستین خود برگرداندی با آنکه نوروز پیوسته سرگردان بود و وضع ثابتی نداشت و در این روز گشایش خراج را آغاز نمودی و رعایا را در این کار بسیار موافقت و مرافقت شده وظیفه آنان سپاسگزاری و ثناخوانی تست و وظیفه تو عدل و داد بر آنان است .

## فت الملوك مبرزاً فوت المبرز في الحلاب

اسعد بنوروز جمعت الشكر فيه الى الثواب

قدمت في تأخيره ما اخروه من الصواب

و نیز علی بن یحیی در این واقعه می گوید :

يوم نيروزك يوم واحد لا يتأخر في حزيران يوافي ابدأ في احد عشر

اگرچه در این کار بسیار دقت نمودند ولی نوروز به کبیسه ای که استحقاق داشت نرسید زیرا ایرانیان از هفتاد سال پیشتر از یزدگرد کبیسه خود را اهمال کرده بودند و در زمان یزدگرد بن شاپور دو ماه کبیسه کرده بودند يك ماه برای اینکه سال باید به تأخیر افتد که واجب بود چنانکه بعداً خواهیم گفت و يك ماه هم برای آینده تا آنکه زمان درازی از کبیسه دل آسوده باشند و چون از سالهایی که میان یزدگرد بن شاپور و یزدگرد بن شهریار صد و بیست سال کنیم به طور تقریب نه به تحقیق هفتاد سال خواهد ماند زیرا تواریخ ایرانیان بسیار مغشوش است و حصصی این هفتاد سال هفده روز می شود پس باید مطابق قیاس بیست و هشت روز به تأخیر افتد نه شصت روز تا آنکه در نتیجه نوروز در بیست و هشتم حزيران باشد ولیکن شخصی که این کار را عهده دار بود چنین گمان کرد که روش ایرانیان در کبیسه مانند روش رومیان است این بود که بر طبق این گمان غلط آغاز حساب خود را از زوال ملك ایشان گرفت با آنکه حقیقت امر چنین نیست و ما آنرا بطور مشروح بیان کردیم .

اشاره ای به تواریخ دیگر این بود آخرین تاریخ مشهور و شاید اعمی را که اوطان ایشان از ما دور است تواریخ دیگری که غیر مشهور است

باشد که ما از آن بی خبریم و آن تواریخ متروک باشد مانند تاریخ ایرانیان در عهدی که زرتشتی بودند که بقیام هر پادشاهی تاریخ می گذاشتند و چون هر پادشاه می مرد تاریخ او را ترك می نمودند و از نو به آغاز پادشاهی دیگر که جانشین او بود آغاز می کردند و مدت پادشاهی ایشان در جداولی که خواهد آمد مذکور است

و مانند بنی اسماعیل از تازیان که به ساختن کعبه بدست ابراهیم و اسماعیل تاریخ می گذاشتند تا آنکه پراکنده شدند و از تهامه بیرون رفتند و آنانکه از تهامه بیرون رفتند به خروج خود تاریخ گذاشتند و آنانکه باز ماندند به آخرین دسته از رفتگان تاریخ شروع کردند تا آنکه تاریخ طول کشید و به سال ریاست عمرو بن ربیع که معروف به عمرو بن لحي است تاریخ نهادند و این مرد کسی است که می گویند دین ابراهیم را تبدیل داد و از شهر بلقاء بت هبل را آورد و اساف و نائله را ساخت و چنانکه نقل کردند در عهد شاپور ذوالاکتاف بود ولی جمع میان دو قول فریقین در تاریخ به این مطلب گواهی نمی دهد.

سپس عربها به سال مرگ کعب بن لوی تا عام الغدر که سالی که پاره ای از ملوک حمیر برای کعبه جامه هایی فرستاده بودند و بنویر بوع آنها را به چپاول بردند و مردم با برخی دیگر در کعبه نزاع نمودند، تاریخ گذاشتند.

پس از این تاریخ، تازیان از عام الغدر تا عام الفیل که خداوند کید حبشه را که برای تخریب کعبه آمده بودند به خود ایشان برگردانید، و همگی را از میان برد، تاریخ می گذاشتند.

برخی از اعراب به وقایع مشهور و ایام مذکور که میان ایشان در جاهلیت روی داده بود تاریخ می گذاشتند مانند یوم الفجار که در ماه حرام بود و حلف الفضول و آن روزی بود که قریش با هم سوگند یاد کردند که شخص ستم دیده را در حرم یاری کنند زیرا برخی از ایشان در حرم به مردم ستم می نمودند و مانند سال مرگ هشام بن مغیره منخزومی که برای اجلال او و بناء کعبه به حکم پیغمبر تاریخ گذاشتند و مانند وقایع و جنگهایی که میان اوس و خزرج روی داد مثل یوم الفضا، یوم الربیع، یوم الرحابه، یوم السراة، یوم داحس و غبراء، یوم بغاث و حاطب، یوم مضرس و

---

۱- برخی از علمای تاریخ ادبیات عرب همه این ایام را در يك كتاب جمع کرده اند و به نام ایام العرب مشهور است بدین جهت ما تفصیل این تواریخ را به عهده آن کتابها گذاشتیم.

معبس و نیز مانند روزهای دیگری که میان بکر بن وائل و تغلب بن و ائله روی داد همچون یوم عنیزه، یوم الجنو، یوم تحلاق اللم، یوم القصبیات، یوم الفصیل، و دیگر روزهایی که میان طوایف عرب اتفاق افتاد که هر يك به مکانی که این جنگ در آنجا شده و یا به سببی که باعث فروزش آتش جنگ گشته منسوب است.

و اگر این تواریخ بهمان طریقه که تواریخ جاری بود محفوظ می ماند ما هم دقتی را که در امر دیگر تواریخ می کردیم درباره آنها می نمودیم ولی گفته اند که میان سال مرگ کعب بن لوی و عام الغدر پانصد و بیست سال بوده و میان عام الغدر و یوم الفصیل صد و ده سال و پنجاه روز که از ورود اصحاب فیل بمکه گذشته و پیغمبر متولد شد و میان آنروز و عام الفجار بیست سال بود و پیغمبر فرمود: «لقد شهدت یوم الفجار فکنت انبل علی عمومته»<sup>۱</sup> و مدت فاصله میان هی عام الفجار و بناء کعبه یازده سال است و میان بنای کعبه و مبعث پنج سال.

همچنین حمیری ها و بنو قحطان به تبا بعدی خود تاریخ می گذاشتند چنانکه ایرانیان به پادشاهان ساسانی و رومیان به قیصره تاریخ می گذاشتند ولیکن پادشاهی حمیری ها بر يك نظام جاری نبود و تاریخ ایشان درهم و برهم است هر چند که ما با همه این آشفتگی ها این تواریخ را با مدت سلطنت ملوک لخمیین که در حیره جای داشتند و آنجا را پس از ورود وطن دومی دانسته بودند در جدا ولی که خواهد آمد بدست آورده ایم و ضبط نموده ایم.

اهل خوارزم نیز به همین طریق رفتار می کردند  
تاریخ اهل خوارزم

و به آغاز بنای خوارزم تاریخ می گذاشتند که نهمصد و هشتاد سال پیش از اسکندر بوده و پس از آن به ورود سیاوش پسر کیکاوس و سلطنت کیخسرو و دودمان او در خوارزم تاریخ گذاشتند و این واقعه نود و دو سال پس از ساختن خوارزم بود.

سپس خوارزمیان از رأی ایرانیان در تاریخ که بهر يك از زادگان کیخسرو

۱- یعنی من در عام الفجار حاضر شدم و تیرهایی را که به سوی ما پرتاب میشد برای

عموهای خود جمع مینمودم.

که به خوارزم شاه معروف می شدند پیروی کردند تا آنکه آفریغ که از نژاد کیخسرو بود به شاهی رسید و مردم خوارزم باین پادشاه فال بد میزدند چنانکه ایرانیان به یزدگرد گناهکار فال بد میزدند و پس از آفریغ پسر او به سلطنت رسید و کاخ خود را بر پشت فیر در سال ششصد و شانزده اسکندری بناء کرد و خوارزمیان با او و به زادگان او تاریخ گذاشتند و این فیر در کنار شهر خوارزم دژی بود که از خشت و گل سه قلعه تو در تو که هر یک از دیگری بلندتر بود بنا شده بود و فوق همه این دژها کاخ سلطنتی بود مانند غمدان در یمن که جایگاه تبعه بود و غمدان قلعه ایست که روبروی مسجد جامع شهر صنعاء می باشد و از سنگ پها شده و می گویند که سام بن نوح پس از توفان آنجا را ساخت و چاهی را نیز که کنده بود در آنجاست و نیز گفته اند که این قلعه هیکلی بود که ضحاک به نام زهره ساخته بود .

قصر فیر از مقدار بیشتر از ده میل دیده می شود و نهر جیحون این قصر را از میان برد و هر سال پاره ای از بناء آنرا منهدم کرد تا آنکه در سال هزار و سیصد و پنچ اسکندری اثری از آن نماند .

هنگامی که پیغمبر اسلام پیامبری برانگیخته شد ارثموخ بن بوز کار بن خامکری بن شوش سخر بن از کاجوار بن اسکجموک بن سخسک بن بغره بن آفریغ پادشاه خوارزم بود و چون قتیبة بن مسلم در دفعه ی دوم خوارزم را گرفت و اهل آن مرتد شده بودند اسکجموک بن از کاجوار بن سبری بن سخر بن ارثموخ را برای ایشان پادشاه قرار داد و ولایت از دودمان اکاسره بیرون رفت و تنها شاهی در ایشان چون ارثی بود پایدار ماند و تاریخ ایشان به هجری منتقل شد و با دیگر مسلمانان در تاریخ توافق رأی حاصل کردند .

قتیبة بن مسلم هر کس را که خط خوارزمی می دانست از دم شمشیر گذرانید و آنانکه از اخبار خوارزمیان آگاه بودند و این اخبار و اطلاعات را میان خود تدریس می کردند ایشان را نیز به دسته ی پیشین ملحق ساخت بدین سبب اخبار خوارزم طوری پوشیده ماند که پس از اسلام نمی شود آنها را دانست و ولایت در ایشان پس از این کار در دست قبایل دور می زد تا آنکه پس از شهید ابی عبدالله

محمد بن احمد بن محمد بن عراق بن منصور بن عبدالله بن تر کسباثه بن شاو شفر بن اسکجموک بن ازکاجوار بن سیری بن سخر بن ارثموخ که گفتیم پیغمبر در عهد او مبعوث شد ولایت و خوارزمشاهی هر دو از دست ایشان بدر رفت .  
 این بود آنچه را که من از تواریخ مشهور مطلع شده بودم و فرا گرفتن همه ی تواریخ برای آدمی ممکن نیست و خداوند ما را به راه صواب توفیق دهنده است .



## فصل چهارم

### در حقیقت ذی القرنین صحبت می کند

ناگزیر هستیم که حقیقت این اسم را که ذوالقرنین باشد در فصلی جداگانه بیان کنیم زیرا اگر برای این بحث فصلی به تنهایی ترتیب نمی دادم و در دنبال تواریخ سابق الذکر ایراد می نمودم آن نظمی را که تواریخ باید دارا باشد قطع کرده بودم . از قصه های ذوالقرنین و کارهای او در قرآن حکایت شده که هر کس آیات مخصوص به اخبار او را بخواند خواهد دانست و آنچه از این آیات برمی آید این است که او مردی قوی و صالح و شجاع بود و خداوند با او قدرتی و سلطنتی بزرگ بخشیده بود و او را از مقاصدی که در شرق و غرب زمین داشت که عبارت از فتح بلاد و ریاست و فرمانروایی بر عباد باشد متمکن کرده بود و اتمام کشورهای روی زمین را یک کشور گردانید و از مسائل مسلم که می شود در آن دعوی اجماع نمود این است که ذوالقرنین در شمال زمین داخل به ظلمت شد و دورترین آبادانی های روی زمین را مشاهده کرد و با بشر و میمونها جنگهای خونین نمود و از خروج یاجوج و ماجوج به بلادی که در مشارق زمین و شمال زمین بود جلوگیری کرد و از طغیان این دو قوم این طور ممانعت نمود که از شکافی که باید ایشان خارج شوند با قطعاتی از آهن که با سرب آنها را بایکدیگر التیام داده بود دیواری و سدی ساخت چنانکه صنعتگران هم این قبیل کارها می کنند .

آیا اسکندر یونانی ذوالقرنین چون اسکندر ابن فیلفوس یونانی سلطنت روم  
مذکور در قرآن است را از ملوک الطوائفی نجات داد به سوی ملوک

مغرب شتافت و ایشان را درهم شکست و پیشرفت خود را ادامه داد تا آنکه به بحر  
اخضر رسید سپس به سوی مصر برگشت و شهر اسکندریه را بنا کرد و بنام خود  
آن شهر را نام گذاشت سپس بطرف شام و بنی اسرائیل که در شام بودند متوجه شد  
و به بیت المقدس آمد و در مذبح معروف آن ذبح کرد و قربانیهایی در آنجا گذراند  
سپس سوی ارمنیه و باب الابواب رفت و از آنجا هم عبور کرد و قبطیها و برابره  
و عبرانیان همه یوغ امر او را بگردن نهادند.

پس به سوی دارا بن دارا شتافت برای خونخواهی از بختنصر و اهل بابل در  
کارهایی که در شام کرده بودند و چندین دفعه با دارا بجنگ پرداخت و او را منہزم  
نمود و در یکی از این غزوات رئیس نگهبانان دارا که بنوجنبس ابن آذربخت بود  
دارا را بکشت و اسکندر بر ممالک دارا چیره شد و قصد هند و چین نمود و با ام  
زیر دست به جنگ پرداخت و بر هر ناحیه که می گذشت غالب می شد تا آنکه به  
خراسان برگشت و آنجا را هم فتح کرد و شهرهایی در خراسان بنا نمود. به سوی  
عراق مراجعت نمود و در شهر زور رنجور شد و همانجا بمرد و چون که در  
مقاصد خویش حکمت اعمال می کرد و به رأی معلم خود ارسطو در مشکلاتی که  
برای او روی میداد عمل می کرد بدین سبب او را ذوالقرنین گفتند.

و برخی این لقب را اینطور تأویل کردند که بدو قرن شمس یعنی محل طلوع  
و جایگاه غروب آن رسید چنانکه از شیر بهمن را دراز دست گفتند برای اینکه  
بهر کجا که میخواست امر خود را نافذ میداشت و مثل این بود که دست خود را  
دراز می کرد با آنجا میرساند.

عقیده‌ای دیگر جمعی دیگر اینطور تأویل کردند که ذوالقرنین از دو قرن  
در ذوالقرنین مختلف به وجود آمد و مقصودشان روم و فرس بود و برای  
این گفتار حکایتی را که فارسیان مانند گفتار دشمن برای دشمن خود ساخته اند گواه

۱- باب الابواب در بند می باشد.

آوردند که چون دارای اکبر مادر اسکندر را که دختر فلیفس به زنی گرد و بویی بد در او یافت و او را نخواست به پدرش رو کرد و این دختر از دارا هم آ بسن بود و از این جهت اسکندر را به فلیفس نسبت دادند که تربیت او را فلیفس متکفل بوده و برای حکایت گفته‌ی اسکندر را ، به دارا که دم مرگ بر بالین دارا رسید و رمقی در او یافت و گفت برادر من بمن بگو که ترا چنین کرد تا من انتقام از او بکشم، گواه آوردند .

اسکندر بدارا بدین سبب چنین خطاب کرد که خواست با او مرافقت کند و میان او و خود برابری قایل شود چون محال بود که دارا پادشاه خطاب کند یا اینکه اسم او را بیاورد و از اینرو جفایی بر او روا دارد که پادشاهان را مناسب نیست.

دشمنان پیوسته به طعن در انساب و تهمت  
**اشاره‌ای به نسب‌های ساختگی**  
 در اعراض و نسبت بد در کارها می‌کوشند

چنانکه دوستان و پیروان شخص همواره در تحسین زشت و سد خلل و اظهار جمیل و در نسبت به محاسن سعی می‌کنند و آنکه این بیت را گفته هر دو دسته را توصیف کرده .

وعین الرضا عن کل عیب کلیلة  
 ولکن عین السخط تبدی المساویا

بسا می‌شود که بواسطه همین نکته که گفتیم جمعی را وادار می‌کند که دروغهایی بسازند و ممدوح خود را به اصل شریفی نسبت بدهند چنانکه برای عبدالرزاق طوسی در شاخنامه نسبی ساخته‌اند و او را به منوشچهر نسبت داده‌اند و چنانکه برای آل بویه ساخته‌اند .

ابواسحق ابراهیم بن هلال صابی در کتاب خود که تاج نام گذاشته چنین می‌گوید بویه بن فناخسرو بن ثمان بن کوهی بن شیرزیل اصغر بن شیر کذه بن شیرزیل اکبر بن شیران بن شیر فنه بن سسنان شاه بن سسن خرة بن شیرزیل بن سسناذر بن بهرام گور ملک .

ابومحمد حسن بن علی نانا در کتاب خود که اخبار آل بویه را مختصر کرده

چنین می گوید بویه بن فناخسره بن ثماده سپس در ثمان هم اختلاف شد برخی گفتند ثمان بن کوهی بن شیر ذیل اصغر و برخی کوهی را انکار کردند و گفتند شیر ذیل اکبر بن شیران بن شاه بن شیر پناه بن سیستان شاه بن سیس خره بن شیر ذیل بن سناذر بن بهرام .

پس در بهرام هم اختلاف کردند آنانکه بهرام را به فرس نسبت دادند چنین گفتند بهرام گور و همان نسبی که در فوق ذکر شد ذکر کرده اند و آنانکه بهرام را عرب دانستند گفتند بهرام بن ضحاک بن الابيض بن معویه بن دیلم بن باسل بن ضبة بن ادو در جمله پدران او لاهو بن دیلم بن باسل را ذکر کردند و بدین سبب اولاد او را لیا هیچ گویند .

لیکن اگر کسی آنچه را من در آغاز کتاب گفتم مراعات کند یعنی میانه افراط و تفریط حد اعتدالی را بگیرد از این قبیله فقط این مقدار خواهد شناخت که بویه پسر فناخسره است و اقوام دیلم به حفظ انساب معروف نبودند و کسی هم چنین ادعای نکرده است و بسیار کم اتفاق می افتد که با طول زمان انساب به توالی محفوظ بماند و یگانه برهانی که برای نسبت بخاندانی باقی است آن است که جمہور خلق بر آن اجماع کنند .

چنانکه در باره ی سید اولاد آدم چنین اجماعی روی داده که نسب او بدین قرار است محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمه بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار معد بن عدنان .

هیچیک از عرب و عجم در توالی این انساب شکی ندارد چنانکه در این هم شك ندارند که او از ولد اسمعیل بن ابراهیم علیهما السلام است و آنچه که از پدران او از ابراهیم تجاوز کند و در تورات مذکور است و اما میانه ی اسمعیل و عدنان از

۱- متنبی که به ایران آمده بود در مدح عضالدوله می گوید :

لقد رایت بفارس عضالدوله فنا خسرو شاهنشاه

تبدیل اسامی و زیادت و نقصان پاره از نامها خلافهای زیادی است که قضاوت در آن آسان نیست .

صحیح نسب شمس المعالی و و مانند نسب حضرت امیر سید اجل منصور  
سامانیان و خوارزمشاهیان و لینعمت شمس المعالی ( که خداوند بقای او را  
و شیروان شاهان امتداد داد) که هیچیک از دوستان او ( که همواره

خداوند ایشان را یاری کناد) و هیچیک از مخالفان او ( که خداوند ایشان را سرکوب  
کناد) شرف قدیم و مجد اصیل او را از طرفین پدر و مادر انکار نمی کند . یکی از  
دو اصل او وردانشاه است که حکومت در جبل داشت و او غیر از امیر شهید مرداویج  
شهید است و اصل دیگر ملوک جبال اند که به سپهبدی طبرستان و شاهی فرجوارجر  
ملقبند و هیچکس هم منکر نیست که این خانواده ی سلطنتی با سامانیان از یک طایفه اند  
زیرا دایی شمس المعالی رستم بن شروین رستم بن قار بن شهریار بن شیر و بن سرخاب بن  
باو بن شابور بن کیوس بن قباد است که پدر انوشیروان بود .

خداوند سلطنت مغرب و مشرق را برای مخدوم ما در افق عالم بر گزیناد  
چنانکه شرافت خاندان را برای او از دو طرف پدر و مادر بر گزیده ، چه این کار  
بدست اوست و خیر و خوبی نزد او است .

باز مانند ملوک خراسان که هیچ شخص منکر نیست سرسلسله این طایفه اسمعیل  
است و او پسر احمد بن اسد بن سامان خداه بن جسیمان بن طغمت بن نوشرد بن  
بهرام چوبین بن بهرام جشنش است که مرزبان آذربایگان بود .

باز مانند شاهان اصلی خوارزم یعنی اشخاصیکه از خاندان سلطنتی بوده اند .  
باز مانند شاهان شیروان که اجماعی مردم است که ایشان از نسل ساسانیان اند  
و اگر چه به توالی انساب ایشان محفوظ نماند .

صحیح دعاوی چه در انساب باشد و چه در غیر آن هر چه پنهان باشد باز آشکار  
می گردد چنانکه بوی مشک آشکار می شود هر اندازه که پنهان باشد .

و در تصحیح این دعوی به بخشش مالها و جعاله،  
**طعن در نسب میمون قداح**

نیازی است چنانکه عبیدالله بن حسن بن احمد بن

عبدالله بن میمون قداح وقتی که در مغرب خروج کرد خود را به علویان منسوب داشت و علویان انکار کردند مال زیادی و جعاله بسیاری بایشان بخشید و علویان را ساکت کرد و این نسب بشخصی که محقق باشد با همه شهرتی که یافته پوشیده نیست و کسی که در زمان ما از این خانواده قایم باشد ابوعلی بن نزار بن معد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله است .

من این انساب را ذکر کردم تا بفهمانم که مردم تا چه اندازه درباره کسی که دوست دارند تعصب می ورزند و با شخصی که بد هستند تا چه حد بغض و کینه دارند بقسمی که گاهی افراط در این دو اعتقاد سبب رسوایی دعاوی ایشان می شود .

پسر بودن اسکندر برای فیلفس آشکارتر از این است که مخفی بماند اما خانواده فیلفس را جمیع علماء انساب ابن طور ذکر می کنند فیلفس بن مضر بن هرمس بن مرداس بن میطون بن رومی بن لیطی بن یونان ابن یافث بن سوخون بن رومیه بن بز نظ بن توفیل بن رومی بن الاصر بن الیفز بن العیص بن اسحق بن ابراهیم است .

**اقوال دیگر در حقیقت  
ذوالقرنین** و گفته اند ذوالقرنین مردی برد که اطو کس نام داشت و بر حامیرس که یکی از ملوک بابل است

خروج کرد و با او پیکار کرد تا آنکه چیره شد و سرجامیرس را با موها و دو گیسویی که داشت از سر بکند و داد سر او را دباغی کردند و او را تاج خود قرار داد و بدین سبب او را ذوالقرنین گفتند .

و برخی گفته اند که ذوالقرنین منذر بن ماء السماء است که منذر بن امرء القیس باشد .

در این اسم مردم را اعتقادات عجیبی است می گویند مادر ذوالقرنین جن بوده

چنانکه مادر بلقیس را هم از پریان می‌دانند و در باره‌ی عبدالله بن هلال شعبده‌باز معتقدند که او دختر شیطان را خواستگاری کرده و به سخریه‌هایی از همین قبیل نیز بسیار معتقدند که بسیار هم میان مردم شهرت دارد .

از عمر بن خطاب حکایت کرده‌اند که دسته‌ای را دید که در باره‌ی ذوالقرنین گفتگو میکردند گفت آیا شما را گفتگوی در باره‌ی مردم کفایت نکرد که از بشر به فرشتگان تجاوز کردید .

برخی گفته‌اند ذوالقرنین صعب بن همال حمیری است و این مطلب را ابن درید در کتاب وشاح گفته .

برخی گفته‌اند که ذوالقرنین ابو کرب است که شمر یرعش بن افریقس حمیری است و از این جهت چنین نامیده شد که دو گیسوی او به روی شانداش بوده و او به مشارق و مغارب زمین رسید و شمال و جنوب را پیمود و بلاد را فتح کرد و مردم را به زیر فرمان خود آورد و یکی از مقالول یمن<sup>۱</sup> که اسعد بن ربیع بن مالک بن صبیح بن عبدالله بن زیاد بن یاسر بن تنعم حمیری باشد در شعری که گفته به ذوالقرنین افتخار میکند .

قدکان ذوالقرنین قبلی مسلما	ملکا علافی الارض غیر معبد
فرای مغیب الشمس وقت غروبها	فی عین ذی حماء وثاط خرمد
بلغ المشارق و المغرب یبتغی	اسباب ملک من کریم سید
من قبله بلقیس کانت عمتی	حتی تقضی ملکها بالهدد

عقیده‌ی ابوریحان  
در باره‌ی ذوالقرنین

نزدیک‌تر بصواب این است که از میان همه‌ی این  
گفته‌ها حق همین قول آخر باشد زیرا اذواء

فقط به یمن منسوب‌اند و اذواء کسانی هستند که نامهای ایشان از کلمه ذی خالی نیست مانند ، ذی المنار ، ذی الاذعار ، ذی الشناتر ، ذی نواس ، ذی جدن ، ذی یزن و غیره و اخبار ذوالقرنین را که ذکر کرده‌اند بحکایاتی که قرآن از او ذکر کرده

۱- پادشاهان کوچک یمن را مقالول گویند .

شبهه است .

سد اسکندر کجا بوده و شمردن اما سدی را که او ساخته در ظاهر قرآن نص اقولی در این زمینه نیست که کجای زمین بوده و کتبی که

مشمول بر ذکر بلاد و مدن است مانند جغرافیا و کتب مسالك و ممالك اینطور می گویند که یاجوج و ماجوج صنفی از اترک شرقی هستند که در اوائل اقلیم پنجم و ششم جای دارند معذالك محمد بن جریر طبری در کتاب خود می گوید که فرمانروای آذربایجان در روزگاری که آنجا را فتح کرد شخصی را از طرف خود بدانجا فرستاد و آن سد را در پشت خندق بسیار محکم دید .

عبدالله بن عبدالله بن خردادبه از یکی از ترجمانان که در دربار خلیفه بودند اینطور حکایت می کند که معتصم در خواب دید این سد شکافته شده و پنجاه نفر بدانجا فرستاد که تا آنرا ببینند و این پنجاه تن از راه باب الابواب ولان و خزر بدان جایگاه رفتند و دیدند که آن سد از پاره آهنهایی که میان آنها را با سرب آب شده بهم پیوسته اند بناشده و آن سد را دری بود مقل و حفظ آن بعهدهی مردمی بود که در آن نزدیکی جای داشتند و ایشان پس از آنکه این سد را دیدند برگشتند و آنکس که بلد و هادی ایشان بود این پنجاه تن را به بقاعی که محاذی سمرقند بود هدایت کرد. این دوخبر اینطور اقتضا می کند که این سد در ربع شمالی غربی آبادانی جهان است .

علاوه بر این قصه مذکور این مطلب را که گفته اند اهل این بلاد مسلمان هستند و به تازی سخن می گویند تکذیب می کند چه ، اشخاصی که منقطع از عمران هستند و در میان زمینی سیاه و بدبو که به مسافت چند روز است جای دارند نه خلیفه می شناسند و نه از خلافت خبر دارند و نه میدانند خلیفه چیست و معلوم نیست چگونه عربی تکلم می کنند و ما امتی که مسلمان باشند و از ممالك اسلامی منقطع، جز بلغار و سوار نمی شناسیم که قرب انتهای آبادان جهان و اواخر اقلیم



هفتم هستند و ایشان هم از امر این سد چیزی نمی گویند و به خلافت خلیفه هم جاهل نیستند بلکه خطبه بنام خلیفه می خوانند و بتازی هم سخن نمی گویند بلکه بلغتی تکلم می کنند که توأم از ترکی و خزری است و چون شواهد این خبر بدین قرار بود که گفته شد دیگر نباید شناسایی حقیقت را از این خبر توقع کرد. این بود فصلی که می خواستم از حقیقت ذوالقرنین گفتگو کنم والله اعلم.

## فصل پنجم

در چگونگی ماهها که در سالهای مقدم استعمال میشود بحث می کند

در پیش گفتیم که هرامتی تاریخی بکار می بندد که تنها اختصاص باین امت دارد و این امم بر حسب افتراقی که در استعمال تواریخ دارند در اوایل شهر و کمیت ایام هر یکی از ماهها و عملی که منسوب باین امر است نیز بایکدیگر افتراق می یابند .

من در این کتاب تا اندازه ای که می دانم از ذکر این امور ناگزیر هستم و آنچه را که یقین بدان پیدا نکرده ام و در آن باب چیزی از اشخاص موثق نشنیده ام به کنار می گذارم و بحث خویش را به ماههایی که پارسیان استعمال کردند آغاز می کنم .

ماههای ایرانی  
گوییم: شماره ی ماههای سال دوازده است چنانکه ایزد تعالی در کتاب خود گوید ان عدة الشهور عند الله اثني عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السماوات والارض و در این عدد امتی با امت دیگر جز در سالهای کبس اختلاف نکرده هم چنین ماههای فارسیای دوازده بوده و نامهای آن بدینقرار است .

فروردین - اردی بهشت ماه - خرداد ماه - تیر ماه - مرداد ماه - شهریور ماه - مهر ماه - آبان ماه - آذر ماه - دی ماه - بهمن ماه - اسفندارمذماه .

از ابوسعید احمد بن محمد بن عبدالجلیل سجستانی شنیدم که از قدمای سجستان اینطور نقل می کرد که ایشان همین ماههارا بنامهای دیگری می خواندند و از فروردین ماه آغاز می کردند و شهر ایشان بدین ترتیب است .

کواد<sup>۱</sup>، رهو<sup>۱</sup>، اوسال<sup>۱</sup>، تیرکیانوا<sup>۲</sup>، سریزوا<sup>۲</sup>، مریزوا<sup>۳</sup>، توزر<sup>۳</sup>، هرانوا<sup>۳</sup>، آرکبازوا<sup>۴</sup>، کثریشت<sup>۵</sup>، گزشن<sup>۶</sup>، ساروا و هریک از ماههای فارسی سی روز است و برای هر روزی در لغت ایشان نامی خاص و این نامها بقرار ذیل است .

هرمز، بهمن، اردیبهشت، شهریور، اسفند ارمد، خرداد، مرداد، دی بآذر، آذر، آبان، خور، ماه، تیر، گوش، دی بمهر، مهر، سروش، رشن، فروردین، بهرام، رام، باذ، دی بدین دین، ارد، اشتاذ، آسمان، زامیاذ، مارسفند، انیران. فارسیان را در اسماء این روزها اختلافی نیست و روزهای سی گانه هر شهر را همین اسامی بیک ترتیب شامل میشود فقط در هرمن اختلاف است که برخی آنرا فرخ مینامند و در انیران که برخی آنرا به روز می گویند و مجموع این ایام ماههای فارسی سی صد و شصت روز می شود .

**در پنجهی دزدیده شده** در پیش گفتیم که سال حقیقی سی صد و شصت و

پنج روز و ربع روز است پارسیان پنج روز دیگر

سال را پنجگی و اندر گاه گویند سپس این نام تعریب شد و اندر جاه گفته شد و نیز این پنج روز دیگر را ایام مسروق و یا مسترفه (دزدیده شده) می نامند زیرا که در شمار هیچیک از شهر محسوب نمی شود پارسیان این پنجه دزدیده شده را میان آبان ماه و آذر ماه قرار دادند و ناهایی که از برای پنج روز گذاشته اند غیر از ناهایی است از برای ایام هر ماه نهاده اند و من این اسامی را در دو کتاب و یا دو نفر یکسان نشنیده ام و آن نامها این است اهند گاه - اشد گاه - اسفند مذ گاه - اسفند مذ گاه - بهشتش گاه - و در کتابی دیگر باین اسامی یافتیم .

اهنوذ - اشدوذ - اسفند مذ - اخشتر - و هستوش .

ن ب ۱ - کواد ۲ - بترکیانوا ۳ و ۴ - توزر ۵ - آرکبازو ۶ - کریشث .

و ثابت آملی نویسنده کتاب غره چنین میگوید: خونوز - استوذ - اسفند مذ  
وهو خوشتر - و هشت بهشت .

زادویه بن شاهویه در کتاب خود در علت اعیاد فارس اینطور بیان کرده :  
پنجه انوفته - پنجه اندرنده - پنجه اهجسته - پنجه اوروردیان - پنجه  
اندر گاهان .

از ابوالفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی شنیدم که او می گفت موبد  
شیراز بر او اینطور املا کرد .

اهنوذ گاه - اشتود گاه - اسبتمذ گاه - وهوخشتر گاه - وهشتو یشت گاه .  
از ابوالحسن آذر خور ابن جشنس<sup>۱</sup> مهندس اینطور شنیدم .  
اهنوذ - اشتوذ - اسبتمن - ههخشتر - وهستوشت :

طریقه‌ی کبیسه در ایران ساسانی پس مجموع ایام سالهای ایران سی صد و شصت و  
پنج روز شد و اما چهاریک روز را اهمال  
میکردند تا اینکه از این چهار یکها یک ماه تمام تشکیل شود و این کار در صد و  
بیست سال انجام مییافت سپس آنسال را سیزده ماه می دانستند و نام آنرا کبیسه  
می گذاردند و نامهای روزهای آن شهر زائد را به همان اسماء دیگر ماهها می-  
خواندند .

فارسیان پیوسته همینطور رفتار می کردند تا آنکه پادشاهی از ایشان بیرون  
رفت و دینشان مضمحل شد و این چهاریکها مهمل ماند دیگر سالها را کبیسه نکردند  
که تا بحال پیشین خود بر گردد و اوقات محدود زیاد پس نیفتد برای اینکه باید  
این کار را پادشاهان در محضر حسابدانان و اصحاب کتاب و ناقلین اخبار و روات  
و مجمع موبدان و قضات انجام دهند و باید پس از آنکه این طبقات مذکور از اطراف  
پایتخت جمع شدند و با هم مشاوره میکردند بر صحت حساب اجماع کنند سپس در  
چنین سالی مالهای زیاد انفاق می کردند حتی اینکه مقل در کتاب تقدیر می گوید

۱- اصل کتاب یزدانخسیس بوده و این نام در کتب بیرونی مکرر آمده .

که هزار هزار دینار انفاق می کردند و آنروز را بزرگترین اعیاد می گرفتند و نام آنرا عید کبیسه می گذاشتند و در چنین سال پادشاه از رعایای خویش خراج نمی ستاند .

علت اینکه فارسیان این چهار یکها را که در هر چهار ماه یکروز می شود این یکروز را بیکی از ماهها یا باندرگاه نمی افزودند این است که می گفتند کبس برشهور واقع می شود نه برایام زیرا که زیادتى شماره ی ماهها را خوش نمی داشتند و علت دیگر آنست که برایشان واجب و لازم است که روزی را که در آن زمزمه می کنند باید نام آنرا هم بیاورند پادشاهان ساسانی برای هر روزی یک نوع ریاحین و شکوفه و یک نوع شراب ترتیب داده بودند که به رسمی منظم در جای خود می گذاشتند و در همین ماه این ترتیب و تنظیم را مخالفت روا نمی داشتند .

سبب اینکه پنج روز زاید را به اواخر آبان ماه و میان آذرماه قرار می دادند این بود که فارسیان چنین گمان می کردند مبداء سالهای ایشان از آغاز آفرینش نخستین انسان است و آن روز هر مزد در ماه فروردین بوده که آفتاب در نقطه اعتدال ربیعی و در میان آسمان بوده و این وقت آغاز سال هفت هزارمین از سالهای عالم است و اصحاب احکام از منجمین نیز اینطور گفته اند که سرطان طالع عالم است<sup>۱</sup> و بیان این مطلب آن است که آفتاب در اول ادوار سند دهند در میان دو نهایت عمارت زمین بوده<sup>۲</sup> و چون امر بدینقرار شد سرطان طالع عالم می شود و نزد ایشان برای دور و نشوء ابتدا می شود .

گفته اند که از این سبب سرطان طالع عالم شد که رأساً به ربع معمور

۱- قدما یعنی منجمان برای هر مولودی طالعی قائل بودند و این اشخاص کم کم دست درازی بخود عالم نموده اند و زایچه آنرا گرفته اند و طالعش را سرطان دانسته اند .  
 ۲- علمای هیئت برای آبادانی و عمران زمین دوحه قائل بودند که مبدأ آن خط استوا میباشد و تا حدودی از شمال و جنوب خط استوا آبادی و عمران قائل بودند و با آنچه از آبادی زمین امروز گفتگو می شود تفاوت فاحش دارد .

نزدیکتر است و شرف مشتری که دارای اعتدال مزاج است در این است<sup>۱</sup> و تا حرارت معتدله در رطوبت عمل نکند نشوء ممکن نمی شود .

برخی گفته اند از این جهت سرطان را طالع عالم خواندند که به طلوع آن طلوع طبایع چهار گانه تمام شد و به تمام آن نشوء تمام گشت و امثال این تشبیهات .

فارسیان گفته اند که چون زرتشت آمد و سالها را به ماههایی که از این چهار یکها درست شده بود کبیسه کرد زمان به نخستین حال خود گشت و زرتشت ایشان را امر کرد که پس از او نیز چنین کنند و آن ماه را که کبیسه می شود به نام دیگری جدا گانه نخوانند و اسم ماهی را هم تکرار نکنند و فارسیان فرموده او را نوبتها و دفعاتی پی در پی بکار بستند و هر وقت که موقع کبیسه می شد از اشتباه این امر می ترسیدند پس پنج روز را نقل میدادند و در آخر شهری که نوبت کبیسه بدان رسیده می گذاشتند و از برای جلالت این امر و عموم منفعت آن برای خاص و عام و رعیت و پادشاه و حکمتی که در این کبیسه است و اعمالی که باید در چنین ماهی کنند اگر وقت کبیسه مملکت مغشوش بود از انجام آن صرف نظر می کردند و می گذاشتند که تا دو ماه تمام شود و یکباره دو ماه را در دفعه دوم کبیسه می کردند و یا کبیسه را پیش می انداختند چنانکه در زمان یزد گرد بن شاهپور چنین کردند و آن آخرین کبیسهای بود که در دولت فارس انجام گرفت و متولی این کار یکی از وزراء بود که او را یزد گرد هزاری می گفتند و هزار دهکده ایست که از توابع اصطخر فارس محسوب است و این وزیر منسوب بدانجا بود و در آن وقت نوبت کبیسه به آبان ماه رسید بود و اندر گاه را به آخر آن ملحق کردند و چون امر کبیسه اعمال شد در همین آبان بماند .

۱ - منجمان برای هر یک از کواکب شرف و هبوطی قائل بودند و میگفتند شرف مشتری در پانزدهمین درجه سرطان است و هر یک از ستارگان را مزاجی خاص است و گفته اند مزاج مشتری و زهره گرم و به اعتدال نزدیک تراست و اکنون دانسته شد که معنای این جمله تا حرارت معتدله در رطوبت عمل نکند چیست .

یادآوری شهور مجوس خوارزم و سغد و طرز کببسه‌ی آنان  
پس از ماه‌های فارسیان شهور مجوس  
ماوراءالنهر را که اهل خوارزم و سغد

باشند یادآوری می‌کنیم و ماه‌های این قوم نیز در عده و کمیت ایام مانند ماه‌های پارسیان بوده جز اینکه میان برخی از اوایل شهور خوارزمیان و مبادی شهور فارسیان جزیی خلاقی است و بیان مطلب آن است که خوارزمیان ایام خمسه زایده را به به آخر سال خویش ملحق می‌کردند و ابتدای سال را از روز ششم فروردین ماه که خرداد روز باشد می‌گرفتند پس در نتیجه اوایل شهور این دو گروه با هم اختلاف می‌یافت و پس از فروردین ماه باز رفع اختلاف می‌شد و کاملاً با هم تطابق می‌یافتند و اسماء شهور اهل سغد بدین قرار است .

نوسرذل	جر جنل	نیسنل	بساكل
اشند اخندال	مژیخندال	فغازل	ابانجل
فوغل	مسافوغل	ژیمدال	خشومل

و برخی از ایشان در آخر نیسن و خشوم يك جیم می‌افزودند و می‌گفتند نیسنج و خوشومج و در بساك و ژیمدانون نیز جیم زیاد می‌کردند و می‌گفتند بسا کنج و ژیمدنج و هر روز ماه را به نام خاصی می‌خواندند چنانکه رسم اهل فارس نیز چنین بوده و اسماء ایام سی روز ماه بدین قرار است .

خرمژدا - جهیزب - ارداخوشت ج - خستشور - سبندارم - د - رددو -  
مرددز - دستح - اتسط - انجنی - خویریا - ماخ یب - تیش یج - غش ید -  
دست یه - مخش یو - سرش یز - رسن یح - فروذ یظ - وخشغرك - رامن کا -  
واذ کب - دست کج - دین کد - اردخ که - استاذ کو - سمن کز - رام جید کج  
نشیند کط نغزل .

برخی از ایشان خویر را میر می‌گویند و نام‌های روزهای زاید بر سیصد و شصت از این قرار است :

خاوٹ ست آ نخندن ب رخن ج ونازن ذ اردم بیسه  
ایشان در اختلاف نام‌های این پنج روز بعینه مانند خود پارسیان می‌باشند و

نیز نامهای دیگر این پنج روز نزد ایشان چنین است .

ژیوردا بیوردب سردردج ماحردد میرزده ه  
 نوعاً ایشان این پنج روز را بآخر خشوم زیاد می کردند و اما در کبس چهار  
 يكها با اهل فارس موافق بوده اند؛ و هم چنین در اهمال کبیسه با فارسیان موافقت  
 می نمودند و من بزودی علت اینکه چرا میان آغاز سال ایشان و سال پارسی تفاوت  
 پیدا می شود بیان خواهم کرد .

اما اهل خوارزم اگر چه شاخه ای از باغستان فاسیان بردند ولی در آغاز سال  
 ( و وضع الحاق زوائد ) به اهل سغد مقتدی بوده اند و نامهای شهر ایشان بدین  
 قرار است .

روچنافوناو سارجی ل - اردوشت فوسیرح انکامل - هرودادفو یحیری ل  
 جیری قارازاک ل - همداد ل - اخشر یوری ل - اومری ل - یاناخن فاخسرثان  
 راجیبک ل - اروفوفیمعکابحرفین ل - وثرخونافکانج انکامل - اشمن فویردانکامل  
 اسبندار مجی فوخشوم ل

برخی از ایشان این نامها را اختصار می کنند و چنین می گویند .

ناوسارچی	اردوست	هروداد	جیری
همداد	اخشریوری	اومری	یاناخن
ارو	ریمژد	ارشمن	اسبندارمچی

و ایام سی روزه ماه نزد ایشان چنین است .

ریمژدا <sup>۱</sup>	همداز	جیزی یج	روجن یط <sup>۴</sup>	ارجوخی که
ازمین ب	دزوح <sup>۲</sup>	غوشت ید	اریغن ک	اشتاذ کو
اردوشت ج	اروط	دزویه <sup>۳</sup>	رام کا	اسمان کز
اخشریوی د	یاناخن ی	فیغ یو	واذ کب	راث کج
اسبندارمچی ه	اخیر یا	اسروف یز	دزو کج <sup>۵</sup>	مرسبند کط
هروداد و	ماه یب	رشن یج	دینی کد	اونرغل <sup>۶</sup>

ب ن ۱ - رثمرد ۲ - درو ۳ - دزو ۴ - روحن ۵ - زدو ۶ - اونرغ



اهل خوارزم روزهای زائد (پنجشنبه از دیده شده) را که به آخر اسبندار مجی پیوسته است هر يك را بتوالی و بترتیب به نامهای نخستین روزهای ماه می نامیدند تا آنکه در نتیجه روز پنجمین اسبندار مجی نامیده میشد و چون این پنج روز به آخر می رسید در سال آینده نیز از ریمژد آغاز میکردند و خوارزمیان برای این پنج زاید نام خاص استعمال نمی نمودند و اکنون هم کسی این نامها را نمی داند و من بر این گمانم که ایشان نیز مانند پارسیان و سغدیان در این نامها اختلاف داشتند و علت اینکه ما از این اخبار بی خبر مانده ایم این است که قتیبه بن مسلم باهلی نویسنده گان و هر بدن خوارزم را از دم شمشیر گذرانید و آنچه مکتوبات از کتاب و دفتر داشتند همه را طعمه ی آتش کرد و از آن وقت خوارزمیان امی و بیسواد ماندند و تنها اعتماد ایشان در نیارمندیهای تاریخ به نیروی حافظه است و چون زمان طولانی شد مورد اختلاف خود را فراموش کردند و آنچه را که همگی بر آن بودند در خاطرها بماند .

اما روزهای سه گانه که در این ایام اتفاق افتاده ایرانیان هر روزی را بروز پس از آن نسبت میدهند و با آن تر کیب می کنند و می گویند دی باذر و دی بمهر و دی بدین ولی اهل خوارزم و سغد برخی نیز چنین می کنند و برخی در لغت خود لفظ اول و دوم و سوم را بهر يك از این سه می افزایند .

فارسیان در آغاز سلطنت خود هفته نداشتند زیرا اولین اشخاصی که هفته را استعمال کردند اهل مغرب بودند خصوص اهل شام و حوالی آن که چون انبیاء در این ناحیه ظهور نمودند از هفته اولین که آغاز جهان در آن بود مردم را اخبار کردند چنانکه تورات ناطق است سپس از اهل شام در دیگر امم انتشار یافت و عرب عاربه به واسطه قرب جوار و تعرب اسمعیل بن ابراهیم در این کار از شامیان پیروی کردند .

تا کنون اطلاع نیافته ام که هیچ ملتی از ایرانیان و هندیان و خوارزمیان جز مصریان قدیم پیروی کرده باشد چه همانطور که گفتم ماه را به نامهای روزهای

سی گانه‌اش بکار می‌بستند تا اغسطس بن یوجس به آنان سلطنت کرد و خواست  
مصریان را به کبیسه کردن سالیان وادارد تا بامردم روم و اسکندریه همیشه هم‌آهنگ  
گردند و چون دید که به تمام کبیسه‌ی بزرگ پنج سال مانده منتظر شد تا این مدت  
ازشاهی او بگذرد سپس آنانرا واداشت که در هر چهار سال مانند رومیان یک روز  
کبیسه بگیرند و از آن وقت مصریان نامهای روزها را بر آنچه گفته‌اند کنار نهادند  
زیرا آنانکه این شهر را بکار می‌بندند برای روز کبیسه بنامی که بر آن نهند نیاز  
پیدا کردند. نامهای شهر قبطن که مصریان قدیمند چنین است.

توت ل	باوبی ل	اثور ل	شواق ل
طوقال	ما کیر ل	فامینوث ل	برموثی ل
باخون ل	پاونی ل	افیغی ل	ابیقال

این بود نامهای قدیمی این ماهها اما نامهایی که پاره‌ای از رؤسای زمان پس از  
کبس بکار بستند چنین است.

توت	بابه	هتور	کیهک	طوبه	امشیر
برمهات	برموده	شبنس	بونه	ابیب	مسری

و برخی کیهک را کیک می‌خوانند و برمهات را برمهوط و شبنس را بشانس  
و مسری را ماسوری و آنچه ما ذکر کردیم مورد اتفاق همگان بود ولی در برخی  
از کتب این نامها مخالف آنچه ما گفتیم دیده میشود.

و پنج روز زائد را ابوغمنا<sup>۱</sup> می‌گویند و ترجمه‌ی این لفظ ماه کوچک است  
و به آخر مسری ملحق میشود و یک روز برای کبس می‌افزایند و ابوغمنا شش روز  
میشود و سال کبیسه را نقطه‌گویند و تفسیر این کلمه علامت و نشان است.

ابوالعباس آملی در کتاب دلایل قبله چنین گفته که مغاربه ماههایی را  
استعمال می‌کنند که اوایل آن با اوایل شهر قبط موافق است و آن ماهها را چنین

می نامند .

مايه ل	يونيه ل	يوليه ل	اغست ل
ستمبر ل	اکتوبر ل	نوبر ل	دخيمبر ل
ينير ل	فیرير ل	مرسه ل	ابرير ل

سپس پنج روزهایی است که در آخر سال ملحق می شود .

ماههای رومی و طرز  
کبیسه‌ی آن  
اما ماههای رومیان همواره دوازده ماه است و  
نامهای آن بدین قرار است .

ینواریوس لا	فبراریوس کج	مرطییوس لا	افلیریوس لا
مایوس لاس	یونیوس لا	یولیوس لا	اغسطس لا
سبتمبریوس	طمبریوس لا	نوامبریوس لا	دهیریوس لا

پس رویهمرفته ایام سالهای ایشان سیصد و شصت و پنج روز می باشد و چون  
در هر چهار سال چهار ربع روز میشود يك روز تام به فبراریوس می افزودند پس این  
ماه در هر چهار سال ۲۹ روز می شد .

چیزی که رومیان را بر این وادار کرد که سالها را کبیسه کنند این است که  
یولیوس که ملقب بدقظیطیر بود و او کسی است که در زمانهای گذشته و پیش از  
موسی (ع) بر ایشان سلطنت داشت و برای رومیان شهور را او چنین قسمت کرد و  
این نامها را بر آن گذاشت امر فرمود که در ۱۴۶۱ سال از چهار يكهای سال يك  
سال تام تشکیل دهند و رومیان امر او را اطاعت کردند و این سال را کبیسه کبری  
گفتند و آن کبیسه را که در هر چهار سال میباشد کبیسه صغری نامیدند .  
و این کبیسه صغری را پس از اینکه مدت‌هایی از زمان مرگ آن پادشاه گذشت  
شروع کردند و مدار امر ایشان بر هفته است چنانچه گفتیم .

عقیده‌ی حساب کتاب مأخذالمواقیت صاحب کتاب مأخذالمواقیت بر این گمان  
در طرز کبیسه‌ی رومیان شده که آن دسته‌ای از رومیان و غیره که  
چهار يكها را کبیسه می کردند هنگامی که آفتاب در برج حمل داخل می شد این

مدت را در اول تاریخ خود که اول اقلیریوس باشد که مطابق بانيسان سریانیان است می گذاشتند و دور نیست که در این حکایت راست گفته باشد زیرا ارساد به نقصان کمیت کسری که دنبال سال خورشیدی است از ربع تام ناطق است و ما خود یافتیم که دخول آفتاب به برج حمل به اول نیشان مقدم شده بود پس بنا بر این این کار را که از اهل روم نقل کرد ممکن است بلکه نزدیک به واجب .

پس از این حکایت باز از رومیان نقل می کند که چون دیدند آغاز سال ایشان از نخستین جایگاه خود منحرف شد ناچار به سالیان هند متمایل شدند و زیاده‌ی میان دو سال را در سال خود کبس کردند پس در نتیجه دخول آفتاب به اول برج حمل با اول نیشان مطابق شد و صاحب کتاب نامبرده می گوید اگر ما هم اینطور کنیم نیشان بحال سابق خود برمی گردد و برای این مقصود مثالی زده که نتوانسته است تمام بکند و این مثال ما را بجهالت و نادانی او دلالت می کند چنانکه این حکایت را که از مردم روم نقل کرد دلالت داشت که برای غیر از ایشان تعصب خرج می دهد و با خود ایشان تمایلی ندارد و آن مثل این است که تفاوت میان سال روم و سال شمسی را بنا بر مذاهب هند تجنیس کرده و این تفاوت ۷۲۹ ثانیه شده و روز را از جنس ثوانی نموده و بر این تفاوت تقسیم کرده و خارج قسمت ۱۱۸ شده که سالیان باشد و شش ماه و شش روز و دوسوم روز و این مقدار مدتی است که تاریخ استحقاق دارد که بجهت این تفاوت يك روز تمام کبس شود .

پس از این مثال می گوید اگر ما گذشته از تاریخ روم را که ۱۲۲۵ سال در زمان او بوده کبیسه کنیم دخول شمس در اول برج حمل با اول نیشان مصادف می شود و بعد از این سخن بکلی مثال را ترك کرده و سالها را کبیسه نکرده و اگر می کرد نتیجه قضایای پیشین به نقیض گفته او می رسید و اول نیشان از دخول شمس به اول برج ثور نزدیک می شد زیرا تاریخی را که او مثل زده ده روز و دوسوم روز استحقاق کبس دارد و چون سالیان روم ناقص تر است اول نیشان به اول دخول آفتاب در برج حمل پیشی خواهد گرفت و حصه کبس بر اول نیشان زیادتر خواهد

شد و به روز دهم نیشان می‌رسید .

کاش می‌دانستم که این مرد هواخواه هند کدامیک  
از دو اعتدال را در روش از رومیان این موقع  
خواسته زیرا اعتدال ربیعی به روش آنان شش یا هفت روز پیش از آغاز نیشان  
بوده .

نیز کاش دانستم که در چه وقت این کار را که نویسنده مأخذالمواقیت از  
رومیان نقل نموده می‌کرده‌اند و رومیان پس از غور و مهارت در علوم علوم تعلیمی  
وریاضیات و علم هیئت و چنگ زدن بپراهین دورتر از این بودند که به گفته اشخاصی  
ملتجی شوند که اصول خود را چون راه بر آنها مسدود شد و برهان کسی از آنها  
خواست به وحی و الهام نسبت می‌دهند بگذر از این که رومیان در علوم فلسفه و  
الهیات و طبیعیات و صنایع دارای پایه‌ای بلند هستند ولیکن کل یعمل علی شاکلته  
و کل حزب بما لیدبهم فرحون .

گویا نویسنده‌ی مذکور کتاب مجسطی را ندیده بود و میان آن و بالاترین  
کتاب هند که به زیج سند و هند معروف است نسنجیده بود و فرق میان این دو کتاب  
بر هر کس که کمی عقل و خرد داشته باشد پوشیده نخواهد ماند .

**انتقاد از حمزة بن حسن اصفهانی**  
حمزة بن حسن اصفهانی در رسالدهای که در  
نوروز نوشته و برای ایرانیها تعصب خرج داده  
به همین خطا برخورد کرده و گفته است سال خورشیدی ایرانیها ۳۶۵ روز و یک ساعت  
و جزئی از چهارصد جزء ساعت است و رومیان آنکه را که از شش ساعت زیادتر  
است در کبس اجمال نمودند و اینطور بر گفته‌ی خود استدلال نموده که محمد بن  
موسی بن شاگرد منجم در کتابی که در سال خورشیدی نوشته این سخن را بطور  
مشروح بیان کرده و بپراهین بر این عقیده اقامه نموده و اشتباه آن دسته از قدما  
را که برخلاف این قول بودند آشکار ساخته ولی ما آنچه را که از ارساد محمد بن  
موسی و برادر او احمد تفحص نمودیم ارساد ایشان به نقصان اینکسور از شش ساعت

ناطق بود .

اما کتابی را که حمزة بن حسن بدان اشاره نموده به ثابت بن قره که از تربیت شده گان بنی موسی است که علوم را برای ایشان تہذیب نموده منسوب است و خلاصہی آن کتاب و مقصود آن این است که ثابت می خواهد اختلاف سالیان خورشید را با تفاوت آن بفرض حرکت اوج معلوم نماید با این فرض باز ثابت به ادواری متساوی و حرکاتی که با ازمنہی آن متکافی باشد نیازمند شده تا بتواند وسط مسیر آفتاب را استخراج نماید و جز ادواری که در فلک خارج مرکز است<sup>۱</sup> و از نقطہی مفروضہ آن گرفته شده نتوانستہ بدست آورد و این دور مطلوب کسور آن چنانکہ حمزة بن حسن حکایت نموده از شش ساعت زیادتر می شود ولی نکته ای که باید دانستہ شود این است کہ ثابت اینرا سال خورشیدی نام نمی گذارد زیرا چنانکہ در پیش گفتیم سال خورشیدی آن است کہ احوال طبیعی کہ کون و فساد را تہیہ می کند بحالت خود بر گردد<sup>۲</sup>.

عبرانیان و جمیع اشخاصی کہ از یہود بموسی منسوبند ماہہای ایشان دوازده ماہ است. و نامہای

ماہہای عبرانیان

آن بدین قرار است :

۱- چون اوج آفتاب دارای حرکتی خیلی بطی است بہ طوری کہ در ہر شصت و شش سال شمسی خورشید یک درجہ قطع می کند و تقریباً در ہر دو ہزار سال یک برج طی می کند و در تاریخ ششصد و پنجاہ و ہشت یزدگردی اوج آفتاب در بیست و ہشت درجہ جوزا بودہ ہر چند نتیجہی ارساد با ہم مختلف است ثابت بن قرہ با آنکہ در فلک ممثل مسیر سالیانہ خورشید را حساب نمودہ و فلک خارج مرکز را حساب نکرده از حرکت بطئی اوج نیز صرف نظر کردہ و سبب اینکہ این سال را خورشیدی نام نمی گذاریم این است کہ سال خورشیدی این بود کہ فصول چہارگانہ را خورشید طی کردہ باشد و در اینجا چنین نیست و برای تعریف سال بہ آغاز فصل دوم رجوع کنید و برای دو فلک آفتاب بہ دایرہ ای کہ در گاہ شماری یہود است مراجعہ کنید در قسمتی کہ از مبداء تقوفات گفتگو می کند و در آنجا تعدیل آفتاب را نیز خواهید دید .

۲- آفتاب را دو فلک است فلک ممثل و خارج مرکز و در فصلی کہ در ادوار و تقوفات

یہود گفتگو می کند این مطلب را بیشتر توضیح می دہیم .

تشری ل - مرحشوان کط - کسلول - طیث کط - شفت ل - آذر کط -  
نیسن ل - ایر کط - سیون ل - تمز کط - اوب ل - ایلل کط .

و رویهمرفته شماره روزهای ایشان (۳۵۴) روز است که مقدار سال قمری است و اگر یهود ماههای قمری را چنانکه هست استعمال می کردند ایام سالشان و عدد ماههای ایشان يك چیز بود؛ ولی چون بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند و بتیه رسیدند و از رقیق و چنگال نکال مصریان رستند و به آنچه خدا در سفر ثانی تورات از قوانین و نوامیس می گوید مأمور شدند که فرمانبری کنند و این واقعه در شب ۱۵ نیسن بود که قمر در حال بدر بود و شعاع خود را به کوه و دشت گسترده و زمان هم فصل بهار بود پس بنی اسرائیل مأمور شدند که این روز را چنانکه در سفر ثانی تورات می گوید حفظ کنند .

مقصود از ماه اول ، تشری نیست بلکه نیسن است زیرا خداوند موسی و هارون را در همین سفر امر می کند که باید شهر فصیح رأس شهر ایشان و اول سال باشد پس موسی به امت خود گفت : روزی را که در آن روز از بندگی رستید یاد آورید و در این روز از ماهی که درخت در آن سبز می شود خمیر مخورید .

یهود برای آنکه گفتار موسی را بکار بندند ناچار شدند که هم سال شمسی را استعمال کنند که تا چهار دهم نیسان در اول بهار باشد که درختان برگ داده و پراز شکوفه باشد و هم ماه قمری را بکار بندند که در شب فصیح قمر به حال بدر باشد و در برج نیسن و این کار ایشان را بر این وادار کرد که روزهایی را که از وقت مطلوب در شهر پیش افتاده اند همینکه به مقدار این رسید که يك ماه شود به ماههای خود يك ماه تام ملحق کنند و این قبیل ماه را آذار اول نامیدند . و آذار اصلی را آذار ثانی گفتند پیاس خاطر اینکه همنام یکدیگرند و یکی پس از دیگری واقع شده و سالی را که در آن کبیسه است عبور نامیدند و اشتقاق این لفظ از معبارث می باشد که به زبان عبرانی زن آبستن را گویند . زیرا همانطور که زن آبستن

طفلی را حامل است که جزو خود او نیست و در حقیقت جزئی زاید است همینطور هم سال کبیسه یکماه از سالهای دیگر بیشتر داراست و جزء خود آن نیست .  
 برخی از یهود گمان کرده اند که آذار اول آذار اصلی است که در سالهای بسیط گفته می شود و آذار ثانی شهر کبیسه است که باید در آخر سال باشد زیرا چنانکه در تورات است بنی اسرائیل مکلف گشته اند که نین ماه اول ایشان باشد ولی این گمانی است که بسیار دور از حقیقت است و دلیل بر اینکه آذار ثانی آذار اصلی است نه آذار اول این است که پیوسته بیک حال است و مقدار و عدد ایام آن و ثبات اعیاد و صیام در آن تغییر نمی کند بدون آنکه در آذار اول که در سال کبیسه است از این امور چنین باشد .

دیگر آنکه شرط شده در آذار ثانی پیوسته آفتاب در برج حوت باشد اما آذار اول در عبور است و مشروط بر این است که آفتاب در آن در برج دلو باشد .  
 دیگر آنکه یهود پس از این کار نیازمند گشتند که برای

### ادوار یهود

سالهای عبور ترتیبی باشد بدین سبب به ادواری که از ماههای قمری در سالهای شمسی درست می شود عطف توجه نمودند و این ادوار را پنج نوع یافتند .

اول - دور هشت تایی که دارای ۹۹ ماه است و سه ماه کبیسه دارد .

دوم - دور نوزده تایی که دارای دویست و سی و پنج ماه است و هفت ماه کبیسه دارد و این را دور اصغر گویند .

سوم - دور هفتاد و شش تایی است که ماههای آن نهصد و چهل ماه است و کبیسه های آن بیست و هشت ماه است .

چهارم - دور نود و پنج تایی که آنرا دور اوسط گویند و ماههای آن هزار و صد و هفتاد و شش ماه است و کبایس آن سی و پنج ماه است .

پنجم - دور پانصد و سی و دو تایی که آنرا دور اکبر گویند و ماههای آن شش هزار و پانصد و هشتاد ماه است که صد و نود و شش ماه کبیسه دارد .



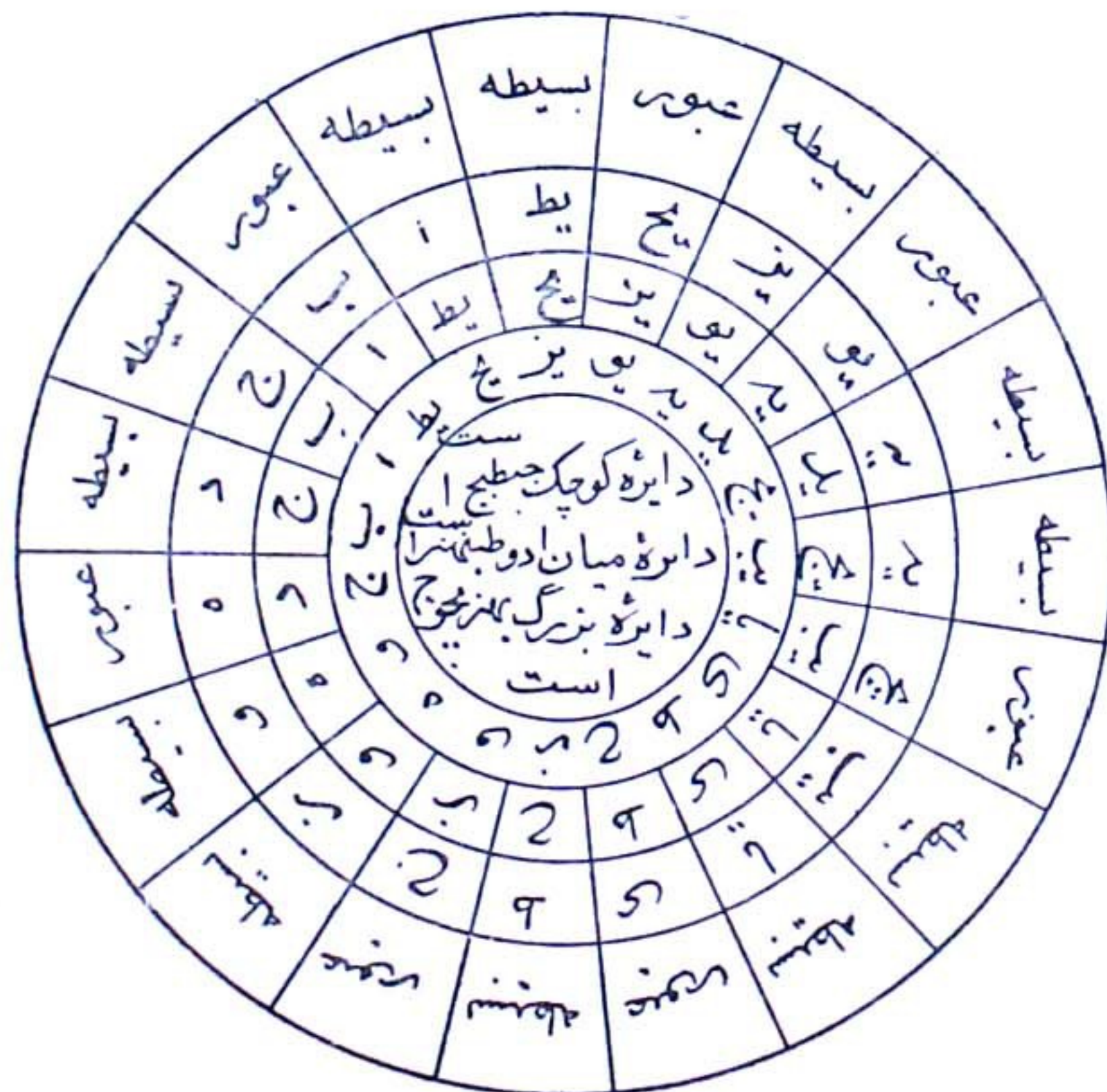
یهود از این ادوار پنج گانه خواستند یکی را انتخاب کنند که حفظ آن آسانتر باشد و جز دور هشت تایی و نوزده تایی دارای این وصف نبود.

ولی باز هم دیدند که دور نوزده تایی از دور هشت تایی با سالهای شمسی موافق تر است زیرا روزهای این دور نزد یهود (۶۹۳۹) روز است باضافه ۱۶ ساعت و ۵۹۵ جزء ساعت و این اجزاء را بعبری حلق می گویند و هر ساعتی ۱۸۰ حلق است بدین سبب است که اگر بما دقایق ساعات را که در هر ساعت شصت می باشد بدهند و بخواهیم آن را به حلق تحویل کنیم باید آن را ضرب در ۱۸ کنیم که تا حلق بدست آید. و اگر عکس این قضیه را بخواهیم حلق را در دو یست ضرب می کنیم و حاصل ضرب آن ثالثه های ساعت خواهد شد و آنرا بهر چه قابل رفع است رفع می کنیم وقتی این دو را تبدیل به حلق کنیم این عدد بدست می آید ۱۷۹۸۷۶۷۵۵ و سال شمسی نزد یهود سیصد و شصت و پنج روز و ۵ ساعت  $\frac{۳۷۹۱}{۴۱۰۴}$  ساعت است که تقریباً ۹۹۰ حلق می شود و چون سال شمسی را بخواهیم تبدیل به حلق کنیم ۹۴۶۷۱۹۰ حلق بدست می آید، که چون حلق دور نوزده تایی را بر آن تقسیم کنیم خارج قسمت ما نوزده سال شمسی به اضافه ۱۴۵ حلق است که تقریباً  $\frac{۱}{۷}$  ساعت می شود و مقداری کم و اگر مقصود ما بدست آوردن حلق دور هشت تایی باشد چون مقدار آن دو هزار و نهصد و بیست و سه روز و دوازده ساعت و هفتصد و چهل و هفت حلق است مجموع آن ۷۵۵۷۷۷۸۶۷ حلق می گردد که چون آنرا بر حلق سال خورشیدی تقسیم کنیم هشت سال شمسی بدست می آید و یک روز و سیزده ساعت و سیصد و هشتاد و هفت حلق باقی می ماند و یک پنجم و یک ششم ساعت بتقریب حاصل می شود.

پس دور نوزده تایی به صحت و صواب نزدیکتر بود و اولویت داشت که آنرا بکار بندند

۱- در دور نوزده تایی پس از تقسیم حلق های سال خورشیدی، بر حلق های دور نوزده تایی درست ۱۹ سال تمام بدست می آید باضافه  $\frac{۱}{۷}$  ساعت و کسری کوچک ولی اگر حلق های سال خورشیدی را بر حلق های دور هشت تایی قسمت کنیم خارج قسمت غیر از ۸ سال تمام یک روز و سیزده ساعت و  $\frac{۱}{۵}$  ساعت بتقریب زیادتر دارد که با زیادتی دور نوزده تایی قابل سنجش نیست بنابراین دور نوزده تایی اولی و اقرب به درستی است.

و دیگر ادوار از تضعیف آن مر کب بود از این رهگذر این دور را برگزیدند .  
 با آنکه یهود متفق اند که عبور در محذور قرار دارد ولی در این اختلاف  
 کرده اند که اول محاذیر چه وقت است و همین امر در ترتیب عبور در محذور تولید  
 اختلاف کرده و بیان مطلب آن است که برخی از یهود تاریخ منکسر هی آدم ابوالبشر  
 را گرفته و آنرا بر ۱۹ قسمت کرده در نتیجه محاذیر تا مه بدست آورده و عبور  
 را در باقیمانده این تقسیم بحساب (بهنزیجوح) قرار داده یعنی سالهای دوم و پنجم و  
 هفتم و دهم و سیزدهم و شانزدهم و هیجدهم و برخی از یهود سالهای همین تاریخ  
 را گرفته و یکسال از آن کاسته و ترتیب عبور را در باقیمانده ناقص به حساب  
 (ادوطبهن) قرار داده یعنی سال اول و چهارم و ششم و نهم و دوازدهم و پانزدهم و  
 هفدهم و این دو قسم دور که گفته شد منسوب به اهل شام است .  
 برخی دیگر از یهود دو سال از تاریخ آدم کم کرده و ترتیب عبور را در آن  
 موافق حساب (جبیطیح) قرار داده اند یعنی سال سوم و دوم و این ترتیب در یهود بیشتر  
 معمول است و آنرا باهل بابل نسبت می دهد و باز گشت هر سه طریق بیک چیز است  
 و اختلافی در آن نیست چنانکه صورت آن در این دایره است .



دایره اول برای شناسایی کیفیت سال است که آیا سال بسیط است یا عبور .  
 دایره دوم برای ترتیب بهزیجوج است در محزور .  
 دایره سوم برای ترتیب ادو طبهز است .

دایره چهارم که در داخل همه جای دارد برای ترتیب جبیطج است .  
 این ادواری که تا کنون گفتیم منسوب بماه بود اگر چه ماه تنها نباشد اما  
 دور شمس بر بیست و هشت وضع شده است و برای شناسایی اوایل سالیان خورشیدی  
 است که در چه روز هفته واقع می شود .

بیان مطلب آن است که اگر سال خورشیدی

### اقسام سالهای یهود

۳۶۵ روز بوده و ربع روز همراه نداشت در هر

هفت سال اوایل آن به روزهای هفته برمیگشت ولی برای اینکه در هر چهار سال  
 کبیسه می شود اوایل سال در هر بیست و هشت سال به روزهای هفته برمی گردد که  
 حاصل ضرب هفت در چهار است همچنین دیگر ادوار جز محروزا کبر هیچکدام  
 به حالت اولیه خود وقتی تمام شدند بر نمی گردد و فقط دور محروزا کبر است که  
 از تضعیف دور تسعه عشر به دور شمس متولد است .

گوییم : اگر سالهای یهود فقط باین دو کیفیت یعنی بسیط و عبور متکیف  
 بود شناسایی اوایل آن خیلی آسان بود و وقتی که ترتیب عبور را در محروز  
 می دانستیم شناخته می شد که آیا سال بسیط است یا عبور ولی سالهای یهود تنها دارای  
 این دو کیفیت نیست بلکه دارای سه کیفیت است .

بیان مطلب آن است که یهود با خود قرار گذاشتند که نباید اول سال روز  
 یکشنبه و چهارشنبه و جمعه باشد چه ، این سه روز متعلق به آفتاب و دو کوب آن  
 است ولی گفتند عید فصیح که مثل اول نیسن است نباید در مثل این ایام منسوب به  
 کواکب سفلی که دو شنبه و چهارشنبه و جمعه باشد و علل آنرا بر حسب توانایی  
 خود در آتیه شرح خواهیم داد پس این کار یهود را مجبور کرد که سر سال و فصیح  
 را اگر در ایام مذکور شد یا مقدم بدارند و یا مؤخر .

پس یهود دارای سه نوع سال شدند نوع اول را حسارین گوید که به معنای ناقص است و این سالی است که مرحشون و کسلو باید هر يك (۲۹) روز باشد .  
 نوع دوم را کسدران گویند و تفسیر این کلمه معتدل است و آن سالی است که مرحشون (۲۹) روز باید باشد و کسلو سی روز . نوع سوم را شلامیم گویند به معنای تام و آن سالی است که مرحشون و کسلو سی روز باشد و هر يك از این انواع سه گانه هم یا بسیط است یا عبور .  
 پس یهود دارای شش نوع سال شدند چنانکه در این صورت شاخه بندی کرده ام :

سال					
یا عبور است و مشتمل بر سیزده ماه است و آن			یا بسیط است و مشتمل بر دوازده ماه است و آن		
ناقصه	معتدله	تامه	ناقصه	معتدله	تامه
شعب روز	شعب روز	شعبه روز	شعبه روز	شعبه روز	شعبه روز
مرحشون کط کسلو کط	مرحشون کط کسلو کط	مرحشون ل کسلو ل	مرحشون کط کسلو کط	مرحشون کط کسلو کط	مرحشون ل کسلو ل

و یهود را در استخراج این امر حسابها و جداولی بسیار است که در آتیه نخواهیم از بیان آن کوتاهی کرد. سپس یهود در عمل سالها و استخراج و طریقه‌ی بکار بستن این سالیان به چند فرقه‌ی بزرگ افتراق جستند .

فرقه اول ربانیه‌اند که از روی حساب مسیر وسطی نیرین سال را بدست آوردند خواه هلال دیده و خواه دیده نشود زیرا مقصود ایشان فقط آن است که از موقع اجتماع مدتی مفروض بگذرد . زیرا چنانکه گفته‌اند وقتی که یهود به

بیت المقدس بر گشتند . بر سر کوهی دیده بانانی چند برای جستجوی هلال قرار دادند و گفتند هر وقت که شما هلال را دیدید آتش بیفرزید تا دودی مرتفع شود و بدین طریق آگاه شویم که هلال رؤیت شده و برای عداوتی که میان یهود و سامره بود سامره رفتند و يك روز زودتر آتش افروختند و چندین ماه دیگر هم که در اول هر ماه ابر بود این کار را تکرار کردند تا آنکه در بیت المقدس این حیل را فهمیدند و هلال را بامداد روز چهارم و سوم ماه در حال ارتفاع از افق از سوی مشرق دیدند و دانستند که سامره ایشان را فریب داده اند ، پس یهود نزد علمای ریاضی آن عصر رفتند تا به کمک ایشان حسابی را که باید درست کنند، از کید دشمنان فارغ باشد و برای اینکه رؤیت هلال به حساب جایز است کرده کار نوح را دلیل آوردند که ششماه که آسمان گرفته بود و هلالی دیده نمی شد او از روی حساب اوایل ماه را بدست می آورد .

پس ریاضی دانها برای ایشان ادواری ساخته و طریق استخراج اجتماعات و رؤیت هلال را بدیشان بیاموختند و میان اجتماع و رؤیت هلال بیست و چهار ساعت است که اگر اجتماع تعدیل شده باشد نه اوسط ، ماه در این ساعات قریب سیزده درجه سیر می کند و از آفتاب قریب دوازده درجه دور است و این حکایت چنانکه گفته شده دو بیست سال پس از اسکندر بود و پیش از این واقعه به تقوفات که ارباع سال است و حساب آن خواهد آمد نظر می کردند و اگر اجتماع تفوفه باندازه سی روز مقدم می شد سال را بدین شهر کبیسه می کردند گویا ایشان اجتماع تمز را می دیدند که بر تفوفه تمز که انقلاب صیفی باشد به اندازه سی روز مقدم است و سال را به تمز کبیسه می کردند تا آنکه در آن سال دو تمز یافت شود و در سایر تقوفات نیز امر از این قرار بود .

طایفه دیگری از ربانیه حکایت آتش افروختن و دود افراشتن را انکار کرده اند و به زعم ایشان سبب استخراج این حساب آن است که علما و کهنه ی بنی اسرائیل چون دانستند که آخر کار ایشان به پراکنده گی منجر خواهد شد

ترسیدند که اگر یهود به رؤیت اعتماد کنند اختلافی میان ایشان روی دهد پس برای رفع اختلاف و نزاع از میان یهود این حسابها را ساخته و بدست ایشان دادند و این حسابها را الیعیازر بن فروح ساخت و یهود را امر کرد که دست از آن برندارند و توصیه کرد که در هر جا که باشید باین حسابها عمل کنید تا اختلاف میان شما نباشد.

اختلاف علمای یهود در اوایل  
شهور که آیا باید با رؤیت  
هلال باشد یا حساب  
فرقه ثانیه فرقه میلادیه اند که مبادی شهر  
را از وقت اجتماع می دانند و آنان را قراء  
و اشمیعیه گویند برای آنکه نصوص را بکار  
می بندند و از نظر و قیاس دوری می جویند هر چند که این هم برای ایشان ممکن  
نمی شود.

فرقه‌ی دیگر را عنانیه گویند و ایشان منسوب به عنان رأس الجالوت هستند و او در صد و چند سال پیش بود و رأس الجالوت باید از آل داود باشد و جز او کسی صلاحیت این منصب را ندارد و عوام یهود می گویند برای این کار جز شخصی که اطراف انگشتان او در موقع راست ایستادن به زانویش برسد کسی دیگر صلاحیت ندارد چنانکه عوام مردم از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع و برخی از اولاد او که صلاحیت برای سیاست امت داشته اند همینطور حکایت می کنند.

و این عنان پسر دانیال بن شاول بن عنان بن داود بن حسدای بن قفنا بن بوستنا بن هونمار بن نوشر بن ربحنا بن شبطیا بن حنا بن ناٹام بن ابامار بن ربا نا عقیبا بن شبنیا بن زکای بن حزقیان بن شمعیان بن شبطیا بن یحنا بن رسوسیان بن عنان بن ایشعیان بن زکریا بن برخیا بن عقوب بن حننیا بن ببودیا بن ماعسیا بن فدایا بن زر بابیل بن شلتیال بن یوحینا بن یهو یاقیم بن یهو احاز بن یوشیا بن اخیابا بن یهورام بن یهوشافاط بن اسابن ابیا بن رحبعام است به سلیمان بن داود.

این شخص با جماعتی از ربانین در بیشتر از فروع مخالفت کرد و شهر را مانند مسلمانان با رؤیت هلال دانست و به این هم اهمیت نمی داد که در چه روزی

از هفته باشد و حساب ربانیه را کنار گذاشت و شهور را این طور کبیسه می کرد که در نواحی عراق و شام از اول نیسن تا چهارم آن به زراعت جو نگاه می کرد و اگر می دید که نوبر جو برای درو صلاحیت دارد سال را بسیط می دانست و اگر می دید که جو برای نوبر هم بدست نیامده سال را کبیسه می کرد و چون یهود می خواستند که از پیش باین امر آگاه باشند شخصی که به رأی او استناد می شد هفت روز که از شغف مانده بود به صحرا بیرون می رفت و در شام و بلاد همسایه آن که در آب و هوا مانند آن است به کشت جو نظر می کرد و اگر می دید که جو خوشه بسته پنجاه روز می شمرد و فصح می گرفت و اگر می دید که هنوز جو خوشه نبسته بکماه کبیسه می کرد.

برخی از یهود ماه کبیسه را در دنبال شغف قرار می دادند و در نتیجه دوشغف بدست می آید و برخی دیگر کبیسه را به ماه آذار می انداختند و در نتیجه دو آذر بدنبال یکدیگر قرار می گرفت و عنانیه بیشتر شغف را برمی گزیدند چنانکه ربانیه آنرا انتخاب می کردند و بجز آذار با ماه دیگر سروکاری نداشتند.

این کار که از پیش باعث شناختن فصیح می شود به اختلاف هواها و مزاج بقاخ اختلاف می یابد پس باید که برای هر مکان خاص جدا گانه قانونی فراهم کنند و به آنچه که برای شناسایی در یک بقعه بکار می رود اعتماد نکنند چه ، این کار را فایده ای نیست .

**آغاز سال مسیحیان شرق**  
 اما نصارای شام و عراق و خراسان ماههای رومی و ماههای یهودیان را با هم ممزوج کرده اند ، بدین طریق که ماههای روم را بکار بسته اند و آغاز سال خود را از اول شهر طمبریوس رومی دانسته اند تا اینکه به سر سال یهود که تشری است نزدیک باشد، زیرا پیوسته تشری یهود کمی بر آن مقدم خواهد بود ولی شهور خود را به ماههای سریانی نهاده اند که در بعضی از این اسامی با یهود موافق اند و در برخی مخالف ، و این شهود را به اسماء سریانیان نسبت داده اند و سریانیان همان نبطی ها هستند که اهل

سواد عراق باشند و سواد عراق را سورستان گویند .

من ندانستم که چرا این شهر را به نامهای سریانی نسبت داده‌اند با آنکه مردم عراق در اسلام شهر عرب را بکار می‌بستند و در جاهلیت شهر ایرانیان را و برخی گفته‌اند که سورستان شام است<sup>۱</sup> و اگر این گفته صحیح و راست باشد مردم آنجا پیش از اسلام مسیحی بودند که میان رأی یهود و رأی روم میانجی شده‌اند، و نامهای شهر ایشان از این قرار است .

تشرین قدیم لا	تشرین حرای لا	کانون قدیم لا	کانون حرای ل
شباط کح	آذار لا	نیسان لا	ایر لا
حزیران لا	تموز لا	آب لا	ایلول ل

شباط را در هر چهار سال يك روز کمیسه می‌کردند پس در نتیجه بیست و نه روز می‌شد و آنوقت با رومیان در سال موافقت می‌کردند و این ماهها خیلی مشهور است بطوری که مسلمانان اعمال و امور خود را به آنها تقیید می‌کنند و ماه قدیم را که ماه اول باشد و حرای را که ماه آخر باشد تعریب کردند و در آیر الفی افزودند و ایار شد زیرا تخفیف یاء این کلمه بدون الف در لغت عرب بسیار زشت و ناپسند است .

اما تازیان ماههای ایشان دوازده ماه است بدین  
**ماههای سال قمری**  
 ترتیب:

محرم	ربیع الاول	جمادی الاول	رجب	رمضان	ذوالقعدة
صفر	ربیع الاخر	جمادی الاخر	شعبان	شوال	ذی الحججه

و در علل اسامی این ماهها سخنها گفته شده مثل اینکه گفته‌اند سبب اینکه محرم را محرم نامیده‌اند آن است که از شهرهای حرام است و علت اینکه دو ربیع را چنین نامیده‌اند آن است که در این دو ماه شکوفه و غنچه و باران و شبنم زیاد

۱- این اشتباه از مشابَهت سورستان که مخفف آشورستان و منسوب به آشور با سوریه و سریانی پیش آمده .



است و این نسبت بطبیعت فصلی است که ما آنرا پاییز گوئیم و دو شهر جمادی را جمادی گفته‌اند زیرا که آب در این ماه منجمد می‌شود و شعبان را شعبان گفته‌اند زیرا قبایل و طوایف در این ماه منشعب می‌شدند و رمضان را بدین علت رمضان گفته‌اند که در آن ماه سنگ از شدت حرارت داغ می‌شد و شوال را شوال گفته‌اند زیرا که گرما در آن ماه مرتفع می‌شد و بکلی از میان میرفت و ذوالقعدة را از این سبب بدین نام خواندند که در این ماه عرب‌ها در خانه‌های خود می‌نشستند و ذوالحججه را ذوالحججه گویند زیرا که در این ماه به حج می‌رفتند.

شهر عربی را نیز اسامی دیگری است که قدما از زبان ماههای خود را آنطور می‌خواندند،

### نام ماههای عرب جاهلیت

و آن نامها از این قرار است :

المؤتمر	ناجر	خوآن	صوان	حنتم	زباء
الاصم	عادل	نافق	واغل	هواع	برك

همین نامها گاهی در ترتیب و یا در اسم با آنچه گفتیم مخالف دیده می‌شود چنانکه یکی از شاعران در شعر خود آنها را چنین تنظیم کرده :

بمؤتر وناجرة بدأنا وبالخوان يتبعه الصوان

وبالزبا بـأئده تليه يعودا صمصم به الشنان

و واغلة و ناظلة جميعاً وعادلة فهم غرر حسان

ورنة بعدها برك فتمت شهر الحول يعقدها البان

معانی این الفاظ بر طبق کتب لغت بدین شرح است . مؤتمر آن است که آنچه را شخص از سنت و شریعت بکار بستن آن واجب است انجام دهد ، ناجر از نجر که شدت حرارت باشد اشتقاق یافته چنانکه شاعر گوید ؛

صری آسن یزوی له المرء وجهه ولو ذاقه الظمان فی شهر ناجر

اما خوان بر وزن فعال است و از خیانت مشتق شده چنانکه صوان نیز بهمین وزن است و از صیانت اشتقاق یافته و این معانی که برای این الفاظ است در موقع

تسمیه روی داده بود، اما زباء داهیه عظیم است که چون در این ماه جنگهای زیادی روی می داد و خونریزی بسیار می شد چنین نام داده شد و اشتقاق بآنده نیز از قتال است زیرا در این ماه جمعی زیاد از مردم هلاک میشدند و مثل از این جاست که می گویند العجب ثم العجب بین جمادی و الرجب و اعراب در این ماه تعجیل می کردند و پیش از آنکه وارد شهر رجب شوند هر چه خونخواهی داشتند یا غارت می خواستند انجام می دادند که مبادا به شهر رجب که شهر حرام است بیفتد اما وجه تسمیه اصم ابن است که اعراب خود را در این ماه از قتال باز می داشتند و آواز سلاح در این ماه بگوش کسی نمی رسد اما ناطل پیمانہ خمر است و از این جهت این نام را بر آن ماه نهاده اند که در این ماه در شرب خمر افراط می کردند و پیمانہ خمر را در میان ایشان گردش بسیار بود اما عادل از عدل است چه این ماه از شهر حرام است و در این ماه از کارهایی که در ماه ناطل می کردند خود را باز می داشتند .

وجه تسمیه رنه این است که چهار پایان برای نزدیکی نحر در این ماه ناله می کردند و برك از بروك شتر مشتق است که چون شتر را قربانگاه می بردند می خوابانیدند و از قطعه‌ی منظومی که در پیش ذکر کردیم این قطعه که از تراوش طبع صاحب بن عباد است بهتر است :

فخذها علی سردالمحرك تشترك	اردت شهور العرب فی جاهلیته
وخوان مع صوان یجمع فی شرك	فمو تمریاتی و من بعد ناجر
و نافق مع و غل و رنة مع برك	حنین و زبّا و الاصم و عادل

این دو نوع ماه که از عرب نقل شد اگر تسمیه آن چنین باشد که گفتیم باید میان وقت این دو تسمیه خیلی تفاوت داشته و گرنه این مناسبت که برای آنها می گویند درست نخواهد شد زیرا در یکی از این دو نوع صفر در منتهای هنگام گرمی است و در دیگری شهر رمضان اینطور است و بدیهی است که در وقت واحد و یا نزدیک به وقت واحد هر گز این دو با یکدیگر جمع نخواهند شد .

بحثی دیگر در کسبیهی ماههای  
قمری در جاهلیت و بیان نسئی  
مذکور در قرآن

عرب در جاهلیت این ماهها را مانند مسلمانان  
استعمال می کردند و حج ایشان در زمانهای  
چهار گانه دور می زد و سپس خواستند که حج

را به هنگامی بیندازند که کالاهای ایشان از جلد و پوست و میوهها فراهم شود و  
خواستند که این امر همیشه به یک حال بماند و در بهترین ازمینه و خرمترین اوقات  
باشد بدین سبب از همسایگان خود یهود قریب به دوست سال پیش از اسلام کبس  
را یاد گرفتند. همینطور که یهودیان تفاضل سال خود را با سال خورشیدی بهنگامی  
که یکماه می رسد در آخر سال قمری قرار می دادند ایشان هم چنین کردند، و  
تولیت این امر بدست قلامس بود که از بنی کنانه می باشند. و پس انقضاء حج این  
اشخاص به پا می ایستادند و در موسم، خطابه ای ایراد می کردند سپس، یک ماه را  
نسئی می نمودند و آن ماهی که بر سال زیاد می شد بنام ماه پیشین می خواندند و  
اعراب دیگر بر این امر اتفاق می کردند و گفته قلمس، مفرد قلامس، را اطاعت  
میکردند و این کار را نسئی می نامیدند زیرا ایشان اول سال را در هر دو سال و یا در  
هر سه سال بر حسب تقدیمی که استحقاق داشت یک ماه کبیسه می کردند و گویندهی  
ایشان می گوید:

لنا ناسئی تمشون تحت لواءه  
یحل اذا شاء الشهور و یحرم

و اولین نسئی ای که روی داد در ماه محرم بود.

نسئی اول برای محرم بود و آنرا صفر نامیدند و ربیع الاول را صفر خواندند  
سپس بتوالی و دنبال هم نامهای شهر را ذکر می کردند نسئی دوم برای صفر بود  
و ماهی را که پس از آن بود صفر خواندند همچنین تا نسئی یک روز تمام شود و  
ماههای دوازده گانه را دور بزنند و به محرم برگردد که از نو باز با آن کار پیشین  
را تکرار می کردند.

عرب جاهلیت ادوار نسئی را می شمردند و اوقات و ازمینه را بآن تحدید  
می کردند و می گفتند از آن زمان تا زمانی دیگر چند دوره گذشته و با همهی این

احوال اگر می دیدند شهری از شهر از جای خود از فصول اربعه برای کسور سال شمسی و مقدار تفاوت سال شمسی با سال قمری پیش افتاده است دوباره آنرا کبیسه می کردند تا آنکه پیغمبر (ص) هجرت کرد و چنانکه در پیش گفته شد نسئی به شعبان رسیده بود و آنرا محرم نامیده بودند و شهر رمضان را صفر خوانده بودند و پیغمبر منتظر حجة الوداع شد و برای مردم خطبه ای خواند و چنین فرمود الزمان قداستدار که هیئت یوم خلق السموات والارض یعنی ازمنه و ماهها به مواضع نخستین خود باز گشتند و کاری را که عرب با ماهها می کردند از میان رفت از اینرو حجة الوداع را حج اقوم گویند سپس نسئی حرام شد و از بین رفت.

ابوبکر محمد بن درید ازدی در کتاب وشاح چنین گفته که ثمود ماههای خود را به نامهای دیگری می خواندند و آن نامها بدین قرار است: موجب که محرم باشد، موجر، مورد، ملزم، مصدر، هوبر، هوبل، موهاء، دیمر، دابر، حیفل، مسبل.

و این شخص می گوید که ثمود ماههای خود را از دیمر که رمضان باشد آغاز می کردند و ابوسهل مسیحی عیسی بن یحیی این شهر را به نظم در آورده و می گوید:

شهر ثمود موجب ثم موجر	و مورد یتلو ملزماً ثم مصدر
و هوبریاتی ثم بدخل هو بل	و موهاء قد یقفو هما ثم دیمر
و دابر یمضی ثم یقبل حیفل	و مسبل حتی تم فیهن اشهر

برخی از شبهای يك ماه را بنام خاصی می خواندند چنانکه واپسین شب را سرار می نامیدند زیرا ماه در آن شب در حال سرو پنهانی بود و نیز آنرا فحمه می گفتند (بوزن طلبه) برای آنکه ضویی و فروغی در آن نبود و آنرا نیز براء می نامیدند برای براءت و دوری آفتاب از آن چنانکه آخرین روز ماه را نحیر می خواندند زیرا ماه در آن روز مانند شتری نحیر میشد و آن روز در نحیر و کشتن

۱- برجان من چون نور امام زمان بتافت لیل السرار بودم و شمس الضحی شدم

حکیم قبادیان

آن بود و شب سیزدهم را سواء و شب چهاردهم را لیلة البدر می گفتند برای اینکه ماه در آن پرمیشد وضوء آن بتمامی خود میرسید و هر چیزی که تمام شود و پایان خود برسد بدر نامیده میشود چنانکه ده هزار درهم را بدره گویند برای آنکه از روی وضع و قرارداد نه بالطبع ، تمامی عدد است .

اعراب هفته را نیز بکار می بستند و نامهای قدیمی ایام هفته چنین است .  
اول که یوم الاحد باشد یعنی یکشنبه، اھون، جبار، دیار، مونس، عروبة یشار  
چنانکه شاعر ایشان سروده است :

اومل ان اعیش و ان یومی      باول او باھون او جبار

اوالتالی دبار فان افته      فمونس او عروبة او شبار

سبس نامهای دیگر احداث شد که بدین قبیل است :

احد ، اثنین ، ثلثاء ، اربعا ، خمیس ، جمعه ، سبت

ماہرا از رؤیت هلال آغاز می کردند چنانکه همینطور در اسلام تشریح شده

و چنانکه خداوند گوید: یسئلونک عی الاہلۃ قل ہی مواقیت للناس والحج .

اسامی ہر سہ شب یک ماہ      اعراب برای روزهای ماہ چنانکہ در شہور فارسی  
در لغت عرب      است نامهای مفردی نداشتند و فقط برای ہر سہ

از ماہهای خود نامی جدا گانہ گذاشته بودند و این نام از حالت ماہ و فروغ آن در آن سہ شب حکایت می کرد ، و چون از شب اول ماہ آغاز می کردند سہ شب اول ماہ را سہ شب غرر می گفتند و غره ہر چیز اول آن است و برخی گفته اند ہلال در این سہ شب مانند غره دیدہ می شود و پس از این سہ شب نوبت بہ سہ شب نفل می رسید کہ از تنفل مشتق است و معنای تنفل این است کہ شخص بدون وجوب بعطیہ آغاز کند، و برخی از اعراب این سہ شب دوم را شہب می نامیدند سپس نوبت بہ سہ شب تسع میرسید چه آخرین شب از این سہ شب تسع بود و برخی دیگر از اعراب این سہ شب را بہر می گفتند و سبب آنرا غلبہ تاریکی در این سہ شب می دانستند تا سپس نوبت سہ شب عشر می شد (یب) زیرا اول این سہ شب عاشر

(دهم) بود سپس سه شب بیض فرا می‌رسید (یه) زیرا در این سه شب از آغاز شب تا انجام آن بطلوع ماه روشن بود سپس سه شب در ع می‌شد زیرا اوایل این سه شب تاریک ماه است و این سه شب را مانند به درع (زره) کرده‌اند چه شخصی که زره می‌پوشد رنگ سر او با رنگ سایر بدنش مخالف خواهد بود و آنگاه سه شب ظلمه فرامی‌رسید (کا) زیرا بیشتر اوقات تاریک بود سپس سه شب حنادس می‌شد (که) و برخی این سه شب را برای سیاهی که داراست دهم نیز می‌گویند سپس سه شب دآدی می‌گشت (کز) زیرا این سه شب باقیمانده ماه است و برخی گفته‌اند این لفظ از سیر شتر مشتق است که چون به شتاب حرکت می‌کند و دست خود را زود جای دست خویش می‌گذارد سپس، نوبت به سه شب محاق می‌رسد (ل) چه، قمر و شهر هر دو با هم منمحق و ناچیز می‌شوند .

در انتقاد از عقیده‌ی اسماعیلیه در چندین سال است که فرقه‌ای جدید ماههای قمری که به رؤیت هلال معنقد نیستند و با حساب سر و کار دارند مانند اهل جاهلیت در اسلام پیدا شده که احادیث را تأویل می‌کنند

و اشخاصی را که به ظاهر شرع عمل می‌نمایند به یهود و نصاری تشبیه می‌نمایند و برای خود جداول و حسابهایی ساخته‌اند که شهر خود را از آن استخراج می‌کنند و ایام روزه را از روی آن می‌شناسند با وجود اینکه مسلمانها برای دانستن ماه رمضان ناچارند که هلال را رؤیت کنند و ببینند که چقدر ماه نور بخود گرفته و دیدند مسلمانان در رؤیت هلال هم شك می‌نمایند و بهم رجوع می‌کنند و با آنکه منتهای سعی خود را انجام می‌دهند باز هم در این معنی که هلال در کجای آسمان است و در کجا مغرب می‌کند برخی از برخی دیگر تقلید می‌کنند .

سپس به اصحاب علم هیئت رجوع نموده زیجها و کتب خود را باصناف جداول و حسابها برای شناسائی اوایل شهر تألیف کردند و پنداشتند که این زیجها و حسابها برای رؤیت هلال ساخته شده و برخی از این جداول را گرفته‌اند به جعفر صادق (ع) نسبت دادند و خیال کردند که این جداول خود سړی از اسرار نبوت است .

حسابهایی را که علمای نجوم نموده‌اند مبنی بر حرکات نیرین وسطی است که معده باشد نه بر حرکات مرئی ماه و آفتاب و اینطور معمول گشته که سالهای قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و شش یک روز باشد و ششماه از دوازده ماه تمام باشد و شش ماه دیگر ناقص. بدین ترتیب که ماهی یک درمیان یکی کامل و دیگری ناقص چنانکه در زیجها و در کتبی که منسوب بعلم زیج است مذکور است.

چون این فرقه‌ی جدید خواستند که اول ماه رمضان و یا اول روزی را که فطر باشد بدست آورند بواسطه خطایی که مرتکب شدند در اغلب احوال یک روز پیش از وقت بدست می‌آمد این بود که مجبور شدند گناه عظیمی مرتکب شوند و قسمتی از گفته‌ی پیغمبر را که می‌فرماید (صوموا لرؤیته وافطروا لرؤیته) یعنی هر وقت ماه را دیدید روزه بگیرید و هر وقت هم هلال را دیدید روزه خود را بکشاید و گفتند معنای این عبارت که می‌گوید بارؤیت هلال روزه بدارید این است که روزی را روزه بدازید که هلال در شامگاه آن روز دیده می‌شود چنانکه در زبان عرب می‌گویند تهيؤ الاستقباله یعنی خود را مهیا سازید که به پیشواز کسی برویم و تهیه‌ی برای استقبال از خود استقبال زودتر انجام مییابد.

این فرقه نیز چنین می‌گویند که هیچگاه ماه روزه از سی روز کمتر نمی‌شود ولیکن اصحاب هیئت و کسانی که این موضوع را مورد توجه قرار داده‌اند می‌دانند که رؤیت هلال همواره به یک طریق ممکن نیست چه، حرکات مرئی قمر خیلی مختلف است گاهی این حرکت بطئی است و گاهی سریع یکوقت ماه به زمین نزدیک است و یک وقت دور هنگامی ماه در شمال و جنوب صعود می‌کند و هنگامی هبوط و در هر نقطه از فلك البروج همین احوال که گفتیم برای ماه دست می‌دهد و زیاده بر همه اینها علت دیگر اختلاف رؤیت آن است که قطعه‌های فلك البروج برخی زودتر غروب می‌کنند و برخی دیرتر و رؤیت هلال بر حسب اختلاف عروض و هوای بلاد تغییر پیدا می‌کند و نسبت به بلادی که هوای آن بالطبع همواره صاف است و یا همواره ناصاف بطور دایم و همیشگی این اختلاف خواهد بود و

نسبت به بلادی که هوای آن غبار آلود است در اغلب اوقات این اختلاف روی می‌دهد و نیز علاوه بر اینکه نسبت به امکانه اختلاف رؤیت هلال تحقق می‌یابد نسبت به ازمنه نیز این اختلاف صحیح است چنانکه پاره‌ای از زمانها هلال باریکتر و در پاره دیگر سترتر است و نیز تفاوت نیروهای باصره بینندگان بر حسب حدت و کالالی که می‌یابد در رؤیت هلال مدخلیت دارد و تمام این حالات که تا کنون گفته شد در هر اول ماه رمضان و شوال با اشکالی نامعدود در احوال غیر محدود روی می‌یابد بدین سبب است که گاه می‌شود ماه رمضان ناقص است و گاه تمام .

همچنین این حالات هر اندازه که عرض بلدان روی به کمی و یا به زیادی گذارد اطوار گوناگون می‌یابد و در نتیجه ماه در بلاد شمال تمام می‌شود و در بلاد جنوبی ناقص و بالعکس و نیز این هم همواره بر یک نظم نیست بلکه گاه می‌شود که برای یک ماه مخصوص چندین مرتبه متوالی یا غیر متوالی این حال رخ می‌دهد. پس اگر عمل این فرقه‌ی جدید بر جد اول و حسابها صحیح باشد و این طور اتفاق افتد که با رؤیت هلال درست منطبق شود یا آنکه یک روز از رؤیت هلال جلو تر بیفتد محتاج خواهند شد که برای عرض بلادی بطور جداگانه یک جدول ترتیب دهند با آنکه اختلاف رؤیت فقط از جهت عرض نیست و اختلاف طول بلاد بیشتر در آن سهیم و شریک است زیرا گاه اتفاق می‌افتد که در برخی از بلاد هلال دیده نمی‌شود و در بلدی دیگر که از آن به مغرب نزدیکتر است رؤیت هلال می‌گردد . این است که باید این طایفه برای هر جزئی از اجزاء طول بلاد نیز یک جدول خاصی ترتیب دهند .

اما اینکه می‌گویند مقتضای خبر ماثور از پیغمبر این است که صوم و فطر بر رؤیت هلال مقدم است این سخن هم نیز ناپسندیده است چه، حرف لام همانطور که بر واقعه‌هایی که در آتیه روی خواهد داد درمی‌آید بر امری که گذشته نیز وارد می‌شود مانند اینکه می‌گویند ( کتب لکذامن الشهر ) پس نوشتن و کتابت که در این دو عبارت است بر ایام گذشته از ماه مقدم نمی‌گردد و مقتضای خبر نبوی این است



که ما گفتیم نه آنچه ایشان گفته‌اند .

روایت دیگری از رسول اکرم نقل شده که گفتار ما را تأیید می‌نماید و آن این است که فرمود نحن قوم امیون لانکتب ولا نحسب الشهر هكذا وهكذا - یعنی ما قومی هستیم امی و درس ناخوانده و ماه را چنین و چنان حساب نمی‌کنیم و جایی هم نمی‌نویسیم و در هر یک از این سه اشاره با انگشت خویش به عدد ده اشارت فرمود یعنی ماه را سی روز تمام نمی‌دانیم و پس از اینکه این جمله را فرمود باز از نو با انگشتان خویش اشارت کرد و گفت و هكذا وهكذا، اینطور و اینطور و در دفعه سوم که می‌گفت اینطور یکی از انگشتان خویش را خوابانید یعنی ماه را بیست و نه روز هم نمی‌دانیم .

پس رسول گرامی در این دو روایت تصریح فرمود بطوریکه بر هیچ کس پوشیده نمی‌ماند که ماه گاهی تمام است و زمانی ناقص و ماه را فقط با رؤیت هلال باید دانست نه حساب و این جمله از این که فرموده ما حساب نمی‌کنیم و نمی‌نویسیم دانسته می‌شود .

پس اگر این قوم بگویند منظور پیغمبر این بوده که هر شهری که تمام است شهر دیگر که در دنبال آن باشد ناقص است چنانکه اشخاصی که تواریخ استخراج می‌کنند اینطور می‌گویند این گفته را هم مشاهدات تکذیب می‌کند و پیر و جوان از این تدلیس آگاه می‌شود و تتمه‌ی خبر اول محال بودن این ادعای دروغ را خوب می‌فهماند و تتمه‌ی خبر این است هر وقت ماه را دیدید روزه بگیرید و هر وقت رؤیت هلال کردید روزه خود را بخورید و اگر ابر بود سی روز تمام که از شعبان گذشت روزه بدارید و در روایت دیگر گفته است اگر میان شما و رؤیت هلال ابری یا گرد و غباری حائل شد سی روز تمام روزه بدارید پس اگر مردم بدانند که هلال بنا بر جداول و حسابداری ایشان و یا بنا بر استخراج اصحاب زیج دیده می‌شود و صوم و فطر به رؤیت هلال مقدم می‌گردد دیگر احتیاج و نیازی نیست که شعبان را اگر در افق ابر باشد سی روز دانسته از رمضان شروع کنند و همچنین رمضان را

در این حالت، و باین کار نمی توان رسید جز باقضاء صوم يك روز و اگر ماه رمضان همواره تمام بود در صورتیکه آغاز آنرا می دانستیم از رؤیت شوال بی نیاز میشدیم و افطروالروئیته معنای دیگر میداد .

آری تعصب چشمهای بینا را کور می کند و گوشهای شنوا را کر می سازد و شخص را معتقد به اموری می نماید که خرد و دانش آنرا گواهی ندهد و اگر تعصب و هواداری

استدلال مجدد از کتب شیعه زیدیه بر اینکه فقط بارؤیت هلال باید اوایل ماهها را تعیین کرد

بیهوده و غلط نبود هر گز بر خاطر این قوم چنین اغلاط خطور نمی کرد بخصوص باروایاتی که در کتب شیعه زیدیه است که اصحاب ایشان رضوان الله علیهم آن روایات را تصحیح کرده اند. مانند این روایت که مردم در عهد امیر المؤمنین ماه رمضان را بیست و هشت روز روزه گرفتند و امیر (ع) ایشان را فرمود که يك روز دیگر هم روزه بدارند .

بدین جهت این اتفاق افتاد که ماه رمضان و شعبان هر دو را ناقص دانسته بودند و مانعی روی داد که مردم نتوانستند هلال رمضان را رؤیت کنند پس عده را تکمیل کردند و در آخر کار بدیشان آشکار شد که حقیقت امر خلاف این است . و باز مانند این روایت که از ابی عبدالله صادق منقول است که فرمود وقتی شما شعبان را حفظ کردید و ابر مانع شد که رؤیت هلال گردد سی روز بشمارید آنوقت روزه بدارید .

باز مانند روایت دیگر که از صادق هم نقل کرده اند که پرسیدند اهل چبست فرمود اهل شهر هستند و چون هلال را دیدی روزه بدار و چون بار دیگر هلال را رؤیت کردی روزه خود را بگشای .

این اخباری که گفته شد در کتب شیعه فقط مقصور بر صوم است ولی از سادات خود که خاندان رسولند بسیار در شگفت هستم که چطور بدین سخنان گوش فرا

میدارند و برای تألیف قلوب اشخاصی که خود را به تشیع ایشان منتسب می کنند بچه طریق این حکایت را قبول می کنند و چرا مانند جدشان امیر المؤمنین نیستند که از استمالت گمراهان و معاندان رو بر گردانید و گفت ما کنت متخذ المصلین عضدا .

اما آنچه را که از صادق روایت کرده اند: (پس از رؤیت هلال رجب پنجاه و نه روز بشمار و روزه بدار در آینده زیرا خداوند سال سیصد و شصت روز آفرید و شش روزیکه آسمان و زمین را می آفرید از آن استثناء کرد و این شش روز در شمار نیستند) اگر این روایت درست باشد مقصود این بوده که در مکان واحد اکثر اوقات اینطور است ولی در همه ای ممکنه و بقاع جهان چنانکه در پیش گفتیم این مطلب اطراد و عمومیت ندارد .

اما تعلیل این شش روز بدین علت که ذکر شده بسیار تعلیل رکیکی است که روایت را تکذیب و طعنه به صحت آن می زند .

در تواریخ خوانده ام که ابو جعفر محمد بن سلیمان از طرف منصور حاکم بر کوفه بود عبدالکریم ابن ابی العوجا را که دائی معن بن زائده باشد حبس کرد و این مرد مانوی بود و شفیعان او در مدینه السلام زیاد شدند و به منصور اصرار کردند که او را رها کند .

منصور به عامل خود نوشت که دست از ابن ابی العوجا بدار و او را رها کن و عبدالکریم منتظر بود که در باره او مکتوبی از خلیفه برسد و به ابی الجبار گفت که اگر امیر سه روز کشتن مرا عقب بیندازد صد هزار درهم خواهیم بندگی کرد . ابی الجبار پیام ابن ابی العوجا را بد محمد بن سلیمان رسانید و محمد بن سلیمان گفت من او را فراموش کرده بودم و تو بیادم آوردی چون من از نماز جمعه برگشتم عبدالکریم را بیاد من آور .

پس از اینکه محمد سلیمان از نماز آدینه برگشت محمد بن جبار عبدالکریم را یاد آوری کرد محمد بن سلیمان فرمود گردن او را بزنند همینکه عبدالکریم

یقین پیدا کرد که کشته خواهد شد گفت بخدا سو گندیادمی کنم که اگر شما مسلمانان مرا کشتید من چهار هزار حدیث در دین شما وضع کرده‌ام که حرام را در آنها حلال و حلال را حرام گردانیده‌ام و شما را روزی که باید روزه بدارید به افطار واداشته‌ام و روزی را که باید افطار کنید بروزه .

پس به فرموده‌ی محمد بن سلیمان گردن او را زدند و پس از اینکه کشته شد نامه‌ی منصور رسید .

بحثی که ابوریحان در این  
موضوع با عالمی اسماعیلی  
کرده است

این تأویل رکب را که فرقه‌ی جدید مرتکب  
شده‌اند سزاوار ابن ابی العوجا است میان من و  
یکی از علمای این فرقه در خبری که استناد

بدان شده گفتگویی و بحثی روی داد من او را به لوازمی که گفته شد ملتزم کردم  
آخر الامر گفت که لغت این طور اقتضاء می‌کند و میان لغت و دین تفاوت بسیار  
است .

من باو گفتم خداوند بتو عافیت عنایت فرماید آیا خدا و رسول جز به لغتی  
که متعارف اعراب بوده طوری دیگر ما را خطاب کرده‌اند و میان تو و لغت عرب  
بیشتر از میان لغت و شریعت تفاوت است بلکه تو خیلی از علم دین دور هستی و  
به علمای هیئت رجوع کن که هم‌دی ایشان ترا در تمام بودن ماه رمضان مخالفت  
می‌کنند و علمای هیئت بر این گمان نیستند که آفتاب و ماه و فلك ماه رمضان را از  
میان دیگر ماهها چنانکه مسلمانان برای روزه اختصاص داده‌اند امتیاز دهند و در  
این ماه برای اینکه همواره رمضان به يك نهج بماند فلك و آفتاب و ماه تندتر یا  
کندتر حرکت کنند .

لیکن گفتگوی با مردمی که از راه عمد در باطل خویش پا فشاری می‌کنند  
و نادانی را مرکب خود ساخته‌اند بیهوده است چنانکه قرآن گوید «و ان یروا کسفا  
من السماء ساقطاً یقولوا سحاب مر کوم ولو انزلنا علیک کتاباً فی قرطاس فلمسوه  
بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الاسحر مبین .»

خداوند ما را از پیروان حق و حقیقت گرداناد و بدست ما باطل را ناچیز کند  
 اما تر کیب ماههای معتضدی بعینه مانند ماههای فارسی است ولیکن روزهایی  
 که در ماه فارسی است در شهر معتضد استعمال نمی شود چه، ایامی را که بر سالهای  
 معتضدی لاحق کرده اند در هر چهار سال يك روز کیسه می شود و به که علتی در شهر  
 اهل مصر ذکر کردیم استعمال اسماء روزها متروک شد و کیسه ماههای معتضدی  
 مانند ماههای روم و سریانیان است .

اما ماههای امم دیگر از هندوچین و تبت و ترك و خزر و حبشه و زنگیان  
 گرچه نامهای برخی از این شهر را می دانم ولیك منتظرم که فرصتی بدست آورم  
 تا بتوانم کاملاً بر آن احاطه کنم زیرا با این طریقه که من پیش گرفته ام سزاوار نیست  
 که شك را با یقین مخلوط کنم و مجهول را با معلوم .

## جدول ماهها

مبداء آن از رؤیت هلال و مبداء شماره آن از دیمر است که ماه رمضان است		مبداء آن رؤیت هلال است که در حوالی اعتدال ربیعی واقع گردد		مبداء آن رؤیت هلال است که باید برای این شهور حفظ شود	
اهل قباء حلو اوین ححش لولیا لو نر مهر <sup>۱</sup> دلما لوا مماه بن اوناه	اهل نجارتک <sup>۲</sup> نوسرد فدی نوسرد سافول سافت اوریس یسن لسک جدل هیات سیون مجسند <sup>۳</sup> دریمنکان <sup>۴</sup>	عرب در اسلام محرم صفر ربیع الاول ربیع الثانی جمادی الاول جمادی الاخر رجب شعبان رمضان شوال ذوالقعدة ذوالحجه	عرب در جاهلیت موتمر ناجر خوان بسان حنتم زباء <sup>۵</sup> اصم عادل نافق وغل هواع برک	ثمود موجب موجر مورد ملزم مصدر هوبر هو بل موهه دیمر دابر حیفل مسبل	یهود تشری مر حشون کسیلو طیبث شفت آذر نیسن ایر سیون تمز اوب ایلول

نام‌هایی که از شهر مذکور بدست آوردیم برای اینکه کمک و حفظ کنند در  
جداولی قرار دادم و خداوند ما را به صواب توفیق داد .

مبدأ آن روز مفروضی است که بغیر خود اضافه نشده	جدول ترك	مبدأ آن نیروز دوم است	مبدأ آن نیروز اول است	
سریانیون		اهل خوارزم	سغد	قدماء اهل سجستان
تشرین اول	سجقان	ناوسارجی	نوسرد	کواذ
تشرین آخر	اود	اردوست	جرجن	رهو-نب-دهو
کانون اول	بارس	هروداد	نیسنج	اوسال
کانون آخر	تفشخان	جیری	نساکنج	تیرکیا نو-نیرکیا نو
شباط	لو	همداد	اشناخنده	شریزوا
آذار	ییلان-یلان-سیلان	اخشریوری	مرخندا	مریزوا
نیسان	یونت	اومری	نغان	مزور-نب-بزور
ایار	فوی	تاناخن	ابانج	هرانوا
حزیران	بیجین	اری	فوغ	ارکیازوا
تموز	تفوق	ریمزد	فسافوغ	کریشت
اب	ایت	اخمن	زیمدنچ	کرسن-سن
ایلول	تونکز	اسبندارمچی	خشوم	ساروا

من نه بر مقادیر ونه بر معنی و نه بر کیفیات این ماهها آگاهی پیدا کردم	مبداء آن اجتماعی است که در نزدیک ربیعی واقع می شود	مبداء مکیبوسه از بیست و نهم آب است و مبداء غیر مکیبوسه از اول دیماه	مبداء آن اول کانون آخر از ماهها سر یانین است		
ترك	هند	مغار به	قبط	یونانیان	روم
الغ آی	بیشاک	مایه	توت	اوردروناس	نیواریوس
كجك آی	زبشت <sup>۲</sup>	یونه	فاوخی	مادو طاوس <sup>۱</sup>	فبراریوس
برینج آی <sup>۴</sup>	اسار	یولیه	اثور	دسطلس	مرطیوس
یکینج آی <sup>۵</sup>	سراوان	اغشت	کواق	کسنتقوس	افلیریوس
التنج آی <sup>۶</sup>	بهدر بد <sup>۳</sup>	ستمبر	طوفی	ارطماساوس	مایوس
یاشنج آی	اسوج	اکتوبر <sup>۷</sup>	ما کیون	ذاسادس	یونیوس
سکسنج آی	کارث	نوبنر	فامانوث	۱۱ نامس	یولیوس
تفسنج آی	منکس	دخمیر	فر موئی	لواس	اوغسطس
اوننج آی	بوش	ینیر	باخون	غر بییاس	سپریوس
تورتنج آی	ماک	فبریر	بافونی	اوبر فارطاس	طمبریوس
بجنج آی	باک	مرر سه	ابیفی	دیاس	نوامبریوس
یتنج آی	جیتر	ابریر	ماسوری	ابلاوس	دمبریوس

ن ب ۱ - بارو طاوس ۲ - زبشت ۳ - بهروند ۴ - برسلج آی ۵ - یکسنج آی ۶ - الشنج آی



## فصل ششم

در این است که چگونه پاره‌ای از تواریخ از پاره‌ای دیگر استخراج می‌شود و در این فصل تواریخ پادشاهان و مدت سلطنت هر یک را با اختلافی که میان مورخان است گفتگو می‌کنیم .

چون مقصود ما در این کتاب آن است که به کوتاه‌ترین راهی و آشکارترین طریقه‌ای ایام پادشاهی ملوک گذشته را بدست آوریم: پس اگر بخواهیم مانند صاحب زیجات برخی از این تواریخ را از برخی دیگر استخراج کنیم و برای انجام این مقصود اعمال گوگونان بجا آوریم خیلی بحث ما پهن‌تر خواهد گشت و به تکلیف و تکلف گرفتار خواهیم شد .

آنچه با روش من که از آغاز کتاب شروع کرده‌ام شباهت دارد این است میان اوایل تاریخهای مستعمل را با روزها که اعداد آن نزد همه امم اختلاف‌ناپذیر است بیان کنم زیرا سالیان و شهرچنانکه گفته شد مقدارشان مساوی نیست .

ما اگرچه در پاره‌ای جایهای این کتاب در فنون دیگری نیز وارد شده‌ایم و مطالبی را نیز در این دفتر گنجانیده‌ایم که ربط و اتصال آن به مقصود خیلی بعید است ولی این کار را برای این نکردیم که سخن به درازا کشد و پرگویی کنیم ، بلکه تنها منظور ما اینست که چون شخص همواره در یک علم نظر کند خسته می‌شود ولی اگر از فنی به فن دیگر وارد شود مانند این خواهد بود که در باغهای گوناگون قدم گذاشته که هنوز از یکی بیرون نیامده باغ دیگر خود را بدو عرضه دارد از این روی

این شخص میلی تمام پیدامی کند که در این باغستانها ادامه نظر دهد چنانکه گفته اند برای هر امر نوینی لذتی است .

ترتیب جدول در بیان اختلاف  
یهود و نصاری در تاریخ آدم  
ابوالبشر و اولاد او  
اکنون به گفته های اهل کتاب در باره آدم  
ابوالبشر و پسران او ابتداء کنیم ، و برای  
اینکه از نقل گفتار ایشان آسوده شویم و به

اختلافی که در این تاریخ با هم دارند بطور آسان احاطه کنیم و میان قول یهود و نصاری جمع نماییم که تا موازی با یکدیگر شوند ، این تواریخ را در جدولهایی جای می دهیم .

هر کس در این سالها تا ولادت ابراهیم تأمل کند خواهد دید که تا چه اندازه میان قول یهود و نصاری خلاف است . اما نسخه ای که در نزد یهود است اگر چه بر مقادیر عمر ابراهیم و اسحق و یعقوب و لاوی و قاهت و موسی مشتمل است . ولی معلوم نمی کند که چه اندازه از عمر هر يك از ایشان گذشته بود تا اولادی از ایشان متولد شد ، فقط توریة ناطق است که از ابراهیم اسحق متولد شد و صد سال در آنوقت از عمر ابراهیم گذشته بود و پنجاه و هفت سال پس از تولد اسحق ابراهیم زیست کرد ، و شصت سال که از عمر اسحق گذشت یعقوب از او متولد شد و یعقوب که با فرزندان خویش وارد مصر شد صد و سی سال از عمر او گذشته بود و هفده سال هم در مصر زیست کرده پس بگفته ی یهود مدت اقامت بنی اسرائیل در حدود دویست و ده سال بود و باز مطابق قول یهود فاصله از ولادت ابراهیم تا ولادت موسی چهارصد و بیست سال بوده و موسی وقتی که هشتاد سال از عمرش گذشت یهود را از مصر بیرون آورد ، ولی آنچه از سفر ثانی تورات استنباط می شود آن است که آنچه بنی اسرائیل در مصر ماندند چهارصد و سی سال بود . و اگر از بنی اسرائیل علت این اختلاف را بپرسیم می گویند که مبداء این تاریخ از روزی شروع می شود که خدا با ابراهیم میثاق بست و به ابراهیم وعده داد که او را برای شعوبی بسیار پدر خواهد گردانید و زمین کنعان را به پسران او خواهد بخشید .

پس از این اختلاف اختلافاتی دیگر در سالها از جهت نسخه های سه گانه

نامهای بنی آدم که تاریخ و اختلاف اهل کتاب در زمانهای ایشان.

نامهای ایشان تا زمانیکه بنا بر قول نصاری اولادی از ایشان شد	مدت سالهای تاریخ نصاری بنا بر قول نصاری	سالهای ایشان تا زمانیکه بنا بر قول یهود اولادی از ایشان شدند پس از آنکه مدت زمانیکه هر یک پس از آنکه اولادی از ایشان شدند زندگی کردند	رو یهود فتنه مدتی که بنا بر قول یهود هر یک زندگی کردند	مجموع سالهای تاریخ بنا بر گفته یهود		
رل	۲۳۰	قل	۱۰۰	۹۳۰	۱۳۰	آدم ابو البشر تا آنکه شیت از او وجود آمد.
ره	۴۳۵	قه	۸۰۷	۹۱۲	۲۳۵	شیت بن آدم تا آنکه انوش از او متولد شد.
قص	۲۶۰	ص	۱۱۵	۹۰۵	۳۲۵	انوش بن شیت تا آنکه قینان از او وجود آمد.
قع	۷۹۵	ع	۱۴۰	۹۱۰	۳۹۵	قینان بن انوش تا آنکه مهلائیل را وجود آورد
قسه	۹۶۰	سه	۱۳۰	۸۹۵	۴۶۰	مهلائیل بن قینان تا آنکه یر در را وجود آورد
قشب	۱۱۲۲	قشب	۱۰۰	۹۶۲	۶۲۲	یر د بن مهلائیل تا آنکه اخنوخ را وجود آورد
قسه	۱۲۸۷	سه	۳۰۰	۳۶۵	۶۸۷	اخنوخ بن یر د تا آنکه متوشالح را »
قسز	۱۴۵۴	قفز	۷۸۲	۲۶۹	۸۷۴	متوشالح بن اخنوخ تا آنکه لمک را »
تفح	۱۶۴۲	قفب	۵۹۵	۷۷۷	۱۰۵۶	ملک بن متوشالح تا آنکه نوح را »
ث	۲۱۴۲	ث	۴۵۰	۹۵۰	۱۵۵۶	نوح بن ملک تا آنکه سام را »
ق	۲۲۴۲	ق	۵۰۰	۶۰۰	۱۶۵۶	سام بن نوح تا آنکه طوفان شد .
ب	۲۲۴۴	ب	.	.	۱۶۵۸	از زمان طوفان تا آنکه سام از فحشد را »
قله	۲۳۷۹	له	۴۶۳	۴۹۸	۱۶۹۳	از فحشد بن سام تا آنکه شالح را »
قل	۲۵۰۹	ل	۴۶	۴۹۰	۱۷۲۳	شالح بن از فحشد تا آنکه عابر را »
قلد	۲۶۴۳	لد	۳۹۶	۴۳۰	۱۷۵۷	عابر بن شالح تا آنکه فالغ را »
قل	۲۷۷۳	ل	۱۷۹	۲۰۹	۱۸۸۷	فالغ بن عابر تا آنکه ارغورا »
قلب	۲۹۰۵	لب	۱۷۵	۲۰۷	۱۸۱۹	ارغو بن فالغ تا آنکه ساروغ را »
قل	۳۰۳۵	ل	۱۷۰	۲۰۰	۱۸۴۹	ساروغ بن ارغو تا آنکه ناحور را »
عط	۳۱۱۴	کط	۱۱۹	۱۴۸	۱۸۷۸	ناحور بن ساروغ تا آنکه تارح را »
ه	۳۱۸۹	ع	۱۲۵	۲۰۵	۱۹۴۸	تارح بن ناحور تا آنکه ابراهیم را »

تورات موجود و بجای خود محفوظ است .

و از اموری که بطور آشکار دلالت می کند که بنی اسرائیل بامر تاریخ اعتنایی نداشته‌اند این است که یهود متفق‌اند که از خروجشان از مصر تا قیام اسکندر هزار سال تمام بود که به عبور تصحیح شده بود . و هر وقت بخواهند سالهای دیگری را استخراج کنند یگانه تگیه گاه ایشان باین تاریخ است . و چون ما از کتب دیگری که پس از تورات است سالهای حکومت هر يك از اشخاصی را که پس از موسی بن عمران بودند جمع کنیم تا بناء دوم بیت المقدس از هزار سال خیلی زیادتر خواهد شد به اندازه‌ای که این مقدار مسامحه درباره تاریخ جایز نیست و اگر از هزار سال کمتر بود این احتمال میرفت که میان دو شخص مدتی مهمل مانده بود ولی زیاده را نمی‌شود احتمالی داد .

زیرا بنی اسرائیل پس از سلیمان دو فرقه شدند یکی سبط یهودا و بینامین که اولاد سلیمان برایشان حکومت یافت . فرقه دوم اسباط ده گانه که ایشان را یوربعم غلام رحبعم بن سلیمان حکومت کرد . و بنا بر آنچه ما ، در اعیاد یهود خواهیم گفت ایشان را گمراه کرد و پس از او اولاد او حکمفرمای بر یهود شدند و میان این دو فرقه جنگهایی روی داد .

جدول اسامی اشخاصی که بر یهود از زمان خروج از مصر تا ساختمان بیت المقدس حکومت کردند	جدول ذیل سالهای اشخاصی است که چون بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند و بسوی بحر قلزم رفتند که تا از آنجا بگذرند و به تیه روند
--	---

( و تیه بیابانی است در حجاز بطور انحراف ) بنا بر آنچه در کتب اخبار ایشان ذکر شده ، برایشان حکومت کردند .

ایشان را کتابی است که سیدرعولام گویند و تفسیر این کلمه سالهای عالم است و این کتاب سالهای مدبرین و حکام بر یهود را از تورات کمتر دانسته و در برخی سالیان به گفته اولی ایشان نزدیک شده و ما آنچه که در هر دو نوع از کتاب ایشان است در این جدول ذکر می‌کنیم .

مقدار عددی آن	مدتی که هر يك بنا بر کتاب سید و لامل بتدبیر قوم پر در اختیه	مقدار عددی این مدت	مدتی را که هر يك از ایشان بنا بر کتب اخبار به تدبیر این قوم مشغول بودند	ناه‌های مدبران این قوم و ولادت و کاخنان و قضات تا عمارت بیت المقدس و این مدت چهار صد و هشتاد سال است .
۴۰	م	۴۰	م	بنی اسرائیل از مصر رفتند و در تیه ماندند تا موسی مرد
۶۷	کز	۶۷	کز	یوشع بن نون پس از موسی .
۱۰۷	م	۱۰۷	م	عشیا بن قنار
۰	۰	۱۵۲	یح	عغلو پادشاه مواب و عمقاله از بی عمون
۱۸۷	ف	۲۰۵	ف	ایهود بن کرای که دست راستش شل بود از ولد افرایم
۰	۰	۲۲۵	ک	شمکار بن عنث
۲۲۷	م	۲۶۵	م	دبور نبیه و خلیفه آن باراق نام داشت .
۲۳۴	ز	۲۷۲	ز	اهل دین که غلبه پیدا کردند
۲۷۷	ح	۳۱۲	م	جدعون بن عفرا از آل منشا
		۳۱۵	ج	ایمک بن جدعون
۳۲۱	مد	۳۳۸	کج	تولع بن فوا از آل افرایم
		۳۶۰	کب	یائیر جلعادی از آل منشا
۳۳۹	یح	۳۷۸	یح	بنو عمون منشادی و آنان اهل فلسطین بودند .
۳۴۵	و	۳۸۴	و	یقیح جلعادی
۳۵۲	ز	۳۹۱	ز	ابصون که او را نحشون گویند و از بیت لحم بود .

بقیه در صفحه بعد

منقول				
۳۶۲	ی	۴۰۱	ی	ایلون
۳۷۰	ح	۴۰۹	ح	عبدون بن هلال
.	.	۴۴۹	م	اهل فلسطین
۳۹۰	ك	۴۶۹	ك	شمشون یل و زورمند از سبط دان
.	.	۴۷۹	ی	رئیس نداشتند
۴۳۰	م	۵۱۹	م	عالی کاهل
۴۴۰	ی	۵۲۹	ی	تابوت در دست دشمنان تا آنکه شمو یل مبعوث شده
.	.	۵۴۹	ك	شمو ییل تا آنکه از او خواستند که پادشاهی برای ایشان بگزیند و طالوت را انتخاب کرد شاول که همان طالوت است
۴۴۲	ك	۵۶۹	ك	داود آغاز به ساختمان مسجد کرد از سال یازدهم
۴۸۲	م	۶۰۹	م	سلطنت خود
۴۸۵	ج	۶۱۲	ج	سلیمان داود تا آنکه مسجد را تمام کرد

مقدار عددی آن	مدتی را که هر یک از ایشان بنا بر آنچه در کتاب سید رسول است حکومت کردند	مقدار عددی آن	مدتی را که هر یک از ایشان بنا بر آنچه در کتاب بهای اخبار است بتدبیر اینقوم پرداختند	نامهای پادشاهان بنی اسرائیل و مدبران ایشان پس از عمارت بیت المقدس تا خراب اول آن و این مدت ۴۱۰ سال است
۵۲۲	ر	۶۴۹	لز	سلیمان بن داود پس از اتمام ساختمان بیت المقدس
۵۳۹	ینز	۶۶۶	ینز	رحبعام بن سلیمان
۵۴۱	ب	۶۶۹	ج	ابیابن رحبعام
۵۸۲	ما	۷۱۰	ما	آسابن ابیا
۶۰۵	کج	۷۳۵	که	یهوشافاط بن آسا
۶۱۱	و	۷۴۳	ح	یهورام بن یهوشافاط
۶۲۲	یا	۷۴۴	ا	احزیابن یهورام
۶۲۸	و	۷۵۰	و	عتلیا تا آنکه یواش او را بکشت
۶۶۸	م	۷۹۰	م	یواش بن اخریا تا آنکه یاران او او را بکشتند
۶۹۷	کط	۸۱۹	کط	اموصیا بن یواش تا آنکه کشته شد
۷۴۹	نب	۸۷۱	نب	عوزیا بن اموصیا تا آنکه مرد
۷۶۵	یو	۸۸۷	یو	یوئام بن عوزیا تا آنکه مرد
۷۷۳	یو	۹۰۳	یو	احاز بن یوئام تا آنکه وفات کرد
۸۰۲	کط	۹۳۲	کط	حزقیابن احاز پادشاه همه اسباط
۸۵۷	زه	۹۸۷	زه	منشابن حزقیایا

۸۵۹	ب	۹۸۹	ب	امون بن منشا
۸۴۰	لا	۱۰۲۰	لا	یوشیا بن عمون تا آنکه پادشاه مصر او را کشت
		۱۰۲۳	ج	یهوا حاز بن یوشیا تا آنکه پادشاه مصر او را اسیر کرد
۹۰۱	یا	۱۰۳۳	ی	یهویاقیم بن یهوا حاز از طرف پادشاه مصر
		۱۰۳۶	ج	یویاخین بن یویاقیم تا آنکه بختنصر او را اسیر کرد
				صدقیا تا آنکه با بختنصر مخالفت کرد و بختنصر
۹۱۲	یا	۱۰۴۲	و	او را کشت و بیت المقدس را خراب کرد
۹۸۲	ع	۱۱۱۲	ع	مدتی که بیت المقدس خراب بود
۱۰۵۲	ص	۱۲۰۲	ص	برخی گفته اند از زمان اسارت تا دانیال
۱۵۳۵	تفج	۱۶۸۵	تفج	از دانیال تا آنکه مسیح متولد شد
۲۱۳۵	خ	۲۲۸۵	خ	از ولادت مسیح تا تاریخ هجرت پیغمبر ما

آری در قومی چون بنی اسرائیل که چندین مرتبه در ایشان قتل واقع شده و به اسارت برده شده اند دور نیست که چنین اختلافات روی دهد، و بهتر این است که این بحثها را کنار بگذارند و به کاری دیگر مشغول شوند تا آنکه بامداد رستاخیز رسد.

ولایات و ریاستها در سبط واحدی نبود، و پس از مرگ سلیمان بن داود حکومت منشعب شد و قسمتی از حکومت برای سبط یهودا و بینامین ماند قسمتی دیگر هم به سایر بنی اسرائیل رسید؛ دیگر اینکه یهود در ترتیب سیاست و نظم ملك طوری نبودند که به اوقات قیام هر يك از ملوك و پیشوایان احتیاج داشته باشند و ایام پادشاهی او را جز به حساب جلیل<sup>۱</sup> تدوین نکرده اند.

۱- حساب جلیل یعنی از اعشار چشم پوشی کنند و بطور تقریبی ذکر شود.



با اینکه برخی از یهود بر این گمانند که کوشان پادشاه جزیره که از آل لوط بود پس از یوشع بر ایشان غلبه یافت و هشت سال ایشان را مقهور داشت و پس از او عثینال قیام کرد و برخی از ایشان ریاست عثینال را بیشتر از برخی دیگر گفته‌اند.

بسا اتفاق می‌افتد که می‌گویند فلان کس چند سال حکومت کرد و جمعی دیگر می‌گویند که کمتر از این مقدار بوده و این مدت مقدار عمر او بوده و یا چون دو نفر در يك مدت مذکوری بطور اشتراك با هم ریاست داشتند از مقدار گفته شده مراد این خواهد بود. آنچه از کتاب سیدرعولام فهمیده می‌شود اگرچه مجملاً با آنچه گفتیم موافقت دارد ولی در تفصیل یعنی در وقت نخستین عمارت بیت المقدس اختلاف دارد گذشته از اینکه در دیگر احوال که ما نقل کردیم نیز اختلاف است.

**انتقاد دهریان از اقوالی**  
 که مربوط به طول عمر  
 گذشتگان است

برخی از نادانهای دهریه آنچه را که از طول عمر امم گذشته ذکر کرده‌اند بخصوص آنچه را که پیش از زمان ابراهیم بوده انکار کرده‌اند،

و اینکه گفته‌اند آنان دارای اجساد بسیار عظیم بودند این اخبار را نیز قبول ننموده‌اند و به مقیاس بمرده‌ی که در عصر خود می‌بینند طول عمر و عظمت جثه گذشتگان را بیرون از دایره‌ی امکان و داخل در ممتنعات دانستند و آراء علمای نجوم را به گفته‌ی خود دلیل آوردند که ایشان راجع با کثر عطیه کواکب در موالید چنین گفته‌اند:

هنگامی که خورشید در موالید هیلاج و کدخدا باشد یعنی در خانه و یا در شرف خود باشد<sup>۱</sup> و در وتد و ربع مذکر باشد<sup>۲</sup> آنوقت، سالهای کبرای خود را که

۱- خانه آفتاب برج اسد است و شرف آن در نوزدهمین درجه حمل.

۲- چهاروتد ذکر کرده‌اند: طالع، غارب، وتدالسماء، وتدالارض.

صد و بیست سال باشد عطا می کند، و ماه هم بیست و پنج سال بر آن می افزاید و زهره هیچده سال و مشتری دوازده سال و سالهای موهوبه هر يك از این ستارگان سالیان صغری خواهد بود، چه، بیشتر از این توانا نیستند که ببخشند بشرطی که نظر موافق داشته باشند و دو نحس از آن ساقط باشد که نتوانند چیزی کم کنند و راس نیز در برج باشد و دور از آن، بطوری که در حدود کسوف نیز نباشد و چون همه این شرایط جمع شد ماه ربع عطیه خود را نیز بر مولود می افزاید که سی سال باشد پس روی هم رفته عمر مولود دویست و پنج سال می شود و آن منتها مقداری است که عمر یکنفر انسان خواهد بود اگر قاطعی نداشته باشد و چون قوام جهان به آفتاب است و صد و بیست سال سالیان کبرای آنست پس عمر طبیعی صد و ده سال

۱ - تاریخ الحکمای قنطی که تألیفات علمای پیشین را ذکر می کند مکرر دیده اید که می نویسد فلانکس کتابی در کدخدا و هیلاج نوشت شرح قضیه آن است که برای دانستن عمر مولودی باید نخست بسالهای تربیت او نظر کرد و باید دید که آیا می تواند طفل ازین سالها بگذرد یا نه و مقصود از سالهای تربیت آن است که چهار سال از دوره زندگی مولود بگذرد، پس از آنکه دانسته شد که مولود را تربیت است یعنی بچهار سال خواهد رسید بعداً باید دید که آیا او را هیلاجی هست یا نیست، و هیلاج یکی امور پنجگانه است که در کتب احکام نجوم مفصلاً ذکر شده از قبیل درجه طالع و سهم سعادت و نزدیکترین اجتماع و استقبالی که پیش از تولد مولود دست داده باشد و پس از آنکه هیلاج را بدست آوردند در جستجوی کدخدا می گردند و کدخدا سه قسم سال دارد که عطیه می کند، در صورتی که در و تد باشد عدد بزرگ می دهد، و در مایل و تد عدد میانه، و در زائل و تد عدد خرد - شرح این مراتب بطور تفصیل و معنای قواطع یا معنای تفصیلی هیلاج و کدخدا مستلزم تدوین رساله ای جداگانه است که پس از آنکه رساله مرتب شد، تازه سودی در آن نخواهد بود و اگر وظیفه من وفاداری در ترجمه نبود این قبیل موهومات را در قرن بیستم بر روی کاغذ نمی آوردم چنانکه در برخی حواشی علم النفس شفا درباره افلاك که ابن سینا ذکر کرده همین سخن را مکرر نموده ام. و اگر شخصی بخواهد مزید اطلاعی یابد کتب زیادی در این باب موجود است و بآنها رجوع کنید.

تا بود از کدخدا رونق هیلاج

باد ز قاطع بری عطیه عمرت

خواجو

خواهد بود .

این فرقه به سود خود حکمی ساخته اند « ولو اتبع الحق أهوائهم لفسدت السموات والارض » و عقیده خود را برخلاف آنچه منجمان گفته اند بنا نموده اند .

**رد آراء دهریان و طول  
عمر گذشتگان** منجمان می گویند که برای این کواکب سالیان  
عظیمی است که در کتب خود گفته اند که در بروج

آتشین هزار سال می بخشند بشرط آنکه تدبیر در آن بروج در دست کواکب  
علوی باشد، و سالهایی را که آفتاب و زهره می بخشند از عمر اشخاص گذشته خیلی  
زیادتر خواهد بود .

این ماشاءالله است که استاد منجمان است و در احکام نجوم به گفتی او خیلی  
وثوق دارند و تقدم او را منکر نیستند و ماشاءالله بر این گمان شده که ممکن است  
آدمی سالهای قران اوسط را (اگر میلاد در تحویل قران از مثلثه ای بمثلثه دیگر  
باشد و طالع هم یکی از دو خانه زحل و مشتری باشد و هیلاج نیز آفتاب در روز  
باشد و ماه در شب در منتهای قوت خود) زندگی کند و نیز اگر میلاد شخصی در  
تحویل قران بحمل و مثلثات آن باشد و شرایط پیشین نیز جمع باشد مولود سالهای  
قران اعظم را که تقریباً نهمصد و شصت سال است زندگی کند تا آنکه قران از نو  
به وضع پیشین خرد بر گردد و دانشمند نامبرده این مطلب را در آغاز کتاب خویش  
در موالید یادآوری نموده پس استدلال این قوم به عطیات کواکب درست نیامد و  
به عکس گفته ایشان منجر شد .

مرا در این سالها که به هر يك از کواکب نسبت می دهند با منجمانی که این  
اقوال را بکار می بندند در کتاب (التنبیه علی صناعة التمدویه) گفتگویی است و در  
کتاب (الشموس الشافیة للنفوس) بیان کرده ام که طریق اولی در استعمال آن سالها  
کدام است . و مشاهده مردم معاصر و قیاس گذشتگان را بحاضران ، طول عمر و  
بزرگی اندام اشخاص گذشته را از حد امکان بیرون نمی کند و امثال این قضایا که  
در دوره زمان روی می دهد چندین قسم است .

یکی آن است که باید در اوقاتی معلوم روی دهد که بطور تعاقب در این اوقات صورت خارجی می پذیرد و چون شخص این امور را در همان زمان که ظرف خارجی آن است نه بینید آنرا مستبعد خواهد دانست و گاهی می شود که بکلی امکان آنها را منکر می شوند و جمیع اکوان از تناسل حیوان و تلاقح اشجار و بزور زراعات و میوه ها داخل در این بخشند که اگر انسان حالات آنها را نداند سپس بیک درختی برسد که اوراق آن ریخته شده و باو بگویند که این درخت در آتیه سبز خواهد شد و شکوفه و میوه خواهد داد تا هنگامی که نبیند بنظر او بعید خواهد رسید .  
و علت اینکه مردم بلاد شمال از ثبات نخل و زیتون و آس و امثال آن که همواره در زمستان نیز تر و تازه اند تعجب می کنند همین است که مانند آنرا در دیار خود ندیده اند .

بخش دیگر اشیایی است که بطور غیر منظم در روزگار واقع می شد ولیکن بطور اتفاق و چون زمانی را که ظرف آن بود ، منقضی شد جز خبری از آن باقی نخواهد ماند و اگر این قبیل اخبار با شرایط صحت خبر توأم گردد و پیش از وقوع هم داخل در حد امکان باشد البته چاره ای جز قبول آن نخواهد بود اگر چه کیفیت و طرز علت آن شناخته نشود .

بخش دیگر اشیایی است که به حالت سابق است یعنی برای وقوع آن دوری و ترتیبی منظم نیست و چون ماده از نظمی که نوع بر آن جاری بوده خارج شود این قبیل اشیاء را غلط طبیعت می نامند اگر چه من با این نام گذاری موافق نیستم و نام آن را خروج ماده از اعتدال قدر و اندازه می گذارم مانند حیواناتی که دارای اعضای زائده هستند و چون طبیعت که بحفظ انواع موکل است و باید آنرا همواره بیک نهج نگاه دارد ماده زائده ای یافت آنرا صورتی می پوشاند و مهمل نمی گذارد و در حیوانات ناقص الاعضاء ، چون طبیعت ماده ای نفی یابد که صورت نوعی را بر آن پوشاند با نقصان اعضاء ، صورتی بر این حیوان می بخشد و بر حسب طاقت و استعداد نفسی بر آن عطا و افاضه می نماید .

بیان اشیایی که بطور نادر روی می دهد (زوائد و نقائص) خلقت از برای این قسم ثابت بن سنان قره در کتابی که در تواریخ نوشته حکایتی نقل کرده که در سرمن من رای يك جوجهی هندی دید که از تخم بیرون آمده بود و کامل و تمام الخلقه بود و فقط در سر دارای دو منقار و سه چشم بود و نیز در همین کتاب ذکر کرده که در ایام حکمرانی توزن بزغاله مردهای را که روی آن شبیه روی آدمی بود و دو فك و دندانهای او مانند فکین و دندان بشر بود آوردند و این بزغاله يك چشم بیشتر نداشت و در پیشانی چیزی مانند دم داشت .

نیز در همین کتاب می گوید که در ناحیهی مخرم بغداد مولودی بظهور رسید که در همان ساعت بمرد و هنگامی که معزالدوله پسر عزالدوله بختیار حیات داشت آن مولود را بنزد عزالدوله آوردند و دارای بدنی کامل بود و هیچ نقصی و زیادی در آن نبود و فقط در بدن آن دو قبه آشکار بود که دارای دوسر کامل با تخطیط تمام و دارای چشم و گوش و بینی و دهن بود و در میان دوران آن فرجی بود مانند فرج زنان و در داخل این فرج احلیل ظاهری دیده می شد .

نیز از یکی از بطریقهای روم حکایت کرده که برای ناصرالدوله در زمستان سال سیصد و پنجاه و دو دومرد را که از شکم بیکدیگر چسبیده بودند فرستاد و این دو آرامی بودند و بیست و پنج سال از عمر آنها گذشته بود و هر دو ریش داشتند و سنان بن ثابت نام آن دو را نیز ذکر کرده و پدر آن دو نفر نیز بهمراه آمده بود و این دو نفر با هم روبرو بودند و فقط قسمتی که این دو نفر را بهم از جلو متصل کرده بود بطوری دراز بود که می توانستند یکی از این دو در طرف راست دیگری بایستد و این جلد کش بیاید و مورخ مذکور می گوید که هر يك از این دو نفر را آلاتی تام بود و جدا گانه و اوقات غذا و تخلیه این دو مختلف بود و بریک چهار پا دو پشته سوار می شدند و روی آن دو بسوی هم بود و یکی از این دو نفر به زنها تمایلی داشت و دیگری به کودکان .

شکی نیست که قوه طبیعت که ملهم است اگر مادهای را بیابد معطل نمی گذارد

و چون این ماده افراط کرد و زیاد شد این قوه فعل را دو مرتبه می کند و گاه می شود دو چیز می سازد که با هم باشند مانند توامین و گاهی هم آن دو را بهم می چسباند مانند آن دو نفر مرد آرامی که گفته شد و گاهی هم یکی از آن دو را در داخل دیگری می گذارد انواع تشبیه در دیگر حیوان بهمین صفت و یا بطوری دیگر دیده می شود چنانکه حکایت کرده اند که ماهیان دریا را انواع بسیاری است که چون یکی را بشکافند دیگری را در داخل آن می یابند و گاه هم اتفاق می افتد که طبیعت بدو مرتبه تضعیف کفایت نمی کند .

همه ی این اقسام در نبات نیز اتفاق می افتد مانند میوه هایی که توام است و بهم چسبیده و یا میوه هایی که دومیغز در یک پوست دارند و اما انواعی را که طبیعت دو مرتبه و متداخل هم ساخته مانند اترج که در میان آن اترجی دیگر مانند اترج رویی موجود است و گاه هم چنین اتفاق می افتد که تشبیه و اتمام را طبیعت نمی تواند تمام کند آنوقت در اعضاء می افزاید و یا اعضایی بمولود می دهد که در جای خود بجا واقع شده مثل انگشتهای زیادی که با آنکه از عدد معهود زیادتر شده در جای خود واقع شده اند و زمانی هم بآن موضع که باید این مواد بچسبند لایق و سزاوار نیست و این قبیل اشیاء را نمی شود غلط طبیعت نامید مانند گاوی که در عصر صاحب بن عباد و غلبه آل بویه در جرجان بود و آنرا پیر و برنای آن شهر دیده بودند و برای من حکایت کردند که در جای کوهان او نزدیک گردن دست درازی داشت که این دست مانند دستهای اصلی او تمام الخلقه بود و دارای عضد و مفاصل و سم بود و باراده خود این دست زائد را حرکت قبض و بسط میداد و از این جهت ما این قبیل زواید را غلط طبیعت نام نهادیم که منفعت در آن متصور نیست و در ضد موضع و خلاف جهت خود قرار دارد .

از برای همه این اقسام و اشباه آن در میان کتابهای من کتابی خاص است که برای شخصی که خود این قبیل موجودات را ندیده و یا شرائط درستی خبر با این اخبار نیافته مقبول نخواهد بود .

همینطور که طائفه ای به نسبی خاص منتسب می شود از قبیل حمیر و نمیر ؛

عمر هم ایتطور است و نیز طول اعمار گاه می شود که بیک مکان خاص اختصاص می یابد و در بلد دیگر ایتطور نخواهد بود مانند مردم فرغانه و یمامه که بنا بر نقل اهل تحصیل اهل این دیار از همه جای جهان عمرشان طولانی تر است و عربها و هندیان در طول عمر از اهل این دو دیار معروفترند .

نقل عقیده ابو معشر بتوسط ابوسعید شادان در کتابی که با ابو معشر در اسرار ابوسعید شادان بر کمیت عمر مذاکره کرده از ابو معشر بلخی چنین حکایت می کند که مولد پادشاه سرندیب را بنزد او فرستادند و طالع او جوزاء بود، و زحل در سرطان و آفتاب در جدی، ابو معشر حکم نمود که این طفل دور اوسط زحل را زندگی خواهد کرد . ابوسعید شادان می گوید که من با ابو معشر گفتم: سبحان الله کدخدای او در بیتی ساقط از او تاد در بحران رجوع خود راجع گشته پس بدین سبب جز دور اصغر خود را نتواند بخشید و بعلمت اینکه راجع است باید پنجاه سال هم از دور اصغر کم کرد ابو معشر گفت: این مولود از اهل کشوری است که در آنجا حکم به طول اعمار نموده اند و بسیار در آنجا اتفاق می افتد که شخص فرتوت می شود با آنکه صاحب او زحل بوده و ابو معشر گفت: من ایتطور شنیده ام که اگر کسی در آن کشور پیش از آنکه به دور اوسط زحل رسد بمیرد از سرعت مرگ او در شگفت می شوند و چون زحل در اقلیمی که تعلق بآن دارد به کدخدایی دستولی شود از دور اکبر و اوسط خود زیاد چیزی نقصان نمی کند مگر اینکه ساقط باشد .

ابوسعید می گوید که من گفتم: اکنون نیز زحل ساقط است گفت از شکل شکل نظر ساقط است نه از تدبیر .

و در جای دیگر از کتاب خود حکایت کرده که من نزد ابو معشر بودم که ابو عصمه دوست و ملازم صفار از امری که در دلایل مولود او بود و از آن می ترسید از ابو معشر پرسید، ابو معشر گفت: می دانی که پدرت چند سال است مرده گفت:

۱ - پس از این عبارت در کتاب يك سطر و نیم عبارت دیگر است که ابدأ ربطی بما قبل ندارد و پیش از آن مقداری حذف شده و آن عبارت این است (واسرار الثانی کثیرة و كذلك هوفی بئر تحت الارض و للمتخیر فی هذه الحاله امر عجیب فاقروا فی هذا الموضع بطول اعمار اقلیم دون اقلیم) .

آری؟ ابومعشر گفت: آیا تو باین سن رسیدی، گفت من از سن پدرم گذشتم، ابومعشر گفت: می دانی چند سال است مادرت مرده: گفت آری، می دانم و من از سن مادر خود بیشتر عمر کرده ام، ابومعشر گفت: پدر بزرگ تو چند سال عمر کرد، گفت: من هنوز بسن او نرسیده ام ابومعشر گفت: بمخالفتی که مولد تو دلالت دارد نظر کن که آیا با عمر پدر بزرگت موافق است، گفت: آری موافق است: ابومعشر گفت تو باید بترسی سپس گفت که طبیعت بیشتر غلبه دارد و هرمنجستی که در مقدار عمر پدرش و یا مادرش و یا جد پدری او باشد و انسان به آن مدت برسد جز بشهادت قوی نمی تواند که از کید آن نجوست بدر رود<sup>۱</sup> پس ابومعشر در این مورد نیز تصدیق کرد که طول عمر نیز مانند نسبی خاصی است که برخی طوائف دون برخی دیگر بآن نائل می شوند پس در نتیجه آنچه را که دهریان از گفته اصحاب نجوم دستاویز کرده اند برای ایشان سودی نخواهد داشت زیرا چنانکه دانستید علمای نجوم طول عمر را ممتنع نمی دانند بلکه مطابق اقوال و آراء ایشان که نقل شد امری واجب می شمارند.

اگر درست شخص به گفته ی ایشان توجه کند خواهد دید که عمده اعتماد این دسته به گفتار هندیان بوده که به دروغهای ایشان تکیه نموده اند زیرا مردم هند می گویند بتی داریم که از سنگ تراشیده شده، و در گردن او طوقهای زیادی از آهن است که تواریخ ده هزار سال هند است و چون این مقدار را بشمار آورند بیشک مدت زیادی خواهد شد و چون با این جماعت بگوییم: که هندیان بر این گمان اند که پادشاه جمالا بدهر، و آن شهری است که هلیلیج و املج و بللیج<sup>۲</sup> را

۱- خلاصه این مطالب این است که اگر با حکام نجوم هم برای طول عمر قائل شویم تازه بطور مطلق نیست و نسبی است بر حسب امکانه و اشخاص تفاوت می کند.

۲- هلیلیج را بتخفیف هلیله می گویند دانه های سیاهی است و پیرمردها برای ضعف چشم می خورند و ابوریحان در کتاب جواهر می گوید که آنرا از جالهندر که یکی از بلاد هند است به کابل می آورند و از کابل بدیگر بلاد حمل می شود و امله را اطبای قدیم برای رنگ مو و قوت معده و ازاله بوی بد دهان بکار می بردند و بللیج نیز یکی از ادویه است



از آنجا هی آورند دو یست و پنجاه سال عمر کرد و مانند جوانان بر اسب سوار می شد و بشکار می رفت و زن می گرفت ولی بتوسط معالجه و دواء بر این کارها قادر بود این حکایات را انکار خواهند نمود و خواهند گفت که هندیان دروغگو هستند و دقت نظر ندارند و خود را در علوم به وحی نسبت می دهند و نمی توان به گفته ی ایشان اعتماد کرد و آن وقت شروع می کنند که رکاکت روش خود را در باب دین و ثواب و عقاب اخروی و عذابهای جسمانی انکار کنند .

اینکه خداوند در قرآن مجید فرموده «بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه» و یا اینکه گفته است «و اذلم یهدو به فسیقولون هذا افک قدیم» مقصودش این طایفه است که بآنچه که مطابق مذاق ایشان است اقرار می کنند هر چند خیلی ضعیف باشد و با هر چه مخالف عقیده ایشان است مخالفت می نمایند .

نقل خلاصه ی یک مقاله در عمر طبیعی از ابو عبدالله حسین بن ابراهیم طبری  
مقاله ای دیدم که کمیت عمر طبیعی را معلوم کرده بود و منتهای عمر طبیعی را صد و چهل سال

خورشیدی دانسته بود و بیشتر از این مقدار را روا نمی دانست ولی کسی که بطور اطلاق می گوید : نمی شود باید دلیلی بیاورد که تولید اطمینان کند و ناتالی برهان بر این قول نیاورده جز اینکه گفته است آدهی را سه کمال است .

یکی آن است بحدی رسد که بتواند تولید مثل کند و آن وقتی است که دو هفت سال (سابوع) از عمر او بگذرد .

→ که از هند آورده می شود و اصل این کلمات بترتیب هلیله ، آمله ، بلیله است .  
مولوی گوید :

از قضا سرکنگبیز صفرا فزود  
از هلیله قبض شد اطلاق زفت  
روغن بادام خشگی مینمود  
آب آتش را مدد شد همچو نفت  
هلیله برای اطلاق مزاج بکار میرفته که چون قضا آید کار او برعکس میشود، ناصر خسرو  
گوید :

چون نشویی دل بدانش همچنانک  
باز می گوید :

موی را شویی به آب آمله  
روی بشویی همی به آمله و گل  
پای ز گل بر کشی بطاعت به زانک

کمال دوم آن است که نفس فکری و ناطقه آن تام و تمام گردد و عقلش از قوه بفعل آید و این کار در آغاز چهل و دومین سال عمر او خواهد بود و کمال سوم آن است که اگر به فرمانروایی رسید بتواند همه‌ی مردم را اداره کند و یا اگر خانواده تشکیل بتواند امر خانواده را اداره نماید و یا اگر تنها ماند خود را اداره نماید و رویه‌مرفته مجموع این کمالات صد و چهل سال است .

ندانستم که ابو عبدالله ناتلی این اعداد را بچه نسبت استخراج کرده با آنکه تناسبی نه در میان خود آنها و نه در تفاضل آنهاست و اگر همه ما مسلم بدانیم که عدد کمالات انسان سه بیشتر نیست و آنچه را که او شمرده ما بشماریم و در آخر کار اگر از برهان نترسیم بگوییم که رویه‌مرفته صد سال و یا هزار سال و یا دوهزار سال می‌شود میان ما و ابو عبدالله فرقی نخواهد بود .

با آنکه ما می‌بینیم که برخی از معاصران ما به کمالات مذکور در غیر این زمانها که او معلوم کرده می‌رسند و خدا به مقصود ناتلی از ما داناتر است .

اما عظم و بزرگی اجسام اگر چه در عهد ما و یا قریب بزمان ما دیده نمی‌شود ولی بمحض اینکه از زمانهای دور چنین مطالبی را نقل کنند نباید این امر را جزو ممتنعات شمرد و این تورات است که در دسترس ما می‌باشد و از بزرگی ابدان جباران گفتگو می‌کند و بنی اسرائیل در سالیان متمادی که از بدو تورات می‌گذرد و این اخبار را خواندند تکذیب نکردند و به هیچ قسم طعنه بصحت آن روایات نزدند و اگر واقعاً مردمی بسیار عظیم الجسم پیش از ما نبودند حکایات آنها در زبانها باقی نمی‌ماند که هر مردی تنومند و بلندقد را بایشان مانند کنند چنانکه به قوم عاد تشبیه می‌کنند ولی گمان می‌کنم که دشمنان ما قوم عاد را تصدیق نکنند زیرا چیزهایی را که از عهد عاد نزدیکتر و حکایات آن روشنتر است انکار می‌نمایند و برای گفته خود دلایل بسیار آوردند که با کوچکترین دلیلی که برای رد قول ایشان گفته شد مساوی نیست و از قبول حجت‌های قوی فرار می‌نمایند کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره .

نمی‌دانم که در آثار مردم عظیم الجثه که اکنون در غارهای کنده شده در کوه‌های سخت موجود است و در قبور آنها و در استخوانهای مدفون در این قبور که

گویی از بزرگی استخوان شتر است و باندازه‌ای بدبو شده که جر پس از آنکه بینی خود را شخص ببندد نمی‌تواند وارد مقابر ایشان شود چه می‌گویند و اجماع مردم آن نواحی بر این است که مقصود از اهل ظلمه ایشان هستند و چون دشمنان نام یوم الظلمه را بشنوند از راه تکبر و غرور بینی خود را بالا کند و چانه‌های خود را کج می‌کنند باین گمان که ایشان مردمی فاضل هستند و از دایره‌ی عوام یا بیرون نهاده‌اند والله حسبهم ولنا اعمالنا و لهم اعمالهم .

**جداولی در تاریخ ملوک آثور** در برخی کتب جداولی دیدم که مدت پادشاهی ملوک آثور را که اهل موصل باشند و مدت

سلطنت ملوک قبط را که در مصر بودند و همچنین مدت پادشاهی ملوک بطالسه را که مفرد آن بطلمیوس است (زیرا اسکندر در دم مرگ وصیت کرده بود که هر یک از یونانیان که بسطنت رسد خود را باین نام موسوم نماید تا باعث ترس مردم باشد ، چه معنای این واژه مردی حربی و جنگی است) و نیز تواریخ ملوک روم را که پس از بطالسه بودند ذکر کرده بود و سالیان مذکور در آن کتب از هولد ابراهیم تا اسکندر دوهزار و نود و شش سال بود که از آنچه یهود و نصاری و اصحاب قرانات می‌گویند بیشتر است و من آن جدولها را بعینه در این فصل نقل کردم و زمان با ما مساعدت نکرد که نامهای این ملوک را که شنیده‌ام تصحیح و اصلاح کنم و اگر کسی بر این مطالب واقف شد برای آسان کردن راه علم و رفع زحمت از دیگران نامهای مذکور را تصحیح کند و نباید که این اسامی دیگر جداول را جز شخصی که بحروف جمل عارف است و در تصحیح نامهای گفته شده توجهی و عنایتی دارد استنساخ کند زیرا این نامها را اگر وراقین<sup>۱</sup> نقل کنند فاسد خواهند نمود و جز در سالیان زیاد اصلاح آن ممکن نخواهد بود و جداول منقوله بدین قرار است :

۱- وراقین بمنزله مطابع بودند و يك نفر عده‌ای خطاط را جمع می‌کرد و کتابهای خطی را از روی نسخ مینوشتند و می‌فروختند و ابن ندیم صاحب فهرست وراق بوده این است که نامهای کتب معموله آن عصر را در کتاب خود جمع کرده و راجع به صنعت وراقه ابن خلدون در مقدمه‌ی خود بحث کرده است .

نامهای پادشاهان اثوری که اهل موصل بودند و عدد ایشان سی و هفت نفر است  
و مدت سلطنت ایشان سیصد و پنج سال است

۶۲	سب	بالوس
۱۱۴	ذب	نینوس که در موصل نینوی را ساخت و ابراهیم در سنه ۱۱۴ از سلطنت او متولد شد
۱۵۶	مب	اشمعموعیال او که سامره ای که نهر ادرجان غربی سرمن رای ساخت
۱۹۴	لج	زامیس بن نینوس که که ابراهیم بدو گرفتار شد و در سنه ۱۹۴ از پادشاهی او بزمین فلسطین گریخت
۲۲۴	ل	اریوس
۲۶۴	م	اریلوس
۲۹۴	ل	اخشیرش
۳۳۲		ارمایشرس
۳۶۷	له	بالخوس
۴۱۹	ذب	بالرس
۴۵۱	لب	الطازوس
۴۸۱	ل	ماهوثوس
۵۱۱	ل	منخالوس
۵۳۱	ك	اسفاروس
۵۶۱	ل	مامولوس
۹۰۱	م	اسفارتوس
۶۴۱	م	اسقنطیدوش
۹۸۹	مه	امونطوس

۷۱۱	که	بلاخوس
۷۴۱	ل	بالاتارس
۷۷۳	لب	لنقریدس
۷۹۳	ك	سوسیرس
۸۲۳	ل	لنقاروس
۸۶۸	هه	فنیاس
۸۸۷	یط	سوسرموس
۹۲۴	لز	میثریوس
۹۵۵	لا	طوطانس در ایام او مردم ایلئوس را که یونانیان با آن در جنگ بودند اسیر نمودند
۹۹۵	م	طوطیوس
۱۰۲۵	ل	ثلنیوس
۱۰۶۵	م	دروقلوس در ایام او داود بر بنی اسرائیل پادشاه شد
۱۱۰۳	لح	اوفیلاس
۱۱۴۳	م	لواساثنوس در ایام او بنی اسرائیل بدو فرقه تقسیم شدند
۱۱۷۳	ل	فریطیداس
۱۱۹۳	ك	افراطوس
۱۲۴۳	ن	افراطانوس پس از مبع سال و قسز روز از پادشاهی او او میرس شاعر یونانی متولد شد که او نزد یونانیان چون امرء القیس نزد عرب است
۱۲۸۵	مب	اقراغاناس
۱۳۰۵	ك	ثرنوقلنقریراس

مردم باختر از پادشاه اخیر نقل می کنند که یونس در عهد او به نینوی مبعوث شد و مردی از عجم که نام او بعبیرانی ارباق است و بفارسی ده اک و بتازی ضحاک بر این پادشاه خروج کرد و با او جنگ نمود تا آنکه او را شکست داد و پادشاه را بکشت، و خود به سلطنت رسید تا آنکه کیانیها که پادشاهان بابل بودند و اهل بابل ایشان را کلدانیان می گویند به پاشاهی قیام کردند و مدت حکمروایی پادشاه مقتول بدست ضحاک هفتاد و دو سال بود.

کلدانیان را نمی شود کیانی داشت بلکه کلدانیان حکامی بودند که از ناحیه پادشاهان کیان در بابل حکومت نمودند و مقر سلطنت کیانیان بلخ بود که چون به کلدان رسیدند مردم باختر ایشان را کلدانیان گفتند و این نام حکام قبلی این سلسله بود.

برخی از مورخین نقل کرده اند که نمرود بن کوش بن حام بن نوح پس از آنکه بیست و سه سال از تبلبل السن (بلکنت افتادن زبانها) گذشت در بابل پادشاهی رسید و نخستین کشوری که در دنیا پیدا شد کشور بابل بود و تبلبل السن با مولد ارغو در بابل مصادف شد و ملوک دیگری را که پس از نمرود سلطنت کرده اند نامبرده اند تا آنکه سرانجام حکومت و فرمانروایی به ملوک آثور رسید که جدول پیشین نامها و مدت سلطنت هر یک از ایشان را روشن ساخت.

و جدول این دسته پادشاهان که پیش از ملوک آثور بودند، بنا به عقیده یک دسته از مورخین، به قرار زیر است:

### ملوک بابل

۶۹	سط	نمرود بن کوش
۱۵۴	فه	فمنوزس
۲۲۶	عب	صاءیرس
۲۳۶	ی	ارفخشاط
۲۴۱		بابل بدون پادشاه ماند تا آنکه آثوریها بابل مسلط شدند

من تاریخ پادشاهان بابل را از آغاز شاهی بختنصر اول تا بمرگ اسکندر  
بنّاء که تاریخ ایشان تمام شد و نوبت به بطالسه رسید بدست آوردم و مدت هر يك  
از ایشان را در این جدول تصحیح کردم هر چند که نتوانستم نامهای ملوك را از راه  
سماع تصحیح کنم و فقط هیئات حروف نامهای ایشان را در این جدول نقل نمودم  
و جدول این است .

جدول ملوك كلدانه	مدت پادشاهی	جمله سالها
بختنصر اول	ید	ید
نیوخذ ناصر	ب	یو
حیریفون	ه	کا
ایلوعو	ه	کو
مردوقنفد	یب	لح
اریقنیو	ه	هج
ابسلیطیس	ب	مه
بیل بیس	ج	مح
اوفرایدیدر	و	ند
ارسعل	ا	زه
سلهوردقش	د	نط
ابسلیطیس دوم	ح	سز
اریدینو	یج	ف
سسدوکن	ك	ق
فلسورفیلدن	كب	قكب

قمج	کا	نیوخذ ناصر
قفو	مج	بختنصر فاتح بیت المقدس
قفج	ب	برخلا لتغز
قصب	د	بلطشاصر
رط	یز	داریوش مادی اول
ریح	ط	گورش بانئ بیت المقدس
رکو	ح	قومبسوس
رسب	لو	داریوس
رفج	کا	احشیرش
شکو	مج	ارطخشست اول
شمه	یط	داریوس
شصا- نسخه بدل سص	مو	ارطخشست دوم
تیب	کا	اخوس
تید	ب	فیرون - قنرون - فسرون
تک	و	داریوش بن ارسیخ
تکح-ن-ب-نکد	ح	اسکندر بن میقدون بناء

پس از این تاریخ به فیلیفس منتقل شد



## نامهای فراعنه‌ی مصر

نامهای پادشاهان قبط که در مصر بودند و شماره ایشان ۳۴ نفر است بغیر از پادشاهان ایران که

در مصر سلطنت کردند و مدت سلطنت ملوک قبط با ملوک ایران رویهمرفته هشتصد و نود و چهار سال است .

مدت سلطنت هر يك جمله سالها

۱۷۸	ق‌ع	دیوسفولیتا
۲۰۴	ک‌و	سمانادوس
۳۰۵	ق‌ا	سوساتاس
۳۰۹	د	نفخراس
۳۱۸	ط	امانافوثاس
۳۲۴	و	اسخوریس
۳۳۳	ط	فسیناخیس
۳۶۸	ل‌ه	فسوسایس
۳۸۹	ک‌ا	سسوناخوسیس
۴۰۴	ی‌ه	اساراثون
۴۱۸	ی‌ج	طاقالوثیس
۴۴۲	ک‌ه	فطافاسطس
۴۵۱	ط	اساراثرن
۴۶۱	ی	فساموس
۵۰۵	م‌د	اوفانانینواس

۵۱۷	یب	ساباقون حبشی
۵۲۹	یب	سبیخس
۵۴۹	ك	طراخوس حبشی
۵۶۱	یب	امراس حبشی
۵۲۸	ز	اسطافینالش
۵۷۴	و	ناخفاسوس
۵۸۲	ح	ناخو
۶۲۶	مد	فساماطیقوس
۶۳۲	و	نجنوقا
۲۴۹	یز	فساموئاس
۶۷۴	که	وافرس
۵۱۶	مب	اماسیس
۸۳۰	فید	اهل فارس تا داریوش
۸۳۶	و	امرطیوس
۸۴۲	و	نافرطاس
۸۵۴	یب	اوخرس
۸۵۶	ب	فساموئ و موئاطوس
۸۶۹	یح	ناقاطا نباس
۸۷۶	ز	طوس
۸۹۴	یح	ناقاطا نباس

سپس تاریخ از ایشان و از کلدانیان به اسکندر یونانی منتقل شد

جدول سلطنت بطالسه و قیاصره  
 پس از این جدول قرار می‌دهیم ، و تاریخ از  
 فیلفس به سه بخش می‌شود .

قسم اول سالهای فیلیفسی است و قسم دوم سالهای اغسطسی و قسم سوم سالهای  
 دقلطیانوس و سالهای بخش اول سالهای اسکندرانیهاست که مکبوس نیست و قسم  
 دوم سالهای روم است که مکبوس است و قسم سوم مانند قسم دوم است جز اینکه  
 باین پادشاه تاریخ از نو آغاز شد زیرا وقتی سلطنت باو انتقال یافت در خانواده او  
 بماند و آنانکه پس از او بودند تمام مسیحی شدند و تاریخ غیر از او ، اگر چه چندین  
 مرتبه سلطنت از خانواده او زائل شد ، ذکر نشده و جداول موعود بقرار زیر است .

		نامهای پادشاهان شهر مقدونیه که یونانیان باشند و ملقب به بطالسه فیلفوس
۷	ز	
۱۶	یب	اسکندر بن فیلفوس - که دومین باشد
۱۹	ك	بطلمیوس بن ارنبا النطقی
		بطلمیوس فیلا دلفوس دوستدار پدر - نسخه بدل دوستدار
۷۷	لح	برادر که تورات را به یونانی نقل کرد
۱۰۲	که	بطلمیوس اورغیطس صانع اول - زر گر اول <sup>۱</sup>
۱۱۹	یز	بطلمیوس فیلمطور دوستدار مادر
۱۴۳	کد	بطلمیوس افینفیس زر گر دوم
۱۷۸	له	بطلمیوس فلوفطور مخلص

۱ - حمزة بن حسن اصفهانی صانع ذکر کرده .

۲۰۷	که	بطلمیوس اورغیطیس اسکندر دوم
		بطلمیوس سوطر حدیدی دوستدار حیل - ظاهرا این است که
۱۴۳	لو	دوستدار خیر باشد
۲۷۲	کط	بطلمیوس دیونسیس خیبر
۲۷۵	جد - زب کد	کلوپترا تا آنکه غائیوس ایولیوس در روم بسطنت رسید
۲۷۹	دز	و پس از این تا آنکه غائیوس مرد و پسر او اغسطس
۲۹۴	یدو	بشاهی رسید و پس از این تا آنکه او را کشت

و در اینکه کلوپترا را بطلمیوس بگوئیم اجتلافی موجود است زیرا که او زن بود و در اسکندریه به سلطنت رسید و ملکه اسکندریه را گائیوس می گفتید و و به رومی ایولیوس و معنای آن پادشاه جهان است .

ملوك روم به قیصره معروفند که در رومیه اقامت داشتند و مقصود از بنوالاصفر ایشانند چه بصوفر

### نامهای ملوك روم

بن نفر بن عیص بن اسحق بن ابراهیم (ع) منسوب اند.

نامهای پادشاهان روم

جمله سالها	مدتی را که	
	هر يك سلطنت	
	کرده اند	
۴۳	مج	اغسطس قیصر پس از آنکه کلوپترا را کشت
۶۵	کب	طیبروس بن اغسطس
۶۹	د	غائیوس
۸۳	ید	قلودیوس کشنده پولس سالیح <sup>۱</sup> و شمعون الصفا
۹۷	ید	نارون ملعون کشنده ی مومنان (نرون)

۱ - سلیح یعنی خواری

		ایسفسینوس پس از یکسال از پادشاهی خود با اهل فلسطین جنگ کرده و در مدت سه سال یهود را در بیت المقدس محاصره کرد و بیت المقدس را خراب نمود و یهود را کشت و از هم پراکنده کرد و شرایع ایشان را پایمال نمود
۱۰۷	ی	
۱۱۰	ج	طیطوس دمیطانوس در سال نهم از سلطنت او یوحنا صاحب انجیل نفی بلد شد و در یک جزیره پنهان شد تا آنکه قیصر بمرد سپس بمدینه افسوس رفت و در همانجا سکونت گزید
۱۲۵	یه	
۱۳۶	ا	ناروس
۱۴۵	یک	طرایانوس
۱۶۶	کا	ادریانوس این همان است که بیت المقدس را خراب کرد انطونینوس این شخص است که عمارت بیت المقدس را بحالت نخستین بر گردانید و جالینوس می گوید که در آغاز پادشاهی او کتابی در تشریح تألیف کرد
۱۸۹	کج	قومدوس
۲۲۱	لب	
۲۴۶	که	اساروس و انطنیوس ساوسطس خ انطنیوس بتمنهایی در آخر ایام پادشاهی او جالینوس
۲۵۰	د	مرد - انطنیوس خ
۲۶۳	یج	اسکندروس بن ماما و معنای آن عاجز است
۲۶۶	ج	ماکسیمیانوس
۲۷۲	و	جوردیانوس غوردیانوس خ
۲۷۸	و	فیلیفس
۲۷۹	ا	داقیائوس صاحب اصحاب کهف

۲۸۲	ج	غالوس
۲۸۷	یه	ولاریینیوس دییوس خ
۲۸۸	ا	قلو دیوس
۲۹۴	و	اوریلینیوس
۳۰۱	ز	فروبس
۳۰۲	ب	قارس وقارینس

سالهای	مدت سلطنت	اسامی ملوک روم در
دقاپیانوس	هریک	عهد مسیحیت روم
۲۱	کا	دقاپیانوس

قوسطنطینیوس - اول پادشاهی که مسیحی شد و سور قسطنطنیه را او ساخت و در سال اول پادشاهی او مادرش میلانه در جستجوی چوب دار عیسی شد تا آنکه بیافت و در سال نوزدهم پادشاهی او اساقفه در نیقیه جمع شدند و شرایط

۵۳	لب	نصرانیت را وضع کردند
۷۷	کد	قوسطنطینیوس
۷۹	ب	یولیانوس کافر
۸۰	ا	ولنتینیانوس
۹۴	ید	ولیس که در کاهدان در حال فرار که آتش زده شد بسوخت
۱۱۱	یز	تاووسیوس کبیر
۱۲۴	یج	ارقادیوس پسرش
۱۶۶	مب	تاووسیوس صغیر که در زمان او نسطورس لعنت شد

مارقیانوس و فلخاریا زن او که در زمان ایشان یعقوبیه

۱۷۲	و	لعنت کرده شدند
۱۹۰	یح	لاون کبیر که از اوساط مردم بود
۲۰۷	یز	زنیون ارمنیاقی که یعقوبی بود
۲۳۴	کز	انطاسیوس بانی عموریه و یعقوبی بود
۲۴۳	ط	یوسطنیس
۳۸۰	لز	یوسطیانوس بانی کنیسه رها
۲۹۴	ید	طیبریوس
۲۹۸	ید	ماوریقوس که کسری را بر بهرام چوبین کمک کرد فوقا که شهر بران صاحب کسری در قسطنطنیه او را محاصره کرد
۳۱۸	ح	هرقلس حکیم
۳۴۹	لا	قسطنطین پسرش که در گرما به ذبح شد
۳۵۰	ا	قسطنطیس
۳۷۷	کز	قسطنطینس
۳۹۳	یو	یوسطنیانوس که رومیان بینی او را بریدند
۴۰۳	ی	لنطوس در پیری که خیلی ضعیف شد استعفا داد
۴۰۶	ج	طبریوس افسماروس
۴۱۳	ز	یوسطنینوس بینی بریده
۴۱۹	و	فیلبقوس
۴۲۲	ج	انطلس اطمیوس چون از جنگ عاجز شد خلع گشت
۴۲۴	ب	تاووسیوس مسلمة بن عبدالمک او را محاصره کرد
۴۲۵	ا	
۴۴۹	کد	لاون اکبر که مسلمه را فریب داد و از قسطنطنیه رد کرد
۴۸۳	لد	قسطنطین بن لاون اکبر

۴۸۷	د	لاون اصغر پسر قسطنطین اکبر
۵۰۵	یح	قسطنطین اصغر پسر لاون اصغر
۵۱۰	ه	اغسطه زنی بود که امور کشور روم را بدست گرفت
۵۲۷	یح	نقفورس و استیراق بن نقفورس
	ب	میخائیل بن جورجس
	ز	لاون تا آنکه میخائیل در معبد او را بکشت
		میخائیل قسطنطینی کشنده لاون بن ثوفیل بن میخائیل
	زه	قسطنطینی
	جه	بسیل صقلبی که آخرین پادشاهان روم بود



پادشاهان قسطنطنیه (روم شرقی) بنا بر آنچه حمزة بن حسن اصفهانی از  
 و کیع قاضی نقل کرده که او از کتابی که  
 یکی از پادشاهان روم نوشته بود نقل نموده .

مدت سلطنت هر يك جمله سالها

سالها	ماهها	سالها	ماهها
لا	•	لا	•
كد	•	نه	•
ب	و	نز	و
ی	ط	سح	ج
و	•	عد	ج
یح	ج	فز	و
مب	•	قکط	و
کط	•	قنح	و
یو	•	قعد	و
ا	•	قعه	و
یز	•	قصب	و
کز	د	ریط	ی
یا	ط	رلا	ز
لح	ج	رسط	ی
د	ج	رعج	ا

قسطنطین پسر هیلانی مظفر

پسر او قسطنطین

پسر برادرش یولیانوس

ثیدوس

غردینوس و الانطنیوس

ارقادس بن ثیدوس

ثیدوس بن ارقادس

مر کینوس

لاوی اکبر

لاوی اصغر

زینن

نسطاس

انطلیس

سطروندس که در پادشاهی او پیغمبر متولد

اصطفانوس

مر قینوس که مبعث در ایام او بود	ك	د	ر ص ج	•
فوقس که هجرت در عهد او بود	ح	•	شا	•
هر قل و پسرش که در پادشاهی او پیغمبروفات کرد	لا	•	ش لب	•
قسطنطین بن هر قل	که	•	ش س ن ر	•
قسطنطین پسر زن هر قل	یز	•	ش فد	•
قسطنطین بن هر قل	ی	•	ش صد	•
لاوی که الیون نیز خوانده می شود	ج	•	ش ص ز	•
طباروس	ز	•	ت یا	•
اسطینوس	و	•	ت ی ز	•
انسطاسیوس	و	•	ت ک ج	•
ثیدوس	ب	•	ت که	•
لاوی در زمان سلطنت او شیرازه ملک بنی امیه	که	ج	ت ن	ح
از هم گسیخت	•	•	•	•
لاوی بن قسطنطین ظاهر این است که میان این	ط	ی	ت س ه	ح
دو يك نفر با مدت پادشاهی خود ساقط شده	و	•	ت ع ا	یا
قسطنطین بن لاوی	•	•	ت ع و	یا
قسطنطین	ح	یا	ت ف ر	ی
ارینه که پادشاهی را از پدرش گرفت	•	ب	ل غ و	ی
نقفور که در ایام هارون الرشید بود	ز	•	ت ع و	•
استیراق بن نقفور	ک ب	ج	ت ص ح	ح
پسرش میخائیل	ک ح	•	ت ک و	ح
ثوفیل پسرش	•	•	•	•
میخائیل بن ثوفیل در عهد معتز سلطنت از این	•	•	•	•
خانواده منتقل شد	•	•	•	•

ح	ثمو	ك	بسیل صقلبی
ح	.	كو	الیون بن بسیل در سال رعبج در ایام معتمد بود
ی	ب	ا	اسکندروس بن بسیل در سنه رسط در دیله مرد قسطنطین پسر الیون در سنه شا

اما ایرانیان انسان اولین را کیومرث می گویند و لقب آن کوشاه است یعنی پادشاه کوه و برخی هم گفته اند گل شاه یعنی پادشاه گل زیرا در آنوقت هیچکس نبود و نیز گفته اند که معنای کیومرث شخص زنده است .

تاریخ ایرانیان از آغاز کیومرث بسه بخش تقسیم شده : بخش او تا زمان تسلط اسکندر به کشور ایران و قتل دارا بدست او و چون اسکندر به ممالک ایران چیره شد خزائن حکمت ایرانیان را ببلاد خود حمل کرد .

بخش دوم از زمان غلبه اسکندر آغاز می شود تا ظهور اردشیر بن بابک و آرامش کشور بحال خود .

بخش سوم از زمان ظهور اردشیر بابک تا وقتی که یزدگرد بن شهریار کشته شد و ملک و مملکت از دست ساسانیان بیرون رفت و اسلام ظهور نمود .

**عقیدی ایرانیان در مبداء جهان و طرز پیدایش بشر**  
ایرانیان در مبداء جهان و در تولد اهرمن که ابلیس باشد از اندیشه خداوند و اعجاب خداوند بعالم و در حقیقت کیومرث سخنهایی گفته اند که بسیار شگفت آور و حیرت انگیز است مانند اینکه گویند: خداوند در امر اهرمن حیران شد و پیشانی او عرق کرد و آن عرق را مسح نمود و به کنار ریخت و کیومرث از این عرق جبین آفریده شد سپس کیومرث را بسوی اهرمن فرستاد و اهرمن را مقهور کرد و بر اهرمن سوار شد و بگرد عالم بگشت تا آنکه اهرمن از کیومرث پرسید تو از چه چیز بیشتر می ترسی؟ کیومرث گفت اگر من بدر دوزخ برسم بسیار خواهد ترسید و چون اهرمن در اثناء اینکه دور جهان میگشت و به در جهنم رسید چموشی کرده حیلای بکار برد و کیومرث را زمین زد و اهرمن بر روی او افتاد سپس از کیومرث پرسید

۱- مقصود این است که پادشاه روی زمین بود نه اینکه از گل آفریده شده باشد .

می خواهم ترا بخورم و از کجای اندام تو آغاز کنم؟ کیومرث گفت از پای من شروع کن تا آنکه مدتی کم بحسن و خوبی جهان نظر نمایم چه، میدانست که اهرمن گفتار او را بطور واژگون خواهد بکار بست و این بود که اهرمن شروع کرد و کیومرث را از سر مشغول خوردن شد تا آنکه بجایگاه تخمدان و ظروف منی در پشت او رسید که دو قطره منی از پشت کیومرث بزمین ریخت و ریباس از آن روید و میشی و میشانه که بمنزله آدم و حوا هستند از میان این دو بوته ریباس متولد شدند و برخی ملهی و مله‌یانه گویند ولی مجوس خوارزم میشی و میشانه را مرد و مردانه می خوانند.

حکایت مزبور بشرحی که گفته شد از ابوالحسن آذر خورای مهندس شنیدم و ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر در شاهنامه همین روایت را که حاکی از بدو خلقت است طوری دیگر نقل کرده، پس از آنکه بزعم خود حکایت گفته شده را از روی کتاب سیرالملوک ابن مقفع و کتاب محمد بن جهم برمکی و کتاب هشام بن قاسم و کتاب بهرام بن مردانشاه مؤبد مدینه شاپور و کتاب بهرام بن مهران اصبهانی تصحیح نموده و بعداً نیز این اخبار را بزعم خود با آنچه بهرام مجوسی ذکر کرده مقابله نموده، و این مرد شاعر یعنی ابوعلی محمد بن احمد بلخی می گوید که کیومرث سه هزار سال که هزار سالهای حمل و ثور و جوزا باشد در بهشت درنگ کرد سپس بزمین هبوط نمود و سه هزار سال دیگر که هزار سالهای سرطان و اسد و سنبله است بطور امن و امان در زمین گذرانید تا آنکه بتوسط اهرمن شرور و بدیها آغاز به پیدایش گذاشت و بدین جهت کیومرث را کوشا می گویند که کودر لغت پهلوی به معنای جبل است و باندازه‌ای ایزد تعالی کیومرث را حسن صورت و خوب روی داده بود که چشم جنبده‌ای اعم از انسان و حیوان بر روی او نمی افتاد مگر اینکه مبهوت می شد و بیهوش می افتاد و شاعر بلخی مذکور می گوید که اهرمن را پسری بود بنام خزوره و این پسر بفکر کشتن کیومرث شد و کیومرث او را بکشت تا آنکه اهرمن به خداوند شکایت از کیومرث نمود و برای حفظ عهده‌ی که میان خدا و اهرمن بود خواست که از کیومرث خونخواهی کند و اولاً عواقب گیتی

و قیامت و غیره را به کیومرث نشان داد و کیومرث که این امور را دید بمرگ مشتاق شد و خدا کیومرث را بکشت و دو قطره از پشت او در کوه دامداز که در اصطخر است چکیده و از این دو قطره دو بوته ریباس که در آغاز ماه نهم اعضای بر آنها هویدا گشت روید و در آخر ماه نهم اعضای این دو ریباس کامل شد و با هم انس گرفتند و میشی و میشانه این دو نفر هستند و پنجاه سال زندگی کردند و از طعام و شراب بی نیاز بودند و هرگز هیچگونه غمی در دل نداشتند تا آنکه اهرمن بصورت پیرمردی به آنان ظاهر گشت و گفت میوه‌های درختان را بخورید و خود نیز شروع بخوردن کرد و نیز شرابی برای ایشان تهیه کرد و میشی و میشانه آنرا نیز آشامیدند و از آنروز از بلا و رنج افتادند و حرص در آنها یافت شد و بایکدیگر هم بستر شدند و از آنان طفلی پیدا شد و از حرصی که داشتند زاده خود را خوردند تا آنکه خداوند در دل این دو رأفت و مهربانی آفرید و شش شکم دیگر پس از این واقعه زاییدند و نامهای آنها در ابستا مذکور است و شکم هفتم سیامک و فراواک بودند و چون این دو تن باهم تزویج کردند هوشنگ از آن دو متولد شد .

ایرانیان را در بخش اول از سه بخش تاریخ خود از اخبار ملوک و اعمار مردم گذشته و کارهای ایشان حکایتها و افسانه‌هایی است که عقلی آنها را نمی‌پذیرد و گوش از شنیدن آن ابا دارد ولی مقصود ما آنست که تواریخ را بدست آوریم نه آنکه آن گفته‌ها را انتقاد کنیم و من آنچه را که مو بدان مجوس و دانشمندان ایران گفته‌اند جمع می‌کنیم و به هیئت جداول پیش در جدول قرار می‌دهم و به نامهای ایشان القابی را که داشتند ملحق می‌کنیم زیرا فقط پادشاهان ایران بودند که هر يك لقبی خاص داشتند و دیگر ملوک اگرچه دارای القاب هستند ولی این القاب راجع به نوع ایشان است نه شخص آنان و القاب عامه دیگر پادشاهان مانند لقب شاهنشاهی است که بهمه پادشاهان ایران گفته می‌شد و القاب عامه ملوک عالم را در این جدول مشاهده کنید .

## انواع ملوک

القبابی که به هر نوعی  
و دسته‌ای از این  
پادشاهان گفته می‌شود  
شاهنشاه و کسری  
باسلی که قیصر باشد  
بطلمیوس  
تبع  
خاقان  
حنوته  
بغبور  
رابی  
نجاشی  
کابیل  
مهرراج  
اسپهبد  
مصمغان  
شار  
زادویه  
بهمنه  
نیدون  
اخشید  
افشین  
تدن

ملوک ساسانی ایران  
ملوک روم  
ملوک اسکندریه  
ملوک یمن  
ملوک ترکهای خزر و تغزغز  
ملوک ترکهای غزی  
ملوک چین  
ملوک قنوج  
ملوک حبشه  
ملوک نوبه  
ملوک جزایر بحر شرقی  
ملوک جبال طبرستان  
ملوک دماوند  
ملوک غرجستان  
ملوک سرخس  
ملوک نساو ابیورد  
ملوک کش  
ملوک فرزانه  
ملوک اسروشسنه  
ملوک چاچ

ماهو یه	ملوك مرو
کنبار	ملوك نیشابور
طر خون	ملوك سمرقند
حجاج	ملوك سریر
صول	ملوك دهستان
اناهید	ملوك گرگان
قبار	ملوك صقالبه
نمروز	ملوك سریانیان
فرعون	ملوك قبط
شیر بامیان	ملوك بامیان
عزیز	ملوك مصر
کابل شاه	ملوك کابل
ترمذ شاه	ملوك ترمذ
خوارزم شاه	ملوك خوارزم
شروان شاه	ملوك شروان
بخارا خداه	ملوك بخارا
کوزکانان خداه	ملوك کوزکانان

اما القاب خاصه پیش از غلبه اسلام جز بایرانیان بر کسی دیگر اطلاق نمی شود و بخش اول این القاب سه قسم می شود یکی پیشدادی است و آنان کسانی بودند که همه زمین را مالک شدند و شهرهایی بنا نمودند و معادن را استخراج کردند و اصول صناعات را نیز بدست آوردند و در دوره فرمانروایی خود روی زمین عدل و داد نمودند و آنچنان که خدای تعالی سزاوار عبادت بود او را پرستیدند .

طبقه دوم - ملوك ایلان هستند و معنای این لفظ (مردم قسمت بالا) ولی این طایفه همه روی زمین را مالک نشدند و نخستین کسی که کشورهای روی زمین را

قسمت کرد فریدون چیره و غالب بود<sup>۱</sup> که زمین را میان اولاد خود قسمت کرد چنانکه یکی از پسرای ساسانیان، در شعر خود می گوید.

فقسمننا ملکنا فی دهرنا  
فجعلنا الشام والروم الی  
ولطوج جعل الترك له  
ولا یران العراق عنوة  
قسمة اللحم علی ظهر وضم  
مغرب الشمس لغطفریف سلم  
فبلاد الترك یحویها ابن عم  
فاز بالملك و فزنا بالنعمة

قسم سوم - ملوک کیانی بودند که مردم ستمکار بشمار میروند و سلطنت دنیا در ایام ایشان میان امم متباین قسمت شد و در میان هر یک از این سه قسم که گفته شد فترتهایی است که بدین سبب انتظام تاریخ بیکدیگر مشتبه می شود.

### اسامی قسم اول از پادشاهان ایران

اصناف	نامهای قسم اول از	مدت سلطنت هر یک	جماله سالها
پادشاهان	پادشان ایران	القاب ایشان کر شاه	
	کیومرث	ل	۳۰
مردم آغاز خلقت	تا زمان میشی و میشانه که ایشان را مادر پسران و دختران می دانند و در نزد ایرانیان بمنزله آدم و حوا هستند	م	۷۰
	تا زمان ازدواج میشی و میشانه	ن	۱۲۰
	تا هوشنگ	صبح	۲۱۳

ملوک پیشدادی دادگر	هوشنگ پسر افراواک پسر سیامک بن میشی	پیشداد م	۲۵۳
	تهمورث بن ویجهان بن اینکهد بن اوشهنگ تا	زیباوند ا	۲۵۴
	زمان ظهور بوداسف	کط	۲۸۳
	پس از این		

۱- ن ب افریدون الظاهر - افریدون الطاهر .



- ۳۳۳ شید ن جم پسر و یجہان امر بساختن سلاح کرد  
تا آنکہ مردم را امر بہ رسیدن و بافتن نمود
- ۳۸۳ ن تا آنکہ مردم را چہار طبقہ گردانید
- ۴۳۳ ن تا جنگ با شیاطین و غلبہ برایشان  
تا آنکہ شیاطین را بقطع و حمل سنگہا  
امر نمود
- ۵۳۳ ق تا زمانی کہ بہ صنعت گردونہ (عجلہ) امر  
نمود و برای او ساختند و سوار شد  
مردم پس از این واقعہ در حال صحت و  
فراوانی نعمت زندگی کردند تا جم  
متوازی شد
- ۱۹۹ شا جم متواری زندگی کرد تا آنکہ ضحاک  
بدو ظفر یافت و امعاء او را بیرون کشیدہ  
و او را ارہ کرد
- ۹۹۹ ق ضحاک بن علوان کہ از عمالقہ بود و او  
بیوراسب بن اورنداسب بن زینکاو بن  
بریشند بن غاراست - ن ب - قار، کہ او پدر  
عرب عار بہ محسوب است و پسر افرواک  
بن سیامک بن میشی است
- ۱۹۹۹ غ اژدہاک افریدون بن اثقیان کاو بن اثقیان نیکاو بن  
اثقیان بن شہر کاو بن اثقیان اخنیکاو بن  
اثقیان اسبند کاو بن اثقیان دیزہ کاو بن  
اثقیان نیکاو بن نیفروش بن جم پادشاہ
- ۲۱۹۹ ر موبذ

- ایرج که بدست دو برادر خود سلم و توج و  
ملکا کشته شد و اینان اولاد فریدون بودند
- ۲۴۹۹ برگزیده ش منوچهر بن کوزن دختر ایرج را شاه کردند  
تا آنکه سلم و توج کشته شدند و این کلمه  
بفارسی معنای شرم است
- ۲۵۱۹ پیروز ك  
تا آنکه پسر توج بر ایران شهر و کشور  
ایران چیره شد و منوشچهر را تبعید کرد  
فراسیاب بن بشنك بن اینت بن ریشمن بن  
ترك بن ز بن اسب بن ارشسب بن طوج  
تا آنکه منوشچهر سلطنت را از او باز  
گرفت و او را از ایران بیرون کرد و بمحل  
پرتاب يك تیر با هم صلح و سازش نمودند
- ۲۵۶۱ یب  
منوشچهر تا آنکه مرد
- ۲۶۱۹ كح  
توژ ترك که بر عراق غالب شد
- ۳۶۳۱ فراسیاب یب  
زاب بن تهماسب بن کمجهر و بر بن زو بن  
هوشب بن ویدینك بن دوسر بن منوشچهر  
گرشاسب که سام بن نریمان بن تهماسب  
بن اشك بن لوش بن دوسر بن منوشچهر  
با هم بودند
- است .

ملوك ایلان که اهل قسمت علیای ایران بودند

۳۷۳۶	ق	اول	کیقباد بن زغ بن نوذکا بن مایشو بن نوذر بن منوشجر
			کیکوس بن کینیه بن کیقباد تا آنکه گنه کرد و شمر او را اسیر نمود و رستم بن دستان بن گرشاسب پادشاه از اسارت او را رهایی بخشید
۲۸۱۹	هع	نمرد	پس از این تا آنکه بمرد
۲۸۸۶	هع		کیخسرو و پسر سیاوش پسر کیکوس تا آنکه بسیاحت پرداخت و پنهان شد
۲۹۴۶	س	همایون	کیلهراسب بن کیوجی بن کیمنش بن کیقباد تا آنکه بختنصر را به بیت المقدس فرستاد و او آنجا را خراب کرد
۳۰۰۶	س	بلخی	پس از آن
۳۰۶۶	س		کیبشتاسب بن لهراسب تا آنکه زرادشت ظاهر شد
۳۰۹۶	ل	هربد	پس از آن
۳۱۸۶	ص		کی اردشیر بهمن بن اسفندیاریار بن بشتاسف
۳۲۹۸	قیب	درازدست	خمانی دختر اردشیر بهمن
۳۳۲۸	ل	چهر آزاد	دارا بن اردشیر بهمن
۳۳۴۰	یب	بزرگ	دارا بن داوا تا آنکه اسکندر یونانی او را بکشت
۳۳۵۴	ید	دوم	

کیانیان که جبار به بودند

گاهی این قسم از تواریخ را که ما ذکر کردیم در کتابهای سیر و تواریخ بخلاف آن دیده می شود ولی آنچه را که من در این کتاب وارد نمودم نزدیکترین اقوال بود که محل اجماع و اتفاق اصحاب تاریخ است و در کتاب حمزة بن حسن اصفهانی که نام آن را ( کتاب تواریخ کبار الامم من قضی منهم و من عبر ) گذاشته طور دیگری یافتیم و مؤلف آن کتاب می گوید از روی اوستا - ن ب - ابستا که کتاب دینی ایرانیان است آن اخبار را تصحیح کرده و من این قسمت را باز در این دفتر بجهت شما نقل می کنم .

### جدول ثانی از قسم اول

#### نامهای ملوک پیشدادیه

از اوستا که از آغاز کیومرث شروع شده	مدت سلطنت هر يك	جمله سالها
	از ایشان	
کیومرث که انسان نخستین محسوب است	م	۴۰
باندازه مدت صد و هفتاد سال در این میان فترتی روی داد		
هوشنگ	م	۸۰
تهمورث	ل	۱۱۰
جم	خیو	۷۲۶
بیوراسب	غ	۱۷۲۶
افریدون	ث	۲۲۲۶
منوشهر	قک	۲۳۴۶
فراسیاب	یب	۲۳۵۸
فترتی است که اندازه آن دانسته نمی شود		
زاب	ط	۲۳۶۷
گرشاسب با زاب	ج	۲۳۷۰
فترتی است		

## نامهای ملوک کیانی

جمله سالها	مدت سلطنت هر يك	
۲۴۹۶	قکو	کیتباد
۲۶۴۶	قن	کیکوس
۲۷۲۶	ف	کیخسرو
۲۸۴۶	قک	کیلهراسب
۲۹۶۶	قک	کیشاسب
۳۰۷۸	قیب	کی اردشیر
۳۱۰۸	ل	چهر آزاد
۳۱۲۰	یب	دارا بن بهمن
۳۱۳۴	ید	دارا بن دارا - ن - ب - دارا

حمزة بن حسن اصفهانی پس از نقل مطالب مذکور می گوید

که در نسخه موبند مطابق این جدول بیافت

## جدول سوم از قسم اول

## نامهای ملوک پیشدادیه در نسخه موبند

جمله سالها	مدت سلطنت هر يك	
۳۰	ل	کیومرث
۸۰	ن	میشی و میشانه تا آنکه برای ایشان اولاد شد
۱۳۰	ن	تا زمان مرگ آن دو
۲۲۴	صد	مدتی را که زمین بدون پادشاه ماند
۲۶۴	م	هوشنگ
۲۹۴	ل	تهمورث
۹۱۰	خیو	جم تا زمان پنهان شدن او
۱۰۱۰	ق	زمانی را که پنهان ماند

۲۰۱۰	غ	بیوراسب
۲۵۱۰	ث	فریدون
۲۶۳۰	قك	منوشجر
۲۶۳۴	د	زووگرشاسب
مدت سلطنت هر يك		نامهای ملوك کیانی
۲۷۳۴	ق	کیقباد
۲۸۸۴	قن	کیکاس
۲۹۴۳	س	کیخسرو
۳۰۶۴	قك	لهراسب
۳۱۸۴	قك	بشتاسب
۳۲۹۶	قیب	اردشیر
۳۳۲۶	ل	چهر آزاد
۳۳۳۸	یب	دارا بن بهمن
۳۳۵۲	ید	دارا بن دارا - ن - ب - دارا

در کتابهای سیر و اخبار که از روی کتب اهل مغرب نقل شده ملوک ایران و بابل را نام برده اند و از فریدون که نزد آنان یا فول نام دارد شروع کرده اند تا دارا که آخرین پادشاه ایران است ولی با آنچه ما میدانیم از حیث عدد ملوک و نامهای ایشان و مدت پادشاهی و اخبار در دیگر احوال ایشان اختلاف دارد و آنچه بوهم سبقت می جوید این است که ملوک ایران را باعمال ایشان در بابل رویهمرفته نام برده اند و اگر ما اقوال مذکور را در اینجا برای خوانندگان نقل نکنیم اولاً متاع خود را به سنگ تمام فروخته ایم ثانیاً، در دلهای خوانندگان تولید نگرانی کرده ایم و ما این اقوال را در جدولی جداگانه قرار می دهیم تا آنکه آرا و اقوال بهم مخلوط نشود.

ملوك ايران از فریدون بنا بر قول اهل مغرب	مدت سلطنت هر يك	جمله سالها
یافول که فریدون است	له	۳۵
تغلاث فلاصر	له	۷۰
سلمناصر که سلم باشد	ید	۸۴
سنحاریب بن سلمناصر که در پارسی سنا رفت است	ط	۹۳
ساردم که زو پسر توماسب باشد	ج	۹۶
پس از این پادشاهان بزرگ به سلطنت رسیدند	مدت سلطنت هر يك از ایشان	جمله سالها
کیقباد	مط	۱۴۵
سنحاریب دوم	لا	۱۷۶
ماجم	لج	۲۰۹
بختنصر که کیکاوس باشد	نز	۲۶۶
اولاد نب اولاق بن بختنصر	ا	۳۶۷
بلطشاصر بن اولاد	ب	۲۶۹
دارای ماهی اول که داریوش باشد - ظاهر این است		
که مادی اول باشد - مترجم	ط	۲۷۸
کورش که کیخسرو است	ح	۲۸۶
قورس که لهراسب است	لد	۳۲۰
قمبوزس	ف	۴۰۰
دارای ثانی	لو	۴۳۶
اخشویوش بن دارا که خسرو اول باشد	کو	۴۶۲
اردشیر بن اخشویوش که بمقروش یا بیقدوشی		
ملقب است یعنی دراز دست	ما	۵۰۳

۵۳۳	ل	خسرو دوم
۵۴۲	ط	صغد ناتوس بن خسرو
۵۸۳	ما	اردشیر بن دارای ثانی
۶۱۰	کز	اردشیر سوم
۶۲۲	یب	ارسیس بن اخوس
۶۳۸	یو	دارا آخرین ملوک ایران

اخبار یهود و مجوس و نصاری و اصناف این طوایف را هنگامی می‌شود برای مبداء تاریخی معتبر دانست که بدان اقرار کرده باشند و بطور اختلاف و یا بطور اتفاق این اخبار نزد ایشان موجود باشد، اما کسانی که باین تواریخ اقرار نمی‌نمایند نمی‌شود تاریخ آنان را مبنایی قرار داد مگر آنکه تأویلاتی در آن شود و تاریخ آدم و حوا از همین قبیل است.

برخی بر این گمان شده‌اند که در طول زمان ادواری است که موالید در آخر آن ادوار از میان می‌رود و بکلی مضمحل می‌شود و در اوایل دور دیگر از نو، بظهور می‌رسند پس بنا بر این رأی هر دوری مخصوص به آدم و حوایی خواهد بود و تاریخ آن دور منوط بآن دو شخص است.

یا مانند گفته اشخاصی که بر این عقیده‌اند که در هر دور برای هر بقعه خاصی يك آدم و حوای مخصوصی است و بدین سبب است که اشکال و اخلاق و طباع و لغات بنی آدم با یکدیگر اختلاف دارد.

یا مانند گفته جمعی دیگر که باین اعتقاد محال گراییده‌اند که برای زمان

۱- عجب این است که پس از ظهور و انتشار مذهب داروین جمعی از فلاسفه جدید برای اینکه نتوانستند تصور کنند مجموعه‌ها و آثار باقیمانده از حیوانات دیگر همین حیوانات فعلی بودند باین عقیده گراییدند که در هر عصر نوعی مستقل آفریده شد و منقرض گشت و انواع به یکدیگر مرتبط نیستند تا فرض داروین راست بیاید این است که علامه بوکزر آلمانی در کتاب معروف خود که شبلی شمیل ترجمه کرده این عقیده جدید را هم رد کرده و عقیده مذکور از کوویه فرانسوی است.



گذشته آغازی نیست<sup>۱</sup> و عقیده‌ی اهل مذاهب را که پسندیده ایشان است تأویل می‌کنند.

جمعی از این طبقه چنین کرده‌اند ولی کسی نتوانسته از آنچه سعید بن محمد زهلی در کتاب خود گفته بهتر تلفیق کند، و دانشمند مذکور می‌گوید: که مردم همواره با یکدیگر در نزاع بودند و خوبان بدست بدان ذلیل و اسیر تا آنکه ملك عادل پیشداد ایشان را بفردوس که از عدن تا سرندیب است ببرد که جایگاه رویدن عود و قرنفل است و انواع عطرها در آنجاست و مردم در بهشت همواره روزگار خود را بطیب خاطر می‌گذرانند تا آنکه عفریتی که ملك اشرار بود از ایشان اطلاع یافت و به جنگ با ایشان پرداخت و پیشداد در بهشت عدن پسر و دختری را بیافت که کسی پدر و مادر ایشان را نمی‌شناخت و آن دو را تربیت کرد و نامشان را میشی و میشانه گذاشت و با یکدیگر ایشان را ازدواج نمود و چون دونفر مذکور خطایی مرتکب شدند از آنجا بیرونشان کرد و این حکایت بسیار بطور می‌انجامد.

سعید بن محمد زهلی می‌گوید که از وقت نزول مردم در بهشت که آغاز تواریخ است تا آنکه عفریت از ایشان آگاه شد يك سال است و تا زمانی که میشی و میشانه یافت شدند دو سال و تا زناشویی این دو نفر چهل و يك سال می‌شود و تا زمان هلاکت آنها سی سال و تا زمان هلاکت پیشداد نود و نه سال سپس تاریخ-های دیگر را بکنار گذاشته به آن سیاقی که داراست در کتاب خود وارد نموده.

**بحث در تاریخ اشکانیان که قسم دوم از تاریخ ایران است** اما قسم دوم از تواریخ ایران از آغاز اسکندر است تا قیام اردشیر بن بابک و در این مدت ملوک الطوائف یعنی ملوکی که اسکندر ایشان را در بلاد مفتوحه خود حکومت داده بود و هیچکدام از یکدیگر فرمان نمی‌بردند، حکومت کردند و دوره سلطنت

۱- این همان عقیده بود که از حکما منقول است و ابوریحان در رد قول ابومعشر در ابطال آن سعی کرد و ما علاوه بر متن کتاب حاشیه‌ای بر این قسمت نوشتیم.

اشکانیان که بلاد عراق و ماه یعنی جبال را مالک شدند در قسم دوم مندرج است و اشکانیان یکی از ملوک طوایف بودند و دیگران ایشان را اطاعت نکردند و فقط برای اینکه از خانواده ایران بودند ایشان را تعظیم و تکریم می نمودند چنانکه سرسلسله ایشان اشک بن اشکان که لقب او افغور شاه است پسر بلاش بن شاپور بن اشکان بن آس ایکنار<sup>۱</sup> بن سیاوس بن کیکاوس است<sup>۲</sup>.

برخی از مورخان ایران میان دوره سلطنت اسکندر و اولین پادشاه اشکانی را بهم متصل نمودند و یک نقصان فاحشی دست می دهد و برخی می گویند که اشکانیان پس از اسکندر به حکومت رسیدند و برخی دیگر از مورخان بدون شناسایی حقیقت، این اقوال را بهم مخلوط نموده و من آنچه را که از گفته ایشان واقف شده ام برای خوانندگان حکایت می کنم و باندازه ی طاقت خود در اصلاح فاسد و ابطال باطل و تحقیق حق اجتهاد و کوشش می نمایم و به جدولی که اتصال آن به جدول در قسم اول اولی است آغاز می نمایم و نام آنرا جدول اول می گذارم و آن جدول این است.

### نامهای پادشاهان اشکانی

بر حسب اتصال آن به اولین جدول	القاب ایشان	مدت سلطنت هر یک	جمله سالها
اسکندر رومی		ید	۲۴
اشک بن اشکان	حوبنده ن-ب حوشده	یج	۲۷

۱- ن ب ایکار .

۲- تاریخ اشکانیان را ساسانیان مانند بسیاری از چیزهای منسوب باین سلسله از میان بردند از اینرو اطلاعی در ایران نماند و در شاهنامه جز بیست بیت راجع باشکانیان نیست و فردوسی می گوید پس از اسکندر ملوک طوایف شد :

به گیتی بهر گوشه ای بر یکی	گرفته زهر کشوری اندگی
از این گونه بگذشت سالی دو بیست	تو گویی که اندر جهان شاه نیست
قبلا نیز اعتذار از این کوتاهی بیان می خواهد :	
چو کوتاه شد نام و هم بیخشان	نجوید جهان دیده تاریخشان
از ایشان بجز نام نشنیده ام	نه در نامه ی خسروان دیده ام

۵۲	که	اشکان	اشک بن اشک بن اشک
۸۲	ل	زرین	شاپور بن اشک
۱۰۳	کا	حورون	بهرام بن شاپور
۱۲۸	که	کیسور	نرسی بن بهرام
۱۶۸	م	سالار	هرمز بن نرسی
۱۹۳	که	روشن	بهرام بن هرمز
۲۱۰	یز	بلاد	فیروز بن بهرام
۲۳۰	ک	براده	کسری بن فیروز
۴۶۰	ل	شکاری	نرسی بن فیرون
۲۸۰	ک	اخیر - الاحمر	اردلان بن نرسی

این جدول را به جدول دیگر که به جدول ثانی در این قسم اتصال دارد از دنبال درمی آورم و این همان جدول است که حمزه از ابستا نقل کرده و این جدول را جدول دوم نام می گذارم تا آنکه بهمنام خود ملحق شود و جداول دارای انتظامی گردد، و به تکرار نام آن احتیاجی نشود و آن جدول این است .

### دومین جدول از قسم دوم

#### نامهای ملوک اشکانی

بنا بر آنچه حمزه در جداول کتاب خود ذکر کرده

جمله سالها	مدت سلطنت هر يك	
۱۴	ید	اسکندر رومی
۶۶	نب	اشک بن بلاش بن شاپور بن اشکان بن اش جبار
۹۰	کد	شاپور بن اشک
۴۱۰	ن	جودرز بن ویزن بن شاپور
۱۶۱	کا	پسر برادر او ویزن بن بلاش بن شاپور
۱۸۰	یط	جودرز بن ویزن بن بلاش

۲۱۰	ل	نرسه بن ویشن
۲۲۷	یز	عم او هرمرزان بن بلاش
۲۳۹	یب	فیروزان بن هرمرزان
۲۷۹	م	خسرو بن فیروزان
۳۰۳	کد	بلاش بن فیروزان
۴۵۸	نه	اردوان بن بلاش بن فیروزان

### سومی جدول از قسم دوم

#### نامهای ملوک اشکانی

ینا بر آنچه حمزه ذکر کرده که از نسخه مؤبد گرفته

مدت سلطنت هر یک	جمله سالها	
۱۴	ید	اسکندر رومی
		سپس جماعتی از رومیان حکومت کردند که وزراء
۸۲	سح	ایشان ایرانی بودند و شماره آنان چهارده میباشد
۹۲	ی	اشک بن دارا بن دارا
۱۱۲	ک	اشک بن اشکان
۱۷۲	س	شاپور بن اشکان
۱۸۳	یا	بهرام بن شاپور
۱۹۴	یا	بلاش بن شاپور
۲۳۴	م	هرمز بن بلاش
۲۵۱	یز	فیروز بن هرمرز
۲۶۳	یب	بلاش بن فیروز
۳۰۳	م	خسرو بن ملادان
۳۲۷	کد	بلاشان
۳۴۰	یج	اردوان بن بلاشان

۳۶۳	کج	اردوان کبیر بن اشکانان
۳۷۸	یه	خسرو بن اشکانان
۳۹۳	یه	بهافرید بن اشکانان
۴۱۵	کب	جوذر بن اشکانان
۴۴۵	ل	بلاش بن اشکانان
۴۶۵	ک	نرسی بن اشکانان
۴۹۶	لا	اردوان اخیر

پس از آنچه را که در کتاب تاریخ ابوالفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی حاسب دیدم نقل میکنم و فاضل مذکور در سنجش میان گفته‌های مختلف بسیار کوشش کرده و ملوک الطوائف و مدت سلطنت ایشان را در این جدول نام برده و به گمان او ملوک اشکانی عراق و جبال را در سال دویست و چهل و شش پس از مرگ اسکندر فتح نمودند.

#### اشکانیان بنا بر آنچه ابوالفرج در کتاب خود گفته

مدتی که هر یک حکومت کردند جمله سالها

۱۴	ید	اسکندر رومی
۲۶۰	رمو	ملوک طوائف
۲۷۰	ی	افغور شاه
۳۳۰	س	شاپور بن اشکان
۳۴۰	ی	جوذر اکبر
۳۶۱	کا	بیژن اشکانی
۳۸۰	یط	جوذر ز اشکانی
۴۲۰	م	نرسی اشکانی
۴۳۷	یز	هرمز
۴۴۹	یب	اردوان

۴۸۹	م	خسرو
۵۱۳	کد	بلاش
۵۲۶	یج	اردوان اصغر

و تواریخ این قسم دوم را در کتاب شاهنامه ابی منصور بن عبدالرزاق مطابق جدول زیر یافتیم :

مدت سلطنت هر يك	جمله سالها	اشکانیان بنا بر کتاب شاهنامه
۱۳	یج	اشك بن دارا و گفته اند که از اولاد ارش بود
۳۸	که	اشك بن اشك
۶۸	ل	شاپور بن اشك
۱۱۹	نا	بهرام بن شاپور
۱۴۴	که	نرسی بن بهرام
۱۸۴	م	هرمز بن نرسی
۱۸۹	ه	بهرام بن هرمز
۱۹۶	ز	هرمز
۲۱۶	ك	فیروز بن هرمز
۲۴۶	ل	نرسی بن فیروز
۲۶۶	ك	اردوان

از مقایسه‌ی این جدولها با یکدیگر در این قسم تاریخ که نقل شد اختلافی حاصل می‌شود زیرا يك طرف این تاریخ یعنی طرف متقدم

اختلاف در تواریخ اشکانیان و بدست آوردن مدت صحیح سلطنت آنان

آن غلبه اسکندر بر ایران است و طرف متأخر آن قیام اردشیر بن بابک است و بیرون آوردن سلطنت را از دست اشکانیان و هردو طرف بر ما معلوم است و محل اتفاق ، پس میانه آن برای ما مجهول نخواهد ماند آری از روی قیاس عقلی نمی‌توان مدت پادشاهی هر يك از اشکانیان و دیگر ملوک طوایف و کمیت عدد

اشخاصی را که به سلطنت قیام کردند دانست چه ، این قبیل موضوعات را تنها از راه نقل باید فهمید و در نقل هم دیدیم که چه اختلافاتی موجود است پس ناچار باید در تصحیح مدت قسم ثانی تا حدی که می توان کوشش نمود .

گوییم ، آنچه جای اتفاق و بدیهی است این است که تاریخ اسکندر در سالی که یزدگرد به شاهی نشست نهصد و چهل و سه سال بود و ما این موضوع را که قابل هیچ شك و تردیدی نیست اصل مسلم و معیار قرار می دهیم که دیگر اقوال را به آن بسنجیم .

اولا - آنچه در جدول اول در قسم دوم است<sup>۱</sup> که دویست و هشتاد سال باشد بدست می آوریم و این مقدار را با آنچه در جدول اول در قسم سوم است جمع می کنیم ، تا آنکه نظیر بنظیر از آغاز ملك اردشیر تا آغاز ملك یزدگرد که تاریخ در آن وقت تقریباً چهار صد و ده سال بود سنجیده شود و در نتیجه ششصد و نود سال بدست می آید که از معیار ما بقریب دویست و پنجاه و سه سال ناقص تر است و این مقدار را به کنار می گذاریم و بآن توجهی نمی نماییم و به آنچه در جدول دوم در قسم دوم است دوباره توجه می کنم که سیصد و پنجاه و هشت سال باشد و این مدت را با آنچه که در جدول دوم در قسم سوم نظیر مدت مذکور را مشتمل است جمع می کنیم و مجموعاً هشتصد و هیجده سال می شود که از معیار واصل مسلم ما نزدیک صد و بیست و پنج سال کم دارد ، این را هم بکنار می گذاریم و به جدول سوم هر دو قسم داخل می شویم و آنچه که با جدول اول و دوم کرده ایم با این جدول نیز می کنیم و در نتیجه خواهیم دید که نهصد و سی سال می شود که از معیار بقریب سیزده سال تقریباً کمتر دارد ، این را هم کنار می گذاریم و اعتماد بآن نمی کنیم چه ، اینقدر تفاوت را اگر چه نزدیک بحق باشد تواریخ قبول نمی کند .

اگر این عملیات را با آنچه که در کتاب ابوالفرج زنجانی یافته ایم نظیر بنظیر

۱- ن ب جدول سوم ولی بطور حتم غلط است زیرا جدول اول از قسم دوم دویست و هشتاد سال می شود نه جدول سوم .

تکرار کنیم جمع آن نهصد و چهل و نه سال می شود که باز از معیار ما شش سال زیادتر دارد .

این را نیز ترك می کنیم و اگر آن مقدار را که کتاب شاهنامه در قسم دوم مشتمل است با مقتضای یکی از جداول که در قسم سوم است جمع کنیم باز با معیار، مقداری تفاوت خواهد داشت .

**استخراج تاریخ اشکانی از** همه این اقوال را بکلی ترك می کنیم و در **کتاب شاپورگان مانی** تصحیح آن از کتاب مانی که به شاپورگان معروف است بکوشیم زیرا این يك کتاب از میان کتابهای ایرانیان پس از قیام اردشیر نوشته شده و مانی از کسانی است که دروغ را حرام میدانند و به تاریخ ساختن هم نیازی نداشته .

مانی در کتاب شاپورگان در باب آمدن رسول می گوید که در بابل در سال پانصد و بیست و هفت از تاریخ منجمان بابل که عبارت از تاریخ اسکندر باشد متولد شد که در آن وقت چهار سال از سلطنت آذربان ملك ، که به گمان من اردوان اخیر است، گذشته بود و مانی در این باب می گوید که هنگامی که سیزده سال از عمرش گذشته بود یعنی در سال پانصد و سی و نه از تاریخ منجمان بابل وحی بر او نازل و در آن وقت دو سال از پادشاهی اردشیر می گذشت پس مانی تنصیص نمود که فاصله میان اسکندر و اردشیر پانصد و سی و هفت سال است و نیز مدت میان اردشیر و پادشاهی یزدگرد چهارصد و شش سال می باشد و این تاریخ به گواهی کتابی جاویدان که محل اعتقاد جمعی است قابل قبول است نه تواریخ دیگر .

چون حکایات بطور تطابق باهم گویاست که آخرین کبیسه در ایام یزدگرد - بن شاپور بود و روزهای زیاده را در آخر ماعی که نوبت کبیسه بدان رسیده بود که ماه هشتم بود قرار دادند و چون میان اسکندر و اردشیر را پانصد و سی و هفت سال بدانیم میان زرتشت و یزدگرد بن شاپور بنابر اینکه برای هر صد و بیست سال يك ماه کبیسه لازم باشد تقریباً نهصد و هفتاد سال می شود که هشت ماه کبیسه لازم



دارد و چون این مدت را دویست و شصت و چند سال بدانیم و یا اینکه بنا بر قول اکثر قریب سیصد سال مدت سالها تقریباً ششصد سال می شود و پنج ماه کبیسه می خواهد و چون ایرانیان گفته اند هشت ماه کبیسه لازم دارد پس خلف لازم آمد.

استدلال دیگر بر جهت عقیده  
ببیرونی در تاریخ اشکانیان از  
زایجه مانی  
همچنین در کتابهای اهل نجوم ذکر شده که  
طالع سالی را که اردشیر در آن قیام کرد  
تقریباً نیمه جوزا بود<sup>۱</sup> و طالع سالی که

یزدگرد در آن قیام نمود سدس برج عقرب بود و چون ما نود و سه جزء و ربع جزء را که به عقیده ایرانیان<sup>۲</sup> زیادی دور شمسی برایام صحاح باشد در چهار صد و هفت سال ضرب کنیم صد و پنجاه و دو جزء و سه ربع جزء می شود که چون این مقدار را از مطالع<sup>۳</sup> درجه طالع سالی که یزدگرد در آن قیام کرد کسر کنیم و باقی را<sup>۴</sup> در مطالع اقلیم عراق که پایتخت مملکت ساسانیان بود بدل به قوس نماییم<sup>۵</sup> طالع تقریباً نصف برج جوزا می شود که با آنچه گفته اند نزدیک است.

اگر سالها زیاد و یا کم شود طالع اتفاق نمی افتد و چون دو گواه عادل بر این مطلب گواهی دهند از آنچه گواهان زیاد شهادت داده اند اولی خواهد بود. چون بر چهار صد و هفت سال که منجمان گفته اند پانصد و سی و هفت سال که شاپورگان می گوید بیفزاییم جمع آن نهصد و چهل و چهار سال می شود که تاریخ

۱- نصف از جوزا ۵ ساعت از روز بالا آمده.

۲- معلوم می شود که سال ایرانیها سیصد و پنج روز و نود و سه جزء و ربع جزء از يك روز بوده که از شش ساعت هم چند دقیقه زیادتر می شود و سابقاً هم در متن ذکر شد.

۳- مطالع قوسی است از معدل النهار که با قوسی از منطقه البروج طالع می گردد و در خط استوا ربع با ربع طلوع می کند و در نقاط دیگر تفاوت دارد.

۴- از این جهت مجبوریم که باقی مانده را بدل به قوس کنیم که مقادیر بدست آمده را بدانیم چه زمانی بوده زیرا مطالع اجزای معدل النهار است که زمان با آن معلوم می شود و در اصطلاح اجزای منطقه را درجات و اجزای معدل را زمان گویند و مطالع بمعنای زمان طلوع است نه مکان طلوع.

۵- مطالع هر اقلیمی را از روی تحقیق در زیجها معلوم کرده اند.

اسکندر در آغاز سلطنت یزد گرد خواهد بود و از این جهت يك سال زیادتر شده که سالیان روم و ایران در اوایل مبادی در حکایات حاکی بدون تدقیق در ماهها و کسور آن تفاوت دارد .

اما حمزه اصفهانی از موسی بن عیسی کسروی حکایت می کند که چون همیتطور که ما نظر کردیم او نیز نظر نمود و به تخیلی که گفته شد متنبه گشت رأی او بر این شد که میان اسکندر و سلطنت یزد گرد نهصد و چهل و دو سال بود که اگر دوست و شصت و شش سال مدت حکومت اشکانیان را از آن کم کنیم دوری سلطنت ساسانیان از آغاز اردشیر تا ملك یزد گرد ششصد و هفتاد و شش سال می شود و در میان گفته های ایشان چنین چیزی یافت نمی شود و کسروی گفت ما نظر نمودیم و به نامهای پادشاهان توجه کردیم و دیدیم که نامهای چندین پادشاه را فراموش نموده اند و ناقلان ذکر نکرده اند و برای تشابهی که داشته در دنبال یکدیگر قرار دادند و موسی بن عیسی کسروی، هم بر عدد ملوک و هم بر مدت پادشاهی ایشان زیاد نمود چنانکه در آینده چون نوبت فرا رسد گفته او را نیز نقل خواهیم کرد.

قسم سوم از تاریخ ایرانی مربوط  
به دوره ساسانیان و بیان  
اختلاف اقوال اهل تاریخ

اکنون قسم سوم از تاریخ ایران را ذکر  
کنیم که مبداء آن از قیام اردشیر بن بابک  
است که از نسل بهمن بن اسفندیار بود زیرا  
اوپسر بابک شاه بن ساسان بن بابک بن ساسان بن بهافرید بن مهرمش بن ساسان بزرگ  
پسر بهمن بن اسفندیار است .

این قسم از تاریخ هم از آنچه به قسم اول عارض شده سالم نیست ولی یگانه  
فرق این است که این عیب در قسم سوم کمتر است و من جدول اول آنرا که نظیر  
هریک از جدولهایی است که در دو قسم ذکر شد آغاز می کنم و پس از آن جدول  
دوم و سوم را قرار می دهم و اگر زمانها را از جدول هر سه قسم جمع کنیم تاریخ ارتباطی  
بههم پیدا می کند و جدول اول این است .

## نامهای پادشاهان ساسانی

بر حسب اتصال آن بجدول اول	مدت سلطنت	جمله سالها
القاب ایشان	هر يك از آنان	
سالها	ماهها	روزها
سالها	ماهها	روزها
اردشیر بن بابک که ملقب بگرد - بابکان	ید	ی
آورنده، جامع، است چه، کشور ایران را بیکجا گرد آورد	۱۴	۰
شاپور بن اردشیر کتب یونان را نقل کرد و در عصر او عود را استخراج کردند	و	د
هرمز بن شاپور	و	یب
بهرام بن هرمز کشنده مانی	ل	ب
بهرام بن بهرام	ا	ب
بهرام بن بهرام بن بهرام	پهلوان	یب
بهرام بن بهرام بن بهرام	ساعیده - لایقره یز	یب
بهرام بن بهرام بن بهرام	سکانشاه	یب
بهرام بن بهرام بن بهرام	نخجیرگان	یب
هرمز بن فرسی	کوه بد	یه
شاپور بن هرمز ذوالاکتاف	هوبه سنبا	یه
اردشیر بن هرمز	جمیل - خوشرو	یه
شاپور بن شاپور	شاپور جنود	یه
بهرام بن شاپور	کرمانشاه	یه
یزدگرد بن شاپور	اثم - گناهکار	یه
بهرام بن یزدگرد	گور	یه
یزدگرد بن بهرام	شاه دوست	یه
فریدون بن یزدگرد	مردانه	یه
بلاش بن فیروز	کرمانمانه	یه

				قباد بن فیروز تا آنکه طغیان در	
•	ب	۳۰۴	•	•	دین نمود و خلع شد
•	ب	۳۰۶	•	•	جاماسب بن فیروز که برادر او بود سکار بو- لایقرء ب
					قباد بن فیروز که دومین دفعه
•	ب	۳۱۰	•	•	بشاهی رسید
					زندیق د
					کسری انوشیروان تا آنکه پیغمبر
•	ب	۳۵۱	•	•	متولد شد
					ملك عادل ما
•	ط	۳۵۸	•	ز	و پس از آن
					هرمز بن کسری تا آنکه خلع
•	د	۳۶۸	•	ی	شد و خفه گشت
					یولزاد ط ز
					کسری تا آنکه چوب صلیب
•	د	۴۰۱	•	•	را از قصبه ایلیا بیرون آورد. ابروینا الملك العزیز لاج
					و پس از آن تا آنکه پیغمبر
					هجرت کرد
					و پس از آن تا آنکه خلع شد
•	ی	۴۰۶	•	د	و در چشمش میل کشیدند و کشته شد
					قباد بن کسری تا آنکه در طاعون
•	ی	۴۰۷	•	ح	هلاک شد
					شیرویه
					ادشیر بن شیرویه که دارای هفت
•	و	۴۰۸	•	و	سال بود
					کوچک ا
•	یح	۴۰۸	•	ح	شهر براز و این کسی است که کسری حرمان
					اورا برای محاصره قسطنطنیه فرستاد
•	یا	۴۰۹	•	د	بوران دختر کسری پرویز خوشبخت- سعیده ا
					و مادر آن مریم دختر قیصر است

- کسری بن قباد بن هرمز بن کسری پرویز کوتاه • ی • ۴۱۰ • ط • یح  
 فیروز بن حمرام حسس بن مر کسله خوشدید • ا • ک • ۴۱۰ • یا • ح  
 بن موزاد  
 آرمیدخت دختر پرویز تا آنکه داد گر عادل • و • ۴۱۱ • ه • ح  
 مسموم شد  
 فرخزاد خسرو که طفل بود • ا • ۴۱۱ • و • ح  
 یزدگرد بن شهریار بن کسری آخرین پادشاه ک • ۴۳۱ • و • ح  
 پرویز که پانزده ساله بود

سپس عرب بر ایران چیره شد

اما جدول دوم که جزو منقولات حمزة بن حسن است که از کتاب  
 ابستا تصحیح کرده و از کتاب سیر الکبیر نقل شده این است

### جدول دوم از قسم اول

#### نامهای ملوک ساسانی

جمله سالها		مدت سلطنت هر يك		بنا بر نقل حمزه در سیاق جدولی		که از ابستا تصحیح شده
روزها	ماهها	سالها	روزها	ماهها	سالها	
•	و	۱۴	•	و	ید	اردشیر بن بابک
کح	و	۴۴	کح	•	ل	شاپور بن اردشیر
کح	د	۴۶	•	ی	ا	هرمز بن شاپور
ا	ج	۴۹	ج	ج	ج	بهرام بن هرمز
ا	ح	۶۶	•	•	یز	بهرام بن بهرام
ا	•	۶۷	•	د	•	بهرام بن بهرام بن بهرام
ا	۹	۷۶	•	•	ظ	نرسی بن بهرام
ا	•	۸۳	•	•	ز	هرمز بن نرسی

ا	ه	۱۵۵	.	.	عب	شاپور بن هرمز ذوالاكتاف
ا	.	۱۵۹	.	.	د	اردشیر بن هرمز
ا	ط	۲۰۰	.	د	ن	شاپور بن شاپور
ا	ط	۲۲۰	.	.	یا	بهرام بن شاپور
ط	ب	۲۴۲	ح	ه	کا	یزدگرد بن بهرام
ط	ب	۲۶۵	.	.	کج	بهرام بن یزدگرد
ز	ز	۲۸۳	کج	د	یح	یزدگرد بن بهرام
ح	ز	۳۱۰	ا	.	کز	فیروز بن یزدگرد
ح	ز	۳۱۴	.	.	د	بالاش بن فیروز
ح	ز	۳۵۷	.	.	مج	قباد بن فیروز
ح	ب	۴۰۵	.	ز	مز	انوشیروان قباد
یح	ط	۴۱۶	ی	ز	یا	هرمز بن انوشیروان
یح	ط	۴۵۴	.	.	لح	پرویز پسر هرمز
یح	ه	۴۵۵	.	ح	.	شیرویه پسر پرویز
یح	یا	۴۵۸	.	و	ا	اردشیر بن شیرویه
یح	ج	۴۵۸	.	د	ا	بوران دختر پرویز
یح	ه	۴۵۸	ا	ب	.	خشنشبنده
یح	ط	۴۵۹	.	د	ا	آزرمیدخت دختر پرویز
یح	ی	۴۵۹	.	ا	.	خرزاد خسره
یح	ی	۴۷۹	.	.	ك	یزدگرد بن شهریار

جدول سوم در این قسم از تاریخ و این همان جدول است که  
حمزة بن حسن از نسخه موبد نقل کرده

### نامهای ملوک ساسان

بر حسب گفنه حمزة بن حسن که از نسخه موبد گرفته			مدت سلطنت هریک			جمله سالها		
اردشیر بن بابک پس از آنکه با ملوک الطوائف جنگ کرد			سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها
شاپور بن اردشیر	ید	ی	۱۴	۰	۰	۱۴	ی	۰
هرمز بن شاپور	ل	۰	۱۴	یه	۰	۱۴	ی	یه
بهرام بن هرمز	ج	ج	۴۸	۰	۰	۴۸	۱	یه
بهرام شکان شاه	یز	۰	۶۵	۰	۰	۶۵	۱	یه
نرسی بن بهرام	م	د	۱۰۵	۰	۰	۱۰۵	۰	یه
هرمز بن نرسی	ط	۰	۱۱۴	۰	۰	۱۱۴	۰	یه
شاپور ذوالاکتاف	ز	۰	۱۲۱	۰	۰	۱۲۱	۰	یه
اردشیر بن هرمز	عب	۰	۱۹۳	۰	۰	۱۹۳	۰	یه
شاپور بن شاپور	د	۰	۱۹۷	۰	۰	۱۹۷	۰	یه
بهرام بن شاپور	۰	۰	۲۰۲	۰	۰	۲۰۲	۰	یه
یزدگرد ائیم	یا	۰	۲۱۲	۰	۰	۲۱۲	۰	یه
بهرام گور	کا	۰	۲۳۴	یح	۰	۲۳۴	یا	ج
یزدگرد بن بهرام	یط	یا	۲۵۴	۰	۰	۲۵۴	ی	ج
فیروز بن یزدگرد	ید	د	۲۶۹	یح	۰	۲۶۹	ب	کا
بلاش بن فیروز	یز	۰	۲۸۶	۰	۰	۲۸۶	ب	کا
قباد بن فیروز	د	۰	۲۹۰	۰	۰	۲۹۰	ب	کا
انوشیروان	ما	۰	۳۳۱	۰	۰	۳۳۱	ب	کا
	مح	۰	۳۷۹	۰	۰	۳۷۹	ب	کا

ک	ب	۳۹۱	.	.	یب	هرمز بن انوشیروان
ک	ی	۴۲۹	.	.	لب	پرویز
ک	د	۴۲۹	.	ح	.	قباد شیرویه
ک	د	۴۳۱	.	و	ا	اردشیر بن شیرویه
ک	ح	۴۳۲	.	د	ا	پوران دختر پرویز
ک	ط	۴۳۲	.	ا	ه	فیروز با شخصی که موسوم است به خشنشبنده
ک	ج	۴۳۳	.	و	ا	آزرمیدخت
ک	ج	۴۳۴	.	و	ا	خره داد خسره
ک	ج	۴۵۴	.	.	ک	یزدگر بن شهریار

در کتاب ابوالفرج زنجانی تواریخ این قسم را برخلاف آنچه در جداول سه گانه یافتیم بدست آوردیم و بر حسب اعمالی که در دو قسم از سه جدول قبلی انجام دادیم در اینجا آنها را ذکر می کنیم که جدول تاریخ با ذکر آن اتمام یابد .

### نامهای ملوک ساسانی بنا بر نقل از کتاب ابوالفرج زنجانی

مدت سلطنت هر یک		جمعه سالها				
سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها	
ید	ی	.	۱۴	ی	.	اردشیر بن بابک
لا	و	یح	۴۶	د	یح	شاپور بن اردشیر
ا	و	.	۴۷	ه	یح	هرمز بن شاپور
ج	ج	ج	۵۱	ا	ک	بهرام بن هرمز
یز	ه	.	۴۰	ا	ک	بهرام بن بهرام
د	د	.	۷۲	.	ک	بهرام بن بهرام بن بهرام
ط	.	.	۸۱	.	ک	نرسی بن بهرام



ط	•	•	•	•	هرمز بن نرسی
عب	•	•	•	•	شاپور بن هرمز بن ذوالا کتاب
د	•	•	•	•	اردشیر بن هرمز
یا	•	•	•	•	شاپور بن شاپور
کا	کا	یح	•	•	بهرام بن شاپور
یح	یا	ج	•	•	یزد گرد ائیم
یح	د	یح	•	•	بهرام گور
ز	•	•	•	•	یزد گرد بن بهرام
ز	•	•	•	•	هرمز
کز	•	•	•	•	فیروز بن یزد گرد
د	•	•	•	•	بلاش بن فیروز
حج	•	•	•	•	قباد و جاماسب پسران فیروز
مز	ز	•	•	•	انوشروان بن قباد
یا	ز	یه	•	•	هرمز بن انوشیروان
لح	•	•	•	•	پرویز بن هرمز
•	ز	•	•	•	شیرویه بن پرویز
•	•	•	•	•	اردشیر بن شیرویه
•	•	کب	•	•	خوهان که رومیان را محاصره کرد
•	ج	•	•	•	کسری پسر قباد
•	ا	•	•	•	بوران دختر پرویز
•	ب	•	•	•	خشنشبنده
•	د	•	•	•	آذر میدخت دختر پرویز
•	ا	•	•	•	فرخزاد خسرو که طفل بود
•	•	•	•	•	یزد گرد بن شهریار

بحثی در کارهای کسروی مورخ در پیش وعده دادیم که سیاق کسروی را در تاریخ بیان کنیم و اکنون برای انجام وعده خود می گوئیم: چون کسری به اضطراری که در دو قسم اخیر تاریخ است وقوف یافت کار بسیار شگفت انگیزی کرد که ما از کار او و از خود او در شگفت مانده ایم، و کاری که کسروی کرده این است که دو بیست و شصت و شش سال برای مدت سلطنت اشکانیان کم کرد و حمزه بن حسن اصفهانی تنها رایی را که از ابستا تصحیح کرده و رأی دیگری را که از نسخه مؤبد گرفته برای ما نقل کرده و در هر دو رأی مدت پادشاهی اشکانیان برسیصد و پنجاه سال افزون می گردد و ما باید یکی از دو کار کنیم یا یکی از آن دو رأی عمل نماییم و یا طریقه‌ای را که کسروی پسندیده به آن دو مقرون کنیم.

پس از اینکه کسروی از کار نامبرده در فوق فراغت یافت و تصدیق کرد که تخلیطهایی در آن قسمت از تاریخ که گفته شد واقع گشته ولی ایکاش من می دانستم که چرا این مدت را از دوره سلطنت ساسانیان کم کرد و از اشکانیان چشم پوشید با آنکه تاریخ اشکانیان بعللی مغشوش است.

یکی از آن علل این است: که احوال عمومی ایرانیها در آن عصر پراکنده بود و مردم بواسطه عذابها و بد رفتاریهای اسکندر و جانشینان او بخود پرداخته بودند و از همه چیز غافل بودند.

علت دیگر این است: که اسکندر هر چه از علوم مرغوب و صنایع بدیع در ایران یافت همه را طعمه آتش گردانید حتی اینکه مقدار زیادی کتب دینی را سوزاند و بناهای رفیع را از قبیل ساختمانی که در اصطراست و در عصر به مسجد سلیمان بن داود معروف است خراب کرد و آتش زد و من گویند که هنوز از آتش سوزی در جایهایی از آن بنا باقی است.

این بود که ایرانیان مدتی را که میان سلطنت اسکندر و اردشیر است و رومیان در آنوقت ایشان را اداره می کردند ذکر نمودند.

پس از آنکه از شر اسکندو و اشکانیان فارغ البال و آسوده خاطر شدند به تاریخ نویسی مشغول گشتند .

پس به دلایلی که گفته شد مدت سلطنت اشکانیان سزاوارتر است که تفاوت در آن واقع شد چه ، پادشاهی و فرمانروایی در ساسانیان منتظم بود ولی در ایام اشکانیان مضطرب و مغشوش بود و گواهانی را که ما از نظر شما گذرانندیم به این معنی گویا هستند .

جدولی را که کسروی بنا بزعم خود اصلاح کرده به قرار زیر است

### نامهای پادشاهان ساسانی

بنا بر حکایت حمزة بن حسن از کسروی که آنها را اصلاح کرده

مدت سلطنت هریک		جمله سالها				
سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها	
۱۹	۰	۰	۱۹	۰	۰	اردشیر بن بابک
۵۲	۰	۰	۵۲	۰	۰	شاپور سپاهها - سابور الجنود
۵۴	۰	۰	۵۴	۰	۰	نسرش هرمز
۶۳	۰	۰	۶۳	۰	۰	پسرش بهرام
۸۶	۰	۰	۸۶	۰	۰	بهرام بن بهرام
۹۹	۰	۰	۹۹	۰	۰	بهرام بن بهرام بن بهرام
۱۰۸	۰	۰	۱۰۸	۰	۰	نرسی بن بهرام
۱۲۱	۰	۰	۱۲۱	۰	۰	پسرش هرمز
۱۹۳	۰	۰	۱۹۳	۰	۰	شاپور ذوالاكتاف
۱۹۷	۰	۰	۱۹۷	۰	۰	برادرش ارشیر
۳۷۹	۰	۰	۳۷۹	۰	۰	شاپور بن شاپور ذوالاكتاف
۲۹۱	۰	۰	۲۹۱	۰	۰	پسرش بهرام

•	ز	۳۷۳	•	فب	پسرش یزدگرد صاحب شروین
•	ز	۳۹۶	•	کج	یزدگرد
•	ز	۴۱۹	•	کج	پسرش بهرام گور
•	ز	۴۳۷	•	یح	پسرش یزدگرد
•	ا	۴۶۳	•	کو	پسرش بهرام
ا	ا	۴۹۲	•	کط	پسرش فیروز
ا	ا	۴۹۵	•	ج	پسرش بلاش
ا	ا	۵۶۳	•	سح	برادرش قباد
ا	ح	۶۱۰	•	مز	انوشیروان بن قباد
ا	ح	۶۳۳	•	کج	هرمز بن انوشیروان
ا	ح	۶۷۱	•	لح	ابرویز بن هرمز
ا	د	۶۷۲	•	•	شیرویه بن هرمز
ا	د	۶۷۳	•	ا	اردشیر بن شیرویه
ط	ه	۶۷۳	ح	ا	شهر براز
ط	•	۶۷۴	•	ا	بودان بنت کسری پرویز
•	ز	۵۷۴	•	ب	خشنشده <sup>۱</sup>
ط	ه	۶۷۵	•	ی	خسرو بن قباد هرمز
ط	ز	۶۷۵	•	ب	فیروز از اولاد اردشیر بابک
ط	یا	۶۷۵	•	د	آذرمدخت دختر پرویز
ط	•	۶۷۶	•	ا	فرخزاد پسر خسرو پرویز و مادر کروییه
			•	•	ن ب - کردیه خواهر بهرام چوپین
ط	•	۶۹۶	•	ک	یزدگرد بن شهریار

۱- این کلمه معرب گشنسب ینده است یعنی بندهی آتشکدهی آذر گشنسب آذربایجان

بنابر رأی منجمین هیچ يك از خلفای اسلام و ملوك این ملت نمی تواند بیشتر از بیست و چهار سال سلطنت کند، اما علت اینکه مطیع عباسی بقریب سی سال خلافت نمود این است که سلطنت در آخر ایام متقی و آغاز ایام مکتفی از آل عباس به آل بویه انتقال یافت و تنها ریاستی که در دست بنی عباس ماند امری دینی و اعتقادی بود نه آنکه سلطنت دنیوی باشد چنانکه رأس الجالوت در نزد یهود فقط ریاست دینی دارد بدون اینکه ملك و سلطنتی دارا باشد و در زمان ما اشخاصی که از بنی عباس بخلافت قائمند بنابر رأی اهل نجوم رئیس اسلام اند نه آنکه پادشاه باشند و منجمان از زمانهای خیلی دور بر این رأی بودند که خلافت و سلطنت از دست پسران عباس بیرون خواهد رفت چنانکه در کتاب احمد بن طیب سرخسی در قران نحسین در برج سرطان این مطلب بطور آشکار گفته شده، کنگه هندی منجم رشید تصریح نموده که سلطنت از دست بنی عباس خارج می گردد و به مردی که از اصفهان خروج خواهد کرد منتقل می شود و این خبر بوقتی که علی بن بویه ملقب به عمادالدوله در اصفهان خروج کرد منطبق می شود.

ذکر القابی که بنی عباس به بنی عباس پس از آنکه اعوان خود را بالقاب دروغین طرفداران خود داده اند ملقب ساختند و فرقی میان دوست و دشمن خود

نگذاشتند دولت و سلطنت آنان ضایع گشت و چون در دادن القاب افراط کردند احتیاج یافتند که برای حاضران در خدمت و در دربار خود فرقی و تمیزی قائل شوند این بود که به آنها دولقب دادند و چون این خبر شهرت یافت آنانکه از حضور غائب بودند مایل شدند که مانند دسته پیشین دولقب داشته باشند و آوردن واسطه ها و بذل مال يك لقب دیگر از خلیفه گرفته و این دسته هم دارای دو لقب شدند، باز بنی عباس نیازمند شدند که از نو فرقی میان این گروه و گروهی که به حضور خلیفه اختصاص دارند بگذارند، این بود که يك لقب دیگر بایشان دادند تا دارای سه لقب شوند و لقب شاهنشاهی را بالقاب این دسته افزودند تا آنکه باندازه ای تکلم و ثقیالت در این اسما پیدا شد که شخص پیش از تلفظ و ذکر این نامها از طول آن خسته

می شود و نویسنده مدتی از عمر و مقداری از کاغذ خود را برای نوشتن این نامها باید ضایع و تفریط کند و شخص مخاطب هم از شنیدن آنها باین فکر است که وقت فوت نشود و نماز قضا گردد و تصور نمی کنم که اگر مقداری از القاب صادره از حضرت خلافت را در جدولی حصر کنیم و بخوانندگان ارائه دهیم گناهی مرتکب شده باشیم .

القاب صادره از حضرت خلیفه

نامهای ملقبین

ولی الدوله

قاسم بن عبدالله

عمیدالدوله

پسرش

ناصر الدوله

ابو محمد پسر حمدان

سعدالدوله

پسرش

سیف الدوله

ابو الحسن علی بن حمدان

عمادالدوله

علی بن بویه

معز الدوله

ابو الحسن احمد بن بویه

رکن الدوله

حسن بن بویه

عز الدوله

ابو منصور بختیار بن ابی الحسن

عمدة الدوله

ابو اسحاق بن حسین

سند الدوله

ابو حرب حبشی پسر ابو الحسن

ظہیر الدوله

ابو منصور بیستون بن وشمگیر

مؤید الدوله

ابو منصور بویه بن حسن

اعزاز الدوله

مرزبان بن بختیار

شمس المعالی

قابوس بن وشمگیر

ولی الدوله

ابو احمد حارث بن احمد

عضد الدوله و تاج المله

ابو شجاع فناخسره بن حسن

فخرالدوله و فلك الامه	ابو كالتجر بن فناخسره
شرف الدوله و زمن الملة	ابو الفوارس بن فناخسره
مجدالدولة و كهف الامه	ابو طالب رستم بن على
عين الدولة و امين الملة	ابو القاسم محمود بن سبكتكين
بهاء الدولة و ضياء الملة و غياث الامه	ابو نصر خره فيروز بن فعاخره
ناصر الدوله	ابو الحسن محمد بن ابراهيم
حسام الدوله	ابو العباس تاش حاجب
عميد الدوله	ابو الحسن فائق خاصة
ناصر الدوله	ابو على محمد بن محمد بن ابراهيم
معين الدوله	سبكتكين اولاً
بناصر الدين و الدوله	و پس از آن ملقب شد
سيف الدوله	محمود پسر سبكتكين
سنان الدوله	ابو الفوارس بكتوزون حاجب
نصير الدوله	ابو القاسم محمد بن ابراهيم
معين الدوله	ابو منصور الب ارسلان البالوى

همچنين وزراء خلافت باذواء ناميده شدند مانند ذى اليمينين و ذى الرياستين و ذى الكفائتين و ذى السيفين و ذى القلمين و پس از آنكه سلطنت به آل بويه منتقل شد بخلفاء تشبه جستند و در نام گذارى مبالغه كردند و سراپا در دروغ غرق شدند و وزراى خود را بكافى الكفات و كافى اوحده و اوحده الكفات ناميدند .

ولى سامانيان كه ولات خراسان بودند در اين القاب رغبت نكردند و تنها بكنيه اکتفا كردند و در زمان سلطنت خود باين قبيل نامها خوانده مى شدند : ملك مؤيد ، موفق ، منصور ، معظم ، منتصر و پس از مرگ اينطور ناميده شدند : حميد ، شهيد ، سديد ، رضى و ماننده اين نامها .

وليكن سامانيان سپاهيان خود را از راه اقتداى بكارهاى خلفا بناصر الدوله

و عمادالدوله و حسامالدوله و عمیدالدوله و سیفالدوله و سنانالدوله و معینالدوله و نصیرالدوله ملقب ساختند .

بغراخان هم که در سیصد و هشتاد و دو خروج کرد خود را شهابالدوله نام گذاشت ولی برخی از سامانیان از این حد تجاوز کردند و خود را بامیرالعالم و سیدالامرا، خواندند و خداوند ذلت دنیوی را بایشان چشانید و ناتوانی ایشان را بجهانیان ارائه داد .

اما امیر سید اجل، ادامالله سلطانه، از حضرت خلافت مکاتبه شد و از القاب منسوب بدولت مانند نامهای پیش بر او عرضه گشت ولی برای اینکه تشبیه باشخاصی که لقبهای مجازی یافته اند پیدا نکند این القاب را نپذیرفت و برای خود لقبی انتخاب کرد که از حق و حقیقت تجاوز ننمود و خداوند توانایی او را ادامه دهد و مخدوم مکرم ما در میان پادشاهان جهان مانند آفتابی است که تاریکی ایشان را بفروغ معالی خود روشن می سازد و خلفاء رضایت دادند که او را امیر المؤمنین لقب دهند و باز خواستند که این لقب را دو برابر سازند و زیادت دهند ولی مخدوم مطاع ما برای علو همتی که داشت از این کار ابا نمود. خداوند بقای او را امتداد دهد و بعدل و داد او آفاق عالم را روشن سازد و اقطار جهان را بنظر او آباد نماید و اسباب ترقی او و بندگان خود را در سایه خویش بکمال منتظره برساند و خداوند بر این کار قادر است و بمصالح بندگان خود خبیر و بصیر است .

اکنون ما بهمان راهی که در پیش می رفتیم  
بر گردیم و گوئیم: چون مقدار تواریخی را که  
از جداول سابق بدست می آید دانستیم باید به  
وعدهی خود که راهنمایی به شناسایی کیفیت

ترسیم طیلسان و تطبیق  
تواریخ به سه طریق برای  
برای اینکه اشتباهی پیش  
نیاید

استخراج تواریخ، که در زیجها و ارساد و شروط و معاملات به کار بسته می شود، وفا کنیم و برای اینکار یک طیلسان تضعیف شده ای که ابعاد میان هر یک از اینها را با دیگری که قابل اختلاف نیست تقدیم خوانندگان می کنیم و طیلسان دوری میان



هر يك را از ديگري به روزها كه قابل اختلاف نيست متضمن است و آنچه در نصف اسفل از قطر اخير ميباشد ايام ابعاد است كه به ارقام هندی مکتوب است و آنچه در نصف اعلى می باشد دو قسم است یکی بعینه ايام مذکور است كه شصت شصت بآنچه قابل رفع است رفع شده و آنچه در نصف اسفل است بعینه همین ايام است كه بارقام هند و به حروف جمل نقل شده .

**تنظیم حساب شطرنج برای** مثال این مطلب را بچیز معلومی میزنیم كه  
**فهم این طیلسان** هر وقت شانزده را هشت مرتبه در خود ضرب  
 کنیم و عدد يك را از مجموع اسقاط نماییم هنگامی كه از خانه اول بیکی شروع کنیم آنچه در جمیع بیوت صفحهی شطرنج از تضاعیف جمع می شود، خواهد شد و بارقام هند این عدد می شود :

۱۸۴۴۶۷۴۴۰۷۳۷۰۹۵۵۱۶۱۵

كه چون به شصت رفع شود این می گردد ل ل ك ز ط ه ج ن م لا . یه و به حرف جمل منقول گردد این خواهد شد (ها و ا ه ه طع جز مد ز و د د حا) و چون این حروف را به ترتیب بارقام هند نقل کردیم عدد مذکور حاصل می گردد و طیلسان را باید اینطور فهمید .

از این جهت ما تواریخ را بسه طریق فوق نقل نمودیم كه اگر در یکی از این سه ، شكی روی دهد در برخی حروف اعداد و ارقام یکی از این سه برای دیگری شاهد باشد و ما این عمل را بطرز غیر مشروح ذكر می کنیم زیرا کسی كه این كتاب را می خواند باید مرتبه اش از مرتبه مبتدیان در حساب بالاتر باشد .

گوییم اگر کسی معرفت تواریخ را از واحدی كه نزد او معلوم است بخواهد باید معلوم خود را مبدل بایام كند و مجموع را اصل نام بگذارد و میان مبداء دو تاریخ را یعنی معلوم و مطلوب را بدست آورد و ما این كار تعدیل نام می گذاریم و اگر تاریخ معلوم به تاریخ مطلوب مقدم باشد تعدیل را از اصل باید نقص نمود و اگر تاریخ معلوم از تاریخ مطلوب متأخر باشد تعدیل را باید بر آن بیفزاید و

آنچه جمع می شود ایام تاریخ مطلوب است که باید آنرا به مقدار سال منسوب باین تاریخ تقسیم کند و آنچه خارج قسمت شود سالیان تادمه خواهد بود و آنچه باقی ماند ایام است که بر حسب استحقاق خود بشهر نقل می شود به مقادیری که برای هر يك از اجناس شهر ذکر کردیم و ایام مابین تواریخ در طیلسان مضعف باین قرار است :

**قواعدی برای دانستن حساب خانه های شطرنج**  
برای دانستن دو برابر ساختن عدد خانه های شطرنج دو قضیه زیر را باید دانست .

قضیه اول -- هر گاه عددی را که در یکی از خانه های شطرنج است مجذور کنیم فاصله این مجذور از عدد این خانه مساویست با فاصله آن از خانه اول .  
مثلا : هر گاه بخواهیم مجذور عددی را که در خانه پنجم است بدست آوریم عدد این خانه را که ۱۶ باشد مربع می کنیم ۲۵۶ می شود که عدد نهمین خانه است و دوری خانه نهم از خانه پنجم مانند دوری خانه پنجم از خانه اول است .

قضیه دوم -- عدد هر خانه مساویست با مجموع اعداد خانه های پیشین منهای يك واحد .

مثلا: هر وقت عدد خانه ششم را که ۳۳ می باشد یکی از آن کم کنیم بامجموع اعداد خانه های پیشین یعنی ۱، ۲، ۴، ۸، ۱۶ مساوی می گردد .

معنای  $۱۶^۸$  این است که عدد خانه سی و سوم را در خود ضرب کنیم تا عدد خانه شصت و پنجم بدست آید و چون يك واحد از آن کم کنیم مجموع اعداد در خانه شصت و چهارم بدست می آید .

توضیح اینکه اگر عدد خانه پنجم را که ۱۶ می باشد در خود ضرب کنیم عدد خانه نهم بدست می آید و اگر عدد این خانه را در خود ضرب کنیم عدد خانه هفدهم بدست می آید و چون این عدد در خود ضرب شود عدد خانه سی و سوم بدست می آید که از ضرب آن در خود ، عدد خانه شصت و پنجم بدست آمده .

«توضیح ساده‌ی این دو قضیه و نتیجه‌های بعدی چنین دانسته می‌شود که بدانیم عدد هر خانه‌ی شطرنج برابر است با ۲ بتوان عدد آن خانه منهای یک پس عدد خانه پنجم برابر است با  $2^4 = 16$  و چون این عدد مجذور شود  $2^8$  می‌شود که عدد خانه نهم است :

خانه نهم  $(16^2)$

خانه هفدهم  $(16^2)^2 = 16^4$

خانه سی و سوم  $(16^4)^2 = 16^8$

خانه شصت و پنجم  $(16^8)^2 = 16^{16}$

که عبارتست از  $2^{32} \times 2^{32} \times 2^{64}$

این بیان از مترجم است

ابوریحان در کتاب ارقام<sup>۱</sup> می‌گوید که می‌خواهیم طریقه یاد گرفتن حساب شطرنج را بیان کنیم و مقدمه‌ای که دانستن آن واجب است این است :

تضاعیف زوج‌الزوج<sup>۲</sup> بکرشته اعدادی است دارای نسبت هندسی حال اگر تعداد جمله‌ها فرد باشد هر دو جمله را که بیک فاصله از آن باشند در خود ضرب می‌کنیم مساوی با مجذور جمله وسط است و اگر اعداد جمله‌ها زوج باشد دو جمله را که در وسط واقع شده چون در خود ضرب کنیم حاصل با ضرب هر دو جمله که

۱- این قسمت مانند حاشیه محسوب است که از قرون پیشین جزء متن شده و کتاب ارقام مانند بیشتر نوشته‌های بیرونی در دست نیست و از ۸ کتاب که بیرونی در علم حساب نوشته فقط رساله راشیکات در حساب هندی موجود است که در هند بچاپ رسیده .

۲- زوج‌الزوج کدام است ؟ این آنست که بدو نیم شود و نیمه او بدو نیم شود و همچنین همیشه تا بیکی رسد چون هشت .

زوج‌الفرد کدام است ؟ این آنست که یکی بدو نیم شود و بس و بیکی نرسد چون ده

نقل از کتاب تفهیم

در طرفین آن واقع شده‌اند مساوی می‌گردد.

اکنون که این دو مقدمه دانسته شد گوییم: اگر بر خانه‌های شطرنج یک خانه دیگر بیفزاییم تا در نتیجه شصت و پنج خانه شود بموجب قضیه دوم مجموع مطلوب مساوی فضل جمله شصت و پنج بر واحد خواهد بود و چون این خانه و خانه اول را دو طرف قرار دهیم خانه سی و سوم واسطه خواهد شد و این خانه اولین واسطه خواهد بود و چون این خانه را با خانه اول از نو، دو طرف قرار دهیم خانه هفدهم واسطه می‌شود و این دومین واسطه خواهد بود و چون خانه هفدهم و خانه اول را باز از نو دو طرف و دو حاشیه قرار دهیم خانه نهم واسطه می‌گردد که سومین واسطه باشد و چون خانه نهم و اول را مجدداً دو حاشیه قرار دهیم خانه پنجم واسطه می‌شود که واسطه چهارم باشد و چون خانه پنجم و خانه اول را دو حاشیه گردانیم خانه سوم واسطه می‌شود که پنجمین واسطه باشد و چون خانه سوم و خانه اول را دو حاشیه و کنار قرار دهیم خانه دوم واسطه می‌شود که عدد آنخانه ۲ می‌باشد و خود آن خانه واسطه ششم است و چون عدد دو را در خود ضرب کنیم مضروب خانه اول در خانه سوم خواهد شد و چون خانه اول واحد است پس حاصل ضرب واسطه پنجم است که در خانه سوم قرار دارد و آن چهار است و چون چهار را در خود ضرب کنیم شانزده می‌شود که واسطه چهارم است و در خانه پنجم و چون آن را باز در خود ضرب کنیم دویست و پنجاه و شش می‌شود که واسطه سوم و در خانه نهم است و چون آن را نیز در خود ضرب کنیم شصت و پنج هزار و پانصد و سی و شش می‌شود که دومین واسطه و در خانه هفدهم است و چون آنرا نیز در

۱- برای فهم مقصود باین اعداد بنگرید ۳۲، ۱۶، ۸، ۴، ۲، ۱

چون مقدار این جمله‌ها زوج است  $۸ \times ۴ = ۱۶ \times ۲ = ۳۲ \times ۱$

اما در سلسله اعداد زیر که عدد جمله‌ها فرد است

۶۴، ۳۲، ۱۶، ۸، ۴، ۲، ۱

جمله میانگین را که مجذور می‌کنیم با ضرب هر دو عدد واقع در طرفین آن

$$۸^۲ = ۱۶ \times ۴ = ۳۲ \times ۲ = ۶۴ = ۶۴ \times ۱ = ۶۴$$

مساویست

خود ضرب نماییم این عدد بدست می آید  $4294967296$  که واسطه اولی در خانه سی و سوم باشد و چون عدد مذکور را در مثل خود ضرب کنیم این عدد بدست می آید  $18446744073709551616$  که چون یکی از آن اسقاط کنیم، یعنی خانه اول، برای ما جمیع خانه‌های شطرنج باقی می ماند که عبارت از عددی باشد که در ابتدای کار مثل زدیم و این عدد را نمی شود برای زیادتی که داراست ضبط نمود مگر آنکه آن را بر ده هزار تقسیم کنیم تا بدره شود و بدره‌ها برهشت تقسیم کنیم تا بار گردد و این بارها بر ده هزار تقسیم کنیم تا استرهای بی شود که این بارها را می کشند بطور دسته‌ای که هر دسته ده هزار استر خواهد بود و چون این دسته استرها را بر هزار تقسیم کنیم که تا کنار شطوط این دشتها بچرند، بر کنار هر شطی هزار استر و عدد این دشتها را بر ده هزار تقسیم کنیم که تا از هر ده هزار دشت ده هزار کوه بیرون آید با آنکه در این تقسیم مسامحه کرده ایم حاصل تقسیم دو هزار و سیصد و پنج کوه می شود که در همه روی زمین این اندازه کوه نیست.

چون در این مطلب تفصیلی لازم است ما نیز از تفصیل کوتاهی نمی کنیم و گفتگوی در استخراج تاریخ آدم و طوفان را بنا بر رای اهل کتاب به تأخیر می اندازیم زیرا این دو وابستگی به سالهای یهود و ماههای دارد و این امر هم بسیار پیچیده است و دشواری دارد که قدری از آنرا در پیش گفتیم پس بدین سبب از عنایتی جداگانه به سالها و ماههای یهود و ترتیب فصل جداگانه نیاز نیست.

طریقه‌ی بدست آوردن برخی  
تواریخ از هم

اکنون به تفصیل قول در تواریخ آغاز کنیم با این فرض که میان اوایل آنها و روزی را که از

ایام می خواهیم معلوم باشد و ما آنرا ایام محصله نام می گذاریم.

گوییم: اگر بخواهیم تاریخ طوفان را بنا بر گفته ابو معشر که در زیج خود بکار بسته بدست آوریم ایام محصله آنرا بر ۳۶۵ تقسیم می کنیم و حاصل تقسیم،

سالهای تام خواهد شد و آنچه را که از ایام باقی بماند به شهر قبطی بدل می نماییم و گاه چنین اتفاق می افتد که شهر توت از این تاریخ با روز هیجدهم بهمن ماه تاریخ یزدگردی غیر مکبوس مصادف می شود .

اگر بخواهیم تاریخ بختنصر و فیلفس را بدست آوریم ایام محصله آنرا به سیصد و شصت و پنج تقسیم می کنیم در نتیجه سالیان تام بدست می آید و ایامی باقی خواهد ماند که باید بهر شهری مطابق حصه آن تقسیم شود و بشهر توت آغاز کنیم و گاه چنین اتفاق می افتد که اول آن با اول دیماه از تاریخ یزدگرد که غیر مکبوس است موافق می شود .

اگر تاریخ اسکندر را بخواهیم ایام محصله آنرا بر سیصد و شصت و پنج و ربع روز تقسیم می کنیم و باید این ایام را در چهار ضرب کرد تا آنکه ارباع گردد و مجموع را بر هزار و چهار صد و شصت و یک که ارباع سال است تقسیم کنیم و در نتیجه سالیان تام بدست خواهد آمد و آنچه که از ارباع باقی مانده بر چهار تقسیم می کنیم تا آنکه روز بدست آید و برای هر ماهی عدد ایامی را که داراست کنار می گذاریم و از تشرین اول شروع می کنیم و هر مقدار روز که باقی ماند که وفای بماه شدن نمی کند مقداری است که از آن گذشته و برای شباط در سالهای کبیسه بیست و نه روز و در سالهای غیر کبیسه بیست و هشت روز کنار می گذاریم .

کبیسه را اینطور باید شناخت که بباقی مانده قسمت ارباع بر چهار نظر می کنیم اگر دو باقی ماند سال منکسره کبیسه است و اگر کمتر یا بیشتر باقی ماند کبیسه نیست و سبب این کار این است که کبیسه دو سال باول تاریخ مقدم است و از چهار یکها در اول تاریخ دو ربع روز جمع می شود و چون پس از تاریخ دو ربع روز باقی ماند چون آن دو را با دو ربع پیشین روی هم گذاریم یک روز تمام بدست می آید و سال کبیسه می شود .

اگر کار ما در این تاریخ بنا بر مذهب روم باشد از جمله ایام محصله به سبب

تفاوت آغاز سال نزد روم و سریانیان نود روز القاء می کنیم و آنچه را که از چهار يكها باقی ماند بدل بایام می نماییم و برای هر ماهی عدد روزهای آنرا القاء می کنیم و ازینوار یوس یعنی کانون آخر ابتدا می نماییم و کبیسه را مطابق مثال متقدم باید دانست .

اگر تاریخ اغسطس را بخواهیم آنچه که در تاریخ اسکندر نمودیم با ایام محصله آن می نماییم تا آنکه سالیان تام بدست آید و ارباع باقی بماند و ارباع را بدل بایام می کنیم و برای هر ماهی از شهر قبض عدد روزهای آنرا ملحق می نماییم و از شهر توت آغاز می کنیم و اگر سال کبیسه باشد برای ابو غمنا که ماه کوچک است شش روز القاء می کنیم و اگر کبیسه نباشد برای آن پنج روز ملاحظه می نماییم .

سال کبیسه را بدینطور باید شناخت که اگر چهار يكها را بدل بروز کنیم چیزی باقی نماند و علت این کار این است که کبیسه باول تاریخ متقدم اسب و زیاد هم مشتبّه نمی شود چه در آخر سال جای دارد و اول توت همواره با روز بیست و نهم از آب سریانی متفق می گردد .

در تاریخ انطینس باید سالیان تام آنرا چنانکه در تاریخ اغسطس گذشت بدست آورد و باقی را بر چهار تقسیم نماییم و از چهار قسمت حصه هر ماهی را ملاحظه کنیم و از توت شروع می کنیم و در سال کبیسه برای ابو غمنا شش روز القاء می کنیم و کبیسه را اینطور باید شناخت که از ارباع ربع يك روز باقی بماند .

در تاریخ دقلطیانوس چنانکه در تاریخ اغسطس و غیره نمودیم با ایام محصله آن می نماییم تا آنکه سالیان تامه بدست آید و ارباع آن بایام صحاح عود یابد و بشهر حصه های را که سزاوار است تقسیم می کنیم و ازینوار یوس که کانون آخر باشد ابتدا می نماییم و اگر سال کبیسه باشد برای فبرار یوس که شباط است بیست و نه روز القاء می کنیم و در غیر آن بیست و هشت روز و کبیسه را باید اینطور شناخت که از ارباع دو ربع باقی بماند چنانکه در تاریخ اسکندر بود .

اما تواریخ عرب و ماههای ایشان و موقع نسئی در آنها و ترتیبی که به نسئی در جاهلیت داده بودند امری است که مجهول مانده زیرا تازیان امی و بیسواد بودند و در تخلید آثار جز به حفظ و اشعاری که گفته شده بر چیز دیگر تکیه نداشتند و چون اشخاصی که نسئی را بکار می بستند منقرض شدند نام آن منقطع شد و راهی برای دانستن این حقیقت در پیش نیست .

اما اگر بخواهیم تاریخ هجرت در اسلام را بدست آوریم ایام محصله آن را بر سال قمری وسطی که سیصد و پنجاه و چهار روز و خمس و سدس است تقسیم می کنیم بدین طریق که در سی ضرب می نماییم چونکه عدد سی کمترین عددی است که دارای خمس و سدس است و مجموع را بر ده هزار و ششصد و سی یک تقسیم می کنیم که مضروب سیصد و پنجاه و چهار است در سی باضافه یازدهای که مجموع خمس و سدس آن است پس آنچه بدست آید سالهای تام قمری است و آنچه باقی ماند ایام است که در سی مضروب شده و چون آن را بررسی تقسیم کنیم باز باز ایام باز گشت می کند و برای یک ماه سی روز و برای ماه دیگر بیست و نه روز می گیریم و از محرم آغاز می کنیم و آنچه که باقی ماند که نمی تواند یک ماه شود مقداری است که از آن ماه گذشته .

در استخراج تواریخ در زیجها بدینطور عمل می کنند و اگر راههای مختلفی بروند تمام به معنای واحدی راجع است و اما بنا بر رؤیت هلال ممکن است که دو ماه از پشت سر هم باشند و هر دو ناقص و سه ماه هم از پی یکدیگر باشند و تام و نیز ممکن است که سال قمری بر مقدار مذکور زائد باشد و یا بسبب اختلاف حرکت در بعض اوقات کمتر از آن باشد<sup>۱</sup> .

اما تاریخ یزدگرد ایام محصله آن را بر سیصد و شصت و پنج تقسیم می کنیم و حاصل تقسیم سالیان تمام است و آنچه که باقی ماند بهر ماهی مقداری را که

---

۱ - سابق بر این در رد قول اسماعیلیه که برای استخراج هلال به حساب متوسل شده اند نه رؤیت، بیرونی نیز گفت که ممکن است دو ماه پشت هم ناقص و سه ماه از پی هم تام باشند .



مستحق است عطا می‌کنم و از فروردین ماه در این کار آغاز می‌نماییم و از این کار بر آغاز تاریخ سلطنت یزدگرد که در زیجها مستعمل است وقوف می‌یابیم .

اگر تاریخ زردشتیان را بخواهیم بدانیم از تاریخ سلطنت یزدگرد بیست سال کم می‌کنیم و باقی مانده تاریخ ایشان خواهد بود زیرا مجوس از سال قتل یزدگرد و انقراض سلطنت و استقلال ایرانیان تاریخ گذاشته‌اند نه آنکه از آغاز پادشاهی یزدگرد تاریخ گرفته باشند ،

اما در تاریخ معتضد بالله باید عملی را که در تاریخ اسکندر نمودیم تکرار کنیم و بهر ماهی نصیبی را که سزاوار است مانند ماههای فارسی بدهیم و از فروردین ماه آغاز کنیم تا آنکه باذر ماه برسیم و اگر سال کبیسه باشد یعنی دو ربع از چهار یکها مانده باشد چنانکه در تاریخ اسکندر بود شش روز از آن القا می‌کنیم . اگر کبیسه نباشد پنج روز برای آن القا می‌کنیم و در این تاریخ نیروز همواره با روز یازدهم حزیران برای عملی که در پیش گفته شد موافق می‌شود .

**طریق پاسخ دادن به برخی از** خوب است مبحثی را که زیجها فاقد است و جز **سؤالات ماه‌شناسی** ابوالعباس فضل بن حاتم نیریزی در تفسیر

مجسطی نگفته ما در اینجا بیان کنیم چه ، این کار عام‌البلوی است و اشخاصی که عمل بآن می‌نمایند همواره به حیرت دچار می‌شوند آن مسئله این است که از ما تاریخی را سؤال می‌کنند که در چه وقت بوده و معوماتی را که بما برای استخراج مجهول می‌دهند از انواع مختلف است مانند اینکه از ما می‌پرسند که فلان روز که چندم شهر رومی و یا عربی و یا فارسی بوده که خود آن ماه بر ما مجهول است ولی نام ماهی دیگر را که بآن بوده و یا ماهی را که این روز در آن بوده ولی نامش را فراموش کرده‌ایم چه بود .

مثلا از ما می‌پرسند که روز هرمز در ماه تموز سال ۳۹۱ هجری چندم ماه بوده و برای حل این مسئله باید که تاریخ اسکندر را در اول محرم سال ۳۹۱ هجری استخراج کنیم و چون این مطلب بدست آمد بر ما پوشیده نخواهد ماند که

اول تموز با چه ماه و کدام روز از ماههای عرب متفق بوده و تاریخ یزدگرد را در اول تموز استخراج می‌نماییم و چون باین کار نیز موفق شدیم دانسته می‌گردد که هرگز در کدامین روز این ماه بوده و هر سه تاریخ با انواع و اجناسی که دارد معلوم می‌شود.

و اگر علاوه بر این معلوم نام روز را که در کدام هفته واقع است بدانیم بددك حقیقت ما را بیشتر یاری می‌کند مثلاً بدانیم که روز جمعه غره ماه رمضان سال سیصد و هفتاد یزدگردی چندم ماه بوده و طریق دانستن این مطلب آن است که تاریخ عربی را در اول نوروز این تاریخ استخراج می‌کنیم و از این معلوم غره ماه رمضان را حساب می‌کنیم و بعداً ملاحظه می‌کنیم که آغاز ماهها از روزهای هفت گانه کدام بوده و حساب ما در این وقت بدست می‌آید.

همچنین اگر بدانیم که يك روز از ایام هفته در چندمین روز ماهی نامعین قرار دارد که با تاریخ نامعینی دیگر موافق است و نام ماه را هم بدانیم این سؤال را نیز بطریق مقدم می‌توانیم پاسخ بگوییم.

شخصی که مسایل فوق را بفهمد کیفیت سؤالات بر او مجهول نخواهد ماند و اگر معلومات ما که دارای چندین مرتبه عدد است مراتب آن از آحاد و عشرات و مئات مختلف و متباین با یکدیگر باشند مثل اینکه بگویند فلان روز ۲۵ ولی ۵ آن از ماه فارسی باشد و بیست آن از ماه رومی که هر دو بر ما معلوم نباشد و یا یکی از آن معلوم باشد و یا آنکه بگویند سال ۳۴۵ پنج آن از تاریخ رومی و چهل آن از تاریخ عربی و سیصد آن از تاریخ فارسی باشد شکی نیست که پاسخ باین پرسشها هر چند که حساب آن هم طولانی باشد ممکن است و با تأمل زیاد می‌توان مجهول را بدل بمعلوم کرد و خداوند ما را بر راه راست توفیق‌دهنده است.

## فصل هفتم

در ادوار و تقوفات و میلاد سالهای یهود و میلاد ماهها و کیفیت و طریقه کبیسه آن در سالهای یهود و دیگر سالها گفتگو می کند

در فصل پیش بیان کردیم که چگونه پاره‌ای از تواریخ از پاره‌ای دیگر استخراج می‌شود و جز تاریخ آدم ابوالبشر و تاریخ طوفان بنا به گفته اهل کتاب برای ما نماند اکنون باید دید که بچه طریق این دو تاریخ را می‌توان شناخت برای دانستن مطلب ناگزیریم که سالها و ماههای یهود و ادوار آنها و آغاز سالهای ایشان را بشناسیم و بس از اینکه این مقدمه برای ما مسلم گشت شناسایی اوایل سالهای غیر از یهود را نیز بیان می‌کنیم و پاره‌ای از مسایل را که باعث تسهیل این مقصود می‌گردد بدان ملحق کنیم.

گوییم: تاریخ آدم آنست که یهود استعمال می‌کنند و تاریخ اسکندر آنست که نصاری آن را بکار می‌بندند و اگر آغاز تشری همواره با آغاز تشرین اول موافق بود تاریخ آدم با تاریخ اسکندر یک چیز بود و فقط ۳۴۴۸ سال که بنا به گفتدی یهود تفاوت میان آدم و اسکندر است با هم فرق داشت.

ولیک تشری بنا بر امر وسط پیوسته میان روز (۲۷) آب تا روز (۲۴) ایلول واقع می‌شود و در نتیجه تاریخ اسکندر که وقت تحویل یهود ناقص است اگر تفاوت

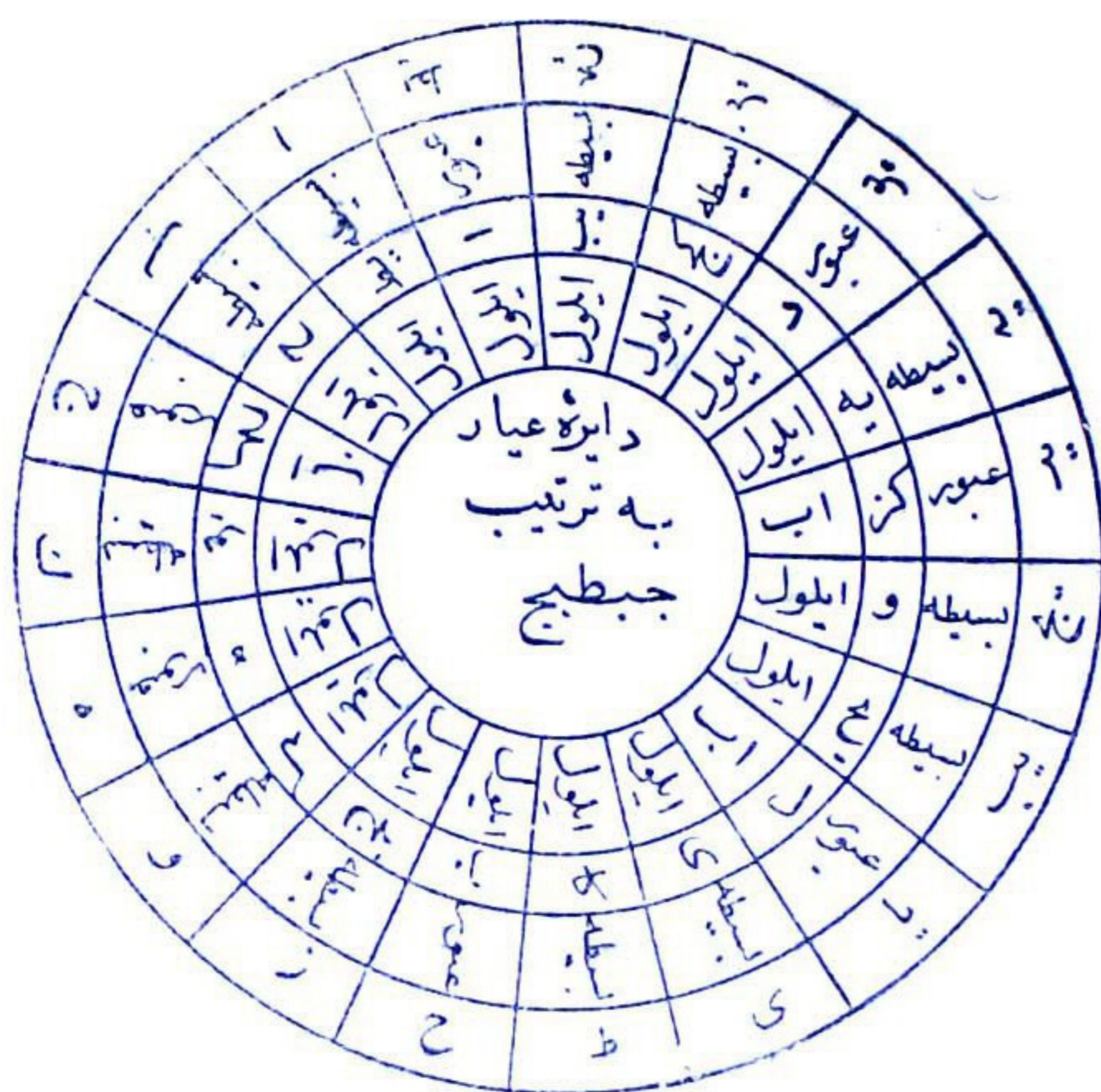
سالهای میان آدم و اسکندر را بر آن بیفزاییم تاریخ تام آدم خواهد شد .  
 بدین سبب آغاز تشری در این ایام گردش می کند که فصیح یهود بنا بر امر  
 اوسط پیوسته از روز ۲۸ ازار سریانی تا روز ۱۵ نisan اتفاق میافتد و این ایام  
 مدت اقامت آفتاب است در برج حمل و استقبالی که در این مدت باشد مقتضی  
 فصیح است ولی این مطلب که گفته اند بطور تقریب صحیح است زیرا اگر سال  
 خورشیدی با ایام سنه رومی متفق بود آنوقت گفته یهود روست بود ولی ما به صد  
 یافته ایم که تفاوت این دو ۵ ساعت و ۴۶ دقیقه و ۴۰ ثانیه و ۵۶ ثالثه است پس رسیدن  
 آفتاب بنقطه ای از فلک بروج که مبدء سال است در مدت ۱۵۵ سال يك روز زودتر  
 می شود .

**طریق بدست آوردن آغاز** ولی ما مطابق عقیده یهود بیان می کنیم که بچه  
**سال یهود** طریق ممکن است اول سالهای ایشان را فهمید

و چگونه می توان دانست که آیا این سالها عبور و یا بسیط است و بفرض اینکه  
 یکی از این دو باشد آیا ناقص است یا معتدل و یا تمام .

گوییم : وقتی که بخواهیم این مسئله را بدانیم به تاریخ اسکندر که مطابق  
 تشرین اول سریانی است ۳۴۴۸ سال می افزاییم تا در نتیجه تاریخ آدم با اول تشری  
 که همواره در آخر آب یا ایلول است ( که پیش از تشرین اول می باشد و ما تاریخ  
 را از آن ابتدا کردیم ) جمع شود .

اگر بخواهیم آغاز سال را که از این تاریخ بدست می آید بدانیم آیا بسیط  
 است یا عبور باید همین تاریخ را بگیریم و دو سال از آن کم کنیم و باقیمانده را به  
 ۱۹ قسم نماییم و آنچه از این تقسیم بدست می آید محازیر صغری است و  
 باقیمانده تقسیم را در طبقه اول دایره ی عیار باید قرار داد و در طبقه دوم این  
 دایره خواهید یافت که آیا بسیط بوده است یا عبور و در طبقه سوم معلوم می شود  
 که مطابق کدام يك از ماههای سریانی است و در طبقه چهارم نام آن ماه به دست  
 می آید و دایره ی عیار این است .



اگر ما در پیش نگفته بودیم که دور نوزده تایی پس از آنکه تمام شد بهمان روزی که از آن آغاز شده برگشت نمی نماید آنوقت برای اینکه بدانیم روز اول این دور مطابق کدام روز هفته است جدولی ترتیب می دادیم ولیک این کار ممکن نیست و اگر بخواهیم بدانیم روزی که برای ما در طبقه ثالثه دایره عیار به ست آمد کدام یک از ایام هفته است باید دانست که روز اول آب یا اول در آن سال کدام روز بوده و طریق شناسایی این امر را در آینده خواهیم بیان کرد و چون آغاز آب یا ایلول را شناختیم مطلوب خود را خواهیم به دست آورد و این امر که برای ما از تشریح به دست آمد مطابق امر اوسط بود یعنی بدون تعدیل ولی بسیار می شود که اول این سالها در ایامی اتفاق می افتد که یهود جایز نمی دانند پس برای رفع این اشکال یا باید یک روز جلو تر رفت و یا یک روز به عقب برگردیم و چون بخواهیم اینطور تعدیل کنیم نیازمند می شویم که بدانیم بنا بر مذهب یهود آفتاب و ماه کی در آغاز تشریح جمع می شوند و این کار هم باید مطابق رفتار یهود باشد نه اصحاب ارضاد زیرا میان این دو مذهب چندین اختلاف است .

انتقاد از روش علمی یهود  
 اختلاف اول : به عقیده ی یهود شهر قمری از  
 اجتماع تا اجتماع بیست و نه روز و دوازده  
 ساعت و هفتاد و نود و خلق می باشد که عبارت است از چهل و چهار دقیقه و سه ثانیه و  
 بیست ثانیه و دوازده خامسه ر تفاوت میان این دو مقدار يك ثانیه و دو ثلثه وسی و  
 هشت رابعه و چهل و هشت خامسه است .

اختلاف دوم - آنکه سال خورشیدی نزد یهود به تدقیق ۳۶۵ روز و ۵ ساعت  
 $\frac{۳۷۹۱}{۴۰۰۴}$  ساعت است با آنکه محدثین از اصحاب ارساد سال را از این مقدار کمتر  
 یافته اند .

اختلاف سوم - آنکه آنچه از شب و روز بگذرد بنا بر عرض و طول بلاد تا  
 وقت اجتماع فرق می کند با اینکه یهود در همه ی شهرها به يك حال عمل می کنند  
 و معلوم نیست که در چه جایی این حساب واقع شده ، جز اینکه اینطور به وهم  
 پیشی می گیرد که این حساب برای بیت المقدس و حوالی آن ساخته شده زیرا  
 مکان اصلی یهود این نقاط بوده .

اختلاف چهارم - آنکه یهود این مسئله را مطابق ساعات زمانی حساب  
 می کنند و بدیهی است که این کار جز در معدل النهار روا نیست .

اختلاف پنجم - آنکه یهود مطابق حرکت وسطی عمل می کنند نه حرکت  
 مرئی و بسا روی می دهد که عید فصیح بدینجهت برای تعدیلهایی که کرده اند دوروز  
 پس از استقبال حقیقی واقع می شود يك روز برای تعادیل و روز دیگر هم برای  
 اینکه اول ماه روزی شده که یهود روا نمی دانند آنروز غره شهر باشد .

راه بدست آوردن اولین  
 اجتماع نیرین در هر  
 محزور (دوره سالها)  
 ما چون میلاد سال را که عبارت اجتماع نیرین  
 در اول تشری باشد بخواهیم بدانیم ( و عادت  
 یهود بدین جاری شده که اجتماع هر ماهی را

میلاد آن گویند و اجتماعی هم که در اول هر محزور است میلاد نامند) باید سالهای  
 تام آدم را بدست آورد یعنی سالهایی را که تا نهایت سالی که تشری مقصود ما در آن

است و آن را محزور صغری می کنیم و هر چند محزور که بدست آمد در دو روز و ۱۶ ساعت و ۵۹۵ حلق ضرب می کنیم و این مقدار باقیمانده ایام محزور صغیر است اگر آنرا هفت هفت طرح کنیم و حاصل جمع را محفوظ می داریم سپس به باقیمانده سالها که کفایت به محزور بودن نمی کند می نگریم و باید ببینیم که مطابق حساب بهزیجوح چند عبور و چند محزور در آن موجود است آنوقت عدد بسایط را در چهار روز و هشت ساعت و ۸۷۸ حلق ضرب می کنیم و این دو حاصل ضرب را هم با حاصل جمع پیش جمع می کنیم و پنج روز و ۱۴ ساعت همواره به باقیمانده می افزاییم و این مقدار دوری وقت اجتماع از اول شب یکشنبه اول سال از سالهای آدم است. سپس هر ۱۰۸۰ حلق را به يك ساعت تحویل می کنیم و هر بیست و چهار ساعت را به يك روز و ایام را هم به هفته مبدل می کنیم و هر اندازه که از هفته باقی ماند دوری آن است از شب یکشنبه و بهر جایی که این حساب منتهی گشته وقت اجتماع در اول تشری آن خواهد بود.

ما برای یکی از سالیان اسکندر به جهت تسهیل عمل و کم کردن زحمت دیگران، حساب می کنیم.

### يك مسئله تهرینی

هر کس بخواهد بداند در اول تشری کی اجتماع می شود باید سالهای اسکندر را بگیرد همواره ۱۲ سال که باقیمانده محزور اصغر است پیش از اسکندر از آن بکاهد و باقیمانده را بر ۱۹ قسمت کند و حاصل تقسیم محازیر صغری است و اگر هم سالها وفا کردند محازیر عظمی کند و هر اندازه که از سالها باقی ماند بنا بر حساب صحیح از محزور گذشته و اگر در این تقسیم محازیر عظمی باشد آنرا در جدولی که مخصوص بدان است داخل می کنیم در مقابل آن ایام و ساعات و حلق به دست می آید و محزورهای صغری را هم در جدولی که برای او ساخته شده داخل کنیم و در مقابل آن ایام و ساعات و حلقها را بدست آوریم و هر جنسی را با جنس خود جمع کنیم و هر ۱۸۵ را بيك ساعت و هر ۲۴ ساعت را بيك روز تحویل باید کرد و ایام را نیز به هفته باید تبدیل نمود و آن اندازه که باقی ماند از اول شب یکشنبه

تا وقت اجتماع بنا بر مذهب یهود همان مقدار گذشته است .

از این سبب ما حساب خود را از اول شب شروع کردیم که نزد یهود بنا بر آنکه در آغاز کتاب گفته شد مجموع شبانه روز از آغاز غروب آفتاب است و این شکل جدولی است که بنا بر حساب های ما حساب شده .

اعداد محازیر صغری	سالهای محازیر صغری	ایام	ساعات	حلق
۱	یط	ب	یو	۵۹۵
ب	لح	ه	ط	۱۱۰
ج	نز	ا	ا	۷۰۵
د	عو	ج	یح	۲۲۰
ه	صد	و	ی	۸۱۵
و	قید	ب	ج	۳۳۰
ز	قلج	د	یط	۹۲۵
ح	قنب	•	یب	۴۴۰
ط	قعا	ج	د	۱۰۳۵
ی	قص	ه	کا	۵۵۰
یا	رط	ا	ید	۶۵
یب	رکح	د	و	۶۶۰
یح	رمز	و	کج	۱۷۵
ید	رسو	ب	یه	۷۷۰
یه	رفه	ه	ح	۲۸۵
یو	شد	ا	•	۸۸۰

۱- باقیمانده ی محزور صغیر را وقتی هفت هفت طرح کنیم دو روز و شانزده ساعت و

پانصد و نود و پنج حلق به دست می آید .



۳۹۵	یز	ج	شکج	یز
۹۹۰	ط	و	شوب	یح
۵۰۵	ب	ب	شسا	یط
۲۰	یط	د	شف	ک
۶۱۵	یا	۰	شسط	کا
۱۳۰	د	ج	تییح	کب
۷۲۵	ک	۰	تلز	کج
۲۴۰	یح	ا	تنو	کد
۸۳۵	۰	د	تعه	که
۳۵۰	کب	و	تصد	کو
۹۴۵	ید	ب	تییح	کز
۴۶۰	ز	۰	ثلب	کح

عبور	حلق	ساعات	روزها	سالهای مبسوط
	۵۸۹	کا	ه	ا
	۳۸۵	و	ج	ب
ع	۱۸۱	یه	۰	ج
	۷۷۰	یب	و	د
ع	۵۶۶	کا	ج	ه
	۷۵	یط	ب	و
	۹۵۱	ج	۰	ز
ع	۷۴۷	یب	د	ح
	۲۵۶	ی	ج	ط
	۵۲	یط	۰	ی
ع	۹۲۸	ج	ه	یا
	۴۳۷	ا	د	یب
	۲۳۳	ی	ا	یح
ع	۲۹	یط	ه	ید
	۶۱۸	یو	د	یه
ع	۴۱۴	ا	ب	یو
	۱۰۰۳	کب	۰	یز
	۷۹۹	ز	ه	یح
ع	۵۹۵	یو	ب	یط

## مجازیر عظمی

حلق	ساعات	روزها	سالهای آن	اعداد آن
۴۶۰	ز	۰	۵۳۲	ا
۹۲۰	ید	ج	۱۰۶۴	ب
۳۰۰	کب	ا	۱۵۹۶	ج
۷۶۰	۰	۰	۲۱۲۸	د
۱۴۰	یج	۰	۳۶۶۰	۰
۶۰۰	ک	ج	۲۱۹۲	و
۱۰۶۰	ج	ب	۳۷۲۴	ز
۴۴۰	یا	۰	۴۲۵۶	ح
۹۰۰	یح	۰	۴۷۸۸	ط
۲۸۰	ب	د	۵۳۲۰	ی
۷۴۰	ط	ب	۵۸۵۲	یا
۱۲۰	یز	۰	۶۳۸۴	یب
۵۸۰	۰	و	۶۹۱۶	یج

اولین اجتماع نیرین طبق  
 روش بیرونی در سالهای  
 اسکندری کی بوده است

اگر شخصی از اهل حساب بخواهد بطور تحقیق  
 وقت اجتماع را مطابق ارساد، قطع نظر از گفته  
 یهود، بداند باید بجدولی که ما بر حسب ارساد

صیحیح و تازه بدست آورده ایم عمل کند و جدول این است که ما به گفته بطلمیوس  
 در مقدار شهر اوسط قمر؛ و به گفته خالد بن عبدالملک مروودی بنا بر آنچه این  
 شخص در دمشق این مقدار را بدست آورده؛ و به گفته بنی موسی بن شا کر و غیر  
 ایشان نظر کردیم و دیدیم که از تمام این گفته ها رأی بنی موسی بن شا کر بهتر و  
 برتر است زیرا ایشان دریافتن حق بذل مجهود کردند و در زمان خود به مهارت در  
 عمل رصد منفرد بودند و علمای فن بصحت رصد ایشان گواهی می دهند و دیگر  
 اینکه رصد بنی موسی به ارساد قدیمه بسیار دور است و بما نزدیک و ما مطابق گفته ی  
 ایشان یافتیم که وقت اجتماع نیرین ۱۲ سال پس از اسکندر بوده و این عمل در  
 مدینه السلام بغداد بوده پس از آنکه ۲ ساعت و ۲۰ دقیقه و ۵۰ ثانیه و چهارده  
 ثلثه و ۳۹ رابعه از آغاز نصف النهار روز سه شنبه گذشت انجام یافت و چون مدار  
 نصف النهار بیت المقدس از مدار نصف النهار بغداد ۱۴ متأخر است ما هم حصه ی  
 آن را که ۵۶ دقیقه باشد از دقایق ساعات از وقت این اجتماع کم کردیم پس برای  
 بیت المقدس ۲۰ ساعت و ۲۳ دقیقه و ۵۰ ثانیه و ۱۴ ثلثه و ۲۹ رابعه باقی ماند که  
 مقدار از بعد نصف النهار آنجا می گذرد و شخصی که بخواهد باین رصد عمل کند  
 باید که از سالهای ناقص اسکندر پیوسته ۱۲ سال کم کند و باقیمانده این سالها را  
 محازیر عظمی و صغری کند. حصه هر یک را بگیرد و آنچه از سالها باقی ماند در جدول  
 سالهای مبسوط داخل کند و مقابل آنرا بگیرد و جمع بزند و بر اصل بیفزاید و  
 ساعات و کسور را با آنچه قابل رفع است مرفوع سازد و ایام را هفته کند و آنچه  
 باقی ماند از نصف النهار روز یکشنبه بیت المقدس تا وقت اجتماع در اول تشری  
 گذشته است و جدول مبنی بر ارساد این است.

اعداد محازیر	سالهای محازیر	ایام	ساعات	دقایق	ثوانی	ثوالت	روابع
صغری	صغری						
اصل	یب	ب	ك	كد	ن	ید	كط
ا	یط	ب	یو	كح	نز	نز	نچ
ب	لح	ه	ح	نز	نه	نه	مو
ج	نز	ا	ا	كو	نچ	نچ	لط
د	عو	ج	یز	نه	نا	نا	لب
ه	صه	و	ی	كط	مط	مط	كه
و	قید	ب	ب	نچ	مز	مز	یح
ز	قلج	د	یط	كب	مه	مه	یا
ح	قنب	•	یا	نا	هج	هج	د
ط	قعا	ج	د	ك	ما	م	نز
ی	قص	ه	ك	مط	لط	لح	ن
یا	رط	ا	یح	یح	لز	لو	هج
یب	ر كح	د	ه	مز	له	لد	لو
یح	رمز	و	كب	یو	لج	لب	كط
ید	رسو	ب	ید	مه	لا	ل	كب
یه	رفه	ه	ز	ید	كط	كح	ید
یو	شد	•	كج	هج	كز	كو	ح
یز	شكج	ج	یو	یب	كه	كد	ا

ند	کا	کج	ما	ح	ر	شعب	یح
مز	یط	کا	ی	ا	ب	شسا	یط
م	یز	یط	لط	یز	د	شف	ک
لج	ید	یز	ح	ی	۰	شصط	کا
کو	یح	ید	لز	ب	ج	تیح	کب
یط	یا	یح	و	یط	ه	تلز	کج
یب	ط	یا	له	یا	ا	تنو	کد
ه	ز	ط	د	د	د	تعده	که
نح	د	ز	لج	ک	و	تصد	کو
نا	ب	ه	ب	یح	ب	تییح	کز
مد	۰	ج	لا	ه	ه	ثلب	کج

روابع	ثوالت	ثوانی	دقایق	ساعات	روزها	سالهای بسیط
له	مه	کط	لب	کا	•	ا
مط	یج	نز	ک	و	ج	ب
ج	مب	کد	ط	یه	•	ج ع
لح	کز	ند	ما	یب	و	د
نب	نه	کا	ل	کا	ج	ع
کز	ما	نا	ب	یط	ب	و
ما	ط	یط	نا	ج	•	ز
نه	لز	مو	لط	یب	د	ح ع
ل	کج	یو	یب	ی	ج	ط
مد	نا	مج	•	یط	•	ی
نج	یط	یا	مط	ج	•	یا ع
لج	•	ما	کا	ا	د	یب
مز	لج	ح	ی	ی	ا	یج
ا	ب	لو	نح	یح	•	ید ع
لو	مز	•	لا	یو	د	یه
ن	یه	لج	یط	ا	ب	یو ع
که	ا	ج	نب	کب	•	یز
لط	کط	ل	م	ز	•	یح
نج	نز	نز	کج	یو	ب	یط

## مجازیر عظمی

اعداد آن	سالهای آن	ایام	ساعات	دقایق	ثوانی	ثوالث	روابع
ا	۵۳۲	۰	۰	لا	ج	۰	مد
ب	۱۰۶۴	ج	یا	ب	و	ا	کج
ج	۱۵۹۵	ا	یو	لج	ط	ب	یب
د	۲۱۲۸	و	کب	د	یب	ب	نو
۰	۲۶۶۰	۰	ج	له	ید	ج	م
و	۳۱۹۲	ج	ط	و	یح	د	کد
ز	۳۷۲۴	ا	ید	لز	کا	۰	ح
ح	۴۲۵۶	و	ک	ح	کد	۰	نب
ط	۴۷۸۸	۰	ا	لط	کز	و	لو
ی	۵۳۲۰	ج	ز	ی	ل	ز	ک
یا	۵۸۵۲	ا	یب	ما	لج	ح	د
یب	۶۳۸۴	و	یح	یب	لو	ح	مح
یح	۶۹۱۶	د	کج	مج	لط	ط	لب



از این سبب مبداء بعد را از نصف النهار گرفتیم که تعدیل میلاد به نصف النهار از عمل بآفاق آسانتر است و ساعات نهار اطول برای عرض بیت المقدس ۱۴ ساعت و قدری است پس، اینکه یهود مطابق ساعات زمانی عمل می کنند صحیح نیست مگر اینکه اجتماعی که در غره ی تشری واقع شود در اعتدال خریفی باشد این امر هم هرگز صورت امکان نمی پذیرد بلکه همواره مقدار زیادی بر آن مقدم و یا مؤخر خواهد بود چنانکه در مباحث گذشته بیان کردیم.

چون برای ما وقت اجتماع را مطابق حسابی که یهود بیان می کنند یا بر طبق جدولی که ما بنا بر رای ایشان بدست آوردیم دانسته شد آنوقت می توانیم که اول سال را و معرفت کیفیت سنین را که آیا ناقضه و یا معتدله و یا تمام است فهمید و در پیش هم دانستیم که چگونه می شود دانست که سال بسیط است یا عبورسپس در جدول حدود مدتی که از ایام هفته که متضمن دو حدود دو طرف وقتی است که اجتماع در آن وقت واقع می شود در جانب عبور اگر سال عبور باشد و در بسایط اگر بسیط باشد طلب می کنیم.

چون این مطلب را هم یافتیم مطابق آن اول سال را از ایام هفته و کیفیت آنرا خواهیم یافت و چون اول سال و کیفیت آنرا شناختیم و این کیفیت را با بساطت و یا عبور بودن سال تر کیب کردیم از این کار آغاز سال آینده را خواهیم دانست و جدول حدود این است.

اول سال

کیفیات

اطراف حدود مقسومه هفته در سالهای بسیط

۲۰

ناقصه

از نصف نهار روز شنبه تا دویست و چهار حلق  
از ساعت دهم شب یکشنبه

۱۰. تامه از دویست و چهار حلق از ساعت دهم از شب یکشنبه تا پانصد و هشتاد و نه حلق ساعت چهارم از روز دوشنبه اگر سالی که پیش از آن است عبور باشد و تا نصف روز دوشنبه اگر سالی که بر آن مقدم است بسیط باشد .

۱۱. معتدله از پانصد و هشتاد و نه حلق از ساعت چهارم روز دوشنبه یا از نصف النهار روز دوشنبه تا دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب سه شنبه .

۱۲. معتدله از دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب سه شنبه تا دویست و چهار حلق ساعت دهم شب پنجشنبه .

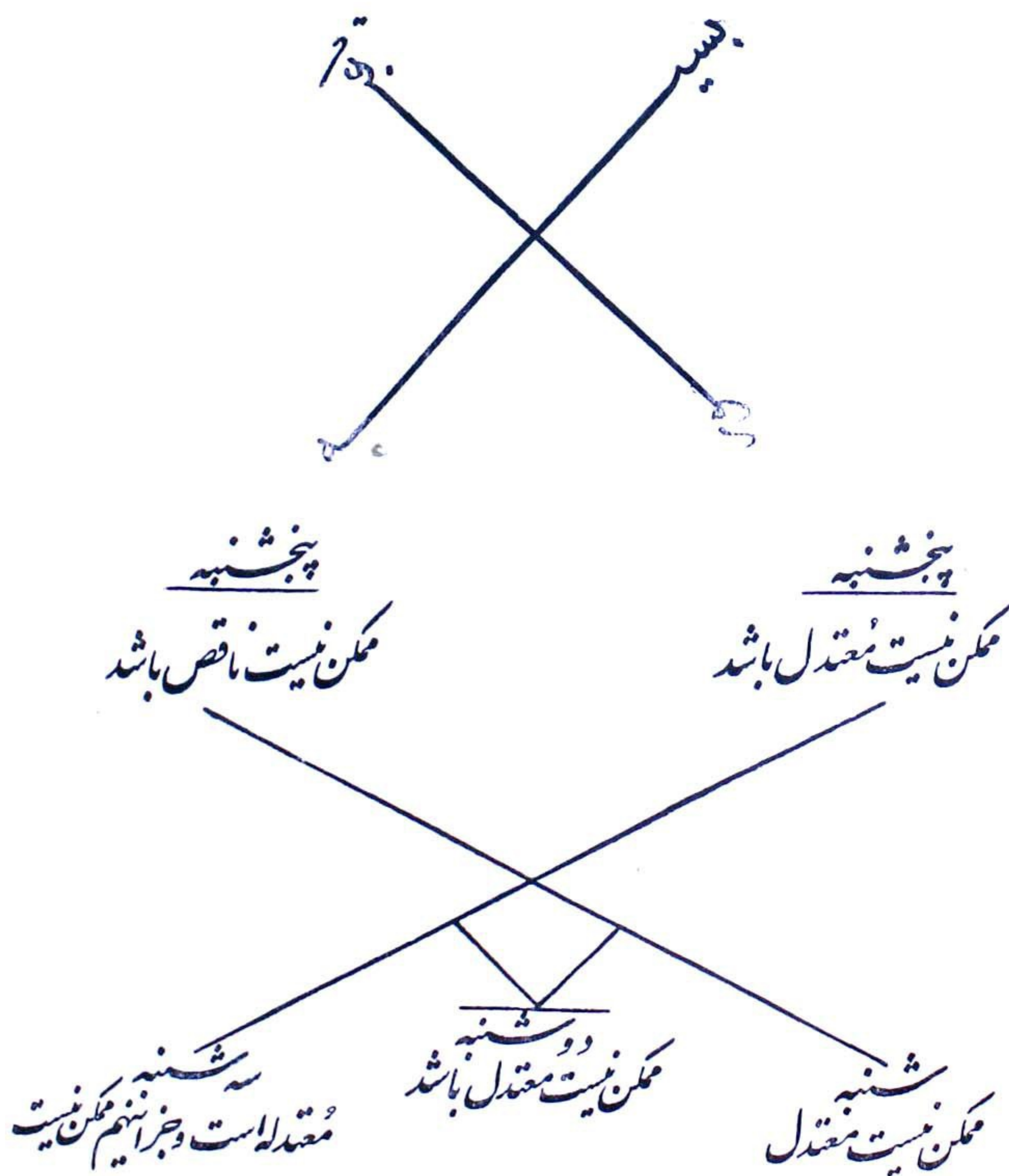
۱۳. تامه از دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب پنجشنبه تا نصف النهار روز پنجشنبه .

۱۴. ناقصه از نصف النهار روز پنجشنبه تا دویست و هشت حلق از ساعت اول شب جمعه اگر سالی که دنبال آن است بسیط باشد و تا دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب جمعه اگر سالی که در پی آن است عبور باشد .

ز	تامة	از دويست و هشت حلق از ساعت اول شب جمعه يا از دويست و چهار حلق از ساعت دهم شب جمعه تا نصف النهار روز شنبه .
كيفيات	اول سال	اطراف حدود مقسومه در هفته در سالهاى عبور از نصف النهار روز شنبه تا چهارصد و نود و يك حلق از ساعت نهم روز يكشنبه .
ناقصه	ب.	از چهارصد و نود و يك حلق از ساعت نهم روز يكشنبه تا نصف النهار روز دو شنبه .
تامة	ج.	از نصف النهار روز دو شنبه تا نصف النهار روز سه شنبه .
معتدله	ح.	از نصف النهار روز سه شنبه تا ششصد و پنجم حلق از ساعت دوازدهم شب چهارشنبه .
معتدله	د.	از ششصد و نود و پنج حلق از ساعت دوازدهم شب چهار شنبه تا نصف النهار روز پنجشنبه .
تامة	ه.	از نصف النهار روز پنجشنبه تا چهارصد و نود و يك حلق از ساعت نهم روز جمعه .
ناقصه	ز.	از چهار صد و نود و يك حلق از ساعت نهم روز جمعه تا نصف النهار روز شنبه .
تامة	ز.	

برخی از این احوال و کیفیات که اختصاص به سال دارد چون اول سال در روزی از روزهای هفته واقع شود غیر آن ممکن نیست و پاره‌ای از این احوال طوری است که وقوع آن امکان پذیر نیست، و چون این مطالب هم دانسته شود بر یافتن مطلوب شخص را کمک می‌کند و صورت این احوال به طور تقسیم و شاخه بندی بدین قرار است.

سال یا



نیز برخی از این احوال ممکن است که در دو سال بدنبال هم واقع شوند و چون ما آنها را طیلسانی قرار دهیم<sup>۱</sup> شخص را در یافتن مطلوب خود کمک می کند و کار را بر او آسان می نماید و باید به خانه‌ی مشترک برای کیفیت دو سال نظر کرد چه، گاهی ممکن است که دو سال که دارای یک کیفیت اند از دنبال هم در آیند و گاهی هم ممتنع.

		ناقصه	یکفیزات
	معتدله	ممتنع است که متوالی باشد	ناقصه
نامه	معتدله	ممكن است که متوالی باشد	معتدله
ممكن است که متوالی باشد	ممتنع است که متوالی باشد	ممكن است که متوالی باشد	نامه

از این جهت ممتنع است که دو سال معتدل از پی هم در آیند که بنا بر جدول تعدیل در آخر کتاب اواخر و اوایل این سالها با یکدیگر تنافر دارد.

اما علت امتناع از پی در آمدن دو سال ناقصه این است که در ماههای مجزور

۱- طیلسان معرب تالسان نوعی از ردا که عربان بردوش اندازند، (غیاث اللغه) اکنون کشیشان روی لباس می پوشند.

تمام بودن شهر بر نقصان غلبه دارد و بیان مطلب آن است محزور صغیر مشتمل بر ۶۹۴۰ روز است که صد و پانزده ماه تام و صد و ده ماه ناقص است و بدین علت سه ماه تام به رؤیت متوالی یکدیگر خواهند بود و جز دو ماه ناقص از پی هم نخواهند آمد و علت توالی این دو ماه اختلاف حرکات نیرین و اختلاف غروب بروج است .

اگر اجتماع دو رأس دو محزور کبیر متفق و متوالی بود برای ما امکان داشت که به جهت استخراج کیفیات سالهای یهود جدولی تشکیل دهیم که سالهای محزور کبیر را مشتمل باشد مانند هیئت خرائیقون نصاری و لیکن میلادهای محازیر جز در مدت ۶۸۹۴۷۲ سال بهمان روزی که بوده اصابت نمی کند چه ، باقیمانده محزور صغیر را وقتی که هفته هفته طرح کنیم دو روز و شانزده ساعت و ۵۹۵ حلق می شود و این جمله اخیر یعنی ۵۹۵ حلق جز در محازیری که شماره آن مساوی با حلق های يك شبانه روز است که ۲۵۹۲۰ حلق باشد نخواهد يك روز تمام شد بدلیل اینکه کسر وقتی تام می شود که عدد صورت مساوی عدد مخرج شود و از آنجایی که حلق های يك شبانه روز با حلق های کشور باز مانده از محزور در عدد ۵ متوافق است پس در ۵۱۸۴ سال این مقصود انجام خواهد یافت .

این اعمال که تا اینجا کردیم فقط بما می فهمانید که آغاز محزور بيك روز از ماه میافتد و برای اینکه دانسته شود به کدام روز از هفته اصابت می کند باید عدد مذکور را در هفت ضرب کرد که ۶۳۲۸۴ بشود و این مقدار محازیری است که سالهای آن سابقاً ذکر یافت .

اما اجتماع و استقبال مطلق بهمان روزی که بود در ۱۸۱۴۴۰ ماه برمی گردد که حاصل ضرب حلق های شبانه روز در هفت باشد. و چون این مسئله امکان نخواهد یافت پسندیده نیست که به يك فرضهای دور سر گرم شویم و از متعارف بشر پابرون گذاریم و همین اندازه که آغاز سالیان و کیفیات آنها را با جایگاه آن سالها در ماههای سریانی مطابق سالهایی که بیشتر مورد احتیاج بوده است دانستیم برای ما

کفایت می کند و ما این سه امر را در سه جدول قرار دادیم : جدول اول برای اوایل سالهایی است که جدول علامات نام دارد، جدول دوم برای کیفیات سالهایی است که حروف حاء در آن که علامت اختصاری کلمه حسارین باشد ، دلالت بر نقصان می کند و نقصان را به زبان عبری حسارین گویند؛ حرف کاف در آن علامت اعتدال است که یهود این معنی را کسدران خوانند و حرف شین در آن علامت تمام است که به زبان عبرانی شلامیم می گویند .

جدول سوم جدول کمالات و کمیات است که اگر به قرمز نوشته شده باشد موقع آغاز سال را در ماه آب و اگر سیاه باشد در ایلول بمانشان می دهد .  
 شخصی که می خواهد باین سه جدول عمل کند باید در تشرین اول که در پی تشری می باشد تاریخ ناقصه ی اسکندر را بدست آورد و مجموع آنرا در طول و مسبوط آنرا در عرض داخل کند و مطلوب خود را در خانه مشترک این دو خواهد یافت . باذن الله عزوجل وهو حسبنا کافیا .

جدول علامات

سطر العرض	.	ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ي	يا	يب	يبح	يل	يه	يو	يتز	يبح
للبيسوطنة																			
سطر الطول																			
للمجموعة																			
غشمة	ج	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
غشكك	ز	ج	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
غشجج	ز	ز	ج	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
غشسب	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
غشفا	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
غنت	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
غنيط	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
غتلج	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
غتنز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
غنعو	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
غنمك	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
غنبيل	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
غتلج	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
غئف	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز



ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب

غنم  
 غنم  
 غنم  
 غنم  
 غنم  
 غنم  
 غنم  
 غنم  
 غنم  
 غنم  
 غنم  
 غنم  
 غنم  
 غنم  
 غنم  
 غنم  
 غنم  
 غنم  
 غنم  
 غنم  
 غنم  
 غنم

جدول کیفیات

عبر	ب	پ	ی	ا	ی	ط	ز	و	ہ	د	ج	ب	ا	.	سطر العرص
عبر	ب	پ	ی	ا	ی	ط	ز	و	ہ	د	ج	ب	ا	.	المبسوطۃ
عبر	ب	پ	ی	ا	ی	ط	ز	و	ہ	د	ج	ب	ا	.	سطر الطول
عبر	ب	پ	ی	ا	ی	ط	ز	و	ہ	د	ج	ب	ا	.	للمجموعۃ
ش	ش	ک	ش	ش	ش	ک	ش	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	غشۃ
ش	ش	ک	ش	ش	ش	ک	ش	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	غشکل
ش	ش	ک	ش	ش	ش	ک	ش	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	غشیح
ش	ش	ک	ش	ش	ش	ک	ش	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	غشسب
ش	ش	ک	ش	ش	ش	ک	ش	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	غشفا
ش	ش	ک	ش	ش	ش	ک	ش	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	غنت
ش	ش	ک	ش	ش	ش	ک	ش	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	غنیط
ش	ش	ک	ش	ش	ش	ک	ش	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	غخالج
ش	ش	ک	ش	ش	ش	ک	ش	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	غغنز
ش	ش	ک	ش	ش	ش	ک	ش	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	غغمو
ش	ش	ک	ش	ش	ش	ک	ش	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	غغصۃ
ش	ش	ک	ش	ش	ش	ک	ش	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	غغیل
ش	ش	ک	ش	ش	ش	ک	ش	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	غخالج
ش	ش	ک	ش	ش	ش	ک	ش	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	غغیب



جدول کلمات

سطر العرضي	سطر الطولي	٠	ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ي	يا	يب	ييج	يب	يه	يو	يتر	ييج
سطر العرضي	سطر الطولي	ايلولى	ايلولى	ايلولى	ايلولى	ايلولى	ايلولى	ايلولى	ايلولى	ايلولى	ايلولى	ايلولى	ايلولى	ايلولى	ايلولى	ايلولى	ايلولى	ايلولى	ايلولى	ايلولى
للهجسوحة	للهجسوحة	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك
غشسك	غشسك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك
غشسج	غشسج	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك
غشسب	غشسب	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك
غشفا	غشفا	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك
غنت	غنت	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك
غنتيط	غنتيط	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك
غنتلج	غنتلج	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك
غنتو	غنتو	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك
غنتعه	غنتعه	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك
غنتيل	غنتيل	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك
غنتلج	غنتلج	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك
غنتب	غنتب	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك	ك



از چهار ماه می توان غره ماههای اگر ندانیم که آغاز حقیقی سال در چه روز از  
یهود را شناخت آب و یا ایلول است و نتوانیم این مطلوب را از

جدول کمیات بدست آورد و تنها از جدول علامات جایگاه روز آغاز سال را در هفته  
بدانیم و سابق بر این از دایره ی عیار دانسته باشیم که در آب و یا ایلول است  
می توان سر سال را در شهر سریانی یک روز جلوتر و یا عقب تر بیابیم بخصوص که  
اعیاد سه گانه که جدول پیش بیان شد ما را به شناسایی تاریخ یهود و آغاز سال آن  
و کیفیت مر کبه ی آن راهنمایی می کند و می توان که از روی همین اعمال غره  
ماههای یهود را از دو طریق شناخت .

یکی آنکه بر حسب دو کیفیت منسوب به آن سال، بهره و قسمت هر ماهی را  
از راه تقسیم بر آن بدست آورد .

دیگر آنکه از راه جدول اول ماهها باین مطلب پی برد از این راه که آغاز  
سال را در جدول علامت تشری اگر بسیط باشد دو جدول بسایط و اگر عبور باشد  
در جدول عبور داخل کنیم و در مقابل کیفیت سه گانه سال را از نقصان و اعتدال و  
تمام خواهیم یافت و چون این کیفیت بدست آمد مقابل آن آغاز هر ماهی که تام  
است و دو غره ماهی که ناقص است خواهیم دید و عادت قوم یهود بر این جاری  
شده که برای هر ماهی که شهر تام بر آن مقدم باشد دو اول ماه قایل می شوند یکی  
روزی که حقیقتاً آغاز ماه است و دیگری روزی که پیش از آن است که سی ام از  
شهر تامی باشد که مدت آن منقضی گشته و بسیار این مطلب شگفت آور است و  
خوانندگان را به حیرت می اندازد و جدول آغاز ماهها در سالهای بسیط و یا عبور  
این است .

جدول روزهای اوایل رؤس شهور در صورتی که سال بسیط باشد

ایمل	اوب	تمز	سیون	ایر	نيسن	اذار	شفط	طبيث	كسلو	مرحشوان	كثيت	سال	علامت	آغازشمري
ج د	ب	زا	و	ده	ج	اب	ز	هو	ج د	اب	تمام		ز	
اب	ز	وه	د	ب ج	ا	وز	ه	د	ج	اب	ناقص		ز	
هو	د	ب ج	ا	وز	ه	ج د	ب	زا	هو	ج د	تمام		ب	
ج د	ب	زا	و	ده	ج	اب	ز	و	ه	ج د	ناقص		ب	
هو	د	ب ج	ا	وز	ه	ج د	ب	زا	و	ده	معتدل		ج	
اب	ز	هو	د	ب ج	ا	وز	ه	ج د	اب	وز	تمام		ه	
زا	و	ده	ج	اب	ز	هو	د	ب ج	ا	وز	معتدل		ه	

علامات متعدد از قبیل اب و غیره نشانه دوغره ماه است مثلا اوب روز یکشنبه و دوشنبه و ج یعنی سه شنبه و چهارشنبه تا ز که شنبه است

جدول عبور

ایمل	اوب	تمز	سیون	اوب	نیشن	ادار ثانی	ادار اول	شفت	طیبت	کسیلو	مرحشوان	کیفیت سال	علامت آغاز تشریحی
هه	د	بج	ا	وز	ه	جد	اب	ر	هه	جد	اب	تمام	ز
جد	ب	زا	و	ده	ج	اب	وز	ه	د	ج	اب	ناقص	ز
زا	و	ده	ج	اب	ر	هو	جد	ب	زا	هو	جد	تمام	ب
هه	د	بج	ا	وز	ه	جد	اب	ز	و	ه	جد	ناقص	ب
زا	و	ده	ج	اب	ر	هو	جد	ب	زا	و	ده	معتدل	ج
جد	ب	زا	و	ده	ج	اب	ور	ه	جد	اب	وز	تمام	ه
اب	ژ	هه	د	بج	ا	از	ده	ج	ب	ا	وز	ناقص	ه



بگمان من چیزی که یهود را بر این فکر عجب تحریک کرد این بود که  
ایشان ماه نام را بیست و نه روز صحیح دانستند که فصلی اجتماع از اجتماع  
باشد و چون کسور را هم بر آن افزودند سی روز محاسب کردند پس اگر به اعتنا  
عدد صحیح باشد ماه فقط بیست و نه روز است و اگر با کسور حساب شود سی روز  
و اگر کسی بخواهد هنگام اجتماع را برای اوایل شهر و یا موقع استقبال را در  
نیمه شهر مطابق رأی یهود بدست آورد باید از جدول موالید و با عشرات چنانکه  
اجتماع مطلوب اوست میلاد آن ماه را بگیرد و اگر استقبال اعیان باشد  
آن ماه را بدست آورد و برای این کار دو جدول تهیه شد اگر سال بسط باشد  
جدول بسیط و اگر عبور باشد از جدول عبور و آن را بر میلاد تشری بیفزاید  
اجتماعی باشد که در اول آن اتفاق افتاده و کسور را بهر چه قدر باشد بیفزاید  
و روزها را هفت هفت طرح کند و بالتبع بدست خواهد رسید  
اگر بنا بر رأی اصحاب ارضا بخواهیم عمل مذکور را از جدول اجتماعات  
و امتلاآت در صورتی که سال بسیط باشد از جدول عبور باشد بدرار  
جدول مخصوص به عبور انجام می دهیم و اجتماع رأس تشری را بنا بر رأی یهود  
می گیریم و در نتیجه به آن اجتماع و استقبال که مراد ماست خواهیم رسید و جدول  
این است که از نظر خوانندگان می گذرد.

۱- ارباعشر به عبری همان اربع عشر عربی است که مقصود شب چهاردهم و حالت  
بدر ماه می باشد.

## جدول موالید و ارباعشرات

سال بسیطه			موالید شهور و ارباعشرهای آنها
حلق	ساعات	ایام	
	۰	۰	میلاد تشری
و نصف	۳۹۶	یح	ارباعشر آن
	۷۹۳	یب	میلاد مرحشوان
و نصف	۱۰۹	ز	ارباعشر آن
	۵۰۶	ا	میلاد کسلویو
و نصف	۹۰۲	یط	ارباعشر آن
	۲۱۹	ید	میلاد طیبث
و نصف	۶۱۵	ح	ارباعشر آن
	۱۰۱۲	ب	میلاد شفت
و نصف	۳۲۸	کا	ارباعشر آن
	۷۲۵	یه	میلاد اذر
و نصف	۴۱	ی	ارباعشر آن
	۴۳۸	د	میلاد نیسن
و نصف	۸۳۴	کب	ارباعشر آن
	۱۵۱	یز	میلاد ایر
و نصف	۵۴۷	یا	ارباعشر آن
	۹۴۴	۰	میلاد سیون
و نصف	۲۶۰	۰	ارباعشر آن
	۶۵۷	یح	میلاد تمز
و نصف	۱۰۵۳	یب	ارباعشر آن
	۳۷۰	ز	میلاد اوب
و نصف	۷۶۶	ا	ارباعشر آن
	۸۳	ك	میلاد ایلل
و نصف	۴۷۹	ید	ارباعشر آن

## جدول موالید و ارباعشرات

سال عبور			موالید شهور و ارباعشراهی آن
حلق	ساعات	ایام	
	۰	۰	میلاد تشری
و نصف	۳۹۶	یح	ارباعشر آن
	۷۹۳	یب	میلاد مرحشوان
و نصف	۱۰۹	ز	ارباعشر آن
	۵۰۶	ا	میلاد کسلو
و نصف	۹۰۲	یط	ارباعشر آن
	۲۱۹	ید	میلاد طیبت
و نصف	۶۱۵	ح	ارباعشر آن
	۱۰۱۲	ب	میلاد شفت
و نصف	۳۲۸	کا	ارباعشر آن
	۷۲۵	یه	میلاد آذر اول
و نصف	۴۱	ی	ارباعشر آن
	۴۳۸	د	میلاد آذر ثانی
و نصف	۸۳۴	کب	ارباعشر آن
	۱۵۱	یز	میلاد نیسن
و نصف	۵۴۷	یا	ارباعشر آن
	۹۴۴	۰	میلاد ایر
و نصف	۲۶۰	۰	ارباعشر آن
	۶۵۷	یح	میلاد سیون
و نصف	۱۰۵۳	یب	ارباعشر آن
	۳۷۰	ز	میلاد تمز
و نصف	۷۶۶	ا	ارباعشر آن
	۸۳	ک	میلاد اوب
و نصف	۴۷۹	ید	ارباعشر آن
	۸۷۶	ح	میلاد ایلل
و نصف	۱۹۲	ج	ارباعشر آن

## جدول اجتماعات و امتلاآت

سال بسیط						اجتماعات شهور و امتلاآت آنها
ایام	ساعات	دقائق	ثوانی	ثالث رابع	ثالث رابع	
.	.	.	.	.	.	اجتماع تشری
.	یح	کب	ا	ح	م	امتلاء آن
ا	یب	مد	ب	یز	کا	اجتماع مرحشوان
ب	ز	و	ج	کو	ا	امتلاء آن
ج	ا	کح	د	لد	مب	اجتماع کسلویو
ج	یط	ن	ه	مچ	کج	امتلاء آن
د	ید	یب	و	نب	ج	اجتماع طیبث
ه	ح	لد	ح	.	مد	امتلاء آن
و	ب	نو	ط	ط	کد	اجتماع شفت
و	کا	یح	ی	یح	ه	امتلاء آن
.	یه	م	یا	کو	مو	اجتماع آذر
ا	ی	ب	یب	له	کو	امتلاء آن
ب	د	کد	یح	مد	ز	اجتماع نیسن
ب	کب	مو	ید	نب	مز	امتلاء آن
ج	یز	ح	یو	ا	کح	اجتماع ایر
د	یا	ل	یز	ی	ط	امتلاء آن
ه	ه	نب	یح	یح	مط	اجتماع سیون
و	.	ید	یط	کز	ل	امتلاء آن
.	یح	لو	ک	لو	ی	اجتماع تمز
.	یب	نح	کا	مد	نا	امتلاء آن
ا	ز	کب	کب	نح	لب	اجتماع اوب
ب	ا	مب	کد	ب	یب	امتلاء آن
ب	ک	د	که	ی	نح	اجتماع بلبل
ج	ید	کو	کو	یط	لج	امتلاء آن

۱- امتلاء یعنی ماه پری و حالت بدر .

## جدول اجتماعات و امتلاآت

سال عبور						جدول اجتماعات شهور و امتلاآت آنها
ایام	ساعات	دقائق	ثوانی	ثالث	روابع	
•	•	•	•	•	•	اجتماع تشری
•	یح	کب	ا	ح	م	امتلاء آن
ا	یب	مد	ب	نز	کا	اجتماع مرحشوان
ب	ز	و	ج	کو	ا	امتلاء آن
ج	ا	کج	د	لد	مح	اجتماع کسلیو
ج	یط	ن	•	ج	کج	امتلاء آن
د	ید	یب	و	نب	ج	اجتماع طیبث
•	ح	لد	ح	•	مد	امتلاء آن
و	ب	نو	ط	ط	کد	امتلاء شفظ
و	کا	یح	ی	یح	•	امتلاء آن
•	یه	م	یا	کو	مو	اجتماع آذر اول
ا	ی	ب	یب	له	کو	امتلاء آن
ب	د	کد	یح	مد	ز	اجتماع آذر دوم
ب	کب	مو	ید	نب	مز	امتلاء آن
ج	یز	ح	یو	ا	کج	اجتماع نیسن
د	یا	ل	یز	ی	ط	امتلاء آن
•	•	نب	یح	یح	مط	اجتماع ایر
و	•	ید	یط	کز	ل	امتلاء آن
و	یح	لو	ک	لو	ی	اجتماع سیون
•	یب	نح	کا	مد	نا	امتلاء آن
ا	ز	ک	کج	نح	لب	اجتماع تمز
ب	ا	مب	کد	ب	یب	امتلاء آن
ب	ک	د	که	ی	نح	اجتماع اوب
ج	بد	کو	کو	یط	لج	امتلاء آن
د	ح	یح	کز	کج	ید	امتلاء ایمل
•	ج	ی	کج	لو	نه	امتلاء آن

تقدیم و تأخیر فصیح چگونه برای دانستن سالهای یهود اینطور باید عمل کنیم:  
انجام می یابد استقبال پس از اعتدال ربیعی را در حدی که

فصیح میان آن دو طرف دور می زند حساب کنیم و بعداً ببینیم که چه روزی از این حد مابین طلوع آفتاب در آن تا طلوع آفتاب از فردا واقع می شود پس اگر یکی از روزهایی شد که فصیح را در آن جایز می دانند که مطلوب بدست آمده و اگر در روزهایی شد که جایز نمی دانند یعنی روزهای منسوب بکواکب سه گانه سفلی فصیح را یکروز بتأخیر می اندازیم و تأخیر فصیح را به لغت عبری دحی می گویند و همین کار را بعینه برای فصیح مقدم می کنند که تا وقوف بر آن یابند و بر علامت آن دو می افزایند پس اول تشریح که برای دو فصیح متوسط است جمع می شود و مابین این دو فصیح را از ایام بدست می آوریم و اگر از ایام سال خورشیدی زیادتر باشد سالی که در آن فصیح اخیر است عبور است و اگر کمتر باشد عبور نیست و باین طریق معرفت این کیفیت اولی دون کیفیات ثوانی امکان می پذیرد چه ، فصیح بسا تأخیر می افتد با آنکه در نزد یهود تقدیم آن است و یا پیش می افتد و واجب نزد یهود تأخیر آن است و باین جهت حال فصیح در نقصان و اعتدال و تمام حقیقتاً معلوم نمی شود و بلکه استقبال در یکی از دو طرف حدی که فصیح در آن دور می زند واقع می شود و هر یک از نیرین در رؤیت موضع اوسط خود را در تقدم و تأخر بمقدار مجموع تعادیل کلی خود مخالفت می کنند و این چنین استقبال برای استعمال صلاحیت نخواهد داشت و استقبالی را که پیش از آن و یا بعد از آن است می گیرند و از این سبب میان حساب یهود و این عمل خلاف واقع می شود حتی اینکه سال بسا نزد یهودان عبور است و این حساب ناطق خواهد بود که بسیط است و یا بعکس.

همچنین میان یهود و نصاری در عبور خلاف است چنانکه در باب روزه ایشان بخواست خدا بیان خواهیم کرد و چون خلاف میان این دو گروه دست دهد و به حکم ما ضایت دهند باید به دو استقبال فصیح ایشان نظر کنیم و آن استقبالی که ماه در آن در اواسط سنبله و یا اواسط عقرب واقع است و یا اینکه آفتاب در آن از برج حمل خارج میشود بنا بهر دو قول مردول و ناپسندیده است و خلاف آن

مقبول است و شخصی که شرایط مذکور در کتاب را مراعات کند ، حقیقت بر او مخفی نخواهد ماند.

**بیان ادوار یوییل و دور** یهود را ادوار دیگری است که یکی از آن ادوار **شابوع** دور یوییل است که هر دوری پنجاه سال است و

دیگر دور شابوع است که هفت سال است و سال اول دور شابوع را سال رجعت و بازگشت گویند ، زیرا خداوند در سفر سوم از تورات می گوید : « چون در زمین کنعان داخل شدید زراعت کنید و زراعت خود را درو نمایید و شش سال انگور درختان موی خود را بخورید و در سال هفتم زراعت مکنید و انگورهای درختان موی را مچینید و حاصل آنرا برای غلامان و کنیزان و کارگران خود و دواب و مرغان پرنده بگذارید» و نیز ایزد تعالی در سفر ثانی تورات تکرار کرده و میگوید «زمین خود را زراعت کن و غله آنرا جمع نما و سال هفتم غله زمین خود را برای بیچارگان و دواب بگذار.»

و نیز در کیش یهود جایز است که مستمندان اولاد خود را تنها برای خدمت نه از برای وطی بمالداران بفروشند و اگر مقصود وطی باشد جز بمهر و عقد جایز نیست و چون این طفل خریداری شده هفت سال بخدمت پرداخت سال هفتم آزاد خواهد شد مگر آنکه خود او ابا کند چنانکه باز خداوند در سفر سوم تورات می گوید : «هر وقت یکی از شما بنده ای اسرائیلی خرید شش سال برای او باید کار کند و سال هفتم از ملک او خارج می شود و آزاد می گردد و می تواند بطوع و رغبت خود هر کجا که خواهد برود و زن خود را با خود ببرد و اگر بنده بگوید که من آقای خود را دوست دارم و از یوغ بندگی او خارج نخواهم شد آقا باید این بنده را به درگاه ببرد و گوش او را سوراخ کند و تا هر وقت که می خواهد این بنده را نگهدارد.»

احتیاج یهود به دور یوییل برای این است که خداوند در سفر ثالث تورات

۱- گوش بردگان را سوراخ می کردند و حلقه ای بان می آویختند و غلام حلقه بگوش باین مناسبت است

می گوید : «هفت هفت سال که چهل و نه سال می گردد زمین خود را بکار سپس در سال چهل و نهم در زمین خود با بوق بدمید و برای سال پنجاهم آنرا پاك کنید و در آن سال چیزی مکارید و سال پنجاهم زمین بمالك اولی خود برمیگردد و مبادا کسی زمینی را ابدالدهر و برای همیشه بفروشد چه ، شما همگی در دنیا مهمان من هستید و فقط چهل و نه سال ملك خود را بفروش و نیز خداوند در همین سفر میگوید اگر دیدی که برادر تو فقیر شده او را بخر و با او عملی که با بندگان میکنی مکن و تا سال بازگشت با آزادی<sup>۲</sup> نزد تو مانند اجیر و مهمان باشد.»

طرح شناسایی دو دور مذکور بدین سبب یهودیان بشناسایی این دو دور احتیاج یافتند که احکام دینی ایشان بر آن مبتنی است مثل اینکه قلت و کثرت ثمن به اندازه باقیمانده از دور می شود و اگر از حریت ابا کرد و همدی مدت دور یوییل را مملوک ماند دیگر نباید او را نگاهداشت و چون کسی بخواهد سالهای این دور را بشناسد که از هر يك از دو دور چه مقدار باقیمانده است باید سالهای ناقصی آدم را بگیرد و یکی از دو کار کند یا هزار و ده از آن کم کند و یا هفتصد و چهل بر آن بیفزاید و حاصل را به ۳۵۰ تقسیم کند و خارج قسمت ها را کنار بگذارد و باقیمانده را در سطر عدد از جدول احکام داخل کند و خواهد یافت که از هر يك از دو دور چندسال باقیمانده و جدول احکام این است.

۱- سابق گفته شد که دوره بردگی يك اسرائیلی هفت سال است و آنرا دور شابوع که

همان شابوع عربی است می گفتند.







جدول احکام

سطر عد	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
نور توتیل	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
دور شایع	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
سطر عد	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
نور توتیل	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
دور شایع	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
سطر عد	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
نور توتیل	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
دور شایع	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
سطر عد	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
نور توتیل	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
دور شایع	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
سطر عد	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
نور توتیل	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
دور شایع	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
سطر عد	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
نور توتیل	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
دور شایع	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
سطر عد	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
نور توتیل	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
دور شایع	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
سطر عد	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
نور توتیل	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
دور شایع	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
سطر عد	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
نور توتیل	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
دور شایع	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
سطر عد	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
نور توتیل	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا
دور شایع	۱	ن	د	د	و	ز	ح	ط	ی	یا

۱	یب	قسب	د	لر	ظن	ز	یب	قیب	ج	لر	ظن	و	یب	سب	ب	لر	ظن	ه	یب	یب
ب	یح	سج	ه	لح	قلع	ا	یح	قیح	د	لح	فج	ز	یح	سج	ج	لح	عج	و	یح	یح
ج	یل	سمل	و	لط	قلط	ب	یل	قیل	ه	لط	فط	ا	یل	سد	د	لط	عد	ز	یل	یل
د	یه	فسه	ز	م	ضم	ج	یه	قیه	و	م	ص	ب	یه	سه	ه	م	م	ا	یه	یه
ه	یو	فسو	ا	ما	قما	د	یو	قیو	ز	ما	صا	ج	یو	سو	و	ما	ما	ب	یو	یو
و	یتر	فسز	ب	مب	قصب	ه	یتر	قیتر	ا	مب	صب	د	یتر	سر	ز	مب	مب	ج	یتر	یتر
ز	یط	فسط	ج	مج	قصح	و	یط	قیط	ب	مج	صح	ه	یط	سج	ا	مج	مج	د	یط	یط
ا	ک	قع	د	مد	قمد	ز	ک	قک	ج	مد	صد	و	ک	ع	ب	مد	مد	و	ک	ک
ب	کا	قععا	و	مو	قمو	ا	کا	قکا	ه	مو	صو	ز	کا	عا	د	مو	مو	ز	کا	کا
ج	کب	قعب	ز	مز	قمز	ج	کب	قکب	و	مز	صز	ب	کب	ععب	ه	مز	مز	ا	کب	کب
د	کج	قعج	ا	مج	قصح	د	کج	قکج	ز	مج	صح	ج	کج	عج	و	مج	مج	ب	کج	کج
ه	کل	قعل	ب	مط	قمط	ه	کل	قکل	ا	مط	صط	د	کل	عد	ز	مط	مط	ج	کل	کل
و	که	قعه	ج	ن	قن	و	که	قکه	ب	ن	قن	ه	که	عه	ا	ن	ن	د	که	که

بیان تقوفات در کیش یهود      یهود را بجز این ادوار که تا کنون گفته شد ادوار  
که عبارت از فصول است      دیگری است که آنرا تقوفات نامند و تقوفه به

لغت عبری اول هر يك از چهار قسمت سال است و تقوفه‌ی نیشن اعتدال بهاری است  
و تقوفه تمز انقلاب صیفی و تقوفه‌ی تشری اعتدال پائیزی است و تقوفه‌ی طبیعت  
انقلاب زمستانی است.

به عقیده‌ی یهود از هر تقوفه تا تقوفه‌ی دیگری که در دنبال آن است چهار  
يك ایام سال خورشیدی است و همه‌ی این تقوفات با هم برابر است و هر يك نود و  
يك روز و هفت ساعت و نصف ساعت است و علمای یهود حسابهای خود را در استخراج  
تقوفات مبنی بر همین قرار داده‌اند و کاهنان یهود توده‌ی عوام را در ساعت تقوفه  
از خوردن و آشامیدن نهی کرده‌اند و این کار را برای بدن مضر تشخیص داده‌اند  
ولی معلوم است که برای بدام آوردن عوام و تسخیر ایشان این سخن را گفته‌اند:  
علمای یهود گفته‌اند که آب در ساعت میلادهای شهر کدورت می‌یابد و یکی  
از ایشان که به علم و دانش شهرتی بسزا داشت برای من حکایت کرد که خود او  
این را مشاهده کرده است و اگر راست گفته باشد مر بوط به نتیجه‌ی ارساد است و  
ربطی به حسابهای ایشان نخواهد داشت و نمی‌شود این مطلب را انکار کرد چه ،  
طبیعی دانان گفته‌اند که مخ و مغز قلم و سفیدی تخم مرغ و بیشتر از اشیاء پر رطوبت  
هنگام زیادتی نور ماه زیاد می‌شود و به نقصان فروغ قمر رو بکمی می‌گذراند و نیز  
شراب در خم و در ظروف از افزو گشتن نور قمر مکدر و با درد خود آلوده می‌شود  
و خون از درون جسم بظواهر بدن رو می‌آورد و چون ضوء ماه کم شد بدرون جسم  
اقبال می‌کند.

خاصیتی که در سنگ قمر مطبوع است از همه‌ی اینها که گفته شد شگفت‌انگیز  
تر است و چنانکه ارسطو گفته است در این سنگ نقطه زردی است که چون نور ماه  
فزون گشت این نقطه بر همه جسم سنگ پهن می‌شود و آنرا می‌گیرد و هنگام نقصان  
ضوء قمر کم کم جمع می‌شود تا اینکه در يك نقطه منحصر گردد و چون ارسطو

مردی است که به گفته‌ی او اطمینان دارم البته این امر هم که دانشمند یهودی نقل کرده ممکن است و در شمار ممتنعات نیست .

نزد اهل تحصیل مدت‌های میان تقوفات مانند بطلمیوس است . یعنی از تقوفه تشری تا تقوفه طیبث هشتاد و هشت روز و یک هشتم یک روز است و از تقوفه طیبث تا تقوفه نیسن نود روز و هشت یک روز است و از تقوفه نیسن تا تقوفه تمر نود و چهار روز و نصف روز است و از تقوفه تمر تا تقوفه تشری نود و دو روز و نصف روز است، پس رویهمرفته مجموع این مدت‌ها سیصد و شصت و پنج روز و ربع خواهد شد .

در پیش گفتیم که یهود در عمل تقوفات در کمیت سال دقت نمی‌کنند و چون دقت کنند سال خورشیدی ۳۶۵ روز و پنج ساعت و سه هزار و هفتصد و نود و یک جزء از چهار هزار و صد و چهار جزء ساعت است .

**طریقه بدست آوردن جای اوج شمس** هر وقت که ایام چهار یک‌های سال معلوم باشد موضع اوج فلك آفتاب معلوم خواهد بود و چون بخواهیم که در زمان ارضاد یهود اوج آفتاب را بدانیم که در کجا بوده نیازمند می‌شویم که در یک روز، حرکت وسطی آفتاب را بدانیم که چه اندازه است و اجزای روز و شب را که (۹۸۴۹۶) <sup>۱</sup> می‌باشد که آنرا دور شمس گویند در سیصد و شصت ضرب کنیم و حاصل ضرب را پس از تجنیس بر مقدار سال خورشیدی که (۳۵۹۷۵۳۵۱) <sup>۲</sup> باشد و آنرا اصل گویند تقسیم کنیم، در نتیجه بنا بر رأی یهود

۱- عدد مذکور حاصل ضرب ۴۱۰۴ اجزای شبانه روز در ۲۴ ساعت است .

۲- عدد مذکور عبارتست از حاصل ضرب ۹۸۴۹۶ اجزای شبانه روز در ۳۶۵

روز و ۵ ساعت و  $\frac{۳۷۹۱}{۴۱۰۴}$  جزء شبانه روز .

حرکت وسطی آفتاب در شبانه روز بدین مقدار (۰ نط ح یز زمو) <sup>۱</sup> بطور تقریب بدست خواهد آمد چه ، نسبت یکروز به ایام سال خورشیدی مانند نسبت حصه يك روز از درجات فلک است به تمام محیط فلک <sup>۲</sup>.

سپس ، دایره ابجد را برای نمایاندن فلک ممثل آفتاب برمر کزه می گذرانیم و فرض می کنیم که نقطه <sup>۱</sup> اول حمل باشد و نقطه ب اول سرطان و ج اول میزان و د اول جدی و دو قطر ا ه ج ب ه در هم اخراج می کنیم و در پیش گفته شد که آفتاب ربع اب را در زمانی بیشتر از دیگر چهاریکها قطع می کند و از این گفتار لازم می آید که مرکز فلک خارج مرکز در این ربع و نقطه ح باشد و ما بدین مرکز دایره ای مماس با فلک ممثل می گذرانیم که تا مانند فلک خارج مرکز باشد و این دایره صطفن است و نقطه تماس ط است و طح را بهم وصل می کنیم و بر نقطه ح قطر ر ح م ک را بتوازی قطر ا ه ج و نصف قطر ل ح را نیز بتوازی قطر ب ه د می گذرانیم و بطور مستقیم آنرا تا نقطه س امتداد می دهیم و چون آفتاب با سیر وسطی خود نصف دایره ابجد را که مجموع ربع بهاری و تابستانی است در ۱۸۷ روز طی می کند قطعه صفن از فلک خارج مرکز قفد یح نب مج یب <sup>۳</sup> می شود که چون نصف دایره ر ط فک را که ۱۸۰ درجه است از آن کم کنیم مجموع صر کن باقی می ماند که دیح نب م ب یب <sup>۴</sup> باشد و چون این دو قسمت برای متوازی بودن

۱- صفر درجه و پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه و هفده ثالثه و هفت رابعه و چهل و شش خامسه است و به عقیده بطلمیوس صفر درجه و پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه و هفده ثالثه و ۱۳ رابعه و ۱۲ خامسه و ۳۱ سادسه است بتقریب و چنانکه می بینید در چهار رقم اول این دو نوع حرکت وسطی باهم متحدند و اختلاف در ارقام بعدی برای اختلاف در مقدار شبانه روز است .

۲- چون هر ۱۵ درجه فلکی يك ساعت زمانی است برای دانستن تفاوت طول بلاد باید تفاوت ساعات را در ۱۵ ضرب کرد تا درجات بدست آید .

۳- ۱۸۴ جه و ۱۸ قه و ۵۲ نیه و ۴۳ لثه و ۱۲ بعه .

۴- ۴ جه ۱۸ قه ۵۲ نیه و ۴۲ لثه و ۱۲ بعه که این مقدار زیادی بر نصف دوراست .

دو قطر متساوی هستند بدین سبب هر يك از صر کن (ب ط کو کا لو) می باشد که سینوس آن خط حس است و به مقداری که به آن مقدار نصف قطر لح درجه واحد است (۰ ب یه ل نر) می شود و چون شمس ربع اب را در نود و چهار روز و نیم طی می کند قطعه صطف از فلک خارج مرکز (صج ح لد لح مد) می گردد و صل مجموع صر معلوم و دل ربع دایره است که چول صل را از صف کم کنیم لف (۰ نط ح بز ح) باقی خواهد ماند که این مقدار (۰ ۱۱ نه له) سینوس آن است یعنی خط ح م که با سه مساوی است و در مثلث قائم الزاویه دو ضلع ح س و س ه معلوم است و ضلع اطول مجهول و برای یافتن آن باید هر يك از دو ضلع ح س س ه را در مثل خود ضرب نموده تا مربع آن بدست آید و این مقدار مجموع دو مربع آن است  $287704446674$  و جذر آنرا بدست می آوریم که مقدار (۰ ب کح نط م) می شود و دوری میان دو مرکز همین قدر است که مساوی با جیب تعدیل اعظم است و آنرا در جداول جیب بدل به قوس کنیم (ب کب یط یب یو) قوس آن می شود که تعدیل اعظم است و درجه واحده پس اگر مقدار خط ح ه را بخواهیم باین فرض که ح ط یک درجه باشد ح ه را در يك درجه ضرب کنیم و حاصل را بر مجموع ح ه و يك درجه تقسیم می کنیم مقدار ح ه بدست می آید بفرض آنکه ح ط

۱- از تقسیم عدد حاشیه ۴ صفحه قبل بر ۲ این عدد بدست می آید که عبارت است از ۲ جه و ۹ قه و ۲۶ نیه و ۲۱ لته و ۳۶ بعه و خط ح س سینوس آن می شود و چون نیم قطر را واحد دانستن چنانکه امروز ما در مثلثات بکار می بندیم از اختراعات بوزجانی است (و بطلمیوس نیم قطر را به شصت تقسیم می کرد چنانکه در کتبی بسیار در دوره اسلام از او پیروی کرده حتی محمدشاه هندی تقسیم اعشار را در خطوط مثلثاتی بدل به ستینی کرده) از اینرو برای اینکه تصور نشود مقدار نیم قطر شصت متداول در زمان بیرونی بوده تاکید کرده که باید نیم قطر واحد محسوب گردد.

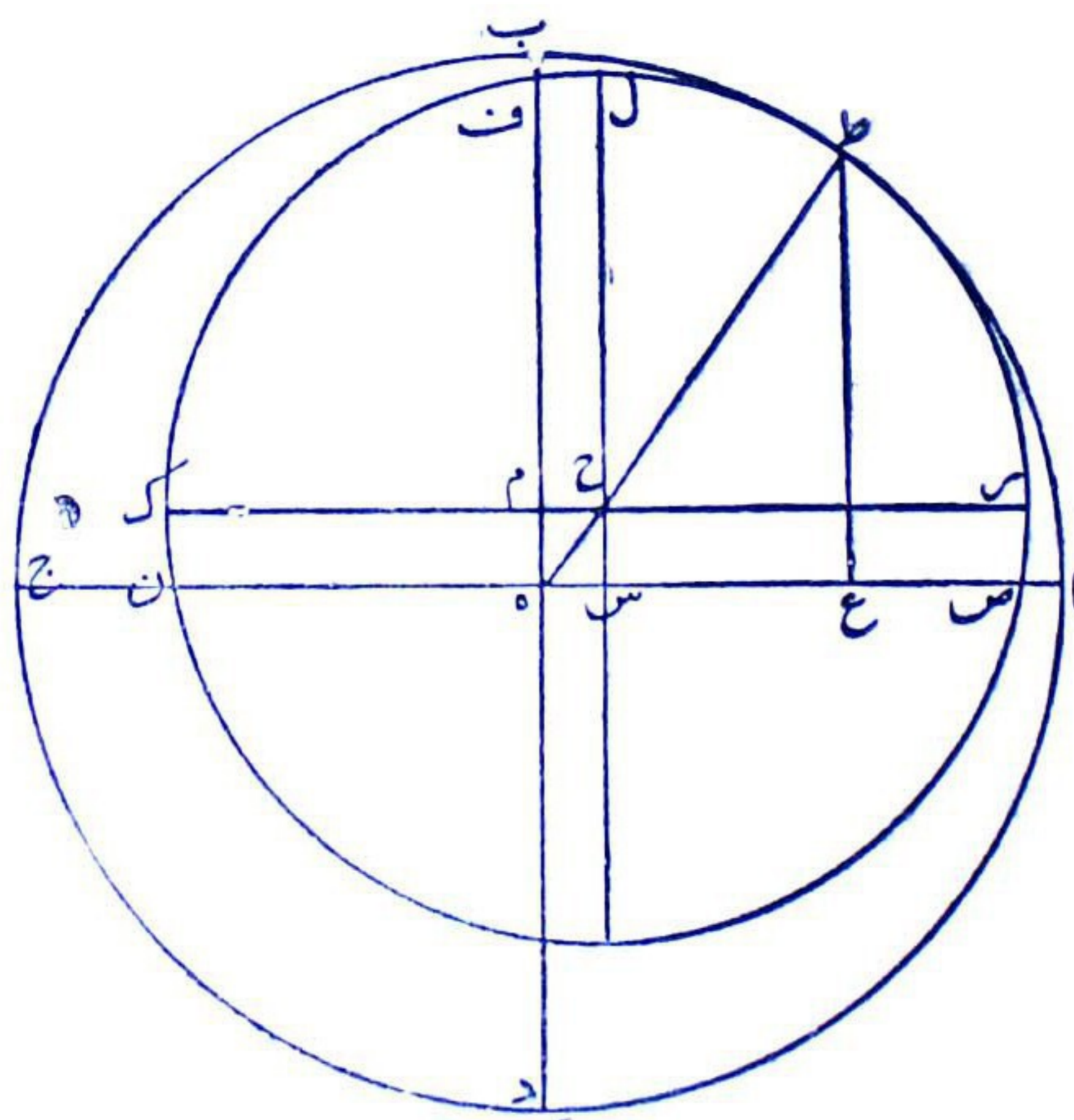
- ۲- صفر درجه ، ۲ قه و پانزده نیه و ۳۰ لته و ۵۷ بعه .
- ۳- ۹۳ جه و ۸ قه و ۳۴ نیه و ۳۸ لته و ۴۴ بعه .
- ۴- صفر درجه و ۵۹ قه و ۸ نیه و ۱۷ لته و ۸ بعه .
- ۵- صفر درجه و ۱ قه و ۱ نیه ۵۵ لته و ۳۵ بعه .
- ۶- صفر درجه و ۲ قه و ۲۸ نیه و ۵۹ لته و ۴۰ بعه .
- ۷- ۲ جه و ۲۲ قه و ۱۹ نیه و ۱۲ لته و ۱۶ بعه .



يك درجه باشد .

دلیل این مطلب آنست که نسبت  $ه$  ح بمقداری که بآن مقدار  $ه$  ط يك درجه باشد به  $ح$  ط مثل نسبت  $ه$  ح است به مقداری که بآن  $ه$  ط يك درجه باشد به مجموع  $ه$  ح و يك درجه یعنی  $ح$  ط و از اینجا بعد میان دو مرکز بهر يك از دو قطر فلك ممثل و خارج مرکز دارای نسبتی معلوم خواهد شد .

سپس عمود طع را بر قطر اهج اخراج می کنیم و دو مثلث طع  $ه$  و  $ح$  سه متشابه می شوند و اضلاع آنها با یکدیگر متناسب و چون در هندسه ثابت شده که نسبت اضلاع مثلث بهم مانند نسبت سینوس های زوایای متقابل بآن اضلاع است بنابراین نسبت  $ه$  ح معلوم به  $ح$  س معلوم مانند نسبت سینوس زاویه  $ح$  س  $ه$  قائمه  $ه$  ط که بزرگترین سینوس است به سینوس  $س$   $ه$  ح که طع مطلوب است و بطریق اربعه متناسب آنرا استخراج می کنیم و (  $ه$  ند ل د یط مح ل ) می شود که قوسش (سه کو کط لب) <sup>۲</sup> است و اط و آن دوری اوج از اعتدال ربیعی است و مقصود از طرح این مقدمات همین مطلب بود و شکل این است .



۱- صفر درجه و ۵۴ قه و ۳۴ نیه و ۱۹ لئه و ۴۸ بیه و ۳۰ لئه .

۲- ۳۵ درجه و ۲۶ قه و ۲۹ نیه و ۳۲ لئه .

روش قدما در استخراج اوج چنین بود که گفته شد اما ریاضیدانان جدید چون دانستند که آگاهی از اوقات انقلابین سخت و دشوار است و تقریباً مانند ممتنع، این بود که در ارساد خود برای نقطه‌های اب ج د اوساط ارباع را که نیمه‌های بروج ثوابت است برگزیدند.

استاد من ابو نصر منصور بن علی بن عراق که او نیز از موالی امیر المؤمنین<sup>۱</sup> است در استخراج مطلوب فوق باین کار نیازمند می‌شود که سه نقطه از فلك البروج را پس از تحصیل اندازه سال خورشیدی رصد کند و من در کتاب الاستشهاد فی اختلاف الارصاد اثبات کرده‌ام که روش استاد من بر طریقه محدثون از ریاضیون مانند فضل طریقه ایشان است بر قدمای از اصحاب ریاضی و سبب اینکه من گاهگاهی از مطلب خارج می‌شوم این است که خواننده را بواسطه این ابحاث از کسالت و ملالت بیرون آورم و مثل این باشد که در باغهای حکمت و دانش مشغول تماشا است و امید است که این عذر مقبول افتد.

روش یهود در استخراج  
چهار یک‌های سال

اکنون به مطلب خود برگردیم و گوئیم: وقتی که یهود بخواهند چهار یک‌های سال را که تقوفه

نام نهاده‌اند بشناسند سالیان ناقص آدم را بدل به مجزور شمسی کرده و آنچه باقی ماند از برای هر سالی یک روز و ربع که سی ساعت باشد کنار می‌گذارند و هر چه هفته که بدست آید کنار می‌نهند تا آنکه کمتر از یک هفته بماند و این باقیمانده را از اول شب چهارشنبه می‌شمارند و یا آنکه سه روز بر آن افزوده و مجموع را از آغاز شب یکشنبه می‌شمارند و در نتیجه به تقوفه نینس که اعتدال بهاری باشد خواهند رسید.

ما در مباحث گذشته ابعاد میان تقوفات را بنا بر رأی عامی و محصل بیان

۱- مقصود از امیر المؤمنین شمس المعالی است که این کتاب باو اهدا شده و چنانکه در مبحث القاب گذشت خلفای عباسی این لقب را برای او فرستاده بودند.

کردیم و چون یکی از تقوفات شناخته شد دیگر تقوفه‌ها از روی آن شناخته می‌گردد.

از این جهت در شمارش از اول شب چهارشنبه آغاز کردند که به گمان برخی از یهود آفتاب روز چهارشنبه بیست و هفتم ایمل آفریده شده و تقوفی تشری در آخرین ساعت سوم از روز چهارشنبه پنجم تشری روی داده بود و بنا به عقیده یهود آفتاب دو ربع بهار و تابستان را در ۱۸۲ روز و ۱۵ ساعت طی می‌کند و این رأی بنا بر مسامحه و عدم تدقیق است و رأی تحقیقی آبهار رأی دیگری است که گفته شد و چون این مدت را هفته هفتد طرح کنیم روزها تمام می‌شود و ساعات ۱۵ گانه باقی می‌ماند و چون ما از وقت تقوفی تشری به عقب برگردیم و این ساعات را بشماریم به ساعت اول از شب چهارشنبه می‌رسیم و دریافتن تقوفات از این ساعت ابتدا می‌کنیم.

طایفه‌ای از یهود بر این گمانند که آفتاب در ساعت اول از شب چهارشنبه که حساب تقوفات از آن آغاز می‌شود و در اول حمل بود آفریده شده و آفتاب با ماه نه ساعت و ششصد و چهل و دو حلق از میلاد نیسن گذشته پس از آفریده شدن جمع گشت و سال خورشیدی هنگامی که در کمیت آن تدقیق نکند سیصد و شصت و پنج روز و یک چهاریک روز است که چون آن را هفت هفت طرح کنیم یک روز و یک چهاریک روز باقی خواهد ماند که این مقدار زیاده هر تقوفه می‌باشد بر تقوفه‌ی مانند خود در سالی که در آن مقدم است و به همین سبب ما آن را برای سالهای باقیمانده می‌گیریم و چون در اول محزور شمسی از اول روز و یا از اول شب آغاز کنیم هنگامی که محزور تمام شد حساب بعینه عود می‌کند.

ما بر روی این حساب تقوفات یک محزور شمسی را از نزد خود حساب کردیم و چون سالهای ناقصه‌ی آدم را گرفته و محازیر شمسی کنیم و این

محازیر را القا نمایم و باقی مانده را در سطر محزور داخل کنیم در مقابل آن دوری تقوفه‌ی نین را از اول شب یکشنبه آن سال ناقص با دیگر تقوفات سه گانه را که پس از آن است و ربع ساعتی را که این تقوفه در آن می باشد خواهد یافت و یهود رب ساعتی را که نزد آن ذکر می کنند آنرا طوابع طاعات می نامند و اگر ساعات از دوازده کمتر باشد تقوفه در شب است و اگر زیادتر باشد در روز است و باید که دوازده ساعت از آن کم کرد و باقیمانده مدتی است که از روز گذشته

## ابعاد تقوفات از شب یکشنبه

سطر محذور خورشیدی	ماههای تقوفات چهارگانه	ایام	ساعات	حلق	ارباب ساعاتی که تقوفات در آن اتفاق می افتد
اول	نیمسن	د	یح	۰	شبثی
	تمز	۰	ا	۵۴۰	شبثی
	تشری	۰	ط	۰	صیدق
	طیبث	۰	یو	۵۴۰	صیدق
دوم	»	و	۰	»	ماذیم
	»	و	ز	»	ماذیم
	»	و	یه	»	حمو
	»	و	کب	»	حمو
سوم	»	۰	و	»	نوغه
	»	۰	یح	»	نوغه
	»	۰	کا	»	کیخوحمو
	»	ا	د	»	کیخوحمو
چهارم	»	ا	یب	»	لفانه
	»	ا	یط	»	لفانه
	»	ب	ج	»	شبثی
	»	ب	ی	»	شبثی
پنجم	»	ب	یح	»	صیدق
	»	ج	ا	»	صیدق
	»	ج	ط	»	ماذیم
	»	ج	یو	»	ماذیم

حمو	۰	۰	د	نيسن	ششم
حمو	۵۴۰	ز	د	تمز	
نوغه	۰	يه	د	تشرى	
نوغه	۵۴۰	كب	د	طيبت	
کيخوحمو	د	و	۰	»	هفتم
کيخوحمو	د	بيج	۰	»	
لفانه	د	کا	۰	»	
لفانه	د	د	و	»	
شېشى	د	يب	و	»	هشتم
شېشى	د	يط	و	»	
صيدق	د	ج	۰	»	
صيدق	د	ى	۰	»	
ماذيم	د	بيج	۰	»	نهم
ماذيم	د	ا	ا	»	
حمو	د	ط	ا	»	
حمو	د	يو	ا	»	
نوغه	د	۰	ب	»	دهم
نوغه	د	ز	ب	»	
کيخوحمو	د	يه	ب	»	
کيخوحمو	د	كب	ب	»	
لفانه	د	و	ج	»	يازدهم
لفانه	د	بيج	ج	»	
شېشى	د	کا	ج	»	
شېشى	د	د	د	»	

صیدق	۰	یب	د	نپسن	دوازدهم
صیدق	۵۴۰	یط	د	تمز	
ماذیم	۰	ج	۰	تشری	
ماذیم	۵۴۰	ی	۰	طیبث	
حمو	»	یح	۰	»	سیزدهم
حمو	»	ا	و	»	
نوغه	»	ط	و	»	
نوغه	»	یو	و	»	
کیخوحمو	»	۰	۰	»	چهاردهم
کیخوحمو	»	ز	۰	»	
لفانه	»	یه	۰	»	
لفانه	»	کب	۰	»	
شبثی	»	و	ا	»	پانزدهم
شبثی	»	یح	ا	»	
صیدق	»	کا	ا	»	
صیدق	»	د	ب	»	
ماذیم	»	یب	ب	»	شانزدهم
ماذیم	»	یط	ب	»	
حمو	»	ج	ج	»	
حمو	»	ی	ج	»	
نوغه	»	یح	ج	»	هفدهم
نوغه	»	ا	د	»	
کیخوحمو	»	ط	د	»	
کیخوحمو	»	یو	د	»	

شبثی	۰	۰	۰	نپسن	هجدهم
شبثی	۵۴۰	ز	۰	تمز	
لفانه	۰	یه	۰	تشری	
لفانه	۵۴۰	کب	۰	طیبث	
صیدق	»	و	و	»	نوزدهم
صیدق	»	بیج	و	»	
ماذیم	»	کا	و	»	
ماذیم	»	د	۰	»	
حمو	»	یب	۰	»	بیستم
حمو	»	یط	۰	»	
نوغه	»	ج	»	»	
نوغه	»	ی	ا	»	
کیخوحمو	»	بیج	ا	»	بیست و یکم
کیخوحمو	»	ا	ب	»	
لفانه	»	ط	ب	»	
لفانه	»	یو	ب	»	
شبثی	»	۰	ج	»	بیست و دوم
شبثی	»	ز	ج	»	
صیدق	»	یه	ج	»	
صیدق	»	کب	ج	»	
ماذیم	»	و	د	»	بیست و سوم
ماذیم	»	بیج	د	»	
حمو	»	کا	د	»	
حمو	»	د	۰	»	



نو غه	۰	یب	۰	نيسن	بيست و چهارم
نو غه	۵۴۰	يط	۰	تمز	
کيخو حمو	۰	ج	و	تشری	
کيخو حمو	۵۴۰	ی	و	طیبث	
لفانه	»	یح	و	»	بيست و پنجم
لفانه	»	ا	۰	»	
شبتی	»	ط	۰	»	
شبتی	»	یو	۰	»	
صیدق	»	۰	ا	»	بيست و ششم
صیدق	»	ز	ا	»	
ماذیم	»	یه	ا	»	
ماذیم	»	کب	ا	»	
حمو	»	و	ب	»	بيست و هفتم
حمو	»	یح	ب	»	
نو غه	»	کا	ب	»	
نو غه	»	د	ج	»	
کيخو حمو	»	یب	ج	»	بيست و هشتم
کيخو حمو	»	يط	ج	»	
لفانه	»	ج	د	»	
لفانه	»	ی	د	»	

نامهای گواکبی را که در جدول تقوفات ثبت کردیم به عبرانی بود زیرا  
یهود همین نامها را بکار می‌بندند و البته هر امتی چون نیازمند به ذکر گواکب  
شد به لغت خود آنها را نام می‌برد و جدول زیر نامهای ستارگان را به لغات مختلفه  
ناطق است و کسی که در آن نظر کند نامهای عبری و غیرعبری گواکب را خواهد  
یافت .

تازی	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهرة	عطارد	قمر
رومی	قرونس	زاوس	اارس	ایلیوس	افرودیطی	هرمس	سیلینس
فارسی	کیوان	هرمزد	بهرام	عهر خورشید	ناهید	تیر	ماه
سریانی	کادن	بیل	نرغال	شمشا	استرا بلتی	نفو	سهر
عبرانی	شبثی	صیدق	ماذیم	حمو	نوغه	کیخوحمو	لفانه
هندی	سنسجر	برهسبتی	منکل	ادید	شرك	بد	سوم
خوارزمی	.	ریمژد	اریغز	اخیر	ناهیچ	چیری	ماه

اکنون که برای گواکب نامهای آنها در زبانهای مختلفه ذکر کردم  
هر چند که از مورد بحث خارج است خوب است جدولی برای نامهای بروج در لغات  
گوناگون ترتیب دهم که تا اهل نجوم را مورد استفاده باشد و جدول این است .

عربی	رومی	فارسی	سریانی	عبرانی	ہندی	خوارزمی
حمل کبش	قریوس	برہ	امرا	طولہ	میش	ورن
ثور	طورس	کاو	تورا	شور	برش	غاو
جوزاء توہ مان	دودیمو	دوپیکر	تامی	تومیم	مٹون	اذوبچر کریک
سرطان	قرقانس	کرزنک	سرطان	سرطون	کرکر	خرچنک
اسد	لان	شیر	اریا	اری	سنک	سرغ
سنبلہ عذراء	برٹانس	خوشہ	شبلتا بتلتا	بٹولو	کن	ووفیک
میزان	زوغاس	ترازو	ماساٹا	موزنائیم	تل	تراژک
عقرب	اسقر بیس	کژدم	عقربا	عقروب	وشجک	درمچیک
قوس رامی	طلکسوطس	نیماسب	قشتا صلماربا	قیمت	دھن	ذنیک
جدی	اغوقروس	بھی	کذبا	کذی	مکر	ٹارنیک
دلو	ادریخوس	دول	دولا	دیلو	کم	دور
حوت سمکہ	اکٹییس	ماہی	نونا	دوغ	مین	کیب

پیدا کردن روزی را که از شهر  
سریانی آغاز تقوفه باشد خالی  
از اشکال نیست

باز به مطلب خود برگردیم و گوییم : حساب  
و جداولی را که ما در پیش بیان کردیم بما  
می فهمانید که اول تقوفه در چه روز از ایام

هفته است ولی روزی را که در ماه سریانی اول تقوفه می شد به مقداری غیر قابل  
اغماض از حقیقت دور بود .

مثال آن - چون تاریخ آدم را در اول تشری که میلاد آن روز یکشنبه  
غره اول ایلول ۱۳۱۱ اسکندری باشد بدست آوریم سالهای تام آدم ۴۷۵۹ سال  
خواهد بود که هشت محزور کبیر و بیست و شش محزور صغیر و نه سال تام  
می شود که شش سال از این نه سال بنا بر حساب ( بهز یجوح ) بسیط و سه سال  
عبور می شود و چون هر یک از بسیط و عبور را در ایام خود ضرب کنیم و  
۱۷۳۸۲۰۰ روز و هفت ساعت و دو بیست و پنج و سه حلق می شود که فاصله  
میان اول سال از سالهای آدم و میلاد سالی باشد که برای مثال ذکر گشت .

نیز در پیش گفته شد که علمای یهود قبول نموده اند که تقوفه تشری  
که اعتدال خریفی باشد، در سال اول از تاریخ آدم پنج روز و یک ساعت پس از  
میلاد سال بود و چون این مقدار را از آنچه بدست آورده ایم کم کنیم باقیمانده  
فاصله میان تقوفه تشری و میلاد سال خواهد بود و چون این مقدار را بر ۳۶۵  
روز و ربع روز تقسیم کنیم ۴۷۵۸ سال می شود باضافه ۳۳۵ روز و سه ربع روز و تا  
حلق عت روز

زمانی که سال شمسی تمام گردد و شب و روز معتدل شوند ۲۹/۱۱/۸۲۸ باقی خواهد  
ماند و چون این مقدار را بر میلاد سال خود، که یکشنبه باشد پس از گذشتن هفت  
ساعت دو بیست و پنج و سه حلق ، بیفزاییم به ساعت نهم از شب سه شنبه روز اول  
تشرین اول خواهیم رسید که از اعتدالی که از راه رصد بدست آمده چهارده روز  
متأخر است .

چون این مدت را که میان اول تقوفات و میلاد سال ما که ( ۱۷۳۸۱۹۵ )

روز و ۲۵۳ حلق و شش ساعت است بدست آوردیم و در (۹۸۴۹۶) که آن اجزای  
تدقیقی روز است به عقیده یهود، در سال خورشیدی ضرب کنیم ۱۷۲۲۸۰۳۰۵ و  
دو پنجم جزء بدست خواهد آمد و سپس آنرا قسمت کرده و علامات کبایس را  
ملاحظه می کنیم و جدول ماههای سریانی و رومی این است :

## جدول اوایل ماههای سریانی و رومی

سطل محزور شمسی	سطل محزور	سطل محزور	سطل محزور	سطل محزور	سطل محزور	سطل محزور	سطل محزور	سطل محزور	سطل محزور
طمر یوس	تشر بن اول	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
نوامبر یوس	تشر بن ثانی	و	و	و	و	و	و	و	و
دهبر یوس	کانون اول	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ینوار یوس	کانون ثانی	و	و	و	و	و	و	و	و
فبرار یوس	شباط	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
مرطیوس	آذار	و	و	و	و	و	و	و	و
افلیر یوس	نيسان	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
مائیوس	ایار	و	و	و	و	و	و	و	و
یونیوس	حزیران	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
یولیوس	تموز	و	و	و	و	و	و	و	و
اغسطس	آب	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
سپتمبر یوس	ایلول	و	و	و	و	و	و	و	و
کیاس سالها	کیاس سالها	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا

طرز پیدا کردن سالهای کبیسه اگر همین مطلوب را در تاریخ اغسطس بخواهیم در پاره‌ای از تواریخ باید که سالیان تام آنرا بگیریم و ربع آنرا بر آن بیفزاییم و بر حاصل جمع عدد شش را اضافه کنیم و مجموع را هفت هفت طرح کنیم و در نتیجه علامت آغاز توت بدست خواهد آمد سپس بر این علامت برای ماههای دیگر بجهت هر شهر تمامی که پیش از مطلوب باشد عدد دو را بر آن بیفزاییم و باز مجموع را هفت هفت طرح کنیم و علامت ماهی که مطلوب است بدست خواهد آمد.

کبیسه را در تاریخ اغسطس باید از اینراه شناخت که پیوسته بر سالیان تام آن عدد یک را بیفزاییم و مجموع را چهارچهار طرح کنیم و اگر چیزی باقی ماند سال ما کبیسه نیست و اگر باقی نیاورد کبیسه است.

اگر همین مطلوب را در تاریخ انطینس بخواهیم چهاریک آنرا بر سالهای تام آن می‌افزاییم و بر مجموع عدد چهار و سه چهارم همین سالها را اضافه می‌کنیم و اعمال پیشین خود را از نو تکرار می‌کنیم و طریقه شناسایی کبیسه در این تاریخ این است که همواره بر سالهای تام عدد سه را بیفزاییم و مجموع را چهارچهار طرح کنیم و اگر چیزی نماند سال کبیسه است و اگر چیزی ماند کبیسه نیست.

در تاریخ دقلطیانوس باید بر سالهای تام آن چهاریک آنرا افزود و بر مجموع همواره عدد چهار و چهاریک آنرا اضافه کرد و همان کارهایی را که در پیش می‌کردیم در اینجا نیز از نو بنماییم و در معرفت اوایل ماهها آنچه را که در تاریخ اسکندر بنا بر مذهب روم انجام دادیم در همین جا تکرار کرد و در این تاریخ کبیسه را باید از این راه شناخت که همواره بر سالهای تام عدد دو را افزود و مجموع را چهارچهار طرح کرد و اگر چیزی باقی نیاورد سال کبیسه است و اگر باقی ما کبیسه نیست.

در تاریخ هجری اگر شناسایی آغاز سالها و ماهها را بحساب تواریخ خواسته باشیم باید سالهای تامه هجری را گرفت و در سه جا قرار داد و یکی را در ۳۵۴

روز و دیگری را در بیست و دو دقیقه و سومی را در یک ثانیه ضرب کرد و بر دقایق همواره سی و چهار دقیقه افزود سپس هر یک از این حاصل ضربها را بچیزی که قابل رفع است نمود و اگر دقایق بیشتر از پانزده باشد آنرا یک ساعت دانست و اگر کمتر باشد بکلی از آن صرفنظر کرد و مجموع حاصله روزهایی است که از سال اول هجری تا اول این سال گذشته و بر آن عدد پنج را افزود و هفت هفت طرح کرد آنچه کمتر از هفته ماند علامت محرم است و اگر ماهی دیگر را خواسته باشیم برای شهرور تمامه‌ای که از مطلوب ما گذشته باشد برای یک ماه دو روز و برای یک ماه دیگر یک روز منظور می‌داریم و مجموع را بر علامت محرم افزوده و همه این مبلغ را هفت هفت طرح می‌کنیم و در نتیجه علامت این ماه بر حسب تواریخی که از مسیر اوسط بدست آمده است باقی می‌ماند.

اما در رؤیت هلال که چه روزی روی خواهد داد کاری است که بسیار دشوار است و به جداول بسیاری برای دانستن این کار نیازمندی است و بآن اندازه که در زیج محمد بن جابر بتانی و زیج حبش حاسب است برای جویندگان کفایت می‌کند و به این دو جا رجوع شود.

بهمین طریق که گفته شد فرقه‌ای که مدعی هستند از بواطن باخبرند و تشیع آل عصمت را انتحال کرده‌اند حسابی ساخته که بزعم ایشان این حساب یکی از اسرار نبوت است

بیان حساب اسماعیلیه که برای پیدا کردن اول رمضان ساخته‌اند و گمان کرده‌اند که یکی از اسرار نبوت است

آن این است .

هر وقت خواستیم اول رمضان را بدانیم که چه روزی است سالهای تام هجرت را می‌گیریم<sup>۱</sup> و در چهار ضرب می‌کنیم و به حاصل ضرب پنج یک و شش یک این سالها را می‌افزاییم. و اگر در این تقسیم باقیمانده‌ای ماند بشرط آنکه یکی از این دو

۱- سال تام یعنی سالی که تمام گشته مانند سال گذشته نسبت به امسال و سال ناقص یعنی سالی که هنوز تمام نگشته و ما در او هستیم مانند سال فعلی .



باقیمانده و یا هر دو از نصف مخرج یکی از دو کسر کمتر باشد باید این باقیمانده را هم يك روز حساب کرد . سپس باید به حاصل جمع عدد چهار را افزود و مابقی را هفت هفت طرح کرد هر چه کمتر از يك هفته ماند علامت غره شهر رمضان است . این حساب بر گفته‌های سابق ما مبتنی است که سال قمری ۳۵۴ روز است و چون هفت هفت طرح شود چهار باقی میماند . و چون سالهای هجرت را در چهار ضرب کنیم مثل این است که ایام هر سالی را هفت هفت طرح کرده باقیمانده آنرا نگاه داشته‌اند و چون پنج يك سالهای عرب و شش يك آنرا بگیریم مثل این میماند که از هر يك از این سالها پنج يك و شش يك روز را گرفته‌ایم و این کار ما را از ضرب سالها در پنج يك و شش يك روز و قسمت آن بر این دو مخرج کفایت می‌کند . و چون همه این اعداد را هفت هفت طرح کنیم و باقیمانده را از روز جمعهای که اول هجرت است بشماریم به علامت محرم میرسیم و چون عدد شش را هم بر آن بیفزاییم و مجموع را از روز یکشنبه بشماریم هر دو بيك مقصود می‌رسد و از این جهت این گروه چهار را زیاد کرده‌اند که شخصی برای يك ماه دو روز و برای يك ماه يك روز بگیرد آنچه بدست او آمده تا آغاز ماه رمضان پنج می‌شود و چون این پنج را بر علامت محرم بیفزاید بعلافت شهر رمضان میرسد و حال اینکه باید برای خود محرم هم عدد شش را زیاد نمود . پس رویهمرفته این عدد یازده می‌شود و چون هفت‌تای آن انداخته شود چهار باقی می‌ماند و این مقدار باقیمانده از مجموع زیادترین است .

۱- چون حسابی را که اسماعیلیه ساخته‌اند تحلیل کنیم خواهیم دید که به چهار جزء منحل میگردد .

جزء اول آن است که باید سالهای تام هجرت را در چهار ضرب کرد .

جزء دوم آن است که باید به حاصل ضرب پنج يك و شش يك این سالیان را افزود و اگر در این تقسیم باقیمانده‌ای ماند بشرط آنکه یکی از این دو باقیمانده و یا هر دو از نصف مخرج یکی از دو کسر کمتر باشد باید این باقیمانده را هم يك روز حساب کرد .

جزء سوم آن است که باید به حاصل جمع چهار افزود .

جزء چهارم آن است که باید مابقی را هفت هفت طرح کرد و آنچه کمتر از يك هفته

ماند علامت شهر رمضان است .

بدین جهت حسابی که از روز جمعه ملقی شده و حسابی را که ما قبلاً بیان کردیم یعنی از روز پنجشنبه باهم متفق می‌شوند که سی و چهار دقیقه در اینجا يك روز حساب می‌شود با آنکه در آن حساب ملاحظه نمی‌شود .

بیان جدولی که اسماعیلیه برای رؤیت هلال ساخته‌اند و اینکه عمل مزبور يك سرقت علمی از زیج حبش حاسب است

باز گشت اصحاب رای مستحدثی در این مذهب که در خوارزم معروف به بغدادی است بدین حساب و مانده‌های آن است و از این جهت این رای به بغدادی معروف شد که به داعی

ایشان که شیخی است و در بغداد سکنی دارد منصوب است .

من برخی از روسای این دسته را دیدم که جدول مجردی را که حبش<sup>۱</sup> در زیج خود برای تصحیح تاریخی که در حساب کواکب مستعمل است گرفته و بر هر يك از آن که علامت محرم باشد به علتی که در پیش ذکر کردیم پنج را افزوده<sup>۲</sup> و صورت جدول را تغییر داده و استقامتی را که در آن جدول است به انحنا مبدل کرده و جدول را مانند ماری که بخود پیچیده گردانیده چنانکه برخی از اهل طبرستان همان جدول را دایره‌ای ساخته که عدد در آن در هنگام استقامت به مبداء خود برمی‌گردد<sup>۳</sup> سپس در پیروی اسماعیلیه کتابی تألیف کرده که در آن کتاب بر جویندگان هلال از راه رؤیت و دیدار ، طعن زده و ایشان را دشنام داده و اینطور

۱- جدول مجرد یعنی حسابها و دلایل ریاضی آن را حذف نموده و تنها نتیجه عمل را نوشته است .

۲- یعنی مقصود از جدولی که حبش ساخته شناسایی اول سال است که محرم باشد نه شناسایی رمضان و این شخص که از اهل طبرستان است چون مقصودش اول رمضان است بدین سبب عدد پنج را بر آن افزوده .

۳- یعنی وقتی که در این جدول عدد تمام شود باز باید از سر گرفته شود و در هر دو یست و ده سالی عدد تمام می‌شود و سبب اینکه به دو یست و ده که رسید عدد تمام می‌شود این است که چون ۷ را که عدد هفته است در عدد سی که در پیش گفتیم در هر سی سال بمناسبت اینکه سال عربی یازده روز کمیسه می‌شود ، ضرب کنیم دو یست و ده خواهد شد .

سرزنش کرده که یهود و نصاری از طلب هلال برای روزی خود و اوایل شهر بیاری جداولی که ساخته اند بی نیاز هستند ولی مسلمانان به احوالی مشتبه مشغول و سرگرم شده اند .

اگر این نویسنده از موضع جدول مجرد از زیج حبش تجاوز می کرد و از اعمال اصحاب هیئت در رؤیت هلال آگاهی می یافت و از کیفیات آن واقف می شد و حقایق امر یهود و نصاری را هم می دانست آن وقت تصدیق می نمود که آن راهی را که یهود و نصاری رفته اند بعینه همین شبهه ها و اشکالات در آن موجود است .

هر کس که از گفته های سابق ما آگاه شده باشد این مسئله را که اجماعی و محل اتفاق علماء هیئت است خواهد دانست که مقادیر مفروضه در اواخر اعمال رؤیت هلال ابعادی است که به تجربه نمی شود بر آن واقف شد و مناظر را احوالی است هندسی که بدان سبب محسوس بصری در بزرگی و کوچکی تفاوت می کند و هنگامی که شخص در احوال فلکی از روی انصاف تأمل کند نمی تواند بطور قطع حکم نماید که آیا رؤیت هلال کدام وقت واجب خواهد شد و کدام وقت ممتنع ، بویژه وقتی که ماه در نهایت این بعد مفروض واقع شود و شکل لولب که از جدول مجرد نقل شد این است (در صفحه جداگانه)

با آنکه در جدول مجردی که حکیم حبش در زیج خود که معروف بممتحن است قرار داده و این شخص مذکور بر آنچه در لولب است در برخی مواضع عدد پنج را افزوده که حبش در اینجایها کسور را بصحاح جبران می نموده و شخص نامبرده باین نکته توجه نیافته و حبش در جداول اوساط نیز برای اینکه بغلط نیفتد نیز این نکته را مراعات کرده و هر کسی بخواهد بصحت آنچه ما گفتیم اطمینان نماید میان این لولب که بعینه همان جدول مجرد است که فقط يك پنج تایی بر آن برای آنکه برای رمضان باشد افزوده شده و میان جدول مصححی که ما برای علامت محرم حساب کردیم و کسوری که با اعداد صحاح بود ثابت کردیم که در زیر چشم بیاید و بطور عیان درك گردد تا در نتیجه برای فهم مسایل دیگری نیز کمک باشد بسنجد و شخصی که خواهد چنین کاری را انجام دهد باید از سالهای هجرت با سال ناقصه ۲۱۰ اسقاط کند اگر زیادتر باشد و باقیمانده را در سطر عدد بیاورد و در ازاء آن ایام و دقائق را بگیرد و بر دقائق همواره پنج روز و ۳۴ دقیقه زیادتر کند و آنچه از آن را که بر روزها قابل رفع است در این کار کوتاهی نکند و هفت تایی از آن را القا کند اگر در آن باشد در نتیجه علامت اول محرم جمع می شود و چون پنج را بر آن بیفزاییم علامت رمضان حاصل می شود و باید جدول را با شکل لولدای که در کتاب است مقایسه نمود زیرا در برخی مواضع اختلاف موجود است بدین سبب که دقائق که بشصت نرسیده بيك روز جبران شده و بطور عیان آشکار می شود که چرا برای (۲۱۰) سال این جدول ترکیب شده نه برای کمتر و نه زیادتر از آن.



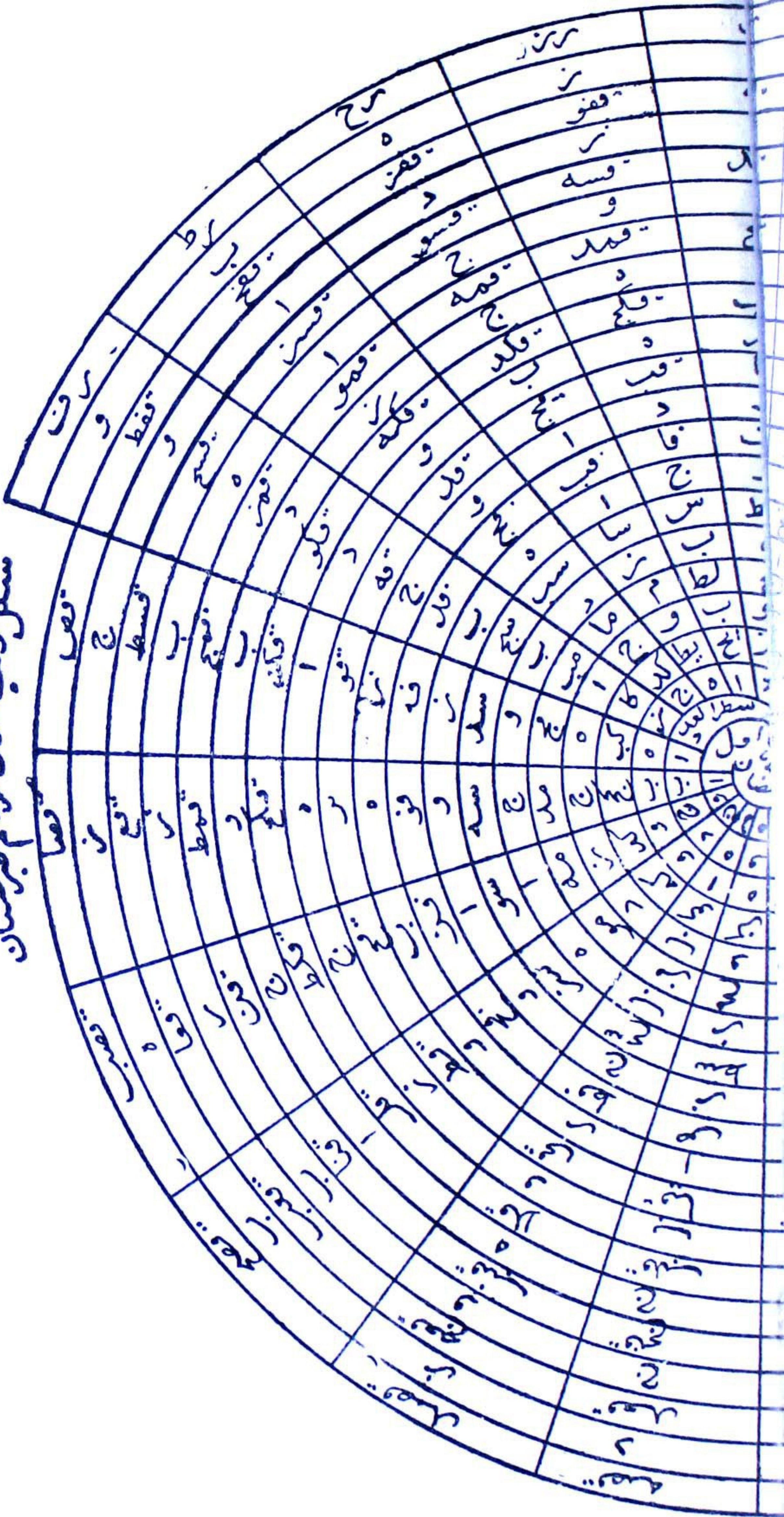
بہ	ب	ل	ص	ن	ل	ل	ن	ق	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل
بہ	ب	ل	ص	ن	ل	ل	ن	ق	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل
بہ	ب	ل	ص	ن	ل	ل	ن	ق	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل
بہ	ب	ل	ص	ن	ل	ل	ن	ق	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل
بہ	ب	ل	ص	ن	ل	ل	ن	ق	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل
بہ	ب	ل	ص	ن	ل	ل	ن	ق	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل
بہ	ب	ل	ص	ن	ل	ل	ن	ق	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل
بہ	ب	ل	ص	ن	ل	ل	ن	ق	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل
بہ	ب	ل	ص	ن	ل	ل	ن	ق	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل
بہ	ب	ل	ص	ن	ل	ل	ن	ق	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل
بہ	ب	ل	ص	ن	ل	ل	ن	ق	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل
بہ	ب	ل	ص	ن	ل	ل	ن	ق	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل







شکل اول بیضقوسل از عالم طبرستان





جدول احمد بن شهاب برای  
تعیین آغاز ماهها که از آن جمله  
اول رمضان است نیز سرقت  
علمی است

من پیش احمد بن محمد بن شهاب که یکی از  
دعات بزرگ ایشان بود جدولی یافتم و او  
طریق بکار بردن آنرا بمن آموخت که باید  
سالهای تام هجری را گرفت و بر آن چهار

افزود و مجموع را هشت هشت طرح کرد و هر اندازه کمتر ماند آنرا در سطر  
عدد داخل نمود و دید که در هر ماهی اول آن چه روز است و جدول این است .

عدد	مجرم	صفر	ربیع الاول	ربیع الآخر	جمادی الاولی	جمادی الاخره	رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذیحجه	ذیحجه
ا	ج	ه	و	ا	ب	د	ه	ز	ا	ج	د	و
ب	ز	ب	ج	ه	و	ا	ب	د	ه	ز	ا	ج
ج	ه	ز	ا	ج	د	و	ز	ب	ج	ه	و	ا
د	ب	د	ه	ز	ا	ج	د	و	ز	ب	ج	ه
ه	و	ا	ب	د	ه	ز	ا	ج	د	و	ز	ب
و	د	و	ز	ب	ج	ه	و	ا	ب	د	ه	ز
ز	ا	ج	د	و	ز	ب	ج	ه	و	ا	ب	د
ح	و	ا	ب	د	ه	ز	ا	ج	د	و	ز	ب

این جدول نیز از جدول مجرد حبش استخراج شده و هر کس که به دور  
هشت تایی که در این جدول بآن عمل شده نظر کند خواهد دید که آغاز سالها  
بهمان روزی که از هفته بوده برمی گردد و چهار دقیقه کسور آن کمتر می شود و  
این جدول با جدول مجرد که تصحیح شده مخالفت ندارد مگر اینکه زمان طولانی  
شود آنوقت اضطراب فاحشی در آن پیدا می شود و این داعی مدلس و مردم  
فریب می گفت که جدول مذکور را حضرت جعفر بن محمد صادق ساخته که

چون آنجناب دید مردم در آغاز رمضان در شك و اختلاف افتاده اند فرمود :  
 بخداوندی که محمد را به پیامبری فرستاد سو گند یاد می کنم که محمد از امت  
 خود مفارقت نجست تا اینکه آنچه در دنیا بوده و خواهد شد بما پیاموخت و  
 کمترین این علوم علم روزه است که در هر سال در چه روزی واقع می شود و  
 فرمود که هیچگاه شعبان تمام نمی شود و رمضان هم هیچوقت از سی روز کمتر  
 نمی باشد .

این داعی ستمکار بر چنین سیدی عالم که افضل اشراف و اعلم امامان است  
 ( صلوات الله علی ذکرهم ) افتراء زده چه ، امری را بدو نسبت داده که در دین  
 جد او نیست و بر ضد آن برهان قائم است و این امام زاهد و پارسا بالاتر از آن  
 است که دامنش به گفته های امثال این داعی و به نسبت های اسماعیلیه آلوده  
 گردد .

دو راه برای بدست آوردن  
 روز آغاز سال هجری که از  
 کتاب مدخل کبیر ابو جعفر  
 خازن نقل شده

از برای دانستن علامت محرم دو راه است و  
 ابو جعفر خازن در مدخل کبیر که بعلم نجوم  
 نوشته ذکر کرده :

یکی این است که از برای هر سی سال  
 تامی که از هجرت گذشته پنج روز بگیریم و آنچه که کمتر از سی ماند برای هر ده  
 سالی يك روز و دو سوم روز یعنی شانزده ساعت و آنچه از ده سال کمتر است برای  
 هر پنج سالی از آن بیست ساعت و برای هر سالی تام چهار روز و هشت ساعت و چهار  
 پنجم ساعت و بر مجموع یا اینکه پنج روز بیفزاییم و یا اینکه دو روز از آن کم  
 کنیم و حاصل را هفت هفت طرح کنیم سپس از اینکار روزی که باقی ماند علامت محرم  
 است .

این کار را که ابو جعفر خازن پیشنهاد کرده صحیح است و بهمان طریق سابقه  
 که ذکر شد راجع است و اینکه از ایام و کسور که برای شماره سالها کنار  
 می گذاریم علت این است که این کسور باقی همین عدد است که مبدل بایام شده و

هفت هفت طرح گشته و در جدول مصحح این مطلب آشکار است و از این جهت به مجموع عدد پنج را می‌افزاییم که مبدأ آن از روز یکشنبه بود چنانکه این مسئله را هم در پیش گفتیم و چون ما هفت هفت طرح می‌کنیم چه عدد پنج افزوده شود چه پنج از هفت کم شود هر دو مساوی خواهد بود و این کار لازم است و در غیر از محرم برای اصل سال به جهت هر ماه فردی دو روز و برای هر ماهی که زوج است یک روز باید بر عدد افزود و مجموع را هفت هفت طرح کنیم و آنچه باقی ماند اول آن ماه است .

طریقه‌ی دوم را که ابو جعفر ذکر کرده این است که نصف سالهای تام را اگر زوج باشد می‌گیریم و اگر فرد باشد یک عدد از آن کم می‌کنیم و چهار روز و بیست و دو دقیقه برای آن محفوظ می‌داریم و نصف دیگر باقیمانده سالها را هم می‌گیریم و در دو موضع این اعداد را می‌گذاریم و یکی از آن دو را در سه ضرب می‌کنیم و بر چهار تقسیم می‌نماییم و خارج قسمت ایام می‌شود و دیگری را در هشت ضرب می‌کنیم و مجموع را باضافه پنج بر این ایام می‌افزاییم سپس از جمله اعداد به اندازه شماره نصف سالها دقایق ایام را کم می‌کنیم و آنچه را که سابقاً محفوظ داشته بودیم اگر سالها فرد باشد بر آن اضافه می‌کنیم و اگر کسری ماند در صورتی که بیشتر از سی دقیقه باشد آنرا یک ساعت محسوب نموده و اگر کمتر باشد صرف نظر می‌کنیم سپس مجموع را هفت هفت طرح کرده آنچه باقی ماند علامت محرم است .

این کار نیز صحیح است و مبتنی بر احوال مذکور است زیرا آنچه را که ما داشته‌ایم حصه سالهایی است که پس از هفت هفت طرح شدن باقیمانده و چون نصف سالهای باقیه را در هشت ضرب کنیم مثل این است که همه آنها را در چهار ضرب کرده‌ایم که ایام صحاح باقیمانده از سالهای قمری باشد پس از آنکه هفت

هفت طرح شده و برای ابو جعفر باقی ماند که بجهت هر سال سده و پنجاه و یک روز را بگیرد و چون زیادتی سه ربع نصف هر عددی بر مجموع خمس و سده آن بواحد مثل نسبت نصف این عدد است به شصت بنا بر این چون ابو جعفر نصف عدد سالها را در سه ضرب کند و بر چهار تقسیم نماید سه ربع همه عدد را گرفته و این مقدار بر پنج يك و شش يك جمیع سالیان با اندازه نسبت نصف این سالها بشصت زائد است و چون با این میزان اجزای شصت گانه ساعت را که دقیق باشد حساب کند و از مجموع کم نماید پنج يك و شش يك سالها را بدست آورده و بقید اعمال مطابق قواعدی است که در پیش گفته شد .

طرز شناسایی اول سالهای هر گاه بخواهیم آغاز سالی از سالهای یزد گردی یزد گردی و چند نوع سال را بشناسیم باید سالهای تام آنرا گرفت و عدد دیگر سه را بر آن افزود و مجموع را هفت هفت طرح

کرد و در نتیجه علامت آغاز فروردین بدست خواهد آمد و اگر ماهی دیگر غیر از فروردین را بخواهیم برای سالهای تامی که از آن تاریخ گذشته بغیر از آبان ماه که نباید برای آن چیزی گرفت ، برای هر ماهی دو روز می گیریم و بر روزی که آغاز فروردین است میافزاییم و مجموع را هفت هفت طرح می کنیم و آنچه باقی ماند علامت آغاز آن ماهی است که مطلوب ما بود .

در تاریخ مجوس که از هنگام کشته شدن یزد گرد آغاز شده باید بر سالهای تام آن همواره عدد پنج را بیفزود و اعمال سابقه خود را تکرار کرد اگر ماههای فارسی را در آن بکار برده باشیم .

اگر ماههای اهل سغد و یا خوارزم را بکار بسته باشیم همواره بر سالهای تام عدد سه را میافزاییم و مجموع را هفت هفت طرح کرده و در نتیجه علامت آغاز نوسرد و یا نوسارجی بدست خواهد آمد سپس برای هر ماهی که منقضى شده بر

علامت نوسرد دو روز می‌افزاییم و بعلاامت آن ماه خواهیم رسید .

اگر بخواهیم کبیسه‌ای را که فارسیان پیش از زوال استقلال خود بکار می‌بستند بشناسیم سالهای فارسی را از آغاز زوال سلطنت یزدگرد که مبنای تاریخ زردشتیان است می‌گیریم و بعلمتی که در صدر دفتر گفته شد عدد هفتاد را بر آن می‌افزاییم و مجموع را بر صد و بیست تقسیم می‌کنیم خارج قسمت عدد ماههای کبیسه است که از موقع اجمال آن بدست می‌آید سپس از مجموع تاریخ مطابق شماره ماههای کبیسه کم می‌کنیم و اگر سالها تمام شد و باقیمانده نیاورد سال تقریباً کبیسه است برای اضطراب تواریخ اگر باقی آورد کبیسه نیست سپس آنچه از ماههای کبیسه بدست شده آنرا بر آغاز سال خود می‌افزاییم و عید روز را بدجایی که سزاوار است قرار می‌دهیم و نوروز در موضعی که اتفاق افتاد همان است که ساسانیان بکار می‌بستند و مطابق زیجهای ایشان در آنوقت در انقلاب صیفی بوده است .

اما در تاریخ معتضد شناسایی علامت فروردین ماه باین طریق است که ربع آنرا بر سالهای تام آن می‌افزاییم و همواره بر مجموع يك چهار و يك چهار يك افزوده و مجموع را هفت طرح می‌کنیم و در نتیجه علامت فروردین ماه بدست خواهد آمد .

چون اول سال بدست آمد و بخواهیم که آغاز دیگر ماهها را بشناسیم برای هر ماهی که پیش از ماه مطلوب ما گذشته باشد ، دو روز می‌افزاییم بغیر از آبانماه که در سال کبیسه برای آن يك روز ملاحظه می‌شود و در سالهای غیر کبیسه هیچ . سپس مجموع را هفت هفت طرح می‌کنیم علامت آغاز آبانماه بدست خواهد آمد .

طریقه شناسایی کبیسه در سالهای معتضدی بدینطریق است که سالیان تام آنرا

چهار چهار طرح کرده و بقیه نظر می کنیم چنانچه چیزی باقی نماند سال کیسه است و اگر باقی ماند کیسه نیست .

گمان می کنم این مبحث که بطول انجامید خوانندگان کتاب را کافی باشد والحمدلله حمده حمداً کثیراً .



## فصل هشتم

در تواریخ کسانی است که پیمبری را بخود بستند (متنبئین)  
و اممی که فریب ایشان را خورده‌اند

میان انبیا و ملوک جماعتی از متنبئین ظاهر شدند که کتاب از شمار آنان قاصر است . برخی هلاک شدند بدون آنکه کسی از آنان پیروی کند و جز نامی در صفحه روزگار نگذاشته . برخی دیگر را امتی متابعت کردند و قوانین ایشان در نزد این امت باقی و پاینده ماند ؛ و این امم تاریخ ایشان را ذکر می کنند . پس ما باید که تواریخ مشهورترین ایشان را ذکر کنیم .

نخستین شخصی که از این دسته ذکر می شود بوذاسف است که چون يك سال از پادشاهی تهمورث گذشت در عند ظاهر شد و کتابی بیاری بیاورد و بملت صابئین دعوت کرد و خلقی زیاد او را پیروی کردند .

پرستندگان و ستارگان و ماه و پادشاهان پیشدازی و برخی از کیان که بلخ خورشید کدامند ؟ را جایگاه خود قرار داده بودند نیرین و کواکب و کلیات عناصر را تا زمان پیدایش زردشت ، در سال سی ام از سلطنت

۱- بوذاسف همان بودای معروف است ولی بقیه عبارت سراپا نادرست است و بااطلاع کامل بیرونی از براهمه، از بودا کاملاً بی خبر بوده فقط در کتاب الهند یکجا گفته (صاحب البدالمحمره) و کلمه بت فارسی همان بد و بوداست .

گشتاسب ، تقدیس می کردند .

باقیمانده‌های این طایفه در حران سکنی دارند و بدیشان حرانیه گفته می‌شود و این اسم منسوب به موضع و مسکن ایشان است و برخی گفته‌اند که این نام منسوب به هاران بن ترح می‌باشد که برادر ابراهیم است و او از دیگر رؤسای ایشان در دین پاجاتر و متمسک‌تر بود و از این قوم ابن سنکلائی نصرانی در کتابی که نقض نحله ایشان را نموده است و پراز دروغ و اباطیل کرده چنین نقل می‌کند که ابراهیم از جمله هم‌کیشان این گروه بود ولی از این مسلک خارج شد زیرا که در قلفه او برصی پیدا شد و هر کسی که این مرض را بگیرد نجس است و ایشان با او مخالطه و آمیزش نمی‌کنند پس بدین سبب ابراهیم قلفه خود را برید یعنی ختنه کرد سپس داخل یکی از بیوت اصنام گردید آوازی شنید که بت با او می‌گفت ای ابراهیم تو از نزد ما بسا یک عیب خارج شدی و اکنون با دو عیب باز گشتی بیرون شو و دوباره بدین مکان مراجعت مکن . پس ابراهیم درخشم شده بتان را در هم شکست و از زمره صابئین خارج گشت سپس از کرده پشیمان شد و خواست بنا بر عادتی که ایشان در ذبح اولاد داشتند پسر خود را برای ستاره مشتری ذبح کند پس از اینکه گو کب مشتری صدق انابت او را دانست پسرش را به یک قوچ فدا گرفت .

عبدالمسیح بن اسحاق کندی در جوابی که از کتاب عبدالله بن اسمعیل هاشمی نوشته اینطور نقل می‌کند که این دسته به ذبح بشر معروف‌اند لیکن امروز ایشان را آشکارا میسر نمی‌شود .

ما از ایشان بیش از این نمی‌دانیم که مردمی هستند که خداوند را یگانه می‌دانند و از قبایح تنزیه می‌کنند و او را به سلوب متصف می‌کنند نه به ایجاب مثل اینکه می‌گویند محدود نمی‌شود و دیده نمی‌گردد و ستم نمی‌کند و جور نمی‌نماید و حق تعالی را به اسماء حسنی می‌خوانند ولی بطریق مجاز زیرا که نزد

آنها صفتی حقیقتاً وجود ندارد<sup>۱</sup> و تدبیر عالم را بفلك و اجرام آن نسبت می دهند و به حیات و نطق و سمع و بصر افلاك قائلند و انوار را تنظیم می نمایند و از آثار ایشان قبه‌ای است که در بالای محراب جامع دمشق است که در ایامی که یونانیان و روم بردین آنها بودند نمازخانه ایشان بود بعد بدست یهود افتاد و از برای خود کنیسه گردانیدند سپس نصاری بر آنها غلبه یافتند و از برای خویش کلیسا گردانیدند تا آنکه زمان اسلام شد و مسلمانان آن مکان را مسجد کردند .

از برای صابئین هیاکل و اصنام به اسماء شمس با اشکال معلومه بوده چنانکه ابومعشر بلخی در کتابش که به بیوت عبادات موسوم است ذکر کرده مثل هیکل بعلبک که از برای صنم شمس بوده و هیکل حران<sup>۲</sup> که منسوب به قمر بوده و بنایش به صورت طیلسان است و در نزدیکی آن قریه ایست که سلمسین نام دارد و نام قدیم آن صنم سین بوده یعنی صنم قمر و قریه دیگری که ترع عوزای موسوم است یعنی در زهره و می گویند که کعبه و بتهای کعبه از ایشان بوده و پرستندگان این اصنام هم از زمره صابئین بوده اند و بت (لات) باسم زحل بوده و (عزی) باسم زهره و از برای ایشان انبیاء بسیاری است که اکثر ایشان فلاسفه یونان اند مانند هرمس مصری ، آغاثادیمون ، والیس ، فیثاغورث ، با ما سوار جد مادری افلاطون و امثال آنها و بعضی از ایشان بر خود ماهی را حرام کرده و جوجه را حرام نموده زیرا همیشه در حال تب است و سیر را نیز حرام کرده چون در دسر می آورد و خون یا منی را که قوام جهان از او است می سوزاند و باقلا را نیز حرام نموده چون دهن را غلیظ و فاسد می کند و این گیاه در اول امر در جمجمه انسان سبز شده .

۱- این مبحث نزد اشاعره و معتزله مقامی در بحث دارد که آیا صفات در ذات خداوند حقیقتاً موجودند یا نه و کتب کلام متکفل این گفتگوهای خارج از عقل بشری است و فرقه‌ی صفاتیه از اینجا ناشی شده .

۲- توئی خاقانیا طفلی که استاد تو دین بهتر

چه جای زند و استایست یا زردشت و حرانش

چنانکه در شرح حال زردشت خواهید دید او به حران رفت و آمد می که ده

از برای این طایفه سه نماز واجب است : نخست هنگام طلوع شمس هشت رکعت ، دوم قبل از زوال شمس از وسط السماء پنج رکعت ، سوم هنگام غروب آفتاب پنج رکعت و در هر رکعت از نمازشان سه سجده است و در ساعت دوم روز يك نماز نافله می خوانند و یکی دیگر را در ساعت نه روز و سومی را در ساعت سوم از شب و از برای نماز طهارت و وضوء بجا می آورند و از جنابت هم غسل می کنند ولی ختنه نمی نمایند چون چنین گمان کرده اند که بدین امر مأمور نشده اند و اکثر احکام ایشان در مناکح و حدود مثل احکام مسلمین است و در تنجس از مس موتی و امثال این امر شبیه به تورات و از برای این قوم قربانیهایی است که به کواکب و اصنام و هیاکل آنها متعلق است و ذبایحی هم دارند که کهنه ایشان و آنان که فریبشان داده اند متولی آن هستند و بعضی از این جماعت بوداسف را هر مس می دانند و گفته شده که صابئین حقیقی آنها می هستند که در بابل از جمله اسباطی که کورش و ارتخشاست به بیت المقدس حرکت دادند بازماندند و بیشترشان در واسط و سواد عراق در ناحیه جعفر و جامده و دو نهر صله سا کن اند و خود را بسا نوش بن شیت نسبت می دهند و با حرانیه مخالفند و مذاهب ایشان را عیب می کنند و جز در اشیاء معدودی با ایشان موافق نیستند حتی اینکه در نمازشان به قطب شمال متوجه اند و حرانیه به جنوبی. گمان می کنم که مانوی ها نیز باین قطب توجه کنند زیرا این قطب نزد ایشان وسط قبة السماء است و رفیع ترین موضعی در آن، ولیک صاحب کتاب الباء که از مانویه و دعوات ایشان است اهل ادیان ثلثه را در عداد اموری که بر ایشان عیب می گیرد یکی این است که به سمت خاصی توجه می کنند و می خواهد بر این امر اشاره کند که شخصی که برای خدا نماز می خواند از توجه بقبله خاصی بی نیاز است<sup>۱</sup>.

۱- قرآن هم می گوید اینما تولو فثم وجه الله، هر کجا و هر سو بگردید روی خدا آنجاست و مقصود از توجه بجهتی، خدا را ذی جهت دانستن نیست و این آیه برخلاف عقیده حاج میرزا حسن یمازندرانی ناسخ آیه فولوا وجوهکم شطر المسجد الحرام نیست زیرا یکی از این دو آیه احاطه ذاتی را می خواهد بما بفهماند و یکی دیگر حکم تکلیفی را .

(از افادات سپید اسدالله خارقانی)

برخی از اهل کتاب بر این گمانند که متو شالح را غیر از لمک پسر بود که صابی نام داشت و صابئه بدو منسوب اند .

مردم پیش از ظهور شرایع و خروج بوذاسف بت پرست بودند و در جنوب شرقی کره زمین جای داشتند و باقیمانده های ایشان اکنون در هندوچین و تغزغز موجودند و اهل خراسان ایشان را شمنان گویند و بهارهای اصنام و فرخارها<sup>۱</sup> و دیگر آثار ایشان در ثغور خراسان که به هند متصل است ظاهر و هویدا است و به قدم عالم و تناسخ ارواح اعتقاد داشتند و می گفتند که فلک در يك خلاء نامتناهی پرتاب شده و از اینجاست که حرکت دورانی دارد زیرا چون چیزی مدور از محل خود زایل شود بحالت دورانی فرود می آید و گروهی از ایشان به حدوث عالم گراییده و این عقیده را قبول کرده اند که عمر عالم هزار هزار سال است که به چهار قسمت تقسیم می شود : چهارصد هزار سال آن زمان صلاح و خیر است<sup>۲</sup>.

مانی نقاش و سرانجام کار او  
مانی شاگرد فادرون است و مذاهب ثنویه و  
مجوس و نصاری را می شناخت سپس ادعای نبوت  
کرد و در آغاز کتاب خود که به شاپورگان معروف است و آن کتاب را برای  
شاپور پسر اردشیر تألیف کرده چنین می گوید : اصول عقاید و اعمال همان است  
که پیغمبران خدا در هر زمان آورده اند و در بعضی از قرون بدست (بد) بملاذ هند

۱- بهار و فرخار هر دو بمعنای بتخانه است و نو بهار بلخ معروف است و شمن هم بمعنای بت پرست آمده و معزی می گوید :

کاخی که دیدم چون ارم خرم ز روی آن صنم

اکنون همی بینم بخم ماننده پشت شمن

فردوسی گوید : چمن شد گل و گشت بلبل شمن

انوری گوید :

خاک درت از سجده ی احرا ره جدر تاسجده برد هیچ شمن هیچ صنم را

۲- پس از این عبارات در اصل کتاب دوازده سطر عبارت است که مربوط بماقبل

نیست و در اصلاحات کتاب راجع باین سطور گفتگو شده .

فرستاده شده<sup>۱</sup> و در بعضی دیگر بدست زرتشت به ایران و در پاره‌ای دیگر از قرن‌ها بدست عیسی به مغرب زمین سپس دوره این نبوت شد و بدست من که مانی هستم در این قرن اخیر به زمین بابل این دین و این شریعت بیامد و در انجیلش که بیست و دو باب است و مطابق حروف ابجد وضع کرده چنین پنداشته فارقلیط که مسیح بدو مژده می‌دهد اوست و او خاتم پیغمبران است و مطالبی که مانی در هستی عالم و هیئت جهان گفته با براهین مخالف است و مردم را به عالم نور و انسان قدیم و روح الحیوة دعوت کرده و به قدم نور و ظلمت و ازلیت این دو اصل قایل شده و ذبح حیوانات و ایذاء آتش و آب و نباتات را حرام نموده و قواعد و نوامیسی وضع کرده که صدیقون که ابرار و زهاد مانویه‌اند بر خود فرض و واجب می‌دانند و این نوامیس و قوانین از این قبیل است :

ایثار درویشی و قلع و قمع حرص و شهوت و کناره‌گیری از دنیا و زهد در جهان و اتصال روزه به روزه دیگر و صدقه در حدود توانایی و جز قوت يك روز نگذاشتن، پس انداختن چیزی حرام است و ترك مجامعت و پیوسته در طوف جهان گردیدن و رسوم دیگری که بر سماعین<sup>۲</sup> یعنی اتباع و پیروان خود واجب کرده است از قبیل تصدق به ده يك دارایی و روزهی هفت يك عمر و اقتصار بر يك زن و مواسات با زهاد و ابرار و رفع پریشانی و بیچارگی آنان .

از مانی چنین نقل می‌کنند که اگر شهرت زیاد هیچان پیدا کند دفع آن در کود کان رواست و بر این مطلب می‌شود چنین گواه آورد که هر يك از مانویان خادمی امرد و خوشرو دارند ولی من تا آنجا که از کتب مانی دریافته‌ام بچنین چیزی بر نخورده‌ام بلکه سیرت مانی با این عقیده مخالفت دارد .

۱- مقصود از بد بودا می‌باشد و بد در کلمات عرب هم به معنای بت هم آمده چنانکه ابوالعلاء معری در ذم دنیا می‌گوید .

والقلب من اهوائه عابد      ما یعبد الکافر من بده

۲- سماع یعنی بسیار شنوا و نیوشا که در تازی نغوشا شده .

تولد مانی در بابل بوده در قریه‌ای که نام آن مردینو می‌باشد و این قریه در نزدیکی نهر کوئی<sup>۱</sup> اعلی واقع است<sup>۲</sup> چنانکه در کتاب شاپورگان در باب آمدن رسول حکایت می‌کند که در سال ۵۳۷ از سالهای منجمین بابل یعنی تاریخ اسکندر در سال چهارم از پادشاهی آذربان<sup>۳</sup> تولد او واقع شده و در سیزده سالگی در سال دوم از سلطنت اردشیر بدو وحی رسید.

اسم مانی نزد نصاری بنابر آنچه یحیی بن نعمان نصرانی در کتاب که رد بر مجوس نوشته ذکر می‌کند قور بیقوس بن فتق است و چون مانی ظهور کرد بزودی پیروان زیادی یافت و کتب بسیاری از قبیل انجیل مخصوص خویش، شاپورگان، کنز الاحیاء، سفر الجبارة<sup>۴</sup>، و مقالات زیادی تألیف کرد و بنا بر زعم خود آنچه را که مسیح بطور رمز گفته او بیان کرده است و کار او پیوسته رو بنزونی بود و در زمان شاپور پسر اردشیر و هرمز پسر شاپور بسیار شهرت یافت تا آنکه پادشاهی به بهرام بن هرمز رسید و مانی را خواست و در حضور او چنین گفت: این مرد برای دعوت به ویرانی جهان آمده پس ما باید پیش از آنکه بمراد خویش رسد و جهان را خراب کند او را از میان برداریم.

۱- روایتی از زبان علی بن ابیطالب ساخته‌اند که اصل ما از کوئی است و مقصود این است که ابراهیم نبطی بوده و او اصل ما می‌باشد.

۲- بهمین جهت است که باید خلیفه مانی بگفته ابن ندیم همواره در بابل باشد ولی پس از آنکه منصور عباسی جمعی از ایشان را دار زد و جمع مانویه را پراکنده گردانید از بابل رخت بر بستند و بسوی ترکستان رفتند و منصور یکی از شعرای بزرگ ایشانرا که صالح بن عبدالقدوس نام داشت طلب کرد و گفت این شعر را که گفته:

الشیخ لا یترک اخلاقه حتی یواری فی ثری رمسه

(یعنی پیرمرد تا بمیرد اخلاق خود را تغییر نمی‌دهد) گفت من گفته‌ام منصور گفت تو هم نمی‌توانی اخلاق خود را تغییر دهی سپس امر کرد تا او را کشتند.

۳- این قسمت را اگر در خاطر داشته باشید در بحث از تاریخ اشکانیان بیرونی نیز نقل کرد.

۴- یکی دیگر از کتب مانی کفالایا می‌باشد که در مصر پیدا شده.

مشهور از حال مانی این است که بهرام او را بگشت و پوستش را بکند و پر از گاه کرد.

جبرائیل بن نوح نصرانی در جوابی که از رد نصاری یزدانبخت نوشته چنین متعرض است که مانی را کتابی بوده که در آن از مرگ خود خبر داده و برای خویشاوندی که با پادشاه داشت زندانی گشت چون گفته بود که در پادشاه شیطانی است و وعده داده بود که شاه را شفا دهد و نتوانست بوعده خویش وفا کند پس پادشاه بردست و پای او بند نهاد و بزندانش گسیل داشت و مانی در همانجا بمرد و آنگاه سرش را از تن جدا کرد و بدر بارگاه بیاویخت و بدنش را در گذرگاه مردمان بینداخت.

از اشخاصی که دعوت او را پذیرفتند جمعی باقی مانده اند که در شهرها پراکنده اند و جز فرقهای که در سمرقند هستند و بصائبین معروفند جایگاه معینی ندارند و اما از خاک اسلام چون بیرون رویم بیشتر اترک شرقی و اهل چین و تبت و بعضی از اهل هند بر کیش او هستند و آنان در امر مانی بر دو قول اند دسته‌ای بر آنند که مانی را معجزه نبود و خود مانی خبر داده که پس از اینکه مسیح و اصحابش در گذشتند دیگر اعجاز واقع نمی‌شود. دسته‌ای دیگر قائلند که مانی دارای معجزات و صاحب آیات بوده و شاپور را وقتی که با خود بسوی آسمان بلند کرد و میان آسمان و زمین نگاه داشت بدو ایمان آورد و از مرزبان بن رستم شنیدم که شاپور مانی را بنا بر قانونی که زردتشت وضع کرده که باید متنبئین را نفی بلد نمود تبعید کرد و چون بر گشت بهرام او را بگرفت و پاداشش را در کنارش گذاشت.

۱- دایرةالمعارف فرانسه در لغت مانی از گفتار ابوریحان گواهی آورده که جمعی زیاد از مانویه در خاک ترکستان هستند و صدق گفته ابوریحان را کشفیات اتفاقی در تورفان که چندی پیش روی داد و کتابخانه‌ای از مانویه بدست آمد تأیید می‌کند.



## خروج مزدك

و پس از اینها که گفته شد مردی خروج کرد که  
مزدك بن همدادان نام داشت<sup>۱</sup> و از اهل نسا بود

و مؤبد مؤبدان یعنی قاضی القضاة و در ایام قباد بن فیروز ظهور نمود و مردم را به  
دین ثنویت خواند و با زردشت در بسیاری از آراء مخالفت کرد و به اشتراك در مال  
وزن قائل گشت و جمعی زیاد او را پیروی کردند و قباد نیز بدو ایمان آورد و  
برخی از ایرانیان بر این عقیده اند که قباد در ایمان به مزدك ناچار و مضطر بود چه،  
از کثرت پیروان او بر پادشاهی خود می ترسید و برخی دیگر از ایشان بر این  
عقیده اند که مزدك جزو دهات بود و چون می دانست که قباد به زن پسر عموی خود  
علاقه دارد این بود که از موقع استفاده کرد و قباد هم فی الفور این مذهب را قبول  
نمود و قباد را امر کرد که بهایم را نکشند تا اینکه به مرگ خود بمیرند و به قباد  
گفت اگر تو وصال زن پسر عموی خود را می خواهی این کار منوط به این است که  
مرا هم بر مادر انوشیروان متمکن سازی و قباد این شرط را پذیرفت و مادر انوشیروان  
را در اختیار مزدك گذاشت<sup>۲</sup>.

## بها فرید بن ماه فروز دین

سپس در ایام ابو مسلم صاحب دولت عباسی مردی  
داعیه نبوت پیدا کرد که نام او بها فرید بن ماه

فروز دین است و او در روستای خواف که از دههای اطراف نیشابور است در قصبه ای  
بنام سیراوند پیدا شد و خود او از اهل زوزن بود و در ابتدای امر پنهان گردید  
و بسوی چین رفت و هفت سال در آنجا زیست و در بازگشت پراهنی از حریر سبز  
با خود بیاورد که چون آن را جمع می کردی در مشت جای می گرفت و شبانگاه

سخنگوی و با دانش و رای و کام  
قباد دلاور بد و دادگوش  
نگهدار آن گنج و گنجور گشت

۱- بیامد یکی مرد مزدك بنام  
گرانمایه مردی و دانش فروش  
بنزد شهنشاه دستور گشت  
بقیه اشعار را در شاهنامه بخوانید .  
۲- پس از این عبارت مقطوع است .

به بالای بامی شد و بامدادان به زیر آمد و مردی که مشغول کشت بود او را بدید آن مرد را گفت : این مدت که غیبت کرده بودم به آسمان رفتم و بهشت و دوزخ بر من ارائه شد و خداوند بمن وحی فرستاد و این پیراهن را بر اندامم کرد و در این ساعت به زمین نزول کردم . پس آن مرد برزگر او را تصدیق کرده مردم را گفت که من خود دیدم که او از آسمان فرود آمد در نتیجه جمعی از مجوس به پیروی او گرد آمدند و او با مجوس در اکثر امور مخالفت کرد زرتشت را تصدیق نمود و بر اهل نحلّه خود گفت که آنچه زرتشت بیاورده است من تصدیق می کنم و من بودم که در نهان به زرتشت وحی فرستادم و بر امت خود هفت نماز واجب گردانید یکی در یگانگی خدا و یکی در آفرینش آسمانها و زمین و یکی در خلق حیوان و روزیهای آنها و یکی دیگر در مرگ و یکی هم در بعث و حساب و یک نماز هم راجع به اهل بهشت و دوزخ و چیزهایی که برای ایشان آماده شده و یک نماز هم درستایش اهل جنت و کتابی به فارسی برای امت خود ترتیب داد و امرشان نمود که بر یک زانوی بسوی چشمه خورشید نماز بخوانند و در هر جایی که باشند توجه بسوی آفتاب کنند و موهای خود را رها نمایند و در موقع طعام زمزمه کنند و چهار پایان را نکشند مگر آنچه را پیر شده باشد ولی شرب خمر و خوردن مردار و زناشویی با مادر و خواهر و دختر و برادرزاده را حلال دانست و در مهر بر چهارصد درهم اقتصار کرد و پیروان خود را امر کرد که راهپا را تعمیر کنند و پلها را اصلاح نمایند و این هزینهها باید از هفت یک اموال و کسب اعمال باشد و چون ابومسلم به نیشابور آمد موبدان و هر بزان به پیرامون وی گرد آمدند و گفتند این مرد اسلام و دین ما را تباه کرده پس ابومسلم عبدالله بن شعبه را برای گرفتن او بفرستاد و او را در جبال بادغیس بیافتند و ابومسلم وی را با هر که از پیروانش یافت بکشت و اتباع او بهافریدیه معروفند و آنچه او بیاورده معتقد و بازماندهی از مجوس دشمناند و چنین گمان کرده اند که خادم بهافرید ایشان را اعلام کرده که در حالی که بهافرید بر یابویی سوار بود بآسمان صعود کرد و زود

باشد که بسوی اصحاب خود نزول کرده از دشمنان خود انتقام کشد .

پیدایش ابن مقنن و سرانجام  
کار او

بعد از او هاشم بن حکیم که معروف به مقنن است در قریه‌ای که کاوه کیمردان نام دارد ظاهر شد و چون يك چشم او کور بود حریر سبزی را برقع بینداخت و ادعای خدایی کرد و گفت برای آن به جسم درآمدم که پیش از آن کسی نمی‌توانست بمن بنگرد و از نهر جیحون بگذشت و بنواحی کش و کشف<sup>۱</sup> وارد شد و به خاقان کاغذی نوشت و او را به کمک خواست و مبیضه و اترک بدور او گرد آمدند و بر ایشان اموال و فروج را حلال گردانید و هر کس که با وی مخالفت می‌کرد بکشت و آنچه را که مزدك تشریح کرده بود او هم امضا کرد و لشکریان مهدی را شکست داد و چهارده سال استیلا داشت تا آنکه در سال ۱۶۹ هجری محاصره شد و چون یقین پیدا کرد که کشته خواهد شد خویش را به تنور انداخت که از هم پراکنده شود تا آنکه گفته بود من زمانی بی‌جسد بودم راست آید ولیک نشد که از هم متلاشی شود و او را در تنور بیافتند و سرش را بریدند و به نزد مهدی فرستادند و در آن روز گار مهدی در حلب بود .

ابن مقنن را پیروان بسیاری است که در ماوراءالنهر هستند و از مردم، خویش را پنهان می‌دارند و در ظاهر اسلام را بخود بسته‌اند و من این اخبار را از فارسی به عربی ترجمه کرده‌ام و در کتاب دیگری که در اخبار مبیضه و قرامطه است بطریق استقصاء ذکر کرده‌ام .

۱- کشف همان نخشب است

افق انما البدر المقنن رأسه

ضلال و غی مثل بدر المقنن

(از ابوالعلاء)

یعنی بهوش ای که آن زن که قناع بر سر دارد مانند بدر مقنن سبب گمراهی است .

خواجو گوید :

چو طاوس شرقی برین سبز برقع

برآمد شب تیره ماه مقنن

برآمد خرامان تذروی ز گلشن

گمانم چنان بود کز چاه نخشب

## شرح حال مسیلمه

سپس در یمامه مردی پیدا شد که مسیلمه نام داشت و این نامه را به پیغمبر نوشت ' الی محمد

رسول الله سلام الله عليك اما بعد فانی اشركت في الامر معك وان لنا نصف الارض ولقریش نصف الارض ولكن قریش قوم يعتدون، یعنی این نامه به محمد رسول الله نگاشته شده که سلام خداوند بر تو باد و من در حکومت و فرمانروایی با تو شریک شدم و نصفی از زمین از من و نیم دیگر آن از تو ولی می دانم که قریش باین قسمت رضایت نمی دهند و قومی متعددی هستند و این نامه را به توسط دو رسول نزد پیغمبر فرستاد. پیغمبر بآن دو گفت شما چه می گوئید گفتند آنچه که مسیلمه گفته ما نیز می گوئیم پیغمبر فرمود اگر رسول را نمی کشتند گردن شما را می زدم سپس این نامه را در پاسخ نوشت من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین ، و می گویند که چون تخم مرغ در سر که گذاشته شده را در شیشه داخل می کرد و در جای بالهای کنده شده مرغها بالهای مناسبی می گذاشت و دیگر تمویهات انجام میداد اهل یمامه بدور او گرد آمدند و بنو حنیفه بدو ایمان آوردند تا آنکه خالد بن ولید در سالی که ابوبکر صدیق بخلافت نشست او را کشت. مسیلمه را به اشعاری برخی از بنی حنیفه رثا گفتند که یکی این است :

لهفی علیک ابا ثمامه  
کالشمس تطلع من غمامه

بنو حنیفه پیش از مسیلمه در جاهلیت بتی از حلیس ساخته بودند و روزگار درازی آن را می پرستیدند سپس قحط در آفاق افتاد و آن بت را خوردند و مردی از بنی تمیم این شعر را گفت :

اکلت ربها حنیفة من جوع قدیم بها و من اعواز

و دیگری سروده :

۱ - کتاب از الی محمد الخ آغاز می شود من از نزد خود برای اتصال عبارت قسمت پیش از آنرا نوشتم .

لم یحذرو امن ربهم سوء العواقب والتباعد

سپس مردی متصوف از اهل فارس بنام حسین بن منصور حلاج ظهور کرد و در آغاز کار مردم را

### خروج حلاج

به مهدی دعوت نمود و گفت که او از طالقان دیلم ظهور خواهد کرد و از اینرو حلاج را گرفتند و به مدینه السلام بردند و در زندانش بیفکندند ولی حیل‌های کرده چون مرغی که از قفس بگریزد از زندان گریخت .

این شخص مردی شعبده باز بود و با هر کس که روبرو می شد موافق اعتقاد او سخن میراند و خود را به لطایف حیل بدو هی چسبانید سپس ، ادعایش این شد که روح القدس در او حلول کرده و خود را خدا دانست و بعد اصحاب و پیروان خویش نامه‌هایی که معنون بدین عنوان بود بنگاشت : از هوهوی ازلی اول ، فروغ درخشان لامع و اصل اصیل و حجت تمام حجتها و رب ارباب و آفریننده سحاب و مشکات نور و رب طور که در هر صورتی متصور می شود به بنده خود فلانکس<sup>۱</sup> . پیروان او نامه‌هایی را که باو می نوشتند چنین افتتاح می کردند : خداوند از هر عیبی پاک و منزّه هستی ، ای ذات هر ذات و منتهای آخرین لذات یا عظیم یا کبیر گواهی می دهیم که آفریدگار قدیم و منیر هستی و در هر زمان و اوانی به صورتی جلوه کرده‌ای و در زمان ما بصورت حسین بن منصور جلوه گرفته‌ای بنده کوچک تو که نیازمند و محتاج تست و بتو پناه آورده و بسوی تو بازگشت و انابت نموده و بخشایشت را امیدوار است ای داننده غیبا ، چنین می گوید ...

حسین بن منصور کتابهای زیادی در دعوی خود تصنیف کرد مانند کتاب نور اصلا کتاب جم اکبر ، کتاب جم اصغر<sup>۲</sup> و مقتدر بالله در سال سیصد و یک هجری از او آگاه شد و هزار تازیانه اش زد و دست و پای او را برید و با نفت او را آتش

۱- ابن ندیم که از بیرونی بزبان منصور نزدیکتر است با بیرونی همداستان است که منصور ملحد بوده صوفیه دیگر چه می گویند .

۲- طاسین ازل از آثار او به چاپ رسیده و خواندن آن خالی از تفریح نیست .

زد تا آنکه لاشه‌اش بسوخت و خاکسترش را به دجله ریختند، و هر عذاب‌بی که بدین مرد کردند سخنی نگفت و روی خود را ترش ننمود و لب نجانبانید.

طایفه‌ای از پیروان او باقی ماندند که بدو منسوبند و مردم را به مهدی می‌خوانند و می‌گویند که از طالقان ظهور خواهد کرد و این مهدی همان است که در کتاب ملاحم ذکر شده که زمین را پراز عدل و داد خواهد کرد چنانکه پراز جور و ظلم شده بود و در برخی از این اخبار ملاحم گفته شده که مهدی محمد بن علی است حتی اینکه مختار بن ابی عبیده ثقفی چون مردم را به محمد بن حنیفه دعوت کرد باین خبر استشهاد نموده گفت که مهدی مذکور اوست و تا زمان ما برخی از مردم منتظر او هستند و می‌گویند که زنده است و در جبل رضوی پنهان چنانکه بنی‌امیه خروج سفیانی را که در ملاحم ذکر شده منتظرند و همچنین در آن اخبار گفته شده که دجال هزل از اصفهان می‌آید ولی اصحاب نجوم گفته‌اند که از جزیره رطائل پس از گذشتن چهار صد و شصت و شش سال از سالهای یزدگردی بیرون خواهد آمد و در انجیل‌های علاماتی که مردم را از خروج او انداز می‌کند ذکر شده و در کتب نصرانیها دجال را به یویانی انطخریوس<sup>۱</sup> گویند چنانکه مارتادورس اسقف مصیصه در تفسیر انجیل ذکر کرده و اصحاب سیره روایت نموده‌اند که چون عمر بن خطاب وارد شام شد یهود دمشق او را ملاقات کردند و گفتند که سلام بر تو ای فاروق، تویی که رفیق و مصاحب ایلای هستی بخدا سوگند ییاد می‌کنیم که نخواهی برگشت تا آنکه شام را بگشایی و در این هنگام عمر از ایشان پرسید که دجال کیست گفتند که او از سبط بینامین است و شما عربها بخداوند قسم که در چند ذراع به باب لد مانده او را خواهید کشت.

در آغاز ماه رمضان سال سیصد و نوزده ابن

**ظهور ابن ابی ذکریای طمامی**

ذکریای طمامی<sup>۲</sup> ظهور کرد و او غلامی فاجر

و فاسق بود و مردم را بپرستش خود دعوت می‌کرد عده‌ای نیز او را پیروی

۱ - Antichriste

۱ - طمام شهری است نزدیک حرموت و دارای کوه بلند است (یاقوت).

کردند و چنین سنت گذاشت که شکم مردگان را بشکافند و پر از شراب کنند و هر کس که آتش را با دست خود خاموش کند دست او را ببرند و هر که با دمیدن آتش را خاموش نماید زبانش را ببرند و گفت با کودکان فسق رواست بشرط آنکه افراط در ایلاج نکنند و هر کس که ادخال کامل کند سزایش این است که چهل ذراع او را بروی خاک کشند و اگر طفلی از این کار ابا کرد و سر تسلیم فرو نیاورد باید او را در دکان قصابی ذبح کرد و به پیروان خود امر نمود که آتش بپرستند و آتش را گرامی دارند و پیغمبران گذشته را لعنت نمود بدین سبب که ایشان را مردمی حيله گر و گمراه می دانست و سنن دیگری آورد که من در کتاب میبضه و قرامطه بطور کمال شرح داده ام و او با اصحاب خود هشتاد روز مکث کردند تا آنکه خداوند یکی از پیروان ظاهری این شخص را بر او مسلط نموده او را کشت و دامی را که این گروه گسترده بودند بدست این مرد بر چیده شد .

پیش از اینکه این غلام ظهور کند قرامطه نیز پاره ای از مذاهب باطنیه را معتقد شده بودند و خود را به تشیع اهل بیت علیه السلام منسوب میداشتند و خروج منتظر را در قرآن هفتم که در مثلثه ناری باشد به یکدیگر وعده می دادند حتی اینکه ابوطاهر سلیمان حسن در این معنی چنین گفته :

اغر کم منی رجوعی الی هجر	فعما قلیل سوف تاتیکم الخبر
اذا طلع المریخ من ارض بابل	وقا زقه النجمان فالحذر الحذر
الست انا المذکور فی الکتب کلها	الست انا المنعوت فی سورة الزمر
ساملك اهل الارض شرقاً ومغرباً	الی قیروان الروم والترك والخزر
واعمر حتی یات عیسی بن مریم	فیحمد آثاری و یرضی بما امر
ففی جنة الفردوس لاشک مربعی	وغیری یصلی فی الجحیم وفی سقر

پس از این مدت گفته شد امر قرامطه بسیار قوت یافت و ابوطاهر سلیمان بن ابی سعید حسن بن بهرام بن جنابی<sup>۱</sup> حرکت کرده در سال سیصد و هشت هجری

به مکه رسید و مردم را با قتل فجیع در مکه کشتار نمود و لاشه‌ی آنان را در چاه زمزم ریخت و پیراهن کعبه و زرهایی را که در آنجا جمع شده بود به یغما برد و ناودان کعبه و حجر الاسود را کند و پس از آن در مسجد کوفه این سنگ را آویزان کرد و به شهر خود برگشت .

پس از این اشخاص که گفته شد مردی به ظهور  
**ظهور ابی العزاقر**  
 رسید که به ابن ابی العزاقر معروف بود و محمد بن علی بن شلمغانی نام داشت و ادعا کرد که روح القدس در او حلول کرده و کتابی در ابطال مذاهب نگاشت که نام آن حاسه سادسه است .  
 و از اینجا عبارت مقطوع است و از سر « و جام را میان اصحاب خود قسمت کرد » شروع می شود .

۱- شهید اول در متن لمعه آخر فصل اول کتاب شهادت می گوید : « من نقل من الشيعة جواز الشهادة بقول المدعي اذا كان اخافى الله مهودا لصدق فقد اخطا، نعم هو مذهب محمد بن علي السلمغاني العزاقري » یعنی مدعی نمی تواند که خود او گواه هم باشد فنظ محمد بن علی السلمغانی عزاقری این امر را بشرط آنکه مدعی عادل و راستگو باشد روادانسته است . شهید ثانی در شرح این عبارت می گوید : این مرد در شمار شیعیان بود و کتابی نگاشت که به کتاب تکلیف موسوم است و این مسئله را در آنجا متذکر شده سپس در دین غلو نمود و شیعیان از او براءت جستند و از ناحیه مقدسه حضرت حجت علیه السلام بدست ابی القاسم بن روح توقیعاتی در ذم او صادر شد و سلطان او را گرفت و کشت و شیخ مفید گوید که در کتاب تکلیف جز این مسئله چیز دیگری برخلاف فتوای امامیه نیست « آنچه از این عبارات استفاده می شود این است که کتاب تکلیف غیر از حاسه سادسه است زیرا کتاب تکلیف در فقه بوده و ظاهراً فقهای شیعه کتاب حاسه سادسه را ندیده بودند تا این ملحد را در شمار فقها نیاورند و به رای او استناد نکنند و اگر بیرونی یقین نداشت و یا بطور قطع کتاب حاسه سادسه را ندیده بود از او نام نمی آورد و بقیه عبارت مقطوع است .



## فصل نهم

درباره اعیادی که در ماههای پارسین است  
گفتگو می کند

بحثی راجع به نوروز و علت  
پیدایش آن  
و جام را میان اصحاب خود قسمت کرده و گفت  
کاش هر روزی برای ما نوروز بود و برخی  
از حشویه می گویند که چون سلیمان بن داود انگشتر خویش را گم کرد سلطنت  
از دست او بیرون رفت ولی پس از چهل روز بار دیگر انگشتر خود را بیافت و  
پادشاهی و فرماندهی بر او برگشت و مرغان بردور او گرد آمدند ایرانیان گفتند  
نوروز آمد یعنی روزی تازه بیامد و سلیمان باد را امر کرد که او را حمل کند و  
پرستویی در پیش روی او پیدا شد که می گفت : ای پادشاه مرا آشیانه ایست که  
چند تخم در آن است از آنسو تر رو که آشیان مرا در هم مشکنی پس سلیمان راه  
خود را کج کرد و چون از تخت خود که بر باد حرکت می کرد فرود آمد پرستو  
با منقار خویش قدری آب آورد و بر روی سلیمان پاشید و یک ران ملخ نیز هدیه  
آورد و از اینجاست که مردم در نوروز بیکدیگر آب می پاشند و پیشکشی ها بنزد  
هم می فرستند و علمای ایران می گویند که در این روز ساعتی است که فیروز فرشته  
ارواح را برای انشاء خلق می راند و فرخنده ترین ساعات آن ساعات آفتاب است و

در صبح نوروز فجر و سپیده بمنتها نزدیکی خود بزمین می رسد و مردم بنظر کردن بر آن تبرک می جویند و این روز روز مختاری است زیرا که نام این روز هر مزد است که اسم خداوند تعالی است که آفریدگار و صانع و پرورنده دنیا و اهل آن است و او کسی است که واصفان توانا نیستند که جزئی از اجزای نعمت های او را توصیف کنند .

سعید ابن فضل می گوید کوه دما که در فارس است هر شب نوروز بر آن بر قهایی میدرخشد خواه هوا صاف باشد و یا ابر و شگفت تر از این آتش کلوآذا است هر چند دل بدین سخنان تا هنگامی که مشاهده نکند اطمینان نمی یابد و ابوالفرج زنجانی حاسب برای من حکایت کرد که این آتش را من دیده ام در سالی که عضدالدوله به بغداد آمد ما بقصد کلوآذا بیرون شدیم و آن آتشی است و شمعیایی که از کثرت بشمار در نمی آید و در سمت غربی دجله که روبروی کلوآذا است در شب نوروز دیده می شود و عضدالدوله نگهبانان خود را در آنجا گذاشت که از حقیقت امر جستجو کنند مبادا که این کار از نیر نگهای مجوس باشد و نگهبانان شاه اطلاعی نیافتند و هر اندازه که بآتش نزدیک میشدند آتش بآنان دورتر می شد و هر چه دورتر می شدند آتش نزدیکتر می شد .

چون ابوالفرج از نقل این قصه فارغ شد من باو گفتم که نوروز از وضع و حالت نخستین خود زایل شده زیرا ایرانیان کیسه سالها را اهمال کردند پس چرا این آتش از موقع خود تأخیر نمی یابد که در شب نوروز حقیقی اتفاق افتد و اگر لازم نباشد که تأخیر یابد آیا آنوقت که ایرانیان سالهای خود را کیسه می نمودند این آتش از وقت فعلی خود پیشی می گرفته است ؟

ابوالفرج را در مقابل این اشکال پاسخی نبود که مرا اقناع کند .

برخی از علمای ایران می گویند سبب اینکه این روز را نوروز مینامند این است که در ایام تهمورث صابئه آشکار شدند و چون جمشید پادشاهی رسید دین را تجدید کرد و این کار خیلی بزرگ بنظر آمد و آن روز را که تازه ای بود

طيلسان المتنبئين

الدجال	٧٢	١٦٥	١٦٧ (3)	١٨٥ (4)	٣١٤ (5)	٣٥١ (6)	٤٦٧	٥٨٣	٨٧١	١٦٦٥	٤٥٠٧
مسح اليهود المنظر	٩٣	٩٥	١١٣	١٣٤	٢٤٢	٢٧٩	٣٩٥	٥١١	٧٩٩	١٥٩٣	٤٤٣٥
ابن ابي المزافر	٢	٢٠	١٤٩	١٨٦	٢٠٢	٢١٣	٢١٨	٢٠٧	١٥٠٠	٤٣٤٢ (7)	
ابن ابي زكرياء الطماهي	١٨	١٤٧	٣٧١	٣٠٠	٤١٦	٣٠٨	١٤٩٨	١٤٣١	٤٣٤٠		
الحلاج	١٢٩	١٦٦	٢٨٢	٣٩٨	٤٧٦	٦٨٦	١٤٨٠	٤٣٢٢			
المقنع	٢٧	١٥٣	٢٦٩	٣٥٧	٤١٦	٤١٦	٤١٦	٤١٦	٤١٦		
بها فريد	١١٦	٢٢٢	٣٢٢	٤٣٢	٥٤٠	٦٥٠	٧٦٠	٨٧٠	٩٨٠	١٠٩٠	
مسيلة	١١٦	٢٢٢	٣٢٢	٤٣٢	٥٤٠	٦٥٠	٧٦٠	٨٧٠	٩٨٠	١٠٩٠	
مزدك	٢٨٨	٣٨٨	٤٨٨	٥٨٨	٦٨٨	٧٨٨	٨٨٨	٩٨٨	١٠٨٨	١١٨٨	
مانى	٢٨٨	٣٨٨	٤٨٨	٥٨٨	٦٨٨	٧٨٨	٨٨٨	٩٨٨	١٠٨٨	١١٨٨	
زرادشت	٢٨٨	٣٨٨	٤٨٨	٥٨٨	٦٨٨	٧٨٨	٨٨٨	٩٨٨	١٠٨٨	١١٨٨	
بوذاسف	٢٨٨	٣٨٨	٤٨٨	٥٨٨	٦٨٨	٧٨٨	٨٨٨	٩٨٨	١٠٨٨	١١٨٨	



جمشید عید گرفت اگرچه پیش از این هم نوروز بزرگ و معظم بود .  
 باز عید بودن نوروز را چنین گفته اند که چون جمشید برای خود گردونه  
 ساخت در این روز بر آن سوار شد و جن و شیاطین او را در هوا حمل کردند و بیک روز  
 از کوه دماوند ببابل آمد و مردم برای دیدن این امر در شگفت شدند و این روز  
 را عید گرفتند و برای یادبود آن روز در تاب می نشینند و تاب می خورند.  
 دسته دیگر از ایرانیان می گویند که جمشید زیاد در شهرها گردش می نمود  
 و چون خواست به آذر بایجان داخل شود بر سریری از زر نشست و مردم بدوش خود  
 آن تخت را میبردند و چون پرتو آفتاب بر آن تخت بتابید و مردم آنرا دیدند  
 این روز را عید گرفتند .

در این روز رسم است که مردمان برای یکدیگر هدیه میفرستند و سبب آن  
 چنانکه آذرباد موبد بغداد حکایت کرد این است که نیشکر در کشور ایران روز  
 نوروز یافت شد و پیش از این کسی آن را نمی شناخت و نمی دانست که چیست و  
 خود جمشید روزی نی ای را دید که کمی از آبهای درون آن به بیرون تراوش کرده  
 بود و چون جمشید دید که آن شیرین است امر کرد که آب این نی را بیرون  
 آورند و از آن شکر ساختند و آنگاه در روز پنجم شکر بدست آمد و از راه تبرک  
 بآن ، مردم برای یکدیگر شکر هدیه فرستادند و در مهرگان نیز این کار را بهمین  
 میزان تکرار کردند و بدین جهت برای آغاز سال انقلاب صیفی را انتخاب کردند  
 که انقلابین را از اعتدالین بهتر می شود بیاری آلت و چشم اطلاع یسافت زیرا  
 انقلابین اول اقبال خورشید است بیکی از دو قطب کل و همچنین اول ادبار آفتاب  
 است از یکی از دو قطب کل و چون ظل منتصب را در انقلاب صیفی و ظل بسیط را  
 در انقلاب شتوی در هر موضعی از زمین رصد کنند روز انقلاب بر راصد پوشیده  
 نخواهد ماند و اگرچه خیلی از علم هیئت و هندسه دور باشد .

اما اعتدالین را نمی شود شناخت مگر پس از اینکه انسان در آغاز کار عرض  
 بلد و میل کلی را بداند پس انقلابین به سببی که گفتیم از اعتدالین برای ابتدای

سال بهتر است و چون انقلاب صیفی بسمت الرأس مردم شمالی نزدیک تر است از اینرو ایرانیان آنرا برگزیدند و از انقلاب شتوی چشم پوشیدند .  
نیز هنگام انقلاب صیفی غلات بدست می آید پس برای اینکه خراج از رعیت بگیرند از انقلاب شتوی بهتر است .

بسیاری از علما و حکمای یونانی هنگام طلوع کلب الجبار را طالع سال گرفتند و سال را افتتاح بآن نمودند و باعتدال بهاری توجهی نکردند چه ، در زمانهای گذشته طلوع این ستاره موافق با این انقلاب و یا نزدیک بآن بوده و عید نوروز از جایگاه اصلی خود زائل شده و در زمان ما با دخول آفتاب در برج بره موافق گشته که آغاز بهار باشد و رسم ملوک خراسان این است که در این موسم به سپاهیان خود لباس بهاری و تابستانی می دهند .

در روز ششم این ماه نوروز بزرگ است که نزد

### نوروز بزرگ

ایرانیان عید بزرگی است و گویند که خداوند

در این روز از آفرینش جهان آسوده شد زیرا این روز آخر روزهای شش گانه است و در این روز خداوند مشتری را بیافرید و فرخنده ترین ساعت های آن روز ساعات مشتری است زرتشتیان می گویند که در این روز زردشت توفیق یافت که با خداوند مناجات کند و کیخسرو برهوا در این روز عروج کرد و در این روز برای ساکنان کره زمین سعادت را قسمت می کنند و از اینجاست که ایرانیان این روز را روز امید نام نهادند و اصحاب نیرنگها گفته اند هر کس در بامداد این روز پیش از آنکه سخن گوید شکر بچشد و با روغن زیتون تن خود را چرب کند در همه سال از انواع بلاها سالم خواهد ماند و ایرانیان می گویند که در بامداد این روز بر کوه پوشنگ شخصی صامت و خاموش دیده می شود که يك طاقه مرو در دست دارد و باندازه يك ساعت پیداست سپس از چشم پنهان می شود و تا سال دیگر این وقت آشکار نمی گردد .

زادویه در کتاب خود گفته که سبب این است که آفتاب از ناحیه جنوبی که

افاهتر است طلوع می کند .

بیان مطلب آن است که ابلیس لعین بر کت را از مردم زایل کرده بود بقسمی که هر اندازه خوردنی و آشامیدنی تناول می کردند از طعام و شراب سیر نمی شدند و نیز باد را نمی گذاشت بوزد که سبب روئیدن اشجار شود و نزدیک شد که دنیا نابود گردد پس جم بامر خداوند و راهنمایی او بقصد منزل ابلیس و پیروان او بسوی جنوب شد و دیر گاهی در آنجا بماند تا اینکه این غائله را بر طرف نمود آنگاه مردم از نو بحالت اعتدال و بر کت و فراوانی رسیدند و از بلارهایی یافتند و جم در این هنگام بدنیا باز گشت و در چنین روزی مانند آفتاب طالع شد و نور از او می تافت و مردم از طلوع دو آفتاب در یک روز شگفت نمودند و در این روز هر چوبی که خشک شده بود سبز شد و مردم گفتند (روز نو) یعنی روزی نوین و هر شخص از راه تبرک باین روز در طشتی جو کاشت سپس، این رسم در ایران پائیدار ماند که روز نوروز در کنار خانه هفت صنف از غلات در هفت اسطوانه بکارند و از روئیدن این غلات بخوبی و بدی زراعت و حاصل سالیا نه حدس بزنند .

در این روز بود که جمشید باشخاصی که حاضر بودند امر نمود و به آنانکه غائب بودند نوشت که گورستانهای کهنه را خراب کنند و گورستان تازه ای مسازند و این کار در ایران باقی ماند و خداوند آنرا پسندید و پاداشی که ایزد تعالی جمشید را برای این کار داد این بود که رعایای او را از پیری و بیماری و حسد و فنا و غم و مصائب دیگر حفظ نمود و هیچ جانوری در مدت پادشاهی جم نمرود تا آنکه خواهرزاده او پیدا شد و جم را بکشت ر بکشور او چیره گشت .

چون در عهد پادشاهی جم هیچ جانوری نمرود و بطوری رو بفرزونی گذاشتند که فراخنای زمین با همه پهنایی که داشت بدل به تنگنا شد خداوند آنوقت زمین را سه برابر کرد و ایشان را امر نمود که با آب غسل نمایند تا از هر گناهی پاک شوند و در هر سال برای اینکه آفات را از ایشان دور کند این کار را تکرار نمایند .

نیز گفته‌اند سبب اینکه ایرانیان در این روز غسل می‌کنند این است که این روز بهرودا که فرشته آب است تعلق دارد و آب را با این فرشته مناسبتی است و از اینجاست که مردم در این روز هنگام سپیده دم از خواب برمی‌خیزند و با آب قنات و حوض خود را می‌شویند و گاهی نیز آب جاری بر خود از راه تبرک و دفع آفات می‌ریزند .

در این روز مردم بیکدیگر آب می‌پاشند و سبب این کار همان سبب اغتسال است و برخی گفته‌اند که علت این است که در کشور ایران دیر گاهی باران نبارید ناگهان بایران سخت ببارید و مردم باین باران تبرک جستند و از این آب بیکدیگر پاشیدند و این کار همین‌طور در ایران مرسوم بماند .

نیز گفته‌اند سبب اینکه ایرانیان در این روز آب بهم می‌پاشند این است که چون در زمستان تن انسانی بکثافات آتش از قبیل دود و خاکستر آلوده می‌شود این آب را برای تطهیر از آن کثافات بهم می‌ریزند و دیگر اینکه هوا را لطیف و تازه می‌کند و نمی‌گذارد که در هوا تولید و با و بیماری شود .

در این روز بود که جم‌مقادیر اشیا را استخراج کرد و پادشاهان پس از او این روز را میمون و فرخنده داشتند و هر چه کاغذ و پوست که مکتوب می‌شد و باید باطراف فرستاد در این روز فراهم می‌آوردند و هر کاغذ و نامه را که باید در آخر آن مهر زد این کار را در این روز انجام می‌دادند و این روز را به پاری اسپیدا- نوشت می‌گفتند و چون جم‌در گذشت پادشاهان همه روزهای این ماه را عید گرفتند و این اعیاد را شش بخش نمودند پنج روز نخست را به پادشاهان اختصاص دادند و پنجه دوم را باشراف و پنجه سوم را به‌خدم و کارکنان پادشاهان و چهارم را برای ندیمان و درباریان و پنجه پنجم را برای توده مردم و پنجه ششمین را برای برزیگران .

گویند کسی که دو نوروز را بهم متصل نمود هر مز پسر شاپور پهلوان است که او هم ایامی را که میان این دو عید بود عید گرفت و آتش را برای تیمن بآن



بجایهای بلند قرار داد که جوراً حرارت آن تصفیه کند، و چیزهای پلید را بسوزاند و عفونات مولد فساد را این حرارت نابور نماید .

آئین ساسانیان در این ایام چنین بود که پادشاه بروز نوروز شروع می کرد و مردم را اعلام می نمود که برای ایشان جلوس کرده که بایشان نیکی کند و روز دوم را برای دهقانان که قدری مقامشان بالاتر از توده بود جلوس می کرد و خانوادهها نیز در این قسمت داخل بودند و روز سوم را برای سپاهیان و بزرگان موبدان جلوس می کرد و روز چهارم را برای اهل بیت و نزدیکان و خاصان خود و در روز پنجم برای خانواده و خدم خود و بهر کدام آنچه را مستحق رتبه و اکرام بودند ایصال می کرد و آنچه مستوجب و سزاوار مهربت و انعام بودند میرساند و چون روز ششم می شد از قضای حقوق مردمان فارغ و آسوده شده بود و برای خود نوروز می گرفت و جز اهل انس و اشخاصی که سزاوار خلوت اند کسی دیگر را نمی پذیرفت و در این روز آنچه را که روزهای گذشته برای شاه هدیه آورده بودند امر باحضر می کرد و آنچه می خواست تفریق می کرد و می بخشید و هر چه که قابل خزانة و تودیع بود نگه می داشت .

در روز هفدهم سروش روز است و سروش نخستین

### سروش روز

کسی است که مردم را بزمزمه امر کرد و زمزمه

آن است که شخص آهسته آوازهایی بخواند بدون آنکه دانسته شود چه می خواند و بدین جهت زمزمه می کردند که در هنگام نماز و ستایش خداوند و تقدیس آن طعام تناول می کردند و دیگر ایشان را ممکن نمی شد که وسط نماز تکلم کند این بود که همهمه می کردند و اشاره می نمودند و سخن نمی گفتند و این مطلب را آذر خورای مهندس بمن خبر داد ولی غیر از او اشخاصی دیگر می گویند سبب زمزمه آن است که بخاردهان بطعام نرسد و این روز روز فرخنده است که در هر ماه است زیرا سروش نام آن فرشته ایست که شب را مراقبت می کند و برخی گفتند او جبرئیل است و سروش از تمام فرشتگان با جن و ساحران دشمن تراست و هنگامی که مردم

در شب خوابند سه مرتبه این فرشته رو می آورد و جن را قلع و قمع می کند و ساحران را عذاب می دهد و شب برای طلوع پیدایش او روشن می شود و جو خنک و سرد می شود و آبها گوارا می گردد و خروسان برای طلوع او بانگ برمی آورند و شهوت نکاح در حیوان مشتعل می شود و یکی از این سه مرتبه طلوع فجر است که نباتات در آن باهتزاز می آیند و شکوفه نمو می کند و مرغ با آواز می آید و شخص علیل روحی تازه می یابد و شخص مهموم و مغموم رفع غم می کند و مسافر به مأمنی می رسد و زمان خوش و خرم می شود و رؤیا راست می آید و فرشتگان و جن فرح می کنند روز نوزدهم فرورین ماه است که آنرا برای اتفاق هر دو نام فروردگان گویند بدین جهت که نام آن و نام شهری که در آن است یکی است و در هر شهر آنچه جاری مجرای این باشد مثل آن است .

**عید اردیبهشت گان و عید**  
**اشتاد روز**  
اردیبهشت ماه روز سوم آن روز اردیبهشت است  
و آن عیدی است که اردیبهشت گان نام دارد

برای آنکه هر دو نام با هم متفق شده اند و معنای این نام آن است ( راستی بهتر است) و برخی گفته اند که منتهای خیر است و اردیبهشت ملك آتش و نور است و این دو با او مناسبت دارد و خداوند او را باین کار موکل کرده که نیز علل و امراض را بیاری ادویه و اغذیه ازاله کند و صدق را از کذب ظاهر کند و محق را از مبطل به سوگندهایی که گفته اند در اوستا مبین است تمیز دهد .

روز بیست و ششم این ماه اشتاد روز است که اول گهنبار سوم باشد و آن سه روز است که آخر آن آخر ماه است و خداوند زمین را در این وقت بیافرید و نام گهنبار فیشههیم گاه است و گهنبارات شش عدد هستند که هر يك از آنها پنج روز است و واضح آن زردشت است .

**عید خردادگان و عید اشتاد روز**  
خردادماه روز ششم آن روز خرداد است و آن عیدی است که بواسطه اتفاق دو نام خردادگان نام دارد و معنای این نام ثبات خلق است و خرداد ملکی است که بتربیت خلق و

اشجار و نبات و ازاله پلیدی از آبها موکل است .

روز بیست و ششم آن اشداد روز است که اول گهنبار چهارم است و آخر آن آخر ماه است و خداوند اشجار و نبات را در آن روز بیافرید و نام آن ایاترم گاه است ،

**جشن نیلوفر در خردادماه و**  
**عید تیرگان**  
تیرماه روز ششم آن خرداد است و عیدی است که جشن نیلوفر نام دارد و این عید مستحدث است .

روز سیزدهم آن روز تیر است و عیدی است تیرگان نام دارد برای اتفاق دو نام ، و برای این عید دو سبب است یکی آن است که افراسیاب چون به کشور ایران غلبه کرد و منوچهر را در طبرستان در محاصره گرفت منوچهر از افراسیاب خواهش کرد که از کشور ایران باندازه پرتاب یک تیر در خود باو بدهد و یکی از فرشتگان که نام او اسفندارمذ بود حاضر شد و منوچهر را امر کرد که تیر و کمان بگیرد باندازه ای که بسازنده آن نشان داد چنانکه در کتاب اوستا ذکر شده و (ارش) را که مردی با دیانت بود حاضر کردند گفت که تو باید این تیر و کمان را بگیری و پرتاب کنی و ارش برپاخواست و برهنه شد و گفت ای پادشاه و ای مردم بدن مرا ببینید که از هر زخمی و جراحتی و علتی سالم است و من یقین دارم که چون با این کمان این تیر را بیندازم پاره پاره خواهم شد و خود را تلف خواهم نمود ولی من خود را فدای شما کردم سپس برهنه شد و بقوت و نیرویی که خداوند باو داده بود کمان را تا بناگوش خود کشید و خود پاره پاره شد و خداوند باد را امر کرد که تیر او را از کوه رویان بردارد و به اقصای خراسان که میان فرغانه و طبرستان است پرتاب کند و این تیر درموقع فرود آمدن به درخت گردوی بزرگی گرفت که در جهان از بزرگی مانند نداشت و برخی گفته اند از محل پرتاب تیر تا آنجا که

۱- جوان بی هنر نخست ناخوش بود

اگر چند فرزند آرش بود

فردوسی

افتاد هزار فرسخ بود و منوچهر و افراسیاب بهمین مقدار زمین با هم صلح کردند و این قضیه در چنین روزی بود و مردم آنرا عید گرفتند .

منوچهر و ایرانیان را در این حصار کار سخت و دشوار شده بود بقسمی که دیگر بآرد کردن گندم و پختن نان نمی رسیدند زیرا طول می کشید و گندم و میوه های کال را که هنوز نرسیده بود می پختند و بدین جهت پختن میوه و گندم در این روز رسم شده و برخی گفته اند که روز پرتاب کردن تیر این روز بوده که روز تیر می باشد که تیرگان کوچک است و روز چهاردهم آن که شش روز است که تیرگان بزرگتر باشد و در این روز خبر آوردند که تیر بکجا افتاده و در این روز مردم آلات طبخ و تنورها را می شکنند زیرا در این روز بوده که از افراسیاب رهایی یافتند و هر يك بکار خود مشغول شدند .

سبب دوم آنست ( دهوفذیه ) که معنای آن حفظ دنیا و حراست است و فرمانروایی در آن و ( دهقنه ) که معنای آن عمارت دنیا و زراعت و قسمت آن است باهم توأم اند که عمران دنیا و قوام عالم بدانهاست و فساد عالم با این دو اصلاح می پذیرد و کتابت در تلو آن و مقترن باین دو می باشد اما دهوفذیه از هوشنگ صادر شده و دهقنه را برادر دیگر او رسم نموده و نام این روز تیر است که عطارد باشد که ستاره نویسندگان است و در این روز بود که هوشنگ نام برادر خود را بزرگی گردانید و دهقنه را باو داد و دهقنه و کتابت يك چیز است و این روز را از راه اجلال و اعظام عید گردانیدند و در این روز هوشنگ مردم دنیا را امر کرد که لباس کاتبان بپوشند و دهقانان را نیز بر همین کار امر کرد و از این روز ملوک و دهقانان و مؤبدان و غیر ایشان این لباس را پوشیدند و تا روزگار گشتاسپ از راه اجلال کتابت و اعظام دهقنه این رسم باقی بود و در این روز ایرانیان غسل می کنند و سبب آن این است که چون کیخسرو از جنگ با افراسیاب برگشت در این روز بناحیه ساوه عبور نمود و بکوهی که به ساوه مشرف است بالا رفت و تنها خود او بدون هیچ يك از لشکریان بچشمه ای وارد شد و فرشته را دید و فی الفور مدهوش

شد ولی این کار بارسیدن بیژن پسر گودرز مصادف شد و قدری از آب چشمه بر روی کیخسرو ریخت و او را بسنگی تکیه داد و گفت ای پادشاه (ماندیش) و قریة العین را در آنجا ساخت و نام آنرا ماندیش گذاردند و کم کم تخفیف یافت و اندیش شد و رسم اغتسال و شست و شوی باین آب و دیگر آبهای چشمه سارها باقی و پایدار ماندند از راه تبرک ، و اهل آمل در این روز بدریای خزر می روند و همه روز را آب بازی میکنند.

مرداد ماه روز هفتم آن روز مرداد است و آن

### عید مردادگان

روز را عید میگیرند و بواسطه توافق دو نام

مردادگان گویند و معنای مرداد آن است که مرک و نیستی نداشته باشد و مرداد فرشته ایست که بحفظ گیتی و اقامه غذاها و دواهایی که اصل آن نبات است و مزیل جوع و ضرر و امراض هستند موکل است.

شهر یورماه - روز چهارم آن روز شهر یور است

### عید شهر یورگان یا آذر جشن

و این روز عید است و چون باز دو نام باهم

توافق کرده آنرا شهر یور نامند و معنای این لفظ دوستی و آرزو است و شهر یور فرشته ایست که بجواهر هفتگانه که طلا و نقره و دیگر فلزات که قوام صنعت و دنیا و مردم بدان است موکل است.

زادویه گفته است که این روز را آذر جشن می گویند و این روز برای آتشهایی

که در خانه های مردم است عید است و این عید در قدیم آغاز زمستان بوده و در این عید آتشی بزرگ در خانه ها می افروختند و عبادت خداوند و ستایش او را زیاد می نمودند و برای صرف غذا و دیگر شادمانیها بگردهم جمع می آمدند و این آتش را برای رفع سرما و خشکی که در زمستان حادث می شود می افروختند و می گفتند انتشار حرارت چیزهایی را که برای نباتات زیان آور باشد دفع میکند .

خورشید موبد گفته است که آذر جشن روز اول این ماه بود و این عید برای

خاصه بوده و از روزهای معروف ایران میان محسوب می شود اگر چه در ماههای فارسی است و این عید از روزهایی است که مردم تخارستان آنرا معمول میداشتند و این آتش را برای تغییری که در هوا پیدا شده که اول زمستان است می افروختند ولی در زمان ما اهل خراسان این عید را در آغاز پاییز میگیرند و این روز روز مهر است که اول گهنبار پنجم است و آخر آن روز بهرام است و در این روز خداوند بهائم را آفرید و نام آن مد یا میریم گاه است.

مهر ماه روز اول آن هر مزد روز است و روز

### عید مهرگان

شانزدهم مهر است که عید بزرگی است و

بمهرگان معروف است که خزان دوم باشد و این عید مانند دیگر اعیاد برای عموم مردم است و تفسیر آن دوستی جان است و گویند که مهر نام آفتاب است و چون در این روز آفتاب برای اهل عالم پیدا شد این است که این روز را مهرگان گویند و دلیل بر این گفتار آن است که از آیین ساسانیان در این روز این بود که تاجی را که صورت آفتاب بر او بود بر سر می گذاشتند و آفتاب بر چرخ خود در آن تاج سوار بود و در این روز بران ایرانیان بازاری بپا میشود.

میگویند سبب اینکه این روز را ایرانیان بزرگ داشته اند آن شادمانی و خوشی است که مردم شنیدند فریدون خروج کرده پس از آنکه کاوه بر ضحاک بیوراسب خروج نموده بود و او را مغلوب و منکوب ساخته بود؛ مردم را بفریدون خواند و کاوه کسی است که پادشاهان ایران بهر ایت او تیمن می جستند و علم کاویانی از پوست خرس بود و برخی هم گفته اند از پوست شیر بوده و آنرا درفش کاویان نامیدند که پس از او بجواهر و طلا زیب و زیور کردند.

نیز گفته اند در این روز فرشتگان برای یاری فریدون آمدند و در خانه های

پادشاهان اینطور در این ماه رسم شده که در صحن خانه مرد دلاوری هنگام طلوع آفتاب می ایستد و باوازی بلند می گوید «ای فرشتگان بدنیا پایین آید و شیاطین و اشرار را قلع و قمع کنید و از دنیا آنرا دفع نمایید» و می گویند در این روز

خداوند زمین را گسترانید و کالبدها را برای آنانکه محل ارواح باشد آفرید و در ساعتی از این روز بود که خداوند ماه را که کره‌ای سیاه و بی‌فروغ بود بها و جلا بخشید و بدین سبب گفته‌اند که ماه درمهرگان از آفتاب برتر است و فرخنده‌ترین ساعات آن ماه است.

سلمان فارسی میگوید ما در عهد زردشتی بودن می‌گفتیم خداوند برای زینت بندگان خود یاقوت را در نوروز و زبرجد را درمهرگان بیرون آورد و فضل این دو بر ایام مانند فضل یاقوت و زبرجد است بجواهر دیگر.

ایران شهری میگوید که خداوند از نور و ظلمت بین نوروز و مهرگان پیمان گرفت.

سعید بن فضل می‌گوید علمای ایران گفته‌اند که قلد کوه شاهین در همه ایام تابستان همواره سیاه دیده میشود و در بامداد مهرگان سپیده دیده میگردد و چنین بنظر می‌آید که بر آن برفی است و این مطلب چه هوا صاف باشد و چه ابر هر دو یکسان است و در هر زمان یکنواخت است.

کسروی میگوید که من از موبد متو کلبی شنیدم که میگفت در روزمهرگان آفتاب میان نور و ظلمت طلوع می‌کند و ارواح را در اجساد می‌میراند و بدینجهت ایرانیان اینروز را میرگان گفته‌اند.

اصحاب نیرنگ گفته‌اند که هر کسی بامدادمهرگان قدری انار بخورد و گلاب ببوید آفات بسیاری از او دفع خواهد شد.

اما آن دسته ایرانیان که بتأویل قائلند برای این قبیل مطالب تأویل قائل می‌شوند و مهرگان را دلیل بر قیامت و آخر عالم میدانند باین دلیل که هر چیزی که دارای نمو باشد در اینروز بمنتهای نمو خود میرسد و مواد نمو از آن منقطع میشود و حیوان در اینروز از تناسل باز می‌ماند چنانکه نوروز را آنچه درمهرگان گفته شد بعکس است و آنرا آغاز عالم میدانند و برخی مهرگان را بر نوروز تفضیل داده‌اند چنانکه پاییز را بر بهار برتری داده‌اند و تکیه‌گاه ایشان این است که

اسکندر از ارسطو پرسید که کدام يك این دو فصل بهتر است ارسطو گفت : پادشاهها در بهار حشرات و هوام آغاز میکنند که نشوء یا بند و در پاییز آغاز ذهاب آنهاست پس پاییز از بهار بهتر است.

این روز در ایام گذشته با اول زمستان موافق بود و چون کمیسه را اهمال کردند پیش افتاد و در ملوک خراسان اینطور مرسوم گشته که در روز مهرگان بسپاهیان و ارتش رخت پاییزی و زمستانی می دهند.

روز بیست و یکم رام روز است که مهرگان  
رام روز یا مهرگان بزرگ  
بزرگ باشد و سبب این عید آن است که فریدون

بضحاك ظفر یافت و او را بقید اسارت در آورد و چون ضحاك را به پیش فریدون آوردند ضحاك گفت مرا بخون جدت مکش و فریدون از راه انکار این قول گفت آیا طمع کرده ای که با جم پسر و یجهان در قصاص همسر و قرین باشی بلکه من تو را بخون گاونری که در خانه جدم بود میکشم سپس بفرمود تا او را بند کردند و در کوه دماوند حبس نمودند و مردم از شر او راحت شدند و این روز را عید دانستند و فریدون مردم را امر کرد که (گشتی) بکمر بندند و زمزمه کنند و در هنگام طعام سخن نگویند برای سپاس گذاری خداوندی که ایشان را پس از هزار سال ترس باردیگر در ملک خود تصرف داد و این کار در ایشان سنت و عادت ماند.

همه ایرانیان بر این قول همدل و همداستانند که بیوراسب هزار سال زندگی کرد و اگرچه برخی می گویند بیشتر از هزار سال زندگی نمود و این هزار سال مدت پادشاهی و غلبه او بود و گفته اند اینکه ایرانیان بیکدیگر اینطور دعا میکنند (که هزار سال بزی) از آن روز رسم شده زیرا چون دیدند که ضحاك توانست هزار سال عمر کند و این کار در حد امکان است هزار سال زندگی را تجویز نمودند.

زردشت ایرانیان را امر کرد که باید مهر جان و رام روز را بیک اندازه بزرگ بدارید و باهم این دو را عید بدارید تا آنکه هر مز پسر شاپور پهلوان میان این دو را



بهم پیوست چنانکه میان دو نوروز را هم بهم پیوست و سپس ملوک ایران و ایرانیان از آغاز مهرجان تا سی روز تمام برای طبقات مردم مانند آنکه در نوروز گفته شد عید قرار دادند و برای هر طبقه‌ای پنج روز عید دانستند.

آبانماه روزدهم آن روز آبان ماه است و آن عیدی است که برای توافق دو نام آبانگان

### عید آبانگان

گویند و در این روز زو پسر تهماسب بشاهی رسید و مردمانرا بحفر انهار و تعمیر آن امر کرد و در این روز بکشورهای هفت گانه خبر رسید که فریدون بیوراسب را اسیر کرده و بسלטنت رسیده و مردم را امر کرده که دوباره خانه‌ها و اهل خود را مالک شوند و خود را کدخدا بنامند یعنی صاحب خانه و خود او نیز بخانه و خانواده خود فرمانروا شد و شروع بامر و نهی و گیر و دار نمود پس از آنکه همه ایرانیان در عهد بیوراسب بی‌خانه و زندگی بودند و سلب مالکیت از ایشان شده بود و شیاطین و شریران بخانه‌های ایشان می‌آمدند و توانا نبودند که از خانه خود آنانرا دفع کنند و ناصر اطروش این رسم را بر طرف کرده و اشتراک ماردان را با مردم در کدخدایی اعاده داد و پنج روز آخر این ماه اول آن روز اشتاد است که فروردگان نام دارد و در این روز در نواویس مردگان طعام و شراب در پشت‌خانه‌ها می‌گذاشتند و چنین گمان میکردند که ارواح مردگان از جایگاه ثواب و عقاب خود بیرون می‌آیند و از آن طعام و شراب می‌خورند و در خانه‌های خود را سزدود می‌کردند تا آنکه مردگان از بوی آن بهره‌مند شوند و می‌گفتند ارواح ابرار گذشته بخانواده و اولاد واقارب در این روز توجهی میکنند و مباشر امور آنها می‌شوند اگر چه آن ارواح را نبینند.

در این روز ایرانیان با یکدیگر اختلاف دارند برخی گویند پنج روز آخر آبانماه است و برخی میگویند که آن اندرگاه است که خمه لواحق آبانماه و آذرماه باشد و چون اختلاف در آن زیاد شد و تنازع در آن نمودند برای احتیاط هر دو را عید گرفتند زیرا یکی از ارکان دین ایشان می‌باشد و پنج روز اول را

فروردگان اول گفتند و پنج روز آخر را فروردگان دوم و این فروردگان از اول بهتر است .

اول لواحق زائده اول گهنبار ششم است و در اینروز بود که خداوند مردم را آفرید و نام آن همشفثمیدمگاه است.

گفته اند سبب فروردگان این است که قابیل چون هابیل را کشت و پدر و مادر هابیل بسیار جزع بر او نمودند از خداوند خواستند که روح او را بار دیگر بکالبد پسرشان برگردانید و در روز اشتاد آبان ماه خدا روح او را اعاده داد و ده روز در بدن او بود و هابیل نشست و با پدر و مادر خود حرف نمی زد و فقط ایشان را نظر می کرد و اسعد ساعات آن ساعتی است که برج بره در آن طالع باشد و اصحاب نیرنگها بساعت سحر تبرک میجویند و بر این گمانند که خاصیتی که در آن ذکر شده در هر حال موجود است و می گویند هر کس صبح اینروز پیش از آنکه لب بگفتار گشاید يك به بخورد و اترج ببوید همه سال را خوشبخت خواهد بود.

طاهر بن طاهر می گوید که ایرانیان در ایام قدیم اگر ماه در منزل آتشی بود عسل می خوردند و اگر در منزل آبی بود آب می نوشیدند بر طبق متابعت از منازل قمر.

ایران شهری می گوید که من از جمعی از علمای ارمنیه شنیدم که می گفتند که چون صبح روز ثعلب شود بر کوه بزرگی که میان زمین داخل و زمین خارج است قوچ سفیدی دیده میشود که در همه سال جز در این وقت دیده نمیگردد و مردم این ناحیه اگر این قوچ فریاد کند می گویند سال پر نعمت است و خوش خواهد گذشت و اگر فریاد نکند بخشگسالی فال بد می زنند.

ایرانیان صبح یوم الثعلب بنگاه گردن به ابر تیمن می جستند و از صفا و کدورت و لطافت و کثافت آن بسعادت و نحوست زمان و خشگسالی و فراوانی سال استدلال می کردند.

## آذر عید یا آذر جشن

روز نهم روز آذر عیدی است که آنرا برای  
توافق دو نام آذر جشن می نامند و در این روز

بافروختن آتش احتیاج می یابند و این روز عید آتش است و به نام فرشته ای که  
که بهمه آتشها موکل است موسوم است و زردشت امر کرده که در این روز  
آتشکده ها را زیارت کنند و قربانیه با آتش نزدیک کنند و در امور عالم مشاوره  
کنند .

اعیاد دیمه از خرم روز و دیگر  
اعیاد مانند دیبگان و غیره  
دی ماه و آنرا خورماه نیز می گویند نخستین  
روز آن خرم روز است و این روز و این ماه

هر دو بنام خدایتعالی که هر مزد است نامیده شده یعنی پادشاهی حکیم و صاحب رابی  
آفریدگار و در این روز عادت ایرانیان چنین بود که پادشاه از تخت شاهی بزیر  
می آمد و جامه سپید می پوشید و در بیابان برفر شهای سپید می نشست و در بانها و  
یساولان و قراولان را که هیبت ملک بدانهاست بکنار می راند و در امور دنیا  
فارغ البال نظر می نمود و هر کس که نیازمند می شد که با پادشاه سخن بگوید خواه  
که گدا باشد یا دارا و شریف باشد یا وضع بدون هیچ حاجب و در بانی بنزد پادشاه  
می رفت و بدون هیچ مانعی با او گفتگو می کرد و در این روز پادشاه با دهقانان و  
برزیگران مجالست می کرد و در يك سفره با ایشان غذا می خورد و می گفت : من  
امروز مانند یکی از شما هستم و من با شما برادر هستم زیرا قوام دنیا بکارهایی است  
که بدست شما میشود و قوام عمارت آن هم بپادشاه است و نه پادشاه را از رعیت گریزی  
است و نه رعیت را از پادشاه و چون حقیقت امر چنین شد پس من که پادشاه هستم با  
شما برزیگران برادر خواهم بود و مانند دو برادر مهربان خواهیم بود بخصوص که  
دو برادر مهربان هوشنگ و ویکرد چنین بودند.

گاهی این روز را نود روز می گویند و آنرا عید میگیرند زیرا میان آن و  
نوروز نود روز تمام است .

روز هشتم و پانزدهم و بیست و سوم این ماه برای اینکه نامهای آنها با نام

ماه موافق شده اعیاد است .

روز یازدهم روز خور است که اولین گهنبار اول است و آخر آن روز پانزدهم است که روز دیبمهر باشد و این گهنبار مدیو زرم گاه نام دارد و خداوند آسمان را در این روز آفرید .

روز چهاردهم روز گوش است که آنرا سیرسور نیز می نامند و در این روز ایرانیان سیر و شراب میخورند و سبزیها را با گوشتهایی که استعاذه از شیطان بر آن خوانده اند می پزند و سبب این است که شیاطین پس از قتل جمشید چیره شدند و مردم برای دفع آزار آنان چنین کردند و چون از قتل جمشید حزین گشتند سو گند یاد کردند که به چربی نزدیک نشوند و این کار در ایشان سنت ماند و بخوردن طعام مذکور از مرضهایی که منسوب به ارواح سوء است تداوی می کنند .

روز پانزدهم این ماه روز دیبمهر است که آنرا دیبگان گویند و از خمیر یا از گل شخصی را بهیکل انسان می سازند و در راعرو و دالان خانهها می گذارند ولی این کار از زمان قدیم در خانه پادشاهان استعمال نمی شده و در زمان ما اینکار برای اینکه مانند کارهای مشرکان و اهل ضلال است متروک شده .

شب شانزدهم روز مهر است که آنرا درامزینان گویند و کاکثل نیز نامیده می شود و سبب اینکه این روز را عید میگیرند این است که مملکت ایران در این روز از تر کستان جدا شد و گاوهایی را که تر کستانیان از ایشان به یغما برده بودند از تورانیان پس گرفتند .

نیز سبب دیگر آن است که چون فریدون ضحاک بیوراسب را از میان برد گاوهای اثقیان را که ضحاک در موقعی که او را محاصره کرده بود و نمی گذاشت اثقیان بآنها دسترسی داشته باشد رها کرد و بخانه او برگردانید و اثقیان مردی بود جلیل القدر دارای همتی رفیع که همواره بفقرا نعمت می بخشید و از احوال گرفتاران و بیچارگان جستجو میکرد و آنانکه باو امیدوار بودند امید ایشان را بدل بیأس نمی کرد و چون فریدون از اموال او رفع توقیف کرد مردم برای اینکه بعطایای

اثقیان چشم داشتند آنرا عید گرفتند .

در این روز بود که فریدون را از شیر گرفته بودند و در این روز بود که فریدون بر گاو سوار شد و در شب این روز در آسمان گاوی از نور که شاخهای او از طلا و پایهای او از نقره است و چرخ قمر را می کشد ساعتی آشکار می شود سپس غایب و پنهان میگردد و هر کس که موفق بدیدار او شود در ساعتی که نظر باو می افکند دعایش مستجاب خواهد شد .

در این شب بر کوه اعظم شبخ گاوی سفید دیده می شود و اگر این گاو دومرتبه صدا بر آورد سال، فراوانی است و اگر یک مرتبه صدا کند خشکسالی خواهد شد و تبخیر می کنند که تا مضرت آنرا بر طرف کنند تا اینکه در خانه ملوک در این شب رسم شده که آتش بیفروزند و چون شعله ور گردد و حوش را با آتش می اندازند و مرغها را در شعله آن می پرانند و در کنار این آتش می نشینند و بلهیب و لعب مشغول می شوند (خداوند از هر کس که از ایلام و ایدای حیوانات غیر موزی لذت می برد انتقام بکشد.)

ایرانیان پس از آنکه کبس از ماههای ایشان بر طرف شد در این وقت منتظر بودند که سرما از ایشان بر طرف شود و دوره آن منقضی گردد زیرا ایشان آغاز زمستان را از پنج روز که از آبان ماه بگذرد می شمردند و آخر زمستان ده روز که از بهمن ماه میگذشت میشد و اهل کرج این شب را شب گزنه میگویند یعنی شبی که در آن گزیدن زیاد است و مقصودشان این است که سرما شخص را در این شب می گزد و گفته اند سبب اینکه در این شب آتش روشن میشود این است که چون ضحاک قرار گذاشته بود هر روز دونفر بیاورند و برای ماری که بدوش او بود دماغ آنها را غذا قرار دهند و شخصی که موکل باین کار بود پس از آمدن ضحاک به ایران آزمائیل نام داشت و این شخص موکل یکی از این دو را آزاد میکرد و توشه ای می بخشید و او را امر میکرد که بجبل غربی دماوند ساکن شود و به آنجا برود و برای خود خانه ای بسازد و در عوض این شخص که آزاد شده بدو مار دماغ قوچی

میخورانید و این دماغ را با دماغ يك نفر دیگر که کشته شود مخلوط میکرد و چون فریدون ضحاک را گرفت از مائیل را حاضر کرد و خواست که او را پاداش بخشد از مائیل اشخاصی را که از قتل بازداشته بود فریدون را اخبار کرد و يك رسول از فریدون خواست که بکوه دماوند برود که تا حقیقت قضیه را بفریدون ارائه دهد و چون از مائیل بکوه دماوند رسید آزاد شدگان را امر کرد که بر پشت بامهای خود هر يك آتشی بیفروزند تا شماره ایشان زیاد بنظر آید و این واقعه در شب دهم بهمن ماه بود و فرستاده فریدون گفت: چه قدر خانوادهها که تو آزاد کردی و از آنجا برگشت و فریدون را بآنچه دیده بود اخبار کرد و فریدون از شنیدن این واقعه خیلی مسرور شد خود او بدماوند رفت و آزاد شدگان را دید سپس، از مائیل را جزو نزدیکان خود گردانید و دماوند را تیول او کرد و او را بتختی زرین نشانید و نامش را مسمغان (مه مغان) گذاشت.

نیز در دو مار ضحاک بیوراسپ گفته اند که این دو مار در شانۀ ضحاک ظاهر بودند و خوراک آنها مغز دماغ مردم بود و نیز گفته اند که دو زخم بود که بسیار درد می گرفت و برای اینکه درد آنها آرامش و تخفیف یابد دماغ آدهی را باید بدان زخمها مالید.

اما عقیده ما درباره این دو مار این است که بسیار چیز شگفت آوری بود و اگر چه امکان دارد ولی خیلی دور است زیرا برخی از حیوانات از گوشت عمل می آیند و شپش نیز از گوشت تولید می شود و همچنین حیوانات دیگری، و برخی حیوانات هستند که با آنکه بکمال موعود خود رسیده اند از جایگاه اولی خویش بیرون نمی آیند چنانکه حکایت شده در بلاد هند حیوانی است که از فرج مادرش سر خود را بیرون می آورد و بچریدن علف مشغول می شود و باز بشکم مادر خود فرو میرود و تا هنگامی که نیرومند نشده و از خود اطمینان نیافته که در پس روی و پیش روی مادر خود بدود از شکم او کاملاً بیرون نمی آید و گفته اند سبب اینکه تا

این حیوان از شکم مادر خود بیرون آید فرار میکند این است که زبان مادرش خیلی خشن است و از این زبان میترسد و عادت مادرش این است که چون نوزاد خود را دید شروع میکند که آنرا بلیسد تا آنکه گوشت آنرا از استخوانش جدا کند و نمیشود این مطلب را انکار نمود زیرا مشاهده شده است که حیوانات از اشیاء دیگری نیز متولد می‌شوند چنانکه ابو عثمان جاحظ حکایت میکند که در عکبرا گلی را دیدم که نیمی از آن جرد شده بود و نیم دیگر همانطور که باقی مانده بود و هنوز حیوان نشده بود .

نیز از موهایی که با پیاز خود از گوشت بیرون می‌آید چون آنرا در آب و یا جاهای نمناکی در فصل تابستان بگذاریم و سه هفته یا کمتر طول بکشد مار از آن تولید می‌شود .

جماعتی در گرگان مرا حکایت نمودند که بعینه همین مطلب را در آنجا دیده‌اند .

جیهانی حکایت می‌کند که در دریای هند شاخه‌های يك نوع درختی است که در ساحل بحر بروی ریگها گسترده می‌شود و کم کم این برگ کننده می‌شود و زنبور عسل می‌گردد و می‌پرد و تولد کژدمها از گل و بادروج و تولد زنبور عسل از گوشت گاو و نوع زنبور از گوشت اسب نزد علمای طبیعی معروف است و ما خود حیواناتی دیدیم که از نبات متولد شدند سپس توالد کردند و نوع آنها باقی ماند .

روز بیست و دوم بادرود است و در این ماه عیدی است که بهمین نام معروف است و در قم و نواحی آن رسومی از شرب و لهو برای این عید قایل می‌شوند که مانند رسوم دیگر اعیاد است چنانکه در اصفهان در ایام نوروز بازاری بپا می‌شود و

---

۱- تمام این تولدها را که بیرونی به تقلید از حکما گفته تولد فجائی نام دارد و پاسطور محال بودن آنرا ثابت کرده و از جماد حیوان تولید نمی‌شود .

عید میگیرند و آن را در اصفهان کثرین گویند و فقط فرق با دروز و کثرین است که آن يك روز است و این يك هفته .

روز سیام نیران است که آن را در اصفهان آفریجگان گویند و تفسیر و توضیح این لفظ ریختن آب است و سبب آن است که باران در زمان فیروز جد انوشیروان نبارید و مردم ایران به خشکسالی افتادند و فیروز بدین جهت چندین سال از مردم خراج نگرفت و درهای خزینه خود را گشود و از مالهایی که به آتشکدهها تعلق داشت هر کس میخواست بدو وام می داد و آن اموال را تمامی به مردم ایران داد و مانند پدر از پسر خود از همه مردم و رعایا جستجو کرد و در همه این چند سال که قحط و غلا بود کسی از گرسنی نمرد سپس فیروز به آتشکده آذرخورا که در فارس است رفت و در آنجا نماز خواند و سجده کرد و از خدا خواست که این بلا را از اهل دنیا برطرف کند سپس به کانون آتش رفت و دید که نگهبانان آتشکده و هر ابده بر سر کانون ایستاده اند و چنانکه باید از پادشاهان تواضع کنند و سلام بدهند نسبت با و ننمودند فیروز بسوی آتش برگشت و دست و بازوی خود را حوالی آتش گردانید و سه مرتبه شعله را به سینه خود گذاشت مانند دوستی که دوست خود را بسینه می چسباند و شعله آتش بریش او گرفت ولی نسوزانید و فیروز گفت : خداوندا همه نامهای تو فرخ است اگر حبس باران برای من و برای خبت باطن من است بمن بگو تا من خود را از میان بردارم و اگر علتی دیگر دارد نیز مرا آگاه گردان و اهل دنیا را نیز از واقعه مطلع کن و بر خلق باران رحمت بباران .

سپس فیروز از کانون بیرون آمد و از قبه آتشکده بیرون شد و بر (دنبکا) نشست و دنبکا چیزی است که از زر آنرا مانند تخت می سازند ولی کوچکتر از آن است و رسم این است که باید در مدخل آتشکده باشد که تا چون پادشاه وارد شود بر روی آن بنشیند و هر ابده و نگهبانان آتشکده بر گرد او جمع آیند و براو



چنانکه رسم ملوک است سلام کنند و چون فیروز بر دنبکا نشست همه مؤبدان و نگهبانان در اطراف پادشاه جمع آمدند و فیروز ایشان را گفت : چه اندازه شما دل سخت و مردم جفا کار هستید چرا بمن در کانون سلام ندادید ، ایشان گفتند که چون ما در نزد پادشاهی که از تو بزرگتر است ایستاده بودیم این بود شرط ادب بجا نیاوردیم .

فیروز ایشان را تصدیق کرد تا آنکه از شهر آذرخورا به سوی شهر دارا بیرون آمد و چون به موضعی رسید که در زمان ما روستای کامفیروز است و در آنوقت صحرایی بدون آبادانی بود ابری بر آسمان برخاست و چندان بارید که مانند آن دیده نشده بود تا آنکه آبها در سرادق و خیام شاه راه یافت و فیروز یقین کرد که دعای او مستجاب شده و خداوند را سپاس گذارد در این هنگام بود که فیروز به مردم صدقه بسیاری داد و اموال زیادی بخشید و مجالسی تشکیل داد و مشغول خوش گذرانی و شادمانی گشت و از آن مکان بیرون نرفت تا آنکه این ده را که کامفیروز است ساخت یعنی فیروز در اینجا بود که بکام خود رسید و همه مردمان از سروری که پیدا کردند از این آبها بروی هم می پاشیدند و این رسم در ایران از آنوقت باقی و پایدار ماند و این عید را همه عید می گیرند زیرا در این روز بود که برای ایشان باران آمد و در اصفهان نیز در این روز باران آمد .

جشن اسفندارمذماه و دیگر اعیاد ماه اسفند  
اسفندارمذماه روز پنجم آن روز اسفندارمذ  
است و برای اتفاق دو نام آن را چنین

نامیده اند و معنای آن عقل و حلم است و اسفندارمذ فرشته موکل بزمین است و نیز بر زنهای درست کار و عفیف و شوهر دوست و خیرخواه موکل است و در زمان گذشته این ماه بویژه این روز عید زنان بوده و در این عید مردان بزنان

بخشش می نمودند و هنوز این رسم در اصفهان و ری و دیگر بلدان پهلایه باقی مانده و به فارسی مردگیران می گویند و در این روز افسون می نویسند و عوام مویز را با دانه انار می کوبند و می گویند تریاقتی خواهد شد که از زیان گزیدن کژدمها دفع می کند و از آغاز سپیده دم تا طلوع آفتاب این رقیه (افسون) را بر کاغذهای چهار گوش می نویسند، و آن افسون این است: بسم الله الرحمن الرحیم اسفندارمذ ماه و اسفندارمذ روز بیستم دم و رفت زیر و زبر از همه جز ستوران بنام یزدان و بنام جم و فریدون بسم الله بآدم و حسبی الله وحده و کفی .

در این روز سه تایی از این کاغذها را بر سه دیوار خانه می چسبانند و دیواری را که مقابل با صدرخانه است خالی می گذارند و می گویند اگر به دیوار چهارم هم از این کاغذها بچسبانیم هوام و حشرات سرگردان می شوند و راهی نمی یابند که از آن خارج شوند و سرهای خود را بقصد خروج از خانه بلند می کنند و خاصیت این طلسم این بود که ذکر شد .

گاه روی می دهد که جایهایی دیده می گردد که طلسم شده و عقرب در آنجا کسی را نمی گزد مانند دینار رازی جرجان که ده فرسخ بسمت خراسان است و در زیر هر یک سنگ آنجا مشتهی کژدم است و مردم آنها را با دست خود مس می کنند و بازی بآنها می نمایند و کژدمها نمی گزند ولی چون این کژدمها را از آنجا بیک پلی با اندازه پرتاب تیری دور است بیرون ببرند چنان آدمی را می گزد که فی الفور می کشد .

نیز گفته اند که در طوس قریه ایست که کژدم آنجا مردم را نمی گزد و ابوالفرج زنجانی مرا گفت که در زنجان جز در مقبره مازندرانها عقرب دیده نمی شود و اگر در شب کسی به قبرستان نامبرده برود و قدری از عقربهای آنجا را جمع کند و ببرد جای دیگر بریزد می بیند که بزودی باز به جایگاه نخستین

خود برمی گردند .

ولی بعقیده من این افسانه ها که گفته اند بطلانش آشکار است زیرا محال است که قوهی اراده از شخص افسونگر تجاوز کند و بشخص افسون شده برسد و نیز ادوار کواکب با سالهای فارسی مخالف است و شرایط طلسمات در این ادوار جمع نیست ولی ما باهمه این اشکالات در کتاب عجائب الطبیعه و غرائب الصنایعیه درباره نیرنگها و طلسمات و عزائم باندازه ای که در دلهای عارفان نهال حقیقت کشت کنیم و شبهه را از قلوب اهل شک رفع کنیم اگر خدا بخواهد و عمری بدهد در آینده گفتگو خواهیم کرد انه قدیر علیه .

روز یازدهم روز خوراست که اول گهنبار دوم باشد و آخر آن روز دیبمهر است که مدیوشم گاه نام دارد و در این روز بود که خداوند آب را آفرید و روز شانزدهم روز مهر است که آن را مسک تازه گویند .

روز نوزدهم روز فروردین است که آنرا نوروز انهار گویند و در آبهای جاری عطر و گلاب میریزند .

مجوس را روزه ای نیست و هر کس از ایشان روزه بگیرد گناه کرده و کفاره آن طعام جماعتی از مساکین است و مجوس را در ایام ماههای مذکور بازارهایی است که باختلاف بلاد فرق می کند .

عضدالدوله را در این ماه دوروز است که هر یک از آن دو را جشن کردفنا خسرو گویند یکی از آن دو روز ، سروش از فروردین ماه است و در این روز بوده که عضدالدوله آب را از چهار فرسخ بقصبه ای که ساخت و یک فرسخ تا شیراز است و کردفنا خسرو گویند بیاورد و روز دوم روز هرمز است که در آبان ماه است و آن روزی است که عضدالدوله در بنای این شهر شروع نمود و این واقعه در سال ۳۳۳ یزدگردی بود و در هر دو روز بازاری که هفت روز طول می کشد برپا می گردد و مردم برای لهو و شرب بدور هم گرد می آیند .

ایرانیان را در همه ایام سال روزهای مختار و مسعودی است و نیز روزهای مکروه و ایام منحوسی است و نیز روزهایی است که بنام عمومی خود در هر شهر برای طبقه‌ای خاص عید است و ایرانیان را در رؤیت مار در ایام ماه احکامی است و ما این عقاید را در جدول اختیارات ذکر می‌کنیم.

احکام مار و دیدن آن در روزهای ماه

پیش از نیمروز غلبه و سلطه است

علت و مرض  
مرگ است یا از دست دادن یکی از خانواده  
سوداست و کمک از همشهر بیان  
ذکر نام شخص است و ستایش او  
سفری است پر منفعت  
علت و مرض  
دخول بر پادشاه  
مثل روز پیشین است .  
زناشویی و نکاح است  
مال بدون رنج است  
پیش از نیمروز خوب است و بعد از آن بد

ماه

ماه

ماه

ماه

ماه

ماه

ماه

ماه

ماه

ماه

ماه

ماه

نام روزهای ماه

اسماء

هرمزد

بهمن

اردیبهشت

شهریور

اسفند

خرداد

مرداد

دی

آذر

آبان

خور

مهر

ذیرا باسم خداوند است

ذیرا باسم ماه است



از این جهت روز ماه را مختار دانستند که بنام ماه که خداوند آنرا برای قسمت خیر و نعمت در دنیا آفریده موسوم است و بدین سبب است که از شروع بهلال تا آنکه بنقصان خود برسد حیوان و اشجار و نبات شروع بنمو می کنند . ایرانیان در دو روز اجتماع و استقبال، می گویند که هر دو منحوس است اما سبب نحسی اجتماع آن است که جنها و شیاطین حرص می یابند که در عالم فساد کنند و جنون و امراض دماغی در این وقت در جهان زیاد می شود و در اجتماع، دریا جزر می یابد و آبها کم می شود و آبی که برحم می ریزد اولاد متولد از آن ناقص - الخلقه خواهد شد و اگر در این وقت مویی از جسد خود بکنند در مدت زیادی روئیده خواهد گشت و اگر درختی در این موقع بکارند میوه آن پراکنده خواهد شد بخصوص اگر در اینروز کسوف نیز واقع شود و به عقیده ایرانیان نمی شود که ماه هلال باشد و تخم مرغی که که محفوظ است فاسد نشود و نرگس نیز در این موقع ذبول و پژمردگی خواهد یافت .

کندی<sup>۱</sup> می گوید از این جهت اجتماع مکروه است که قمر که دلیل اجساد است متحرق می شود و بدین جهت است که از بلا و فنا باید ترسید .

اما سبب نحوست استقبال این است که به عقیده زردتشتیان غولان و ساحران بارواح مکدر و لع می یابند و بدین جهت بیماری صرع در این ماه زیاد می شود و در این وقت آب دریاها امتداد می یابد و آبها زیاد می شود و در استقبال هر آبی که به زهدان بریزد طفل متولد از آن زائد الخلقه خواهد شد و مویی که کنده شود زود درمی آید و درختی که در این موقع کاشته شود بخصوص اگر در این روز کسوفی روی دهد کرم آنرا خواهد خورد .

۱- مراد یعقوب کندی حکیم عرب است .

## فصل دهم

### در اعیاد ماههای سغدیان گفتگو می کند

سغدیان نیز ماههای خود را مطابق چهار قسمت سال تقسیم کرده بودند، اول نوسرد از ماههای سغدی اول تابستان بود و میان ایشان و فارسیان در اوائل سالها و برخی از ماهها اختلافی نبود جز در آن پنج روز که به سال ملحق شده چنانکه در پیش بیان کردیم و از این رهگذر چنین کردند که پادشاهان را بزرگ بدارند و کارهای خویش را با کارهای آنان نسنجند و باز گشت جم پادشاه را که خواهشها را برمی آورد، روز اول سال دانستند چنانکه شاهان دیگر هم بر این رأی بوده اند .

برخی از مردم بر این گمان شده اند که سبب اختلاف میان آغاز این دو قسم سال ، تفاوتی است که در ارساد یافت شده چه ، نیاگان ایرانیان سال خورشیدی را سیصد شصت و پنج روز و قدری زیادتیر از چهار يك روز میدانستند که باندازه يك شصتم ساعت باشد و این مقدار را جزو همان ربع روز می دانستند و چون زردشت ظهور کرد و کیش مجوسیت را بیاورد و پادشاهان ایران از بلخ بفارس و بابل آمدند و بامور دینی خود اعتنا کردند ارساد را نیز تجدید نمودند و دیدند که انقلاب صیفی با آغاز سال سوم کمیسه باندازه پنج روز مقدم است پس حساب اول خود را ترك



کرده و با آنچه برصد یافته بودند عمل نمودند و اهل ماوراءالنهر بهمان حال پیشین باقی ماند و آن سال را که احوال آنرا مراعات ودقت کرده بودند اهمال کردند پس اوایل سالیان ایشان بدین جهت اختلاف یافت .

برخی چنین گمان کرده اند که آغاز سال فارسیان و آغاز سال سغدیان تاوقت ظهور زردشت یکی بود و چون فارسیان پس از زردشت پنج روز را باخر هرشهری از شهر کبیسه نقل کردند چنانکه در پیش گفتیم و اهل سغد از همانجا که موضع حقیقی آنها بود نقل ندادند در آخر شهر سالیان ایشان باقی مانده و پنجه زایده در ماههای فارسی پس از اهمال کبیسه در آخر آبان ماه باقی ماند .

اهل سغد را در ماههای خود اعیاد بسیاری در روزهای معلوم و روزهای گرانمقداری است که مانند اعیاد و ایام فارسیان است و آنچه را که ما از آنها اطلاع یافتیم بقرار ذیل است :

نوسرد - روز اول آن نوروز سغدیان است که نوروز بزرگ باشد و روز بیست و هشتم آن زردشتیان بخارا را عیدی است که رامش آغام می نامند و در آن عید در آتشکده ای که نزدیک قریه رامش است جمع می شوند و این آغامها نزد آنان عزیزترین اعیاد است و در هر دهی که باشند نزد رئیس خود برای خوردن و آشامیدن جمع می شوند و این عید برای ایشان در چندین نوبت است .

جرجن - ما از این عید خبری نداریم .

نیسنج - روز دوازدهم آن ماخیرج اول است .

بساکنج - روز هفتم آن بسکج آغام - ن - ب - نکج آغام است و این روز برای ایشان در بیکند - ن - ب - بیسکند، عیدی است که در آنجا جمع می شوند و روز دوازدهم ماخیرج دوم است و روز پانزدهم عمس خواره میباشد و در این روز طعام و شراب

را ترك می کنند و از آنچه با آتش پخته شود اجتناب می نمایند و خمیر و میوه و نباتات می خورند.

اشناخندا - روز هیجدهم آن بابہ خواره است که بامی خواره گفته می شود یعنی آشامیدن عصیر خالص و ناب و روز بیست و ششم گرم خواره است .

مژیخندا - روز سوم آن عید کشمین است و در این روز در قریه کمجکت بازاری بپا می شود و در روز پانزدهم آن در طواویس بازاری بپا می گردد و بازرگانان از آفاق و اطراف در آنجا جمع می شوند و هفت روز این بازار بپاست .

فغکان - روز اول آن نیم سرده نام دارد و معنای آن نیمه سال است و روز دوم آنرا من عید خواره می گویند و در آتشکده ها جمع می شوند و چیزی را که از آرد گاورز و روغن و شکر پخته اند در آنجا می خورند و برخی از مردم نیم سرده را پنج روز پیش از موقع می دانند که تا بنا بر رأی فارسیان اول مهر ماه باشد با آنکه واجب این است که چون شش ماه و دو روز و نیم از سال بگذرد نیمه سال باشد و روز نهم آن را تسیس آغام می گویند و روز بیست و پنجم آن اول گرم خواره است .

آبانج - روز نهم آن آخر گرم خواره است .

فوغ - بکلی ما از آن بی خبریم .

مسا فوغ - سغدیان را در این روز از پنجم تا پانزدهم آن عیدی است و پس از

آن مسلمانان را در شرع بازاری بپا می شود که هفت روز بطول می انجامد .

ژیمدنج - روز بیست و چهارم آن باذامکام است .

خشوم - در آخر این ماه اهل سغد بر مردگان پیشین خود گریه می کنند

و بر آنان نوحه میزنند و رویهای خود را می خراشند و برای مردگان طعام و شراب

می برند چنانکه ایرانیان در فروردگان به همین طریق رفتار می نمایند و سبب

اینکه در آخر این ماه این کار را می کنند این است که پنجه دزدیده شده اهل سغد چنانکه در پیش گفته شد در آخر این ماه است و اهل سغد را در دهکده‌ها در ایامی که نامهای آن در هر ماه یکی است بازارهایی است که در دهکده‌های بخارا و سغد پیامی گردد.

## فصل یازدهم

در اعیادی که در ماههای اهل خوارزم است گفتگو میکند

اهل خوارزم با اهل سغد در آغاز سال و ماه همراهند و با ایرانیان مخالفاند و علت این مخالفت همان است که درباره اهل سغد گفتیم و رسوم خوارزمیان در این اعیاد مانند رسوم سغدیان است و اول تابستان نزد ایشان اول نوسارچی است و ایشان را در آنوقت اعیادی است که پیش از اسلام معظم میداشتند و بر این گمانند که خداوند عزیز ایشانرا امر نموده که این اعیاد را بزرگی دارند و نیز روزهای دیگری را که از آثار پیشینیان خود بود بر این رررها بیفزودند و اکنون از بازماندگان مجوس خوارزم جزمشتی که غلو و تعمق در دین خود ندارند و بطواهر اقتصار کرده اند و از معانی و حقیقت دین زردشتی غافل اند کسی دیگر یافت نمی شود حتی اینکه ایشان اعیاد را تنها بمعرفت ابعاد آنها استعمال می کنند و از مواضعی که در شهر دارند چشم پوشیده اند و اما اعیاد و ایام آنان که بدین ایشان ربطی ندارد ازقرار ذیل است :

نوسارچی - روز اول آن عید آغاز سال است و چنانکه گفتیم آن روز جدیدی

است.

اردوشت - در آن چیزی ذکر نکرده اند.

هروداد - روز اول آن اریجاسوان نام دارد و این روز پیش از اسلام هنگام

شدت گرما بود و از اینجاست که گفته‌اند دراصل اریجهاس چوزان بوده و ترجمه‌اش این است که بزودی از لباس بیرون میشوند یعنی هنگام آن میرسد که برهنه گردند ولی در زمان ما با وقت زراعت کنجد و دیگر چیزهایی که با آن کاشته می‌شود موافق شده از اینرو این عید را درموقع این زراعت میدانند.

چیری - روز پانزدهم آنرا اجغار گویند که بمعنای آتش افروختن و شعله است و در زمانهای گذشته این عید اولین وقتی بود که با آتش افروختن نیازمند میشدند و هوا در پایین متغیر میشد ولی این عید در زمان ما بمیان تابستان رسیده و هفتاد روز از اجغار می‌شمارند آنوقت گندم پاییزه میکارند.  
همداذ - در این روز چیزی نگفته‌اند.

اخشریوری - روز اول آنرا فغبریه مینامند و گویند که در اصل فغر به بوده یعنی بیرون آمدن شاه زیرا ملوک خوارزم در چنین وقتی برای اینکه گرما تمام شده بود و سرما روی کرده بود بجایگاه زمستانی میرفتند و اترک غزرا از سرحدات خود بیرون مینمودند و اطراف کشور خویش را از وجود آنان پاک می‌ساختند،  
اومری - روز اول آن از دا کند خوار میباشد و معنایش خوردن نان پیه آلود است و در این روز از سرما در پناهگاهها می‌رفتند و در کنار آتش‌های افروخته جمع میشدند و نان چرب می‌خوردند.

روز سیزدهم آن عید چیری روچ است و چنانکه ایرانیان مهرگان را بزرك میدارند ایشان این روز را بزرك می‌دانستند و روز بیست و یکم آن عیدی است که رام روچ نام دارد.

یاناخن - در این ماه چیزی ذکر نکرده‌اند.

ادو - همچنین در این ماه چیزی ذکر نکرده‌اند.

ریمژد - روز پانزدهم آن نیم‌خب نام دارد و میگویند که دراصل مینچ‌اخب است و برای اینکه زیاد در زبانها دور میزد تصحیف شد و نیم‌خب گفته شد و معنای آن شب مینه است و مینه نام زنی است که یکی از ملوک و بزرگان خوارزم بود و

شبی در حال مستی با جامه ابریشم از کاخ خود بیرون شد و آنوقت بهار بود و در بیرون کاخ بیفتاد و خوابش برد و شب سرما خورد و مرد و مردم در شگفت شدند که در اینوقت از بهار چطور انسان از سرما می میرد این بود که نام آنرا برای قضیه ای خارج از عادت که در غیر وقت خود روی داده تاریخ دانستند و این روز در زمان ما بموقع حقیقی خود پیشی گرفته و عامه آنرا در نیمه زمستان میگیرند، در این روز و روزهای چسبیده بآن اهل خوارزم بخور و دود و بویهای طعامی را که برای رفع غوائل جن و ارواح مودی گذاشته اند آشکار میکنند.

این کار از روی حزم و احتیاط واجب است بخصوص که اگر برخی از امور نفسانی را مانند عزائم و افسونها و دعاهایی را که چون افاضل حکماء چون جالینوس تأثیرات ارواح سوء را در این عالم دیدند جایز دانستند بر آن بیفزاییم و نیز اگر برخی از امور وابسته بکواکب را از قبیل اوقات مستعدّه و اختیارات با انواع و اصناف آن بر این مطلب افزوده شود.

حزم و احتیاط اقتضا میکند که بر اشخاصی که برای ابطال این امور و تکذیب آن جزو ریشخند و سخریه و چانه بالا کشیدن دلیلی دیگر ندارند وقتی نگذاریم و گفته آنانرا گوش ندهیم و جمعی زیاد از فلاسفه بجن و شیاطین معتقد بودند و ارسطو جن و شیاطین را حیوان هوایی و ناری توصیف کرده و آنانرا نیز انسان نام نهاده و یحیی نحوی بوجود جن و شیاطین اعتراف داشته و فلاسفه دیگر گفته اند که جن و شیاطین جانهای پلیدی است که پس از جدایی از کالبد برای اینکه حیران بوده اند و حقیقت را نشناخته اند بکالبد خود روی می آورند و گمان می کنم که مانی در کتب خود بهمین موضوعات اشاره کرده هر چند که عبارات و اشارات او با الفاظی رکیک است.

اخمن در این ماه چیزی ذکر نکرده اند.

اسبندار مجی روز چهارم آنرا خیر نامند یعنی روز قیام و در روز دهم عیدی است که و خشنکام نام دارد و و خش نام فرشته ای است که بهمه آنها بویژه بنهر جیحون

موکل است و روز بیستم این ماه اینجه نام دارد که معنای این لفظ گلدان است. خوارزمیان را پس از این اعیاد که گفته شد اعیاد دیگری است که در احوال دینی خود بآنها نیازمندند و آن اعیاد منحصر درشش عید است عید اول بنخجاچی رید نام دارد که روز یازدهم از ناوسارجی است و عامه خوارزمیان آنرا ناوسارجکانیک نامند باضافه ب ماهی که این عید در آن است و عید دوم میث سخن رید نام دارد که روز اول از چیری است و نیز آنرا حاور دمینیک می گویند یعنی کدویی و نام دیگر آن اجغار مینیک است که باضافه باجغار نامیده شده چه پانزده روز پیش از اجغار است و عید سوم را مزیان رید نامند و آن روز پانزدهم از همداد است و نام دیگر آن انجمردکانیک است و روز چهارم را میث زرمی رید گویند که پانزدهمین روز از اومری است و نام دیگر آن خیرروچکانیک است و عید پنجم روز اول از ریمژد است که کجذریکانیک نام دارد و عید ششم ارثمین رید موسوم است که نیز ارثمین دکانیک گویند و آن روز اول از اخمن است.

خوارزمیان در پنج روز آخر از اسبندار مجی و پنج روز دیگری که در پی آن است و ملحق باین ماه مانند اهل فارس در روزهای فروردگان برای ارواح مردگان در گورستانها غذا می گذارند.

**استدلال بیرونی بر اینکه**  
**خوارزمیان از اعراب بروج**  
**را بهتر می شناختند**

خوارزمیان منازل قمر را در حساب خود بکار می بستند و احکام خویش را از آن استنباط میکردند و این منازل را در لغت ایشان نامهایی

بود که حفظ کرده بودند و اشخاصی که می توانستند این کار را انجام دهند و بوجه حسن در این حساب نظر نمایند از میان رخت بر بستند و از دلائل خیلی روشن بر این مدعا آن است که متجم را در لغت خوارزمی اخروینیک گویند یعنی کسی که ناظر بمنازل ماه باشد چه ، اخرو یکی از خانه های ماه است و این منازل را خوارزمیان بروج دوازده گانه قسمت کرده بردند و بروج را در لغت خود بنامهای مفردی می خواندند و ایشان از تازیان بر جها را بهتر می شناختند و شما را بر این

مطلب این قضیه آگاه میکند که نامهایی که خوارزمیان بر بروج گذاشته‌اند موافق نامهایی است که اشخاصی که این برجها را تصویر نموده‌اند بر آنها گذاشته‌اند و با اعراب که نامهایی مخالف صور بروج بر آنها نهاده‌اند مخالفت کرده حتی اینکه جوزاء را در جمله بروج بجای توامین گذاشتند با آنکه جوزاء صورت جبار است و اهل خوارزم گاهی این برج را اذوچچکریك گویند و معنای آن ذوالصنمین است و مقتضای با دو پیکر این معنا میباشد.

نیز اعراب برج اسد را از عده صوری تصویر کرده‌اند که در طول برسه برج و مقداری استیلاء یافته بغیر از آنچه عرض دارد چه ، تازیان دو سر دو پیکر را ذراع مبسوط اسد دانسته‌اند و لخطه‌ای را که در سینه سرطان است یعنی نثره را بینی اسد محسوب داشته‌اند.

تازیان سینه عذراء را که عواء باشد دو ورك اسد محسوب داشته‌اند و دست عذراء را که سماك اعزل است یکی از دو ساق آن دانسته‌اند و رامح را ساق دیگر اسد تصویر نموده‌اند پس بنا بر رأی تازیان صورت اسد بر برج سرطان و اسد و عذراء و پاره‌ای از برج میزان و عده‌ای از صور شمالی و جنوبی گسترده شده با آنکه حقیقت امر غیر از این است.

هم چنین اگر در نامهایی که برای ستارگان ثابت نهاده‌اند تأمل کنیم خواهیم دید که اعراب از عام بروج و صور خیلی دور بودند هر چند

رد بر کتاب تفضیل عرب بر  
عجم و انتقاد از ستاره‌شناسی  
اعراب و تفضیل عجم و عرب

ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه جبلی تهویل می‌نماید و در تمام کتابهای خود سخن را بدرزا کشانیده و بخصوص در کتابی که در تفضیل عرب بر عجم نوشته چنین پنداشته که تازیان بستارگان و طلوع و غروب آنها از همه امم داناتر بوده‌اند و من نمی‌دانم آیا نمی‌دانسته و یا تجاهل کرده که در تمام امکنه زمین برزگران و چوپانان ابتدای اعمال خود و معرفت اوقات را با اندازه اعراب میدانند و کسی که جز آسمان سقفی ندارد و طلوع و غروب کواکب بر آن بیک نظام ادامه دارد مبادی کارها و شناسایی اوقات خود را، خواهد بکواکب تعلیق نمود و تنها اعراب را این یک خصوصیت



بود که آنچه را امم از حق و باطل حدس می زدند و یا می شناختند اعراب باشعار و اسجاع و ارجوزه‌ها درمی آوردند و حفظ می کردند و از این جهت بیکدیگر امور مذکور بطور ارث می رسید و اگر در کتب انواء و بخصوص کتابی را که اینمرد بنام مناظر النجوم نوشته و بآنچه که ما برخی از آنها را در اواخر کتاب وارد کردیم تأمل کنید خواهید دانست که اعراب از علم هیئت جز آن اندازه که بر زیگران هر بقعه می دانند چیزی بیشتر ندانسته‌اند ولی اینمرد در هر مبحثی که وارد می شود افراط می کند و از اخلاق جبلی که استبداد به رأی است خالی نیست و کلام او در این کتاب بر کینه‌ها و دشمنی‌هایی که با ایرانیان دارد دلالت می کند زیرا باین اندازه هم راضی نشد که اعراب را بر ایرانیان برتری دهد بلکه ایرانیان را اذل امم و پست‌ترین مخلوق دانسته و از آنچه خداوند در سوره توبه تازیان را بکفر و دشمنی با اسلام وصف کرده بیشتر توصیف نموده<sup>۱</sup> و امور زشت دیگری را بایرانیان نیز نسبت داده که اگر پیشینیان اعراب را می شناخت بیشتر از گفته‌های خود را درباره این دو گروه تکذیب می کرد.

نامهای منازل قمر در لغت اهل سغد و اهل خوارزم مطابق این جدول است و در آتیه در مبحثی که از طلوع و سقوط منازل قمر بحث می کنیم صور منازل آنها را نیز ذکر خواهیم نمود.

۱- آیه‌ای که در سوره توبه در مذمت اعراب است ترجمه‌اش این است : اعراب در کفر و نفاق سخت‌تر هستند و از دیگر امم سزاوارترند که حدود و احکام خدا را ندانند.

## جدول منازل قمر

نامهای منازل قمر بلغت عرب	نامهای آن بلغت سغد	نامهای آن بلغت سغد	نامهای آن بلغت اهل خوارزم	نامهای منازل قمر بلغت عرب	نامهای آن بلغت سغد	نامهای آن بلغت اهل خوارزم
ثریا	پروی	پروی	پروی	اکلیل	غنوند	اغنوند
دبران	بابرو	بابرو	بابرو	قلب	بغنوند	نغبوند
هقعه	مرازنه	مرازنه	اخماه	شوله	مغن سدویس	ذاریند
هنعه	رشنوند	رشنوند	خویا	نعائم	بشتم	سرذیو
ذراع	غثف	غثف	غوئف	بلدة	وژزیک	مر خشیک
نشره	غنب	غنب	جیری	سعد ذابح	ونند	خچمن
طرف	خمشریش	خمشریش	خمشیش	سعد بلع	یوغ	یوغ
حبهه	مغ	مغ	اچیر	سعد سعود	شدمشیر	سد مسیج
زبره	وده - وذ	وده - وذ	امغ	سعدا خبیه	شوشت	مشتوند
صرفه	ویدو	ویدو	ویدیو	فرغ مقدم	فرشت باث	فر خشببث
عواء	فستشت	فستشت	افست	فرغ مؤخر	بر فرشت	و بیر
سماک	شغار	شغار	اخسفرن	بطان حوت	ریوند	ژداز
غفر	سرو	سرو	شوشک	شرطان	بشیش	ریوند
زبانیان	فسرو	فسرو	سرافسریو	بطین	برو	فر نخند

## فصل دوازدهم

در مذهب خوارزمشاه در اعیاد اهل خوارزم گفتگو میکند

کبیره خوارزمشاهی بفرمان  
ابوسعید خوارزمشاه

ابوسعید احمد بن محمد بن عراق در کبیره  
ماههای خوارزمیان مانده متضد بالله رفتار کرده

و شرح قصه آن است که چون در بخارا از بندرهای یافت و به پایتخت خود  
برگشت از دانشمندانی که در دربار او بودند پرسید که روز اجغار چه روزی است  
دانشندان این روز را برای او بیان کردند سپس پرسید که اجغار کجای تموز قرار  
دارد؟ این پرسش را نیز پاسخ گفتند و ابوسعید این جواب را همچنان در خاطر  
داشت تا آنکه چون هفت سال گذشت از محاسبان همین پرسش را از نو اعاده کرد  
و همان پاسخ پیشین را شنید و چون بر کبائس آگاه نبود این حساب را انکار کرد  
و فرمود تا خراجی و حمد کی و منجمان دیگر را که در آن عصر بودند حاضر  
کنند و حقیقت حال را از ایشان سؤال کرد و بطور تفصیل مطلب را برای او شرح  
ساخته و گفتند که ایرانیان و خوارزمیان با سالها چه میکنند، ابوسعید گفت روش  
ایرانیان و اهل خوارزم کهنه و تباه شده و از خاطرها بجهت کهنگی فراهوش و  
زدوده گشته و توده مردم تنها بروز اجغار اعتمادی بسزا دارند و مراکز فصول

۱- این شخص پدر شهید محمد خوارزمشاه است که آخر صفحه ۵۸ نام او آورده

چهار گانه را بدین روز تحدیدی می کنند بدین گمان که روز اجغار ثابت است و تغییر ناپذیر و اجغار وسط تابستان است و نیمه خب<sup>۱</sup> میانه زمستان و رعایا اوقات معلومی را برای زراعت و فلاح از روی همین روزها معلوم می کنند و مردم نمیتوانند بکبیره توجه کنند مگر پس از آنکه سالهای زیادی بگذرد و از اینجاست که در اخذ ابعاد از روز اجغار اختلاف میان ایشان یافت شده بطوری که جمعی تصور میکنند چون شصت روز از اجغار بگذرد باید گندم کاشت و برخی میگویند که باید از شصت روز بیشتر بگذرد و پاره‌ای بر این عقیده اند که بایست از شصت روز کمتر بگذرد پس بهتر آن است که چاره‌ای بیندیشید که روز اجغار همواره بیک حال ثابت و پایدار بماند و در اوقات غیرمختلف سالها بیک طریق باقی باشد تا در نتیجه از منهای را که از آن روز آغاز میکنند اختلاف نیابد.

منجمان نامبرده گفتند که یگانه چاره این کار آن است که باید مبادی ماههای خوارزمی را در روزهای مفروض از ماههای روم و سریانیان قرار دهیم چنانکه معتضد عباسی نیز بهمین راه رفته و باید که سالها مطابق کبیره رومیان و سریانیان کبیره شود، و باتفاق آراء در سال (۱۲۷۰) اسکندری این کار را انجام دادند و در این مطلب اجتماع کردند که آغاز نوسارچی روز سوم نیسان سریانی باشد تا اینکه همواره اجغار در نیمه تموز جای گیرد و اوقات فلاح را منجمان مذکور مطابق این تاریخ قرار دادند مثلا چیدن انگور را برای خشک کردن وقت آن چهل روز است که از اجغار بگذرد تا شصت و پنج روز و چیدن انگور و گلابی برای آویختن که از پنجاه و پنج روز از اجغار گذشته شروع میشود تا شصت و پنج روز همچنین همه اوقات زراعت را از وقت تلقیح و غرس اشجار و پیوند نمودن آنها و امور دیگری را بر این تاریخ قرار دادند و چون سال نزد رومیان کبیره باشد بالتبع روزهایی که پس از اسپندارمچی است تا شش روز کبیره خواهد بود و اگر از خوارزمشاه

۱- در کتاب تفهیم نیمخت است.

جز این تاریخ که نقل شد تاریخ دیگری بود بگفته‌های دیگر خود ملحق می‌ساختم.

اما شهر قبطیان - ماههای قبطی دو قسم است مکبوس و غیر مکبوس .

اگر چه مصریان مانند امم دیگر در ماهها روش خاصی داشته‌اند ولی ما از آن بی‌خبریم و نیز از شهر مکبوسی هم که در عهد ما دارند آگاه نیستیم جز اینکه نقل می‌کنند که نوروز قبطیان روز اول شهر توت است و در این روز آب نیل بالا می‌آید و در روز شانزدهم از ماه بوونه زیاد میشود و بگفته دیگر در روز بیستم این ماه آب نیل زیاد می‌گردد .

دور نیست که مصریان برای اینکه میان رومیان و سریانیان واقعند و در سالهای خود با این دو قوم متفقند در طرز کبیسه نیز از ایشان پیروی کرده باشند بغیر از حالات خاصه‌ای از قبیل احوال میاه ، هواهای مختلف ، باد و بارانها ، که اختصاص بمسکن ایشان دارد .

کبیسه‌ای را که سریانیان و رومیان بکار می‌بندند دو قسم است : یکی آنست که برای اسباب معیشت دنیوی و حالات مستحده در هوا ، و امور دیگری از این قبیل بکار می‌برند قسم دیگر آن است که اختصاص بحالات دینی ایشان دارد که کیش مسیحی باشد و ما تا اندازه‌ای که مطلعیم در جای خود از هر دو نوع گفتگو خواهیم کرد .

---

ابوریحان در کتاب تفهیم می‌گوید : «خوارزمیان را اندر ماههای خویش روزهاست معروف و نوروزشان نوسارزی خوانند و زآن اجغار است و تفسیرش آتش افروخته و آن روز شانزدهم است از چهارم ماههای ایشان و اندراو شب آتشی افروزند بلندبر کردار شده و گرد بر گرد اوسیکی خوردند و از این اجغار روزها را شمرند و وقتهاء کشتن و چیدن و فشردن را و مانده آن .»

## فصل سیزدهم

در روزهایی گفتگو میکنند که در شهر رومیان است  
و نزد خود رومیان و دیگران معلوم است

تمجید از عقیده رومیان در  
سال و ماه و اینکه نزدیکترین  
عقیده به حقیقت این نوع  
سال و ماه است

چون سالهای رومیان با سالهای خورشیدی  
مطابق و با فصول طبیعی این سالها همواره  
ثابت است و درست با سال خورشیدی حرکت  
می کند و از محاذات اجزای آن زایل نمی شود،  
مگر بمقداری که پیش از آنکه حس آنرا دریابد بسال خود ملحق می کنند، این  
بود که رومیان و سریانیان و پیروان ایشان احوالی را که در سال مشاهده کردند  
و حالاتی را که در روزها بطول مدت از راه تجربه یافته بودند بنوبتهایی از سال  
خورشیدی مقید کردند و این احوال همان است که آنرا انواء و بروج می گویند  
و علما در علت و سبب آن اختلاف کرده اند و برخی از این احوال را بطلوع و  
اختلاف کواکب ثابتة نسبت داده اند و اعراب از این صنفند .

اولئك معشری کبنات نعش      خوالف لاتنوع مع النجوم

یعنی خیری نزد ایشان نیست چنانکه در طلوع کواکب نبات نعش خیری

نیست .

دسته‌ای دیگر از دانشمندان می‌گویند که این احوال خصوصیت‌هایی است که در سرشت خود ایام مطبوع است و اسباب دیگر در زیادت و نقصان آن مدخلیت دارد، چنانکه طبیعت فصل تابستان گرم است و طبیعت زمستان سرما ولی گاهی چنین روی می‌دهد که یکی رو بنقصان می‌گذارد و دیگری باز زیاد.

جالینوس فاضل گفته: وقتی میشود یکی از این دو قول را ترجیح داد که این مسئله را تجربه و امتحان کرد، و چون حرکت ثوابت پنهانی است و در طلوع و خفای آنها در زمانی کم اختلاف بسیار کوتاهی یافت می‌شود، این آزمایش ممکن نیست.

بیان عقاید سنان بن ثابت بن  
قره در رد بر عقیده جالینوس  
سنان بن ثابت بن قره از گفته جالینوس تعجب  
نموده و در کتابی که برای معتضد در انواع

تألیف کرده چنین می‌گوید: نمی‌دانم چطور جالینوس با آنکه در حساب ستارگان قوی و توانا بود از این مطلب غفلت کرد که طلوع و اختفای کواکب در شهرها اختلاف عظیم و آشکاری دارد چنانکه سهیل در بغداد پنج روز از ایلول گذشته طلوع می‌کند و در واسط دو روز پیش‌تر از بغداد و در بصره پیش از واسط طالع می‌شود و اهل نجوم نیز گفتند انواع باختلاف بلدان اختلاف می‌یابد بلکه ممکن است چندین روز در یک بلد نوعی محفوظ بماند پس این خود دلیل است که ستارگان طلوع و اختفای آنها را در احوال زمین مدخلیتی نیست.

سپس خویشتن را سنان بن ثابت تکذیب کرده و گفته هر چند که قول راجح این است که امر طلوع کواکب و غروب آنها در تأثیرات منسوبه بخود مشروط بشرایطی است و بطور اطلاق صحیح نیست.

پس از اینکه سنان بن ثابت از این گفته فارغ شد از نو چنین گفته: بیشتر انواع عرب در حجاز است و یا نواحی نزدیک بحجاز، و انواع قبطیان در مصر و سواحل دریا و انواع بطلمیوس در بلاد روم و رشته جبال که پهلوئی آن است و اگر کسی بخواهد که یکی از این مواضع سه‌گانه را قصد کند آنچه جالینوس گفته که

این تجربه و امتحان در زمان کمی میسر نخواهد بود برای او پیش خواهد آمد و جالینوس هر امری را که از راه برهان دریافته ذکر می کند و از مطالبی که آمیخته با شبهات است دوری مینماید .

سنان بن ثابت از پدر خویش نقل میکند که سی سال تمام در عراق عرب احوال انواع را مراقبت کرد و می خواست اصولی از آن بدست آورد که در دیگر بلدان انواع را بدان بسنجد و پیش از آنکه مقصود خود را دریابد مرگ او را دریافت .

اگر هر يك از دو قول یعنی از نسبت انواع بایام سال و یا نسبت آن بطلوع و غروب منازل قمر صواب باشد قول سیم ساقط خواهد بود و آن دو قول هم بشرایطی مشروط خواهد شد که صحت انواع بآن منوط است و آن شرایط این است که نخست باید حال سال و ربع آن و ماه را در یبوست و رطوبت و ایتکه خلف خواهد نمود یا بطور ایجاب واقع می گردد و دیگر دلایلی که کتب نجوم را از آنها پر کرده اند، دانست و چون نوعی با این دلالات مطابق شود راست می آید و همه آن وقوع می یابد و اگر در پاره ای از آن راست آید البته همان بعض راست خواهد آمد .

سنان بن ثابت توصیه کرده که باید اتفاق عرب و عجم را بر نوع معتبر دانست که چون این دو گروه با هم اتفاق کردند آن نوع قوی است و ظهور خواهد یافت و اگر نه بعکس خواهد شد .

من در این باب آنچه را که سنان بن ثابت در کتاب انواع گفته و آنچه در ماههای رومیان از اوقات احوال دنیوی گفته شده ذکر می کنم و راجع بطلوع و خفاء انواع در بابی جداگانه که در آخر کتاب خواهد آمد سخن خواهم گفت .



## تشرین اول

تشرین اول - بنا بگفته اوقطمین و فیافس در روز اول آن امید باران است و هوا بنا بر رأی

قبطیان و قاللبس مکدر است و بنا بر قول قاللبس و اوقطمین و اوزکس و مطر و ذورس در روز دوم آن باران خواهد آمد و در روز سوم چیزی ذکر نکرده اند. در روز چهارم باران است و بادهای مضرب بنا بر قول اوزکس و نزد قبطیان هوا سرد است و در روز پنجم بنا بر قول ذیمو قریطس هوای سردی است و آغاز وقت زراعت و در روز ششم نزد قبط باد شمالی میوزد و در روز هفتم بنا بر رأی ابرخس باد جنوبی خواهد وزید و در روز هشتم چیزی ذکر نکرده اند و سنان می گوید که در این روز هوای سردی است و در روز نهم بنا بر قول اوزکس نوع است و بقیده ابرخس باد صبا خواهد وزید و برای قبطیان دبور و در روز دهم چیزی ذکر نکرده اند و در روز یازدهم بنا بر رأی قبط باران است و در روز سیزدهم بنا بر رأی قاللبس بادهایی مضرب است و رعد و باران وقوع خواهد یافت و بنا بر رأی اوزکس و ذوسیثاوس در این روز باد شمال یا جنوب است و سنان گواهی میدهد که در بیشتر اوقات راست می آید و در این روز ناچار باید امواج دریا متحرک شود و در چهاردهم بنا بر رأی اوزکس نوع است و باد شمال و در پانزدهم بنا بر رأی اوزکس تغییر بادهاست و در شانزدهم چیزی ذکر نکرده اند و در هفدهم بنا بر رأی ذوسیثاوس باران است و نوع و بنا ببعقیده قبطیان باد شمال است یا جنوب و در شانزدهم چیزی ذکر نکرده اند و در نوزدهم نزد ذوسیثاوس باران است و نوع، و نزد قبطیان باد شمال است یا جنوب و در بیستم و بیست و یکم چیزی نگفته اند و در بیست و دوم بنا بر رأی قبطیان بادهای مضرب و مختلف است و در این روز هوا آغاز می کند که سرد شود و جز از راه حاجت شرب دواء و فصد جایز نیست زیرا آنچه از اختیارات استفاده می شود این است که برای حفظ صحت بدن اموری در این روز جایز نباشد ولی پس از آنکه اضطرار یافت شد آنوقت شخص نباید سرما و گرما و روز و شب را منتظر باشد که پیش از آنکه کار او سخت تر شود و تلافی آن متعذر گردد و تدارکش امکان ناپذیر

باید مبادرت بدان جوید و در روز بیست و سوم بنا برای اوز کس نوع است و بنا به گفته قاسر باد شمال است یا جنوب و در بیست و چهارم بگفته قاللبس و قبط نوع است و در بیست و پنجم بنا برای مطر ذورس نوع است و بنا برای قاللبس و اوقطیمین اختلاف در هوست و در بیست و ششم آن چیزی نگفته اند و در روز بیست و هفتم بنا برای قبط هوای سردی است و در بیست و هشتم چیزی نگفته اند و در این روز دخول حمام و خوردن چیزی تند خوب است و بر عکس خوردن چیز ترش و نمکدار بد است و در روز بیست و نهم بنا برای ذیمو قریطیس تگرگ است و بعقیده ابرخس بادهای جنوبی است که از پی هم در می آید و بنا برای اوقطیمین و فلیفس بادهای عظیم است و در این روز زاغها و لاشخورها و پرستوها بسمت جنوب می روند و مورچه در لانه خود پنهان می شود و در سی و یکم نزد قاللبس و اوقطیمین بادهایی می وزد و نزد مطر و ذورس باد و هوا سرد است و نزد قبطیان باد جنوب است و سرد .

تشرین آخر بنا بگفته اوز کس و قونون در

### تشرین آخر

روز اول آن بادهای غیر ممتازجی است ، و در

روز دوم هوایی است ناصاف و در این روز باد شمال و جنوب که می وزد سرد خواهد بود و در روز سوم بنا بر قول بطلمیوس باد جنوبی می وزد و بنا بر رأی قبطیان باد دبور است و شمال و نزد اوز کس باد جنوبی است و نزد اوقطیمین و فلیفس و ابرخس باران است و در روز پنجم هوا سرد است و نزد مصریان باران است و در روز ششم نزد قبطیان باد جنوب است یا دبور و نزد ذوسیثاوس هوای سردی است و سنان گواهی می دهد که خود او تجربه کرده و یافته است که این مطلب راست است و در روز هفتم نزد ماطن باران است و گرد باد و نزد ابرخس باد سرد است و این روز اول اوقات باران است و آن هنگامی است که آفتاب بدرجه بیست و یکم عقرب رسد و منجمان در این وقت طالع میگیرند و استنباط می کنند که آیا در سال باران زیاد است یا کم و اعتماد ایشان بر طلوع و غروب زهره است ولی بعقیده من هوای

عراق و شام تنها اختصاص باین امر دارد و بسا روی می‌دهد که مادر خوارزم پیش از این موقع باران دیده‌ایم و ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن خرداد به در کتاب مسالك و ممالك خود گفته است که باران حجاز و یمن در حزیران و تموز و آب و قسمتی از ایلول است و من مدتی از ماههای تابستان را در گرگان اقامت کردم و هیچ وقت نشد که ده روز متوالی هواء آفتاب باشد و ابر پراکنده گردد و باران بند نیاید و حکایت کرده‌اند که یکی از خلفا که بتصور من مأمون الرشید باشد چهل روز در گرگان ماند و هرگز اتفاق نیفتاد که باران بند بیاید گفت ما را از این زمین بواله رشاشه<sup>۱</sup> بیرون ببرید.

و هرچه شهری بمازندران نزدیکتر باشد هوای آن رطوبی‌تر است و بارانش بیشتر و جبال مازندران باندازه‌ای رطوبت دارد که گفته‌اند در قلدهای آن اگر سیر بکوبند باران می‌آید و نائب آملی صاحب کتاب غره این مسئله را چنین تعلیل میکند که هوای مازندران مرطوبی و بیخارات را کدی که در آن است متکاثف است و چون بوی سیر بمیان آن پراکنده شود از آنجا که حاد است تکاثف هوای را فشار می‌دهد و تحلیل می‌کند و باران بدنبال آن می‌آید.

ما اینطور تصور کنیم که علت باران آمدن از کوبیدن سیر این بود که نائب آملی گفت ،

### بیان پاره‌ای از عجائب طبیعی

در چشمه معروف در جبال فرغانه چه سببی است که چون چیز پلیدی را در آن بیفکنند باران می‌آید و در دکان معروف به دکان سلیمان بن داود در غاری که در اسبهدان معروف است و واقع در کوه طاق مازندران است چه علت است که چون بچیزی پلید و یا بشیر آلوده شد آسمان ابر میشود و باران می‌آید تا آنرا پاک کند و در کوهی که در زمین ترك است چه می‌گویند که چون گوسپند بخواهد از آنجا عبور کند باید پایهای گوسپند را با پشم به بندند که مبادا با سنگهای آن مصادمت کند و فی الفور باران زیادی از پی در آید و گاه اتفاق می‌افتد که اترک از آن کوه

۱- بسیار ادرارکننده و آب پاشنده .

حمله می کنند و چون دشمنی ایشانرا فرا گرفت در مدافعه او باین حیلہ متوسل می شوند و آنان کہ بر حقیقت امر آگاہ نیستند این کار را بسحر نسبت می دهند و حوضی کہ معروف بطاهر است و در مصر پای کوهی نزد کنیسه ای واقع است و از چشمه ای کہ در کوه است آب خوشگوار و خوشبویی در آن می آید نیز از این قبیل است و چون حایضی و یا جنبی آنرا مس کند بو می گیرد تا آنکہ باید آب آنرا خالی کرد و تنظیفش نمود کہ مثل اول خوش بو و خوش طعم شود و نیز کوهی کہ میان ہرات و سجستان است کہ در وسط ریگستان واقع شدہ کہ قدری از راه دور است چون سرگین آدمی و یا بول در آن بیفکنند یک صدای آشکار و آواز شدیدی از آن شنیدہ می شود.

این امور کہ پارہ ای از آن گفتہ شد خاصیاتنی است کہ در موجودات مطبوع است و علل آن بجواهر بسیط و آغاز تالیف و آفرینش جهان<sup>۱</sup> منتهی می شود و آنچه از این قبیل باشد ممکن نیست کہ شخص آنرا بعلم دریابد.

برخی از امکانہ بر خلاف جبالمازندران است مانند فسطاط مصر و دیارمجاور آن و در این مواضع باران نمی آید و این امور مربوط بطبیعت مکان است کہ در چه محل از جبال و بحار واقع شدہ و پستی و بلندی آن چه اندازہ است و در چه عرض از عرضهای شمال و جنوبی است و هر یک از اینها کہ گفتہ شد دارای مدخلیتی تام است.

در روز ہشتم بنا بر قول اوقطیمن باران و هوای سردی است و نزد مطرو۔  
ذورس طوفان و باد جنوب است یا باد اوروس و آن بعقیدہ اوقطیمن بادی است میان باد جنوب و صبا و نزد قبطیان خود باد صباست و در روز نهم چیزی ذکر نکرده اند و در روز دہم بنا بعقیدہ اوقطیمن و فیلفس هوا سرد است و نزد ابرخس باران و باد شمال و یا باد جنوبی سرد است و در یازدہم نزد قاللبس و قونون و مطرو و ذورس نوء

۱- مقصود از جواهر بسیط عقول و مجردات است کہ بعقیدہ حکمای الہی مؤثر در جهان مادی هستند.

است و سنان بن ثابت گواهی می دهد که بتجربه صحت آنرا دریافته و در دوازدهم نزد اوزکسس و ذوسیثاوس باد سرد است و در سیزدهم نزد اوزکسس نوء است و نزد ذیموقریطس در بروبحر هوای سردی است و راه دریا بفارس و باسکندریه بسته می شود زیرا حال دریا اینست که در ایامی معلوم مضطرب می شود و هوای آن مکدر می گردد و امواج آن سخت می شود و تاریکی آن زیاد می گردد و بدین سبب سلوک آن ممکن نیست و میگویند که در قعر آن باد می افتد و آنرا تهییج میکند و از ظهور نوعی از ماهیها بر این کار استدلال میکنند که در قسمتهای بالای دریا در روی آب پیدا میشوند و ظهور آنان مردمرا بحر کت باد مذکور در قعر دریا انداز میکند و برخی می گویند که این ماهیها یکروز زودتر از طغیان و آشفته گی دریا ظاهر می گردند و هر يك از دریاها را علامتی برای دانستن این امر است و می گویند که در دریای چین باین طریق می شود همچنان دریا را دانست که دامهایی که در دریا می اندازند بروی آب می آید و برسکون دریا اینطور استدلال می نمایند که مرغی که در روی خار و خاشاک در دریا تخم گذاشته جوجه های آن از تخم بیرون می آیند و این تخم بروی خاک پا نمیگذارد و تنها در دریاست و هنگام تخم آن موقع آرام و سکون دریا است نه در غیر آن موقع و در این روز جمعی گمان کرده اند که اگر چوب را ببرند کرم نخواهد آنرا خورد و موریانه نخواهد در آن افتاد و شاید این کار در کیفیت مزاج هوای این روز بخصوص خاصیتی باشد و در روز چهاردهم نزد قاسر هوای سردی است و باد جنوب یا اوروس که نزد قبطیان نکباء محسوب است در این روز می وزد و در روز پانزدهم چیزی ذکر ننموده اند و در شانزدهم نزد قاسر هوای سردی است و در روز هفدهم نزد اوزکسس باران است و در نزد قاسر هوای سردی است و نزد قبطیان در شب و روز باد شمال است و در روز هیجدهم چیزی ذکر نکرده اند و در روز نوزدهم نزد اوزکسس هوای بسیار سردی است و در بیستم نزد اوزکسس باد شمال است و نزد قبطیان هوای بسیار سختی است و گفته اند که در این روز هر حیوان بدون استخوان میمیرد ولی این مطلب نسبی است و در هر

بلدی صادق نمی آید و من در گرگان از پشه که حیوانی بدون استخوان است در تعب بودم و آفتاب هم در برج جدی بود و در بیست و یکم نزد اوقطیمین و ذوسیثاوس هوای سرد و باران است و در بیست و دوم نزد اوزکسس هوای بسیار سختی است و در بیست و سوم از آشامیدن آب سرد در شب نهی کرده اند که تولید آب زرد میکند و در بیست و سوم نزد قاللبس باران است و نزد اوزکسس و قونون هوای سردی است و نزد ابرخس و قبط باد جنوب متصل است و در این روز عید چیدن زیتون است و زیتی که برای انفاق باید خرج کنند در این روز فشار می دهند و در بیست و چهارم نزد قبط در هوای اندکی نم است و در بیست و پنجم و بیست و ششم چیزی ذکر ننموده اند و در بیست و هفتم بنا بر رأی ذیموقریطس در آن روز چه در دریا و چه در خشکی اضطراب روی می دهد و در نزد ذوسیثاوس نوء است و نزد قبط باد جنوب و باران است و در بیست و هشتم چیزی از آنان نقل نکرده اند و گفته اند که امواج دریا در این روز سخت می شود و صید در دریا این روز کمتر امکان می پذیرد و در بیست و نهم نزد اوزکسس و قونون هوای سردی است با باد دبور و یا جنوب و نزد قبطی ها باران است و در روز سی ام از علمای مذکور و از غیر ایشان چیزی ذکر نکرده اند.

کانون اول - بر بگفته قاللبس و اوزکسس و

### کانون اول

قاسر در روز اول این ماه هوای سردی است و

در این روز بازاری در دمشق بپا میشود که بازار قضب البان معروف است در روز دوم این ماه بنا بر رأی اوقطیمین و فیلفس بادهای صاف میوزد و نزد مطر ذورس هوای سرد و سختی است و در روز سوم نزد قونون و قاسر هوای سردی است و نزد قبطیان هوای آنروز نمناک است و در روز پنجم نزد ذیموقریطس و ذوسیثاوس هوای سردی است و سنان بن ثابت هم بر این مطالب گواهی داده و در روز ششم نزد اوزکسس هوای سردی است و نزد ابرخس در این روز باد شمال می وزد و در روز هشتم چیزی نگفته اند و در روز نهم بنا بر رأی قاللبس و اوقطیمین و اوزکسس هوای سردی است

و در روز دهم نزد قاللبس و اوقطیمن و مطردورس هوای سرد و سختی است و نزد ذیموقریطس رعد و برق و باد و باران است و در روز یازدهم نزد قاللبس باد جنوب و نوء است و نزد اوزکس و قبط هوای سرد و باران است و سنان گواهی می‌دهد که امور مذکور را تجربه کرده است و در این روز جماع زیاد را ناپسندیده دانسته اند و من نمی‌توانم که دلیل این مطلب چیست زیرا جماع در اوایل پاییز و زمستان و در موقع وباء بسیار ناپسندیده و برای بدن مضر است هر چند شروط دیگر از قبیل سن و زمان و مکان و عادت و مزاج و غذاء و امتلاء و تهی بودن شکم و غیره در این کار مدخلیت تام دارد روز سیزدهم این ماه بنا بعقیده ابرخس باد جنوب و یا شمال وزیدن خواهد گرفت و در روز چهاردهم نزد اوزکس هوای سردی است و نزد قبط باران و باد و در روز پانزدهم باد شمال سردی است یا جنوب و در نزد قبطیان باران است و در روز شانزدهم نزد قاسر هوای سردی است و در روز هفدهم از علمای فن چیزی روایت نشده و در این روز از خوردن گوشت گاو و اترج و باذروج و آشامیدن آب پس از خواب و از مالیدن نوره و حجامت کردن، جز در صورتی که خون هیجان یابد، منع کرده اند و علت منع هم بسیار روشن است چه، این روز دارای رطوبت و برودت بسیار است و نام این روز میلاد اکبر است و مقصود از آن انقلاب شتوی است.

گویند در این روز نور از حد نقصان بحد زیادت خارج میشود و آدمیان در نشو و نما آغاز می‌کنند و پری‌ها بذبول و فناء رو

بیان برخی از عقاید بیرون از دایره عقل درباره میلاد اکبر یعنی انقلاب شتوی

می‌آورند.

کعب الاحبار گفته است: در این روز بر یوشع بن نون سه ساعت خورشید برگشت و این روز در آن موقع ابر بود و ابلاهان شیعه هم همینطور حکایت می‌کنند که بر علی بن ابیطالب رد شمس شد و اگر برای این روایت اصلی باشد مقصود این است که از طول مدت سختی که آن جناب کشید و یکمرتبه از او بر طرف گشت

مثل این شد که آفتاب بر او از نو طالع گشت چنانکه علی بن جهم که در جنگ روم زخم برداشت و شب را تا سحر از درد نخفت و چنین گفت :

اسال بالصبح سیل  
ام زاد فی اللیل لیل<sup>۱</sup>

و نیز در ماه صیام بسیار اتفاق می افتد که چون آخر روز ابر شد و هوا تاریک گشت مردم روزه خود را افطار می کنند سپس ابرها بر طرف می شود و هوا باز می گردد و آفتاب را از نو روی افق می بینند که هنوز غروب نکرده .

اصحاب نیرنگ می گویند : علم سحر و عیافت این طور اقتضا می کند که باید از بستر بپهلوی راست بلند شد و پیش از سخن گفتن قدری کندر تبخیر کنند و پسندیده است که در موقع پیدایش آفتاب دوازده قدم بسمت مشرق بروند .

یحیی بن علی کاتب نصرانی که از مردم انبار بوده می گوید مشرق آفتاب در موقع انقلاب شتوی مشرق صحیح است و آفتاب از وسط بهشت طالع می گردد و در این روز حکما تأسیس مذابح میکنند ، گویا اعتقاد این مرد در بهشت این بوده که بهشت در نواحی جنوب است و از اختلاف سموت هیچ اطلاع نداشته و نیز مذهب او گفتارش را تکذیب می کند چه ، نصاری باید هنگام نماز رویشان بسوی مشرق باشد و برای ایشان اینطور گفته اند که آفتاب در فردوس طلوع می نماید و نصاری از تمام مشارق آفتاب جز بمشرق اعتدال توجه نمی کنند و هیا کل خویش را بسوی آن می سازند و آنچه یحیی بن علی در این جا گفته از گفته دیگر او درباره آفتاب عجیبتر نیست زیرا عقیده دانشمند مذکور چنین است که آفتاب درجاتی را که در آن ارتفاع و انحطاط می یابد مطابق ایام سال سیصد و شصت درجه است و اما آن پنج روز دیگر را که تمام سال است در آن نه آفتاب را ارتفاع است نه انحطاط و این پنج روز دو روز و نیم از حزیران است و دو روز و نیم از کانون اول ، نظیر این مطلب که او گفته بقلب ابی العباس آملی خطور کرده و در کتابی که در دلایل قبله نوشته چنین می گوید : آفتاب را صد و هفتاد و هفت مطلع و مغرب است و اینطور گمان نموده که سال خورشیدی سیصد و پنجاه و چهار روز است و هر کس که چیزی

۱- یعنی آیا صبح را سیل برده و یا آنکه شبی دیگر بر این شب افزوده شده .



را نداند و در آن تکلف کند خواهد رسوا شد و این هوسات که گفته شد باضافه هوسهای دیگری است که در تعلیل پنجه زایده در سال خورشیدی و شش روز ناقصه سال قمری گفته‌اند و در روز هیجدهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز نوزدهم نزد اوزکس و ذوسیثاوس و قبط باد جنوب است و در روز بیستم نزد اوزکس هوای سردی است و در روز بیست و یکم نزد قبطیان نوء است و در روز بیست و دوم و بیست و سوم چیزی ذکر نکرده‌اند؛ روز بیست و چهارم نزد قاسر و قبطیان هوای سردی است و نزد ابرخس و ماطن نوء است باضافه باران و در روز بیست و پنجم نزد ذیموقریطس هوای سردی است متوسط و در روز بیست و هفتم چیزی ذکر ننموده‌اند و در روز بیست و هشتم نزد ذوسیثاوس هوای سردی است و روز بیست و نهم نزد قالبس و اوقطیمن و ذیموقریطس نوء است و در این روز از آشامیدن آب سرد پس از خواب نهی کرده‌اند و گویند که جنیان در آب قی می‌کنند و بدین سبب هر کس این آب را بنوشد بلغم پیدا می‌کند و ابله میشود و از اینجهت این سخن را گفته‌اند که عوام را بیشتر می‌ترساند و در روز سیام نزد قبط هوای سردی است و در روز سی و یکم نزد اوقطیمن هوای سردی است.

کانون آخر - از اصحاب انواء در روز اول

### کانون آخر

روزهای این ماه چیزی منقول نیست و در روز

دوم این ماه نزد ذوسیثاوس نوء است و قومی گفته‌اند اگر در اینروز چوبی را ببرند بزودی خشک نخواهد شد و در روز سوم نزد قبط هوای مختلف است و در روز چهارم نزد قبطیان نوء است و نزد ذیموقریطس باد جنوب و سنان گواهی میدهد که این امر واقعیت دارد و در روز پنجم و ششم چیزی ذکر نکرده‌اند و گفته شده که در روز ششم ساعتی است که همه آبهای شور کره زمین گوارا میشود.

اعراض موجوده در آبها بر حسب اماکنی است که اگر این آب را کد است در آنجا مکان یافته و اگر جاری است در هنگام جریان از

رد این عقیده خرافی که آبها همه در ساعتی شیرین میشوند و بیان طرز شیرین کردن آب شور

آن امکانه میگردد و اعراض مذکوره جز بیاری مراتب استحالات قابل زوال نیست

و اینکه گفته‌اند در این ساعت همه آبها گوارا میشود دلیلی ندارد و تجربه‌ای که در طول سالیان دراز انجام گرفته کذب این مطلب را ظاهر می‌سازد و اگر آبها گوارا شود باید که مدتی به همین حال بماند آری ممکن است که در چاههایی که آب آن شور است چه در این ساعت و چه در غیر این ساعت با ریختن چندین رطل موم مصفا شوری آب زایل می‌شود و اهل تجارب گفته‌اند که اگر ظروف نازک از موم بسازند و در آب دریا بیندازند بطوری که دهان این ظروف بالای آب بایستد و در آب فرو نرود ترش‌چی که از آب دریا در درون این ظرفها بشود آب شیرین خواهد بود و اگر آبهای شور را آب گوارا و شیرین‌زیادی مخلوط کنند گفته‌ایشان راست خواهد آمد چنانکه دریاچه تنیس در فصل پاییز و زمستان بعلت اینکه آب سیل با آن مخلوط میشود شیرین میگردد و در دو فصل دیگر چون این علت وجود نمی‌یابد آب آن شور است.

در روز هفتم نزد اوزکس و ابرخس هوای سردی است در روز هشتم نزد قالبس و اوقطیمن و فیلفس و مطر و ذورس باد جنوب است و نزد قبط جنوب و دبور است و در دریا هوای سردی میشود در روز نهم باد جنوبی شدید است و نزد اوزکس و قبط باران است و اصحاب طلسمات گمان کرده‌اند اگر شکل انگور را در سفره‌ای بکشند از روز نهم تا شانزدهم این ماه و در وقت غروب سلحفات که ستاره نسر واقع باشد بدرخت مو بیاویزند میوه این درخت از هر آفتی سالم خواهد ماند در روز دهم باد جنوبی شدید است و نزد قاسر و قبط نوء است در روز یازدهم نزد اوزکس و ذوسیثاوس و ابرخس بادهای ممتازج است و در روز دوازدهم چیزی ذکر نکرده‌اند در روز سیزدهم نزد ابرخس هوای سردی است و نزد بطلمیوس شمال یا جنوب خواهد ورزید و در روز چهاردهم چیزی ذکر نکرده‌اند در روز پانزدهم نزد ابرخس باد صبا میوزد در روز شانزدهم نیز چیزی ذکر نکرده‌اند در روز هفدهم نزد قاسر باد سختی میوزد روز هیجدهم نزد اوقطیمن و فیلفس هوای سردی است و نزد مطر و ذورس اختلاف هواست و روز بیستم نزد اوقطیمن و ذیموقریطس هوای

صافی است و نزد ابرخس باد شمال است و هوا سرد و نزد قبط باران است در روز بیست و یکم نزد اوزکسس هوای سرد متوسطی است روز بیست و دوم نزد ابرخس نوئی است و نزد قبط باران است و روز بیست و سوم از علما چیزی نقل نکرده اند و گفته شده که جز از راه ضرورت نباید نوره کشید و حجامت کرد روز بیست و چهارم نزد قاللبس و اوقطیمن هواء صاف است و نزد ذیموقریطس هوای سردی است است و آنچه در روز پیش درباره نوره و حجامت گفته اند در این روز نیز گفته شده روز بیست و پنجم نزد ابرخس باد صبا می وزد روز بیست و ششم نزد اوزکسس و مطر و ذورس باران است و نزد دوسیثاوس هوای سردی است روز بیست و هفتم نزد قبطیان سرمای خیلی سختی است در بیست و هشتم باد جنوب میوزد و نزد بطلمیوس نوء است و در بیست و نهم چیزی ذکر نکرده اند و درسی ام نزد ابرخس باد جنوبی است و در سی و یکم نیز چیزی نگفته اند.

شباط و اینکه این ماه ، ماه کبس است  
 شباط -- ماه کبس است در تعیین این ماه کبس  
 چرا آنرا بیست و هشت روز قرار دادند نه

بیست و نه روز و نه سی و یک روز آنچه بنظر میرسد این است که اگر رومیان این ماه را بیست و نه روز قرار داده بودند و آنگاه کبس می کردند سی روز میشد و بشهور دیگر در سال کبسه مختلط می شد و همچنین اگر سی روز قرار داده بودند از دیگر ماهها تمیز نمی یافت خواه که سال کبسه باشد یا نباشد و همچنین اگر سی و یک روز می گرفتند بماههای دیگر در سایر سالها مشتبّه میگردید پس بدین سبب این ماه را بیست و هشت روز گرفتند که تا از دیگر ماهها در سالیان کبس و غیر سالیان کبس ممیز باشد و بدین علت که گفته شد واجب گردید که در شهور ایشان دو ماه که از سی روز زایدند از پی هم باشند زیرا در آغاز کار رومیان ماهها را بهسی روز قسمت کردند و دو روز از شباط کنار گذاردند پس رویهمرفته هفت روز برای ایشان ماند و نیازمند شدند که این هفت روز را میان یازده ماه تفریق کنند ( و از این سبب یازده ماه شد که شباط از میان شهور ساقط شد) و امکان نداشت که ماههای

سی روزه را در میان دیگر شهرور که سی و یک روز است واسطه قرار دهند بجهت اینکه کمتر میشود پس ناچار شدند که ماههایی را که زاید است پشت هم قرار دهند و این ایام زواید را بسزوارترین جایی ملحق ساخته تا آنکه رویهمرفته ایام ربع ربیعی و صیفی از جمله ایام ربع خریفی و شتوی زیادتر شد چنانکه ارساد کهنه و نو هر دو بر این مطلب گویاست و نیز ماههای رومیان در بیشتر احوال مانند هم است یعنی مجموع روزهای هر ماه و ایام سابق بر آن شصت و یک روز است که با مسیر وسطی آفتاب در دو برج مساوی است اما آب و شباط مجموع این دو ماه پنجاه و نه روز است و جز اینهم امکان نداشت بهمان دلیل که در شباط هم بیان شد و اگر آب را از سی و یک روز زیادتر می گرفتند از جمله شهرور تمیز می یافت و اینطور تو هم می شد که کبس بدان اختصاص یافته.

اما تموز و کانون آخر مجموع روزهای آنها شصت و دو روز است و این هم ضرورت دارد زیرا عدد شهرور زایده بر شهرور تامه زیادتر است و این روز زاید را در هر کجا بگذارند بهمین محظور برمی گردد و از این سبب کبس را تنها بشباط افزودند که آزار اول ماه کبس یهود است که در عبور و اطراف آن واقع میشود. در روز اول اینماه بنا بر گفته اوزکسس باران است و در اینماه سرما کمی می شکند.

در روز دوم اینماه دبور ویا جنوب است و در میان این دو بنا بر رأی قبطیان تگرگ می آید و سنان می گوید که در بیشتر اوقات صادق می آید. در روز سوم اینماه هوا صاف است و بنا بر قول اوزکسس بسیار اتفاق می افتد که دبور بوزد.

در روز چهارم اینماه هوا صاف است و بنا بر گفته اوزکسس بسیار روی میدهد که دبور بوزد و نزد قبطیان هوای بسیار سردی است و باران و بادی در این روز خواهد آمد که بیکدیگر ممتزج نیستند.

در روز پنجم اینماه چیزی ذکر نکرده اند و گفتند بادهای چهارگانه در این

روز هیجان و اضطراب می‌یابد در روز ششم این ماه بنا بر قول قاسر باران است و نزد قبط بادهایی خواهد وزید و وزیدن دبور بنا بر قول ذیمو قریطس آغاز میشود. در روز هفتم اول وزیدن دبور است و بسا اتفاق می‌افتد که بنا بر گفته اوز کس و قبط هوا سرد باشد و در این روز جمره اول ساقط میشود که آنرا جمره صغری گویند در روز هشتم بنا بر قول قاللبس و مطر و ذورس و ابرخس هنگام وزش باد دبور است و نزد اوز کس و قبط باران است و سنان از تجارب خویش بر صدق این گفتار گواهی میدهد و در روز نهم و دهم این ماه چیزی از رومیان نقل نشده.

روز یازدهم نزد قاللبس و مطر و ذورس هوای سردی است و نزد اوز کس و قبط باد جنوب است. روز دوازدهم بنا بر رأی ابرخس شمال و صبا میوزد و نزد قبطیان تنها باد صبا خواهد وزید. در روز سیزدهم و چهاردهم از حالاتی که تا کنون گفته شد چیزی ذکر نکرده‌اند.

جمره ثانی که آنرا جمره وسطی گویند در روز چهاردهم آن سقوط می‌یابد چنانکه بشعر

بیان جمره‌های سه‌گانه

این مطلب را سروده‌اند :

وعشر وعشر ثم خمس کوامل

ادا ما مضی المیلاد و الدنح بعده

فان صمیم القـر لاشک زائل

وخمس وست من شباط واربع

بقاء الذی یبقی لیال قلائل

و ذاک سقوط الجمرتین و انما

در روز پانزدهم نزد اوقطیمن و فیلفس و ذوسیثاوس هوای سردی است و نزد قبطیان بادهایی است مضطرب و نزد ابرخس باد جنوبی است و در این روز نزد اعراب برودت است و در این روز جمره دمیده می‌شود و اعاجم می‌گویند که تا بستان دست خود را در آب داخل کرد و در این روز آب از اسافل درخت بقسمتهای عالی آن

۱- جمره در لغت یعنی اخگر و انوری شاعر که از نجوم اطلاع داشته در قصیده‌ای

که بهار را توصیف کرده راجع بجمره اصطلاحی می‌گوید :

هم جمره بر آورد فرو برده نفس را

هم فاخته بگشاد فرو بسته زبان را

در شاخه‌ها جاری میشود و نیز در این روز قورباغه‌ها بفریاد آیند و در روز شانزدهم نزد قبط اختلاف ریاح است و نزد قبطیان باران می‌آید و گفته‌اند که در این روز قارچ می‌روید و هر قارچی که بر ریشه درخت نزدیک باشد سم مهلك است و نزدیک بصواب این است که این گفتار راست باشد زیرا در طب ثابت شده که شخص باید زیاد قارچ نخورد و امراضی که از این جهت روی دهد علاج آن در بیشتر کناشات طبی در باب اثبات سموم از قارچ مذکور است در روز هفدهم اثری مذکور نیست . در روز هیجدهم دبور است و نزد قبط باران و یا سرمایی روی می‌دهد . در روز دوازدهم نزد ابرخس باد شمال سردی میوزد . در روز بیستم بعقیده قبط بادهایی خواهد وزید . در روز بیست و یکم چیزی ذکر نکرده‌اند و در این روز جمره سوم که آنرا جمره کبری گویند ساقط میشود و در میان هر یک از جمرات يك هفته تمام فاصله است و از این سبب جمره نامیده شد که در این ایام سرما ، بنا بر رأی آنانکه باین مسئله قائلند از باطن زمین بظاهر آن آشکار می‌شود و اما آنانکه بخلاف این رأی قائلند برای این است که هوا بجهت جرم آفتاب سرمایش مبدل بگرما میگردد و شعاعهای شمس نزدیک میگردد که بطور عمودی بتابد و مسئله حرارت آب قنوات در زمستان و یروودت آن در تابستان باین بحث متعلق است و میان ابی بکر محمد بن زکریاء رازی و ابی بکر حسین تمار سؤال و جوابهایی در این موضوع شده که شخص جوینده را اقناع می‌کند و دو فاضل مذکور بگفته یکدیگر ردهایی نوشته‌اند .

اعراب جمار را در شهر خود استعمال می‌کردند تا اوقات آن اختلاف یافت و چنانکه گفتیم تفاوت پیدا گشت بدین جهت از شهر عربی بماههای رومی که ثابت و غیر زایل است نقل شد و گفته‌اند که در سقوط جمره اول اقلیم اول و دوم سرد میشود .

در سقوط جمره دوم اقلیم سوم و چهارم سرد میگردد و در سقوط جمره سوم بقیه اقلیم سرد می‌شود و نیز گفته‌اند که در جمرات از زمین بخارهایی بلند می‌شود

که بخار اول زمین را گرم می نماید و دومی آب و سومی درختان را و نیز گفته اند که جمرات ایامی است که منازل قمر و یا پاره ای از آن طلوع مینماید و برخی از اهل دقایق گفته اند که جمرات غایت و منتهای برودت در فصل زمستان است و چون اوایل سرما و گرما معلوم است که با یکدیگر در بلاد مختلف اختلاف مییابد برخی از اهل تعسف و تکلف از قدما در خوارزم چنین پنداشتند که جمره اول در بیست و یکم شباط ساقط می شود و جمره دوم يك هفته پس از اول و جمره سوم دو هفته پس از جمره دوم در بیست و دوم نکبای سردی شروع بوزیدن می کند و بنا بقول قاللبس و فلیفس در این روز چلچله ها ظاهر می شوند چون چلچله ها ظاهر گشتند باران می آید و چهار روز نزد اوز کس و قونون و قاللبس و فلیفس باد نکباء میوزد. در روز بیست و چهارم باد شمال سردی و باد دبور بنا برای ابرخس میوزد و نزد قبطیان با بادهای دیگر نکباء میوزد و نزد ذیموقریطس این ایام دارای هواهای مختلفی است در روز بیست و پنجم نزد قاسر و ذوسیثاوس هواء سردی است و در بیست و ششم و بیست و هفتم چیزی ذکر ننموده اند و در بیست و هشتم نزد ابرخس باد شمال سردی است و ایام عجوز در این ماه است و آغاز آن روز بیست و ششم این ماه است و آن هفت روز متوالی است و چون سال کبیسه باشد چهار روز از آن در شباط است و سه روز در آذار و اگر کبیسه نباشد چهار روز آن از آذار و سه روز از شباط و ایام عجوز را نزد عرب نامهایی است روز اول آن صن است که شدت سرما در این روز است و دوم صنبر است و صنبر آن است که اشیاء را مانند صنبره می گذارد یعنی يك چیز بریده شده و گاهی نون آنرا زاید می دانند چنانکه در جمع بلصوص بلنصی می گویند و روز سوم وبر است زیرا این روز آثار این ایام را می برد و چهارم روز آمر است یعنی مردم را بقرس از خود امر می کند و پنجم موتمر است یعنی باذیت مردم مشاوره می کند و روز ششم معل نام دارد یعنی مردم را فریب می دهد که مقدار کمی از سرمای خود کاسته است و روز هفتم مطفئی الجمر نام دارد و سرمای این روز از دیگر روزها سخت تر و در این روز آتش خاموش می شود و نیز این روز را مکفئی

القدر می گویند یعنی از شدت باد سرد خود دیگ را خاموش می کند و یکی از شعرا این ایام را بشعر در آورده و چنین سروده است.

کسع الشتاء بسبعة غبر	ایام شهلتنا من الشهر
فاذا انقضت ایام شهلتنا	بالصن و الصنبر و الوبر
و بآ مـ رواخیه مؤتمر	و مغل و بمطفئی الجمر
فهناک ولی البرد منسلخا	واتتک و امدة من البحر

گاهی روز ششم را شبان و هفتم را ملحان گویند و هیچ نمی شود که این ایام از سرما و بادهای و کدورت و تلون هوا تهی باشد بلکه سرما در بیشتر اوقات بجهت اینکه تمام می گردد در این چند روز سخت تر می شود و باینجهت صرفه نامیده شده که سقوط و برطرف شدن سرما نزدیک بآن است.

شخص نباید تعجب کند که چرا سرما در آخر مدت سخت تر می شود و هر موقعی که می بایست برطرف شود هیجان پیدا می کند زیرا این علت بعینه در گرما هم موجود است و ما این مطلب را بزودی بیان خواهیم کرد و در طبیعیات نظیر آن بسیار است چنانکه چراغ هنگامیکه میخواید خاموش شود، برای اینکه روغن آن تمام شده، روشنی آن زیادتر می شود و چندین دفعه که شیه باختلاج باشد روشنی و فروغ آن بتوالی اشتداد می یابد و مریضها نیز از این قبیل اند بخصوص آنهایی که بسل و بمرض دق و دل درد گرفتارند که هنگام نزدیکی مرگ نیرویی تازه می یابند و آنانکه از این امر بی خبرند تصور می کنند که مریض خوب شده ولی شخص باتجربه از دیدن این امر از حیات آنان ناامید میشود.

من مقاله ای دیدم که یعقوب بن اسحق کندی	بیان ایام عجوز و نقل عقاید
در علت ظهور حرارت فوق الذکر در این چند	علما و کار عبدالله قلم در این
روز نوشته بود و خلاصه تعلیل او این است که	موضوع

آفتاب بتربیع اوج خود میرسد که جایگاه تغییر است و تأثیر آفتاب در هوا از غیر

۱- این حال را در اصطلاح خانه روشن کردن گویند.



آن بیشتر است پس مناسب این است که تغییر عارضی بر شمس در فلک آن نیز تأثیر کند و هوا نیز گرم شود و این تأثیر در اکثر احوال مدتی را که ماه در ربعی است که اول آن در آن ربع اتفاق افتاده و شمس نیز در همان ربعی باشد که اول آن در آن ربع اتفاق افتاده روی خواهد داد.

شنیدم که عبدالله بن علی حاسب در بخارا پس از آنکه بر رساله کندی آگهی یافت ایام عجز را نقل داد و بر حسب اقتضای حرکت اوج آن را قرار داد و بدین جهت ایام مذکور را ایام عجز عبدالله قلم نامیدند.

از این جهت ایام مذکور را ایام عجز گفتند که بنا بعقیده قدما این ایام را خداوند در کتاب خود ذکر نموده و فرموده است سبع لیال و ثمانیه ایام حسوما و اینکه قوم عاد باین باد هلاک شدند و پیر زنی از آنها باقی ماند که بر آنان نوحه- سرایی میگرد و اخبار آن مشهور است پس بدین سبب ایام عجز نامیده شده و می گویند آن بادی که قوم عاد را هلاک کرد باد دبور بود و رسول اکرم فرمود نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور یعنی من روز غزوه خندق بباد صبا یاری شدم و قوم عاد با دبور هلاک شدند و شاعری گوید.

واهلکت الدبور حبال عاد<sup>۱</sup> فباد و اکالجدوع مطر حینا

می گویند ایام نحسات که در قرآن مذکور است هر چهار روزی است که با چهار درماه موافق باشد مثل چهار روز ازماه رفته و یا چهار روز ازماه مانده و چهارده روز ازماه گذشته و یا چهارده روز ازماه مانده .

برخی از اعراب می گویند از این جهت ایام مذکور را ایام عجز گفتند که در عجز شتا و اواخر آن واقع است.

نزد پاره‌ای از اعراب برای پنجه دزدیده شده که میان آبان ماه و آذر ماه

۱- این بیت در اول آن کلمه و او ندارد و برای وزن شعر باید با و او خوانده شود من از نزد خود و او را زیاد کردم ولی اشکال دیگر این بیت کلمه حبال است که بعقیده این جانب معنی ندارد و صحیح کلمه جبال است که جمع جیل و مخفف با اجیال باشد.

است نامهایی است مانند اسامی ایام عجوز و روز اول را هنبیرو دومرا هنبیبر گویند و این هر دو واژه بمعنای صدمه از سرماست و روز سوم این ماه را از شدت سرما قالب الفهر می گویند و روز چهارم را حالق الظفر می گویند یعنی باندازدای باد سرد و سخت می وزد که ناخن می افتد و روز پنجم را مدحرج البعر می گویند یعنی سرگین شتر که در صحرا ریخته از شدت باد برمی گردد و داخل در منازل می شود و یکی از شاعران این ایام را بشعر ذکر کرده است.

اولها الهنبیبر یوم فارط وبعده الهنبیبریاتی خابط یخبطه حتی یجعی القاسط  
و قالب الفهر یسمی حقا و حالق الظفر المبین الحلقا یفاق بالبرد الصخور فلقا  
وبعدها آخرهن الخامس مدحرج البعر العضوض اللاحس و ماله فیما یسمی سادس  
آذار - در روز اول آن اصحاب انواء چیزی

### آذار

نکرده اند و برخی گفته اند که در این روز

ملخها و خزندگان و حشرات از لانه خود خارج میشوند و نیز حرارت آسمان با حرارت زمین بهم میرسند و شخصی که این سخن را گفته مبالغه نموده و مقصودش این بوده که حرارت آغاز میشود و قوت می یابد و چون هوا برای قبول آن آماده میگردد از این روی این حرارت انتشار می یابد زیرا از برای حرارت آسمان جز شعاع آفتاب که از جرم خورشید بزمین پراکنده میشود و یا جسم جاری که با باطن فلك قمر مماس است که کره آتش نام دارد معنی دیگری نیست.

اما در شعاع آفتاب اقوالی گوناگون گفته اند:

الف - حقیقت شعاع آفتاب اجزایست ناری که با ذات شمس مشابه و مانند است و از جرم آن خارج میگردد.

مباحثی در حقیقت نور و شعاع و سبب حرارت آفتاب که در این موضوع با ابن سینا گفتگوهای شده<sup>۱</sup>

ب - هوا بمحاذات خورشید گرم میشود چنانکه بمحاذات آتش نیز گرم

۱- برای اینکه تاریخچه ای درست از مبحث نور و رنگ و ابصار بدانید بمقاله سوم

ترجمه روانشناسی شفا رجوع کنید که کاملترین چیزی است که در این موضوع نوشته شده .

میگردد و این قول منسوب بجمعی است که طبیعت آفتاب را گرم و آتشین دانسته‌اند.  
ج- هوا بواسطه سرعت حرکت شعاع گرم میشود حتی چنین بنظر میرسد که این مسافت در لازمان طی شده است و این رای منسوب باشخاصی است که طبیعت شمس را از طبایع اسطقسات و آخشیحها خارج دانسته‌اند.

علما در حرکت شعاع نیز اختلاف کرده‌اند: برخی گفته‌اند که شعاع در زمان حرکت نمی‌کند زیرا شعاع جسم نیست برخی دیگر می‌گویند که این حرکت در زمان واقع میشود و لیکن سریعتر از آن چیزی نیست که سرعت بسنجش بآن احساس شود چنانکه حرکت کوبیدن صوت چون از حرکت شعاع سنگینتر است بدین سبب حرکت شعاع را بآن مقیاس میکنند و زمان آنرا درمی‌یابند.

در سبب حرارت موجود با شعاع آفتاب جمعی از علما گفته‌اند علت اینست که زوایای انعکاس شعاع حاده است ولی حق اینست که شعاع فی نفسه حرارت دارد و اما جسم مماس با باطن فلك كره آتش است (یا كره اثير در اصطلاح، مترجم) و برخی بر این عقیده‌اند که آن آتش هم مانند زمین و آب و هوا يك چیز اصلی و عنصری اساسی است و می‌گویند شکل آن نیز کروی است ولی بعقیده من زیر کوه قمر آتش وجود ندارد و چون فلك سریع‌الحرکت است از سرعت حرکت آن حرارت یافت میشود و شکل آن نیز بشکل جسمی است که از گرداندن شکل هلالی بر وتر خود پیدا شده باشد و این مسئله با عقیده آنان که هیچیک از اجسام موجوده را دارای مکان اصلی نمی‌دانند و می‌گویند این مکانها برای اجسام قسری است و قسر هم دایمی و ابدی نیست وفق میدهد و من این مسائل را در جای دیگری که از این کتاب مناسبتر است ذکر کرده‌ام بخصوص در مشاجراتی که میان من و جوان فاضل ابی‌علی حسین بن عبدالله سینا در این مطلب روی داده.

وصول این هر دو گرما در ازمنه چهار گانه متكافی است و اما سبب حرارت زمین یا اینست که شعاعهای آفتاب از سطح زمین منعکس گشته و یا برای اینست

که بنا بر مذهب جمعی از حکما حرارت پنهانی در زمین بخاراتی از روی زمین بر می‌انگیزاند و برخی هم میگویند که در باطن زمین حرارتی نیست و از خارج بر آن عارض گشته و حرکت بخار در هوا سبب حرارت میگردد و گمان میکنم که مقصود گوینده این بوده که در زمین حرارتی پنهانی است و از باطن زمین بظاهر آن خارج میگردد.

در روز دوم نزد ابرخس باد شمال سردی است و نزد قبط باد جنوب و تگرگ است و در روز سوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز چهارم نزد اوقطیمن باد شمال سردی است و سنان گواهی میدهد که در بیشتر اوقات راست می‌آید و در روز پنجم نزد قبط هوای سردی است و ریاح خطافی بنا بر رأی قاسر ابتدای وزش آن در این روز است و مدت این وزش ده روز است و در روز ششم در هوا بنا بعقیده قبط اضطراب است و ابتدای وزش بادهای اوريسا در این روز است و مدت آن بنا بعقیده ذیمو قریطس نه روز است و در روز هفتم چیزی از علمای این فن نقل نکرده‌اند و اختلاف باد های وزنده نیز در این روز است و در روز هشتم نوء است و شمال سرد و اوقطیمن و فیلفس و مطر و ذورس مطلب مذکور را گفته‌اند و چلچله‌ها و باشه‌ها نزد اوذ کسس در این روز ظاهر میشوند و عید بحیره اسکندریه در این روز است و در روز نهم نزد اوقطیمن و مطر و ذورس باد شمال است و نزد ابرخس باد جنوب سختی است و نزد قبطیان بارانهای ریزی در این روز می‌آید و ذوسیثاوس میگوید که باشه‌ها در این روز ظاهر میشوند.

در روز دهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز یازدهم قدما نگفته‌اند که تغییری در آن پیدا می‌شود ولی سنان می‌گوید که بسیار روی میدهد که هوای این روز سرد است و در روز دوازدهم نزد قاللبس باد شمال معتدل است و می‌گویند که آثار زمستان در آن روز رو بتخفیف می‌گذارد و در این روز امر بحجامت کرده‌اند و در روز سیزدهم باد اوريسا شروع میکند که وزیدن گیرد و نزد اوقطیمن و فیلفس باشه‌ها ظاهر میشوند و در روز چهاردهم بنا بر رأی اوقطیمن و ابرخس شمال سردی است و نزد

قبط باد دبور و جنوب است و باد اوریسا بنا در این روز شروع بوزش می کند و در پانزدهم نزد اوقطیمن و قبط باد شمال سردی است و در رور شانزدهم نزد قاللبس باد شمال است و سنان از روی تجارب خود باین مطلب گواهی می دهد و در روز هفدهم چیزی از علما نقل نکرده اند و می گویند که مسافرت دریا در آن روز خوب است و نیز مارها چشم خود را در امروز باز می کنند زیرا ایام سرما است چنانکه من در خوارزم دیدم که در درون زمین مارها دور هم جمع می شوند و بشکل کره ای خود را بهم می پیچند و تا چنین روزی در سال کبیسه بهمین حالت درنگ می کنند و در روز هیجدهم این ماه در غیر سال کبیسه شب و روز باهم مساوی می شوند و آن را استوای اول گویند و آن اول روزی است از بهار اقوام غیر از عرب و پاییز چینیهها.

اطلاع جغرافیا دانهای آن  
عصر از کره زمین و بیان  
حدود آبادی زمین

تفاوت بهار و پاییز و زمستان و تابستان در وقت  
واحد جز در بلاد شمال و جنوبی از خط استوا  
ممکن نیست و بلاد چین با قلت عرضهای آن

از خط استوا جنوبی نیست بلکه در شرق اقصی در شمال خط استوا واقع شده و بالاتر از چین آبادانی نیست و آن طرف معدل النهار را بسوی جنوب کسی ندانسته که آیا آبادانی دارد؟ و خود خط استوا محترق است و غیر مسکون و چون ما چند روز از خط استوا پایین تر برویم عمارات آن طرف ربع مسکون منقطع می شود و آبادی و عمران دیگری نیست و چون آفتاب بشدت اجزای لطیفه آب را تبخیر می کند آب دریاها در آنجا خیلی غلیظ است حتی اینکه ماهیها و حیوانات بحری از آن دوری میجویند و علمای جغرافی و من هنوز اطلاع نیافته ایم که کسی از خط استوا بطرف جنوب رفته باشد.

برخی از مردم از کلمه معدل النهار و خط استواء فریب خورده اند و گمان کرده اند که هوا در آن معتدل می شود چنانکه شب و روز در آنجا مساوی می گردد و برای دروغهایی که ساخته اند این مطلب را اصل قرار داده اند و گفتند که خط معدل النهار مانند بهشت است و ساکنان آن فرشتگان.

اما پشت خط معدل النهار را جمعی غیر مسکون دانسته و گفته اند چون آفتاب بحضیض خود از فلک خارج مرکز برسد تقریباً در غایت میل جنوبی خواهد بود و با هر موضعی که مسامت باشد آنجا را خواهد سوزانید و هر بلدی که عرض آن شصت و پنج درجه از جنوب باشد بطبیعت وسط اقلیم شمالی خواهد بود و از آنجا تا نقطه مسامت با قطب امکان عمارت دارد ولی بطور حتم و لزوم نمیشود گفت که این امکان وقوع نیز یافته و عمارت و آبادانی در آنجا موجود است چه ، اسباب و عللی که مانع عمران و آبادی است تنها گرما و سرمای بسیار سخت نیست چنانکه ربع دوم از دو ربع شمال با آنکه اینطور نیست معمور و آبادان می باشد.

نیز اینکه علمای هیئت گفته اند فلک خارج مرکز اوج و حضیض دارد و آفتاب بآن نزدیک و دور می شود فقط اختلاف حرکت خورشید باعث این فرض شده نه آنکه در واقع نیز اوجی و حضیضی باشد و ابو جعفر خازن برای تصحیح حرکت آفتاب فکری کرده که نتیجه آن غیر از خارج مرکز و فلک تدویر آفتاب است بقسمی که ابعاد آفتاب از زمین با اختلاف حرکت مساوی می گردد و بدین سبب دو ناحیه شمال و جنوب در سرما و گرما برابر می شوند چون هندیان روز استوا را از روی زیج خود که از راه جهل می گویند ازلی و قدیم است و از روی دیگر زیجهای مستفاد از آن حساب کنند نوروز ایشان عیدی عظیم خواهد شد و در ساعت اول آن برای آفتاب سجده می کنند و برای ارواح بسعادت و خوشی دعا مینمایند و در نیمه آن روز باز بآفتاب سجده می کنند و برای معاد و آخرت دعا می خوانند و در آخر روز باز بآفتاب سجده می نمایند و دعا می کنند که اجساد سالم و صحیح بماند و در این روز چیزهای عزیز و حیوانات انس پذیر را بهم هدیه می نمایند و گویند بادهایی که در این روز می وزد بادهای روحانی و دارای نفع عظیمی است و اهل بهشت و دوزخ بنا بعقیده ایشان از راه دوستی بهم در این روز نظر می کنند و نور و ظلمت هر دو بیک وزن و اندازه می شوند و در ساعتی از این روز در اماکن پاك آتشهایی می افروزند و از عیافت این روز آن است که هر کس از خواب

بروی بر خیزد و پیش از اینکه سخن بگوید چوب بید را تبخیر کنند از دردها در امان خواهد ماند و می گویند مردهای عقیم چون در شب آن روز بسها نظر کنند سپس با همسر خود نزدیکی کنند دارای اولاد خواهند شد.

در این روز از تمساح در نواحی مصر می ترسند و گفته اند که تمساح سوسمار آبی است که بزرگتر میشود و آن حیوانی موزی است که تنها نیل بدان اختصاص دارد چنانکه بسقنقور اختصاص دارد<sup>۱</sup> و گفته اند که در جبال فسطاط طلسمی بود که برای تماسیح ساخته بودند و این جانور نمی توانست در اطراف آن طلسم بکسی زیان وارد آورد و چون بدان حدود می رسید پشت می افتاد و کودکان با آن مشغول بازی می شدند تا آنکه از حدود شهر خارج شود سپس برمی خواست و بهر کس که چیره می گشت بدرون آب می برد و نیز گفته اند که این طلسم شکسته شده و خاصیت آن باطل گشته.

در روز هیجدهم هوای سرد و بادهای سردی است و ذیموقریطس و قبط این مطلب را اظهار داشته اند و در روز نوزدهم بنا بر قول ابرخس باد شمال است و بنا بعقیده قبط در صبح آن روز باد و تگرگ است و در روز بیستم بنا بعقیده قاسر باد شمال است و در بیست و یکم بعقیده اوذکس باد شمال است و در بیست و دوم چیزی ذکر نکرده اند و در روز بیست و سوم نزد قاسر باد شمال است و نزد ابرخس باران است و در بیست و چهارم نزد قاللبس و اوقطیمن و فیلفس باران و برف و باد است و بعقیده قبطیان رعد و نوء است و در این روز ختنه کردن اطفال پسندیده است و گفته اند که بادهای آستن کننده درختان در این روز میوزد و در بیست و پنجم بنا بر قول اوذکس باد شمال است و بقول ماطن و قونون و قبط نوء است و در بیست و ششم نزد قاللبس باران و دمه است و نزد قبط باد است و در بیست و هفتم بعقیده

۱- سقنقور ماهی نیست و سوسماری است که در ریگ متحرك است و برای قوت باه بسیار مفید است و استاد سید اسدالله خارقانی که در جوانی طبابت می کرد برای این جانب نقل کرد که يك عرب سه سقنقور را از شن متحرك گرفته و آنها را در جعبه ای پر از شن گذاشته و بجهت طبیبی در نجف آورده بود.

اوذ کس و قاللبس و ماطن باران است و در باقی ماه چیزی ذکر نکرده اند و سنان میگوید که بسیار روی داده که روز سی ام این ماه دارای نویی است والله اعلم.

نیسان - روز اول این ماه بنا بر قول قاللبس و

### نیسان

اوقطیمن و ماطن و مطر و ذورس باران است و در

دوم چیزی ذکر نکرده اند و در سوم بعقیده اوذ کس باد خواهد وزید و نزد قبط و قونون در این روز باران است و در چهارم باد دبور و یا جنوب است و تگرگ نیز در این روز میآید و سنان میگوید که در بیشتر اوقات این مطلب راست میآید و در پنجم بعقیده ابرخس باد جنوب و بادهای مختلفی است و در ششم بعقیده ابرخس و ذوسیثاوس نوع است و سنان گواهی می دهد که این مطلب صحیح است و در هفتم چیزی ذکر نکرده اند و در هشتم بعقیده اوذ کس باران است و بعقیده قبطیان باد جنوب است و در نهم بنا بر رأی ابرخس باران است و نزد قبط بادهای صافی است و در دهم نزد اوقطیمن و فیلفس نیز بادهای صافی است و نزد ابرخس و قبط باران است و سنان گواهی می دهد که مطابق تجارب او باران در این روز میآید و در یازدهم نزد اوذ کس باد دبور است و نم در هوا پیدا میشود و در پانزدهم نزد اوقطیمن و اوذ کس باران و تگرگ است و نزد مطر و ذورس در این روز تنها تگرگ می آید و در هفدهم نزد اوذ کس و قاسر باد دبور و باران است و نزد قونون و قبط تگرگ خواهد آمد و در هیجدهم نزد قبط باد و حدوث نم در هواست و در روز نوزدهم چیزی ذکر نکرده اند و در بیستم باد میآید و معلوم نکرده اند که آیا باد جنوب است و یا باد دیگر بعقیده بطلمیوس هوای این روز صاف خواهد بود و در بیست و یکم نزد ابرخس باد جنوب سردی است و سنان میگوید که در اکثر اوقات این مطلب راست می آید و در این روز آب رو زیادت میگذارد و در بیست و دوم نزد اوذ کس باران است و نزد قبط و قاسر هوای سردی است و در این روز بر کشتیها از دریا میترسند .

در روز بیست و سوم این ماه نزد قبطیان باد جنوب و باران است و در این



روز در دیر ایوب بازاری بپا میگردد و ابو یحیی بن کناسه میگوید که چهل روز  
 ثریا زیر شعاع آفتاب غایب است و چون طلوع کرد بازار مذکور بپا میگردد و اهل  
 شام برای شتابی که در کارهای مربوطه خود دارند هفت روز زودتر این بازار را بپا  
 میکنند و هفتاد روز پس از این بازار بازار بصری را برپا مینمایند و بقیام این اسواق  
 کالاهای مردم آن نواحی بفروش میرسد و در بیست و چهارم بسا اتفاق می افتد که  
 بگفته قاللس و مطر و ذورس تگر گک بیاید و نزد ذیمو قریطس نوء است و باد جنوب  
 و یا باد نزدیک بآن و نزد قبطیان باران می آید و فرات در این روز مد و کشش  
 می یابد و در بیست و پنجم بنا بر قول اوز کسس و قبط باران است و در بیست و ششم  
 به رأی قاسر باران خواهد آمد و نزد قبطیان ریاحی متعدد است و در بیست و هشتم  
 نزد قبط باد است و نزد اوز کسس باران و سنان گواهی میدهد که مطابق تجارب او  
 باران خواهد آمد و بگمان جمعی در این روز باد جنوب میوزد و رودخانهها و نهرها  
 آبش زیاد میشود .

زیاد شدن آبها در جمیع اودیسه و انهار بیک  
 حالت نیست بلکه اختلاف بزرگی با هم دارد  
 چنانکه جیحون هنگامی آبش زیاد میشود که

سبب زیاد و کم شدن آب  
 رودخانهها و قنوات و  
 چشمه سارها

دجله و فرات و غیره رو بکمی گذارد و علت این است که هر رودخانه ای که منبع  
 آن در نواحی سردسیر باشد آب آن در تابستان زیادتر و در زمستان کمتر است زیرا  
 بیشتر آبهای اصلی آن از چشمه سارها جمع میگردد و رطوبتهایی که در کوههایی  
 که این رودخانهها از آن بیرون می آید و یا از آنجا میگذرد سبب زیادت و نقصان  
 آب این رودخانهها می گردد و علت زیادت این است که رطوبت و برفها و شبنمهای  
 محل عبور این رودخانهها آب می شود و در آن میریزد و سبب نقصان این است که  
 آب این رودخانهها در زمین فرو میرود و پوشیده نیست که رطوبات نامبرده در اول  
 بهار و زمستان از اوقات دیگر زیادتر پیدا می شود و بجهت برودت و سرما و یا  
 شمالی بودن این مواضع بحال خود باقی می ماند و چون هوا گرم شد برفها آب

می گردد و رود جیحون مد می یابد و آب آن زیاد می گردد. اما منبع دجله و فرات از مواضعی است که زیاد شمالی نیستند بهمین علت یخها و برفهایی که باید در اوایل بهار منجمد باشند در منابع این دو رود آب می شوند و سبب زیادتی آب آنها می-گردند اما رود نیل زمانی رو باز دیاد می گذارد که آب دجله و فرات کم شود چه، سرچشمه نیل از جبال قمر است که در نواحی جنوب در پشت اسوان که از شهرهای حبشه محسوب است واقع است هر چند معلوم نیست که آیا اسوان در معدل النهار است و یا در پشت آن زیرا چنانکه در پیش گفته شد حوالی آن غیر مسکون است و بدیهی است که در چنین حال رطوبتها منجمد نمی گردد و اگر زیادتی آب نیل از جهت برف و باران باشد معلوم است که بمجرد بزمین رسیدن آب می شوند و سبب فزون و مد آب رود نیل می گردند و اگر از جهت آب سرچشمه های آن باشد آب این چشمه ها در زمستان زیادتر می گردد و بالنتیجه آب نیل در تابستان مد می یابد زیرا چون آفتاب بسمت الرأس ما نزدیک گردد از جایهایی که محل خروج رود نیل است دور می گردد و بالطبع برای آن مواضع زمستان خواهد بود.

جهت اینکه آب چشمه ها در زمستان زیادتر می گردد این است که غرض ایزد تعالی از احداث و پدید آوردن کوهها این بوده که منافعی ببندگان عاید گردد و ثابت بن قره در کتابی که در منافع جبال نوشته پاره ای از آنها را ذکر نموده و همینطور که خداوند در آفرینش جبال سودی برای بشر در نظر داشته در شور کردن آب دریاها نیز همین منظور را داشته.

بسیار روشن است که در زمستان بیشتر از تابستان برف و باران بزمین می آید و در کوهها بیشتر از زمینهای صاف واقع می شود و چون برف و باران بزمین آمد و آب شد مقداری از آن سیل می گردد و باقی مانده آن در مخازن کوهها جمع می-گردد و از منافذ و سوراخهایی که چشمه نام دارد کم کم خارج می شود و چون ماده آن در زمستان زیادتر است آب این چشمه ها نیز زیاد می گردد و اگرهجرای عیون

پاك باشد آب آن گوارا خواهد بود و گرنه باصناف خصوصياتی که در ممر و مجرای این چشمه‌ها است آب آن متکيف می‌شود هر چند که بر ما آن خصوصيتها پوشیده و پنهان باشد

سبب فوران چشمه‌ها و رفتن  
آب به بالا

اما فوران چشمه‌ها و صعود آب بسمت بالا علتش این است که خزانه آن از خود چشمه‌ها بالاتر جای دارد مانند فوارات معمولی و گرنه آب هرگز بسوی بالا جز اینکه منبع آن بالاتر باشد، نخواهد رفت.

بسیاری از مردم که چون علت امری طبیعی را ندانند بهمین اندازه کفایت می‌کنند که بگویند: الله اعلم، مطلبی را که ما گفته‌ایم انکار کرده‌اند و یکی از آنان با من بمنازه پرداخت و می‌گفت که من خود دیدم که آب نهرها بسوی بالا میرفت و از منبع خود دور می‌شد.

سبب اینکه چنین سخنی را بزبان آورده‌اند این است که از علوم طبیعی بی‌خبرند و میان بالا و پایین فرق نمی‌گذارند مثلاً ایشان در میان کوهها رودخانه و نهر دیده‌اند که مثلاً باندازه پنجاه و یا صد ذراع بسمت جنوب میرفت و چون زراعتگران جدولی از آن نهرها جدا کنند کم کم از اصل رودخانه و نهر این جدول انحراف می‌یابد تا آنکه بالاخره مقدار زیاد بر نهری که از آن جدا شده برتری می‌یابد و چون اشخاص کم بصیرت تصور می‌کنند که مجرای آب در سطح بطور مستقیم میرود و یا کمی مایل می‌شود، چنان تخیل می‌کنند که جدول بسوی بالا میرود و این شك را نمی‌شود بر طرف ساخت مگر آنکه ابتداء از آلاتی که زمین‌ها را با آن وزن می‌کنند و مساوی می‌نمایند شخصی اطلاع یابد و چون با آلات مذکور همین زمینهایی را که آبهای مذکور در آن جریان دارد وزن کنند و بسنجند خواهند

۱- جاحظ در کتاب حیوان نقل می‌کند که در حضور عمر از مردی سئوالی شد چون پاسخ آنرا نمی‌دانست گفت الله اعلم عمر گفت ما بسیار رسوا و بی‌آبرو شده‌ایم اگر ندانیم خدا از ما داناتر است و هر وقت از شما سئوال شد و پاسخ آنرا ندانستید صریح بگویید نمی‌دانم و مقصود این است که از اقرار بجهل این جمع عار و ننگ دارند.

فهمید که حقیقت امر غیر از آن است که گفته اند<sup>۱</sup>.

چاره دیگر برای رفع این شك آن است که این دسته بروند علوم طبیعی بخوانند و بدانند که آب بمرکز و یا قریب بمرکز متمایل است و البته ممکن است که بقلل جبال هم آب برود ولی بشرط اینکه قله کوه از منبع و مخزن آب پایین تر باشد و هوا را که چون آب مکانی را تهی کند جاگزین آن می شود بیماری خلاء که باید بطور قسری و صناعی انجام یابد بیرون کرد تا آنکه آب بفعل طبیعی خود که جریان باشد توانا گردد و در نهرهایی که جبال فاصله میان آن شده و بریدن کوه مقدور نیست عمل نامبرده را انجام می دهند.

آلتی را که زانو (سارقه الماء) نامند مثال برای اینمطلب است که چون آنرا پر از آب کنیم و دوسر آنرا در دو ظرف که سطح آب این دو یکی باشد بگذاریم آبی که در درون این آلت است می ایستد و اگر زمان زیادی هم بگذرد بهیچ یک از دو ظرف نمی ریزد چه ، اولیتی در بین نیست و نیز نمی شود که یکمرتبه این آب بدو ظرف بریزد زیرا از آب تهی خواهد ماند و خلاء یا آنکه ابداً وجود ندارد چنانکه برخی از فلاسفه بر این عقیده اند و یا اینکه امری است موجود و باعث نگهداشتن اجسام میشود و اگر خلاء ممتنع باشد وجود نخواهد یافت و اگر هم بنا بر رأی دیگر اجسام را نگاه دارد البته آبرای نیز نگه خواهد داشت و نخواهد گذاشت که سیلان یابد مگر پس از آنکه جسم دیگری جای آن بنشیند و مکان آبرای متصرف شود چون زانوی آبرای در ظرفی و مکان دیگر که پایین تر باشد بگذاریم آب بظرف می ریزد زیرا بمرکز خود نزدیکتر شده و از آنجایی که اجزای آب یکدیگر را جذب می کند سیلان اتصال می یابد تا آنکه آب ظرف دیگر تمام شود و یا با آبی که

۱- مقصود از وزن زمین آنست که با آلت مخصوص که برای اینکار پستی و بلندی زمینی را که میخواهند از آنجا قنات بکنند بدست آورند و چنانکه مساوی با زمینی که می خواهند آب قنات در آن مصرف شود گردد و یا بلندتر باشد آب قنات باین زمین سوار میگردد و اگر گودتر باشد آب نخواهد بر زمین سوار شد . (به باب هفتم خلاصه الحساب رجوع شود)

از میانه زانویی بآن می‌ریزد سطحش موازی گردد و در این حال باز مسئله بحالت اولی خود باز گشت خواهد کرد و در کوهها که شتر گلو احداث میکنند باین طریق عمل شده .

آری ممکن است که آب از چاهها در فواره صعود کند ولی پس از آنکه در چاه آبهای قابل فوران جمع شده باشد چه ، برخی از چاهها اینطور است که آب از اطراف آن بتوسط ترشح جمع می‌شود و مأخذش از آبهای نزدیک بآن است و سطوح زمین‌هایی که آب از آنجا در درون چاه جمع شده با آب داخل چاه که ماده آن محسوب می‌گردد یکی است، و برخی از چاهها آب آن در گودی فوران می‌یابد و این قبیل آبها را می‌توان بر روی زمین فوران داد که بر سطح ارض جاری شود و این امر بیشتر در زمینهای نزدیک بکوه که دریاچه و رودخانه ژرف و عمیق واسطه نباشد اتفاق می‌افتد و چون مأخذ آب از خزانه‌ای که از سطح زمین بالاتر است باشد آب را اگر محصور کنند فوران خواهد یافت و اگر خزانه آن پایین‌تر باشد نمی‌شود آب را فوران و یا جریان داد و گاه اتفاق می‌افتد که خزانه آب در منبعی است که هزاران ذرع بالاتر از آنجایی است که می‌خواهیم آب را جریان دهیم و این قبیل آبها امکان دارد که در رؤس قلعه‌ها و مناره‌ها صعود کند .

شنیده‌ام در یمن وقتی که زمینی را بکنند و بسنگی برسند که در زیر آن آب باشد با نوك كلنگ بروی سنگ می‌زنند و از صدایی که از سنگ برمی‌خیزد مقدار آب را می‌دانند که چه اندازه زیر سنگ جمع شده سپس يك سوراخ کوچکی در این سنگ احداث می‌کنند و اگر از کثرت آب نترسند بهر جایی که برای فواره بخواهند آنرا می‌برند و اگر دیدند که آب زیاد است فی الفور با گچ سوراخ را می‌گیرند و می‌ترسند که مبادا از آن سوراخ سیلی مانند سیل عرم بوجود آید .

اما آبی که میان ابرشهر و طوس در سر کوه است آن دریاچه‌ای می‌باشد که

۱- سیل عرم با فتح عین و کسر راء باغ ارم را از میان برد (و ارسلنا علیهم سیل-

دور آن يك فرسخ می شود و سبز رود موسوم است و البته بدیهی است که ماده این آب یا از خزانه های بالاتر از آن است هر چند که بسیار دور باشد و باندازه ای که آفتاب آب این دریاچه را تبخیر کند از آن ماده استمداد بآن میرسد و بدین جهت است که در يك حال را کد می ماند.

یا اینکه سبب این است که از يك خزانه موازی با آن این آب جمع شده و باین جهت است که آب زیاد نمی شود و یا سببی مانند سببی که در آب دحج و چراغی که از خود ماده می گیرد موجود است و طریقه این صنعت آن است که کوزه آب و یا ظرف روغن سوختنی را میگیرند و در چندین جای از لب این ظروف سوراخ کوچک میکنند و در نزدیکی دهان این ظرف سوراخی احداث میکنند باندازه ای که بخواهند آب در ظرف و یا روغن در چراغ بماند سپس آنرا پر از آب و روغن میکنند و ظرف آبر را در طشت و روغن دان را در چراغ برمیگردانند و آب و روغن از این سوراخ های ریز خارج میشود تا آنکه آن يك سوراخ نزدیکی دهان ظرف را فرا گیرد و بعداً این آب بخار میشود و یا روغن میسوزد و چون تمام شد و سوراخ از زیر آب و یا روغن بیرون آمد باز مجدداً آب و روغن بیرون خواهد آمد تا آنکه ظرف و طشت پر شود و این عمل همینطور تکرار مییابد.

مانند این دریاچه که گفته شد در بلاد کیماک چشمه ای گوار است که منکور نام دارد این چشمه باندازه يك سپر بزرگ است که سطح آب آن با اطراف آن مساوی است و اگر يك سپاه از آن چشمه آب بخورند آبش کم نمی شود.

در نزد این چشمه اثر پای انسانی است که جای انگشتان و زانوی او بحالت سجود آنجا باقی است و نیز جای پای طفلی و اثر سمهای درازگوشی در آنجا است و چون تر کهای غزی این قدمگاهها را ببینند سجده میکنند.

دریاچه ای که در جبال بامیان است و در قله کوه واقع شده باندازه يك میل در میل است و از این دریاچه که در قله کوه است آب قریه ای که در زیر آن است از آنجا است که از يك سوراخ کوچک که بدریاچه کرده اند آنچه آب که مورد حاجت آنها

باشد بیرون می آید و ایشان را مسکن نمیشود که این سوراخ را گشاد کنند و اگر سوراخ را بزرگتر کنند از کثرت آب میترسند.

گاه اتفاق می افتد که آب در زمین نرمی فوران یافته و یک خزانة مرتفعی تشکیل داده ولی در جلو این خزانة مانعی موجود است که نمی گذارد آب بیرون آید و چون این عایق و مانع را بر طرف کنند آب فوران می یابد مانند قریه ای که میان بخارا و قریه نو میباشد چنانکه جیهانی در کتاب مسالك و ممالك خود گفته، و در این قریه تلی است که جویندگان گنج و دفینه چون این تل را بشکافند آبهای زیادی بیرون می آید که نمی توانند آنرا بجای خود برگردانند و پیوسته جریان می یابد.

اگر کسی بخواهد تعجب کند باید از موضعی که فیلان نام دارد و نزدیکی مهرگان می باشد در شگفت گردد که مانند صفه ای است که در کوه کنده شده و همواره از سقف آن آب ترشح میکند و چون هوا سرد شود آب همینطور که از سقف می آید یخ می بندد و برای خود طولی احداث میکند و من از اهل مهرگان شنیدم که چون با کلنگ بر این سقف بزنند جای نیش کلنگ از آن خشک می شود و آب زیاد نمی گردد و حال آنکه قیاس اقتضا میکند که اگر زیاد نشود آب بحال خود باقی بماند.

عجب از اینها که گفته شد حکایتی است که جیهانی در کتاب مسالك و ممالك نقل کرده است که در جامع قیروان دو اسطوانه نصب کرده اند که معلوم نیست جنس آنها چیست و بعقیده جیهانی هر روز جمعه پیش از طلوع آفتاب آب پس میدهند و تعجب در این است که بطور حتم باید در روز جمعه باشد چه، اگر جیهانی میگفت یکروز نامعلوم ممکن می شد که بنزدیکی ماه از جایگاه مخصوصی از کره خورشید حمل کنیم ولی برای روز جمعه نمی شود علتی دانست و حکایت کرده اند که پادشاه روم مال زیادی فرستاد و گفت اگر مسلمانان باین مال منتفع شوند بهتر است که تادو سنگ در مسجد ایشان باشد و مردم قیروان از فروش آنها سر باز زدند و

گفتند ما این دو سنگ را از خانه خدا بخانه شیطان نمی فرستیم.

حکایت استوانه متحرکی که در قیروان است از حکایت فوق شگفت آورتر است که بیک طرف حرکت میکند و چیزی زیر آن میگذارند و چون باز بحالت پیشین خود برگشت ممکن نمی شود که آنرا بیرون آورد و اگر آن چیز شیشه باشد صدای شکستن آن بگوش میرسد و شکی نیست که این استوانه امری صنعتی است و جایگاه آن دلیل بر این است.<sup>۱</sup>

اکنون بمطلب خود باز گردیم و گوئیم:

در روز بیست و نهم این ماه بنا بر رأی قاسر باد سردی است و نزد قبطیان باران و باد و رطوبت در هواست و در روز سیام نزد قبط نوء است و بعقیده قاللبس و اوقطیمن باد و رطوبت و نم و شبنم پیدا میشود.

ایار - در روز اول آن نزد قبطیان باران است

### ایار<sup>۲</sup>

و در روز دوم چیزی ذکر نکرده اند و در سوم

بعقیده قبطیان باد و رعد و رطوبت و شبنم است و در چهارم نزد اوذکس باران است و نزد قبط باران تند است و در پنجم بعقیده ڈوسیٹاوس باران است و سنان میگوید که بسیاری از اوقات راست میآید و نویی قوی در این روز بوجود می آید و در ششم نزد قبطیان بادهایی است و نزد اوذکس نوء و باران ریز است و در روز هفتم بعقیده قبطیان بادهایی است و در بسیاری از اوقات راست میآید و در هشتم

۱- مناره جنبان اصفهان گویا از روی همین استوانه ساخته شده

۲- ایار بتشدید یاء میباشد و این ماه ، ماه گل سرخ است از اینجاست که ابوالعلا

گفته :

و انما الشوق الی وردہ

تشتاق ایار نفوس الوری

یعنی عشق و شوق ما بماه ایار برای گل آن است و ورد گل محمدی است که از آن گلاب

می گیرند و اینکه سعدی گفته است :

باش تاخیمه زند دولت نیسان وایار

این هنوز اول آثار جهان افروز است

ضرورت شعر تشدید ایار را از میان برده .



بعقیده اوز کس و ذوسیثاوس بارانهای است و نزد قبط باران است و در نهم بعقیده قبطیان باران است و در دهم نزد قاللبس و اوقطیمن نوء و باران است و نزد قبطیان باران است و در یازدهم نزد ذوسیثاوس نوء است و سنان گواهی می دهد که در اغلب اوقات راست می آید و در دوازدهم بنا بر رأی اوز کس و مطر و ذورس و ابرخس نوء است و نزد قاسر باران و نزد قبطیان دبور است و گفته اند که در این روز از سرما زدن میوه ها باید ایر بود و لای این مطلب بطور مطلق صحیح نیست و ببرخی از مواضع اختصاص دارد و درسیزدهم بنا بر رأی اوز کس باران است و نزد قبطیان باد شمال و تگرگ است و در چهاردهم نزد قاللبس و اوقطیمن و قبط نوء است و در پانزدهم نزد قاسر باران است و در شانزدهم نزد قاسر نوء است و میگویند اولین باد سام در این روز شروع بوزیدن می کند و در هفدهم باد جنوب و یا باد صبا است و نزد ابرخس و قبط باران است و در شانزدهم نزد قاسر نوء است و میگویند اولین باد سام در این روز شروع بوزیدن می کند و در هفدهم باد جنوب و یا باد صبا است و نزد ابرخس و قبط باران است و در هیجدهم نزد اوز کس نوء است و نزد قبط باران و رعد است و در نوزدهم نزد ابرخس و قبط نوء و بارانهای ریز است و در بیستم چیزی ذکر نکرده اند و در بیست و یکم نزد قاسر نوء است و نزد ذوسیثاوس باد جنوب است و نزد قبطیان باد دبور است و در بیست و دوم و بیست و سوم چیزی ذکر نکرده اند و در بیست و چهارم نزد قاللبس و اوقطیمن و فیلفس نوء است و نزد قبطیان بادهایی است و در بیست و پنجم نزد اوقطیمن و فلیفس و ابرخس نوء است و در بیست و ششم بعقیده قاللبس و اوقطیمن نوء و قوع خواهد یافت و بعقیده قبطیان باد شمال سردی وزیدن خواهد گرفت و در بیست و هفتم بعقیده قاللبس و اوقطیمن رطوبت و شبنم حادث میگردد و نزد قبطیان در این روز نوء است و در بیست و هشتم نزد مطر و ذورس و قبط باران است و در بیست و نهم نزد ابرخس باد جنوب و باد دبور است و در سی ام این ماه نزد قاسر باد جنوب است و در سی و یکم چیزی ذکر نکرده اند.

## حزیران

حزیران - در روز اول این ماه بنا بر رأی

اوذ کسس و ذوسیثاوس شبنم و رطوبتی حادث

می گردد و نزد قبطیان در این روز باد دبور است و در روز دوم نیز بعقیده ایشان همین باد وزیدن خواهد گرفت و در روز سوم بنا بر رأی قبط رعد و باد وقوع خواهد یافت و در روز چهارم بنا بر رأی قاسر باران است و در روز پنجم نزد قبطیان بارانهای خیلی ریزی است و سنان میگوید در بیشتر اوقات این مطلب راست میآید و در روز ششم و هفتم و هشتم چیزی از علمای فن نقل نکرده اند و در روز نهم بنا بر رأی قبطیان باد دبور است و رعد و در روز دهم و یازدهم و دوازدهم چیزی ذکر نشده و فقط در روز یازدهم نوروز خلیفه است که در بغداد مردم بیکدیگر آب و خاک می پاشند و بازیهای دیگری در آنجا معمول است که بجهت اشتها آن صرف نظر گردید و در دوازدهم سنان بن ثابت میگوید بیشتر اوقات تغییری در آن یافت میشود و در روز سیزدهم بعقیده قبطیان باد دبور است و بارانهای ریز و در روز چهاردهم چیزی ذکر نکرده اند و در روز پانزدهم بعقیده مردم مصر بارانهای تندی خواهد آمد و در روز شانزدهم چیزی ذکر نشده و گویند که در این روز همه آبها بزمین فرو میرود و رود نیل مد و کشش می یابد و علت این امور همانست که در پیش گفتیم که منابع این آبها باهم اختلاف دارد باضافه دیگر اسباب و علل طبیعی و در حزیران در سال بسیط در این روز و در هفدهم حزیران در سالهای غیر بسیط امتلاء اکبر است که عرب و عجم آنرا بزرگ می شمارند و نام او میرین است و معنای این واژه امتلاء و پری آفتاب است که انقلاب صیفی باشد و در این هنگام نور بر ظلمت غلبه می یابد و چیره میشود و فروغ آفتاب چنانکه محمد بن مطیار گفته است بچاهها می افتد و این مطلب جز در بلادی که عرض آن مانند میل کلی باشد و شمس مسامت آن گردد وقوع نخواهد یافت.

طایفه حیوانیه<sup>۱</sup> بر این عقیده اند که آفتاب در وسط سماء تنفس می یابد و

۱- ظاهراً حرانیه است و حیوانیه شنیده نشده

بدین سبب ارواح یکدیگر را در حر کلی میشناسند و در این روز بنظر کردن قبطیان تیمن می جویند و نیز انار را ناشتا میخورند و از بقراط نقل کرده اند که هر کس در این روز ناشتا يك انار بخورد کیان هستی او روشن خواهد شد و تا چهل روز کیموس او صفا خواهد یافت و از حنه هندی نقل کرده اند که بخسرو پرویز گفت خوابیدن در سایه درخت انار شخص را از مرضهای سخت شفا خواهد بخشید و از شر جنیان مصون خواهد ماند و علم سحر و عیافت اینطور اقتضا میکند که در بامداد این روز شخص از خواب بپهلوی چپ برخیزد و پیش از آنکه سخن گوید قدری زعفران بخور کند و در روز هفدهم این ماه بعقیده ذوسیثاوس نوء است و در نزد قبطیان گرمایی حدوث خواهد یافت و در هیجدهم بعقیده قبطیان باد دبور است و گرما و در نوزدهم نزد قبطیان باران است و در بیستم نزد قبطیان باد دبور و باران و رعد است و در بیست و یکم چیزی ذکر نکرده اند و در بیست و دوم بعقیده ذیموقریطس نوء است و در بیست و سوم بعقیده ابرخس باد جنوب و یا دبور خواهد وزید و در بیست و چهارم چیزی ذکر نکرده اند و گفته اند که بادهای مسموم در این روز وزش میگیرد و پنجاه و یک روز این وزش طول می یابد و نیز نهر جیحون مد می یابد و گاهی اتفاق می افتد که بدیگر رودخانه ها و ساکنین کنار آن زیان میرساند و در بیست و پنجم بعقیده قبطیان باد دبور است و گرما در بیست و ششم نزد ذیموقریطس و قبطیان باد دبور است و در بیست و هفتم چیزی ذکر نکرده اند و در بیست و هشتم نزد اوذکسس نوء وقوع خواهد یافت و نزد ذیموقریطس باد دبور و جنوب و باران است سپس باد شمال هفت روز وزیدن خواهد یافت و در بیست و نهم چیزی ذکر نکرده اند و گفته شده که اصحاب تجارب در این روز شبنمها را ملاحظه میکنند و اگر دیدند که شبنم زیادی است چنین حدس میزنند که رود نیل مد خواهد یافت و اگر کم بود نخواهد مد یافت و خشک سالی خواهد شد و در روز سیام نزد قبطیان بادهایی است و هوا صاف نخواهد بود و در سی و یکم چیزی

۱- گویا مقصود از حر کلی همان دوزخ ما مسلمانان باشد

ذکر نکرده اند .

تموز - علمای مذکور در روز اول و دوم آن

تموز

چیزی ذکر نکرده اند و در سوم نزد قاسر و

قبطیان باد جنوب و گرما میباشد و در چهارم بعقیده قبطیان باد خواهد آمد و بسا اتفاق می افتد که در کشور مصر باران نیز می آید و در پنجم نزد قاللبس و مطر و ذورس و ابرخس باد جنوب است و نزد قبطیان باد دبور و رعد است و در ششم نزد قاللبس و مطر و ذورس باد جنوب است و نزد قبطیان باد دبور و رعد است و در هفتم نزد بطلمیوس نوء است و سنان میگوید که بسیاری از اوقات در این روز هوا تغییر می یابد و در هشتم چنانکه ماطن در شهر خود مشاهده کرده شبنم و رطوبتی در هوا وقوع می یابد و در نهم نزد اوقطیمن و فیلفس شبنم است و نزد قبطیان باد دبور است و بادهایی نزدیک بآن و در هم نزد قبطیان هوای بدی است و در بصری بازاری پیا میشود که بیست و پنج روز طول میکشد و این بازار در روزگار بنی امیه از سی تا چهل روز بطول می انجامید و در یازدهم از علمای فن چیزی ذکر نکرده اند و در دوازدهم نزد مطر و ذورس باد دبور است و نزد قبطیان بادهایی وزیدن خواهد گرفت و در سیزدهم بعقیده ابرخس بادهایی است که با یکدیگر ممتزج نیست و سنان بن ثابت میگوید که در بیشتر اوقات هوا در این روز تغییر می یابد و در چهاردهم نزد قاسر باد سختی است و باد شمال بعقیده ابرخس وزیدن خواهد گرفت و نزد قبطیان گرم است و در بیست و پنجم از علمای فن چیزی ذکر نکرده اند و در شانزدهم بعقیده بطلمیوس در شهرهای بارانی باران می آید و نزد ذیمقریطس باران و گرده بادهایی وقوع می یابد و نزد قبطیان باد سختی است و در روز هفدهم بعقیده ذوسیثاوس شبنم و گرم است و در هیجدهم بادهای سالیانه بوزیدن شروع میکند و این مطلب

۱- تموز نیز با تشدید میم است و اینکه سعدی گفته :

عمر برفست و آفتاب تموز اندکی ماند و حواجه غره هنوز

ضرورت شعر تشدید را از بین برده .

بنابر رأی ابرخس بود .

### ایام باحور و شرح آن

باجماع مطلعین از دریا و زارعان و دیگر اهل

تجارب اول ایام باحور است و هفت روز این ایام

بطول میانجامد و آخریر روز آن بیست و چهارم این ماه است و از هر يك از روزهای باحور بر ماههای پاییز و زمستان و پاره‌ای از ماههای بهار استدلال میکنند که چه تغییری در آن بوقوع خواهد پیوست و بیشتر ظهور آن در شبانگاهها و بامدادان خواهد بود و گمان کرده‌اند که ایام باحور برای سال مانند ایام بحران است در امراض حاده و همینطور که در ایام بحران درض دلایل آن از بشارت و انذار از عواقب مرض دانسته میشود ایام باحور نیز چنین است و نام باحور و بحران در لغت یونانی و سریانی از حکم حکام مشتق است و برخی گفته‌اند که بحران واژه ایست تازی و از بحر اشتقاق یافته زیرا بحران مریض بهیجانی که در دریا یافت میشود و مد و جزر نام دارد مانند است و این اشتقاق بسیار نزدیک بنظر میرسد چه علت و سبب در هر دو : بحران مرض ، جزر و مد ، حرکات قمر و ادوار و تشکلاتی است که ماه پیدا میکند اعم از اینکه در دوره کل باشد ، چنانکه آغاز مد هنگامی است که ماه بشرق و غرب از افق برسد و آغاز جزر وقتی است که ماه بدایره نصف النهار و یا نصف‌اللیل برسد ، و یا در غیر دور کلی و این شق نیز اعم از این است که از يك نقطه که ماه حرکت کرده بهمان نقطه برسد و یا از نقطه‌ای که از آفتاب جدا شده بهمان نقطه برسد و باید دانست که مد در نیمه اول ماه قمری قوی‌تر و نیرومندتر از نیمه ثانی است و آفتاب را نیز در این کار تأثیری است .

شگفت آنست که از دریای مغرب نقل کرده‌اند که در ناحیه اندلس در هر غروب آفتابی مد می‌یابد و در مدت یکساعت تقریب پنج فرسنگ الی شش فرسنگ کم میشود سپس شروع بجزر میکند و هیچگاه از این وقت دیر نمیشود .

جمعی گفته‌اند اگر در موقع عشاء روز هیجدهم در آفاق ابر باشد در

۱- باندازه چهار رکعت که از موقع مغرب بگذرد عشاء میگردد و بعقیده شیعه هنگام

فضیلت نماز عشاء است .

آغاز تشرین اول باران و تگرگ خواهد آمد و اگر نیمه شب ابر باشد باران و تگرگ در نیمه ماه خواهد آمد و اگر موقع صبح ابر باشد در آخر ماه امور مذکور وقوع خواهد یافت و همین علامات که در شب گفته شد در روز نیز چنین است و تنها فرقی که هست این است که شب هنگام تغییر هوا بجهت ابر ظاهرتر و پیداتر از روز است .

چنانکه در آغاز کتاب گفتیم روز بر شب مقدم است و بدین جهت در اینجا شب را پس از روز بشمار آورده‌اند و آنانکه شب را بر روز مقدم میدارند گمان کرده‌اند که مقصود از شب هیجدهم شب نوزدهم است و بر روی همین گمان اول بواحیر را از روز نوزدهم محسوب داشته‌اند و آخر آنرا روز بیست و پنجم و روز اول از ایام هفتگانه بواحیر دلیل بر تشرین اول است و روز دوم دلیل بر دوم و روز سوم دلیل بر کانون اول است و بهمین طریق تا آنکه روز هفتم دلیل بر نیشان باشد .

اصحاب تجارب برای از پیش دانستن حالات سال گفته‌اند که اگر بر لوحی اقسام زراعتها را بکارند که تا شب بیست و پنجم تموز شود که آخرین شب این کار است سپس لوح را در زیر آسمان بگذارند بطوریکه هیچ مانعی از طلوع و غروب ستارگان بر آمد نباشد هر زراعتی که در آن سال خوب خواهد شد زرد میگردد و هر زراعتی که بر کت و فراوانی نخواهد یافت سبز باقی میماند و مصریان نیز عمل مذکور را انجام میدادند .

اصحاب تجارب برای اینکه از پیش بحالات سال آگهی یابند حیل‌های بسیاری بکار برده‌اند بحدی که اعمال ایشان داخل در حدود افسون و عزائم گشته است و برخی از ایشان چنین گمان کرده‌اند که چون دوازده برگ زیتون را شخص بگیرد و بر هر یک برگ نام ماهی از ماههای سریانی را بنویسد سپس آنها را در این شب بجای نمناکی بگذارد سحر گاهان هر یک از این برگها که خشک شده باشد دلیل بر این است که در آن ماه باران نخواهد آمد و برخی دیگر از اهل تجارب

گمان کرده‌اند که برای دانستن کم و بیش باران باید بمحلی صاف رفت که در اطراف آن مانعی از باد و بارانهای ریز و شبنم نباشد و باندازه دو ذراع پارچه کتان را بگیرند و بکشند و وزن آنها بخاطر بسپارند سپس این پارچه را بر آن مکان بگسترانند و از آغاز شب تا ساعت چهارم آن بهمین حال آن کتان باقی بماند و بار دیگر پارچه را در ترازو وزن کنند و بهر اندازه که سنگین شده باشد مطابق عدد هر مثقال از وزن زیادتی يك روز از ماه باران می آید .

ایام باحور بطلوع کلب الجبار که شعرای یمانی عبور باشد علامت گذاشته شده و بقراط در کتاب فصول از تناول ادویه حاره و فصد در موقع طلوع این دو ستاره در زمان خود از بیست روز پیش از طلوع تا بیست روز پس از طلوع نهی کرده است و در این مدت زمان شدت گرماست که با آخرین حد خود میرسد و تابستان فی نفسه اسباب حرارت است که رطوبت را بدل به بخار میکند و بقراط در کم بودن حرارت فصد را منع نکرده و چون پاییز آمد و هوا را سردتر و خشک تر کرد شخص از خاموش شدن حرارت غریزی ایمن نخواهد ماند .

جمعی از آنان که از علوم طبیعی واقف نیستند چنین گمان کرده‌اند که تأثیر مذکور منسوب بجرم این کوکب و طلوع آن است حتی اینکه با طلوع حرکت آن ستاره این امر نیز انتقال می یابد .

گفته‌اند این ستاره برای عظمتی که دارد هوا را گرم میکند بقسمی که محتاج و نیازمند می‌شویم که جایگاه آنها بشناسیم و هنگام طلوع آن را بدانیم . چنانکه ابونواس گفته :

مضی ایلول و ارتفاع الحرور      واخبت نارها الشعری العبور<sup>۱</sup>

۱ - فقوماً والحقاً خمرأ بماء      فان نتاج بینهما السرور

دو شعری در آسمان داریم شعرای عبور و غمیصاء و عرب این دو را شعریان گویند و شعری پس از خورشید درخشانترین ستاره آسمانست و عرب جاهلیت آنها می پرستید از این رهگذر قرآن می گوید که خدا خدای شعری است (وانه هورب الشعری)

علی بن علی کاتب نصرانی بر این گمان بوده که بدین سبب اول ایام باحور بیست و دوم تموز شد که بانتقال شعرای عبور انتقال یافته و این ستاره در طول سال در مداری که موازی با معدل النهار<sup>۱</sup> است دور میزند و مقصود بقراط از این وقت منتهای گرمای تابستان و اشتداد حرارت بود که چون آفتاب بسمت الراس ما نزدیک میشود و در فلک خارج مرکز از اوج خود شروع بحضیض میکند حرارت هوا از قرب خورشید اشتداد مییابد و این امر در زمان بقراط با طلوع شعری موافق بوده و بقراط بگمان اینکه حقیقت حال بر کسی از اهل علم پوشیده نخواهد ماند بطور اطلاق از فصد و شراب دوائی حال منع کرده .

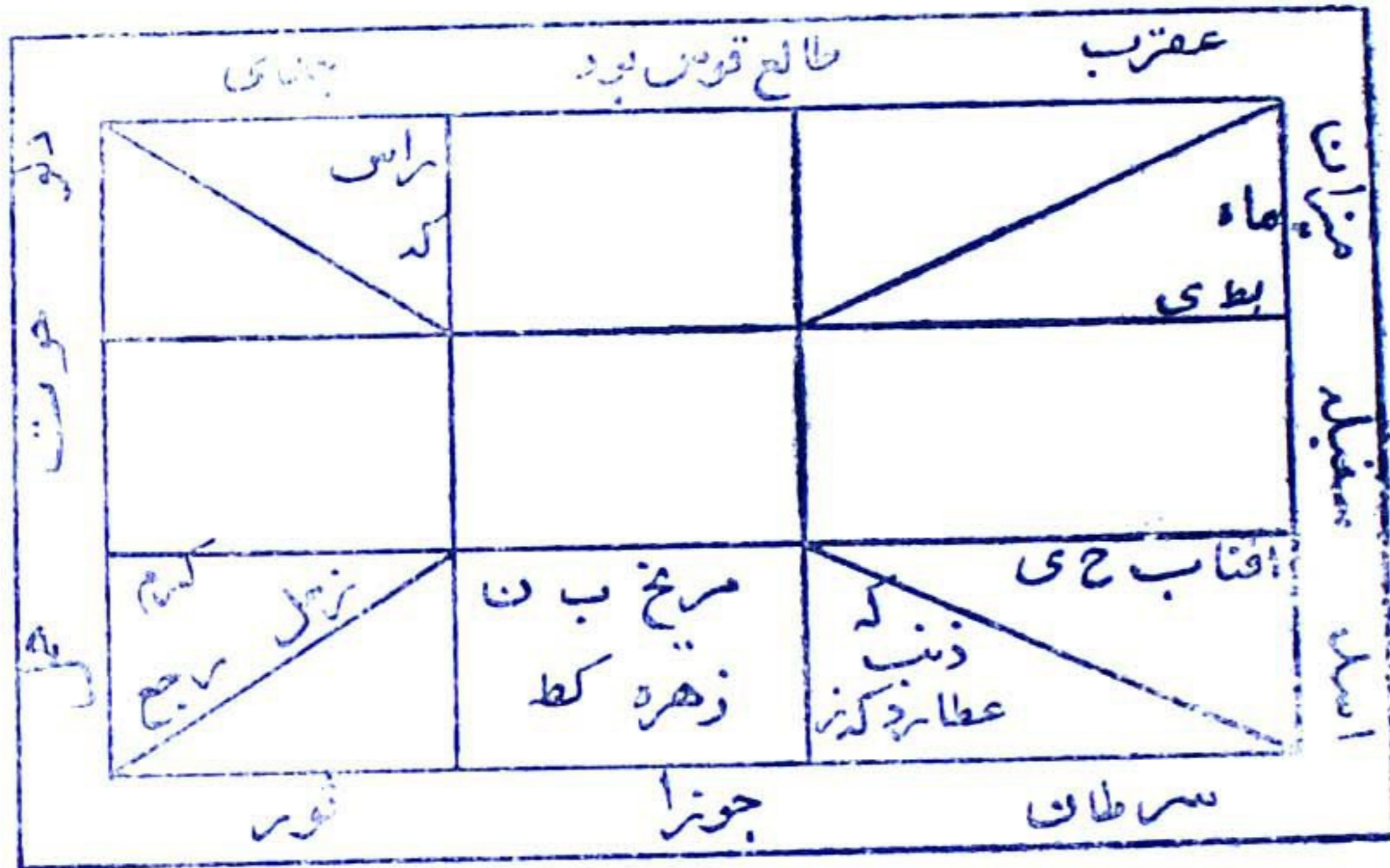
سنان در کتاب انواع می گوید که برای برزیگران هفت روز از اول تموز بمنزله ایام باحور است که بر احوال هر یک از ماههای زمستان از این هفت روز استدلال میکنند و نام این هفت روز بواحیرالرعاة است و در این هفت روز احوال هوا با روزهای پیشتر و بعد از آن مابین است و هوا از ابر در این چند روز بطور کلی یا جزئی خالی نخواهد ماند و در روز نوزدهم نزد قبطیان باران و گرماست و سگهای دریایی در این روز خیلی قوی میشوند و زیان بسیار میرسانند و در بیستم نزد قبطیان باد دبور و یا بادهای مشابه آن وزیدن خواهد گرفت و اصحاب تجارب گفته اند که چشم درد در این روز زیاد است و در بیست و یکم نزد اوقطیمن بادهای سالیانه خواهد وزید و نزد قالبس و اوقطیمن و مطروذورس آغاز گرماست .

در بیست و سوم در دریا هوای سردی است و نزد فیلفس و مطروذورس بادهایی خواهد آمد و بعقیده قبطیان بادهای سالیانه شروع بوزیدن خواهد کرد و ابو جعفر منصور در این روز بود که بساختن مدینة السلام آغاز کرد و این همانست که در جانب

۱- تمام ثوابت در مدارات موازی با معدل دور میزند و عرض آنان ثابت است و مقداری حرکت طولی دارند که این حرکت علی التوالی است و در ارساد اسلامی بطور مختلف یافت شده و علمای اروپا مقدار واقعی آنرا بدست آورده اند و بر اهل نجوم پوشیده



غربی از دجله بغداد واقع شده و مدینه المنصور نام دارد و این قضیه در سال ۱۰۷۴ اسکندری بوده و اصحاب احکام نجوم بشناسایی این وقت و تاریخ آن برای معرفت تحویلات و ادوار و تسیر زمانها از این سال نیازمندند که برای صاحبان آنها حکم نجومی استخراج کنند و نوبخت این وقت را اختیار کرده بود و هیئت فلک و مواقع ستارگان در فلک موافق این شکل بود که مشاهده میکنید در بیست و چهارم این



ماه نزد فیلفس و مطر و ذورس بادهایی خواهد وزید و نزد اوز کسب بادهای سالیانه وزیدن خواهد گرفت و در بیست و پنجم بعقیده اوز کسب و قاسر باد جنوب است و نزد قبط باد دبور یا جنوب است و در این روز از جماع و کارهای پر زحمت نهی کرده اند و رود جیحون در این روز مد می یابد و در بیست و ششم نزد فیلفس و ماطن و مطر و ذورس و ذیمو قریطس و ابر خس باد جنوب و گرم است و در بیست و هفتم بعقیده اوقطیمن و ذوسیثاوس شبنم و رطوبی احداث می گردد و نیز هوایی است که باعث اختناق می گردد و باید دانست که علت اختناق هوا یکی این است که آسمان از ابر مسدود گردد و هوا جریان نیابد هر چند ممکن است برخی از بلاد طبعاً اینطور باشد بدون سبب مذکور چنانکه جیهانی حکایت می کند که در پشت پلی که چینیان قدیم در زمانهای خیلی دور از سر کوهی بکوهی دیگر احداث کرده بودند و این پل در راهی که از ختن بسوی دارالسلطنه پادشاه و خاقان چین می رود، واقع

است این هوای مختلق موجود است و هر کس از پل تجاوز کند بهوایی داخل میشود که نفس را میگیرد و زبان را سنگین می کند و بسیار اتفاق افتاده که جمعی از راهروان آنجا بدین علت جان سپرده اند و مردم تبت ماوراء این پل را کوه زهر نامیده اند. در بیست و هشتم چیزی ذکر نکرده اند و در بیست و نهم این ماه بادهای سالیانه بعقیده ذوسیثاوس شروع بوزیدن می کند و نزد قبطیان در این روز گرمای بسیاری است و در این روز بازار بصری یکماه برپا میگردد و در سلمیه<sup>۱</sup> بازاری بطور دو هفته برپا میگردد و در روز سی ام بادهای سالیانه بعقیده اوز کس و زیدن می گیرد و نزد قبطیان بباد دبور و گرماست و در سی و یکم نزد قاسر باد جنوب است.

آب - روز اول این ماه نزد ابرخس گرماست و

### آب

در دوم چیزی ذکر نکرده اند و در سوم بعقیده

اود کس و ذوسیثاوس گاهی شبنم وقوع می یابد و نزد قاسر در این روز نوء است و در چهارم نزد اوز کس گرمای سختی است و در پنجم هوا گرم می شود و را کد می ماند بقسمی که باعث اختناق می گردد سپس بعقیده قبطیان و ذوسیثاوس بادهایی خواهد وزید و در اذرعاز بازاری بمدت پانزده روز برپا می شود و در اردن و نواحی فلسطین نیز در این روز همینطور است و در ششم و هفتم چیزی ذکر نکرده اند و در هشتم هوا بعقیده قاللبس ر کود می یابد و علت اختناق می گردد و نزد قبطیان باد و گرمای شدیدی وقوع خواهد یافت و سنان بن ثابت میگوید که بسیار روی میدهد که هوا در این روز تغییر می یابد و در نهم بعقید اوقطیمن و قاسر هوای گرم و را کدی است و نزد قبطیان بباد جنوب و کدورت در هواست و در دهم نزد اوز کس و مطر و ذورس و ذوسیثاوس گرماست و هوای را کد و نزد ذیموقریطس نوء است و این روز جداً هوا گرم میشود و در یازدهم بادهای شمال بعقیده قاللبس و اوقطیمن و فیلس از وزیدن آرام میگیرد و نزد اوز کس بادهای بسیار سخت بطور حتم

خواهد وزید و بعقیده ابرخس بادهای مختلفی با یکدیگر خواهد وزید و نزد قبطیان رعد است و سنان میگوید که هیچ نمی شود که این روز بدون تغییر بماند و برای من و دیگر مردمی که بتجربه حالات روزها پرداخته اند مانند این روز دیده نشده که هوا بطور حتم تغییر یابد و مبدل بهوایی خوش شود و نیز سنان میگوید که این روز اولین روزی است که هوای عراق رو بخوبی و خوشی می گذارد و گاه بطور وضوح این امر مشاهده می شود و گاهی بطور پنهانی و امکان ندارد که هیچکدام نباشد و نیز سنان می گوید که برخی از قدما این روز را ابتدای هوای پاییزی دانسته اند و برخی روز بعد را برای این کار معتبر دانسته اند و در روز دوازدهم نزد اوقطیمن و قبط گرماست و روز سیزدهم نزد قاسر نوئی است و هوا را کد خواهد ماند و سنان می گوید گاه می شود که هوا بطور اتفاق تغییر می یابد و در چهاردهم و پانزدهم چیزی ذکر نکرده اند و گفته اند که بادهای سموم در این روز از وزش آرام می گیرد و در نوزدهم نزد ذیموقریطس نوء است و باران و باد و نزد قبطیان باد دبور است و در بیستم نزد ذوسیثاوس نوء است و بعقیده قبطیان هوا گرم می شود و درهم گرفته میگردد و در بیست و یکم چیزی ذکر نکرده اند و در بیست و دوم بنا بر رأی اوز کس دبور و رعد است و نزد قاسر و قبط نوء است و هوای این روز بسیار بد خواهد بود و در بیست و سوم نزد قبطیان باد دبور است و در بیست و چهارم نزد اوز کس و مطر و ذورس نوء است و گرما کمی رو بستنی میگذارد و این قضیه وقتی اتفاق می افتد که آفتاب از برج سنبله شش درجه قطع کرده باشد و در بیست و پنجم نزد اوز کس نوء است و نزد ابرخس باد جنوب است و نزد قبطیان گرماست و در بیست و ششم نزد ابرخس بادهایی است که دور میزند و میان این روز و اول ایام عجوز درست نصف سال است و در این روز برای اینکه گرما میخواید زایل شود هفت روز بشدت خود می افزاید چنانکه سرما نیز چنین است و آخر این هفت روز اول ایلول است که اعراب آنرا وقده سهیل نام گذاشته اند و این بادها برای طلوع جبهه وزیدن میگیرد و چون سهیل پیشتر از آن طلوع میکند از اینرو

بنام سهیل نامیده شده و هوای این ایام از روزهای قبل و بعد گرم تر میشود سپس شبها خنک می گردد و این امر نزد عموم مردم معروف و مسلم است بقسمی که قابل تخطی نیست و محمد بن عبدالملک زیّات میگوید :

بردالماء وطال الليل والتذ الشراب  
ومضى عنك حزيران و تموز و آب

در روز بیست و هفتم این ماه نزد فیلفس نوعی واقع میشود و در بیست و هشتم نزد قبط باد دبور است و در بیست و نهم رعد و بارانهایی وقوع خواهد یافت و بعقیده ابرخس و اوز کسب بادهای سالیانه ساکن خواهد گشت و در روز سیام نزد ابرخس نوء است و در سی و یکم بعقیده بطلمیوس بادهای سالیانه ساکن میشود و بعقیده اوز کسب در این روز بادهایی است و نزد قاسر بادهای بارانهای و رعد است و نزد ابرخس باد صباست .

ایلول - روز اول آن نوعی واقع می شود و

### ایلول

بادهای سالیانه بعقیده قاللبس ساکن می گردد

و در منبج بازاری بپا می شود و در دوم بعقیده مطر و ذورس هوا کدورت می یابد و قونون می گوید که وزش بادهای سالیانه در این روز با آخر می رسد و در سوم بعقیده اوز کسب باد و رعد است و هوا کدورت می یابد و بعقیده ابرخس شبنم و رطوبت در هوا احداث می شود و بعقیده قبط باران و رعد و وقوع خواهد یافت و در این روز در امکانه سردسیر شروع بآتش افروختن می کنند و در چهارم هوا کدورت می یابد و بعقیده قاللبس و اوقطیمن و فیلفس و مطر و ذورس هوا اختلاف می یابد و بعقیده اوز کسب باران و رعد و بادهاست و در پنجم بادهای سالیانه بعقیده قاسر ساکن می شود و در دریا باران و هوا سردی است و برای قبطیان باد جنوب خواهد وزید و در این روز شیرازه گرما بطور کلی از هم گسیخته می شود و زمان حجامت می گردد و تا چهل روز فصد و آشامیدن در آن جایز است و در ششم بعقیده قبط باد دبور است و در هفتم بعقیده فیلفس هوا مکدر می شود و نزد ذوسیثاوس نوء واقع می شود و در هشتم بعقیده قبطیان نوء و باد دبور است و در نهم چیزی ذکر نکرده اند

و در روز دهم بعقیده ذوسیثاوس هوا ممتزج نیست و در یازدهم بادهای شمال بعقیده قاسر آرام می گیرد و در دوازدهم بعقیده اوزکس باد جنوب است و در سیزدهم بعقیده قالبس و قونون نوء است و در چهاردهم بادهای شمال بعقیده اوزکس آرام می یابد و بعقیده ذیموقریطس و مطر و ذورس نوء است و پس از این روز دیگر پرستو دیده نمی شود و در پانزدهم بعقیده ذوسیثاوس رطوبت و شبنم و نزد قبطیان نوء و بارانهایی است و شانزدهم در هوا کدورتی یافت می شود و بنا بر رأی ابرخس در دریا باران می آید و چون سال بسیط باشد در این روز در سال غیر بسیط در روز هفدهم شبانه روز برای دومین بار متساوی می گردند که مطابق پایین ایرانیان و بهار چینیان باشد و ما در گذشته مجال بودن این قضیه را مبرهن نمودیم و گفته اند بادهایی که در این روز می وزد جانقزا و روحانی است و نگاه کردن بآبری که در این روز ارتفاع یافته باعث لاغر گشتن جسد می گردد و روح را میکاهد و من گمان می کنم که مقصود از این عبارت ترساندن از سرما و گذشتن زمانهای خوش است.

علم عیافت<sup>۱</sup> و سحر اینطور اقتضا می کند که شخص بحالت سجود از خواب برخیزد و پیش از آنکه سخن گوید قدری طرفاء<sup>۲</sup> تدخین کند و گفته اند زنی که نازاد باشد چون در این روز بهسها نظر کند سپس شوهر با او نزدیکی نماید آبتن خواهد شد و نیز گفته اند که در این روز آبهای دریاها گوارا می گردد و ما در پیش امتناع این قضیه را بیان نمودیم.

این استوای دوم که گفته شد در زیج سند و هند برای هنود عیدی بزرگی است و بمنزله مهرگان ایرانیان است و در این روز بیکدیگر گوهرهای گرانبها و اشیاء پر قیمت را هدیه میفرستند و در هیاکل و معابد خود تا نیمروز گرد می آیند سپس بعزم گردش و تفرج بیرون میروند و چون در مجالس خود جمع شدند برای زمان و خداوند تعالی خضوع و خشوع می کنند.

در روز هفدهم در دریا بارانهایی خواهد آمد و بعقیده مطر و ذورس در هوا کدورتی یافت می شود و در هیجدهم بعقیده قبط باد دبور است سپس باد صبا خواهد

۱- عیافت باکهانانت از نظر معنی نزدیک است. ۲- طرفاء بوته گزاست و ثمره آن

وزید در نوزدهم بعقیده اوز کس رطوبت و شبنم حادث می گردد و بعقیده قبطیان باد دبور و باران خواهد آمد و ترشچی در هوا احداث می شود و در این روز آب از قسمتهای بالای درخت<sup>۱</sup> بهر گهای آن میرود و در بیست و دوم چیزی ذکر نکرده اند و در بیست و سوم بعقیده اوز کس باران است و بعقیده ابرخس باد دبور و یا جنوب است و در بیست و چهارم از علمای فن چیزی نقل نشده و بازار ثعالبه در این روز برپا می گردد و اصحاب تجارب می گویند باید بیادهای این روز نظر کرد هر بادی که تا شامگاه و یا تا نیمروز بوزد از دیگر بادها در ایام سال بیشتر خواهد وزید و این روز را انقلاب بادها نام گذارده اند و کلاغهای دو رنگ در اکثر بلدان در این روز می آیند و در بیست و پنجم بعقیده ابرخس و اوز کس نوع است و مطابق گفته ابرخس باد دبور و یا جنوب است و هیچیک از قدما در روز سی ام حدوث امری را در هوا و در غیر آن ذکر نکرده اند.

این بود ایامی که در روم مستعمل است و آنچه را که سنان بن ثابت در کتاب انواع خود ذکر کرده بود ما بدون نقص کلیات آنرا در این دفتر ذکر کردیم و از این جهت آنرا به اسماء سریانی خواندیم که بدین نام مشهورتر است و باز گشت آن بیک چیز است و اکنون آنچه را که یهود در ماههای خود بکار می بندند بیان می کنیم.

۱ - مقصود از بالای درخت ریشه درخت است چنانکه ابن سینا در روانشناسی شفا گوید: «مناسبتر آنست که فوق در نبات آنجا باشد که سر نبات است و سر نبات ریشهی آن باشد که منشاء تولید نبات است» ص ۵۵ و ۵۶ ترجمه علم النفس شفا

## فصل چهاردهم

در ماههای یهود و کارهایی که باید در آن انجام یابد گفتگو می کند.

گوییم: از آنچه گذشت دانستیم که از چه راه ممکن است آغاز سال یهود را بدست آورد و کیفیات آنرا نیز فهمیدیم و از حساب و جداول و ترتیب ماههای ایشان و آغاز این ماهها و شماره روزهای آن فارغ شدیم اکنون باید که اعیاد و ایام یهود را نیز ذکر کنیم و چون این امور را بدانیم خواهیم دید که بچه سبب یهود روا نمیدانستند که روز اول سال چند روز معین باشد که گفته شد پس برای دانستن این مقصود با آغاز ماههای ایشان ابتدا می کنیم.

**تشری** سی روز است و یک غره بیشتر ندارد چنانکه در پیش گفتیم ممکن نیست که اول این ماه روز یکشنبه و چهارشنبه و جمعه باشد و اگر ماهی چنین روی داد که آغاز ماه این چند روز اتفاق افتد باید آنرا اول ماه ندانست و روزی که پس از آن است اگر صلاحیت داشته باشد اول ماه بدانیم و یا آنکه باید روزی را که پیش از غره است در صورتی که روز بعدی بشرایطی که در جدول حدود که در پیش گفته شد مشروط نیست اول ماه دانست و یهود این کار را دخی گویند.

روز اول تشری عید آغاز سال است و در این روز یهود در بوقها و شاخها میدمند و نیز کار کردن در این روز را روا نمیدارند چنانکه در روزهای شنبه کار کردن سزا نیست و یهود چنان گمان کرده اند که در این روز بود که ابراهیم پسر

خود اسحق را بقر بانگاہ برد و بہ قوچی فدیہ دادہ شد و ذبیح نزد اہل کتاب اسحق است ولی در قرآن نصی صریح است کہ ذبیح اسمعیل می باشد و این نص در سورہ صافات است و از پیغمبر روایت شدہ کہ فرمود من پسر دو ذبیح ہستم یعنی عبد اللہ۔ بن عبدالمطلب و اسمعیل و اگر بخواہیم این مسئلہ را زیادتر بسط دہیم بحث ما پراکنده می شود واللہ اعلم۔

روز سوم این ماہ روزہ کدلیا می باشد و او پسر احویقام بود کہ از جانب بخت۔ نصر بر بیت المقدس حکمران بود و در این روز چاہی را پر از آتش کردند و او را با ہشتاد و دو نفر کشتند و در آن چاہ افکندند پس از این جہت بنی اسرائیل غمگین شدند و روز پنجم روزہ عقیباست و بدین سبب یہود این روز را روزہ می دارند کہ عقیبا را مجبور کردند بت پرستد و او زیر این بار نرفت پس او را در صندوقی نشانیدند تا از گرسنگی بمرد و در کنار او بیست نفر از اصحاب او محبوس بودند۔ در ہفتم روزہ عذاب است و شرح این قصہ آن است کہ چون داود بنی اسرائیل را بشمرد از شمارہ ایشان بہ عجب و غرور افتاد و بنی اسرائیل از کثرت عدد خود خیلی تبختر کردند پس خداوند بر ایشان غضب کرد و ناٹان نبی را بنزد داود و طوایف بنی اسرائیل فرستاد و ایشان را بشمشیر و قحط و مرگ ناگہانی ترسانید و انذار این نبی تحقق یافت پس بنی اسرائیل ترسیدند و این روز را روزہ داشتند۔

بیان عقیدہ برخی از یہود  
در سبب گوسالہ پرستی آنان  
در این روز بود کہ بنی اسرائیل برای اینکہ  
گوسالہ پرستیدہ بودند برخی برخی را کشتند و

بنی اسرائیل می گویند کہ ہارون گوسالہ را ساخت و در تورات ہم اینطور ذکر  
شده ۔

یعقوب بن موسی تفرشی<sup>۱</sup> یہودی در گرگان برای من حکایت کرد کہ چون  
موسی خواست با بنی اسرائیل از مصر بیرون بیاید چون یوسف بدیشان وصیت کردہ  
بود کہ ہنگام بیرون رفتن از مصر تابوت او را ہم با خود ببرند و یوسف در قعر نیل



مدفون بود و آب نیل از روی قبر او روان بود موسی نتوانست که او را بیرون آورد و کاغذی گرفت و پاره‌ای از آنرا بمانند شکل ماهی برید و چیزی بر آن خواند و دمید و روی آن نوشت و در نیل انداخت و کمی تأمل کرد و منتظر شد و اثری ندید کاغذ دیگری گرفت و بصورت گوساله برید و چیزی بر آن نوشت و خواند و بر آن دمید و خواست چنانکه کاغذ اول را در آب انداخت اینرا هم بیندازد که ناگاه تابوت پیدا شد و کاغذی را که در دست داشت و بشکل گوساله ساخته بود از دست بینداخت و برخی از اشخاص که حاضر بودند آنرا ربودند و چون موسی غیبت کرد و بکوه رفت که تا با خدا مناجات کند و بنی اسرائیل از طول اقامت موسی در کوه خسته شدند نزد هارون رفتند و گفتند که تو برای ما شخص دیگری را که ثانی موسی باشد بدست آر و شکی نیست که در این وقت هارون بیچاره شد و گفت تمام زیورهای زنان خود را نزد من بیاورید و مقصود هارون این بود که وعده را بتأخیر بیندازد چون میدانست که زنان یهود بزودی در دادن زیورهای خود شتاب نمی‌کنند و شاید که موسی پیش از این کار برگردد و قضا را چنین اتفاق افتاد که بزودترین اوقات زنها زیورهای خود را بهارون بخشیدند و تمام این زیورها را نزد هارون آوردند و هارون آنها را آب کرد و ریخت این ریخته بشکل دیگر ریختنها در آمد و باز باردیگر بتعجیل این کار را اعاده کرد و امید داشت که موسی رجوع کند و یا از موسی آگاهی یابد و صورت آن گوساله را که موسی بر کاغذ کشیده بود با هارون حاضر بود و با خود گفت که از صورت ماهی، آیتی عجیب ظاهر گشت اکنون ببینیم که از صورت گوساله چه ظاهر میشود پس صورت را در طلای آب کرده انداخت و چون طلاها بسته شد گوساله‌ای پدید گشت که فریاد میکرد و در این هنگام بنی اسرائیل مفتون شدند و آنرا پرستیدند و هارون در این کار قصد عمد نداشت.

در روز دهم این ماه روزه کیپور است که آنرا

### روزه کیپور

عاشوراء میگویند و آن روزه ایست که از میان

روزهای دیگر فرض و واجب است و دیگر روزه‌ها مستحب است و این روز را یهود

از نیم ساعت بغروب آفتاب مانده تا نیم ساعت بغروب روز دهم که درست بیست و پنج ساعت باشد روزه میدارند و روزهای مستحبی را هم یهود همینطور بجای می آورند و بدین سبب است که نمی شود بنا بر مذهب یهود دو روز پشت سر هم روزه باشد زیرا يك ساعت میان این دو روز مشترك است و نمی شود افطار کرد.

يعقوب تفرشی می گوید که روزه بیست و پنج ساعتی مخصوص باین روز است اما روزهای دیگر را میشود مانند مسلمانان روزه گرفت و در این روز خداوند با موسی بن عمران تکلم کرد و روزه این روز برای هر گناهی که بغلط صادر شده کفاره است و هر یهودی که این روز را روزه نگیرد باید کشته شود و در این روز پنج نماز خوانده می شود و در آن سجده می کنند و در دیگر اعیاد چنین چیزی نیست.

در روز پانزدهم عید مظل<sup>۱</sup> است و آن هفت روز پی در پی است و در این عید یهود از شاخه های بید و نی در صحن خانه های خود سایه می اندازند و این کار بر شخص مقیم واجب است نه مسافر و در این عید نباید کار کرد زیرا خدا در سفر دوم تورات چنین می گوید که در پانزدهم شهر هفتم عید مظل است و هفت روز کار نکنید و بروی خداوند شادی کنید و بخرامید و این هفت روز را در سایه بنشینید که تا اولاد شما بدانند که من بنی اسرائیل را وقتی از مصر بیرون آوردم هفت روز در مظل نشانیدم و جماعت یهود این هفت روز را عید میگیرند و ابو عیسی و راق در کتاب مقالات می گوید که سامره این روز را عید نمی گیرند و آخرین روز عید مظل روز هفتم این عید است.

بیست و یکم این ماه را عرافا گویند و در این روز بود که ابر بر بنی اسرائیل در تیه سایه افکند و عید جمع در این روز است زیرا یهود در هارهای بیت المقدس برای حج جمع میشوند و به اورون که در کنائس ایشان مانند منبر است طواف می کند.

روز بیست و دوم عید تبریک است و آن برای استکمال اعیاد است و نباید در این روز کار کرد و بزعم ایشان تورات در این روز تمام شد و بایشان تسلیم گشت که تا در صلوات<sup>۱</sup> که کنائس باشد گذاشته شود و یهود در این روز تورات را بیرون می‌آورند و بآن تبرک می‌جویند و بیاز کردن تورات و قرائت آن فال نیک می‌گیرند.

**مرحشوان** همواره این ماه را دو غره است و در سالهای تام شماره روزه‌های آن سی روز است و در سالهای معتدله و ناقصه بیست و نه روز است و در این ماه عیدی نیست.

در روز ششم این ماه روزه صید یقیا است و سبب اینکه این روز را یهود روزه می‌دارند این است که بختضر اولاد صید یقیا را جلوی چشم او کشت و او صبر و شکیبایی را پیشه خود ساخت و گریه نکرد و اظهار جزع نمود و بنی اسرائیل از این مصیبت غمگین شدند و این روز را روزه گرفتند و برخی از یهود مخالفت نموده‌اند و این روزه را در دوشنبه‌ای که میان هشتم و سیزدهم باشد روزه میدارند و این کار بروش یهود مانند نیست و بروش ترسایان شبیه‌تر است زیرا یهود روزه‌های خود را در روزهایی که در ایام ماه باشد قرار می‌دهند نه در ایام هفته.

**کسلو** همواره در سالهای تام یک روز اول ماه دارد و شماره روزه‌های آن سی روز است و در سال معتدل و تام و در سالهای ناقص بیست و نه روز است.

یهود روز هشتم این ماه را روزه میدارند و سبب این است که یهو یا قیم کاغذ هایی را که قینوث نام داشت که معنای آن (نوحه‌ها و سوگواری‌هاست) بسوزانید و در این نوشته‌ها و عده‌هایی بود که خداوند به ارمیای نبی در چگونگی آتیه‌داده بود و آنچه را که باید در آینده سختی به بینند در آن مکتوب بود و ارمیا این وعده را بتوسط بوروخ بن زیون نزد یهو یا قیم فرستاد و یهو یا قیم این کاغذها را گرفت

۱- لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع و صلوات و در این يك مورد در قرآن صلوات بمعنی کنائس آمده و در دیگر موارد صلوات جمع صلات بمعنای نماز است و بر بسیاری از مفسران فرق این کلمه پوشیده مانده .

و در آتش انداخت و این کار باعث شد که نوحه و سوگواری یهود دو برابر شد.

شب بیست و پنجم این ماه اول عید حنکه است

### شرح عید حنکه

و معنای این کلمه پاکیزگی است و این عید

هشت روز است و در شب اول این عید یهود بشماره ساکنان خانه در دهلیز خانه یک چراغ می افروزند و در شب دوم دو چراغ و در شب سوم سه چراغ تا آنکه بطور تصاعد در شب هشتم برای هر یک نفر هشت چراغ شود و می گویند مقصود از این کار این است که روز بروز بپاکیزه کردن بیت المقدس و تقدیس آن شکر و سپاسگزاری خداوند را زیادتر می کنند و شرح این قصه آن است که اخشطینوس پادشاه یونانیان بر یهود غالب شد و هر عروسی را که می خواستند برای داماد ببرند او از سردابی که برای این کار فراهم کرده بود، و دو ریسمان که بهر یک زنگ کوچکی آویخته بود، یکی را چون حرکت می داد باید عروس را بنزد او آورند و پس از آنکه عروس را ازاله بکارت می نمود ریسمان دیگری را حرکت میداد و عروس را برای داماد می بردند و در بنی اسرائیل مردی بود که هشت پسر و یک دختر داشت و مردی دیگر این دختر را خواستگاری کرد، پدر دختر داماد را گفت که اگر من دختر را بتو بدهم نخست باید که این پادشاه پلید او را ننگین کند و بتو نخواهد حلال گشت و اگر بخواهم ندهم از خشم و غضب او می هراسم سپس، روی خود را بسوی پسران کرد و ایشانرا سرزنش نمود، یکی از پسران که از همه خردسالتر بود برخاست و جامه زنان پوشید و خنجری در زیر جامه پنهان کرد بدربار پادشاه شتافت و چنین وانمود کرد که روسپی است، چون پادشاه آگاه شد ریسمان راست را به جنبش در آورد و او را بسرداب آوردند و هنگامی که میخواست با او خلوت کند نوجوان برجست و خنجر را کشید و سر پادشاه را از تن جدا کرد و ریسمان چپ را حرکت داد و با سر بریده از سرداب بیرون شد و سر را در میدان بیاویخت و بنی اسرائیل از این امر خرسند شدند و بشماره این برادران روزه داشتند.

طیبت در سال ناقصه یک اول ماه دارد و در سال تام و معتدل دو غره دارد

و شماره روزهای آن بیست و نه روز است و در پنجم آن آغاز پیدایش تاریکی است و شرح این قصه آن است که تلما پادشاه روم تورات را از یهود خواست و بزور یهود را واداشت که بیونانی ترجمه کنند و ترجمه را در خزانه خود نگهداشت و یهود می گویند تورات سبعین این است و سه روز و سه شب دنیا بواسطه این کار تاریک شد و در روز هشتم روزه است و این روز آخرین روز معروف آن سه روز تاریک است که سبب آن گفته شد و در نهم این ماه روزه ای است که یهود مأمور شدند آنرا روزه بدارند و سبب آن دانسته نشد و در روز دهم این ماه نیز یهود روزه میدارند زیرا بختنصر در این روز وارد شده و بیت المقدس را محاصره کرد.

شفط يك اول ماه دارد و سی روز است و روز

### بیان روز فتنه

پنجم آنرا باید روزه گرفت و سبب آن این

است که صدیقین در ایام یوشع بن نون مردند و برخی از یهود در دوشنبه این ماه که میانه دهم و پانزدهم باشد این روز را روزه می گیرند. و در روز سیزدهم روزه فتنه است و علت آن این است که اولاد بنیامین شروع به فسق و فجور کردند و عمل قوم لوط را انجام دادند و مردی با زن و کنیز خود از میان آنان بحج بیت المقدس میرفت و مردی که با او همشهری بود او را شب بخانه خود دعوت کرد و چون مهمان شبانگاه بخانه او رفت اهل قریه در خانه جمع شدند و از میزبان مهمانان را برای کار زشت خواستند و صاحب خانه دختر خود را برای ایشان فرستاد و گفتند ما با این دختر نداریم سپس صاحبخانه کنیز مهمان را برای ایشان فرستاد و جمعیت همه شب را با این کنیز بکار زشت پرداختند و در صبحگاهان این کنیز بمرد و صاحب این کنیز جسد او را بشماره اسباط پاره پاره کرد و برای اینکه اسباط یهود را بخشم آورد پاره ای از این جسد برای هر سبطی فرستاد و همه اسباط گرد آمدند و باسبط بنیامین بجنگ پرداختند ولی نتوانستند که ایشان را مغلوب کنند پس این روز را اسباط روزه گرفتند و از خدا خواستند که ایشان را بر سبط بنیامین چیره کند و باز بجنگ پرداختند و چهل هزار نفر از سبط بنیامین کشته شد و از دیگر اسباط هفتاد

هزار.

**آذار اول** این ماه در سالی که عبور است ماه کبیسه است و در سالهای بسیط این ماه محسوب نیست و آذار نیز دو اول ماه دارد و شماره روزهای آن سی روز است و در این ماه روزه و عید نیست.

**آذار ثانی** آذار اصلی این است و در سالهای بسیط بطور مطلق گفته می شود آذار.

این ماه را دو اول ماه است و شماره روزهای آن بیست و نه روز است و در يك روز این ماه روزه ایست که موسی بن عمران در آن روز مرد و من و سلوی بمرک او منقطع شد و در روز نهم روزه ایست که بنی اسرائیل وقتی میان اهل شما و اهل بیت هلال نزاعی روی داد و بیست و هشت هزار نفر از ایشان کشته شد این روز را روزه داشتند و برخی این روز را در دوشنبه‌های که میان دهم و پانزدهم این ماه باشد روزه میدارند.

روز سیزدهم این ماه روزه بوری می باشد و معنای آن قرعه کشیدن است و بدین سبب یهود این روز را روزه میدارند که همامان مردی فقیر و بیچاره بود و برای اینکه کاری بدست آرد بشهر شوشتر عزیمت کرد ولی در راه پیش

روز بوری و قصه همامان که وزیر خشایار شاه شد تا آنکه به همامان سوزان برسد و برای خوشحالی و سرور از توطئه این وزیر، یهودان روز کشته شدنش را عید گرفتند

آمدهایی برای او روی داد که نتوانست بمقصد برسد و همامان بر سر گورستان نشست از هر مرده‌ای که می بردند بختک بسپارند سه درهم و نیم میگرفت تا آنکه دختر اخشورش پادشاه مرد و این نعش را نزد او آوردند و همامان همین مقدار را که از دیگر مردگان می گرفت از برندگان جنازه بازخواست کرد و ایشان این مال را نپرداختند همامان هم نگذاشت که مرده را ببرند عاقبت برندگان جنازه حاضر شدند که همان سه درهم و نیم را بدهند و همامان حاضر نشد که بگیرد و بیشتر خواست و آنان نیز پیوسته حاضر می شدند که همامان میگوید پردازند تا آنکه

بمبلغ زیادی رسید و این خبر را بگوش پادشاه رسانیدند و پادشاه گفت همین مبلغ را باو بدهید و پس از هفت روز پادشاه هامان را خواست و گفت کدام شخص بتو امر کرده که چنین کنی؟ هامان بدون درنگ گفت: کدام شخص مرا از این کار نهی کرده و پادشاه باز پرسش خود را تکرار کرد تا آنکه هامان گفت اگر اکنون مرا از این کار نهی میکنید من دیگر این کار را نخواهم کرد و فلان مقدار بدره که پر از دینار است از روی رضا و رغبت و پیشکش می کم پادشاه از شنیدن این مقدار که هامان گفت در شگفت شد که چطور با آنکه حل و عقدی در دست این مرد نیست این مبلغ را فراهم کرده و با خود اندیشید که شخصی که از حکومت بر مردگان بتواند این مقدار سیم و زر جمع آوری کند خوب است من او را وزیر و مستشار خود گردانم ازینرو همه کارهای کشور را بدست او داد و مردم را به اطاعت او امر کرد و هامان با یهود دشمن بود و از علمای رمل پرسید که شومترین اوقات برای بنی اسرائیل چه وقت است گفتند ماه آذار زیرا موسی که پیشرو و راهنمای این گروه بود در این روز بمرد و از تمام روزهای آذار روز چهاردهم و پانزدهم مشموم تر است.

هامان باطراف کشور نوشت که در این روز یهودان را بگیرید و بکشید و مردم چنان کردند که هامان دستور داده بود و اهل کشور همواره به هامان سجده میکردند و روی خود را در مقابل او بخاک می مالانند بغیر از مرتخای اسرائیلی که برادر هستیر زن پادشاه بود و هامان با او دشمن شد و در دل کینه او را پنهان ساخت و زن پادشاه از مطلب آگاه شد و پادشاه را با وزرا و هامان سه روز دعوت کرد و چون روز چهارم شد پادشاه بملکه گفت هر حاجتی داری از من بخواه ملکه گفت من و برادرم را از کشتن معاف بدار پادشاه گفت کدام شخص قادر است شما را بکشد ملکه اشاره به هامان کرد و پادشاه با حالتی افسرده و غمناک از مجلس برخاست.

هامان بدست و پای ملکه افتاد و او را سجده کرد و سر او را بوسید و ملکه

همواره هامان را از خود دور می کرد پادشاه خیال نمود که هامان را خیال زشتی است و روی خود را بهامان کرد و گفت آیا تو این اندازه جسور شده ای که باین زن نظر می کنی پس امر کرد که هامان را کشتند.

سپس هستیر از پادشاه تقاضا کرد که نعش هامان را بر همان چوبه داری که هامان برای برادرش تهیه کرده بود بیاویزند و پادشاه سؤال او را اجابت کرد و باطرف کشور نوشت که اصحاب هامان را بکشند و در همان روزی که او میخواست یهود را بکشد پیروان او کشته شدند و آن روز چهاردهم بود.

پس در این روز یهود به قتل هامان شادی کردند و این روز را عید مجله نیز مینامند و هامان سوز نیز می گویند زیرا یهود در این روز بشکل هامان تمثال هایی میسازند و آنرا میزنند و سپس میسوزانند و از سوزاندن این تمثال ها این طور قصد می کنند که هامان را سوزانند و روز پانزدهم این ماه مانند چهاردهم است.

نیسن يك اول ماه دارد و سی روز شماره آن است و روز اول آن روزه مرك ناداب و ابیهود پسران هارون است که چون آتش بیگانه در قبه خداوند داخل کردند سوختند.

در روز دهم روزه مرگ مریم دختر عمران است که در این روز آبی که بکرامت او از زمین جوشیده بود خشک شد چنانکه من و سلوی بمرگ موسی منقطع شد و برخی از یهود این روزه را روز دوشنبه ای که میان پنجم و دهم این ماه باشد می دانند.

روز پانزدهم این ماه عید فصیح است و ما در پیش از بیان آن فارغ شدیم این است که گفته های خود را اعاده نمی کنیم و این روز اول ایام فطیر است که خوردن خمیر در آن جایز نیست و بیان مطلب آن است که خداوند متعال در سفر ثالث تورات یهود را چنین امر کرده که در پانزدهمین روز این ماه عید فطیر است و هفت روز فطیر بخورید و کاری هم مکنید و انقضای این ایام از غروب آفتاب بیست و یکم است و در این روز بود که خداوند فرعون را غرق کرد و یهود این روز را مکس



نیز می گویند و در روز بیست و ششم این ماه روز وفات یوشع بن نون علیه السلام است .

**ایر** دو اول ماه دارد و شماره روزهای آن بیست و نه روز است و روز دهم آن روزه تابوت است و آن روزی است که جمعی از بنی اسرائیل را باسارت بردند و سی و نه نفر از ایشان کشته شد و در آن وقت عالی کاهن بر بنی اسرائیل ولایت داشت و زهره او از شنیدن این خبر پاره شد و از تخت خود مرده بروی زمین افتاد و برخی از یهود این روز را در روز پنج شنبه ای که میان ششم و یازدهم این ماه است میدانند .

بیست و هشتم نیز روزه ایست که شموئیل پیغمبر در این روز وفات کرده .

**سیون** يك اول ماه دارد و شماره روزهای

آن سی روز است و روز شانزدهم آن عید عنصره

است که عید عظیمی است و یکی از حج های بنی اسرائیل در این روز است و در این روز مشایخ بنی اسرائیل بطور سینا رفتند و صدای خداوند را که در کوه طور با موسی بامر و نهی و وعد و وعید گفتگو می کرد می شنیدند و یهود مامور شدند که این روز را عید بگیرند بدین سبب که از خداوند سپاسگزاری کنند که کشور و غلات ایشانرا از صاعقه و سرما و باد حفظ فرمود .

خداوند تعالی در سفر دوم تورات می گوید که در هر سال سه مرتبه بحج بروید اول در موقع فطیر دوم در وقتی که تورات نازل شد و این حج را عنصره گویند و سوم در آخر سال هنگامی که شما میوه ها و حاصل خود را از باغ و مزرعه بیرون آوردید و باید که حج و یادآوری از خداوند در بیوت مقدسه باشد .

یهود در این روز نوبر غلات را می آورند و بر آن دعا می خوانند که خداوند برکت بآنها دهد و از روز اول روزه های فطیر تا عنصره پنجاه روز است و عنصره هفته هایی است که فرائض دینی در این اسابیع برایشان واجب گشته و دینشان باین سنن تکمیل یافته و باآداب خداوند متادب گشته اند و روز بیست و سوم روزه ایست

که یهود میگویند یور بعام بن بنظر بر اسباط دهگانه پرستش دوگوساله زرین را واجب کرد و اولاد او به مدت دو بیست و پنج سال بر یهود فرمانروا بودند تا آنکه سلیمان اعشر پادشاه موصل با ایشان جنگید دو ایشان را اسیر کرد و این واقعه در روز گار حزقییا بود و یور بعام بن نبط یکی از غلامان سلیمان بن داود بود که از او گریخته بود و بنی اسرائیل او را بر خود حاکم کرده بودند و او بنی اسرائیل را از حج بیت المقدس پرستش این دوگوساله مشغول گردانیده بود زیرا میدانست اگر یهود به بیت المقدس بروند خواهند دانست که پیشینه او چه بوده و او را خواهند از حکومت خلع کرد و کشت و در روز بیست و پنجم روزه ایست که شمعون و اشموئیل و حیفا کشته شدند و روز بیست و هفتم روزه ایست که سبب آن را چنین گفته اند که یکی از پادشاهان روم و با حنیفای پسر تودیون را پسرش بت مجبور ساخت و او از این کار ابا کرد.

**تمز** دو اول ماه دارد و شماره روزهای آن بیست و نه روز است و در آن عیدی نیست و روزه آن روز هفدهم است و در این روز بود که موسی الواح را شکست و در این روز بود که قلعه بیت المقدس در ایام محاصره بختنصر رو بانهدام گذاشت و در این روز بود که در بیت المقدس از راه طغیان بخداوند بتی را در محراب گذاشتند و در این روز بود که تورات را سوزانیدند و قربانیهها تعطیل شد.

**وقایع دردناکی که برای یهود** **اوب** يك اول ماه دارد و شماره روزهای آن **در ماه اوب روی داده** سی روز است و روز اول این ماه را یهود روزه

میدارند و آن روزی است که هارون بن عمران در آن روز مرد و ابری که از راه کرامت او بر بنی اسرائیل سایه افکنده بود زائل شد و در روز نهم این ماه روزه ایست و در این روز بود که وقتی یهود در تیه بودند آگاه شدند که نخواهند به بیت المقدس داخل شد و از اینرو یهود غمگین گشتند و در این روز بود که بیت المقدس گشوده شد و بختنصر داخل شد و بیاری حریق آنجا را خراب کرد و در این روز بود که بیت المقدس برای دومین بار خراب شد و در زمین آن زراعت کردند.

در روز پانزدهم روزه زوال آتش است از بیت المقدس و این روز بختنصر از بیت بیرون شد و آتش از خزائن و هیواکل عبادت این خانه مرتفع شد و در روز هیجدهم این ماه روزه ایست که سبب آن خاموش شدن چراغ هیکل در بیت المقدس است و این قصه در ایام احوز نبی بود و علامت این بود که خداوند بر بنی اسرائیل غضب کرده .

**ایبل** دو اول ماه دارد و عدد ایام آن بیست و نه روز است و عیدی در آن نیست و در روز هفتم آن روزه جواسیس است و این روزی است که موسی طلیعه‌هایی را که فرستاده بود بسوی او برگشتند و از اخبار جباران او را مطلع ساختند و بنی اسرائیل از شنیدن این خبر غمگین شدند و یوشع بن نون خبر آورندگان را تکذیب کرد و پابرجا ماند.

برخی از یهودان روزه این ماه را در روز دوشنبه و یا پنجشنبه‌ای که هفت روز بسر سال آینده مانده قرار می‌دهند و از این جهت روا نداشتند که آغاز تشری ادو<sup>۱</sup> و کبور اج و و

شرحی مبسوط و آموزنده در بیان این مطلب که چرا پاره‌ای از روزها صلاحیت اول سال شدن یا عید بودن را ندارند

بوری یعنی هامن سوز<sup>۲</sup> ب د ز و فصیح ب د و و عنصره ج ه ز<sup>۳</sup> باشد که مبادا روز عمل بشنبه اصابت کند و از اتیان و انجام آن پپاس اینککه شنبه است باز بمانند و خداوند در سفر سوم تورات می‌گوید: «هر کس که در شنبه عملی انجام دهد جزای او کشتن است و در سفر چهارم تورات دیده می‌شود که بنی اسرائیل مردی را در بیابان یافتند که در روز شنبه هیزم جمع میکرد و او را بنزد موسی و هارون آوردند

۱- چنانکه در پیش گفتیم روزهای هفته نزد اهل نجوم باین ترتیب است : الف یعنی یکشنبه و بهمین ترتیب تا ز که بمعنای شنبه باشد.

۲- در کتاب هامن سور است ولیکن صحیح این کلمه هامن سوز است یعنی روزی که هامن را میسوزانند.

۳- روزهای هفته را منجمان قدیم با ا ب ج د ه و ز نمایش میدادند که الف یکشنبه باشد و بهمین ترتیب تا به ز برسد که شنبه است.

و بفرموده این دو تن او را حبس کردند و خداوند موسی را فرمود که تو و هارون او را بکشید و چندان با سنگ آنمرد را رجم کردند تا جان سپرد.  
 نیز علت دیگر که امور مذکور را یهود در شنبه روا نداشته‌اند این است .  
 که روز شنبه و روزی که اعمال در آن باطل است در پی و دنبال یکدیگر قرار نگیرند.

روز یکشنبه را بدین سبب جایز نشمرند آغاز سال باشد که خداوند در سفر سوم تورات می گوید: « در روز اول شهر برای شما راحت است و در این روز بخدا نزدیکی جوئید و کاری نکنید و قربانی‌های خود را تقدیم خداوند کنید» و چون دو روز تعطیل و فراغت از پی هم در آیند سبب می‌شود که معاش دنیوی شخص یهودی اختلال یابد و تدارك آن مشکل و دشوار خواهد شد و روز عرا با نیز در شنبه خواهد افتاد و صدقه و اعمال واجبه در آن باطل خواهد گشت .

بدین سبب جایز نیست که کبور روز سه شنبه و فصیحی که متقدم است روز جمعه و عنصرهای که متقدم است روز شنبه باشد و علت وقوع این اعیاد و روزها در روز شنبه این است که تشری در روز یکشنبه باشد.

از این جهت روا ندانسته‌اند که آغاز سال در روز چهارشنبه باشد که خداوند عزیز در سفر سوم تورات می گوید: «در روز دهم شهر هفتم مغفرت است و کمترین کاری را از عشاء نهم این شهر تا عشاء دیگر نکنید پس اعمال در روز کبور معطل خواهد ماند و در روز سبت که از پی آن درمی آید کارها تعطیل خواهد بود و بهمین سبب جایز نیست که روز جمعه و فصیحی که متقدم است روز دوشنبه واقع شود و عنصرهای که تقدم یافته روز سه شنبه.

از این جهت جایز ندانسته‌اند که آغاز سال روز جمعه باشد که با روز شنبه دو روز متوالی می‌گردند و کبور در یکشنبه می‌افتد در پشت سبت قرار می‌گیرد و عید تبریک نیز در روز جمعه خواهد افتاد و سه روز: تبریک، سبت، کبور در پی یکدیگر قرار خواهند گرفت، با آنکه در پیش شرط شده بود که از وقوع امثال

این امر جلو گیری شود .

از اینجاست که جایز نیست کبور یکشنبه گردد و فصیح متقدم روز چهارشنبه و عنصرهای که تقدم یافته روز پنجشنبه شود چه ، از این امور لازم می آید که آغاز سال روز جمعه شود و موانع سابق الذکر روی خواهد داد .

این بود که علمای یهود در تألیف حساب این اعیاد دقت بسیار نمودند که مبدا طوری اتفاق افتد که دو روز فراغ و تعطیل از پی یکدیگر در آید و نیز عرا با در روز شنبه نیفتد چه ، در این روز بساید که یهودان تصدق دهند و بر منبری که اورون نام دارد طواف کنند و این منبر را کلواد نیز می گویند و نیز مبدا بوری در روز شنبه روی دهد و از هامن آتش زدن و شادمانی در آن باز بمانند و نیز مبدا عنصره روز شنبه افتد و نتوانند که نو بر زراعت و دیگر امور مذکور را که اتیان و انجام آن ، کار محسوب می شود در روز شنبه که روز آسودگی و بیکاری است انجام دهند .

ابوعیسی وراق در کتاب مقالات از طایفه ای از یهودان که آنرا مغاربه گویند نقل میکند که عقیده ایشان این است که هیچ عیدی صحیح نیست مگر اینکه ماه در شب چهارشنبه ای که روز سه شنبه پیش از آن بود ، هنگام غروب آفتاب در زمین بنی اسرائیل بدر باشد و چنین وقتی را طایفه مذکور سر سال می شمارند و اعیاد و شهر خود را از آن روز آغاز می کنند و اعیاد ایشان بر این عقیده دور می زند باین دلیل که خدای تعالی دو نور عظیم را در روز چهارشنبه خلق کرده و این طور از عقیده این طایفه استنباط می شود که جز در روز چهارشنبه فصیح را جایز نمی دانند و شرایط و سنت و اعمال آنرا جز با نانکه در زمین بنی اسرائیل باشند واجب نمی شمارند و این عقیده بر خلاف همه اعتقادات یهود و منافی با منطوق تورات است . اما طایفه عنانیه اوایل شهر را از راه دیدن هلال بدست می آورند و عبور را چنانکه سابقاً ذکر یافت از راه پیش شناختن سال بدست می آورند .

این طایفه با کی ندارند که این اعیاد بچه روز از روزهای هفته اصابت کند

و فقط شنبه‌ها را تا روز یکشنبه‌ای که پهلوی آن است بعقب می‌اندازند و این کار را دحی گویند و در روز شنبه هیچ کاری انجام نمی‌دهند حتی اینکه بچه‌های خود را در این روز ختنه نمی‌کنند و عمل شنبه را برای روز بعدی می‌گذارند و حال آنکه ربن‌ها برخلاف این عقیده‌اند.

در باره بطلان کارها در روز شنبه چیزهایی ذکر کرده‌اند که شگفت‌انگیز است چنانکه در قرآن مجید نقل شده « اذتاتیتهم حیتانهم یوم سبتهم شرعا و یوم لایسبتون لاتاتیتهم » و جیهانی در کتاب مسالك و ممالک نقل می‌کند بلیناس که در قسمت خاور مدینه طبریه و سرچشمه رود اردن از آنجاست در این رود آسیابهایی است که روز شنبه می‌ایستد و چون آب آن فرو میرود گندم را آرد نمی‌کند تا آنکه روز سبت بگذرد.

من از برای این گفتار در علوم طبیعی علتی نمی‌دانم چه ، مدار این امر بر هفته است و اگر بر سالها بود به شعاع آفتاب و جرم آن تعلیل می‌کردیم ، و یا آنکه اگر مدار قصه مذکور بر ماهها بود بفروغ قمر و جرم ماه تعلیل می‌گشت چنانکه حکایت کرده‌اند که در بلاد یونانیان قربانگاهی بود که بواسطه اجتماع شعاعهای منعکس خورشید که در جای خاصی از مذبح جمع می‌شد در یکروز معلوم ازروزهای سال قربانیها را می‌سوزاند .

عقیده يك طایفه یهود که هیچ عیدی در شریعت موسی نیست جز روز شنبه  
 ابو عیسی وراق در کتاب مقالات می‌گوید: که طایفه الیانیه که یکی از طوایف یهود هستند هیچ عید را معتبر نمی‌دانند باین گمان که جز از راه وحی به پیامبر نمی‌شود از اعیاد آگاهی یافت و تنها روز شنبه را عید میگیرند .

جدولی را که مشاهده می‌کنید جدول تعلیل است و اعیادی را که گفته شد شامل می‌گردد و علت محال بودن آغاز سال را در سه روز هفته ، که روز آفتاب و دو ستاره آن باشد ، بیان می‌کند و هر کجا که قرمز نوشته شده دلیل بر محال بودن

است و جایهایی که سیاه نگاشته دلیل بر جواز است و هر چه در مقابل این دو از اعیاد مذکور از سه جدول تا دنبال آن سیاه باشد دلیل جواز و اگر قرمز باشد دلیل امتناع است و علت وجوب و امتناع را نیازمند بتفسیر نمی‌دانم ولی علت امکان این است که آغاز سال در روزهایی باشد که صلاحیت دارد که آغاز سال گردد و سپس با اعیادی که قرمز نگاشته شده مختلط گردد و در سالهای بسیط فاقد صلاحیت نامبرده می‌گردد و بعکس در سالهای عبور واجد آن می‌شود و از این جدول آشکار می‌شود که چرا برخی از کیفیات از دنبال هم می‌آیند و چرا با پارهای دیگر از این کیفیات متوالی نمی‌شود و علت این است که اگر آغاز سال آینده با این کیفیت صلاحیت نداشته باشد که برای کیفیت دیگری سر سال شود ممکن است که از پی هم در آیند و گرنه ممتنع خواهد شد بجز آنکه در نواقص باشد که امتناع توالی آن علت دیگری دارد و در پیش گفته شد و جدول تعلیل را در کتاب مشاهده می‌کنید.

جدول تعلیل

کفیات نخستین	ط
کفیات ثانوی	ح (۱) ح (۲)
اقسام	ممتنع واجب ممتنع ممتنع ممکن ممتنع واجب ممتنع واجب ممتنع ممکن ممتنع ممتنع ممتنع واجب ممتنع ممکن ممتنع واجب ممتنع واجب
آغاز تشریح که بر آن اعتبار میشود	ا ب د ه و ز
گهوری دهم تشریح	ا ب د ه و ز
عربا با بیست و یکم تشریح	ا ب د ه و ز
بوری چهاردهم از آزار	ا ب د ه و ز
فصحی بانزدهم از اینست	ا ب د ه و ز
غیر ه ششم سیون است	ا ب د ه و ز
آغاز سالی که در پی آن از تشریح است	ا ب د ه و ز

۱- نسخه مدرسه سپهسالار تمام این سطور ح نوشته و شکی نیست که از اغلاط فاسخ است و صحیح همین جدول است که ملاحظه میکنید زیرا ح اشاره بحسارین است که بمعنای نقصان باشد و ك اشاره بکسدران است که بمعنای اعتدال و ش اشاره بشلامیم است که بمعنای تمام باشد.

۲- در این ستون سه مرتبه الف تکرار شده و همچنین درستون قبلی و درستون اخیر و در نسخه چاپی نزد الف کلمه حاء نوشته شده بدیت طریق ر ح و ل بعقیده اینجانب واژه های ح زائد و بیمعنی است چه گذشته از اینکه ح در حساب ابجد هشت است و ما روز هشتم نداریم اگر هم فرض کنیم مقصود اول هفته است که در دوروز واقع میشود باز هم معنی نخواهد داشت زیرا دو روزی خواهد بود که در پی هم هستند مانند ا و روز ب نه ا و ح



جدول تعاقب

کلیات نخستین	بور
کیفیات ثانوی	<p>ش ش</p>
اقسام	<p>ممتنع واجب ممتنع ممتنع ممتنع ممکن واجب ممتنع ممتنع واجب ممتنع ممکن ممتنع ممتنع واجب ممکن ممتنع واجب ممتنع واجب</p>
آغاز تشریح که بر آن اعتبار میشود	<p>و و</p>
گوروی دهم تشریح	<p>و و</p>
عرا با بیست و یکم تشریح	<p>و و</p>
بوری چهاردهم از آزار	<p>و و</p>
فصح با نوزدهم از آمیختن	<p>و و</p>
عاز و مستخدم سیون است	<p>و و</p>
آغاز سالی که در پی از تشریح است	<p>و و</p>

آنچه در حاشیه جدول به خط کهنیم از غلط بودن نسخه مدینه سپیدلار و واژه بودن حرف ح نزد الف در چند ستون بعینه در این حاشیه تکرار باید کرد

## فصل پانزدهم

در اعمالی است که نصاری ملکائی در ماههای سریانی  
بکار می بندند

نصاری بچندین فرقه تقسیم شده اند ، نخستین فرقه ایشان ملکائیه نام دارد و  
رومیان بدین مذهب اند و از این جهت به ملکائیه موسوم اند که ملک روم بهمین  
مذهب است و در کشور روم جز ایشان دسته دیگری نیست .

فرقه دوم نسطوریه نام دارد که منسوب به نسطورس می باشد و این شخص در  
سال هفتصد و بیست و اند اسکندری رای خود را اظهار کرد .

فرقه سوم یعقوبیه نام دارد و این فرقه مهمترین فرقه های نصاری است و پیروان  
این مذهب با دیگران در اصول دین یعنی اقانیم و در لاهوتیت و ناسوتیت و اتحاد  
اختلافاتی دارند که علت تباین آنها گشته .

فرقه دیگر نصاری اریوسیه نام دارند و اعتقاد این فرقه در باره مسیح با اعتقاد  
مسلمانان از سائر فرق نزدیکتر است .

مذهب مسیح فرقه های بسیار دارد که این کتاب جای ذکر آن نیست و کتب  
مقالات و آراء و دیانات و رد بر این فرق نامهای آنرا متکفل است و پیروان  
ملکائیه و نسطوریه از دیگر فرق زیادترند زیرا اهالی روم و اطراف آن همه ملکائی  
هستند و بیشتر مسیحیان شام و عراق و خراسان نسطوری می باشند اما فرقه یعقوبیه

بیشتر قبطی هستند و در حوالی مصر سکونت دارند .

مسیحیان روزهایی دارند که در ماههای سریانی بکار می‌بندند و در برخی از ایام متفق‌اند و در برخی مختلف و روزهایی را که مورد اتفاق ایشان است آنهایی است که پیش از تباین و اختلاف اشتهار یافته بود و روزهای اختلافی آنهایی است که بواسطه انشعاب مذاهب و عوامل دیگر از زمان و مکان بعداً حادث شده و يعاقبه را نیز روزهای دیگری است که بروزه بزرگ ایشان مضاف است و نیز هفته‌هایی است که منسوب بروزهای مشهوری است که در آن هفته‌هاست و در آنها نیز اتفاق و اختلاف است .

من روزهایی را که ملکائیه در شهر سریانیان در خوارزم بکار می‌بندند ذکر می‌کنم و بسیار کم اتفاق می‌افتد که این‌امم : نصاری ، مجوس ، یهود ، جز در استعمال اعیاد خیلی بزرگ هنگامی که در بلاد پراکنده باشند با یکدیگر اختلاف نکنند و من پس از آنکه از ذکر این ایام فارغ شدم روزه ایشان را با روزهای محل اتفاق متذکر می‌گردم سپس آنچه به مسیحیان نسطوری از اعیاد و ذکران‌ها تعلق دارد یادآوری می‌کنم .

در روز اول این ماه بتذکر حنین اسقف که در

### تشریح اول

شمار شهادت می‌پردازند و این شخص شاگرد

پولس بوده و عادت نصاری در این روزهای ذکران آن است که کسی را که بنام او این یادآوری درست شده متذکر می‌شوند و بر او دعا می‌کنند و ثنا می‌خوانند و بنام او نسبت بخداوند تضرع می‌نمایند و هر مولودی را که در این روز زاییده شود تا ذکران آینده بنام او نامند و گاه هم اتفاق می‌افتد که ذکران‌ها را بنام اشخاصی که در آن زاییده شده‌اند می‌نامند و می‌گویند فلان کس که صاحب فلان ذکران است و چون ذکران شخص فرا رسد بنزد او جمع می‌شوند و مهمان او می‌گردند .

در روز دوم ذکران و یادآوری حیرت‌شپید است که از مردم نجران بوده

و با دسته‌ای شهادت یافته و در روز سوم ذکران ماریه راهبه است که جامه مردان

پوشید و رهبانیت بر گزید و انوثیت خود را بر راهبان پنهان داشت سپس او را متهم ساختند که با زنی دیگر زنا کرده و هر اندازه که شکنجه‌اش کردند زن بودن خود را آشکار نکرد تا آنکه زیر شکنجه بمرد پس از مرگ وقتی که او را می‌شستند آلت زنانگی او را دیدند و دانستند که از آن تهمت بری بوده .

در روز چهارم ذکران دیونسیوس اسقف است که منجم بوده و شاگرد بولس  
**بیان درجات مذهبی مسیحیان** این نسب رتبه‌هایی است که نصاری بر حسب مراتب دینی پیدا می‌کنند و بیان مطلب آن -

است که نصاری در کیش خود نه رتبه و درجه دارند .

آنکه در پایه نخستین است فسلطا نام دارد و آنکه در پایه دوم است قارویا و آنکس که در پایه سوم است هبو قد یا قنا و صاحب پاید چهارم مشمشاننا که شماس<sup>۱</sup> باشد و صاحب پایه پنجم قسیس<sup>۲</sup> است که قس باشد و ششمین مرتبه یسقوفا است که اسقف باشد و در زیر دست مطران است و صاحب پایه هفتم مطرا بولیطاست که زیر دست جاثلیق است و جایگاه مطران ملکائیه در خراسان مرو است و مرتبه هشتم قاثولیکا است که جاثلیق باشد و جایگاه جاثلیق ملکائیه از بلاد اسلام مدینه السلام است و او زیر دست وفرمانبردار بطریق انطاکیه است اما جاثلیق نسطوریه باید که از ناحیه خلیفه با رأی اکثریت انتخاب شود و باید نهم نصاری باطریارخا است که بطریق باشد و این مرتبه فقط برای ملکائیه است .

در دین نصاری همواره باید چهار بطریق باشد و هر وقت که یکی از ایشان مرد باتفاق دیگر بازماندگان و دیگر جاثلیق‌ها و ارباب مناصب شخصی بدل او بر گزیده

۱- خاقانی گوید :

به ناقوس و به زنار و به قندیل      به یوحنا و شماس و بحیرا  
 در اینجا شماس اسم شخص است و در شماس به معنای یک مرتبه مذهبی  
 نظامی گوید :

روز شنبه بدیر شماسی      خیمه زد در سرای عباسی

۲- معرب کشیش .

می‌شود و یکی از بطارقه در قسطنطنیه اقامت دارد و دومی در روم و سومی را در اسکندریه و چهارمی در انطاکیه و نصاری این شهرها را کراسی می‌گیرند و بالاتر از مرتبه بطریق مرتبه‌ای نیست چنانکه پائین‌تر از یسلاط مرتبه‌ای نیست بلکه برخی از نصاری مرتبه‌های دینی را از شماس آغاز می‌کنند و اشخاصی که پایین‌تر از شماس هستند از قبیل خوانندگان و خدام مذابح ایشان را در شمار مراتب می‌شمردند و هر یک از این مراتب را حدود و رسومی است که این کتاب جای شرح آن نیست

ابوالحسین احمد بن حسین اهوازی کاتب در کتاب معارف روم آنچه را که بچشم خود در قسطنطنیه و دیگر شهرهای روم از مراتب دینی و پایه‌های سیاسی دید چنین نقل می‌کند: صاحب مرتبه اول دینی بطریق خس است که در تمام کشور فرمانفرما است سپس خرنسختس است که صاحب دیر اعظم باشد سپس بسقبس است که اسقف باشد سپس مترابلیتش است که حاکم باشد سپس غومنس است که او هم صاحب دیری بزرگ است سپس قلو جرس است که مرتبه او بمرتبه پیشین نزدیک‌تر است سپس پاپاس است که قس باشد سپس دیاقن است که شماس باشد اگر شخص بخواهد این مراتب را بشناسد باید چنانکه اولاً ما گفتیم بکتابهایی که در مال و نحل نوشته‌اند رجوع کند و ابوالحسین این مراتب را بهم مخلوط کرده است و اشخاص را که جزء این مراتب نیستند و یا آنکه دارای این صفات مذکور نمی‌باشند در شمار اهل مراتب ذکر کرده است.

اما مراتب دنیایی و سیاسی بدینقرار است مرتبه اول بسیلیوس است که قیصر و پادشاه روم باشد سپس لفثیط است که وزیر مترجم قیصر است و بعد از آن بر که و منس است که صاحب الحجاب باشد سپس ده‌ستقا است که صاحب سپاه است سپس اکیوس است که در لشکر مورد اعتماد پادشاه است و ده‌ستقا است سپس ارخن بترخن است و او کسی است که همه بطریق روز به روز بمرتبه می‌رسد بطریق است که خود بطریق باشد و بطریق‌های این ذکران از مرتبه مسکله

نستند نه آنکه

مانند بطریق‌های دینی باشند سپس رغاظر است سپس مرتبه اصراذغوس است که نصف بطریق باشد سپس برتس بتارس است که در لشکر بطریق ثقه و مورد اعتماد پادشاه است و بطریق در کارهایی که باید بکنند با رجوع می‌کنند سپس مغلاویتس است که گرز پادشاه نزد اوست سپس اکسیرخس است که امیر بر هزار نفر است سپس قطنطارس است که دارای صد مرد است سپس بنتقنطارس است که دارای پنجاه مرد است سپس تسرقنطارس است که دارای چهل مرد است سپس ترینطارس است که بر سی مرد فرمانروایی دارد سپس ایقسیطارس است که دارای بیست مرد است سپس دیقرخس است که دارای ده نفر است و بمطلب خود باز گردیم.

گوییم : در روز پانزدهم این ماه ذکر آن اصحاب کهف است در شهر افسس و در قرآن عزیز این قصه ذکر شده و معتصم شخصی را با سفیر خود بدر باروم همراه کرد و او جایگاه

حکایاتی راجع باصحاب کهف  
و اینکه چرا در قرآن بر  
سیصد سال توقف آنان در غار  
نه سال اضافه شده .

اصحاب کهف را دید و ایشانرا با دست لمس کرد و این خبر معروف است گرچه این شخص که با دست خود ایشانرا لمس کرد محمد بن هوسی بن شا کر است در این شک می‌کند که آیا همین مردگان اصحاب کهف بودند و یا اشخاص دیگری بوده‌اند. علی بن یحیی منجم حکایت می‌کند که چون از جنگی که رفته بود برگشت در آنجا داخل شد و این مکان کوه کوچکی است که قطر اسفل آن از هزار ذراع کمتر است و یک راهی دارد که چون شخص داخل شود و باندازه سیصد گام برود از آنجا برواقی سردرمی‌آورد که دارای ستونهای تراشیده شده است و خانه‌های چندی در آنجاست و می‌گوید که من در آنجا سیزده تن را دیدم که میان آنها غلامی امرد بود و جبهه‌ها و جامه‌های پشمینه در بر داشتند و چکمه و نعلینی بپا نموده بودند و می‌گوید مویهایی را که در صورت یکی از آنها بود گرفتم و کشیدم و مو بدون آنکه با گوشت و یا پوست باشد بیرون آمد.

خیم

انان زیادتر باشند و یا از هشت

اگر این اشخاص از هفت نفر

نفر بعقیده ترسایان اصحاب کهف نخواهند بود و رهبانانی خواهند بود که در آنجا مرده اند و اجساد رهبانان مدتی مدید سالم میماند چه ، رهبانان خود را معذب می- دارند تا اینکه رطوبات جسم آنها فانی می شود و در میان استخوان و جلد بدن ایشان جز مقدار کمی واسطه و فاصله نماند و مانند چراغی که زیت آن تمام شود یکمرتبه خاموش می گردند و بسیار اتفاق می افتد که بهمانطور که بعضای خود تکیه کرده اند تا مدتی در موقع مرگ باقی میمانند و در دیرها این امر مشاهده شده .

این جوانان که اصحاب کهف باشند بنا بر رأی نصاری سیصد و هفتاد و دو سال در کهف درنگ کردند و نزد مسلمانان سیصد سال خورشیدی چنانکه خداوند در سوره مخصوص بقصه ایشان می گوید و اما نه سال که در دنبال سیصد سال ذکر شده مدت زیادتی است که سالهای خورشیدی بقمری تحویل می شود و بطور تحقیق نه سال و هفتاد و پنج روز و شانزده ساعت و چهار خمس ساعت میشود و اما مطابق آنچه در آن زمان سال قمری را استعمال می کردند سیصد سال پانزده محزور صغری می شود باضافه پانزده سال دیگر از محزور ششم و حصه این مقدار بهر ترتیبی که در باقی مانده سالها عدل شود صد و ده ماه است که نه سال و دو ماه بشود و این قبیل کسور را وقت حکایت القامی کنند.

در روز هفتم ذکران سر جیس و بکوس است که هر دو شهید شده اند و در روز دهم ذکران زکریای نبی است که فرشتگان او را بیحیی بشارت دادند چنانکه در قرآن عزیز ذکر شده و در انجیل هم بطور تفصیل مذکور است و در روز یازدهم ذکران قبر یانوس است که اسقف بود و شهید گشت و در روز چهاردهم ذکران اغریغورس نوسی - ن ب - اوسی اسقف است و در روز هفدهم ذکران قوزماوژامانی است که هر دو پزشک بودند و شهید گشتند و در روز هیجدهم ذکران لوقاست که انجیل سوم بدو منسوب است و در روز بیست و سوم ذکران انسطاسیای شهیده است و روز بیست و ششم این ماه این ذکران است که سر یحیی بن زکریاء را در قبر

گذاشتند.

**تشرین آخر -** روز اول این ماه ذکران قرنوتس شهید است و روز یازدهم ذکران مینای شهید است و روز پانزدهم ذکران سمونا و غریا و حبیب است که هر سه شهید شدند.

در روز هفدهم ذکران اغریغورس است که کراماتی شگفت از او نقل کرده اند و روز هجدهم ذکران ارمانوس شهید است و روز بیستم ذکران اسحق و شاگرد او ابراهیم است که هر دو شهید شدند و روز بیست و پنجم ذکران بطرس است که در اسکندریه اسقف بود و در روز بیست و هفتم ذکران یعقوب است که او را پاره پاره کردند و روز سیام ذکران اندریوس شهید است با ذکران اندریوس سلیح.

**کانون اول -** روز اول آن ذکران یعقوب است که در ایلیا اسقف اول بود و روز سوم ذکران یوانیس است که از آباء یسوعیین محسوب است و رسوم نصرانیت را او گرد آورد و ابوت نزد مسیحیان منتهای تعظیم است زیرا اصول دین ایشان مبنی بر این عقیده است و رسوم دینی ایشان چیزی نیست که از ناحیه مسیح تشریح شده باشد و همین آباء که ذکر شدند بنا بر گفته های مسیح و سلیحین این رسوم را بدست آوردند و شخص مذکور در شمار ایشان بود و در روز چهارم ذکران بر بارا و یولیانی است که هر دو شهید شدند و در روز پنجم ذکر آن سا با - ن ب - سار با است که در بیت المقدس رئیس دیر بود و روز ششم ذکران نیقولوس بطریق انطاکیه است و روز سیزدهم ذکران سیسین جاثلیق خراسانی است و روز بیستم ذکران اغناطیوس است که در انطاکیه بطریق سوم بود و روز بیست و دوم ذکران یوسف رامثانی بولوطایی است که جسد مسیح را برای قبری که بجهت خود ترتیب داده بود دفن کرد چنانکه در اواخر اناجیل اربعه ذکر شده و مأمون بن احمد سلمی هر وی می گوید که من این قبر را در کنیسه القیاه بیت المقدس دیدم و آن قبری است که در سنگ آن چیزی نوشته اند و آنرا با طلا زیور کرده اند و این قبر را خبر عجیبی است که در باب روزه ایشان ذکر خواهیم کرد.



در روز بیست و سوم این ماه ذکران جیلاسیوس شهید است و در شبی که روز بیست و پنجم این ماه بر آن مقدم است بعقیده رومیان شب بیست و پنجم محسوب و عید میلاد در آن روز است که عید میلاد مسیح باشد و در آن شبی که تولد مسیح روی داد پنجشنبه بود و بیشتر از مردمان بر این عقیده اند که این پنجشنبه روز بیست و پنجم بوده ولی این رأی درست نیست و بیست و ششم می شود و اگر کسی می خواهد مطلب مذکور را بیازماید قواعدی را که در پیش گفتیم باید بکار برد و نخستین روز کانون اول روز یکشنبه بوده و در روز بیست و دوم ذکران داود نبی و یعقوب اسقف ایلیا می باشد و در روز بیست و هفتم ذکران استفانوس رئیس شامسین است و در بیست و هشتم هیردوس قیصر روم اطفال شهر جلیل را برای اینکه مسیح را کشته باشد از دم تیغ گذرانید چنانکه در آغاز انجیل ذکر کرده اند.

در بیست و نهم ذکران انطونیوس شهید است که بعقیده مسیحیان او پدر روح است که پسر - عموی هرون الرشید باشد و او پس از اسلام

تکذیب مسیحی شدن پسر عموی  
هارون الرشید و بدار او بختن  
او بامر خلیفه

نصرانیت را برگزید و بدین سبب هارون او را بچوبه دار آویخت و این قصه در نزد عیسویها بسیار طولانی و شگفت آور است و ما هرگز چنین مطالبی را در هیچ تاریخ نخوانده ایم و مسیحیان بسیار خوش باور هستند و هر چه را که بمذهب ایشان بستگی داشته باشد بدون هیچ تدقیق بر آن گوش فرا می دهند و باور می کنند.

کانون آخر - روز اول آن ذکران باسیلیوس

شرح عید قلنداس

است و این روز نیز عید قلنداس است و معنای

لفظ این است که (خوب بوده است) و در این روز کودکان نصاری بدور هم گرد می آیند و در خانه های خود دور می زنند و از خانه های بخانه دیگر می روند و بصدای بلند و آواز می گویند: «قالندس قالندس» و در هر خانه ای که راتند ایشان را اطعام می کنند و قدحهایی از شراب می نوشانند.

برخی بر این عقیده اند که این کار برای این است که روز مذکور آغاز سال رومی است که یک هفته تمام از ولادت مریم گذشته و جمعی بر این عقیده اند که چون اریوس رأی خود را آشکار نمود و دستهای از او پیروی کردند بیکی از بیعه های نصاری چیره شد و اهل آن بیعه با اریوس بمخاصمت برخاستند سپس بدیر طریق با هم صلح و تراضی نمودند که سه روز در آن بیعه را ببنندند و بعداً باهم بیایند و بنوبت دعاهایی بر این در بسته بخوانند و بر روی هر کس که در باز شد این بیعه از او باشد و قضا را چنین کردند و در بر روی اریوس باز نشد و بمسیحیان این کلیسا گشوده گشت و این امکان از آنان شد.

کودکان نصاری عمل مذکور را از راه تشبه بمژده ای که در آن هنگام داده شدند بجا می آورند و در روز دوم ذکر آن سیلبیطروس مطران است که مردم قسطنطنیه بدست او عیسوی گشتند و روز پنجم روز عیدالدنح است<sup>۱</sup> و روز ششم خود عیدالدنح و روز معمودیه است که یحیی بن زکریا مسیح را در آب معمودیه در نهر اردن هنگامی که سی سال از عمر او گذشته بود تعمید داد و روح القدس بشکل کبوتری چنانکه در انجیل مذکور است بر او نازل گشت.

نصاری پس از آنکه از عمر اطفال ایشان سه و یا چهار سال گذشت اسقفها و قسهای ایشان جمع می شوند و طشتی را پر از آب می کنند و بر آن آب دعا می خوانند و این طفل را در آن آب فرو می برند و این طفل مسیحی می شود و اینجاست که پیغمبر ما علیه السلام فرموده است «کل مولود یولد علی الفطرة حتی ان ابویه یهودانه اوینصرانه اویمجسانه».

۱- دنح در سریانی بمعنای ظهور است و مقصود ظهور عیسی است از نهر اردن و خاقانی گوید :

بخمسین و بدنح و لیلة الفطر  
بعیدالهیکل و صوم العذارا  
برای حفظ قافیه در ابیات پیشین باید عذارا نوشته شود.

## نقل طرز تعمید مسیحیان

ابوالحسن اهوازی در کتاب معارف الروم می-

گوید که اینطور شخص باید مسیحی شود که

هفت رو بامدادان و شامگاهان بر او دعا بخوانند و در روز هفتم او را برهنه می کنند و تنش را با روغن زیتون تدهین می کنند سپس آب گرم در يك ظرف سنگی که میان بیعه منسوب است می ریزند و کشیش با روغن زیتون پنج قطعه بر روی آب احداث می کند که چهارتای آنها مانند صلیب شود و يك نقطه هم در وسط آنها سپس پایهای طفل را کشیش رها می کند بقسمی که نقطه میانی در وسط دوپای کودک قرار گیرد و بعداً طفل را در آب می نشاند و از هر سویی از چهار نقطه که مانند صلیب است مشتی آب بر میدارد و بر سر او می ریزد و آنگاه خود کشیش بکنار می رود و آن شخص که طفل را برای تعمید آورده و در بغل داشت و در آب نشانید می آید کودک تعمید شده را برمی دارد و آنانکه در کلیسا حاضرند همگی بخواندن دعا مشغول می شوند و فی الفور طفل را در پارچه ای می پیچند و در آغوش می گیرند و باید که پای او بزمین نرسد و هفت مرتبه اهل کلیسا فریاد می کشند کریالیسن یعنی خداوندا ترحم کنم و در همین حال که طفل در آغوش جای دارد جاهی او را می پوشانند و بزمین می گذارند و باید که هفت روز یا گاهگاهی بکلیسا آید و یا آنکه در همانجا بماند و چون روز هفتم فرا رسید کشیش او را در ظرفی غیر از ظرف پیشین یا آبی که بر روغن زیتون آموده و آلوده نباشد می شوید و در روز یازدهم این ماه ذکران تاوونسیوس است که راهبی بود که خود را شکنجه می کرد و بر خود غل آهن گذاشته بود و روز سیزدهم تمام عیدالدنح است و صلحای قدیسین در طور سینا در این روز کشته شدند و روز پانزدهم ذکران بطرس است که در دمشق بطریق بود و روز هفدهم ذکران انطونیوس است که اولین رهبان و رئیس ایشان بود و روز بیستم ذکران اوئیمیوس است و او راهبی معلم بود و روز بیست و یکم ذکران مکسیموس است که راهب فرید نام دارد و روز بیست و دوم ذکران قوزما است که قوانین و نوامیس مسیحیت را استنباط نمود و در روز بیست و پنجم ذکران بولیقارخوس است

که اسقفی بود که شهیدش نمودند و بسا آتش او را سوزانیدند و روز بیست و هفتم ذکران یوانیس است که بقم الذهب ملقب است<sup>۱</sup> و یوحنا را برومی یوانیس گویند و روز سی و یکم ذکران یوانیس و قورس است که هر دو شهید شدند.

**شباط -** روز اول آن ذکران افریم آموزگار است و روز دوم آن عیدالشمع است و در این روز مریم پس از آنکه چهل روز از ولادت عیسی گذشته بود او را بهیکل بیت المقدس آورد و یعقوبیه بسیار این عید را معظم می‌دارند و می‌گویند که یهود هم در این روز اولاد خود را به کنائس می‌برند و ایشان را بخواندن تورات و امیدوارند و اگر این حکایت راست باشد در شفق خواهد بود نه شباط زیرا یهود ماههای سریانی را بکار نمی‌بندند از اینرو تا هشت روز که از آذار بگذرد وقت اول روزه یعقوبیه است و بخواست خداوند در باب روزه ایشان ذکر خواهیم نمود و چون روزه باشند جز ذکرانی که بر روز شنبه بیفتد نخواهند گرفت.

روز سوم ذکران بلاسوس شهید است و این شخص را زردشتیان کشتند و روز پنجم ذکران سیس جاثلیق است و او اولین کسی است که نصرانیت را بخراسان وارد نمود و روز بیست و چهارم این ذکران است که سر یحیی بن زکریا که تعمید دهنده بود یافت شد.

**آذار -** در روز نهم این ماه ذکران چهل نفر از شهیدان است که به آتش و سرما و یخ عذاب شدند و روز یازدهم این ماه ذکران سوفرنیوس است که در بیت المقدس بطریق بود و روز بیست و پنجم عید سبار که است که جبرئیل امین برای بشارت بمسیح بر مریم نازل شد و از این روز تا میلاد نه ماه و پنج روز و قدری است که جنین این مقدار در رحم مکث طبیعی می‌کند و هر چند که عیسی از جهت بشر پدری نداشت و بروح القدس مؤید شده بود ولی در جهان کون و فساد از دایره امور طبیعی پا بیرون نگذاشته بود پس اولی همین است که در رحم مادر مدت درنگ او طبیعی باشد.

۱- زرین دهان و این لقب کنایه از سخندانی و بلاغتی بود که در دهان او بوده .

## بیان طالع مسیح و وضع فلک در موقع تولد او

جایگاه تقویمی ماه در نصف النهار این روز در  
بیت المقدس که دوشنبه بیست و پنجم آذر سال

سیصد و سی سه اسکندری باشد ، در نزدیکی پنجمین بخش از ششمین درجه اولی  
از برج ثور است و بنا بر مذهب و روش آنانکه در نمودارات پیروی هر سه مصری  
هستند باید که طالع مسیح آخر حمل و اول برج ثور باشد ولیکن این بروج در  
موقع میلاد در روز طلوع کرده چه، موضع تقویمی آفتاب در نصف النهار پنجشنبه ای  
که پس از شب میلاد بوده در بیت المقدس تقریباً در دو درجه و ثلث درجه جدی  
بوده و این مدتی را که عیسی در رحم درنگ کرد بنا بر عقیده مسیحیان هر  
مولودی که در شب میلاد زاییده شود و ماه تحت الارض باشد و از درجه طالع باندازه  
یک دهم دور دور باشد درنگ خواهد نمود.

چون ما این مطلب را از جایگاه ماه در یوم سبار بدانیم طالع مسیح تقریباً  
در بخش چهارمین از پنجم درجه حوت خواهد بود و چون ماه را در روز بیست و  
پنجم از کانون اول وقتی که از طالع باندازه ده یک دور دور باشد تقویم کنیم خواهیم  
یافت که طالع در ثلث دوم از برج حمل خواهد بود بتقریب ، و این هر دو امر  
ناپسندیده است زیرا اصحاب میلاد این وقت را در شب اعلام نموده اند و نتیجه اعمال  
ما در روز خواهد اتفاق افتاد و این کار یکی از دلائلی است که نمودارات باطل می  
باشد، و من برای بحث در اجناس و انواع نمودارها کتابی خواهیم نوشت که همه  
اقوال را فرا گیرد بشرط آنکه خدایتعالی اجل من را به تأخیر اندازد و از روی  
رحمت و مهربانی خود گرفتاریهای مرا برطرف نماید.

**نیسان** - روز اول آن ذکران مریم اغفطیه است که چهل روز پشت هم روزه  
گرفت و افطار نکرد و رسم این ذکران این است که در اولین جمعه پس از فطر  
ذکران مذکور را بجا می آورند و چون شرط است که بطور حتم باید در جمعه باشد  
پس ممکن نیست که در اول نیسان اتفاق افتد و فقط در هر محزور شمسی چهار بار  
ممکن است که در آغاز نیسان بیفتد و آن سال چهارم و دهم و پانزدهم و بیست و

یکم است مشروط بر اینکه محازیر را از اول تاریخ اسکندر به سالیان ناقص بشماریم و روز پانزدهم ذکران صد و پنجاه نفر شهید است.

بیان مجامع مهم مسیحیان  
(سنوڈس) و محل این مجامع  
روز بیست و یکم ذکران سنوڈسات شش گانه  
است و معنی سنوڈس آن است که علمای مسیحی

از قسها و اسقفها و دیگر اهل مراتب برای دعای بجهت امری حادث و یا سببی شبیه به مباحله و یا بجهت مسئله مهمی دینی که روی داده بدور هم جمع می شوند و این کار جز در زمانهای خیلی دور اتفاق نمی افتد و هر وقت هم که اتفاق یافت تاریخ آنرا محفوظ می دارند و چنین روزهای تاریخی را از راه تعبد و تبرک نصاری ذکران می گیرند و اولین سنوڈس ششگانه این بود که سیصد و هیجده نفر اسقف در شهر نیقیه<sup>۱</sup> در حضور قسطنطین جمع شدند برای اریوس که با ایشان در اقاویم و اقنومیت ابن و اب و در اینکه فطر در یکشنبه ای است که پس از قیام مسیح است مخالفت کرده هر چند که جمعی از همین اساقفه بر این قول بودند که فطر در روز چهاردهم شهر فصح یهود می باشد.

سنوڈس دوم آن بود که صد و پنجاه نفر اسقف در قسطنطنیه نژد ندوس بن ارقاڈس که پادشاه بزرگی نام دارد جمع شدند و از شخصی که خود را دشمن روح القدس می نامید و اوصاف او را غیر از اوصافی می دانست که ایشان قائلند و با جاویدانی بودن اقنوم سوم مخالفت می کرد شکایت نمودند.

سنوڈس سوم آن بود که صد نفر اسقف در شهر افسس نزد سندوس پادشاه کوچک نام دارد گرد آمدند و از نسطورس که پطرک قسطنطنیه بود و رئیس نصاری نسطوریه و ایشانرا در اقنومیت ابن مخالفت می کرد شکایت نمودند.

سنوڈس چهارم آن است که ششصد و سی نفر در شهر خلقد و نید نزد مرقیان ملك جمع شدند و از او طیخس شکایت نمودند که میگوید جسد عیسی رب پیش از آنکه وحدانی گردد از دو طبیعت مختلف بود.

سنوذس پنجم نزد اسطینان گرد آمدند و رئیس مصیبه ورها و دیگر مخالفان خود را در اصول لعنت کردند.

سنوذس ششم آن است که در قسطنطنیه نزد قسطنطنین مؤمن جمع شدند و ایشان صد و هشتاد و نه نفر اسقف بودند و از قورس و سیمون ساحر پادشاه شکایت کردند.

روز بیست و سوم ذکران مارجیورجس شهید است که به انواع عذاب چند مرتبه او را کشتند و روز بیست و چهارم ذکران مارقوس صاحب دومین انجیل است. و روز بیست و پنجم ذکران ایلیا جاثلیق خراسان است و روز بیست و هفتم ذکران خریسطفورس است و روز سی ام ذکران شمعون صباعی است که در خوزستان جاثلیق نصاری بوده و با دیگر مسیحیان که با او بودند کشته شد.

**ایبار** - روز اول آن ذکران ارمیای نبی است و در روز دوم ذکران اثاماسیوس بطریق است و روز چهارم عید گل سرخ است و این عید بهمان رسم قدیم خود استعمال می گردد و در خوارزم نیز مرسوم است و در این روز گل سرخ بکلیساها می برند و سبب آن است که مریم به مادر یحیی که ایمیشبع نام داشت نو بر این گل را هدیه فرستاد و روز ششم ذکران ایوب پیغمبر است.

**بحثی در ظهر صلیب در** روز هفتم عید پیدایش صلیب است که در آسمان  
**آسمان برای قسطنطنین** بظهور رسید و اهل تحصیل از مسیحیان می-

گویند که در عهد قسطنطنین که مظفر و فاتح لقب دارد در آسمان چیزی مانند صلیب از نار و یا نور پیدا شده و به قسطنطنین گفتند که این علامت را رایت خود گردان که بر دیگر پادشاهان غالب خواهی گشت و او نیز چنین کرد و بر سلاطین غالب آمد و بدینجهت کیش مسیح را پذیرفت و مادر خود هیلانه را برای جستن چوب صلیب به بیت المقدس فرستاد و بگمان مسیحیان صلیب عیسی را بادو صلیب دو دزد دیگر که با مسیح ایشانرا بدار آویخته بودند بیافت و معلوم نبود که کدام يك از این صلیبها صلیب مسیح بوده و برای اینکه حقیقت امر را بشناسند هر يك از این صلیبها را

برمرده‌ای گذاشتند و یکی از این مردگان که صلیب عیسی بر روی او گذاشته شده بود زنده گشت و دانسته شد که صلیب واقعی همان است.

جمعی دیگر از مسیحیان که از خواص و اهل تحصیل محسوب نمی‌شوند می‌گویند که چون عیسی را بدار آویختند صلیبی که در صورت دلفین است و عرب آنرا قعود گوید و آن چهار ستاره است نزد نسر واقع که بزوایای شکل معین مانند است، این شکل جلوی محل دار بظهور رسید و پیش از این واقعه چنین صلیبی و چنین هیئتی در آسمان نبود و باید از ایشان شگفت نمود که نمی‌دانند در جهان ملت‌هایی هستند که کواکب را بانهایت دقت رصد کرده‌اند و از زمانهای خیلی دور خلف ایشان از سلف ارث بوده‌اند که نیاکان این امم ستارگان دلفین را که در شمار ثوابت محسوب‌اند بهمین هیئت یافته‌اند.

این فرقه از مسیحیان که بظهور صلیب معتقدند در تعظیم آن به اصناف تدویجات و هوسها استدلال میکنند، چنانکه می‌گویند بنی اسرائیل را خداوند امر فرمود که ماری از مس بسازند و آنرا بر چوبی که منصوب بود قرار دهند و چون در تیه از کثرت مار به ستوه آمده بودند باین مار مصنوعی دفع آنها صورت می‌گرفت و نصاری می‌گویند که این مار بر صلیب مژده ایست که از پیش داده شده.

همچنین استدلال دیگری دارند که عصای موسی خط مستطیلی بود و چون عیسی آمد عصای خود را بر آن بینداخت و صلیبی حادث شد و شریعت موسی بآمدن عیسی کامل گشت و کامل کمی و بیشی نمی‌پذیرد و دلیل بر این گفتار این است که اگر بر صلیب يك عصای سوم هم بیندازند اعم از اینکه از هر طرف بیفتد حرف لا پیدا میشود یعنی لا زیاده و لا نقصان.

این کار نصاری مانند کار دسته‌ای از مسلمانان است که به تاویلات اشتغال جسته‌اند و نام محمد را بصورت انسان تشبیه میکنند و می‌گویند میم نظیر سر اوست و حاء نظیر بدنش و میم دوم نظیر شکم اوست و دال نظیر دوپای انسان.

گمان می‌کنم که این اشخاص بسیار از فن نقاشی و تصویر دور افتاده‌اند و



از تسویه میان سر و بدن و کمیت اعضای برآمده از بدن و از آلت رجولیت که قوام عالم و نسل بدان است غافلند و چون هیچ نامی از آلت مردانگی انسان نبرده اند ظاهراً مقصودشان جنس زن بوده نه مرد!

نمیدانم که در نام‌هایی که مانند نام محمد است که یایک حرف کم دارد و یا زیاد از قبیل حمید و مجید چه میگویند که اگر بخواهیم حروف این نامها را مانند این اشخاص تشبیه کنیم کار به مزاح و سخریه خواهد کشید.

عجب از حکایات مذکور این است که نصاری بچوب فاوانیا<sup>۱</sup> در تصحیح امر صلیب استدلال میکنند و می‌گویند چون این چوب را قطع کنیم چیزی مانند صلیب در آن ظاهر می‌گردد

بحثی در عقیده خرافاتی مسیحیان  
راجع به چوب فاوانیا (عود -  
الصلیب) و اشاره به خرافات  
مذاهب

حتی اینکه جمعی می‌گویند که از زمان دار آویختن مسیح این علامت در چوب یافت شد و می‌گویند که چون این چوب را بجهت همین صلیبی که دارد به‌صورت بی‌اویزیم سودمند خواهد بود چنانکه بر قیامت مردگان دلیل است.

گویا این دسته هم از کتب طب بی‌اطلاع بودند و از حکایاتی که جالینوس فاضل در نوشته‌های خود از متقدمین بر زمان مسیح نقل کرده است غفلت کرده اند که پیش از عیسی هم همین چوب را ذکر کرده اند که برای صرع مفید است.

آنانکه از آثار نفس و امور طبیعی بد اعتقادهای خود استدلال می‌کنند البته با تاویل در آن استدلال ایشان درست می‌شود ولی باید در میان دلیل و مدلول رابطه‌ای موجود باشد نه آنکه بصرف تاویل قناعت کرد زیرا در موجودات همه قبیل شکل یافت می‌شود مثلاً در اضداد شکل دوتایی دیده می‌شود، در بسیاری از نباتات و دانه‌های آن شکل سه تایی ملاحظه می‌گردد و در حرکات کواکب و ایام بحرانات شکل‌های چهار گوش یافت می‌شود چنانکه در بیشتر بر گهای گل پنج گوش یافت

۱- خاقانی که مادرش مسیحی بوده و از اعمال مسیحیان آگاهی داشته گفته است:

صلیب آویزم اندر حلق عمدا

چو آن عود الصلیب اندر بر طفل

می‌شود و نیز در دوایر و در خانه زنبور عسل و دانه‌های برف شکل مسدس موجود است همچنین در مطبوعات از آثار نفس و طبیعت جمیع اعداد بدست می‌آید بخصوص در شکوفه‌ها و اوراق، که بر گهای هر گلی بعدی خاص در جنسی جداگانه اختصاص دارد و اگر اهل هر ملتی به اعتقاد خود بر این اشکال استدلال جوید البته صورت کامل میتواند پذیرفت و نیز در معادن اشیاء عجیبی که بطور طبیعت آفریده شده یافت می‌گردد چنانکه حکایت کرده‌اند در مسجد بیت المقدس در سنگی بطور خلقی نوشته شده: محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و در پشت قبله همین مسجد نیز این عبارت بطور خلقت مکتوب است بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله نصره حمزة و همچنین نگینهایی که نام امیر المؤمنین بر آن نگاشته شده باشد بسیار است چه، در صورت نام علی در رگهای معدنی زیاد اتفاق می‌افتد.

از این جاست که بعضی از دعوات شیعه به فکر تقلب افتاده‌اند و یکی از آنان از من می‌پرسید که آیا ممکن است از راه صنعت طوری نام علی را بر سنگ نگاشت که با طبیعی فرق نکند و من برای او از کتاب تلویح کندی نسخه‌ای نقل کردم که باید چندین چیز را گرفت و تقطیر کرد و با این آب بر روی عقیق هر چه را می‌خواهند بنویسند و چون بر روی آتش نگاهدارند کتابت بر روی آن سفید می‌شود، و او نیز چنین کرد و بدون آنکه در خط خود سعی کند، که مبادا معلوم گردد، بر روی سنگها می‌نوشت محمد و علی و نزد شیعیان می‌برد و می‌گفت من این سنگ را از فلان جا یافته‌ام و این خط مکتوب در آن طبیعی است و سنگ معهود را به قیمتی گران به شیعیان می‌فروخت.

آری چیزیکه در نباتات باعث تعجب است این است که چون باز شد اطراف آن دایره‌ای تشکیل می‌دهد که در بیشتر اوقات دایره قضایای هندسی را مشتمل است و در بیشتر اوقات با اشکال هندسی مطابق است ولی هرگز با قطوع مخروطی توافق نمی‌یابد و هرگز نمیشود که شخص به بیند هفت برگ و یا نه برگ داشته باشد، چه ممتنع است که در دایره هفت و یا نه را بطور تساوی اضلاع احداث کرد

ولی بسیار می شود که مثلث و مربع و مخمس و مسدس و یا شکل هیجده ضلعی اتفاق افتد و این امر بطور اکثر یافت می شود<sup>۱</sup>.

هر چند ممکن است که گاهی انواعی از نباتات یافت می شود که شکل هفت ضلعی و یا نه ضلعی در دایره دور برگ آن یافت شود اگر چه طبیعت بطور عموم انواع و اجناس را حفظ می کند چنانکه اگر دانه های يك انار را بشمرید با دانه انار دیگر یکی خواهد بود و از این جهت در افعال طبیعت گاهی نادر غلط و اشتباه روی می دهد که دانسته شود طبیعت خدا نیست و خدا غیر از آن است.

اکنون به مطلب خود باز گردیم گوئیم: در روز هشتم این ماه ذکران یوحنا صاحب انجیل چهارم است و ذکران ارسینوس راهب است و در روز نهم ذکران اشعیای نبی است و داذیشوع<sup>۲</sup> در ترجمه انجیل خود میگوید که شعبیای نبی است و در روز دهم ذکران دیونسیوس اسقف است و در دوازدهم ذکران افیفانیوس رئیس اساقفه است و در روز سیزدهم ذکران یولیانس شهید است و در روز پانزدهم بنا بر رسم نوین عید گل سرخ است زیرا در روز چهارم خیلی کمیاب است و در خراسان مسیحیان این روز را عید گل سرخ می گیرند و از روز چهارم چشم پوشیده اند و در روز شانزدهم ذکران زکریای نبی است و در بیستم ذکران قریقوس راهب است و در بیست و دوم ذکران قسطنطنیوس مظفر است و او اول کسی است که به بیزانطی وارد شد و در اطراف آن شهر حصارى ساخت و شهر را بنام خود و قسطنطنیه گفت و دیگر پادشاهان پس از او در همین شهر ماندند و در بیست و چهارم ذکران شمعون راهب است که کارهای بسیار عجیب و شگفت نموده.

**حزیران** - روز اول آن عید سنابل است و در این روز از زراعت گندم قدری

۱ - بیرونی در قانون مسعودی در فصل سوم مقاله سوم به پیروی برخی از علمای ریاضی در پی یافتن وتر سبع (هفت ضلعی) بر آمده و معلوم میشود که در موقع نوشتن این کتاب باین مسئله پی نبرده بوده و باید به قانون مسعودی رجوع کرد هر که طاوس خواهد جور هندوستان کشد.

۲ - داذ همان داد فارسی است که بقاعده دال و ذال داذ گفته شده و یشوع مسیح است.

خوشه می آورند و بر آن دعا می خوانند و از خداوند برکت می خواهند و در این روز ذکران یحیی بن زکریاست که بنام او برای برکت گندم بسوی خداوند تضرع می کنند و این روز برای مسیحیان مانند عید عنصره برای یهود است.

روز سوم ذکرانی است که بختنصر اطفال را سوزانید و آنان عزریا و حنینا و میشایل بودند و در این روز هیکل را احداث نموده اند.

روز پنجم ذکران اذناناسیوس بطریق است و در روز هشتم ذکران قیورلوس بطریق است که نسطورس رئیس نسطوریان او را از عداد مسیحیان خارج کرد و در روز دوازدهم ذکران متی و مارقوس و لوقا و یوحنا است که اصحاب اناجیل چهارگانه می باشند و در روز هیجدهم ذکران لیونظیوس شهید است و در روز بیست و یکم ذکران برشیای قس است که تقریباً دو بیست سال پس از مسیح کیش مسیحیت را به مرو آورد و در بیست و دوم ذکران جبرئیل و میکائیل است که از رؤساء فرشتگان اند و نصاری بنام این دو فرشته تقرب می جویند.

در روز بیست و پنجم ذکران مولد یحیی بن زکریاست و از زمان مژده باو تا مولد او دو بیست و پنج و هشت روز تمام است که هشت ماه و نیم و عشر شهر باشد و در روز بیست و ششم ذکران فیبرومیا<sup>۱</sup> است که این زن را با عذاب شهید کردند و بیست و نهم ذکران مرگی بولس است که معلم مسیحیت و آشکار کننده این طریقه محسوب است و روز سیام ذکران بطرس است که شمعون الصفا باشد و اورئیس سلیحین محسوب است یعنی رئیس حواریون.

تموز - روز اول آن ذکران سلیحین<sup>۲</sup> است که دوازده نفر بودند و شاگردان عیسی محسوب اند و در روز سوم ذکران تومای سلیح است که بمسیح پس از آنکه از دار آویخته شدن بر گشت ایمان نیاورد تا آنکه استخوانهای پهلوی او را دید و اثر نیز یهودیان را در پهلوی عیسی ملاحظه کرد و توما کسی است که مسیحیان

۱- ن ب نیفر وینا.

۲- سلیح یعنی حواری که رسول عیسی بودند.

همه بدست او مسیحی شدند و روز پنجم ذکران ذومیطیوس شهید است و روز هفتم ذکران بروقوبیوس شهید است و روز هشتم ذکران مارتا است که والدۀ شمعون است که کارهای عجیبی بدست او وقوع یافت و روز نهم ذکرانی است که بختصر کودکان سه گانه را سوزانید و نصاری برای این عقیده اند که اگر نامهای این سه تن را نبرند گرمای تموز بایشان صدمه خواهد رسانید و روز دهم ذکران شهدای چهل و پنجگانه است و روز یازدهم ذکران فوقای شهید است و روز سیزدهم ذکران ثوثانیل شهید است و روز چهاردهم ذکران یوحنا ی مروزی است که در نزدیک بعهد ما کشته شد و روز پانزدهم ذکران قوریا قوس و مادر او یولیتا است.

روز بیستم عید انگور است و در این روز نوبر انگور را می آورند و بر آن دعا میخوانند که خداوند آنرا برکت و نما دهد و از آفات سالم نگه دارد روز بیست و یکم ذکران بفتوطیوس شهید است روز بیست و ششم ذکران فنطیلیمون است که پزشکی بود و شهید شد و روز بیست و هفتم ذکران شمعون راهب است و روز سیام ذکران شاگردان مسیح است که هفتاد و دو نفر بودند.

**اب -** روز اول آن روز مرض مریم مادر عیسی است که پانزده روز است و آخرین روز آن روز وفات اوست و نیز در روز اول آن ذکران شمعونی مقبایا است که زرتشتیان هفت نفر از اولاد او را کشتند روز پنجم ذکران موسی بن عمران است.

**ظهور موسی و الیاس بر عیسی**  
**از طور تabor**  
روز ششم عید طور تabor است که در انجیل مذکور است که موسی بن عمران و ایلیا که

الیاس باشد این دو پیغمبر در طور تabor به مسیح ظاهر شدند و سه نفر از اصحاب مسیح با او بودند که شمعون و یعقوب و یوحنا باشند و در خواب بودند و چون از خواب برخاستند و تا این امر را مشاهده کردند گفتند خدای ما، مقصود از این جمله مسیح بود، سه سائبان احداث کن یکی برای خود و دو دیگر را برای موسی و

## الیاس.

هنوز این جمله تمام نشده بود که سه ابر درخشان برایشان سایه افکندند و موسی و الیاس داخل در ابر شدند و رفتند و موسی سالیان دراز پیش از این واقعه مرده بود و بعقیده ایشان الیاس زنده است و هنوز هم هست و خود را از مردم می-پوشاند و در پنهانی زندگی می کند و در روز هفتم ذکران الیاس زنده است که مذکور شد و روز هشتم ذکران یسع نبی است که تلمیذ الیاس باشد و روز نهم ذکران ربولای اسقف است و روز دهم ذکران امامای شهید است و روز پانزدهم عید وفات مریم است و میان ذکران و عید این فرق است که عید بزرگتر از ذکران بشمار میرود و روز شانزدهم ذکران اشعیا و ارمیا و زکریاء و حزقیل است که همگی پیغمبر بودند و روز هفدهم ذکران سیلاقوس است که با نامزد خود اسطرا طانیق شهید شد و روز بیستم ذکران اشمویل پیغمبر است و روز بیست و یکم ذکران لوقیوس شهید است و در بیست و ششم ذکران سابای راهب است که شیخی فرتوت و سالخورده بود و روز بیست و نهم ذکران مقتل یحیی و بریدن سر اوست و مأمون ابن احمد سلمی هر وی می گوید که در بیت المقدس توده ای از ریگ بر دری دید که آن در را باب العود می گفتند و باندازه يك تپه و یا مانند کوه در آنجا جمع شده بود و باو گفتند که اینها را برای این ریخته اند که همراه خون یحیی بن زکریاء در جوش بود افزون می گشت تا آنکه بختنصر کشندگان او را کشت و خونشان را بر روی خون یحیی ریخت و خون ساکن گشت و این حکایت را در انجیل ذکر نکرده اند و من نمی دانم که چطور باید باور کرد با آنکه بختنصر چهارصد و چهل پنج سال پیش از یحیی به بیت المقدس وارد شد و خرابی دوم بیت المقدس بدست اسبسیانوس و تیتوس رومی انجام گرفت گویا ساکنان آنجا هر کس که بیت را خراب کند بختنصر می گویند با آنکه شنیدم که خرابی دوم خانه بدست گودرز بن شاپور بن افقورثا که از ملوک اشکانی محسوب است صورت گرفت و روز سی ام این ماه ذکران همه پیغمبران است.

**ایلول** - روز اول آن عید اکیل سال است و در این روز نماز می خوانند و

برای ختم سال که باین ماه صورت می گیرد و افتتاح سال نوین دعا می خوانند و روز سوم ذکران هفت نفر شهید است که در نیشابور کشته شدند و روز هشتم ذکران حنه مادر مریم و یویا قیم پدر اوست و روز سیزدهم عید فراغت از سازمان هیکل است و روز چهاردهم عید یافتن صلیب است که قسطنطنین و مادرش هیلانه با جستجوی زیاد بدست آوردند و از چنگال یهود بیرون کشیدند و در بیت المقدس مدفون بود و در پیش این قصه مذکور شد و روز پانزدهم ذکران سنوذسات ششگانه است و روز شانزدهم ذکران اوفیمیای شهیده است و روز بیستم ذکران اوسطائیوس و زن و مادر اوست که همگی جام شهادت را بسر کشیدند و روز بیست و سوم ذکران اویطلیوس شهید است و روز بیست و چهارم ذکران تیقلای شهیده است که او را با آتش سوزانیدند و در این روز در ایلیا عید کنیسه القمامه است روز بیست و پنجم ذکران خاریطونوس راهب است و روز بیست و نهم ذکران اغریغوریوس اسقف است که اهل ارمنیه را مسیحی کرد.

این بود آنچه را که ما از ذکرانهای نصاری ملکائی و اعیاد ایشان می دانستیم و برخی از آنها را نسبتاً به مخالفت نمی کنند و پس از آنکه باب صوم را در این میان واسطه گردانیم که مشترک میان هر دو فرقه است اعیاد و ذکرانهای اختصاصی ایشان را ذکر خواهیم کرد.

## فصل شانزدهم

این فصل در روزه ترسایان و اعیاد متصل به روزه ایشان  
که مورد قبول همه ایشان است و دیگر روزهایی که  
با ایام روزه به توازی حرکت میکنند  
بحث مینماید

ما در پیش لوازم و شرایط فصیح یهود و کیفیت استخراج و علل آنرا به اندازه‌ای  
که از حد کفایت هم زیادتر باشد بیان کردیم .  
روزه نصاری از توابع فصیح یهود است و علل آن همان علل فصیح است و ما  
در کیفیت آن گوییم :

روزه ترسایان چهل و هفت روز است و آغاز آن همواره از روز دوشنبه است  
و روز چهل و نهم فطر آن است که سعانین<sup>۱</sup> نام دارد باین شرط که فصیح باید بین  
سعانین و فطری که هفته<sup>۲</sup> اخیر از هفته‌های روزه است واقع شود و بر سعانین پیشی  
نگیرد و از روز آخر ایام روزه هم پس نیفتد .

در مباحث گذشته حدودی را که فصیح یهود در آن دور می‌زند بیان کردیم  
ولیکن ترسایان یهود را در این کار موافقت نمی‌کنند و در اوایل جیاجل هم بایهود

---

۱- مشهور سعانین است و آن اولین یکشنبه پیش از فصیح است و کلمه عبری است یعنی

(المنجد)

ما را خلاص کرد .



اختلافی بزرگ دارند .

جیجل بمعنی دور است و در سریانی آنرا غیغل گویند که با کلمه محزور مرادف است .

سزاوارتر این است که ما همان اصطلاحاتی را که هر طبقه مواضع کرده اند ذکر کنیم .

نصاری محزور کبیر را ایندیقوطیا نامند ولی چون این واژه سنگین است ، آنرا جیجل بزرگ نام می گذاریم .

سبب اختلاف یهود با ترسایان این است که به عقیده یهود سال دهم محزور ، سال اول تاریخ اسکندر است ولی ترسایان می گویند که سال سیزدهم محزور سال اول اسکندری است .

بیان مطلب آن است که طایفه ای از نصاری میان آدم و اسکندر را پنج هزار و شصت و نه سال دانسته و برخی دیگر پنج هزار و هشتاد و یک سال و این قول اخیر نزد اهل تحصیل و تحقیق مشهور است و بیشتر مسیحیان هم بر این رای اند و خالد بن یزید بن معویة بن ابی سفیان که نخستین فیلسوف اسلامی است چنین می گوید و درباره خالد گفته اند ، که از همان غاری که دانیال علم خود را استخراج کرد او هم از همان غار علم خویش را استخراج نمود ، و این همان غار است که آدم ابوالبشر آنچه را که میدانست در آنجا به ودیعت نهاد و گفته خالد این است :

الی ثلاث معها تمام

الی الوف سدست و نظمت

فالتام بالهجرة و استقاما

وفی تمام العشر من اعوام

ومائة معدودة قد جمعت

اظهر دین ربه الاسلاما

بیان شعر آن است که هجرت در سال نهد و

سی و سه اسکندری واقع گشت و چون این

مقدار را از مجموع تاریخ عالم که شش هزار و صد و سیزده باشد کم کنیم پنجاه هزار

و صد و هشتاد سال باقی می ماند .

سپس نصاری این سالها را بدل به جیجل صغری نمودند و دوازده سال باقی ماند و این مدت سالهایی است که از آغاز جیجل تا اول تاریخ باقی مانده و عبور را در این مدت به حساب بهزیجوح ترتیب دادند زیرا تنها بهزیجوح است که دارای ترتیبی قائم بذات است و از نقصان چیزی از تواریخ مستغنی است .

نصاری فصیح خود را در سال اول جیجل در روز بیست و پنجم آذار قرار دادند زیرا سالی را که مسیح در آن سال به دار آویخته شد اینطور اقتضا میکند و فصیحهای دیگر سالیان را با این ترتیب کردند در نتیجه منتهای تقدم آن روز بیست و یکم آذار است و غایت تاخر آن هجدهم نیسان که رویهمرفته بیست و هشت روز می شود .

پس غایت تقدم فصیح از اعتدال ربیعی که عیان بدان گواهی میدهد با اندازه دو روز تمام است و از این سبب چنین کردند که خواستند خود را از همین قانون از قوانین سلیحین مصون دارند و آن قانون این است که هر اسقفی و یا هر قس و یا شماسی عید فصیح را پیش از تساوی شبانه روز با یهود موافقت کند از درجه و پایه خود ساقط می گردد .

فرق فصیح یهود با فصیح نصاری<sup>۱</sup> اگر فطر نصاری همان فصیح یهود بود و یا و جایگاه فصیح نصاری به اندازه ای مفروض از فصیح دور بود و تغییری

نمی پذیرفت البته با فصیح رفیق راه بود و چون موازی با آن بود در هر روزی که فصل اتفاق می افتاد این نیز در همان روزی می بود ولیکن چون بر فصیح مقدم نیست غایت تقدم آن از غایت تقدم فصیح يك روز متاخر میشود که روز بیست و دوم آذار باشد اما غایت تاخر آن از غایت تاخر فصیح يك هفته است زیرا اگر در يك روز اتفاق بیفتد فطر روز یکشنبه ای خواهد شد که دنبان آن است پس در نتیجه يك

۱- عید فصیح به کسر فاء عید پاک است Pâque با این فرق که اگر مقصود عید فصیح یهود باشد حرف اول کلمه با حروف کوچک نوشته می شود و اگر فصیح مسیحیان باشد با حرف درشت .

هفته از آن متاخر خواهد بود و چون عید فصیح به غایت تاخر خود برسد فطر هم در غایت تاخر خود در روز بیست و پنجم نیشان خواهد بود .

از اینجاست که روزهایی که فطر ایشان در آن پیش و پس می رود سی و پنج روز است و بدین سبب آغاز صوم هم بتوازی با آن در همین ایام جلو و عقب می رود و اول این روزها دوم شباط است و آخر آن روز هشتم آذار است که در نتیجه منتهای درری میان آغاز صوم و فصیح چهل و نه روز است و کمترین بعد و دوری این دو چهل و دو روز .

میان استقبال فصیح و اجتماع آذار در سنه بسیط و اجتماع آثار ثانی در سنه عبور چهل و چهار روز و هفت ساعت و ده يك ساعت است پس این اجتماع همواره میان اول بعد اصغر و اول بعد اعظم جای دارد و نزدیک به آغاز صوم واقع می شود و باین طریق باید اول ماه روزه را بدست آورد که به اجتماعی که در ماه شباط روی می دهد نظر کنیم و ببینیم که کدامین دوشنبه از شنبه های قبل و بعد آن به آن نزدیک است پس اگر در حد روزه که از دوم شباط تا هفتم آذار است واقع شود آن دوشنبه روزه اول روزه است و اگر در این حد نباشد این اجتماع اهمال می شود و با اجتماع دوم که پس از آن است عمل مذکور را انجام می دهند و از این کار اول صوم را بدست می آورند .

فصیح چنانکه در پیش گفتیم اگر به منتهای تقدم خود برسد به بیست و یکم آذار خواهد رسید و چون استقبال در آذار روی دهد و با روز شنبه مصادف گردد سال بسیط خواهد بود و اجتماعی که معتبر است پس از گذشتن چهار روز از شباط است و آن دوشنبه ای که بر آن متقدم است به آن نزدیکتر خواهد بود و اگر سال بسیط نباشد اول سال است و روز اول روزه و اگر هم بسیط باشد روزه دوم شباط می شود که باز در حد صوم واقع است و نخستین روز روزه

خواهد بود .

غایت تاخر فصیح آن است که در روز هیجدهم نیشان باشد و چون استقبال در آن اتفاق افتد و روز یکشنبه باشد سال عبور خواهد بود و اجتماعی که قابل اعتبار است اجتماع آذار ثانی است که در روز پنجم آذار سریانمی باشد .  
روز هشتم آن دوشنبه‌ای است که پس از آن است و بان نزدیکتر است زیرا، اول آذار سریانمی روز دو شنبه است پس در نتیجه اول صوم روز هشتم از آذاری است آخر صوم است .

اگر به اجتماع آذار اول برگردیم خواهیم دید که در سالهای کبیسه روز پنجم شباط اتفاق می‌افتد و اول شباط روز یکشنبه می‌شود پس دوشنبه متقدم از دیگر دوشنبه‌ها بان نزدیکتر می‌شود و آن اول حد صوم است و اگر دیگر شرایط با آن یافت شود صلاحیت دارد که اول حد صوم گردد و شرایط مذکور این است که اگر آنرا اول صوم قرار دهیم فطر به اندازه یک ماه پیش از فصیح واقع شود و این کار بنا بر اصول ایشان مجال است و نیز اگر سال کبیسه نباشد اجتماع در روز چهارم از شباط واقع می‌شود پس دو شنبه پیشین به آن نزدیکتر و اول شباط است که چون از خارج شده باید آنرا کنار گذاشت و به اجتماع بعدی نظر نمود .

پیروان مسیح نیازمند شدند که فصیح یهود را بشناسند تا آغاز روزه خود را استنباط کنند و این مسئله را از یهود پرسیدند و چون یهود با مسیحیان دشمن بودند برای اینکه آنان را گمراه کنند پرسش پیروان عیسی را برخلاف واقع پاسخ گفتند و علاوه بر این ، تواریخ همه نصاری با هم متفق نبود تا آنکه دسته‌ای از محاسبان ایشان بر تصحیح امر کمر بستند و این سالها را با اعمال گوناگون در ادواری مختلف حساب کردند و جدولی را که در کار بستن همدل و همداستان

شدند جدولی است که خرانیقون نام گذاشته‌اند و مسیحیان بر این گمانند که اوسیس اسقف قیساریه با سیصد و هیجده نفر از اساقفه در سنوژس اول حساب کرده است و جدول این است .

جدول خرونیفون ۱

جرجل الفجر	ا	ب	ج	ط	ق	یا	یر	یغ	یر	تر	یغ	یط
النباتس	شباط	شباط انار	شباط	شباط	شباط انار	شباط	شباط	شباط	شباط	شباط	انار	شباط
جرجل الشمس	ح	ز	ح	ط	ق	یا	یر	یغ	یر	یر	یغ	یط
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ق	ک	ل	م
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ق	ک	ل	م
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ق	ک	ل	م
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ق	ک	ل	م
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ق	ک	ل	م
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ق	ک	ل	م
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ق	ک	ل	م
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ق	ک	ل	م
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ق	ک	ل	م
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ق	ک	ل	م
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ق	ک	ل	م
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ق	ک	ل	م

۱- کرونیفون از Chronique به معنای زمان مشتق است .



نخستین یکشنبه پس از فطر  
نخستین یکشنبه ای که پس از فطر است یکشنبه نو<sup>۱</sup> نام دارد و در این روز عیسی سفید پوشید و

گاه اتفاق می افتد که این روز را برای اعمال و شروط و قباله‌ها و اسناد مبداء قرار می دهند چه ، این روز بمنزله اولین یکشنبه است و یکشنبه‌ای که بر آن مقدم است به فطر که نامی مشهورتر است موسوم است و همه یکشنبه‌ها برای اینکه سعانین و قیامت در آن اتفاق می افتد نزد مسیحیان محترم است چنانکه شنبه‌ها نزد یهود همین طور است و خداوند در روز شنبه مطابق تورات از آفرینش فراغت و آسودگی یافت و برخی از علمای اسلام حکایت کرده اند که از این سبب روز آدینه نزد ما مسلمانان محترم است که خداوند از آفرینش در این روز آسوده گشت و در کالبد آدم جان دمید ولی بعقیده منجمین سبب تعظیم روزها در مملکت این است که شماره روزهای این هفته بر موالید انبیای ایشان چیره شده و ادله قرانات که بر ظهور ایشان دلالت دارد در آن است.

چهل روز بعد از فطر عید سلاقا است که پیوسته در پنج شنبه اتفاق می افتد و در این روز مسیح از طور زیبا با آسمان رفت و شاگردان خود را امر کرد که در غرفه‌ای که در بیت المقدس است بمانند تا آنکه فارقیلط را که روح القدس است از سوی خود برای ایشان بفرستد .

ده روز پس از سلاقا همواره روز یکشنبه‌ای است که عید بنطیقسی نام دارد و آن روز نزول فارقیلط است و مسیح در این روز برای شاگردان خود تجلی کرد که سلیحون نام دارند و السنه ایشان اختلاف یافت و هر کدام بهمان لغتی که الهام شدند مبعوث گشتند برای دعوت و تبلیغ و در عشاء این روز نصاری بزمین سجده می کنند زیرا از آغاز فطر سجده نمی کنند و فقط ایستاده نماز می خوانند و برای این نماز نصی در دین ایشان است و در جمیع ایام یکشنبه‌ها آخر قوانین سنوئس اول ناطق است .



اول روزه سلیحین که بعقیده نصاری ملکائیه حواریون باشند چهارشنبه‌ای است که ده روز پس از بنطیقسی است و فطر آن همواره روز یکشنبه است پس از آنکه چهل و شش روز از اول روزه گذشت .

روز سوم از روزهای این روز روز جمعه است که جمعةالذهب می گویند و وجه نام گذاری این است که حواریون بر مردی گذشتند که از اهل بیت المقدس بود و آن مرد زمین گیر بود و از مردم سؤال می کرد و ایشان را بخدا سو گند داد که به او چیزی بدهند و حواریون گفتند ما سیم و زری نداریم که بتو بدهیم ولیکن از جای خود برخیز و تخت خود را بردار و از پی کار خود رو و ما جز این کار بر چیز دیگری توانا نیستیم آن مرد نیز چنین کرد که او را گفتند .

بیشتر این روزه‌ها در جدول روزه که دارای هفت سطر است قرار داده می شود و چون روزه را از آن جدول استخراج کنند بر این اعیاد بطور دفعی و یک مرتبه آگاهی می یابند .

## فصل هفدهم

### در عیدهای نصاری نسطوری و در ذکرانها و روزه ایشان گفتگو می کند

نسطورسی که این فرقه به او منسوبند در اصول مذهب مسیحیت با ملکائیه مخالفت کرده و این مخالفت باعث دویی و مباینت این دو گروه شده و خلاف او این است که پیروان خود را برای مجادله با دشمنان و مخالفان امر نموده است که به استدلال و قیاس خو گیرند و باید در دین نظر پیدا کنند و از زیر بار تقلید بیرون آیند با آنکه دشمنان او با استدلال مخالفانند و به تقلید پدران راضی ، و من تا اندازه ای که از اعیاد و دیگر روز های معروف ایشان می دانم ذکر می کنم.

گوییم : نسطوریه با ملکائیه در برخی از ایام مشهور موافقت کرده اند و در پاره دیگر از اعیاد مخالفت.

اما عیدهایی را که مخالفت کرده اند بدو بخش منقسم می شود.

بخش اول - اعیادی که بکلی نسطوریه از آنها

اعیاد مورد موافقت و مخالفت  
مسیحیان نسطوری با مسیحیان  
ملکائی

دست کشیده اند.

بخش دوم - عیدهایی که هنوز متروک نشده و فقط به عقیده ملکائیه نسطوریان

جای آنها را تغییر داده‌اند و بدانطور که سزاوار است عمل نمی‌کنند. و يك قسم دیگر ایام دارند که نه ملکائیان آنرا استعمال کرده‌اند و نه به روزهایی که به ملکائیان استعمال می‌کنند مقید است اعیادی را که نسطوریه با ملکائیه موافقت کرده‌اند میلاد و عید دنح و عید الشمع و عید اول روزه و عید سعائین کبیر و عید شستن پایهای حواریین و فصح مسیح و جمعۀ صلبوت و قیامت و فطر و یکشنبه نو و عید سلاقا و بنطیقسطی و روزه مارت مریم و پاره‌ای از ذکران‌های ملکائیه است.

اما اعیادی را که با ملکائیه موافقت کرده‌اند و تنها در وقت و طرز بکار بستن آن مخالفت کرده‌اند بدینقرار است: ماعلثا و آن عیدی است که از صحن هیاکل در زیر سقف می‌روند و این عید را برای رجوع بنی‌اسرائیل به بیت‌المقدس انجام داده‌اند و نیز آنرا قدس عتای می‌گویند و این روز اولین یکشنبه در تشرین آخر است اگر اول تشرین روز چهارشنبه تا روز یکشنبه باشد و اما اگر اول تشرین دوشنبه یا سه‌شنبه باشد آخرین یکشنبه در تشرین اول است و معیار آن چنانکه از یوحنا‌ی ملفان شنیدم یکشنبه‌ایست که واقع بین روز سی‌ام از تشرین اول تا روز پنجم از تشرین آخر باشد.

از اعیاد مورد موافقت عید سبار است که مریم

### عید سبار چیست؟

را بحمل مسیح مژده دادند و این عید اولین

یکشنبه‌ایست که در کانون اول باشد اگر اول کانون میان روز جمعه و یکشنبه واقع گردد و یا آخرین یکشنبه در تشرین آخر است اگر مابین دوشنبه و پنجشنبه باشد و بهر حال پنجمین یکشنبه از یکشنبه ماعلثا است و اول کانون اول از سالهای میلادی روز یکشنبه بوده و بین آن و بین میلاد بیست و پنج روز است و نصاری نسطوری می‌گویند همین‌طور که مسیح بامردم دیگر از جهت تولید در تناسل مخالفت داشت هم‌چنین در مدت جنین بودن هم خلاف عادت است و از این جهت سزاوار است که هم وقتی بدو بشارت داده شود که استقرار در شکم مادر یافت و یا پس از استقرار در بطن مادر و یا پیش از آن این مژده داده شود و چنین حکایت کرده‌اند که سبار نزد

یعقوبیه دهم از نینسن عبرانی است و این روز در سال پیش از میلاد شانزدهم از آذر سریانیه بوده است و مانند روزه مارت مریم که آن در روز دوشنبه ایست که پس از روز سبار است و فطر آن روز میلاد است و مقتل یحیی تعمیددهنده نزد نسطوریان روز بیست و چهارم آب است و ذکران شمعون بن صباعی یعنی ابن الصباغ در هفدهم آب است و عید صلیب نزد ایشان روز سیزدهم ایلول است و در این روز بوده که هیلانه صلیب را بیرون آورد و در روز چهاردهم بمردم نشان داد و بگرد صلیب جمع شدند ، پس این دسته روز بیرون آوردن صلیب را عید گرفتند و آن دسته روزی که بمردم ارائه داده شد.

اعیاد مسیحیان نسطوری که- اما عیدهایی را که ملکائیه استعمال می کنند و  
همزمان با اعیاد ملکائیان است با آنچه نسطوریها استعمال کرده اند مقید است

مانند ذکران یوحنا کشکرانی که این ذکران در روز اول از تشرین اول می باشد و ذکران مارفیتون که در بیست و پنجم تشرین اول است و عید دیر یوحنا که در روز ششم از کانون اول است و عید کنیسه مریم در بیت المقدس که در روز هفتم از کانون آخر است و ذکران مارفونیا که در بیست و پنجم حزیران است و اول عید تجلی آخرین ظهور مسیح برای مردم و در ششم آب است و ذکران کرسین و کرساس که در روز سوم ایلول است.

اعیاد مسیحیان نسطوری که مخالف با اعیاد ملکائیان است اما عیدهایی را که نسطوریه بروزهای هفته مقید کرده اند بدون اینکه در این قبیل با

ملکائیه اشتراک و مورد اتفاقی داشته باشند بدینقرار است.

ذکران قوطای راهب که مارسرجس باشد در روز هفتم از تشرین اول اگر اول تشرین روز یکشنبه باشد و اگر نباشد تأخیر می افتد به یکشنبه ای که پس از هفتم است و مانند ذکران اشمعونی که در شنبه ایست که در دنبال آن است مطابق روش عقیده نصاری بغداد و مانند عید دیر ابی خالد که در جمعه اول از تشرین ثانی است و عید دیر قادسیه که در جمعه سوم از این ماه است و عید دیر کحال که در جمعه چهارم این ماه است و مانند ذکران برسفا که در آخرین یکشنبه ایلول است و

مانند عید دیر الثعالب که آخرین سبت در ایلول است مگر اینکه اول تشرین اول سال آینده روز یکشنبه باشد که آنوقت باید عید را تا آن روز تأخیر انداخت و از ایلول عید خارج شود و در این سال عیدی نخواهد بود و سال آینده دوبار عید دارد یکی در آغاز سال یکی در آخر سال.

**اعیاد مشترك این دو دسته** اما عیدهایی را که با پیام مشترك میان این دو مسیحی  
فرقه مقید گردیده سه قسم است.

قسم اول آنهایی است که به روزه بزرگ موصول است یا به فطر آن.

قسم دوم آنهایی است که به میلاد موصول است.

قسم سوم آنهایی است که به دنح وصل است.

اما آنهایی که بر روزه بزرگ وصل است یا باول آن و یا باآخرش وصل است مانند جمعه احادر که دوازدهم از اول صوم باشد و مانند فاروقه یعنی نجات که روز پنجشنبه بیست و چهارم از اول صوم باشد و مانند ذکران مارقوس و اوطفلی بود که از نصرانیت برنگشت تا کشته شد که این عید روز جمعه بیستم فطر است و مانند ذکران سورین و دوران ارمنی که بدست شاپور ملک کشته شدند که در روز بیست و نهم فطر است و صوم سلیحین که اول آن نزد نسطوریه پیوسته روز دوشنبه است پس از فطر کبیر بهفت روز و دنبال بنطیقسطی است و ایام روزه چهل و شش روز است و فطر آن همواره روز جمعه است و ذکران مرعبدا که شاگرد مرماری بود و آن در روز پنجشنبه چهاردهم فطر سلیحین است و این فطر بنفطر کبیر موسوم است و مانند ذکران مرماری که روز پنجشنبه پانزدهم از فطر سلیحین است و مانند روزه ایلیا که اول آن روز دوشنبه است پس از بیست و یک هفته از فطر کبیر و ایام آن چهل و هشت روز است و فطر آن روز یکشنبه است و مانند روزه نینوی که روز دوشنبه است که بیست و دو روز از اول روزه بزرگ جلوتر است و این روزه باید سه روز باشد و میگویند که چون خداوند عذاب را بر قوم یونس نازل ساخت سپس کشف کرد و ایمان آوردند این سه روز را روزه گرفتند اما لیلۀ ماشوش که شب جمعه باشد و در آن اختلاف کردند برخی گفتند که آن شب جمعه نوزدهم از روزه ایلیا

است و برخی گفتند که جمعه ایست که مسیح در آن مصلوب شد که صلبوت باشد و برخی گفته اند که آن جمعه شهادت و آن يك هفته پس از صلبوت است و میان این سه قول ، قول اول را ترجیح می دهیم.

چون اول صوم در سال مقصود دانسته شود و در جدول صوم مستوی داخل شود اگر سال مستوی باشد یا در جدول صوم داخل کنند اگر کبیسه باشد آنوقت در مقابل هر جدولی موصول بصوم دوری آنرا از آنچه گفته شد و از روزه نینوی که بر همه متقدم است می یابند و جدول این است :







اما عیدهایی را که به میلاد متصل نموده‌اند بدینقرار است :

عید هیکل و آن روز یکشنبه‌ایست که در دنبال میلاد واقع است و مانند ذکران مارت و معنای واژه مارت زنی است آزاده و بزرگوار و آن روز جمعه - ایست که در دنبال میلاد است مگر اینکه میلاد روز پنجشنبه باشد که اگر چنین چیزی اتفاق افتد جمعه دوم آن را می‌اندازند تا اینکه در دنبال میلاد نیفتد و این کار برای این است که شب پنجشنبه متوسط میان روز پنجشنبه و روز جمعه است .

اما عیدهایی که به دنح متصل است مانند روزه عذاری و آن روز دوشنبه است که در دنبال دنح است و این عید سه روز است و فطر آن روز پنجشنبه است و عبادی‌ها و مسیحی‌های عرب آن‌ها بکار می‌بندند و گفته‌اند که سبب آن این است که پادشاه حیره پیش از اسلام از دخترهای دوشیزه عبادی چندین نفر را انتخاب کرد تا آنکه آنان را بزنی بگیرد و این دوشیزگان سه روز روزه وصال گرفتند و پادشاه در روز آخر این روزه بمره و برخی گفته‌اند که این روز را دوشیزگان عبادی عرب از راه سپاسگزاری بخداوند ، که عرب بر عجم در روز ذی قار غلبه کرد و نتوانستند ایرانیان به عنق‌فیر دوشیزه دختر نعمان ظفر بیا بند ، روزه داشتند .

گاه می‌شود که این روزه با روزه نینوی مجتمع میشوند و آن وقتی است که صوم کبیر در اول حد آن واقع گردد پس در نتیجه دوشنبه‌ای که پهلوی آن واقع می‌شود روزه عذاری است و از آن تا روزه بزرگ بیست و دو روز فاصله است و چون صوم نینوی عذاری سه روز است ذکران ماریوحنا را روزه می‌گیرند که در روز جمعه‌ای است که پس از دنح است با ذکران بولس و بطرس که روز جمعه‌ی دوم است و این آن است که پس از ذکران یوحنا قرار دارد .

بولس مردی بود یهودی که به گمان مسیحیان مسیح چشم او را نابینا کرد سپس بینا نمود و بولس به مسیح اعتقاد آورد و مسیح او را بهدایت امم فرستاد تا آنکه شعوب را هدایت کند و بطرس شمعون الصفا می باشد ،  
در جمعه سوم ذکـران اصحاب اناجیل اربعه است و در جمعه ی چهارم ذکـران اسطفانوس شهید است و برخی پیشتر این ذکـران ران بجا می آورند که روز پنجشنبه باشد ذکـران آباء سریانیین در جمعه پنجم است و در جمعه ششم ذکـران ابابشام است که آن ذکـران ذیوذریوس و تیاذریوس و نسطورس اساقفه یونانیان باشد و در جمعه هفتم ذکـران مرابای جاثلیق است و ذکـران اولاد آدم و آن یادآوری اشخاصی است که تا آنوقت در جمعه هشتم مرده اند .

اگر چنین روی دهد که روزه بزرگ فرارسد و جمعه ها برای اعیاد وفا نکنند ذکـران آباء سریانیین را تعطیل می کنند و بجای آن ذکـران مرابای جاثلیق را اضافه مینمایند و سپس به نظم سابق آغاز می نمایند و در مدت روزه کبیر همه آدیندهای مذکور را برمیدارند و بهیچ یک اعتنا نمی کنند و فقط در موقع عشاء در یک روز جمعه قداس (بهضم قاف و تشدید دال) که بمعنای تعظیم باشد بجا می آورند.

راه پیدا کردن عید دنج و ایام نصاری برای ایامی که به میلاد موصول هفته از سالهای اسکندری است و عید دنج و ایام هفته جدولی ترتیب

داده اند که جایگاه آن را در شهر سریانای متضمن است و هر کس بخواهد که آنها را عمل کند سالهای منکسره اسکندری را بگیرد و به جیجل های شمس مبدل کند و هرچه باقی ماند در جدول اعیاد نصاری نسطوری در سطر عدد داخل کند و هر یک را اگر سرخ باشد در شهری که راس جدول آن قرمز است خواهد یافت و اگر سیاه باشد در شهری که راس آن سیاه است و فوق آن روزی است از هفته که پیوسته در آن واقع است و اگر مامی دانستیم که نصاری

یعقوبی چه می کنند ما هم اعیاد و روزهای مذهبی ایشان را به جدول مبدل می-  
کردیم چنانکه برای نصاری نسطوری کردیم ولیکن به کسی که از مذهب این  
قوم با خبر باشد و موضوعات آنها را بشناسد فائز نشدم و جدول نصاری نسطوری  
این است :





## فصل هیجدهم

در اعیاد مجوس اقدمین و روزه‌های صابیان  
و عیدهای ایشان گفتگو می‌کند

مجوس اقدمین آنهایی را گویند که پیش از زردشت بوده‌اند و امروز نمیتوان شخصی را از ایشان پیدا کرد که به گفته زردشت معتقد نباشد و بنابر رأی دیگر مجوس اقدمین از همین قوم‌اند که زردشت بوده و به رأی دیگر زردشت از قومی بوده که مذهب مهر داشته‌اند و زردشتیان پاره‌ای از امور را در کیش خود ذکر می‌کنند که از مذهب مهر و قدمای حرانیه گرفته شده .

در پیش گفتیم که صائبین حقیقی آنهایی را گویند که از اسیرانی که بختنصر به بابل آورده بود در آنجا باز ماندند و پس از آنکه دیر گاهی در بابل بماندند بهمان دیار خو گرفتند و چون اصول صحیحی در دست نداشتند این بود که پاره‌ای از گفته‌های مجوس را که در بابل شنیدند باور داشتند و کیش صائبین از مجوسیت و یهودیت آمیخته است چنانکه همین قضیه برای اشخاصی که از بابل بشام نقل شدند و به سامره معروفند پیش آمد .

بیشتر صائبین در سواد عراق به طور تفرق زیست می‌نمایند و صائبین حقیقی ایشانند و چون دین این جماعت اساس صحیحی از وحی و الهام ندارد بدین سبب اختلافات بسیاری در مذهب صائبین دیده می‌شود و این گروه خود را به انوش پنهان شیت

ابن آدم منسوب می‌دارند .

گاهی حرانیان را که بازماندگان از معتقدان دین قدیم مغرب زمین هستند که رومیان پس از مسیحیت دست از آن برداشتند صابئین گویند و این دسته خود را به آغا‌ثاذیمون و هرمس و والیس و با‌ماسوار که از فلاسفه بشمار می‌روند منسوب می‌دارند و اشخاص نامبرده را با جمعی دیگر از حکما پیغمبر می‌دانند و طایفه مشهور بصابئین ایشان هستند هر چند که این نام را در دولت عباسی در سال دویست و بیست و هشت بر خود گذاشتند که تا شرایط ذمه در باره ایشان مراعات شود و پیش از این ایشان را حنفاء و وثنیه و حرانیان می‌گفتند .

صابئین ماههای خود را بنامهای سریانی می‌نامند و روش ایشان در ماه و سال بر روش یهود مانند است چه ، یهود از ایشان قدیمی‌ترند و در سر هر شهری کلمه هلال را می‌افزایند و می‌گویند هلال تشرین اول ، هلال تشرین آخر و آغاز سال ایشان هلال کانون آخر است ولیکن ایشان در عدد ، به هلال تشرین اول آغاز می‌کنند و مبداء روز بعقیده ایشان از پیدایش آفتاب است بخلاف آنانکه بشهور هلالی و قمری معتقدند که مبداء شبانه روز را از اول شب می‌دانند . صابئین مبداء را از روز دوم اجتماع حساب میکنند اگر اجتماع نیرین باندازه يك دقیقه پیش از طلوع آفتاب باشد مبداء ماه را از روزی که پس از آن است می‌گیرند و اگر اجتماع با طلوع آفتاب تصادف کند و یا پس از طلوع آن باشد آغاز ماه روز دوم اجتماع خواهد بود و چون در سه سال يك ماه و چند روزی برای ایشان جمع شد یکماه در عقب هلال شباط می‌افزایند و آنرا هلال آذار اول می‌نامند .

محمد بن عبدالعزیز هاشمی در زیج خود که بزنج کامل معروف است مقداری از اعیاد صابئین را بر سبیل حکایت ذکر کرده و از

اقتباس اعیاد صابئین از زیج محمد بن عبدالعزیز هاشمی که معروف به زیج کامل است

اوایل احوال و تفصیل اسباب و علل این اعیاد چشم‌پوشی نموده و من گفته‌های محمد بن عبدالعزیز را با دیگر سخنان که از جمعی شنیده‌ام در این کتاب ذکر

می‌کنم و از ناحیه خود مقداری در ظواهر این ایام تصرفاتی می‌نمایم که مأخذ آن استقراء در این ایام است و باندازه‌ای که در دیگر مباحث توانایی علمی داشتم در این مباحث ندارم و خداوند ما را بصواب توفیق دهد.

**هلال تشرین اول** - روز ششم آن عید ذهبانه است و روز هفتم مبداء تعظیم عید است و در روز سیزدهم عید فودی الهی است و روز چهاردهم عید النبی فودی است و روز پانزدهم عید اقسام است.

**هلال تشرین آخر** - روز اول عید بخت کبیر<sup>۱</sup> است و روز دوم مارشلاما و روز پنجم عید دامو ملح است که باید در این روز سر تراشید و روز نهم عید ترسا است که صنم زهره باشد و در روز هفدهم عید ترساست که در این روز ببطنان خارج می‌شوند و در روز هیجدهم عید سروج است که عید تجدید لباس باشد و ابوالفرج زنجانی می‌گوید که چهارم این ماه عید مظال است و هیجدهمین روز از اول شهر آخر آن است.

**هلال کانون اول** - روز هفتم این ماه عید حطاب بنیان است که صنم زهره باشد و در روز دهم عید اصنام است که این روز را برای مریخ عید می‌گیرند و روز بیستم عید جن است و روز بیست و یکم آغاز روزه اول است و فطر آن روز اجتماعی است که بعد از آن روز است و در این روز خوردن گوشت حرام است و صابئین روزه خود را با دادن صدقه و مواسات با فقیران می‌گشایند و در روز بیست و هشتم عید دعوت جن است و روز بیست و نهم عید لحوب است و این روز را برای جنیان عید می‌گیرند و در روز سیام عید مشاورت است و ابوالفرج زنجانی می‌گوید که بیست و چهارم این ماه میلاد است.

۱- ابن ندیم در باب اعیاد صابئین می‌گوید که از روز بیست و یکم این ماه نه روز تمام روزه میدارند که آخر آن روز بیست و نهم است و روزه نه روز برای رب بخت است و چنانکه ابن سینا در سماع طبیعی شفا آنجا که از بخت و اتفاق سخن میراند می‌گوید یونانیان برای بخت معبدی ساخته بودند و آنرا ستایش میکردند و چون آسیای صغیر در تحت نفوذ یونانیان بوده عقیده مذکور را میتوان از تأثیر یونانیان در صابئین دانست.



**هلال کانون آخر** - جمله دعاها و روزهایی که در این ماه انجام می‌یابد برای جن‌هاست و روز اول آن عید سر سال است چنانکه عید قلنداس برای رومی‌ها اینطور بود و در روز چهارم عید دیر الجبل است و عید بلتی که زهره باشد و روز هشتم روزه هفت روزه آغاز می‌شود که فطر آن روز پانزدهم باشد و روز دوازدهم دعوت و حسوا می‌باشد و روز بیستم در کوه حران نماز می‌خوانند و روز بیست و پنجم عید صنم ترثاست و روز بیست و هشتم عید عرس السنه است.

**هلال شباط** - روز نهم آن اول روزه کوچک است که هفت روز باشد و فطر آن شانزدهم آن است و در این روز هیچ چربی و اشیائی که چربی دار باشد نمی‌خورند و روز بیستم برای آفتاب عید بیت العروس است و روز بیست و دوم عید منطس است برای آفتاب و روز بیست و چهارم عید شیخ الوقار است که زحل باشد و روز بیست و پنجم عید عرس علمانا است.

**هلال آذار** - روز اول این ماه روزه (ای) می‌باشد که سه روز است و روز چهارم فطر آن است و روز هفتم عید هرمس عطارد است و روز هشتم این ماه اول روزه اکبر است و تنها در این روزه خوردن گوشت ممنوع است و معیار این عید آن است که صابئین از روزی که آفتاب در برج حوت باشد تا سی و یک روز بعد که آفتاب در برج بره باشد و قمر نیز در برج سرطان در همان اجزا باشد که برج آفتاب است، نوحه سرایی می‌کنند و اول این کار آغاز روزه ایشان است و روز آخر فطر آن است و گاهی اتفاق می‌افتد که این روزه بیست و نه روز می‌شود و پوشیده نیست که وقتی این قضیه رخ خواهد داد که هلال آذار از سی روز ناقص باشد و روز دهم موقع فطام و از شیر گرفتن کودکان است.

**هلال نیشان** - روز دوم آن عید دیلس است و روز سوم عید الکحل و روز چهارم غناء را تعظیم می‌دارند و روز پنجم عید بلیان صنم زهره است و روز ششم عید سمار و حی القمر است و در همین روز عید دیر کاذی است<sup>۱</sup> و در اغلب اوقات فطر

۱- ابن الندیم میگوید دیر کاذی یکی از درهای شهر حران است. (درب یعنی جاده و اسع)

کبیر و در روز هشتم دمس خواهد بود و در این روز عید منشئی الارواح است و روز نهم عید ارباب ساعات است و روز پانزدهم عید اسرار سماک است و روز بیستم در دیر کاذی عید الجمع است و روز بیست و هشتم عید دیر سینی است .

**هلال ایار** - روز دوم آن عید سلوغا است که رئیس شیاطین باشد و روز سوم عید معمودیه است و روز هفتم عید ضحضاک صنم قمر است و روز یازدهم عید ضحضاک و جروشیا است و روز دوازدهم عید جورشیا است و روز پانزدهم عید برخوشیا است و روز هفدهم عید باب التبن است و روز بیستم برای ضحضاک عید التام را بپا می دارند که بتی کور می باشد و عید ترعوز در این روز است .

**هلال حزیران** - در روز هفتم آن ذکران تموزا می باشد و در این روز صابئین گریه و ناله می نمایند و در روز بیست و چهارم عید کرموس است که عید تبریک باشد و در بیست و هفتم آن عید بیت القصاب است .

**هلال تموز** - در روز پنجم عید الفتیه ن ب عید الفتنه است و در روز هفدهم عید عرس دقایق است<sup>۱</sup> و در هیجدهم عید دقایق است و در نوزدهم نیز عید دقایق است .

**هلال آب** - روز سوم عید دیلفتان صنم زهره است و گاهی روز هفتم همین عید را می گیرند و در روز بیست و چهارم در چشمه آب گرم سروج به اغتسال و شست و شوی می پردازند و در روز بیست و ششم نیز عید است و در روز بیست و هشتم عید کفر میساست و در روز سیام از آخرین شست و شوی در چشمه آب گرم سروج فارغ می شوند .

**هلال ایلول** - روز سیزدهم عید عمید دورنا می باشد و زنان باید در این روز افطار کنند و در روز چهاردهم روزه دفلنا است و در روز بیست و چهارم عید رؤس

۱- نظر باینکه این الفاظ بزبان کلدانی است و درطول مدت ناسخان کتاب و ناقلان این ایام، تحریفاتی در آن کرده اند لذا نه معنای پاره ای از آنها از قبیل عرس و دقایق و عوت و حسوا برای ما معلوم است و نه الفاظ صحیح آن .

مخرج الاهله است و در بیست و پنجم در تل حران عید اشمع است.  
صائبین در هر يك از ماههای دوازده گانه چندین روز روزه می دادند که تنها بر کاهنان این قوم واجب است و به گمان من یا چهارده روز است و یا روز چهاردهم و حقیقت آن برای ما معلوم نشد و یکی از اشخاصی که مذاهب و فرق صائبین را برای من بیان می کرد می گفت روز هفدهم از هر ماهی برای صائبین عید است و علت آنرا وقوع ابتدای طوفان در هفدهم دانسته اند و نیز روزهای انقلابین و اعتدالین را عید می دانند و روز انقلاب شتوی را هنگام مولد سال می دانند .

آنچه تا کنون از اعیاد گفته شد مدرك آن گفته های هاشمی و چند نفر دیگر بود و ما فقط این الفاظ را از روی نوشته های آنان تصویر کردیم و اگر در آینده عمر موفق شدیم که از خود صائبین و حرانیان و مجوس اقدمین بشنویم البته روش خود را که تحقیق و تدقیق در امور است در آنها نیز مراعات خواهیم کرد .

**ضابط برای دانستن ماههای صائبین**  
چون روزه بزرگ صائبین در تریع اول از هلال آذار است که در این هنگام آفتاب و ماه

در دو برج ذی جسد<sup>۱</sup> خواهند بود، و چون فطر روزه ایشان در تریع اول از هلال نیشان است که نیرین در دو برج منقلبین خواهند بود، بدین سبب لازم آید که گردش شهر صائبین در سال خورشیدی بنا بر امر اوسط مانند گردش ماههای یهود باشد و هر علتی که برای یکی از این دو ذکر شود بعینه برای دیگری هم علت خواهد بود، چه، شرط فصیح یهود این بود که آفتاب و ماه در دو برخ اعتدالی به نخستین تقابل خود برسند، با آنکه تقابل روبرو گشتن آندو باز هم ممکن است، و شرط فطر روزه یهود را هم در صفحات پیش گفتیم، پس تریعی که بر فطر مقدم است فطر صائبین است و نزدیکترین اجتماع با اعتدال پاییزی سر سال ایشان است که از ایلول خارج نیست و چون ما حساب مذکور را برای یکی از ادوار نوزده - گانه بنماییم به طور تقریب مطلوب خود را بدست خواهیم آورد زیرا چنانکه

۱- ذی جسد برج های آخر فصول را گویند و آن جوزا و سنبله و قوس و حوت است.

گفته شد یهود آغاز سال خویش را بوقت اجتماع تعدیل می کنند و اعمال یهود و نصاری در استخراج فصیح بر حر کاتی که مؤخر از حر کات حقیقی است مبتنی است بخصوص در آفتاب و چون استقبال های مستخرجه آنان را با حر کاتی که از ارساد نوین استخراج می گردد بسنجیم آنگاه خواهیم دید که پاره ای از آنها بحدی که یهود برای فصیح تحدید کرده اند بنا بر هر دو رأی مقدم است و آنرا معتبر نمی شمارند با آنکه حق همان است و خواهیم دید که برخی دیگر به اواخر حد محدود نزدیک است و حال آنکه یهود آنرا اعتبار کرده اند با آنکه بر فصیح باندازه يك ماه مقدم گشته .

در فصلی که از شهرور بحث می شود ، عقیده خود را اظهار نمودیم و مقصود از اینکه عقیده خود را ذکر نمودیم این بود که تا هر دو دسته بدانند ما طرفداری از کسی نکرده ایم و بیغرضانه قضاوت نموده ایم .

بنا بر این چون اولین حدود فصیح را روز شانزدهم آذار و روز استقبال را در دو برج اعتدالین بدانیم و فصیح های يك دوره را طوری در آن تر کیب کنم که هیچ کدام از حد محدود پیشی نگیرد ، خواهیم دید که چنانکه شرط شده هیج فصیحی روی نخواهد داد مگر آنکه نیرین متقابل شوند و آخرین حد آن روز سیزدهم نیشان می شود هر چند آفتاب باز هم در برج حمل خواهد بود ولیکن دیگر نمی تواند که با کره ماه روبرو گردد . و چون این فصیح ها که تصحیح شده بدست آمد فطر صابئین را از روی آن استخراج می کنیم و از فطر ایشان آغاز سال این قوم که هلال تشرین اول است بدست خواهد آمد .

ما عمل فوق را انجام و در جدولی جای دادیم و چون سالهای ناقصه اسکندر را برای آغاز تشرین اولی که پس از اجتماع اول سال صابئین است بدست آوریم و یا عدد شانزده را بر آن بیفزاییم و یا عدد سه را از آن بکاهیم و حاصل را بر

نوزده تقسیم کنیم و خارج قسمت‌ها را رها کنیم و باقی را در سطر عدد از جدول دور معدل داخل نماییم در مقابل سر سال و فطر بزرگ صابئین و فصیح تصحیح شده و صوم اوسط نصاری که از روی فصیح در شهر سریانی می‌شود خواهیم دید و جدول دور معدل این است .

جدول دور معدل

شهر این تشرین	آغاز تشرین که در بی آن فصیح است	ماه این روزه	روزه اوسط استخراج شده برای نصاری	ماه این فصیح	فصح مصصح	ماه این فطر	فطر روزه بزرگ ایشان	جایگاه سر سال صابی ها از ایلول	عبور یک دور	سطر عدد
ایلول	یح	شباط	ک	نیسان	ح	نیسان	ا	کیح	ع	(۱)
ایلول	ز	شباط	ط	اذار	کح	اذار	کا	ب	ع	ب
آب	کو	کانون آخر	کح	اذار	یو	نیسان	ط	و	ع	ج
ایلول	ید	شباط	یو	نیسان	د	اذار	کط	که	ع	د
ایلول	ج	شباط	ه	اذار	کد	اذار	یز	ید	ع	ه
ایلول	کب	شباط	کد	نیسان	یب	نیسان	ه	ب	ع	و
ایلول	یا	شباط	یح	نیسان	ا	اذار	که	کا	ع	ز
آب	لا	شباط	یه	اذار	کا	نیسان	بج	ی	ع	ح
ایلول	یط	شباط	کا	نیسان	ط	نیسان	ب	کط	ع	ط
ایلول	ح	شباط	ی	اذار	کط	اذار	کب	یح	ع	ی
آب	کیح	کانون آخر	ن	اذار	یح	نیسان	ی	ز	ع	یا
ایلول	یو	شباط	یح	نیسان	و	اذار	ن	کو	ع	یا
ایلول	ه	شباط	ز	اذار	کو	اذار	یط	یه	ع	یا
آب	که	کانون آخر	کز	اذار	یه	نیسان	ز	د	ع	یا
ایلول	یح	شباط	یه	نیسان	ج	اذار	کز	کیح <sup>۲</sup>	ع	یه
ایلول	ب	شباط	د	اذار	کج	اذار	یو	یب	ع	یو
ایلول	کا	شباط	کح	نیسان	یا	نیسان	د	ا	ع	یز
ایلول	ی	شباط	یب	اذار	لا	اذار	کد	ک	ع	یح
آب	ل	شباط	ا	اذار	ک	نیسان	یب	ط	ع	یط

(۱) در نسخه مدرسه در این قسمت حرف ا دارد و صحیح همان است (۲) در نسخه مدرسه کیح است

## فصل نوزدهم

در روزهای معروفی که اعراب جاهلی  
بکار می بستند گفتگو می کند

در پیش گفتیم که ماههای تازیان دوازده است و چون هر سه سال یکماه کبیسه می کردند همواره با سال خورشیدی مطابق می شد و نیز گفته شد که نامهای این شهر پارهای دلات به اوقات سالی دارد که در آن سال نام گذاری کرده اند و پارهای دلات بر کاری دارد که در آنماه میکنند و نیز رأی دسته ای از علمای لغت بامقداری از روایات نقل شده در این باب را ذکر نمودیم و اکنون مقصود از این نقل آن است که رأی دیگری که تا کنون گفته نشده ذکر کنیم.

محرم را بدین جهت محرم گویند که چهار ماه از شهر عرب ماه حرام است که سه تای آن چهار در پی یکدیگرند و یکی تنه است و آن سه ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم می باشد و اعراب در این چهار ماه جنگ را حرام می دانستند. وجه نام گذاری صفر این است که اعراب در این ماه به وبا گرفتار می شدند و رنگ آنان زرد می گشت که بتازی صفرت گویند.

ربیع الاول و ربیع الاخر در فصل پاییز می آمدند و اعراب آنها را بهار نام گذاشته اند.

سپس نوبت دوجمادی می شد و هنگامی این دو ماه فرا می رسید که هوا سرد

می گشت و آب منجمد میشد و فصل زمستان می آمد .

رجب را بدین سبب رجب گویند که در این ماه می گفتند : « ارجبو » یعنی دست از چپاول و جنگ بردارید که در این ماه کاری حرام است و جمعی گفته اند که چون در ماه پیش از رجب به قتل و غارت شتاب می کردند که مبادا این ماه بزودی فرا رسد بدین جهت آنرا رجب نامیدند که از رجبت الشئی مشتق باشد که بمعنای ترس از چیزی باشد .

### شعبان

شعبان از انشعاب مشتق و در این ماه قایل عرب برای چپاول و یغما به اطراف پراکنده می -

گشتند و بسوی چشمه ها می رفتند .

### رمضان

پس از شعبان ماه رمضان است که چون گرما آغاز می گردد و زمین گرم و گداخته می شود

بدین سبب آن را از رمضاء مشتق نمودند و عرب در جاهلیت این ماه را بزرگ می داشتند .

### شوال

در ماه شوال می گفتند « شولوا » یعنی کوچ کنید و جمعی از علمای لغت گفته اند که چون

شتران ماده از برای تناسل دم خود را اشاله مینمودند، که به معنای بالا بردن باشد، بدین سبب آنرا شوال گفتند و از این جاست که اعراب زناشویی را در این ماه مکروه و ناپسندیده می دانستند .

### ذوالقعدة و ذوالحجه

در ماه ذوالقعدة می گفتند اقعده عن القتال یعنی دست از جنگ بردارید و بروید در خانه های

خود بنشینید و در ماه ذوالحجه تازیان به حج و زیارت کعبه می رفتند .

مبدء شهر عرب جاهلیت شهر عربی همواره بر فصول چهار گانه تقسیم بود از پاییز است و از پاییز شروع می شد که آنرا ربیع می نامیدند

سپس نوبت شتاء میرسید و پس از آن نوبت ربیع می شد و آنرا صیف نیز مینامیدند



و برخی آن را ربیع‌الثانی می‌گفتند و آنگاه نوبت تابستان می‌رسید که آنرا قیظ نامیدند ولیکن این نامها بمرور زمان از خاطرها بیرون شد و فراموش گشت و فقط از تحدید فصول چهار گانه تازیان این اندازه میدانیم پایین که اول ربیع بوده در سوم ایلول و اول زمستان در کانون اول و اول تابستان که ربیع باشد در پنج روز از آذر گذشته و آغاز قیظ که تابستان باشد در چهارم حزیران بود و این مطلب را از روی قسمت ماه در طلوع و سقوط دانستیم.

در مبادی فصول اربعه اختلاف شده بطلمیوس در کتاب مدخل در صناعت کرده میگوید که یونانیان مبادی آنها را از حلول آفتاب در نقطه‌های اعتدالین و انقلابین دانسته و از کلدانیان حکایت کرده‌اند ایشان از هشت درجه پس از اعتدالین و انقلابین مبادی این فصل را شروع نموده‌اند.

بگمان من یگانه سبب این اختلاف آن است که حسابهای کلدانیان در زیجهای خود از زیجهای یونانیان مؤخر بوده<sup>۱</sup> و هشت درجه مذکور به پاس حرکات اقبال و ادبار فلک می‌باشد که منتهای آن هشت درجه است و این حرکت را ابو جعفر خازن در زیج الصفاءح و ابراهیم بن سنان در کتاب حرکات الشمس بوجهی کامل بیان کرده‌اند.<sup>۲</sup>

اما به عقیده روم و سریانیان مبادی این فصول را بر چهار نقطه و اعتدال و

- ۱- عکس قضا صحیح است و یونانیان مؤخر از کلدانیان بوده‌اند و ارسطو در سماء و عالم نسبت بکلدانیان ثناخوانی و سپاسگزاری کرده و گوید ما مدیون آنان هستیم.
- ۲- در صفحه ۱۱۷ تاریخ الحکما قفطی چندین سال پیش همین حرکت را دیدم و عین عبارت را برای خوانندگان نقل میکنم «للمحبش ثلثة ازياج اولها المولف علی مذهب السند هند خالف فيه الفزاری والخوارزمی فی عامة الاعمال واستعماله لحرکة اقبال فلک البروج و ادباره علی رای ثاون الاسکندری لیصح له بها مواضع الکوکب فی الطول» اکنون که دانستید حرکت اقبال و ادبار یعنی پیش و پس رفتن نقطه اعتدال در این معنی فکر کنید که این حرکت با تقدیم اعتدالین یا کبوالاعتدالین. چه فرق دارد؟ نظریه اقبال و ادبار منسوب به ثئون اسکندرانی است و در کتب نجوم اسلامی در آن بحث شده و آنرا باطل دانسته‌اند به شرح تذکره رجوع فرمایید.

دو انقلاب باندازه نصف برج مقدم داشته‌اند و در نتیجه مبادی این فصول از آغاز دخول آفتاب در نصف برجهایی میشود که بر آن مقدم است و بدین سبب این بروج را ذوات الاجساد گفته‌اند .

سنان بن ثابت از قبطیان و از ابرخس دو قول در این مطلب نقل کرده که مفاد هر دو این است که مبادی این فصول به اندازه يك برج تمام بر نقاط چهارگانه مقدم است .

آن دسته از طبیعین که خیلی غلو کرده‌اند يك برج و نیم مبادی فصول را بر نقاط اربعه مقدم دانسته‌اند و دسته دیگر از آنان که خیلی از حقیقت دور بودند مبادی این فصول را از هنگامی که آفتاب از معدل النهار به اندازه نصف میل کلی خود میل می‌یابد دانسته‌اند و بدین سبب از متعارف بشر و از آن معانی که نامهای این چهار فصل بر آن وضع شده بسیار دور گشته‌اند و این آراء با اختلافاتی که دارد در این جدول محصور است .

جدول فصول با اختلاف آراء در آن

اختلاف آراء	فصول	ربيع	صيف	خريف	شتاء
روميان و سريانيان و جمهور اهل نجوم	جايگاه آن	ا	ا	ا	ا
	از ماهها	اذار	حزيران	ايلول	كانون اول
يونانيان بنا بر نقل بطلميوس	جايگاه آن	به	يو	بز	به
	از ماهها	اذار	حزيران	ايلول	كانون اول
كلدانيان بنا بر حكايه بطلميوس از ايشان	جايگاه آن	كج	كده	كه	كج
	از ماهها	اذار	حزيران	ايلول	كانون اول
اعراب بنا بر آنچه در كتب انواء از ايشان نقل شده	جايگاه آن	ه	د	ج	ج
	از ماهها	اذار	حزيران	ايلول	كانون اول
قبطيان مطابق حكايه سنان بن ثابت	جايگاه آن	ز	ي	به	با
	از ماهها	شباط	ايار	آب	تشرين آخر
ابر خس بنا بر نقل سنان بن ثابت از ايشان	جايگاه آن	با	يب	يو	با
	از ماهها	شباط	ايار	ايلول	تشرين آخر
غلات طبيعيين كه از حقيقت دور مانده اند	جايگاه آن	ا	ا	ا	ا
	از ماهها	شباط	ايار	آب	تشرين آخر
آن دسته از طبيعيين كه بطور افراط دور از حق مانده اند	جايگاه آن	به	به	بز	بز
	از ماهها	تشرين آخر	نيسان	تموز	تشرين اول

بازارهای معروف اعراب جاهلیت  
 اعراب جاهلی را در اوقاتی از ماههای نسئی  
 شده بازارهایی در بلاد مختلفه عربستان بپا

می گشت که معروفترین آن بقرار ذیل است .

سوق دومة الجندل - ابو جعفر محمد بن حبیب بغدادی در کتاب مجیر می-  
 گوید که این بازار از غره ربیع الاول تا نیمه آن بپا می گشت و طریقه خرید و  
 فروش در این بازار با انداختن سنگ ریزه ای بروی کالا بود و چون قبیله ای و یا  
 دسته ای بر گرد متاعی جمع می شدند و هر کس که آنرا می پسندید و سنگی بر متاع  
 پرتاب مینمود معامله او لازم و کالا ازان او می گشت .

سوق مشقر - بتشدید شین و قاف که از روز اول از جمادی الاخره بپا میشد  
 و از ترس اینکه دروغی نگویند طریقه خرید و فروش در این بازار با ایماء و اشاره  
 بود .

سوق صحار - بچیر صاد که از دهم رجب بپا می گشت و پنج روز بطول  
 می انجامید .

سوق دبا - که در آخرین روز رجب بپا می شد .

سوق شحر - که از نیمه شعبان بپا می شد و طریقه داد و ستد در این بازار نیز  
 با پرتاب سنگ ریزه بر متاع بود .

سوق عدن - که از روز اول رمضان تا دهم نوبت آن بود .

سوق صنعاء - از نیمه رمضان تا آخر این ماه طول میکشید .

سوق رابیه و عکاظ - رابیه در حضر موت و عکاظ در اعالی نجد و نزدیکی  
 عرفات بود و این دو بازار در يك روز که آخر ذی القعدة باشد بپا می گشت و عکاظ  
 بزرگترین بازار عرب بود و قریش و هوازن و غطفان و اسلم و عقیل و مصطلق و  
 احابیش و جمعی از مردم طبقه سوم در آنجا گرد می آمدند و این بازار از نیمه  
 ذی القعدة تا آخر آن بپا بود و چون هلال ذی الحجه دیده می گشت از آنجا

به ذی‌الجماد می‌آمدند که بعکاظ نزدیک است و این سوق تا روز ترویبه بطول می‌-  
انجامید سپس به منا میرفتند سپس بازار نطات در خیبر و بازار حجر در یمامه از  
از غره محرم تا دهم آن بپا می‌شد و از آن زمان که خداوند اسلام را در جهان آشکار  
نمود همه این بازارها تعطیل گشت<sup>۱</sup>.

---

در این بازارها که مجامع قبایل بود شاعران و خطبا نیز محصول فکری خود را  
عرضه میداشتند و خطبه معروف قس بن ساعده و اشعاری زیاد از آن مجامع بیادگار مانده و  
پینمبر ما در جوانی به سوق عکاظ می‌رفته است و آثار ادبی معاصران را شنیده و پس از  
انقراض این اسواق با ظهور اسلام بنی‌امیه که طرفدار دوره جاهلیت بودند از نو نظیر این  
بازارها را گشودند و مردم را با شنیدن اشعار فرزذق و جریر که در هجای یکدیگر گفته‌اند  
و دیگر شاعران هرزه‌درا از اوضاع کشور و پی‌حقیقت و علم رفتن سالیانی دراز مشغول کردند.

## فصل بیستم

در روزهایی که مسلمانان بکار می بندند بحث می کند

مسلمانان ماههای عربی را که نسعی نشده باشد بکار می بندند حقیقت نسی و سبب اینکه تازیان باین کار قیام می کردند بیان کردیم و چهار ماه از این شهر را حرام دانسته اند چنانکه خداوند فرموده است : منها اربعة حرم فلا تظلموا فیهن انفسکم و شوال و ذوالقعدة و دهه اول ذیحجه را شهر حج می نامند و این همان ایام است که ایزد تعالی گفته : الحج اشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج و از این سبب این ایام را ماههای حج گفتند که پیش از آن جایز نیست که حاجیان احرام ببندند و اصحاب مذاهب فقهی را در این باب با یکدیگر اختلافاتی است که اگر بخواهیم آنها را نقل کنیم کتاب طولانی می شود و بعلاوه فقها در کتب فقهی ذکر کرده اند .

از این سبب با آنکه اشهر دوماه بیشتر نیست جمع گفته شده و حال آنکه سزاوار تثنیه است که ده روز زاید را فرا گیرد و امامهای

با آنکه ماههای حج دوماه پیش نیست چرا قرآن شهر را جمع بسته و اشهر گفته است

عهد را که خداوند در باره آن فرموده : « فسیحوا فی الارض اربعة اشهر » از روز اضحی تا دهم ربیع الاخر است زیرا علی علیه السلام در موسم روز عید قربان سوره برائت را خواند ، و مسلمانان را در این ماهها روزهایی است که مورد تعظیم

آنان است.

محرم - روز اول آن مورد تعظیم مسلمانان است زیرا آغاز سال است و روز نهم آن تاسوعا نام دارد بروزن عاشورا و در این روز پارسایان شیعه روزه می گیرند و روز دهم آن عاشورا است

روز عاشورا پیش از واقعه کربلا روزی خجسته بود و واقعه طف اینروز را برای مسلمانان واقعی نامبارک گردانید

و فضیلت این روز مشهور می باشد و از پیغمبر روایت کرده اند که فرمود «ایها الناس سار عوا الی الخیرات فی هذا الیوم فانه یوم عظیم مبارک قد بارک الله فیہ علی آدم» ملت اسلام همواره این روز را معظم می دانستند تا آنکه قتل حسین بن علی بن ابی طالب در این روز اتفاق افتاد و او و یارانش را از راه بستن آب بر آنان، گذرانیدن از دم شمشیر، آتش در خیام حرم، برنیزه کردن سرها، اسب دوآیندن بر اجساد، که در هیچ امتی با اشرار خلق چنین نکرده اند از میان بردند و از این تاریخ مسلمانان عاشورا را شوم دانستند ولی بنی امیه در این روز لباس نو پوشیدند و زیب و زیور کردند و سرمه بچشم خود کشیدند و این روز را عید گرفتند و عطرها استعمال کردند و مهمانیها و ولیمهها دادند و تا زمانی که ایشان بودند این رسم در توده مردم پایدار بود حتی اینکه پس از انقراض ایشان باز هم این رسم باقی ماند ولی شیعیان از راه تأسف و سوگواری به قتل سیدالشهدا در مدینه السلام و بغداد و شهرهای دیگر گریه و نوحه سرایی می کنند و تربت مسعود حسین را در کربلا در این روز زیارت می نمایند و چون خبر کشته شدن حسین را بمدینه آوردند دختر عقیل بن ابی طالب از خانه بیرون آمد و این اشعار را بر خواند:

ماذا فعلتم و انتم آخر الامم

نصف اساری و نصف ضر جوابدم

ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

ماذا تقولون ان قال النبی لکم

بعترتی و باهلی بعد مفتقدی

ماکان هذا جزائی اذ نصحت لکم

۱- این است که در زیارت عاشورا ذکر شده انه یوم قد تبرکت به بنو امیه

ابراهیم بن اشتر ناصر ویاور آل رسول الله در این روز کشته شد و می گویند در این روز بود که خدا توبه آدم را پذیرفت و کشتی نوح در این روز بود که بر جودی فرود آمد و عیسی بن مریم در این روز زاییده شد و موسی و ابراهیم در این روز نجات یافتند و در این روز آتش با ابراهیم برد و سلام گردید و در این روز چشم یعقوب بینا شد، یوسف از چاه بیرون آمد، سلیمان از نو بسلطنت خود رسید، عذاب از قوم یونس برداشته شد، بدبختی و بیچارگی از ایوب مرتفع گشت، دعای زکریا مستجاب آمد و یحیی را بدو بخشیدند، و گفته اند یوم الزینة که موعده سحره فرعون بود در وقت زوال این روز است و این اتفاقات را که در این روز ذکر کرده اند اگرچه وقوع آن امکان عقلی دارد ولی معلوم است که ناقل آنها دسته ای از عوام محدثین بوده اند و یا آنکه خواسته اند با اهل کتاب مسالمت کنند.

تحقیقی در کلمه‌ی عاشورا  
و اینکه واژه مزبور عبری  
است

گفته اند که عاشورا کلمه ایست عبرانی و  
معرب یعنی عاشور که دهم تشری یهود باشد  
که روزه آن روز کبور است و چون این روز

را بماههای عربی نقل کردند در روز دهم اولین ماه اعراب شد چنانکه در ماههای یهود هم در اولین ماه و روز دهم است و روزه این روز در سال اول هجرت بر مسلمانان واجب بود سپس صوم شهر رمضان که واجب شد و پس از آن بود این حکم را نسخ کرد.

نیز روایت کرده اند که چون پیغمبر بمدینه آمد یهود را دید که روز عاشورا را روزه می دارند و پرسید چه علت دارد که امروز را روزه می گیرید گفتند: خداوند فرعون و پیروانش را در این روز غرق کرد و موسی و یارانش را نجات داد پس پیغمبر فرمود که ما بموسی از یهود سزاوارتریم و اصحاب خویش را امر کرد که آن روز را روزه بدارند و چون روزه رمضان واجب شد دیگر پیروان را امر ونهی از روزه داشتن عاشورا نفرمود.



هجرت پیغمبر اسلام در دوشنبه  
اول ربیع الاول بوده  
این روایت درست نیست چه ، برخلاف  
امتحان و تجربه است زیرا آغاز محرم در

سال هجرت روز جمعه شانزدهم تموز سال نهد و سی و سه اسکندری بوده است  
و چون آغاز اول سال یهود را در آن سال بدست آوردیم . روز یکشنبه دوازدهم  
ایلول می شود که با روز بیست و نهم صفر موافق است و روزه عاشورا روز سه شنبه نهم  
شهر ربیع الاول می گردد و هجرت نبوی در نیمه اول از شهر ربیع الاول بود و از  
پیغمبر پرسیدند که در باره روزه دوشنبه چه می فرمایی؟ فرمود در این روز من متولد  
شدم و در همین روز به پیامبری رسیدم و در این روز بمن قرآن نازل شده و در این  
روز نیز هجرت کردم .

سپس ، علما اختلاف کردند که در کدام دوشنبه هجرت واقع شده برخی  
می گویند در روز دوم ربیع الاول و جمعی گفته اند در روز هشتم آن و دسته ای می-  
گویند روز دوازدهم آن ولی آنچه محل اتفاق است این است که در هشتم ربیع الاول  
بود و جایز نیست که در روز دوم و دوازدهم باشد زیرا چنانکه گفتیم اول ربیع الاول  
در آن سال روز دوشنبه بود و بنابراین پیغمبر يك روز پس از عاشورا باید بمدینه  
آمده باشد ولی عاشورای یهود جز چندین سال که از اندی تجاوز نمی کند قبل از آن  
سال و یا بیست و چند سال پس از این موعده اتفاق نمی افتد و چگونه می توان گفت  
که روز عاشورا را بواسطه اتفاق با دهم آن سال پیغمبر روزه گرفت تا وقتی که از  
اول شهر یهود که با این روز اتفاق می افتد باول شهر عرب نقل نکرده باشند و  
نیز در سال دوم از هجرت روز عاشورا روز شنبه از ایلول بود و نهم ربیع الاول پس  
در نتیجه اینکه جمعی از اهل تاریخ گفته اند این دو در يك روز بود محال است و اما  
اینکه یهود می گویند خداوند فرعون را در این روز غرق کرد خلاف تورات است  
زیرا در روز بیست و یکم نیسن که هفتم از ایام فطیر است فرعون غرق شد و اول  
فصح یهود پس از قدوم پیغمبر علیه السلام بمدینه روز سه شنبه بیست و دوم آذار سال

نہصد و سی و سه اسکنندی بود که با روز ہفدہم ماہ رمضان موافق می شد و روزی کہ خداوند فرعون را غرق کرد بیست و سوم ماہ رمضان می شود پس برای این روایت وجہی نخواہد بود .

در روز شانزدہم بیت المقدس قبلہ مسلمانان شد و در ہفدہم اصحاب فیل بہ مکہ وارد شد .

صفر - در روز اول آن سر حسین (ع) را بشہر شام وارد کردند و یزید آن سر را پیش روی خود گذاشت و با چوبی کہ در دست داشت بہ لبہای حسین می زد و می خواند :

لست من خندق ان لم انتقم	من بنی احمد ما کان فعل
لیت اشیاخی ببدر شہدوا	جزع الخزرج من وقع الاسل
فاهلوا و استہلوا فرحاً	ثم قالوا یا یزید لاتشل
قدقتلنا القرن من اشیاخہم	و عدلناہ ببدر فاعتدل

اما یزید بن علی در این روز کشتہ شد و در کنار فرات اورا بداری آویختند

۱- این اشعار را یزید پس از واقعہ جنگ حرہ کہ در آخر این فصل ذکر شدہ سرودہ و دلیل بر آن این است کہ می گوید ایکاش آنانکہ از خاندان من در بدر کشتہ شدند امروز بودند و میدیدند کہ چطور خزر جی ہا کہ انصار باشند زیر نیزہ ہای من نالہ میکنند و چون من رؤسای انصار را کشتم و با کشتگان بدر بسنجیدم درست تعادل شد و اگر بنا بگفتہ بیرونی و جمعی مورخان ہنگام چوب زدن بدندان مبارک حسین گفتہ باشد ابدأ تناسب نخواہد داشت و معلوم است اوس و خزرج دو قبیلہ بودند قحطانی کہ انصار را تشکیل میدادند و یک سال پیش از حدوث واقعہ سرودہ شدہ و این ابیات را یزید بر وزن شعر ہای ابن زبعری گفتہ کہ یکی این است :

لعبت ہاشم بالملك ولا      خبر جاء ولا وحی نزل

اوس مطابق تحقیقات اخیر در زبان یمنی بمعنای گرگ است و اویس بچہ گرگ میشود و عجب این است کہ اویس نیز یمانی بودہ و بچہ گرگ در عربی حجاز ذویب است و ابو ذویب ہذلی از شاعران معروف است و راجع بہ اویس بہترین شعر در فارسی این است :

قرب روحی بتو می دارم و بعد بدنی      چون اویس قرنی نزد رسول مدنی

سپس کالبدش را سوزانیدند و خاکسترش را در آب پاشیدند و در شانزدهم ناخوشی پیغمبر شروع شد و این مرض باعث مرگ ایشان شد و در روز بیستم آن سرحسین علیه السلام را ببدنش ملحق کردند و در همانجا دفن نمودند و زیارت اربعین راجع باین روز است و بدین سبب این زیارت را اربعین گویند که چهل نفر از اهل بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند .

در روز بیست و سوم این ماه مأمون الرشید لباس سبز را پس از آنکه پنج ماه و نیم پوشید ترك کرد و همان جامه سیاه را که شعار عباسیان بود چون بنی-عباس بر او شوریدند از نو پوشید و در روز بیست و چهارم پیغمبر با ابی بکر به غار رفت .

**ربیع الاول -** روز اول این ماه پیغمبر علیه السلام رحلت فرمود و روز سوم پیغمبر در خانه عایشه دفن شد و در روز هشتم پیغمبر بمدینه آمد و در روز دهم خدیجه را تزویج کرد و در روز هیجدهم مولد پیغمبر است و در روز چهاردهم یزید بن معاویه بمرد .

**ربیع الاخر -** روز سوم این ماه حجاج خانه کعبه را بسوزانیدند و در روز چهاردهم برای مقیم و مسافر نماز فرض شد .

**جمادی الاولی -** روز هشتم آن مولد علی بن ابی طالب است و روز پانزدهم حرب الجمل روی داد .

**جمادی الآخرة -** روز سوم این ماه فاطمه زهرا رحلت فرمودند و در روز نهم وفات ابوبکر صدیق روی داد و در روز پانزدهم ابن الزبیر کعبه را با دست خود ویران ساخت .

**رجب -** روز اول آن فتح یرموک روی داد و در روز چهارم علی و معاویه در صفین بهم روبرو شدند و در روز بیست و ششم پیغمبر به نبوت مبعوث شد و در

ولم ارهدیا علی الجذع یصلب

تبکیه اطراف سهوف حداد

۱- صلنباکم زیداً علی جذع نخلة

منخرق السربال یشکوالوجی

روز بیست و هفتم شب معراج است که از مسجدالحرام بسیر شبانه حرکت کرد.  
**شعبان** - روز سوم آن حسین بن علی از مادر زاییده شده و در روز پنجم  
 حسن بن علی بدنیا آمد و روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ایام بیض نام دارد و  
 شب روز پانزدهم لیلۃالبرات نام دارد و در این روز قبله مسلمانان از بیتالمقدس  
 به کعبه انصراف یافت و پیغمبر سرگرم به نماز بود که خداوند در میان نماز او را  
 امر بانصراف کرد .

**رمضان** - روزه این ماه بر مسلمانان فرض و واجب است و روز ششم آن حسین  
 بن علی بنا بگفته جمیع اهل تاریخ ، به استثنای سلامی از مادر زاییده شد روز هفتم  
 این ماه مأمون الرشید جامه سبز در بر کرد و خدیجه علیه السلام در روز دهم این ماه  
 وفات کرد و در روز هفدهم عبدالرحمن بن ملجم مرادی ملعون تیغ خود را بر فرق  
 علی بن ابیطالب نواخت و سر مبارک او را شکاف داد و در بامداد روز هفدهم وقعه  
 بدر روی داد و برخی گفته اند که این قضیه در روز هفدهم بود ولی این گفته درست  
 نیست زیرا بنا بر تواتر اخبار این وقعه روز دوشنبه سال دوم از هجرت بود و چون  
 ما برای این سال آغاز رمضان را بدست آوریم خواهیم دید که روز شنبه بوده و  
 دوشنبه مطلوب ما روز هفدهم می شود و در روز نوزدهم فتح مکه روی داد و پیغمبر  
 علیه السلام حج را اقامه فرمود زیرا ماههای عربی بسبب نسئی از مکان اصلی خود  
 زایل شده بود و مدتی درنگ فرمود تا آنکه این ماهها به جای اصلی خود برگشت  
 سپس بحج پرداخت که حجةالوداع نام این حج است و نسئی را حرام کرده و در  
 روز بیست و یکم امیرالمؤمنین علیه السلام وفان کرد و وفات علی بی رضا بن موسی  
 کاظم بن جعفر صادق بن محمد بن باقر بن علی سجاد زین العابدین بن حسین  
 سیدالشهدا بن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در این روز اتفاق افتاد و  
 و برخی گفته اند وفات او در روز بیست و سوم ذی القعدة بوده و سلامی می گوید که  
 در روز بیست و دوم امیرالمؤمنین علی علیه السلام پا بدین جهان گذاشت و در روز  
 بیست و پنجم ابومسلم عبدالرحمن بن مسلم دعوت به بنی عباس را آشکارا ساخت و

در روز بیست و ششم بر قعی در بصره خروج کرد و گفتداند که بر قعی علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بوده و جمعی گفته اند که بر قعی علی بن محمد بن عبدالرحیم بن عبدالقیس بوده و حکایت کرده اند که حسن بن زید صاحب طبرستان پس از آنکه بر قعی در بصره خروج کرد نامه ای بدو نگاشت و او را از نسبی که داشت پرسش نمود که تا حق در مطلب را بشناسد بر قعی در پاسخ او نگاشت «لیعنک من امری ما عنانی من امرک والسلام». چه قدر این جواب موجز و مختصر است و چگونه حسن بن زید را ساکت نمود و تا چه اندازه بجواب ولی الدوله ابی احمد بن خلف بن احمد فرمانروای سیستان مانند است که چون نوح بن منصور صاحب خراسان نامه ای پر از تهدید بدو نگاشت در جواب نوشت: «یا نوح قدجا دلتنا فاكثر جدالك فائتنا بما تعدنا ان كنت من الصادقین».

شب بیست و هفتم این ماه را لیلة القدر می نامند و این شب را خداوند فرموده «خیر من الف شهر» و این اتفاق از ناحیه عوام الناس روی داده و در حقیقت مجهول است و گفته اند که در روایت آمده است که لیلة القدر را در شب هفدهم و نوزدهم بیابید چه ، وقعه بدر و فتح مکه و نزول فرشتگان مسومین در آن بوده و شاید هم این قول صحیح باشد زیرا خداوند می گویند: «تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر».

نیز گفته اند که در روز اول ماه رمضان صحف ابراهیم نازل شد و در روز ششم تورات بر موسی نازل گشت و در دوازدهم زبور بر داود نازل شد و در روز هیجدهم انجیل بر عیسی نازل گردید و در بیست و چهارم قرآن بر محمد (ص) و در باره نزول قرآن خدای تعالی فرموده «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» پس به یقین دانسته شد که نزول قرآن در ماه رمضان بوده و جمعی از علما باین آیه استدلال می کنند «ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان» بر اینکه نزول قرآن در

روز هفدهم می‌شود زیرا در این روز بود که لشکر اسلام و مکیان در بدر بایکدیگر روبرو شدند .

اما تورات در پیش گفتیم که در روز ششم از سیون نازل شد که عیدالعنصره باشد و اگر ماه رمضان با این ماه چنانکه گفته‌اند متفق شده باشد ممکن است ولی صحت آن را نمی‌توان دانست زیرا سالی را که تورات در آن نازل شد معلوم نیست و اگر معلوم بود ما از راه حساب معلوم می‌کردیم و اما اینکه گفته‌اند انجیل در هیجدهم رمضان نازل گشته این مطلب را کسی گفته است که کیفیت انجیل و نظم و طریق جمع‌آوری آن را نمی‌دانسته و اما نزول دیگر کتابهای آسمانی به کلی مجهول است و ممکن نیست کسی بر این مطالب وصول یابد<sup>۱</sup>.

**سوال -** روز اول آن عید فطر است و روز رحمت نامیده می‌شود و در این روز خداوند جبرائیل را برای وحی خود برگزید و نیز در این روز به زنبور عسل صنعت شهد سازی را الهام کرد و می‌گویند در این روز خداوند بهشت را آفرید .

در روز دوم این ماه روزه مستحبی است که شش روز است متوالی و در روزه چهارم مباحله پیغمبر است بانصاری نجران که حسن و حسین را بجای پسرای خود و فاطمه را بجای زنان با خود آورد و علی بن ابیطالب را بنا بر امر ایزدی بخود نزدیک ساخت و در روز هفدهم غزوه احد است و بگفته‌ای دیگر غزوه احد در روز نیمه این ماه بوده و حمزه نیز در این روز کشته شد و پیغمبر از کشته شدن او بسیار اندوهگین شد و در روز نوزدهم وفات ابیطالب است و در روز بیست و سوم بگمان جمعی یونس را ماهی بلعید .

۱- مقصود از نزول انجیل کتب موجود نیست تا بگوییم بعداً جمع شده چنانکه قرآن هم بعداً جمع‌آوری شد و تورات هم چنین است بلکه مقصود آن آیات پراکنده است که پیش از جمع موجود بوده و به پیامبران نازل شده .

**ذوالقعدة -** در روز پنجم آن کعبه از آسمان به زمین آمد و رحمت از آسمان بر آدم نازل شد و پایه‌های خانه کعبه را ابراهیم و اسماعیل بالا بردند و در روز چهاردهم آن بگمان جمعی یونس از شکم ماهی بیرون آمد و بنا بر این قول یونس در شکم ماهی بیست و دو روز درنگ کرد ولی به عقیده نصاری چنانکه در انجیل ذکر شده سه روز بوده و در بیست و نهم بگمان جمعی بوته کدو برای یونس روییده شد .

**ذوالحجه -** در روز اول آن پیغمبر فاطمه دختر خود را به تزویج علی بن ابیطالب در آورد و دهه اول این ماه را ایام معلومات و حرم گویند و می گویند آن ده روزی که خداوند وعده خود را با موسی اتمام نمود همین ده روز است چنانکه می گوید :

« وواعدنا موسی ثلاثین لیلة و اتممنها بعشر » و مقصود از سی شب شبهای ماه ذی القعدة و مقصود از ده روز همین دهه مذکور است و روز هشتم این ماه را ترویبه می نامند .

جمعی می گویند که وجه این نام گذاری آن است که آب را از مکه بر روایا که شتران آبکش باشند حمل می کردند و نیز گفته اند که چشمه زمزم را در این روز خداوند برای اسماعیل بیرون آورد و او از این آب آشامید تا آنکه سیر شد و نیز گفته اند که خداوند به موسی در این روز در کوه طور تجلی فرمود چنانکه در قصه موسی ذکر شده و روز نهم این ماه را عرفه گویند که در عرفات روز حج اکبر است و از این جهت این روز را عرفات می نامند که مردمی که برای قضای مناسک حج در کعبه گرد می آیند یکدیگر را می شناسند و در این روز خداوند ابراهیم را خلعت خلت بپوشانید و این روز را یوم العفو نیز می نامند و روز دهم این ماه عید اضحی است که قربانیه و هدی را در این روز می کشند و آخرین روز حج همین روز است و در این روز اسماعیل را خداوند بیک قوچ فدیہ گرفت و

نیز می گویند که همین روز خداوند صراط را برای حساب و قضاوت در اعمال بیافرید و روز یازدهم این ماه یوم القراست زیرا مردم در این روز در منی استقرار می جویند و در روز دوازدهم یوم النفر است و ایام تشریق روز یازدهم و سیزدهم و دوازدهم است و از این جهت این سه روز را ایام تشریق نامند که اعراب می گویند اشراق ثبیر کیمانغیر .

ابن اعرابی می گوید وجه تسمیه آن است که هدی را نمی کشند تا آنکه آفتاب طلوع کند و این همان روزهایی است که خداوند فرموده و اذکروالله فی ایام معدودات .

در روز هفدهم عثمان بن عفان رضی الله عنه کشته

#### اشاره‌ای به غدیر خم

شد و روز هیجدهم عید غدیر خم می باشد و

آن نام منزلی است که پیغمبر پس از حجة الوداع در آنجا فرود آمد و جهاز شتران را جمع کرد و بازوی علی بن ابیطالب را گرفت و از آن جهازها بالا رفت و فرمود: « ای مردم آیا من از خود شما به شما اولی نیستم؟ » گفتند: آری، فرمود: بر هر کس که من مولی باشم علی مولای اوست؛ خداوند! دوستدار علی را دوست بدار و با دشمنانش دشمنی کن و آنانکه علی را یاری می کنند ایشان را یاری نما و آنانکه می خواهند او را خوار و زبون کنند تو ایشان را خوار و ذلیل کن و از هر راهی که علی می رود حق و حقیقت را با او بگردان . روایت کرده اند که پس از این گفتار سر مبارك خود را بسوی آسمان بلند کرد و سه مرتبه گفت: خداوند! آیا مأموریت خود را رسانیدم، و در روز بیست و چهارم این ماه امیرالمومنین در حال رکوع انگشتر خویش را به سائل بخشید و در روز بیست و پنجم عمر بن خطاب کشته شد و سوره هل اتی در این روز نازل شد و در روز بیست و ششم استغفار به داود نازل گشت .

در روز بیست و نهم وقعه حره اتفاق افتاد و در این جنگ بنی امیه اهل مدینه



را قتل عام و هستی آنان را به یغما بردند و به زنان مهاجر و انصار دست درازی کردند و بسیار بی ناموسی نمودند و هر آنکس را که پیغمبر از این او باش که اعمال قبیحه را در مدینه کردند لعنت کرد خداوند نیز لعنت کند و ما را در شمار مردمی گرداناد که به اعمال فساد رضایت نمی دهند و او بهترین توفیق دهنده و یار است و سپاس بی نهایت بر او باد .

## فصل بیست و یکم

در منازل ماه ۱ و در طلوع و غروب آن و صور  
این منازل گفتگو می کند

اکنون موقع آن فرا رسید که دیگر لب از گفتار فرو بندیم ، و آنچه از ما پرسیدند و درخور دانش ما بود و وعده داده بودیم که پاسخ گوییم به وعده خود وفا کردیم و فوق کل ذی علم علیم ، و برای تکمیل این فن جز شناسایی طلوع منازل ماه در روزهای سال خورشیدی چیز دیگری باقی نماند ، و این بحث برای عموم منفعتی که دارد از معرفت به احوال طبیعی که به انتقال منازل قمر حادث می شود از این روی ، سخن خود را به کلیات این مبحث و سرچشمه های این باب سوق

---

۱- ماه مانند آفتاب روی منطقه البروج حرکت نمیکند بلکه حداکثر بطور تقریب پنج درجه عرض دارد و کواکبی که در مسیر حرکت خورشیدند و در حرکت ظاهری از آنها می گذرد بروج نامیده میشود و بروج دوازده گانه از حمل و ثور الخ معروفند پس منازل قمر جایگاهها و خانه های ماه است از کواکب ثابت و اعراب که بدوی بودند برای حوادث جوی از باد و باران که در این منازل هنگام رسیدن ماه روی می داد به شناسایی این منازل و کواکب آن نیازمند شد و منازل مذکور در قرآن (والقمر قدرناه منازل) یا (قدره منازل) همه اشاره باین منازل معروف و شناخته شده نزد اعراب است و هندیان هم منازل داشتند که که با منازل اعراب فرق داشت و بیرونی در این فصل و فصل دوم فرق آنها را گفته است .

می‌دهیم و قدری از امثال که در این باب گفته‌اند از کتابهای سی که در همین معنی تألیف گشته التقاط می‌کنیم ، مانند کتاب کلثومی و کتاب ابراهیم بن سری زجاج و ابی یحیی بن کناسه و ابی حنیفه دینوری در انواع و کتاب ابی محمد جبلی در علم مناظر نجوم و کتاب ابی‌الحسین صوفی در کواکب ثابته و دیگر کتابهای مربوطه باین باب .

در تقسیم منازل ماه میان  
هندیان و اعراب اختلاف  
است

گوییم : هندیان فلک را به شمار منازل ماه ،  
که نزد ایشان بیست و هفت منزل است ،  
قسمت کرده‌اند ، پس در نتیجه ، فلک هم  
بیست و هفت پاره تقسیم شده و هر پاره از فلک که منزل قمر باشد تقریباً سیزده  
درجه و ربع درجه است ، و هندیان احکام نجومی خود را به حلول ستارگان در باطات  
که معروف به حفور است و برای هر حال و حاجتی جدا گانه مفروض شده استخراج  
می‌کنند ، و حکایت این مطلب بدرازا می‌کشد و از دایره غرض بیرون است و در  
کتب احکام تنجیم موجود و معروف می‌باشد .

اما اعراب فلک را به بیست و هشت منزل قسمت کرده‌اند پس هر منزلی  
تقریباً دوازده درجه و پنج ششم درجه است و در هر برجی دو منزل و ثلث منزل از  
منازل قمر واقع می‌شود و یکی از گویندگان ایشان چنین گفته :

عدها لمن اراد عدها	عشرون نجما وثمان بعدها
تكون في البرج من المنازل	منزلتان بعد ثلث كامل
لها حساب و لها انواع	يدور لها الصيف و الشتاء

آنچه اعراب از این منازل به کار می‌برند غیر از آن است که هندیان مورد  
استفاده قرار داده‌اند ، زیرا مقصود اعراب از این کار شناسایی احوال هوا درازمنه  
و معرفت حوادث جوی در فصول سال است و چون تازیان قومی بودند امی و بیسواد  
نمی‌توانستند که این منازل را به جز با دیدن از راه دیگر بشناسند این بود که  
منازل ماه را به کواکب ثابته که در آن منازل اتفاق می‌افتد نشانه گذاشتند زیرا ،

کواکب ثابتہ از آن منازل زایل نمی شود مگر اینکه مدتهای دراز بگذرد و اعراب هم مردمی نبودند که این قبیل مطالب را بفهمند؟ سپس اشعاری در این باب سرودند و اسجاعی انشا کردند و آن تأثیر طبیعی را که در طلوع هر یک از منازل مطابق تجربه و امتحان روی می دهد، برای اینکه حفظ آن آسان باشد، در این اشعار و اسجاع ذکر کردند و در احوال زندگی خود بدان اشعار تمثل جستند مانند اینکه یکی از ایشان می گوید:

اذا ما قارن القمر الثريا      لثالثة فقد ذهب الشتاء

معنای شعر این است: پروین که تقریباً در درجه دهم برج ثور است تا درجه پانزدهم آن، چون ماه در شب سوم مقارن آن گردد دوری ماه از آفتاب تقریباً چهل درجه خواهد بود و آفتاب در این موقع در اول حمل جای خواهد داشت و باز مثل اینکه دیگری گفته است:

اذا ما البدر تم مع الثريا      اتاك البرد اوله الشتاء

بیان شعر آن است که چون ماه در استقبال با پروین مقارن گردد آفتاب در نصف عقرب خواهد بود و آن روزها اوایل سرماست و دیگری گفته:

اذا ما قارن الدبران يوما      لاربع عشرة قمر التمام  
فقد حف الشتاء بكل ارض      قوارس موزنات باحتدام  
وحلق في السماء البدر حتى      تقلص ظل اعمدة الخيام  
وذلك في انتصاف الليل شطرا      ويصفوا الجومن كدر الغمام

چه، آفتاب در این وقت در قلب برج عقرب است و در این هنگام آغاز سرماست و میل درجه ماه بسوی شمال خواهد بود و بسا هم اتفاق می افتد که عرض ماه از فلك البروج به جهت میل، با رؤس اعراب مسامت می گردد و چون ماه به وسط السماء رسد سایه هر چیزی در این وقت که نیمه شب است ناپدید می شود و

۱- مثل اینکه در مقالة الشعرای مقامات بدیع همدانی ابوالفتح اسکندری می گوید بزرگترین آرزوی من طلوع شعری است یعنی تابستان شود (اقصى امانی طلوع الشعری)

دیگری گفته :

اذا ما هلال الشهر اول ليلة  
 اتتك رياح القرمن كل وجهة  
 بدالعيون الناس بين النعائم  
 وطاب قبيل الصبح كورالعمائم  
 زیرا آفتاب در این وقت در اول قوس است و باز چنانکه دیگری گفته :  
 وقد بر داللیل التمام باهله  
 واصبحت العواء للشمس منزلا  
 زیرا چنانکه جدول مخصوص بدین کار گواهی می دهد کواکب عواء حوالی  
 اعتدال خریفی است .

اگر من بخواهم که این قبیل ابیات را در این کتاب ذکر کنم و اسجاعی را  
 که اعراب در طلوع هر منزل از منازل ماه گفته اند ایراد نمایم ، به شرح معانی آن  
 نیازمند می شوم و باید غرائب لغات آنها را هم ذکر کنم و این بار گران را آنانکه  
 در انواع کتابی نوشته اند از دوش من برداشته اند .

در تخطئه عقیده تازیان و بحث  
 در این موضوع بامنجمی درری  
 و اهانت آن منجم به بیرونی  
 چون تازیان تأثیرات را به طلوع کواکب  
 و غروب آن نسبت دادند و از علوم طبیعی  
 بی خبر بودند که تأثیرات به اجرام کواکب  
 و طلوع خود اجرام وابستگی دارد نه بجایگاه آنها و نقاط فلک و حلول آفتاب  
 در آن ، این بود که به مانند حکایتی که در شعرای یمانی گفته شد ، که بقراط  
 در زمان خود مردم را هنگام طلوع آن از فصد نهی کرده ، معتقد شدند و این  
 فصل یکی از حالات گذشته من را بیاد می آورد که مصداق گفته احمد بن فارس  
 است .

ما المرء الا با صغریه

قد قال فما مضی حکیم<sup>۱</sup>

۱- یعنی در روز گاران گذشته حکیمی گفته است که انسان به دو چیز کوچک خود  
 شناخته می گردد، یکی دل است و دیگری زبان ولی من مانند مرد دانا و خردمندی سخن  
 می گویم که آدمی تنها به دو درهم خود شناخته میشود و کسی که دو درهمش همراه نباشد  
 عیال او بدو التفات نمی کند و از ذاتی که در خانواده خود خواهد دید به اندازه ای حقیر  
 و ناچیز خواهد شد که گربه خانه او هم براو بول خواهد کرد .

فقلت قول امرء لیبیب  
 ما المرء الا بدرهمیه  
 من لم یکن معه درهماه  
 لم تلتفت عرسه الیه  
 و کان فی ذله حقیراً  
 یبول سنوره-م علیه

شرح قصه آن است روزگاری را که از ساحت مبارک دور بودم و از سعادت خدمت شریف محروم<sup>۱</sup> در ری شخصی را دیدم که در شمار علمای نجوم بود و مقارنات کواکب را که به منازل منسوب بود بکار می بست تا از رباطات و جفور آن احکام استخراج کند و حوادث جورا بدین طریق بشناسد من بدو گفتم: صواب در خلاف این کار است و طبیعتی که به نخستین منزل ماه و خواص آن و آنچه هندیان از ارتباط آن منزل با منزل دیگر ذکر کرده اند، همینقدر که از اوایل برج حمل کواکب آن زایل شد این طبیعت زائل و برطرف نمی گردد چنانکه احکام برج حمل بانتقال صورت آن منتقل نمی شود.

منجم مذکور وقتی که این حرف را شنید با آنکه در کلیه اطلاعات خویش مرتبه اش پایین تر از من بود، از راه تحقیر بینی خود را بالا کشید و گفته مرا تکذیب کرد و چون تفاضل من با او در دارایی و فقر بود که مناقب شخص با فقر جزو مثالب می شود و مفاخرش بدل به معایب می گردد، بسیار این منجم بر من تکبر و نخوت فروخت و من در آن وقت از جمیع جهات گرفتار و پریشان بودم، پس از آنکه قدری از پریشانی و گرفتاری من کاسته شد گفته مرا تصدیق نمود.

نباید این مطلب پوشیده بماند که اگر اعتماد بر شناسایی تأثیرات طلوع اجرام این ستارگان به رؤیت بود لازم می آمد که از مننه هم بانتقال این کواکب انتقال جوید و نیز هر اقلیمی با اقلیم دیگر تفاوت یابد و بهمانچه در معرفت ظهور کواکب متحیره و اختفاء آن از ضروب اعمال خسته کننده نیازمند می گشتیم در اینجا هم نیازمند می شدیم ولیک معنای طلوع منازل این است که چون آفتاب در یکی از این منازل حلول کند آن منزل و منزله پیش را می پوشاند و منزل سوم میان طلوع فجر

۱- مخاطب این عبارت شمس المعالی است که این کتاب را بیرونی باو هدیه کرده

و آفتاب هنگامی که ابن الرقاع وصف نموده بطور معکوس طلوع می کند چنانکه گفته است :

وابصر الناظر الشعری مبینة  
من حمرة لا بیضاض الصبح اعرفها  
لا یباس اللیل منها حین تتبعه  
لمادنی من صلوة الصبح تنصرف  
فقد علا اللیل منها فهو منکسف  
ولا النهار بها للیل یعترف

نوء که جمع آن انواع است و بسیار در شعر عرب شنیده می شود یعنی چه ؟

اعراب طلوع هر منزل را نوء آن نامند یعنی نهوض و قیام آن و تأثیر طلوع را بارح و تأثیر سقوط را که همان غروب باشد نیز نوء می-

خوانند و از طلوع هر یک از منازل تا طلوع منزله دیگر که در دنبال آن است سیزده روز طول می کشد، به غیر از جبهه که از طلوع آن و طلوع منزل پس از آن چهارده روز است و یکی از گویندگان ایشان می گوید .

والدهر فاعلم کله ارباع  
و کل سبع لطلوع کو کب  
ومن طلوع کل نجم یطلع  
لکل ربع واحد اسباع  
ونوء نجم ساقط فی المغرب  
الی طلوع ما یلیه اربع

من اللیالی ثم تسع تتبع

سپس اعراب باهم در این مطلب اختلاف کردند جمعی گفتند : هر تأثیری که پس از طلوع منزله ای تا طلوع منزله بعدی گردد منسوب بدان منزله است و جمعی دیگر گفته اند که برای طلوع هر یک از این منازل و غروب آن مقدار معینی از زمان است و آنچه را که در این مدت روی دهد منسوب به منزل قمر است و چون این مدت منقضی گردد آنچه پس از این مدت روی دهد دیگر منسوب بدان نخواهد بود و جمهور اعراب گفته اخیر را پسندیدند و در مقادیر این ازمینه اختلاف کردند و ما اختلاف آنرا خواهیم ذکر کرد .

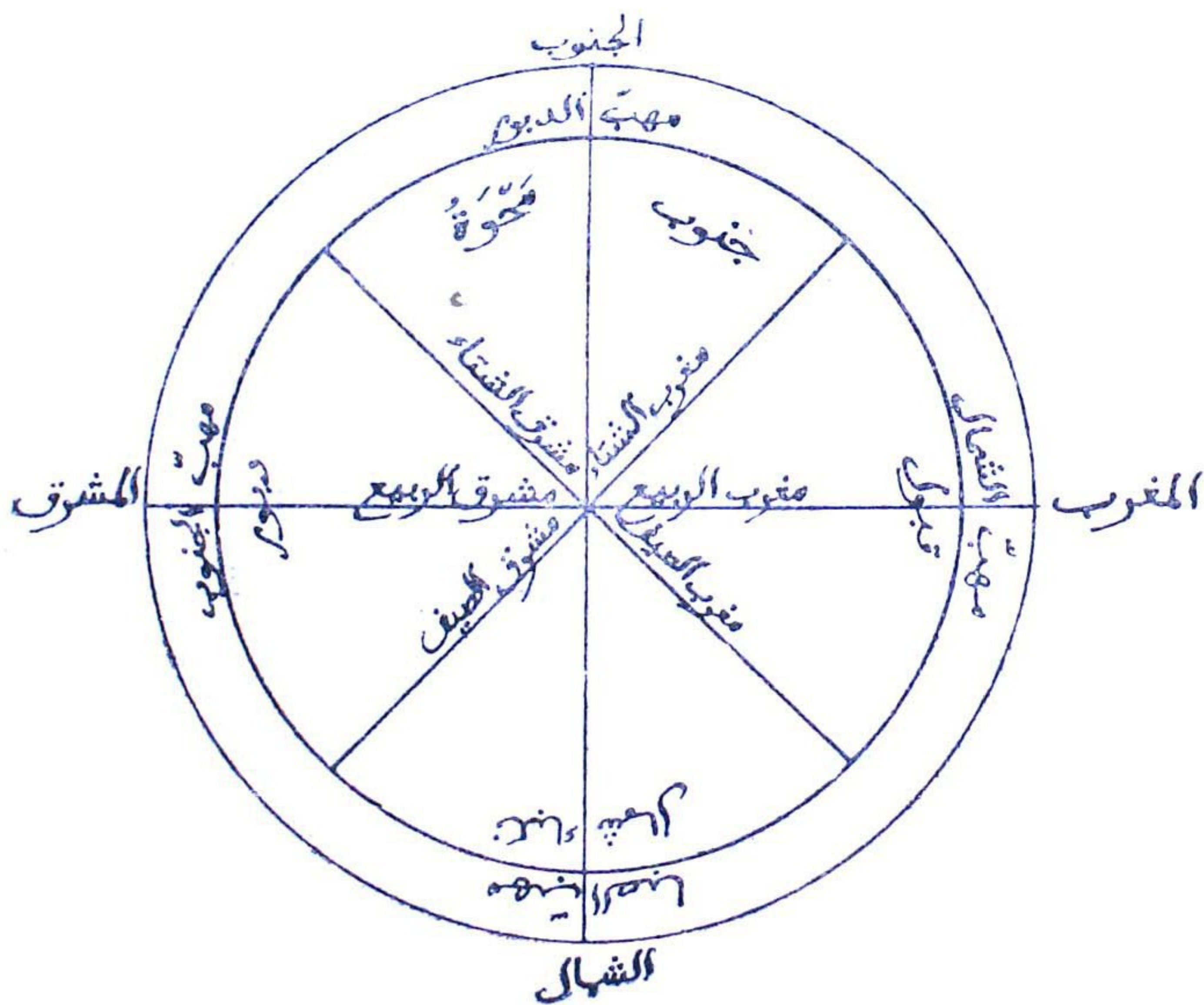
چون تأثیری محقق باشد ولی اثری از آن در ازمینه ظاهر نگردد می گویند خوی النجم ، و یا ، خوت المنزلة یعنی مدت و زمان این منزل بگذشت و باران و

یا گرما و یا سرما و یا بادی که متوقع بود بظهور نرسید .

اختلاف اعراب در جهات بادهای  
و شماره آنها و بحثی طبیعی  
در ریاح

اعراب را در جهات بادهای و محل وزیدن آنها  
و شماره بادهای اختلافات بسیار است ، برخی  
چنین تصور کرده اند که جهت بادهای منحصر در

شش سومی باشد چنانکه ابن کناسه از ابی محمود جعفر بن سعد بن سمره بن جندب  
فرازی نقل می کند و بیشتر تازیان می گویند جهات بادهای چهار است چنانکه از  
خالد بن صفوان این طور حکایت شده<sup>۱</sup> و اغلب امم بر این عقیده اند اگرچه جهات و  
وزیدن گاه بادهای نزد ایشان مختلف است و این دو رأی که از اعراب نقل کرده اند  
در این دو دایره که ملاحظه می کنید جمع شده و رای اول در داخل دایره است و رای  
دومین با نامهای این بادهای و جهات وزیدن آنها در بیرون دایره است.



۱- ابن سینا در قصیده عینیه که در هبوط نفس و تعلق آن به کالبد بشری گفته و به



در رأی اول محوه را باد جنوب ذکر کرده اند و معروف آن است که محوه باد شمال است زیرا ابر را محو می کند و پس از آنکه باد جنوب ابر را باحالت سیری سوق داد این باد ابر را از از سیری فارغ و تهی دل می کند و در این رأی برای نکباء يك جهت دیگر ذکر کرده اند با آنکه، معروف این است هر بادی که جایگاه وزش آن میان جهت دو باد از بادهای چهار گانه مذکور باشد نکباء گویند و ذوالرمة این چهار باد را در شعر خود ذکر کرده و نکباء را هم بدین طریق که ما گفتیم بیان کرده است :

علی الدار اعرف الجبال الاعافر	اها ضیب انواء و هیفان جرتا
لها سنن فوق الحصى بالاعاصر	وثالثة تهوی من الشام حرجف
علیها بد قعاء المعافقر اقر	ورابعة من مطلع الشمس اجفلت
حنین اللقاح القاربات العواشر	تحثها النکب السوافی فا کثرت

هیفان باد جنوب و دبور است و بادی که از شام می وزد شمالی است و بادی که

→ نادانی از حکمت این کار اقرار کرده بادها را چهار دانسته چنانکه گوید :

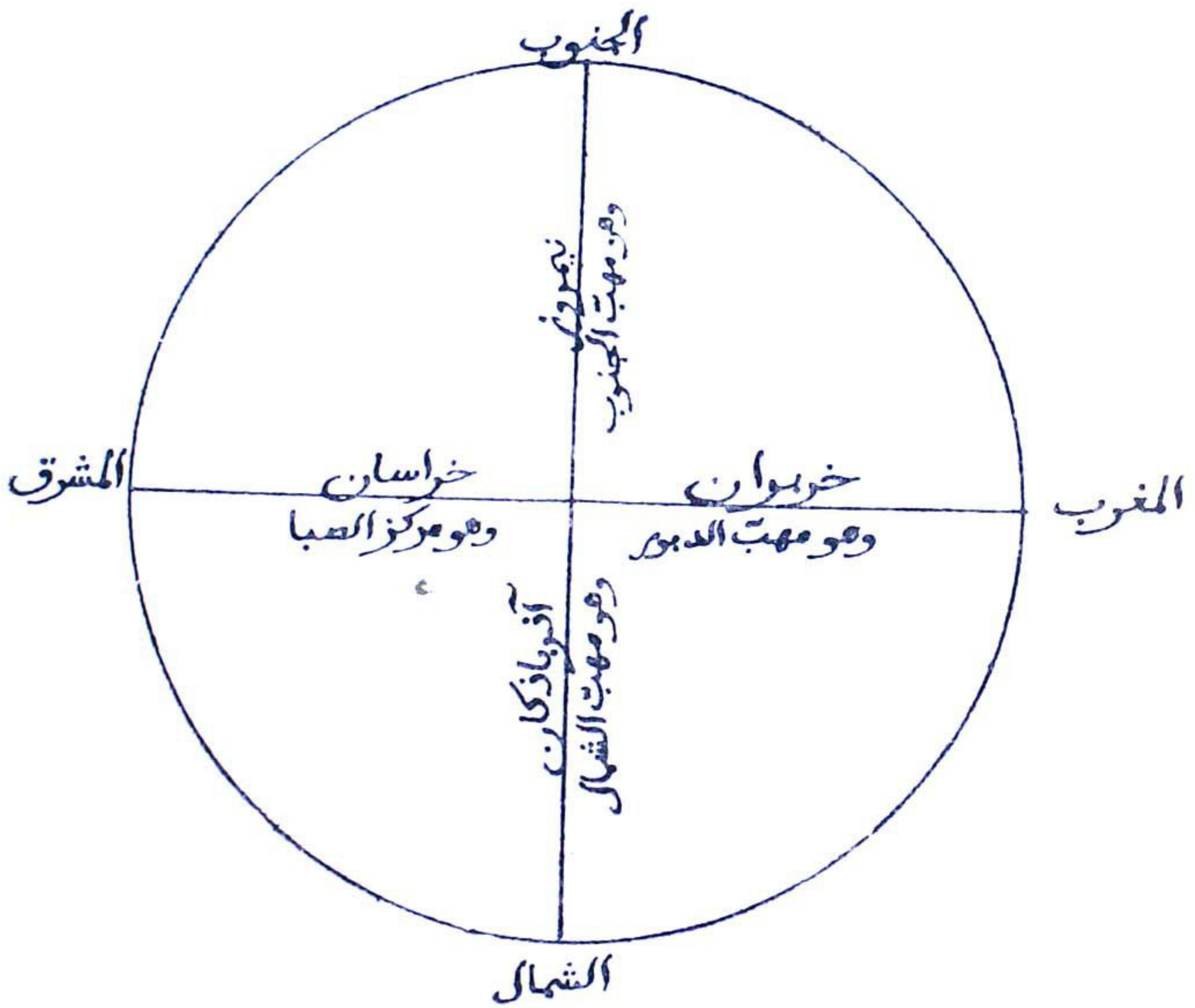
وتظل ساجمة علی الدمن التي درست بتکرار الریاح الاربع

و راجح به بادها در فصلی که از ریاح در شفا بحث کرده با اقسام آن فاضل مذکور کاملاً بحث کرده و نیز در کتاب مجسطی دایره بزرگی بطلمیوس تشکیل داده و انواع و اقسام بادها را در آنجا ذکر نموده و اگر مزید اطلاعی برای خوانندگان لازم است باین دومورد رجوع شود و نیز بیرونی باب هشتم مقاله نهم قانون مسعودی را به بحث از (کواکب منازل قمر نزد عرب و هند) و باب نهم را به بحث از (انواء و بوارح بر مذاهب عرب) اختصاص داده و فرق روش اعراب و هندیان را بیان کرده و جداولی دقیق در این موضوع تنظیم نموده و هر کس اطلاعی بیشتر خواهد باین سرچشمهها رجوع کند .

۱- این قصیده را ابن درید بهترین قصیده ذوالرمة دانسته بدیوان او رجوع شود

و بیستی از آنرا بیرونی در استشهداد به کلمه ناجر (ولو ذاقه الظمان فی شهر ناجر) که از شهر دور جاهلیت و جای تموز است قبلاً ذکر کرده .

از مطلع آفتاب می آید باد صباست و جهت بادها نزد ایرانیان مانند عقیده یونانیان و جمیع طبیعیین است<sup>۱</sup> و مراکز این مهاب منسوب بجهات چهارگانه است و این عقیده را هم از این دایره می شود دانست



۱- گاهی طبیعیین گفته می شود و مقصود مادیون هستند که بجز جهای مادی به چیز دیگر اعتقاد ندارند و گاهی مقصود علمایی است که از طبیعت بحث می کنند و در اینجا معنای دوم مراد است .

سپس ، آنچه از بادها که میان مرکز دو جهت به وزد به نزدیکترین مرکز وزیدن گاه نسبت می دهند و دسته ای از طبیعیین به طلوع آفتاب و مغرب آن در منقلبین منسوب می دارند و آنرا به نام یونانی می خوانند .

از برای تأثیر طلوع منازل ماه و غروب آن طریقه خوبی در دست است بدین طور که باید از آغاز ایلول تا روزی را که می خواهیم حال آنرا بدانیم بدست آورد و سیزده سیزده طرح کنیم و اگر چیزی باقی ماند باید دید در صورتیکه ماه در مقابله با آفتاب باشد و یا در یکی از دو تریع خود اگر وقت باران باشد خواهد آمد و یا تغییری در هوا از سرما و گرما پیدا می شود .

در روز اول ایلول بارح الصرفه و نوع سعدالخبیه است و او این جهت از ایلول آغاز کردند که نخستین روز ماه اول فصل پاییز است ابومعشر می گوید ما این کار را در سال دویست و هفتاد نه در استقبال شوال آزمودیم بدین طریق که از اول ایلول تا روز استقبال را گرفتیم و صد و سی روز شد و سیزده سیزده آنرا طرح کردیم و چیزی باقی نماند و طالع استقبال دلو بود و در آن روز باران آمد و چون ماه در تریع راست شد باز هم در آن روز باران آمد .

باز ابومعشر نقل می کند که در سال بعد هم همین آزمایش را تکرار کردیم و از اول ایلول تا روز پنج شنبه سیزدهم از کانون اول را بدست آوردیم و سیزده سیزده طرح کردیم و چیزی باقی نماند و میان ماه و آفتاب نصف برج فاصله بود و ماه نیز از تسدیس مریخ منصرف گشته بود و به مقارنه زهره متصل شده بود و در همین وقت باز باران آمد .

این دو حکایت را که از ابومعشر نقل کردیم به صحت و صواب این مطلب گواهی می دهد ، و چون در این کار به رباطات هند و جفور ایشان استعانت جسته شود به اصابت به واقع نزدیکتر می گردد .

۱- تا تو در چشم منی از گریه خالی نیست چشم

ماه چون در برج آبی شد ز باران چاره نیست

خواجو

چنین گفته‌اند که داناترین تازیان بمناظر نجوم بنوماریه بن کلب و بنومره بن شیبان‌اند و تازیان در منازل ماه بشرطین آغاز کردند زیرا در آن زمان شرطین در اوایل برج حمل بوده ولی مردم دیگر غیر از اعراب، از پروین آغاز نمودند و نمی‌دانم از این جهت به پروین آغاز کردند که چشم ثریا را از دیگر ستارگان آسانتر می‌بینند و بدون جستجو می‌یابد یا اینکه برای این به پروین ابتدا نمودند که من در کتب هرمس دیده‌ام که اعتدال ربیعی ثریاست و باید هرمس این سخن را سه هزار سال پیش گفته باشد و خدا به مقصد ایشان داناتر است .  
 اکنون ، مطابق رأی تازیان شروع می‌کنیم و بآنچه ایشان آغاز کرده‌اند ما نیز آغاز می‌کنیم .

شرط مبسوط هر يك از منازل ماه  
 شرطان ( دوش شرط بفتح ش و راء ) یعنی دو  
 علامت و بدین سبب چنین نامیده شدند

چنانکه اصحاب سلاطین را شرط می‌گویند زیرا بر خود با يك چیز سیاه و یا دیگر رنگها نشان می‌گذارند و در شرطان از کواکب برج حمل دو کواکب است و بسا اتفاق می‌افتد که ستاره سومی را که بآنها نزدیک است باین دو اضافه می‌کنند و باین اعتبار اشراف گفته می‌شود<sup>۱</sup> و چون شرطان در حرکت خود به نیمه آسمان برسند در رای العین و رؤیت چشم به اندازه دو ذراع میان آنها فاصله خواهد بود و یکی از این دو شمالی است و دیگری جنوبی و آنچه را که از اندازه ابعاد میان کواکب، در رای العین ذکر کنند مقصود هنگامی است که در وسط السماء واقع شوند نه موقع دیگر<sup>۲</sup> زیرا مقادیر در آفاق برای اینکه انعطاف شعاع چشم در بخارهایی که محیط

۱ - ابوالعلی معری اشراف را نیز در یکی از بهترین قصاید خود ذکر نموده و

می‌گوید :

وتبتسم الاشراف فجراً کانهما  
 ثلث حمامات سدکن بموقع

و بیستی که خاقانی در شرطان گفته‌است در صفحات اول کتاب ذکر شد .

۲ - تمام ارساد با نصف النهار است و دوایر آفاق را به عللی متعدد در این کار محلی

نیست .

بزمین است بزرگتر می شود چنانکه در کتب مناظر نوشته اند<sup>۱</sup>.

نیز در بعد میان دو ستاره باید از شمال بجنوب گرفته شود و بسا اتفاق می افتد که چون این دو کوکب بافق رسیدند باید بعد آنها را از مشرق بمغرب گرفت و یا تقریباً با یکی دیگر از دوایر ارتفاع و سبب تقریبی بودن این است که کرات را از قائم بودن در معدل النهار میل موجود است.

اشراط را نطح نیز می گویند زیرا شرطان بر سر دو شاخ حمل واقع شده اند و احکام این منزله بنا بر وجه اول برای برج حمل لازم است و بکواکبی که به برج حمل نامیده می شود تعلق ندارد.

**بطین** - و آن سه ستاره است که در آخر بطن حمل واقع شده اند به هیئت مثلثی متساوی الاضلاع و بطین تصغیر بطن است چه ، باضافه بطن حوت این کلمه را تازیان تصغیر نموده اند.

**ثریا** - شش ستاره است و بگرد هم جمع آمده اند و بخوشه انگور خیلی شباعت دارد<sup>۲</sup> و تازیان می گویند که ثریا دنبه برج بره است و این سخن پسندیده نیست زیرا پروین بر کوهان ثور واقع است و ثریا تصغیر ثروی است و اصل آن از ثروت است که بمعنای اجتماع و کثرت عدد باشد.

برخی از اعراب می گویند ثریا را از این سبب به این اسم خواندند که بارانی که به نوع آن می آید تولید ثروت می کند و ثریا را عرب، النجم می گویند و آنچه را که بطلمیوس از کواکب پروین ذکر کرده است چهار ستاره است زیرا جز این چهار را او رصد نکرده بود چه ، در نگاه با چشم میان آن خیلی تنگ است و هنگامی که این منزله زیر شعاع برود که نزد اعراب چهل روز است بدترین اوقات سال است و از همه ازمنه سال ، و با در آنوقت بیشتر است.

اسدی می گوید ثریا طلوع نکرد و نوع نمود مگر اینکه مرضی با آن بود

۱- اختلاف منظر در منظومه شمسی است امروزه هم ثوابت نوعاً اختلاف منظر ندارند.

۲- عقد ثریا بر تاکش آویخته (گلستان).

و برخی از متطببین اعراب گفته‌اند : شما مرا از هنگام پنهان گشتن ثریا تا طلوع آن ضمانت کنید من برای شما دیگر ایام سال را ضامن می‌شوم و از پیغمبر علیه السلام روایت شده که چون ثریا طلوع کرد مرض از روی زمین مرتفع می‌گردد و در روایت دیگر ناخوشی از هر بلده برداشته می‌شود .

**دبران** - ستاره‌ای است سرخ و نورانی و از این جهت آنرا دبران گویند که بر ثریا پشت کرده و او در چشم جنوبی ثور است<sup>۱</sup> و نیز دبران را فنیق می‌گویند و فنیق شتر نر خیلی بزرگ است زیرا اعراب کواکبی را که در حول دبران است قلاص گفته‌اند<sup>۲</sup> و دبران را نیز تابع النجم و ثانی النجم گویند یعنی پیرو ثریا زیرا دبران پروین را در طلوع و غروب پیروی می‌کند و دبران را نیز مخدج گفته‌اند .

**هقعه** - سه ستاره ریز است که خیلی بهم نزدیکند و مثل این می‌ماند که آثار شست و سبابه وانگشت میانی هستند اگر این سر انگشت را با هم زمین بزنند و از این جهت اعراب این سه ستاره را هقعه گفته‌اند که به دایره‌ای که در پهلوی اسب است و نزد مفصل پای، آن مانند کرده‌اند و در لغت عرب گفته می‌شود فرس مهقوع و برخی از تازیان هقعه را تحایی گویند و بطلمیوس این سه را يك كو كب سحابی دانسته و گفته هقعه آن ستاره سحابی است که بر راس الجبار یعنی جوزاء جای دارد .

۱- انوری می‌گوید :

گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و بیچشم  
بر قبضه شمشیر نهادی دبرانرا  
یعنی اگر به ملاحظه این نبود که ثور مانند عقرب بی‌چشم شود ممدوح اوتوانایی این را داشت که دبرانرا مانند نگینی بر قبضه شمشیر خود بنشانند و عقیده قدما این بود که کژدم چشم ندارد چنانکه در منطق اشارات آنجا که از اقسام عدم ملکه بحث می‌گوید گاهی عدم ملکه نسبت به شخص است و گاهی نسبت به نوع و گاهی نسبت بجنس و نسبت به نوع مثل اینکه نوع عقرب فاقد چشم است ولی امروز ثابت گشته که کژدم چشم دارد .

۲- قلاص و قلوص یعنی شتران ماده .

**هنعه** - دو ستاره درخشنده‌ای هستند در کاهشکشان که میان جوزاء و راس -  
التوء مین می باشند و فاصله این دو به اندازه يك تازیانه است و یکی از این دو را  
زر (بکسر زاء و تشدید را) و دیگری را میسان نامند و هر دو در پای توأم تالی می باشند.  
**هقعه** بگفته زجاج از هنعته الشئی مشتق است که چون چیزی را بر گردانی  
و قسمتی از آنرا بر قسمت دیگر تا کنی آنوقت گفته می شود هنعته الشئی گویا هر يك  
از این دو کو کب بسوی دیگری منعطف شده و برخی هم چنین گفته اند که به قیاس  
بستاره سومی ایشان که از میان آنها بر کنار است و این دو را مثل گردن  
خم شده گردانیده، گفته شده .

اعراب پنداشته اند هنعه باشش ستاره دیگر کمان جوزاء هستند که اسد با این  
کمان تیر می اندازد .

**ذراع** - این هم دو ستاره است و فاصله این دو با اندازه يك ذراع است یکی  
از این دو شعرای غمیصاء است یعنی رمصاء که شعرای شامی باشد و این ذراع نزد  
عرب ذراع مبسوط است و اما ذراع مقبوض اسد آن است که یکی از کواکب آن  
شعرای عبور است که شعرای یمانی باشد ولی نزد علمای نجوم ذراع گسترده اسد  
رأس التوء مین است و ذراع مقبوضه اسد از ستارگان کلب متقدم است و تازیان را  
در این مطلب اختلافات بسیاری است و در وجه تسمیه این کواکب اخبار خرافی  
بسیار گفته شده و غمیصاء در سال هزار و سیصد اسکندری ده روز که از تموز بگذرد  
طلوع می کند و عبور که شعرای یمانی است بیست و سه شب که از تموز بگذرد  
طالع می گردد .

**نثره** - موضعی است که میان دهان اسد و منخرین آن است و این منزل را  
اعراب لهات نیز گویند و نثره دو ستاره است که میان آن دو لطحه‌ای سحابی است  
و این دو ستاره از صورت سرطان است .

**طرف** - مقصود اعراب از طرف چشم اسد است و طرف هم دو ستاره است که  
یکی از این دو بصورت اسد نزدیک است و ثانی از کواکب خارجه از صورت سرطان

و در جلوی طرف کواکبی است که آنها را اشفار گویند یعنی مژه‌های برج شیر .  
**جبهه** - یعنی جبهه و پیشانی برج شیر که چهار ستاره‌اند و فاصله هر یک با دیگری به اندازه یک تازیانه است و بطور حمایلی از شمال بجنوب . و بعقیده علمای نجوم جبهه بمنزله یالهای شیر است و ستاره جنوبی آنرا قلب الاسد ملکی نامیده‌اند و چون سهیل در حجاز طلوع کند جبهه نیز طلوع خواهد کرد و سهیل چهل و چهارمین ستاره از کواکب سفینه محسوب است که در محل لنگر آن واقع است و عرض آن به سمت جنوب هفتاد و پنج درجه است و از افق بنا بر این ، ارتفاع بسیاری نخواهد داشت و بدین سبب است که در رأی العین مضطرب دیده می‌گردد و گفته‌اند که چون چشم مردمی که چشم زن هستند بر این ستاره بیفتد خواهند مرد چنانکه گفته‌اند در جزیره رامین که در حدود سرندیب است حیوانی است که هر کسی آنرا ببیند تا چهل روز دیگر بیشتر نخواهد زیست و این قضیه از تأثیر روحانیات در جهان مادی از تأثیر ماهی‌ای که به رعاده معروف است شگفت‌تر نیست و چون این ماهی در دام بیفتد تا وقتی که زنده است دست صیاد می‌ارزد حتی اینکه برخی می‌گویند تا وقتی که این ماهی زنده است اگر شخص یک نی دست بگیرد و یک سمت آنرا بر این ماهی بگذارد دست او تخدیر می‌شود و نی از دستش می‌افتد و یا مانند گرمی که در روستای رعد است که از ده‌های گرگان شرقی است که چون کسی که آب حمل می‌کند این گرم را پامال کند آب فاسد می‌شود و بوی بد بر میدارد

۱- تأثیر ماهی رعاده که ارسطو هم از آن بتوسط یونانیانی که با اسکندر به هند رفته بودند آگاهی داشته برای برقی است که تولید می‌کند و ابن‌سینا هم در قانون طریق معالجه با آنرا ذکر کرده و بیرونی در کتاب جماهر می‌گوید که مریضی را که گرفتار فلج است نزد آن ماهی که زنده در دام گرفته شده می‌برند و عصایی (که باید هادی الکتریسته باشد نه عائق) بدست او میدهند بیمار آن عصا را روی قبه‌های بدن این ماهی می‌گذارد و با تکان خوردن و شوک حاصله از این الکتر و شوک بیمار شفا می‌یابد و این ساده‌ترین و قدیمی‌ترین معالجه با برق است و بیرونی می‌گوید قوه ماهی به بیمار می‌رسد و ابن‌سینا می‌گوید رطوبت آن و قوه شایسته با برق است .



و اگر پا بر روی آن نگذارد آبی را که حمل کرده سالم و خوش طعم خواهد ماند و یا مانند مرگ کسی که او را پلنگ گاز گرفته باشد که چون موش که باین قبیل زخم بسیار تمایل دارد بر آن بول کند شخص خواهد مرد .

**زبره** - که به منزله زبره شیر است یعنی شانه آن زجاج می گویند که زبره به منزله موهایی است که بر شانه شیر است زیرا شیر هنگامی که خشم می کند این موها برمیخیزد و نایب آملی می گوید که زبره پاره از آهن را گویند و دو شانه شیر را به آن شبیه کرده اند و آن دو ستاره است که فاصله آنها يك تازیانه است و این دو را عربها خرتین ، بضم خاء و سکون را ، می گویند که مفرد آن خرت است که بمعنای سوراخ کردن باشد چه هر يك از این دو کو کب مثل این است که به شکم برج شیر فرو میروند و این دو یکی در صورت برج اسد بر ران شیر است و دیگری بر بیخ دم آن و به طلوع این دو ، سهیل در عراق عرب دیده می گرد .

**صرفه** - ستاره ایست درخشان و کواکبی که در نزد او جای دارند خیلی بی نورند و صرفه را قلب الاسد گویند و صرفه در سمت دم اسد است و از این جهت بدین نام خوانده شد که چون صرفه طلوع کند گرما بر طرف می شود و وقتی سقوط کرد سرما از میان می رود .

**عواء** - پنج ستاره است که بر خطی مانند منقار قرار گرفته اند و بدین جهت این ستارگان را عواء گفته اند چنانکه زجاج گفته «عویت الشئی اذا عطفته» و زجاج می گوید کسی را جز خود نمی شناسم که این کلمه را چنین تفسیر و معنی کرده باشد و آنانکه در وجه تسمیه عواء گفته اند که بمنزله سگانی است که بدنبال شیر می روند و عوعو می کنند، راهی غلط رفته اند زیرا عواء برسینه عذراء و بال آن واقع است .

**سماک اعزل** - و آن ساق اسد نیز گفته اند و ساق دیگر اسد سماک رامج است و بدین جهت آنرا اعزل گویند که با سماک رامج ستاره ایست که می گویند آن ستاره

رمح بفارسی نیزه آن است و سماك اعزل را چنین ستاره که حربه آن باشد نیست این است که اعزل و بی سلاح مانده و سیبویه می گوید بدین سبب آنرا سماك گویند که بلندی یافته و گفته اند که وجه تسمیه آن است که ماه در آن دیده نمی شود و اگر این سخن راست بود لازم می آمد که اعزل را سماك نگوییم زیرا ماه در آن نازل می شود و در پاره ای از اوقات آنرا منکسف می نماید و سماك اعزل ستاره ایست در کف چپ عذراء و برخی از مردم آنرا سنبله گویند و این مطلب هم درست نیست زیرا سنبله هلبه ایست که بطلمیوس آنرا ضغیره می گوید و آن ستاره های کوچکی است که بدور هم گرد آمده اند و در پشت دم دب اکبر جای گرفته اند و بسیار به برگ لبلاب مانند است و همه برج باین نام نامیده شده و بنا بر رای تازیان هلبه بر کنار دم اسد واقع است و بمنزله مویهایی است که در کنار دم شیر است .

غفر - سه ستاره است و عرب گویند که بهترین منازل است زیرا که در پشت اسد و جلوی عقرب است و ایذاء شیر در انیاب و در پنجه آن است و زیان کژدم هم در دم اوست و یکی از راجزین عرب گفته :

خیر لیالی فی الابد      بین الزبانی و الاسد

گفته اند که موالید پیغمبران در این روز اتفاق افتاده است ولی من گمان نمی کنم که این مطلب راست باشد مگر تنها برای عیسی علیه السلام که هیچ آزاری نداشت ولی تولد موسی بر این قیاس باید باطلوع ناب اسد<sup>۲</sup> و حلول ماه در چنگال آن روی داده باشد . و بدین جهت این ستارگان را غفر گفته اند که ضوء و فروغ آنها خیلی ناقص است و در زبان عرب می گویند (غفرت الشئی اذا غطیته) و نیز وجه تسمیه دیگر آن است که بردو نیش برج کژدم برتری یافته و بمنزله مغفر آن است

۱- ابن سینا در الهیات شفا در فصلی که از جسم بحث می کند می گوید چون بعد جسم را از پایین بیالا ملاحظه کنیم سمك گویند و فرزدق در مفاخره گوید .

ان الذی سمك السماء بنی لنا      بیتا دعائمه اعز و اطول

۲- ناب مفرد انیاب است که دندانهای تیز است و انسان و حیوان با این نوع

دندانها طعمه خود را می درند .

و زجاج می گوید که اشتقاق این لفظ از غفره است و غفره مویهایی است که در کنار دم شیر است .

**زبانی** - دو ستاره درخشان هستند که از یکدیگر جدایند و میان آن دو پنج ذراع است و درجایی قرار گرفته اند که می شود گفت دو شاخ کثر دم اند ولی این دو ستاره از صورت میزان محسوب اند و گفته اند که نام آن از زبن مشتق است و هر يك از این دو از دیگری دور افتاده است . ( زبن به صیغه ماضی زبن زبناً ای دفعه - مترجم )

**اکلیل** - و آن سر برج عقرب محسوب است و سه ستاره اند که صف کشیده اند و ابن الصوفی<sup>۱</sup> می گوید که این مطلب محال است و اولی این است که اکلیل هشمین ستاره از صورت میزان و ششمین از ستارگان خارج از آن باشد و یکی دیگر را که بطلمیوس در مجسطی ذکر نکرده و آنان را که می گویند که اکلیل سه ستاره درخشان است که صف کشیده اند تحطئه کرده باین گمان که اکلیل جز در فوق الراس نیست و مشهور نزد عرب این است که همین سه ستاره مذکور اکلیل است و مثل ابن الصوفی با تازیان آن است که گفته اند طرفین دعوی راضی شدند ولی قاضی ابا می کند و رضایت نمی دهد .

**شوله** - این ستاره نیش عقرب محسوب است و از این جهت شوله گفته شد که پیوسته نیش عقرب بلند است و شوله دو ستاره درخشان هستند که در کنار دم عقب جای گرفته اند .

**نعائم** - هشت ستاره اند که چهار تای از آنها در کهکشان بطور مربع واقع است و این چهار را نعام وارد گویند زیرا شتر مرغهایی هستند که به نهر وارد شده اند و چهار دیگر از این ستارگان بطور تربع خارج از آنها و این چهار را نعام صادر نامند چه ، از آب بیرون آمده اند و زجاج می گوید نعائم بضم نون

۱- مقصود ابن صوفی منجم است که بیرونی بسیار از او تجلیل کرده و کاملترین کتاب در ستارگان کتاب اوست .

است و آن چوبهایی است که در سر چاه می گذارند و دلو را بر آن می آویزند .  
و نعام وارد در قوس و سهم رامی قرار گرفته و نعام صادر بر کتف و سینه آن .  
**بلده** - پاره ای از آسمان است که قفر است و هیچ ستاره در آن نیست و بلده  
در جنب صورت فرس و در شمار صورت رامی است و زجاج می گویند بلده را به  
فرجه ای که میان ابروان غیر پیوسته است تشبیه کرده اند و در لغت عرب می گویند  
رجل ابلد یعنی مردی که میان دو ابروی او تهی باشد .

**سعد ذابح** - دو ستاره اند یکی شمالی و دیگری جنوبی و فاصله این دو به  
اندازه يك ذراع است و در نزدیکی یکی از این دو که شمالی است ستاره کوچکی  
است که به منزله گوسفندی است که آنرا ذبح می کنند و این دو ستاره بر شاخ برج  
جدی جای گرفته اند .

**سعد بلع** - دو ستاره اند و در میان این دو يك ستاره است که پنهان از نظر  
است و مانند این است که یکی از این دو کو کب آنرا بلعیده اند و از گلوی بلعنده  
گذشته و بسینه رسیده است و جمعی می گویند که وجه تسمیه آن است که چون  
چیزی را به بلعند ضوء آن را می گیرند و پوشانیده می شود بدین جهت سعد بلع  
گفته اند و ابو یحیی کناسه حکایت می کند که این دو ستاره هنگامی که خداوند در  
طوفان نوح بزمین فرمود : « یا ارضی ابلعی ماءك » طلوع کرد و بدین جهت  
به سعد بلع نامیده شد و پوشیده نماند که بسیار این استخراج ر کیک و ناپسند است  
و این ستارگان بر دست چپ ساکب السماء واقعند .

**سعد السعود** - سه ستاره اند و یکی از این سه از دیگران نورانی تر است و  
از این جهت بدین نام خوانده شد که تازیان طلوع آنرا سبب سعادت می دانند و به  
طلوع آن تیمن می جویند زیرا هنگامی این ستاره پیدا می شود که زمستان منقضى  
شده باشد و سرما تمام گردد و در این وقت بارانها از دنبال یکدیگر می آیند و دو  
ستاره از سعد السعود در شانه چپ ساکب الماء جای گرفته اند و ستاره سومین در  
دم جدی قرار دارد .

سعد اخبیه<sup>۱</sup> - چهار ستاره است که عدد از آن به هیئت مثلثی حاد الزاویه است و یکی از آنها در میانه این مثلث است که این مثلث دایره وار بر گرداگرد آن مرکز است و این يك ستاره موسوم به سعد است و ستاره‌های دیگر که بر گرد آنند اخبیه اوهستند یعنی چادرها، و برخی گفته‌اند وجه تسمیه سعد اخبیه آن است که چون این منزل طلوع کرد آنچه از هوام پنهان بودند آشکار می‌شوند و سعد اخبیه در دست راست ساکب‌الماء جای داد.

فرغ اول - که عرقوه علیاء موسوم است و نیز دو دسته دلو خوانده میشود.  
 فرق ثانی - فرغ ثانی را عرقوه سفلی و دو دسته دلو که در قسمت پشت آن واقعند می‌دانند و آن نیز بر هیئت عرقوه علیاست و این چهار ستاره نزد اعراب دلو محسوب است.

بطن حوت - که قلب حوت نامیده می‌شود و آن ستاره‌ایست درخشان در یکی از دو پاره شکم حوت که آنرا رشاء گویند و این دو غیر از دو سمکه‌ایست که در صور بروج محسوب‌اند و این ستارگان در بالای میزان هستند از شمار کواکب مرأة مسلسله است یعنی زنی که شوهر ندیده.

این فصل را خلاصه کردم و پاره‌ای از حالات دیگر نیز بر آن افزودم و با اختلاف آراء در جدول احوال منازل قمر جای دادم و طلوع کواکب منازل را در سال هزار و سیصد

بیان جداگانه در احوال منازل قمر و طلوع آن کواکب و احوال آنان که در سال هزار و سیصد اسکندری ترتیب داده شده

اسکندری بنا بر امر اوسط که علماء ذکر کرده‌اند نقل نمودم و این قول را در جدول دیگری که از احوال کواکب این منازل گفتگو می‌کند جای دادم و هر کس که در این دو جدول نظر کند برای فهم مقصود از مشاوره با دانشمندان بی‌نیاز خواهد بود و آن دو جدول این است که خوانندگان ملاحظه می‌کنند.

۱- گردی بر آبی بیخته زر از ترنج انگیخته

خوشه ز تـاك آویخته مانند سعدالـاخبیه

(منوچهری)

جدول احوال منازل

فصول چهار گانه از روی سقوط منازل		نامهای خانه های ماه				فصول				
<p>انهاد اول آن از برج</p> <p>عمل از روی حساب از روی موضوع ستارگان</p>		بروج	درجات	دقائق	دقائق	متوسط	سهادت و نجو است آن			
							علامات آن از روی رطوبات و جفوت بر باران			
							سقوط آن در شهر و سرناهی			
							در آن روزی که طلوع کرده			
انهاد اول آن از برج		بروج	درجات	دقائق	دقائق	متوسط	سقوط آن در شهر و سرناهی			
در آن روزی که طلوع کرده										
سقوط آن در شهر و سرناهی										
در روزی که سقوط کرده										
انهاد اول آن از برج		بروج	درجات	دقائق	دقائق	متوسط	سقوط آن در شهر و سرناهی			
در آن روزی که طلوع کرده										
سقوط آن در شهر و سرناهی										
در روزی که سقوط کرده										
انهاد اول آن از برج		بروج	درجات	دقائق	دقائق	متوسط	سقوط آن در شهر و سرناهی			
در آن روزی که طلوع کرده										
سقوط آن در شهر و سرناهی										
در روزی که سقوط کرده										
انهاد اول آن از برج		بروج	درجات	دقائق	دقائق	متوسط	سقوط آن در شهر و سرناهی			
در آن روزی که طلوع کرده										
سقوط آن در شهر و سرناهی										
در روزی که سقوط کرده										

ج	ز	ج	ب	ج	ا	رطب	نخس	که مد	کا	د	صرفه
ج	ز	ج	ب	ج	ا	وسط	سهه	ی	د	ه	عواء
ج	ز	ج	ب	ج	ا	رطب و وسط	متوسط	له	یز	ه	سماک
ج	ز	ج	ب	ج	ا	رطب	نخس	•	یز	و	ظفر
ج	ز	ج	ب	ج	ا	رطب	نخس	•	یز	و	زبانی
ج	ز	ج	ب	ج	ا	رطب	نخس	•	یز	و	اکلیل
ج	ز	ج	ب	ج	ا	رطب	سهه	•	یز	و	قلب
ج	ز	ج	ب	ج	ا	رطب	نخس	•	یز	و	شوله
ج	ز	ج	ب	ج	ا	رطب	نخس	•	یز	و	نعام
ج	ز	ج	ب	ج	ا	رطب	سهه	•	یز	و	بلده
ج	ز	ج	ب	ج	ا	رطب	سهه	•	یز	و	سهه ذابج
ج	ز	ج	ب	ج	ا	رطب	سهه	•	یز	و	سهه بلع
ج	ز	ج	ب	ج	ا	رطب	سهه	•	یز	و	سهه السود
ج	ز	ج	ب	ج	ا	رطب	سهه	•	یز	و	سهه الاخيه
ج	ز	ج	ب	ج	ا	رطب	سهه	•	یز	و	فرغ مقدم
ج	ز	ج	ب	ج	ا	رطب	سهه	•	یز	و	فرغ و آخر
ج	ز	ج	ب	ج	ا	رطب	سهه	•	یز	و	بطن حوت

(۱) در متن کتاب منازل تابستان را تا فرغ مقدم نوشته و مقابل منزل دیگر را خالی گذاشته و حال آنکه این دو منزل هم باید هر منزل تابستان باشند و اشتباه از تاسیخ است صیرفی

ن منازل تابستان

منازل صورت های کواکب آن مرااتب معتدله تازیان	دو شاخ بره شکم بره دنبه بره چشم ثور راس الجوزاء قوس جوزاء دراع گسترده برج شیر	دو شاخ بره دنبه بره کوهان ثور چشم ثور راس الجبار دو قدم توأم تالی دو رأس توأمان سرطان گردن شیر بال و قلب شیر دم شیر	کب د ز ن بیج کو ح کا ج یو ا	تترین اول تشریح آخر کانون اول کانون آخر سیاط	کب ه لا بیج کو حزیران ایار موز کب د لا بیج کو	ب ج و ا ج ب ب د ب ب ا د	شهران بطین ثریا دبران هقاه هقاه ذراع نثره طرف جبهه زبره صرفه صواء
منازل صورت های کواکب آن مرااتب معتدله ماه نجوم اهل نجوم	دو شاخ بره دنبه بره کوهان ثور چشم ثور راس الجبار دو قدم توأم تالی دو رأس توأمان سرطان گردن شیر بال و قلب شیر دم شیر	کب د ز ن بیج کو ح کا ج یو ا	تترین اول تشریح آخر کانون اول کانون آخر سیاط	کب ه لا بیج کو حزیران ایار موز کب د لا بیج کو	ب ج و ا ج ب ب د ب ب ا د	شهران بطین ثریا دبران هقاه هقاه ذراع نثره طرف جبهه زبره صرفه صواء	



ساق شیر	ید عنذراء	ط	نیسان	ط	تشرین اول	ا	سهالك
نیش کزدم	دامن عنذراء	کب	کب	کب	اول	ج	غفر
دو شاخ عقرب	گهه میزان	ه	ایار	د	تشرین آخر	ب	زبانی
راس عقرب	پیشانی عقرب	بیح	حزیران	یز	ل	ب	اکلیل
قلب عقرب	قلب عقرب	لا	تموز	کو	کانون اول	ا	قلب
مغز عقرب	نیش عقرب	بیح	حزیران	بیح	کانون اول	ب	شوله
شتر مرغ	کمان رامی	کو	تموز	کانون اول	کانون اول	ح	نعام
جایگاه تپی	بدن رامی	ط	آب	ک	کانون آخر	ب	بلده
در صورتی نیست	شاخ بزغاله	کب	آب	ج	کانون آخر	ب	سعدنا بیح
در صورتی نیست	دست چپ ساکب الماء	د	آب	یو	شیاط	ب	سعد بلع
در صورتی نیست	شانه چپو ساکب الماء	یز	آب	ا	شیاط	ج	سعد السمود
در صورتی نیست	ذراع راست ساکب الماء	لا	آب	ا	ا	د	سعد الاخیه
دسته دلو علیا	شانه فرس و طرف راست آن	بیح	ایلول	ید	اذار	ب	فرغ مقدم
دسته دلو سفلی	بال فرس و ناف آن	کو	ایلول	کز	اذار	ب	فرغ موخو
بطن حوت	پهلوی مرآه مسلسلته	ط	تشرین اول	ط	نیسان	ا	بطن حوت

هر وقت که ماه با ستاره ویا با ستار گانی که منزله بدانها شناخته می شود مقارن گردد و نسبت داده شود می گویند . « کالاح القمر مکالجه » و این امر را مکروه و ناپسند می دانند و چون ماه در سیر خود شتاب کند و از منزله تجاوز نماید و یا دیر بمنزل رسد بقسمی که در میانه دو منزل آن را ببینند می گویند ماه از منزل خود عدول کرد و این را پسندیده می شمارند .

برخی از این فرجه ها به نامی جدا گانه خوانده می شوند مانند فرجه میان ثریا و دبران که آنرا ضیقه می گویند و تازیان ضیقه را نحس و مشعوم می دانند و بدین واسطه این فرجه را ضیقه گفتند که به تندی غروب می کند ، زیرا میان درجه غروب ثریا و درجه غروب دبران شش درجه است در فلک البروج و هفت درجه است در معدل النهار بطور تقریب .

برخی از علماء که در علم انواء کتابی تألیف کرده اند گفته اند که ضیقه بیست و یکمین و بیست و دومین ستاره از ستارگان ثور است که عرب این دو را کلب دبران می گویند و این گفتار ناصواب است .

گاه می شود که ماه از هغه راه را کوتاه می کند و در تحائی نازل می شود و تحائی چهاردهمین و پانزدهمین و شانزدهمین ستاره از ستارگان دو پیکر است . و جمعی دیگر گفته اند که تحائی همان هغه است و برخی می گویند که غیر از آن است و گاه اتفاق می افتد که ماه در سیر خود راه را کوتاه کرده و در عرش سماک که دسته ای از تازیان عجز الاسد گویند نازل می شود و عجز الاسد سومین و چهارمین و پنجمین و هفتمین ستاره از ستارگان غراب است .

گاهی از محاذات شوله ماه راه را کوتاه کرده و با برخی از بندهای دم برج کژدم محاذی می شود .

گاهی چنین اتفاق می افتد که ماه از بلده راه را کوتاه می کند و در قلاده که جمی آنرا ادحی نامند نازل می شود و آن نهمین و دهمین و یازدهمین و دوازدهمین و سیزدهمین و چهاردهمین ستاره از ستارگان رامی است و برخی از علما

تصور کرده‌اند که قلاده خود قوس است با آنکه رأس رامی و دو گیسوی آن محسوب است .

گاه می‌شود که ماه از سعدالسعود منزل خود را کوتاه می‌کند در سعد ناشره نازل می‌شود و آن بیست و سومین و بیست و چهارمین ستاره از ستارگان جدی است. گاه می‌شود که از فرغ ثانی راه را کوتاه می‌کند و در کرب برج دلو نازل می‌شود و مقصود از کرب ریسمانی است که به دو دسته دلو می‌بندند و سپس این ریسمان را به طناب چاه برای آب کشیدن می‌آویزند و کرب که مذکور شد سی و پنجمین ستاره فرس اعظم است و یا آنکه ماه از فرغ ثانی به بلدة الثعلب نازل می‌گردد و بلدة الثعلب قسمتی از آسمان است که میان فرغ ثانی و سمکه می‌باشد و ستاره‌ای در این قسمت نیست.

برخی از علمای انواع چنین تصور کرده‌اند که انیسین که اولین و دومین ستاره از ستارگان مثلث است میان بطن حوت شرطین جای دارند و سبب این توهم آن است که این دو ستاره را دیده‌اند که پس از شرطین غروب می‌کنند و چنین پنداشتند که ماه بنا بر این گمان گاهی از شرطین راه را کوتاه کرده و در انیسین وارد می‌شود و این سخن باطل است و نادرست و سبب تأخیر غروب این دو آن است که عرضشان در شمال زیاد است و کواکبی که میل آنها به شمال بیشتر است از کواکب دیگر که میلشان کمتر است زودتر طلوع می‌کنند و در جنوب به عکس این است .

چون کواکب ثابته که منازل ماه را بدان نسبت می‌دهند و با اسم آنها منازل خوانده می‌شود با يك حرکت واحد و بطئی متحرکند این‌طور نتیجه می‌شود که با سیر يك درجه که در شصت و شش سال خورشیدی انجام می‌یابد در هر روزی از ایام طلوع و غروب قمر يك روز زیاد گردد و ما مواضع کواکب منازل ماه را با طول و عرض و مقادیر آنها از اعظام شش گانه در سال هزار و سیصد اسکندری ثبت کردیم و کسی که بخواهد این مطلب را بفهمد باید در زمان خود مطابق سیری که در هر شصت و

شش سال يك درجه است<sup>۱</sup> عمل کند سپس در اختفاء آنها در شعاع و ظهور آنها از شعاع چنانکه در زیجها گفته شده و در کتاب مجسطی بر آن اقامه برهان نموده اند عمل نماید زیرا تشریق و تغریب کواکب از جهت عروض بلاد و مقادیر اجرام آنها که دارای کدام يك از اعظام شش گانه اند و تباعد آنها از فلك البروج اختلاف یافت می شود و در این کار موقعی که عرض بسیاری از فلك البروج برای این کواکب یافت شود باعث شگفتی می شود مانند حال زهره که چون با آفتاب در برج سمکه مقارن شود مدت اختفاء آن تحت الشعاع تقریباً يك روز و یک دو روز خواهد بود و چون با آفتاب در برج عذراء مقارن شود تقریباً شانزده روز پنهان خواهد بود و عطارد در برج عقرب در هنگام صبح در حالی که رو بروی آفتاب است دیده می گردد و در برج ثور به خلاف آنچه گفته شد رؤیت می گردد یعنی در حال اقبال به آفتاب دیده نمی شود و در حال ادبار شبانگهها دیده می گردد و بر همین این مطالب در کتاب مجسطی مکتوب و مشروح است اکنون جدول جایگاههای کواکب را ذکر کنیم .

۴

۱- چنانکه در پیش اشاره رفت مطابق ارساد اسلامی این مقدار متفاوت است .

اندازه این کواکب بنا بر رای ابولحسن صوفی	جهت عرض	عرض	درجات	دقائق	طول	درجات	دقائق	بروج		
ج	شمال	ک	د	بیج	بیج	بیج	بیج	۰	۱	از دو ستاره ای که بمنزله شاخهای برج بره هستند آن یکی که بیشتر است دو مین آید و
۰	شمال	ن	د	بیج	بیج	بیج	بیج	۰	ب	آن ستاره ای که در بیخ دنبه حمل است
۰	شمال	ی	د	بیج	بیج	بیج	بیج	۰	ز	پیشتر بیخ از سه ستاره ای که در دنبه حمل هستند
۰	شمال	ل	د	بیج	بیج	بیج	بیج	۰	ح	آن ستاره ای که بر بران عقبی حمل می باشد
۰	شمال	م	د	بیج	بیج	بیج	بیج	۰	یا	قسمت شمالی از ضلع مقدم تر یا در برج ثور
۰	شمال	ک	د	بیج	بیج	بیج	بیج	۰	ل	قسمتی که از ضلع مقدم از تر یا بجنوب مایل تر است
۰	شمال	۰	د	بیج	بیج	بیج	بیج	۰	لا	قسمت دوم از تر یا که تنگترین موضعی در آن است
۰	شمال	۰	د	بیج	بیج	بیج	بیج	۰	اب	ستاره کوچکی از تر یا که از ناحیه شمال است .
د	شمال	هیچ را صدی آید و در ارسده نکرده								
د	شمال	ی	د	بیج	بیج	بیج	بیج	۰	ید	این دو ستاره را بطلمیوس و دیگر علمانی که بر او سبقت داشته اند و یا آنانکه پس از او آمدند نام نبرده اند
۱	جنوب	ی	د	بیج	بیج	بیج	بیج	۰	ب	آن ستاره ای که بر چشم جنوبی ثور جای دارد
سحابی	جنوب	ن	بیج	بیج	بیج	بیج	بیج	ب	۱	آن قسمت سحابی که بر رأس الجبار است که جوڑاه باشد و بطلمیوس آنرا در میانه مثلث بجای یک ستاره جای داده

جایگاه ستارگان این منازل از صورتهای چهل و هشتگانه

مربوطه اولی

شرطان بطین

دیبا

دبران هفتمه





ج	شمال	ک	ز	نج	یح	ط	ا
ج	شمال	•	•	نج	یح	ط	ج
ج	شمال	•	ح	میح	کز	ی	ز
•	شمال	•	ح	یح	کو	ی	ح
د	شمال	م	ح	یح	ج	ی	د
•	شمال	ن	و	یح	ی	ی	•
ج	شمال	به	د	یح	ی	ی	ح
•	شمال	ک	د	یح	ی	ی	ط
•	شمال	مه	ح	یح	کا	ی	ی
د	شمال	•	ی	یح	کج	ی	ی
د	شمال	•	ط	یح	کج	ی	ی
د	شمال	ل	ح	یح	کد	ی	یب
ب	شمال	•	لا	یح	یح	یا	ج
ب	شمال	م	بط	یح	یح	یا	د
ب	شمال	•	کو	یح	کط	یا	ا
ب	شمال	ل	یب	یح	یح	یا	ب
ب	شمال	ک	کو	یح	یح	یا	یب

قسمتی از آسمان است که در آن ستاره ای نیست و آن جنوبی است  
و نزدیک کو اکب یازده گانه است  
دوازدهمین ستاره از صورت راهی  
از سه ستاره ای که در شاخ عقربی صورت جدی است آن یک که شمالی است  
جنوبی از آن سه  
ستاره میانی از آن سه که بردست راست ساکب الهاء است  
ستاره پیشین از آنها  
آن ستاره ای که در شاناه راست ساکب الهاء است  
آن ستاره که در زیر آن است و در پشت مثل این است که پائین تر از بغل او است  
آن ستاره که در طرف دم بزغاله است  
آن ستاره که در ذراع راست ساکب الهاء است  
ستاره شمالی از آن سه که در کف راست ساکب الهاء است  
از دو ستاره دیگر از سه ستاره نامبرده آن یک که پیشین است  
آن ستاره که در شاناه راست فرس و در بیخ ران او است  
آن ستاره که بر پشت فرس میان دو کتف او است  
آن ستاره که در ناف فرس است و برای ناف فرس و سر اندر و میدامشتران است  
آن ستاره که بر پشت فرس و طرف بال فرس است  
جنوبی از سه ستاره ای که بالای از اربند اندر و میدا است .

بلده	سعدی ابیح	سعدی بلع	سعدی سمود	سعدی اخیه	فرغ مقدم	فرغ مؤخر	بطن حوت
------	-----------	----------	-----------	-----------	----------	----------	---------



در تصویر منازل ماه و کواکبی دیگر که صورت‌های  
چهل و هشت گانه آنرا فرا گرفته و تصویر  
شهرها و کشورها منافع بسیاری است که برای

طریقه تسطیح و بحث از  
تسطیح مخروطی که اسطرلاب  
اینگونه تسطیح شده

اهل علم در هر مرتبه باشند سودمند خواهد بود و چون گذشتگان را در این باب  
رائی ندیدم که نقل کنم ناچار آنچه بخاطرم میگذرد برای شما نقل می‌کنم و بدین  
سبب اگر خطایی مرتکب شوم از دانشمندان پوزش می‌طلبم

گوییم: تسطیح دوائر عظام و صغار و نقاطی که در کره باشد بدین طریق  
امکان خواهد یافت که یکی از دو قطب دوائر را برای مخروطهایی که مولدات آنها  
بر قطب می‌گذرد رأس قرار می‌دهیم و چون مولدات این مخروطات بر صفحه  
تصویر واقع شود اگر مقصود تسطیح دایره باشد فصول مشترک بین این سطح  
و مولدهای مخروطات تسطیح دایره است و چنانکه تسطیح نقطه مطلوب باشد  
فصول مشترک بین این سطح و خط واصل بین قطب و نقطه مفروض تسطیح نقطه  
میباشد

سازمان اسطرلاب بر روی این قاعده است در اسطرلاب شمالی قطب جنوبی را  
رأس مخروطات و در اسطرلاب جنوبی قطب شمال را رأس مخروطات قرار می‌دهیم  
و سطحی که دوائر را بر آن تسطیح کرده‌اند یکی از دوائر موازی با معدل النهار  
است و در نتیجه بر صفحات اسطرلاب دوائر و خطوط مستقیم ترسیم گشته .

ابو حامد صغانی رأس مخروطات را از قطب  
بداخل یا خارج کره در امتداد محور نقل  
کرده و هیچیک از ریاضی دانان اورا در این

تمجد از روش ابو حامد صغانی  
در تسطیح کره و اعجاب بیرونی  
از این فکر

کار شگفت آور پیشی نگرفته‌اند و بر اثر این فکر بدیع دوائر و قطوع ناقص و  
مکافی و قطع زائد هر طور که خواسته بدست آورده .

يك قسم ديگر از تسطیح، تسطیح استوانی نام دارد و تا کنون نشنیده‌ام که هیچیک از اهل فن این نوع تسطیح را پیش از من ذکر کرده

ابداع تسطیح استوانی و اینکه پیش از او کسی چنین کاری نکرده

باشند و آن بقرار ذیل است .

بر دوائر و نقاطی که در کره باشند خطوط وسطوحی که با محور موازی باشد می‌گذاریم و بالنتیجه در سطح نصف النهار خطوط مستقیم و دوائر و قطوع ناقصه بدست می‌آید و کتابی را که من در فرا گرفتن وجوه ممکنه در صنعت اسطرلاب نوشته‌ام همه این اقسام را شامل است لیکن عیب این نوع تسطیح آن است که دوائر و نقاط آن چنانکه در سطح کره میباشند تصویر نمی‌شود چه ، ابعادی که در کره متساوی هستند چون تسطیح شود اختلاف بسیاری می‌یابد بخصوص دوائر که بقطبین نزدیک است ولی غرض از تسطیح کره در اسطرلاب آن نیست که دوائر موافق کره مرئی ما باشد بلکه مقصود این است که بتوان دسته‌ای از این دوائر را با سکون دسته دیگر حرکت و گردش داد و نتیجه این کار با اختلاف اوقات در فلك يك چیز گردد .

غرض از تصویر کواکب و نقشه شهرها این است که ما را به شناسایی آنها راهنمایی کرده و وضع جغرافیایی آنها را برای ما روشن سازد

عیب تسطیح استوانی تقریباً با تسطیح اسطرلاب مبطخ رد میشود و بحث در این نوع تسطیح

ولی باید به خاطر سپرد که خطوط مستقیم با خطوط منحنی و همچنین سطح کرده با سطح مستوی نسبت نداد پس برای رفع این اشکال باید تخمین و تقریب اختیار کرد و یکی از راههایی که ما را باین مقصود میرساند عمل اسطرلاب مبطخ است بدین طریق که نخست يك دایره در صفحه‌ای ترسیم کنیم و هر چه بزرگتر باشد بهتر خواهد بود و این دایره را با عمود کردن دو قطر بر یکدیگر چهار بخش می‌کنیم و هر يك از نیم قطرها را به نود جزء متساوی تقسیم می‌کنیم و از مرکز دایره به بعد هر يك از اقسام نود گانه دایره‌ای می‌زنیم تا نود دایره موازی بدست

آید که دوری هر يك از دیگری مساوی باشد و دایره بزرگ را که بر هم محیط است ۳۶۰ قسم تقسیم می کنیم و هر جزء را مستقیم به مرکز وصل می نمایم پس از انجام این عمل محیط دایره بزرگ را فلك البروج و مرکز آنرا یکی از دو قطب فلك البروج توهم می کنیم و نقطه‌ای در روی محیط گذارده و آنرا اول حمل فرض می کنیم و جایگاه ستارگان را از کتاب مجسطی یا کواکب ثابته ای الحسین صوفی بدست آوریم و تا زمان خود حرکت ثوابت را بر آن می افزاییم سپس یکی از ستارگان را که در آن نیمه است که این دایره را ما برای آن کشیده ایم مورد نظر قرار داده و از نقطه مفروضه از راست به چپ به اندازه دوری آن ستاره از آغاز حمل شمرده تا به درجه این ستاره در طول برسیم .

و نیز از آغاز حمل در امتداد خطی که از مرکز مرور کرده عرضی را که آن ستاره دارد از دوائر نودگانه شمرده تا به جرم کواکب برسیم و نقطه‌ای زرد یا لاجوردی باندازه مقداری که این ستاره از اندازه‌های ششگانه دارد می گذاریم و همین کار را با ستاره که عرض آن در جهت دیگر است انجام می دهیم تا اینکه بکلی از يك نیمه فارغ شویم سپس بر سر نیمه دیگر می رویم تا در نتیجه همه ستارگان فلك در دو دوائر محصور شوند و برای اینکه ستاره‌ها در میان این دو دایره آشکار باشند با لاجورد آنها را رنگ می کنیم و بر کواکب مصوره ما هر شکل خیالی را که برای آن گفته اند با ملاحظه جایهای آن ترسیم می کنیم .

این طریق تسطیح را نیز ما نمی پسندیم زیرا همه صورت‌هایی را که در فلك البروج است نمی توان تمام و کامل در یکسو تصویر کرد بلکه پاره‌ای از آنها در يك نیمه و پاره‌ای در نیمه دیگر خواهد افتاد و اگر در خارج فلك البروج نود دایره متوازی که دوری هر يك از هم مانند دوری دوائر درون فلك البروج باشد ترسیم کنیم امر از نظام خارج می شود و جایگاه این ستارگان با جایگاه حقیقی آنها در آسمان اختلاف بزرگی خواهد یافت چه دوری کواکبی که در رؤیت منظر متساوی هستند هر اندازه جنوبی تر شود چون مرکز دایره قطب شمال باشد بزرگتر و فراختر

بنظر میرسد به حدی که از اندازه معمولی خارج می شود مانند تسطیح کسی می شود که بخواهد ستارگان را بر سطح دایره ای که به دو قطب فلک البروج می گذرد در مسقط الحجرهای<sup>۱</sup> این ستارگان بر آن سطح آنها را تسطیح کند که فاصله این ابعاد در محیط تنگ و در خارج از محیط وسیع می گردد چاره اینک که این عیب را تا اندازه ای برطرف کنیم این است که باید نخست دایره ای ترسیم و آنرا چهار بخش کرد و جهات چهارگانه را در چهار نقطه آن نوشت و دو خطی که این دایره را را تربیع کرده بطور غیرمحدود از دایره گذرانند و یک از نیمه قطرها به نود جزء مساوی تقسیم کنیم و محیط دایره را به ۳۶۰ جزء .

پس از این کار در خط مشرق و مغرب مراکز دوائری را که هر یک از آنها به جزئی از اجزاء قطر و بهر یک از دو نقطه شمال و جنوب می گذرد بدست می آوریم و چون مطلوب ما حاصل گشت و آنچه از این دوائر داخل کره واقع شود بر آن بگذرانیم صد و هشتاد قوس بدست خواهد آمد که هم قطر را باقسام مساوی تقسیم کرده و هم در هر یک از دو نقطه شمال و جنوب تقاطع نموده و این دوائر را دوائر طول می نامند .

سپس در خارج خط از نقطه شمال که در امتداد قطر است مراکز دایره ای را که به یک جزء دو نقطه مشرق و مغرب در محیط دایره و از مراکز به قطر می گذرد بدست می آوریم سپس همین کار را با دایره ای که بر دو جزء یا سه جزء یا چهار جزء بعد دارد انجام می دهیم تا بجزء نودم رسیده و نود دایره حاصل می شود و چون از نیمه شمال فارغ شدیم به نیمه جنوبی می پردازیم و بر خطی که در نقطه جنوب امتداد قطر است همان کارهایی که در نیمه شمالی کرده ایم تکرار می کنیم و در نتیجه صد و هشتاد دایره عرض بدست خواهد آمد که هر یک از دوائر طول را به صد و هشتاد بخش تقسیم خواهد کرد .

۱- مسقط الحجر یعنی قطب مقابل .

پس از این کار نقطه مغرب را آغاز حمل و خط مشرق و مغرب را منطقه البروج فرض می‌کنیم و هر اندازه که کو کب مفروض از آغاز حمل دوری دارد شمرده تا بدرجه آن برسیم .

پس از این کار هر اندازه که کو کب مفروض ما در دایره طول خود عرض دارد شمرده و به جایگاه آن ستاره می‌رسیم و صورتی دیگر مانند آن تصویر می‌کنیم و نقطه مغرب را در آن اول میزان فرض می‌کنیم .

در نتیجه این کارها همه ستارگان آسمان در این دو نیمه جمع میشود و نکاتی را که برای تصویر آنها سبق ذکر یافت مراعات می‌کنیم و اگر مقصود ما نقشه شهرها باشد دایره‌ای مانند دوائر فوق ترسیم می‌کنیم و از نقطه مغرب به اندازه‌ای که شهر مفروض ما طول دارد شمرده سپس بر دایره طولی که عرض این بلد در آن جهت بآن منتهی میشود میرسد و ما بآن شهر می‌رسیم همچنین با شهر دیگر همین کار را تکرار می‌کنیم و طریقه تسطیح این بود که گفته شد .

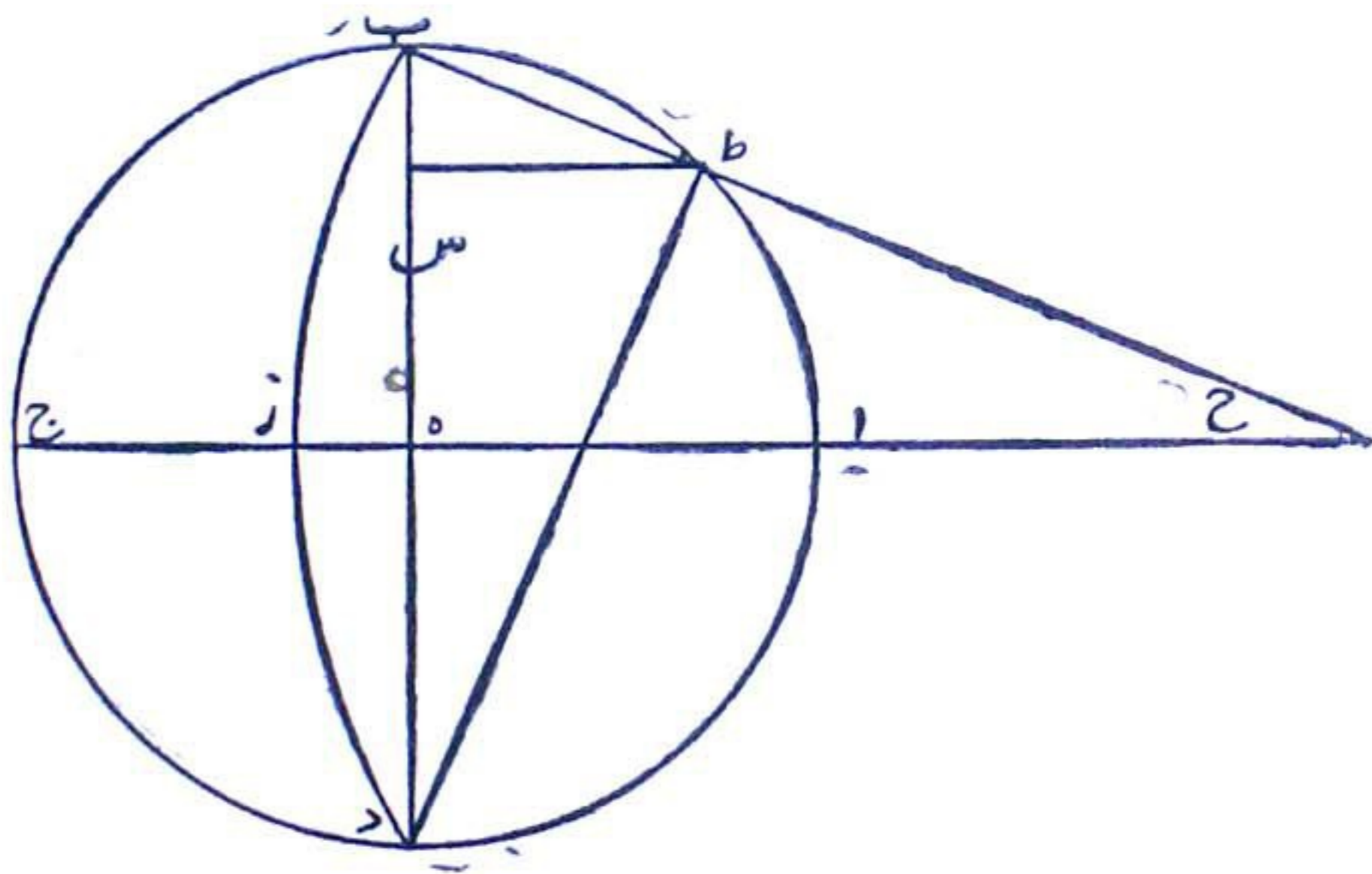
**راه پیدا کردن مراکز دوائر طول** برخی از منجمین حسابهای درست کرده و در جداول قرار میدهند و این کار را بر

اعمال صناعی ترجیح میدهند و بدین سبب ما باید طریقه یافتن اقطار دوائر طول و عرض و مقدار بعد مراکز آنها را از مرکز دایره بخوانندگان بیاموزیم که تا مقصود از این فصل بطور کامل حاصل شود و برای این مطلوب می‌گوییم .

بر مرکز دایره ا ب ج در می‌گذرانیم و این دایره را با دو قطر ا ه ج و ب ه د تریب می‌کنیم و نقطه ا را مغرب و نقطه ب را جنوب و نقطه ج را مشرق و نقطه د را شمال فرض می‌کنیم و هر نیم قطری را به نود جزء تقسیم می‌کنیم و محیط دایره را به سیصد و شصت جزء .

بطریق مثال می‌خواهیم که شعاع دایره ب ز د را که یکی از دوائر طول است بدست آوریم و فرض می‌کنیم ح دوری مرکز آن از مرکز دایره باشد بدیهی است که ه ز معلوم است زیرا به اجزایی که نصف قطر آن ه ج نود جزء است آن معلوم خواهد بود و هر يك از به و ه د نیز نود جزء است .

چون ه ز معلوم را در مجموع ه ح و ح ز مجهول که مساوی قطر مطلوب منهای زه باشد ضرب کنیم مانند ضرب ه ب در ه د است که مربع یکی از این دو باشد و د ب را در خوش ضرب کرده و مجموع را که هشت هزار و صد باشد بر ه ز معلوم تقسیم می کنیم و از این کار مجموع ه ح و ح ز بدست می آید و ه ز را بر آن افزوده و نصف مجموع که ز ح باشد نصف قطر دایره ایست که قوس ب ز د جزئی از آن است و چون این مطلوب بدست آمد به اندازه آن فتحة پرگار را باز کرده نقطه ز نیز معلوم باشد یکی از دو پایه پرگار را بر نقطه ز می گذاریم و دیگری را بهر جا که از خط ه ا که بطور لانهایت خارج گشته و بمرکز دایره ای که ح باشد خواهیم رسید و این عمل ما را از معرفت مابین دو مرکز بی نیاز می کند و اگر بعدی نبود و ه ز معلوم از نیم قطر خارج شود باقی بعد بین المرکزین است و این بود پیدا کردن مسئله از راه حساب .

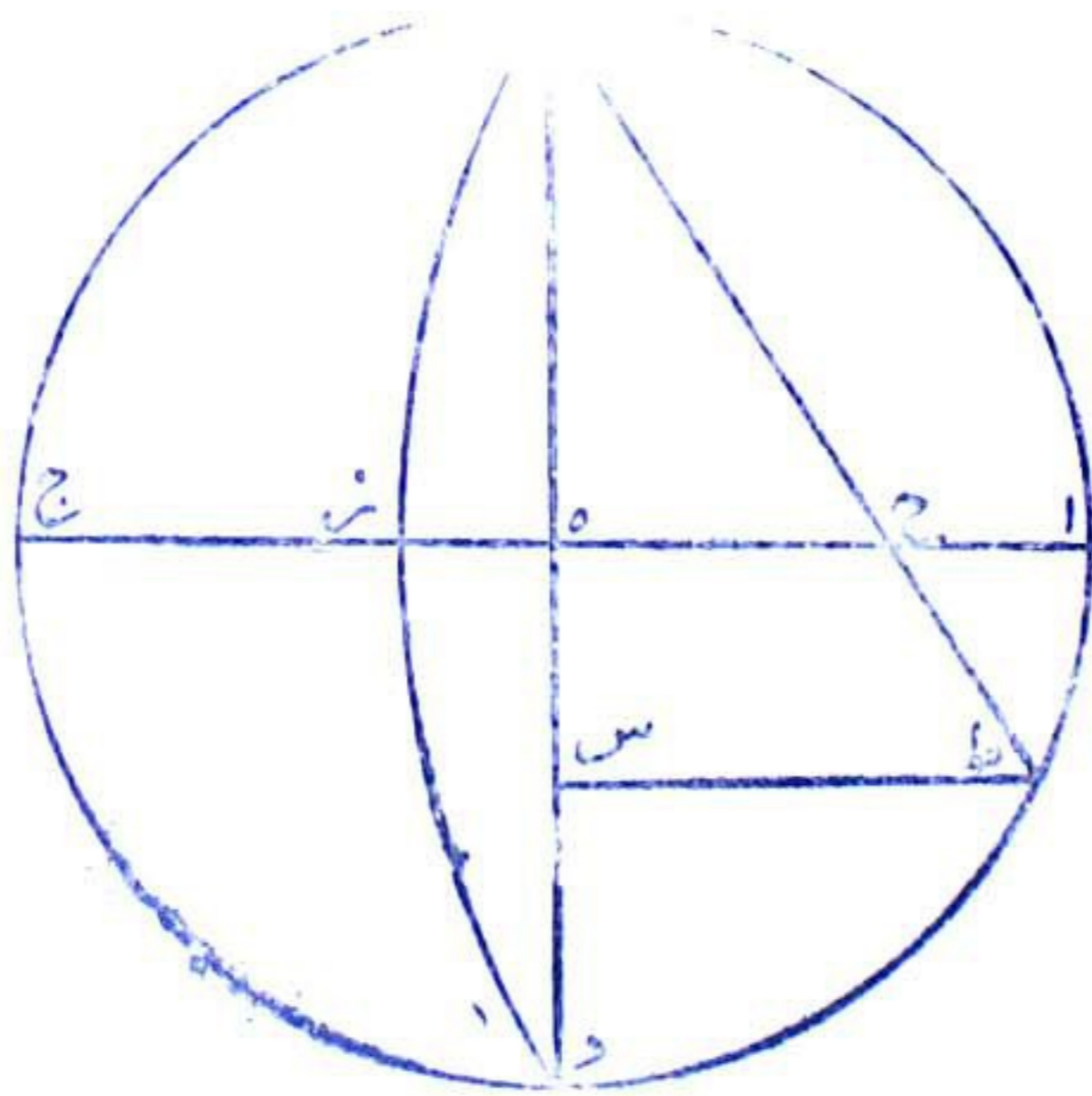


بعد مجاز را چگونه می یابیم هر کس ده به استخراج بعد مجاز نیازمند باشد یعنی آن نقطه از دایره که خط واصل میان دو نقطه ب ح بآن میگذرد که قوس ا ط باشد باید ب ح را متصل کند که محیط را در ط قطع کند و عمود ط س را بر بد استخراج نموده و ط د را وصل نماید و چون مثلث ب ه ح اضلاع آن به اجزائی که بآن اجزاء نصف قطر دایره نود جزء است معلوم است تحویل هر ضلعی از آن به مقداری که بآن نصف قطر دایره شصت باشد بدینطور است که در شصت ضرب نموده و به نود تقسیم کند تا در نتیجه این کار به مقدار ستینی

تحویل شود و مثلث‌های بهرح بطد بسط متشابه هستند و ح ه را در بد ضرب نماید و مجموع را بر ح ب تقسیم کند د ط بدست خواهد آمد سپس د ط را در ح ه ضرب کرده و مجموع را بر ح ب تقسیم کند د س بدست می‌آید و چون آن را در جداول جیب بدل بقوس کنیم و قوس آن را از نود القاء کنیم ا ط باقی خواهد بود.

راهی دیگر در مسئله سابق الذکر  
اگر بعد مجاز را از راهی آسانتر بخواهیم بدست آوریم مثلث بهرح را که اضلاع آن

معلوم است به مقداری که با آن مقدار نصف قطر دایره ا بجد شصت جزء است تحویل می‌کنیم و زاویه ط د ب در صورت اولی و زاویه ط ب د در صورت دوم آن است که تمام بعد مجاز آن را وتر واقع شده و چون تحویل عرضی از این مثلث را به مقداری که با آن مقدار بح شصت جزء باشد بخواهیم در شصت ضرب کرده و مجموع را بر بح به مقداری که با آن مقدار نصف قطر دایره شصت جزء است تقسیم می‌کنیم و مطلوب بدست می‌آید و چون ضلع ح ه را به این مقدار بدست آوردیم در جداول جیب بدل بقوس می‌کنیم و قوس د ط بدست می‌آید و از هر راهی که این عمل را بنماییم با اختلاف راهها به یک نتیجه خواهیم رسید و شکل دایره این است .

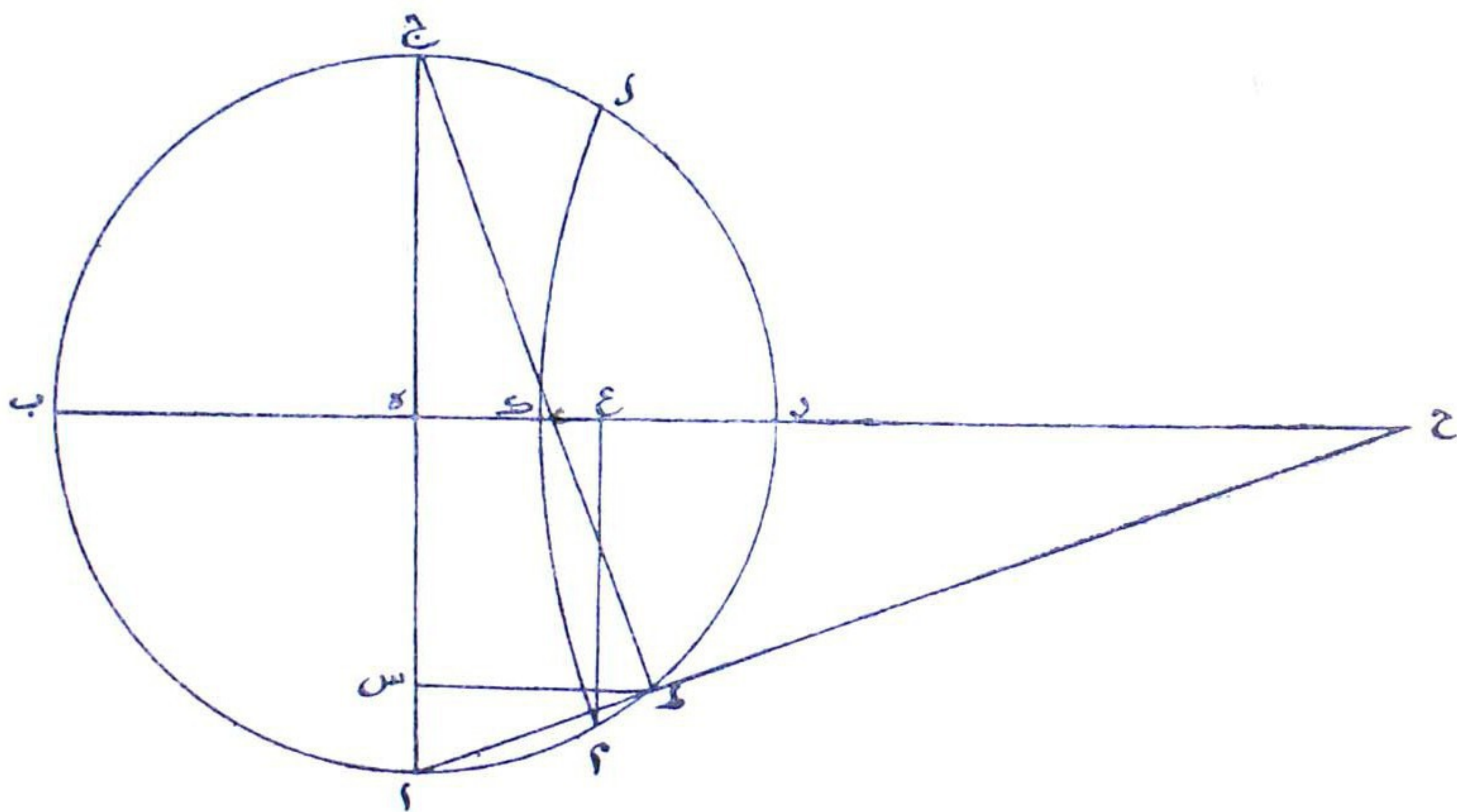


شکل را باز اعاده می‌دهیم که تا آنچه را که سابقاً در دوائر عرض گفته شد

بشناسیم .

راه پیدا کردن مرکز دوائر عرض  
فرض می کنیم دایره ای را که می خواهیم نصف  
قطر آن را بدانیم دایره ای باشد که م کل قطعه ای

از آن است و هر یک از  $ام$   $ه$   $ك$   $ج$   $ل$  در شمار مساوی باشند و عمود مع را که جیب  
دم معلوم است و  $ه$   $ع$  را که جیب  $ام$  معلوم است اخراج می کنیم و از  $ه$   $ع$  مقدار  
 $ه$   $ك$  کم می شود و پس از آنکه آن را از اجزاء تسعینی بهستینی تحویل کردیم کع  
باقی خواهد ماند و مربع مع را بر آن تقسیم نموده و بر خارج قسمت کع را می-  
افزاییم و نصف آن را گرفته که  $ك$   $ح$  باشد یعنی نصف قطر دایره ای که  $م$   $ك$   $ل$  پاره یی  
از آنست با اجزائی که نصف قطر دایره ابجد با آن شصت جزء است .



طریقه بدست آوردن بعد مجاز  
در دوائر عرض  
اگر بعد مجاز را بخواهیم  $اح$  را وصل  
می کنیم که محیط دایره را بر  $ط$  قطع  
می کند و  $ط$   $ج$  را وصل می نماییم و عمود  $ط$   $س$  را بر  $اج$  فرود می آوریم [ و چون  
اضلاع مثلث  $اهج$  معلوم است و دو مثلث  $اطج$  و  $اسط$  با آن متشابهند ] چون  $ح$   $ه$  را  
در  $اج$  ضرب کنیم و مجموع را بر  $اح$  تقسیم کرده  $ط$   $ج$  بدست می آید و چون این  
خارج قسمت را در  $ه$   $ح$  ضرب کنیم و مجموع را بر  $اح$  تقسیم کنیم  $س$   $ج$  خارج



می شود که جذر مضروب آن در اس طس است که جیب قوس مجاز باشد و نیز اگر  
 او را به مقداری که بآن مقدار اح صد و بیست جزء است تحویل کنیم سپس در جداول  
 او تار تمامه بدل به قوس کنیم قوس اط که بعد مجاز است خارج می شود و حال در  
 جهت ج مانند جهت است و در جهت ب مانند جهت دال است و هیچ با یکدیگر  
 فرق ندارد و این مطلب آخرین گفتار من بود .

و عده ای را که داده بودیم وفا کردیم و پرسشهایی را که از ما نموده بودند تا  
 حدی که توانایی داشتیم پاسخ گفتیم فکل امراء یعمل علی شاکلته و قیمة کل منهم  
 ما یحسن و گمان می کنم اصولی را که من در تصحیح آن کوشیدم برای تلقیح و  
 بارور کردن عقول کفایت دهد و در تهذیب نظر و بر طرف ساختن هر گونه شك از  
 تواریخ انبیا و پادشاهان و ارشاد حیرت زدگان از یهود و نصاری خوانندگان را  
 راهنمایی کند.

خوانندگان این کتاب از سه دسته بیرون نیستند یا شخصی است که در علم  
 با من هم پایه و هم سنگ است، این شخص مرا خواهد سپاس گذارد و در موضوعاتی  
 که من در آنها سعی مبدول داشتم زحمات مرا تقدیر خواهد کرد و یا اینکه مرتبه  
 علمی او از مرتبه من برتر و بالاتر است، این شخص باید در اصلاح خلل این کتاب  
 بر من تفضل نماید و اگر لغزشی در آن مشاهده کند مرا معذور دارد، و یا آنکه  
 خواننده این دفتر هیچیک از این دو طبقه که گفته شد نیست و دانش او از دانش  
 من کمتر است، من برای این شخص اسباب استفاده را فراهم کرده ام و اگر اهل  
 عناد است او را از اتیان بمثل عاجز و ناتوان ساخته ام .

چگونه از خصومت دشمنان ترس و هراس داشته باشم با آنکه شعار من در  
 هر کجا که باشم دولت مولانا سید اجل منصور ولی النعم شمس المعالی است که خداوند  
 توانایی او را ادامه دهد و در پنهان و آشکار بهر کن منیع دولت او اعتصام و اعتماد  
 و به نور درخشان او هدایت من است .

خداوند مرا و جمیع مسلمانان را بشناختن کنه نعم او و ادای طاعتش که بر  
 همگان فرض و واجب است توفیق دهداد .  
 کتاب خود را به ستایش و حمد خداوندی که ما را نصرت داد و هدایت  
 نمود و راه راست را از کج بشناساند تمام کنیم لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من  
 حی عن بینة والصلوات علی المبعوث الی خیر امة دائماً ابداً و علی اهلہ الطاهرین  
 وسلم تسلیماً کثیراً .

پایان

۱ اگر این وقت که ذکر شد همان باشد که جاماسب و زردشت قصد کرده بودند البته در تعیین این وقت مصاب بوده اند زیرا این قضیه در آخر سال هزار و دوست و چهل و دو اسکندری بوده و هزار و پانصد سال در این وقت از تاریخ زردشت می گذشت ولی در این خطا کردند که تصور کرده بودند سلطنت باز به مجوس برگردد و چنانکه ابو عبدالله عدی که بسیار تعصب مجوسیت دارد و زمان زیادی خروج قائم را منتظر بود کتابی در ادوار و قرانات تصنیف کرده و در آخر دفتر چنین گفته که هیجدهمین قران از مولد محمد ص با الف عاشر موافق است که به مشتری و قوس تعلق دارد و ازینرو حکم نمود که انسانی خروج خواهد کرد که دولت مجوسیت را بازگشت دهد و بهمه روی زمین مستولی و چیره خواهد شد و ملک عرب و دیگر امم را از میان خواهد برد و مردم را به یک دین و یک مسلك جمع آوری خواهد نمود و شر را از روی زمین بر خواهد داشت و به اندازه هفت قران و نیم سلطنت خواهد کرد و تصریح نمود که از اعراب پس از آنکه در قران هفدهم شاهی جلوس می کند کسی دیگر نخواهد سلطنت کرد و در وقتیکه او تعیین نموده جز زمان مکتفی و مقتدر را اقتضا نمی کند و به وعده خود پس از این در تن نمی توانست وفا کند و گفته اند که دولت ساسانی در قرانهای آتشی بوده و دولت دیلم برای علی بن بویه که ملقب عمادالدوله است در قرانهای ناری اتفاق افتاد و این وقتی است که امیدوار بودند سلطنت به پارسیان برگردد اگر چه دین و سیرت ایشان چون پارسیان قدیم نباشد.

نمی دانم چرا دولت دیلم را برگزیدند با آنکه دلالت انتقال ممر به مثلثه آتشی بر دولت بنی عباس که دولت خراسانی و شرقی است ظاهر تر است و بعلاوه چه بنی عباس و چه آل بویه از تجدید دولت ایرانیان و از اعاده دین ایشان خیلی دور بودند.

۱- در نسخه چاپی و نسخه مدرسه سپهسالار در فصلی که از متنبین درباره ابی زکریاء طامی گفتگو می کند پس از اینکه می گوید: (تا آنکه خداوند یکی از اتباع ظاهری این شخص را بر او مسلط کرد) ناگهان سخن قطع می شود و قسمت فوق بنظر میرسد و بعداً باز نویسنده سر بحث قراطمه میرود و این جانب نیز در چاپ اول به عدم ارتباط مطالب توجه نداشتم و در این چاپ متوجه گشتم که صفحه فوق ربطی بمطالب ندارد و به تصور حقیر مربوط است به صفحه ۱۳۲ کتاب چاپی و پس از اینکه این صفحه تمام شد کتاب از سر صفحه شروع می شود که آغازش این است: بنابر رأی منجمین.

به صفحه ۲۱۳ و ۱۳۲ کتاب چاپی و به صفحه ۱۷۵ و ۲۷۷ ترجمه توجه فرمایید.

این قسمت تا آخر جداول مربوط به ائمه بنی عباس که به القادر بالله  
تمام می شود پس از صفحه ۱۳۲ کتاب است و در ترجمه پس از ص ۱۷۴

اگر برای ما امکان داشت که مدت حکومت اشکانیان را که ملوک طوائف  
باشند از فاصله زمانی میان اسکندر و اردشیر، بی هیچ گواهی و دلیل کاشف حقیقت  
بدست آریم البته ما چنین کرده و بآن راه می رفتیم ولی این قبیل معلومات از امور  
مربوط به علم غیب است و نوعی دانش است که بشر از درکش عاجز و قاصر است  
و امور غیب را نباید از راههای مخصوص آن مانند کهنات و وحی و علم تنجیم و  
امثال آن شناخت .

از باب مثال می گوئیم : منجمان در کتبی که راجع به دول و ملل نوشته اند  
چنین گفته اند که مدت سلطنت اشکانیان سالهای قران اوسط بوده که دویست و چهل  
سال است و برخی از آنان گفته اند که زحل دلیل و راهنمای اشکانیان بوده و  
سالهای بزرگی خود را که دویست و شصت و پنج سال باشد به اینان بخشوده سپس  
منجمان اعمال و سیرت این پادشاهان را از دلالتهای ستارگان در این قرانها توصیف  
و تعریف کرده اند و ما می انگاریم که مدت حکومت اشکانیان سیصد سال باشد و  
سپس به گفته زردشت به بشتاسف توجه می کنیم که گفت هزار سال پادشاهی در  
خانواده تو پایدار خواهد ماند .

گوئیم : فاصله زردشت تا زوال سلطنت از ایرانیان با کشته شدن یزدگرد  
هزار و دویست و بیست و یکسال است و دویست و پنجاه و هشت سال از این مدت  
را که میان بشتاسف و اسکندر است و اولاد بشتاسف سلطنت کردند کنار گذارده و  
چهارصد و بیست و شش سال را هم که میان پادشاهی اردشیر و هلاک یزدگرد میباشد  
و اولاد اردشیر حکومت کردند نیز کنار می گذاریم پانصد و سی و هفت سال باقی  
می ماند و این مدتی است که میان اسکندر و اردشیر است که تا تمام هزار سالی که

ساسانیان پادشاهی کردند سیصد و شانزده سال میماند<sup>۱</sup> و بطور تقریب و نزدیک بودن دو قول آنان هم در شمار ساسانیان بودند هر چند دلیل قاطعی در دست نیست که همه سالیانی را که میان اسکندر و اردشیر است مدت سلطنت اشکانیان دانسته شود یا برعکس این عقیده را که مدت حکومت اشکانیان باشد باطل سازد و به فترتی که در این میان است یعنی مدت پادشاهی خود اسکندر و جانشینان او در بابل توجه نشود.

[این بود بیشترین چیزی که در این باب میتوانستم بگویم و خداوند توفیق دهنده ما به راه صواب است. اگر ما به وعده خویش در اثبات گفتار پیشینیان وفا کردیم و از بذل و کوشش باندازه توانایی خود دریغ نکردیم اکنون گوییم: هنگامی که به یک زمان تاریخی برخورد کنیم و با سنجش آن با دیگر آراء و گفته‌ها بخواهیم آنرا امتحان کرده بدانیم چه حال دارد کمتر اتفاق خواهد افتاد که درست از کار در آید و آن تاریخ راست باشد.

مثلاً هنگامی که خواستیم بدانیم میان تخریب اول بیت المقدس بدست بختنصر تا زمان اسکندر چند سال بوده چون به جدول قسم اول از تاریخ ایرانیان نظر افکنیم خواهیم دید که سیصد و چهل و سه سال بوده و همین مقدار را از جدول ملوک کلدانیان برگیریم دویست و نود و سه سال خواهد شد و به عقیده یهود صد و ده سال است و چون کار بدینجا رسید نزدیکتر بصواب آنست که از عقیده ایرانیان اعراض کنیم و سخن یهود را بشنویم هر چند آراء یهود نیز باهم متناقض است و یکی از آن تناقضات این است که در کتاب سید رعولام که سالهای عالم معنی میدهد در جایی مدت عمارت دوم بیت المقدس چهارصد و هشتاد سال ذکر شده و بعداً گفته است که ابتدای این مدت از چهل سال بیش از اسکندر است که چون تا اول سلطنت اسکندر

۱- قسمت اول که پس از تفریق ۴۲۶ + ۲۵۸ پانصد و سی و هفت سال باقی میماند درست است اما این مطلب را (که تا هزار سال که ساسانیان پادشاهی کردند و شانزده سال میماند) نمی‌فهمم.

و سال دوم آن که (اسبنسبانوش) است این مدت جمع شود و آن سالی است که بیت المقدس در آن سال خراب شد مدت چهارصد و چهل و پنج سال می شود پس دو قول آنان باهم منطبق نشد (کلامه مزبور از نظر عدد با سالها مطابق نیست).

نیز در این کتاب می بینیم که پس از عودت بنی اسرائیل به اورشلیم پنجاه و نه سال ایرانیان در اورشلیم حکومت کردند و صد و هشتاد سال یونانیان و سیصد و شصت سال رومیان و پانصد و چهل سال ساسانیان که مجموع این سال هزار و صد و سی و نه سال است و این دلیل است که آنچه گفته اند خلاف حقیقت است زیرا آخر سالهای مذکور بیرون از سه صورت نیست یا سال هجرت است یا سال هلاک یزدگرد یا میان این دو و آخر این تاریخ که یهود گفته اند نمی تواند پس از هلاک یزدگرد باشد زیرا وقتی چهل سال از این تاریخ را که فاصله عمارت بیت المقدس تا اسکندر است کم کنیم هزار و نود و نه سال می شود که صد و سی و هفت سال پس از هلاک یزدگرد است و این قبیل امور است که ما را به اقوال یهود به شك و امیدارد و آن اطمینان قلبی را که باید به سخنان آنان داشته باشیم از ما سلب می کند.

نیز یهود در باره ملوک بنی اسرائیل در کلامی که از تورات تأویل کرده گفته اند که چون یعقوب از برادرش عیسو سخت در بیم و هراس بود خداوند بدو وحی فرستاد که تو از او مترس و من ترا حفظ می کنم باز هم یعقوب باین سخن اطمینان قلب نیافت و ده یک گوسفندان را به برادرش داد که پانصد و پنجاه گوسفند بود تا از شر برادرش آسوده شود.

و چون خداوند دید که یعقوب چنین کرد بر آشفته بدو گفت تو چرا به گفتار من اطمینان نداشتی اکنون دادم به برادر تو آنچه باید بدهم و اولاد عیسو را بر

۱- پس از آنکه مطابق تورات یعقوب را اسحاق برکت داد که او را یهوه بارور خواهد ساخت دیگر جا نداشت که یعقوب از عیسو بهراسد و به حران بگریزد بعد هدایایی بسیار به برادر خود بدهد اما داستان برکت دادن که شرط آن تهیه یک غذای مطبوع باشد و بعداً بستن پوست بزغاله ها بدست یعقوب علیه السلام و فریب خوردن اسحاق هنگامی که دستهای پرموی عیسو را با این حیل با دست یعقوب اشتباه کرد همه اینها خواندنی و فکر کردنی است.

اولاد تو پانصد و پنجاه سال فرمانروا ساختم و این مدت به خراب دوم بیت المقدس تا فتح مسلمانان بیت المقدس را نزدیک است و در این کارها نسبت دادن جور و ستم به خداوند است و گرفتن پسر بجای پدر در مجازات و حال آنکه وما الله بظلام للعبيد. بعضی از علمای عالم بانساب گمان کرده اند که پادشاهان ایران از اولاد ابراهیم هم بوده اند و گفته اند ویزک همان اسحاق است که با کوزک دختر ایرج ازدواج کرده و منوچهر از این زناشویی پدید آمد و به عقیده ایرانیان این ویزک پسر زنی است که نسبت او به پا کوزک میرسد و او از زنانی بود که از هم زاییده شدند بی آنکه مردی دیده باشند و این مورخ به قول شاعر استناد کرده که می گوید :

ابو ناویزک و به اسامی      اذا افتخر المفاخر بالولاده

ابو ناویزک عبد رسول      له شرف الرسالة والوساده

ومن مثلی اذا خطرت قرومی      وبینی مثل واسطة القلاده [

برخی گویند که لهراسب یکی از پسران یعقوب بوده و به لهجه و لغت پارسی یعقوب فیتاوش پسر کورش است که اسحاق باشد چنانکه گفته اند اسماعیل همان کابرش بن فیقوار است و فیقوار ابراهیم است و نیز گفته اند که فریدون همان نوح علیه السلام است و بر کسی که دارای کمترین معرفت به تواریخ و انساب باشد و در اخبار و آثار کمترین نظر کرده پوشیده نیست که این سخنان ژاژخایی و هرزه درایی است و چون میان عرب و عجم مفاخره در گرفت که کدام بالاتر و والاترند و بیشتر تکیه گاه عرب به انساب به ابراهیم بود که در اسلام سبقت گرفته این بود که ایرانیان نیز خواستند معارضه به مثل کنند با آنکه با توجه به کلام ایزدی که فرموده ان اکر مکم عند الله اتقیکم و نیز گفته دیگرش فلا انساب بینهم ولا یتسائلون و با توجه به گفتار پیغمبرش که الناس من آدم و آدم من تراب و لافضل لعربی علی عجمی

الا بالتقوی، بی نیاز از این انتسابها بوده اند و فخر و مباهات در سبقت به محاسن اخلاقی و پیشی گرفتن از هم در انجام کار خوب و دنبال علم و حکمت رفتن و روح را با صور عالیه موجودات زینت دادن تحقق می یابد و هر کس چنین شد در این دادرسی داد برده و گرنه داد باخته است .

اکنون به گفتار خود برگردیم و گوییم همانطور که در وصول به حقیقت تاریخ ایرانیان و اهل کتاب شك روی می دهد تاریخ دیگر امم نیز باشكوك کمتر از آن بدست نمی آید و کتب سیره پادشاهان یمن و اعراب لخمی و آل جفنه را با مدت سلطنت هر يك متضمن است ولی هیچ دو روایت را با هم یکسان در این تواریخ و سنوات نمی یابیم اما ملوك یمن پس از آنکه بنی قحطان در یمن جمع شدند سلطنت را به حمیر دادند و او عبد شمس بن یشحب بن یعرب بن قحطان است و گفته اند که یعرب اول کسی است که به عربی سخن راند و با تحیه و درودی که به پادشاهان فرستاده می شود تحیت و درود پذیرفت و او را چنین گفتند ابیت اللعن وانعم صباحاً و گویند که او در پیری مرد و اولاد او سلطنت را وارث بردند و جزء پادشاهان نبودند بلکه رؤسائی و فرمانروایانی محسوب می شدند تا آنکه قرنهایی گذشت و ریاست بدست حارث رایش افتاد و او خود را پادشاه و تبع خواند زیرا اهل یمن او را تبعیت کردند و چنانکه گفته اند این شخص با پنج پشت فاصله به حمیر میرسد و جدول ملوك حمیر یمن این است .

### جدول پادشاهان حمیر یمن

مدت سلطنت هر يك مجموعه سالها

حمیر بن سبا و او عبد شمس بن یشحب بن یعرب بن قحطان است و از اینرو سبا نامیده شد که نخستین کس بود که سبی (اسیر) را به خاک یمن آورد

۱۸۴

ققد

دوران فترت

تبع اول و او حارث رایش بن سداد بن الملطاط است و از



- اینرو رایش نامیده شد که به مردم اکرام و انعام بسیاری کرد و لقمان صاحب کرکسها در عهد او بود و گویند لقمان دو هزار و چهارصد و پنجاه و هفت سال عمر کرد
- ۳۰۹ قکه
- ذوالمنار ابرهه بن حارث و وجه این نامگذاری آنست که هنگامی که به جنگ بیرون میشد در راه خود منار قرار می داد (منار یعنی جای آتش تا راه گم نشود)
- ۴۴۲ قلعج
- افریقیس بن ابرهه و او کسی است افریقا را در سرزمین بربر بنا کرد
- ۶۰۶ قسلد
- برده، ذوالاذعار بن افریقیس که با زنگیان جنگ کرد و مردم از اسارت او ترسیدند و از این رهگذر ذوالاذعار نامیده شد
- ۶۳۱ که
- هداد بن شراحیل هدهاد
- ۷۰۶ هه
- بلقیس دختر هداد خلیفه سلیمان بن داود علیهما السلام در یمن
- ۷۳۰ کد
- یاسر ینعم عموی بلقیس و وجه تسمیه او به ینعم این است که پس از زوال پادشاهی به مفارقت بلقیس باقیام به امر مملکت بمردم انعام کرد
- ۸۱۵ فه
- ابو کرب شمیریرعش بن افریقیس که دارای ارتعاش دست برد و برای دو گیسو که داشت ذوالقرنین نامیده شد و گویند بشتاسب بدست رستم او را کشت
- ۸۵۲ لز
- ابوملک بن شمیر
- ۹۰۷ زه
- الاقرن بن ابی ملک تبع دوم
- ۹۶۰ نج
- ذوحسبان بن الاقرن
- ۱۰۳۰ ع
- تبع الاکبر بن اقرن
- ۱۱۹۳ قسج
- ملیک کرب بن تبع و گفته اند ملک کلی کرب

		تبع اسعد بن ملکیکرب و او تبع اوسط است و قوم او
۱۳۲۸	له	او را کشتند و در قرآن این تبع مذکور است پسرش حسان بن تبع
۱۳۱۲	فد	برادرش عمرو بن تبع موثبان و وجه تسمیه آنست که او همواره بستری بود و او را ذوالاعواد نیز می گفتند زیرا بسیار بیمار می شد و با تختی که حمل می کردند حرکت می کرد
۳۳۸۲	ع	عبد کلال بن مثوب که در پنهان مسیحی بود تبع الاصغر بن حسان که یهودی شد و به این کیش مردم را دعوت کرد و او همان کسی است که خواهرزاده خود آکل المرار را بر معد پادشاه کرد
۱۴۴۵	سج	مرثد بن عبد کلال
۱۵۱۹	عد	دوران فترتی است که ملوک حمیر متفرن شدند
۱۸۳۹	شك	ولیمه بن مرثد
۱۸۸۰	ما	ابرهة بن الصباح معاصر شاپور ذوالاكتاف
-	-	حهبان بن مخرث
۱۹۱۷	لز	الصباح بن ابرهة بن الصباح
۱۹۹۰	عج	حسان بن عمرو بن تبع
۲۰۲۲	لب	ذوالشناتر و معنای این لفظ در لغت یمن به معنای صاحب دو گوشوار است و او از خانواده شاهی نبود
۲۰۵۸	لو	ذونواس حریب بن قطن از اینرو ذونواس نامیده شد که دارای نر دو گیسو بود که بر روی شانهاش در حرکت بودند و صاحب اخدود <sup>۱</sup> و ناصر یهود
۲۱۱۰		
۱۱۴۹	له	

۱- «قتل اصحاب الاخدود» به تفاسیر رجوع شود .

بود و از حبشیان شکست خورد و به دریا پناه آورد و هلاک شد

ذو جدن      ل ط      ۲۱۸۸

ک ط      ۲۲۱۷

حبشیان که بر یمن چیره گشتند و ایرانیان پس از آنکه آنانرا بیرون کردند

اریاط بن صحم      ك

ابن بکسوم ابرهه الاشرم      کج

پسر او بکسوم

مسروق بن ابرهه      یز

سپس و هرز وارد یمن شد و از حرب الفجار ده سال گذشته بود و او

باسیف بن ذی یزن به یمن رفت

و هرز او خرزاد بن دار بهار بن انسی بن جاماسب بن فیروز پادشاه است

نیشجان

خرزادانشهر

انوشجان

مرزبان

پسرش خر خسرو

بادان پسر ساسان الجرور بن ب الجرون بن بلاش بن جاماسب بن

فیروز پادشاه و او با فیروز دیلمی کذاب عنسی را کشت

اما ملوک آل جفنه پس از آنکه در یمن تقریباً پانصد سال پیش از اسلام سیل

عرم آمد و اعراب متفرق شدند بنوقضاعه بسوی شام رو آوردند و قومی از آنان

ملک بن فهم ابن تیم الله بن اسد بن وبرة بن قضاعه را بر خود شاه گردانیدند و آنان

پادشاهان خویش را ضجاعمه می نامیدند تا آنکه مزاقبه بر این ملوک چیره شدند و

اول پادشاه از این دسته جفنه بن عمرو بن مزیقیا بن عامر بن ماء السماء بن حارثة

العظریف بن امرع القیس البطریق بن ثعلبة بن مازن بن ازد بن غوث است و مزاقبه

بمناسبت نام مزیقیا می باشد و سبب این نام گذاری آنست که دو حلد را که اودی پوشید

تمزیق و پاره می کردند تا دیگری نپوشد . و برخی گفتند چنین نیست بلکه وجه

تسمیه آنست که چون اقوام ازد متفرق شدند در عهد او بود که از هم تمزیق و پاره پاره و دسته دسته گشتند و نیز آنانرا غسانیه و آن جفنه نامیدند و آنان عمال قیصره بر عرب شام بودند و جفنه که نخستین پادشاه از این قوم است از طرف نسطروس قیصر روم باین منصب رسید و تواریخ آنان ضمن این جدول است .

### جدول آل جفنه پادشاهان غسانی

مدت پادشاهی هر یک مجموعی سالها شماره ی آنان

	سالها	ماهها	سالها	ماهها	
۱	ج	۴۴	ج	مه	جفنه
۲	ج	۴۹	۰	۰	عمر بن جفنه
					پسر او ثعلبة بی عمر و از طرف
۳	ج	۶۶	۰	یز	دقیوس صاحب اصحاب کهف شاه بود
۴	ج	۸۶	۰	ک	حارث بن ثعلبة
۵	ج	۹۶	۰	ی	جبله بن حارث
۶	ج	۱۰۶	۰	ی	حارث بن جبله
۷	ج	۱۰۹	۰	ج	منذر بن حارث
۸	ط	۱۲۴	و	یه	برادرش نعمان بن حارث
۹	ط	۱۲۷	۰	یج	برادرش منذر بن حارث
۱۰	ط	۱۷۱	۰	لد	برادرش جبله بن حارث
۱۱	ط	۱۷۴	۰	ج	برادرش ایهم بن حارث
					برادرش عمر بن حارث پسر مادیه
۱۲	یا	۲۰۰	ب	کو	دی القرطین
۱۳	یا	۲۳۰	۰	ل	جفنه بن منذر بن حارث پسر ماریه
۱۴	یا	۲۳۱	۰	ا	برادرش نعمان بن منذر

۱۵	یا	۲۵۸	•	کز	نعمان بن عمر بن منذر
۱۶	یا	۲۷۴	•	یو	پسرش جبلة بن نعمان
۱۷	یا	۲۹۵	•	کا	نعمان بن ایهم بن حارث ابن ماریة
۱۸	د	۲۱۸	•	کب	حارث بن ایهم
۱۸	د	۲۲۶	•	یح	پسرش نعمان بن حارث
۲۰	د	۲۵۵	•	یط	پسرش منذر بن نعمان
۲۱	ح	۲۸۸	د	لج	برادرش عمر بن نعمان
۲۲	ح	۴۰۰	•	یب	برادرش حجر بن نعمان
۲۳	ح	۴۲۶	•	کو	حارث بن حجر
۲۴	ط	۴۴۳	ا	یز	پسرش ابوشمر جبلة بن حارث
۲۵	ب	۴۶۵	•	کا	پسرش حارث بن جبلة
۲۶	•	۵۲۹	ج	لز	پسرش ابو کرب نعمان بن حارث ولقبش قطام لز
۲۷	ر	۵۲۹	ب	کو	ایهم بن جبلة بن حارث بن ابی شمر
۲۸	ز	۵۴۲	•	یح	برادرش منذر بن جبلة
۲۹	ی	۵۶۷	ج	که	برادرش شراحیل بن جبلة
۳۰	•	۵۷۸	ب	ی	برادرش عمرو بن جبلة
۳۱	•	۵۸۲	•	د	جبلة بن حارث بن ابی شمر
۳۲	•	۵۸۵	•	ج	جبلة بن ایهم بن جبلة بن حارث

ابن ماریه که اسلام آورد و سپس مسیحی شد

در پیش گفتیم که چون سیل عرم آمد اعراب پراکنده شدند و طائفهای به شام رفتند چنانکه گفته شد و اخبار آنانرا بیان کردیم و طائفهای هم به عراق رفتند و ملک بن فهم بن غنم بن دوس بن عدنان بن ازدی بر آنان شاهی کرد در زمانی که ملوک طوائف بود .

گفته اند که انبار وحیره در زمان بخت نصر بناگشت و در عهد او آباد شد و

پس از هلاکش مردم حیره به انبار رفتند و انبار آباد و معمور گشت و حیره ویران شد و نزدیک پانصد و پنجاه سال خراب ماند .

سپس پادشاهان لخمی که از معد بودند به حیره فرود آمدند و حیره قریب پانصد و سی و چند سال آباد ماند تا آنکه اعراب مسلمان به کوفه آمدند و نخستین کس که از آل لخم به حیره آمد عمرو بن عدی بن نصر بن ربیعة بن حارث بن مالک بن غنم بن ثمارة بن لخم بود و او عمرو بن رقاش دختر ملک بن فهم بن غنم بن دوس بن عدنان بود و هر کس که پس از او، رو بن عدی از آنان حکومت داشت نماینده ی ساسانیان بود که بر عرب عراق حکمروایی می کرد چنانکه آل جفنه عمال پادشان روم بر عرب شام بودند و برخی از مؤرخان گفته اند که مدتی از زمان، فترت میان این ملوک بود و پاره ای این مطلب را انکار کردند و جمعی بر شمار پادشاهان افزوده و دسته ای از شمار آنان کاستند و در مدت سلطنت آنان همین اختلافات راه یافت و یکی از این ملوک نعمان بانی قصر خورنق است که به سیاحت و گردش در زمین پرداخت و از نظرها پوشیده ماند و کسی را از او آگاهی نشد و عدی بن زید در شعر خود باین قضیه اشارت کرده و گوید:

و تبین رب الخورنق	اذا شرف یوماً وللهدی تفکیر
سره حاله و کثرة ما یملك	والبحر معرضاً و السدیر
فارعوی قلبه فقال ما غبطة	حی الی الممات یصیر

جدولی که مشتمل بر این ملوک باشد به شرح زیر است :

پادشان معد که از بنی لخم بودند و در حیره سکونت گزیدند

مدت پادشاهی هر یک مجموع سالها

ملک بن فهم بن غنم بن دوس که از ازد بود ۲۰ ک

جدیمة الابرش بن ملک منادم الفرقدین و زباعت خواهر جدیمة س ۸۰

که دختر مالک باشد با این دو تن پادشاهی کرد سپس عمرو بن عدی لخمی در حیره اقامت گزید تا آنکه اردشیر پسر بابک به شاهی رسید.

۱۷۵ ص

پس از این مدت تا نوبت شاهی به شاپور رسید.

۱۸۹ ید

پس از این مدت تا آنکه در زمان شاپور بدرود زندگی گفت ح ب امرء القیس بن عمرو البداء که مسیحی گشت و او امرء القیس اول

۳۱۲ قید

است

۳۴۲ ل

عمرو بن هند و او پسر امرء القیس البداء است

اوس بن قلام بن بطینا بن جمیهر بن لحيان عملیقی تا آنکه جججیا - بن عتیک بن لخم که یکی از بنی فاران بن عمرو بن عملیق است

۳۴۷ د

به او شورش کرده او را کشت و پادشاهی به آل نصر برگشت

۳۷۲ که

امرء القیس بن عمرو بن هند محرق اول

نعمان بن امرء القیس که يك چشم داشت و بانی خورنق است

۴۰۲ ل

و پارسایی گزید و به سیاحت پرداخت

۴۴۶ مد

منذر بن نعمان بن امرء القیس

۴۶۶ ک

اسود بن منذر بن نعمان

۴۷۲ ز

منذر بن، منذر بن نعمان

۴۷۷ د

نعمان بن اسود بن منذر

پس از او ابو یعفر بن علقمه ذمیلی جانشین او گشت و ذمیل

۴۸۰ ج

بطن و خانواده‌ای از لخم بودند

۵۲۹

منذر بن ماء السماء و او منذر بن امرء القیس است معروف به ذوالقرنین مط

فترت

عمرو بن منذر بن ماء السماء مضر ط الحجاره و او محرق دوم است

۵۳۷ ح ح

تا زمانی که پیغمبر ما متولد شد

۵۴۵	ز د	پس از آن
۵۴۹	د	برادرش قابوس بن منذر
۵۵۰	ا	فیشهرت ایرانی در زمان انوشیروان
۵۵۴	د	منذر بن منذر برادر عمرو
		ابوقابوس نعمان بن منذر بن منذر قاتل عبید بن ابرص و نابغهی
		ذبیانی و او آخرین پادشاه از سلاطین لخمی بود و کسری زیر
۵۷۶	کب	پای فیل او را در سابط کشت
۵۸۵	ط	ایاس بن قبیصة طائی و نخیرگان ایرانی با او بود
۶۰۲	بز	آزاد به ماهیان بن مهر بن داذ همدانی
		منذر بن نعمان بن منذر که معروف به مغرور است و روز جوانا
۶۰۲	ح	کشته شد



اگرچه این مدت‌ها را چنانکه یافته‌ایم در اینجا آورده‌ایم ولی فترت‌ها و فاصله‌ها که میان آنهاست بهمان منوال است که در پیش گفته‌ایم و در برخی کتب آمده که آل ربیع بن نصر پس از تبع اسعد در یمن حکومت کردند و او تبع بن حسان خواهرزاده خویش حارث بن عمرو الکتدی را که به آکل المرار معروف است بر مردم یمن پادشاه کرد و تبع اسعد هنگامی که به حیره رسید هر کس را از پادشاهان لخمی در آنجا یافت از دم تیغ گذرانید و برای این احوال و مدت سلطنت آنان تاریخی بدست نیامده و گمان می‌برم که نتوان بیش از آن اندازه که من یافته‌ام بر این گفتار چیزی افزود و بر حسب آنچه در پیش گفته‌ام واجب است که تواریخ اسلام و ایام خلفا را در اینجا بیاورم و عنان قلم را به ذکر هجرت بر گردانم تا آنکه همه تواریخ اسلامی روشن شود

### تواریخ کارهای پیغمبر (ص)

احوال پیغمبر و کارهای او در مدت زندگی

پیغمبر پنجاه روز پس از ورود اصحاب فیل به مکه متولد شد و آن شب دوشنبه هفدهم دیماه بود و چهل و دو سال از سلطنت انوشیروان گذشته بود که روز بیستم نisan سال هشتصد و هشتاد و دو

اسکندری است چنانکه در تاریخ محمد بن موسی مدت میان کارهای او مجموعاً سالها خوارزمی آمده سالها ماهها روزها سالها ماهها روزها

تا زمانی که دایه‌اش حلیمه‌اورا به مادرش دختر

و هب بن عبدمناف بن زهره بن کلاب بن مره‌رد کرد . . . . . ب . ۵ . ب

تا زمانی که مادرش او را به دیدن دائی‌های او

که در مدینه بودند برد . . . . . ب . ۶ . ب

- تا زمانی که مادرش در ابواء مرد و او با مادر خود بود . ا . ۰ . ۶ . ا . ب
- تا زمانی که ام ایمن پس از مرگ مادرش به مکه آمد . . ۰ . ۶ . ا . ز
- تا زمانی که جدش عبدالطلب بدرود زندگی گفت ا ی که ۸ . ۰ . ب
- تا زمانی که عمویش ابوطالب او را به بصری شام برد  
و بحیرای راهب او را دیده گفت در نگهداری او  
کوشش کنید زیرا این شخص پیغمبر است . د . ۰ . ۱۲ . ۵ . ب
- تا زمانی که در حرب الفجار حاضر شد و این جنگ  
در عکاظ در ماه حرام میان قریش و کنانه روی داد ح . ۰ . ۲۰ . ۰ . ب
- تا زمانی که خدیجه به تجارت او را به شام گسیل  
داشت و نسطورس راهب در حالی که ابری بر او سایه  
انداخته بود ویرا دید و گفت این پیغمبر است . د . ط . و . ۲۴ . ط . ح
- تا زمانی که با خدیجه دختر خویلد ازدواج کرد . ۰ . ب . ك . ۲۴ . یا . كح
- تا زمانی که برای ساختمان کعبه حضور یافت و  
قریش به حکمش رضایت دادند . ی . ۰ . ۰ . ۲۴ . یا . كح
- تا زمانی که خداوند او را به پیامبری برای نوع بشر  
برانگیخت و آن روز دوشنبه بود . ۵ . ۰ . ۰ . ۳۹ . یا . كح
- تا زمانی که قریش دیدند برای آنکه آیتی و نشانه‌ای  
برای او باشد ستارگان می ریزند . ۵ . ۰ . ك . ۴۰ . یا . یح
- تا زمانی که قریش او را بیرون کردند و در شکاف  
کوهی محصور شد . ۵ . یا . ا . ۴۵ . یا . یط
- تا زمانی در حصار شکاف کوه ماند تا وقتی که از آن  
خارج شد . ج . ۰ . ۰ . ۴۸ . یا . یط
- تا زمانی که عمویش ابوطالب فوت کرد . ۰ . و . ۰ . ۴۹ . ۵ . یط

- تا زمانی که خدیجه دختر خویلد وفات کرد • یج ۴۹ و ب
- تا زمانی که به طائف رفت و زید بن حارثه با او بود • ج و ۴۹ ط ح
- مدتی در طائف ماند تا به مکه برگشت و در جوار  
مطعم بن عدی ماند • ا ب ۴۹ ی ی
- تا زمانی که جنیان نصیبین بر او وارد شدند و در حج چون  
اسلام آوردند و آنان سیصد تن بودند • ج • ۵۰ ا ی
- تا زمانی که از میان زمزم و مقام به بیت المقدس شبانه  
سیر کرد • ا و و ۵۱ ز یو
- تا آغاز روز اول سالی که از مکه به مدینه هجرت کرد • ا ب ا ۵۲ ط نز
- تا زمانی که برای فرق میان نماز مقیم با مسافر دو رکعت  
بر نماز افزوده شد • ا د ۵۲ ی کا
- تا زمانی که میان مهاجرین و انصار و میان خود و  
پسر عمویش علی بن ابیطالب صیغدی برادری خواند • ه • ۵۲ ج کا
- تا زمانی که با عایشه دختر ابی بکر صدیق زفاف کرد • ه که ۵۲ د یو
- تا زمانی که فاطمه را به علی داد • د یه ۵۲ ط ا
- تا زمانی که به جنگ ودان رفت تا به ابواء رسید • یج ۵۲ ط یط
- تا زمانی که به جنگ رفت و متعرض قافله قریش شد  
وامیه بن خلف در این قافله بود • ا ج ۵۳ ن کب
- تا زمانی که در طلب کرزبن جابر بیرون شد تا به  
بدر رسید • ک ۵۳ یا یب
- تا زمانی که جنگ کرد و متعرض قافله قریش شد  
و آن جنگ عشیره بود • ا یب ۵۴ • کد
- تا زمانی که خداوند روزی ماه رمضان را با دیدن  
هلال واجب گردانید • ا یز ۵۴ ب یا

- تا زمانی که قبله از بیت المقدس به کعبه برگردانیده شد . . . یح ۵۴ ب کد
- تا زمانی که به جنگ بدر بیرون شد و با مشرکین جنگید و بر آنان چیره شد . . . ا ب ۵۴ ج کو
- تا زمانی که به جنگ بنی قینقاع رفت . . . یح ۵۴ ه ید
- تا زمانی که به غزوة السویق در طلب ابی سفیان بیرون شد . . . ا ۵۴ د ید
- تا زمانی که رقیه دختر رسول خدا که زن عثمان بن عفان بود فوت کرد . . . یه ۵۴ د کط
- تا زمانی که علی بن ابیطالب با فاطمه زفاف کرد . . . یو ۵۴ و یه
- تا به غزوه بن سلیم به کدر رفت . . . ا ه ۵۴ ز ک
- تا به غزوه ی غطفان رفت که به غزوه ی ذی امر معروف است . . . ب ۵۴ ط ک
- تا زمانی که عثمان دختر پیغمبر را که ام کلثوم بود گرفت و با او زفاف کرد . . . ج و ۵۵ ب کو
- تا زمانی که حفصه دختر عمر بن خطاب را گرفت تا زمانی که دختر خدیجه ی هلالیه را گرفت و او ام المصا- کین میباشد . . . ک ۵۵ ح یط
- تا زمانی که حسن بن علی ع متولد شد . . . د ۵۵ ح کد
- تا زمانی که به جنگ عهد رفت و در آنجا بود که روی او مجروح گشت . . . کب ۵۵ د و
- تا زمانی که به غزوه ی بنی النضیر رفت . . . د ی ۵۵ ح کو
- تا زمانی که حسین بن علی سید الشهداء متولد شد . . . ه ک ۵۶ ب یو
- تا زمانی که با ام سلمه دختر ابی امیه ازدواج کرد . . . ب یا ۵۶ ز کز

تا به غزوه ذات الرقاع رفت و در آنجا نماز خوف و

ترس خواند

• ب ك ۵۶ ز یز

• ب د ۵۶ ط کا

تا به غزوی دومة الجندل رفت و رنجی ندید

تا به جنگ بنی المصطلق بیرون شد و آنان از خزاعه

بودند و اسیرشان کرد و در این حادثه بود که به عایشه

تهمت و افترا زدند

• • ج ۵۷ ی کد

تا زمانی که غزوهی خندق روی داد و با ابوسفیان

رئیس کافران جنگید

• ب ك ۵۷ ید

• • ح ۵۷ کب

تا به غزوهی بنی قریظه رفت

• • ك ۵۷ و یب

تا زمانی که با زینب دختر جحش ازدواج کرد

• ج ۵۷ ط یب

تا زمانی که با عسفان و با بنی لحي از هزیل جنگید

تا زمان جنگ ذی قرد که یکی از آبهای بنی فزاره است

تا زمانی که یکی درندگان نزد او آمده و خواست طعمه

را بآنان فرض گرداند

• • ید ۵۷ یا ۵

تا زمانی که شیرویه به پدرش انوشیروان حمله کرده

و او را کشت

• • و ۵۷ یا یا

• د ۵۸ ج یا

تا زمانی که خشکسالی شد و به استسقاء رفت

تا زمانی که به عمره ی حدیبیه رفت و با مشرکان برای

دهسال صلح کرد

• ا کا ۵۸ ۵ ب

تا زمانی که نمایندگان به سوی قیصر و کسری و

مقوقس فرستاد

• ا ید ۵۸ و یو

• د و ۵۸ ی کب

تا زمانی که به جنگ خیبر رفت

تا زمانی که برای قضاء عمره حدیبیه عمره ی قضیه را

بجای آورد

• و ی ۵۹ ۵ ب

- تا زمانی که میمون دختر حارث را در حال احرام گرفت . . کب ۵۹ هـ کد
- تا زمانی که زینب دختر جهش فوت کرد . . ج ۵۹ ح کد
- تا زمانی که با مکین جنگید و به زور مکه را گشود . . و یح ۶۰ ح یب
- تا زمانی که بتها را شکست و بتخانه آنان را ویران ساخت . . ید ۶۰ ج کز
- تا زمانی که به جنگ حنین رفت و دژهای آنرا گشود و اهلش را اسیر کرده و اموالشان را گرفت . . ا ۶۰ د ید
- تا زمانی که به جنگ طائف رفت و مردم آنجا را محاصره کرد . . یز ۶۰ د ید
- تا زمان ازدواجش با ملیکه بنت داود و پناه بردن او از پیغمبر . . یه ۶۰ د کط
- تا زمانی که با فاطمه دختر ضحاک ازدواج کرد و او از پیغمبر بخداوند پناه برد . . یه ۶۰ هـ ید
- تا زمانی که ماریه ی قبطی پسر او ابراهیم را زایید . . ا ی ۶۰ و کد
- تا زمانی که به جنگ تبوک رفت . . و ک ۶۱ ا ید
- تا زمانی که نجاشی در حبشه مرد و پیغمبر در مدینه بر او نماز خواند . . یه ۶۱ ا کط
- تا زمانی که دخترش ام کلثوم زن عثمان وفات کرد . . که ۶۱ ب کد
- تا زمانی که ابوبکر مسلمانان را به حج برد و سوره ی براءت نازل شد و علی ع آنرا بر مردم خواند . . ج که ۶۱ و یط
- تا زمانی که پسرش ابراهیم مرد و آفتاب گرفت . . ی یح ۶۲ هـ ز
- تا زمانی که به حجة الوداع رفت و نسئی را حرام کرد . . ا یب ۶۲ و یط
- تا زمانی که مریض شد و در همان مرض رحلت فرمود . . ب و ۶۳ ح که
- زمانی که مریض بود تا جانرا تسلیم جان آفرین کرد . . ید ۶۲ ط ط
- تا زمانی که در خانه ی عایشه به خاک سپرده شد . . ب ۶۲ ط یا

پس از این جداول، جداول دیگری است که از هجرت پیغمبر ع آغاز میشود که جداول مدت خلافت خلفا و فتوحی را که در ایام آنان شد به دنبال دارد و پس از آن نوبت ۲ جدول امرا و ملوک می‌رسد و بعداً جدول امامان بنی‌عباس است و کنیه‌های آنانرا نیز باین جدول ملحق ساختیم زیرا کنیه از اختصاصهای قوم عرب است که مقام و منزلت کوچکانرا با ذکر آن بزرگ می‌سازند و با ذکر کنیه از نسبت بزرگان بی‌نیاز میشوند و القاب بنی‌عباس را نیز مذکور داشتیم چه، بنی مروان را لقب پسندیده‌ای نبود و جز ناقص و حمار و مانند آن لقبی دیگر نداشتند و یزید بن ولید را ناقص لقب دادند برای اینکه عطا‌های مردم را نقص کرد و مروان را حمار لقب دادند بدین سبب که در جنگ مانند خر صبر و پافشاری داشت و گفته‌اند سبب این لقب آنست که در سال تولد او بازار خرید و فروش خر رواج داشت و برخی دیگر گفته‌اند علت این است که داعیان به بنی‌عباس در ایام بنی‌امیه می‌گفتند خداوند با مروان عده افرادی را، که صاحب حمار مذکور پس از صد سال زنده شد، باین اندازه تکمیل خواهد کرد و چون او به سلطنت رسید داعیان بنی‌عباس گفتند اکنون درست صد سال شده و دعوت بنهان را آشکار ساختند جداول موعود بشرح ذیل است :

نامهای خلفا و فتوحی که در عهد آنهان شده

هجرت پیغمبر علیه السلام از مکه به مدینه

در مدینه به وصف مهاجرمانند تادرا آنجا رحلت فرمود

صدیق عبدالله بن ابی قحافه از بنی تیم بن مره

بود و نامش در جاهلیت عبدالکعبه بود

تا زمانی که اعراب مرتد شدند و طلیحه بن خویلد

دعوی نبوت کرد

تا آغاز پادشاهی یزدگرد پسر شهریار

تا زمانی که فاطمه علیها السلام فوت فرمود

تا زمانی که خالد بن ولید پس از جنگی خونین

با صلح یمامه را گشود

تا زمانی که ابوبکر امرای لشکر را برای

جنگ با شامیان فرستاد

تا ورود خالد بن ولید به عراق و صلح او با ابن

طلو با در قریبات

تا روبروشدن مسلمانان با رومیان و شکست

رومیان در فحل

تا جنگ اجنادین در فلسطین و هزیمت رومیان

تا فوت ابوبکر و بیعت عمر فاروق رضی الله

عنهما

کتابهای آنان

فاصله میان

خلفا و فتوح

و آن تاریخ

آنان

مجموعه سالها

هجرت است

سالها ماهها روزها

سالها ماهها روزها

ابو القاسم

ابو:

• ب ح • ب ح

• ط یا ک ی ب •

• • ح ی ب یح

• • ه یا ی ز کط

• • و ح یا ب ز

• • ا یه یا ج کب

• • ب ید یا و و

• • ه د یا یا ی

• • ه کج یب ه ج

• • ا ی یب و یج

زیرا



تا ابو عبید کشته شد

تا زمانی که با جریر بن عبدالله بن مرزبان  
مذار جنگ کرده و او را شکست داد

تا زمانی که در نخیله با جریر مهران جنگ  
کرده و او را کشت و قومش را فرار داد

تا زمانی که پس از شش ماه محاصره با صلح  
دمشق را گشود

تا زمانی که عمر به بلاد نوشت که شبهای ماه  
رمضان را برخیزند

تا زمانی که حمص را پس از دو ماه محاصره  
با صلح گشود

تا زمانی که بعلبک را با صلح گشود

تا جنگ یرموک که سپاهیان روم دوست هزار

تن بود و خداوند آنانرا شکست داد

تا فرار هرقل از انطاکیه به قسطنطنیه و از رومیان

در جنگ چهل هزار تن کشته شدند و چهل هزار

تن هم در رودخانه ها و گردنه ها به هلاکت رسیدند

تا زمانی که ماریه قبطیه فوت کرد

تا زمانی که در نوشته ها از اول هجرت تاریخ گذاشتند

تا زمانی که سعد بن ابی وقاص قادیسیه را گشود

و رستم را کشت

تا زمانی که سعد پس از یک ماه محاصره مدائن

را گشود

تا زمان ورود اولین سیاه عرب در روم به سرداری

میسرة بن مسروق

• ج ک یب ی ج

• • ج یج ج و

• ب ا یج • ز

• ب یه یج ز کب

• • ح یج ح •

• ج که یج یا که

• • یا ید • و

• ز ط ید ز یه

• ا ی ید ح که

• د که یه ا ک

• ب • یه ج که

• ا ک یه • یه

• ا یه یه ز •

• ا • یه ح •

نق

لا

تا ابو عبیده جراح جابیه را گشود  
تا عمر بیت المقدس را از زاه صلح گشود  
تا زمانی که عیاض بن غنم با صلح سروج و  
ورهاء را گشود

تا زمانی که سعد کوفه را شهر گردانید و مردم  
را در آنجا سکنی داد

تا زمانی که عیاض رقه و آمد و تل موزن را  
با صلح گشود

تا زمانی که عمیر بن سعد عین الورد را گشود  
تا زمانی که عمر مقام کنار دیوار کعبه را تا  
جای امروزی آن به عقب بر گردانید

تا زمانی که معاویه قیساریه را گشود و قریب  
صد هزار تن را در آنجا کشت

تا وقعه جلولا به دست سعد

تا زمانی که عیاض بن غنم نصیبین و طور عبدین  
و قروی را با صلح گشود و در این سال هر قل  
مرد

تا زمانی که عمر دواوین را تدوین و تهیه  
کرد

تا زمانی که عمرو بن عاص مصر و اسکندریه  
را گشود

تا زمانی که عمر یهود حجاز را از نجران به کوفه  
بیرون کرد. ظاهر انصارای حجاز است مترجم

• ب • یه ط یه

• ب • یه یا یه

• ا • ج یو • یح

• • • یو • کج

• ا • د • یز د کج

• ا • ی یز و ج

• و • یب یح • یه

• ج • یح ج یه

• ب • یب یح • کز

• ا • ی یح ز ز

• و • ی یط ا یز

• ج • یح یط • •

• ب • یط ز •

نق

ه

ر

تا زمانی که عتبه بن غزو ان میسان و فرات را گشود  
تا جنگ اول نهاوند و فرمانده لشکر نعمان  
بن مقرن بود که کشته شد

تا زمانی که یزدگرد به مرو گریخت

تا زمانی که عمرو بن عاص بر قهرا با صلح گشود  
تا زمانی که ابو موسی اشعری کور اهواز را  
گشود و مغیره بن شعبه آذربایگان را

تا زمانی که ابو موسی اشعری با عمرو بن عاص  
اصطخر را گشودند  
تا زمانی که عبدالله بن بدیل خزاعی همدان و  
اصفهان را گشودند

تا زمانی که قرظ بن کعب انصاری ری را گشود  
تا زمانی که معاویه از راه صلح عسقلان را گشود  
تا زمانی که عمر کشته شد

سپس نوبت شوری رسید

عثمان بن عفان تا زمانی که عبدالله بن ابی سرح  
افریقا را گشود

تا زمانی که اسکندریه گشوده شد و آن عام-  
الحصون بود و یزید ملعون در آن سال متولد شد  
تا جنگ شاپور

تا غزوه افریقا و قنسرین

تا زمانی که عثمان مسجد رسول الله را وسعت داد  
تا زمانی که برای دومین بار عبدالله بن عامر  
فارس را گشود

۰ ا ی یط ح یه

۰ ۰ ک ا یه

۰ ج یب ک د کز

۰ ب و ک ز ج

۰ ا ی کا ز یج

۰ و ح کب ا کا

۰ ب د کب ج که

۰ ج ب کب و کز

۰ ا ح کب ح ۰

۰ ج ک کب یا که

۰ ج کب یا کح

۰ د کج ج کح

۰ ا کد ج کح

۰ ا که ج کح

۰ ا کو ج کح

۰ ا ی یه کح ب یج

۰ ب ۰ کح د یح

ابو حنفه

ر

ب

وعمر و

تا زمانی که معاویه ابوالاعور سلمی را برای  
مصالحه با اهل قبرس فرستاد

• ج • کج ز یج

تا زمانی که سعید بن عاص با صلح طبرستان را  
گشود

• • ید کط ج ب

تا زمانی که عبدالله بن عامر همه فارس را به  
استثنای شاپور گشود

• ج • ی کط و یب

تا زمانی که ربیع بن زیاد حارثی زرنج و زالق  
و کابل را گشود

• ب • کط ح یب

تا زمانی که حبیب بن مسلمه فهری ارمینیه  
چهارم را گشود

• ح • ز ل د یط

تا آنکه عبدالله بن عامر نیشابور و دوطبس و  
کوهستان و مرو را گشود

• ا • • لا د یط

تا زمانی که احنف بن قیس هراة و مرو رود  
و شاهجان و هیاکله را با صلح گشود

• ج • ید لا ح ج

تا زمانی که عبدالله بن خازم با صلح سرخس  
را گشود و پادشاه آنجا را کشت

• ب • د لا ی ز

تا زمانی که معاویه آنکارا را که از خاک روم  
محسوب میشود گشود

• د • ع لب ب یه

نقشه:

ع

ر

و عمرو

تا زمانی که عبدالله بن سعد بن ابی سرح برای  
دفعه دوم افریقا را گشود

تا زمانی که جریر بن عبدالله با ارمنستان جنگ  
کرد

تا زمانی که رومیان به پادشاه خود قسطنطین  
خروج کرده او را کشتند

تا زمانی که عثمان رضی الله عنه محاصره شد  
مدتی که در محاصره بود تا کشته شد

سپس علی بن ابی طالب به خلافت رسید تا جنگ  
جمل در بصره

تا زمانی که به کوفه داخل شد

تا زمانی که در صفین با معاویه روبرو شد

تا زمانی که این دو تن در جنگ بودند

تا زمانی که حکمین نشستند و علی را از  
خلافت خلع کردند

تا زمانی که علی بن ابی طالب در نهر وان با  
خوارج روبرو شد

تا زمانی که عبدالرحمن بن ملجم ضربتی به  
سر علی زده و علی علیه السلام را کشت

حسن بن علی تا زمانی که خلافت را به معاویه  
داد و از او پیروی کرد

سپس خلافت به حکومت و امارت بلکه به  
فرعونیت تبدیل یافت

ابوعمر و ابی

والحسن و ابومحمد

• ج ز اب ه کب

• ط • ل ج ب کب

ا ب ی لد ه ب

• د که لد ط کز

• ک لد یا یز

• • کا له • ح

• • که و ح

• و یح لو • ک

• ز کح لو ح یط

• • کد لز ب یح

ا ب • ل ح د یح

ا د د لط ح یز

• و ج م ب ک

## نامهای پادشاهان بنی امیه

کنیه‌های آنان سالها ماهها روزها سالها ماهها روزها

معاویة بن ابی سفیان از بنی امیه	تا آنکه مرد	ابو عبدالله	یط ج که نط و یه
یزید بن معاویه تا حسین بن	علی را در کربلا کشت	ابو خالد	• • که س • ی
پس از آن تا مرد	معاویة بن یزید بن معاویه تا	ج ب •	ج ب سج ب یه
آنکه متواری شد	ابولیلی	• ج	کب سج و ز
عبدالله بن زبیر مدتی که در	مکه بود و مروان حکم در شام	ابوالحکم و	• د • سج ی ز
عبدالله بن زبیر که از بنی اسد	بن عبدالعزی بود	گفته اند ابو عبدالملک ح	• • عب ح ز
عبدالملک بن مروان تا آنکه	عبدالله زبیر را کشت	ابوبکر	ا ب ج عج • ی
پس از آن تا آنکه مرد	ولید بن عبدالملک	ابوالولید	یب د • نه ط یه
ولید بن عبدالملک	سلیمان بن عبدالملک	ابوالعباس	ط ز کط صه • ید
عمر بن عبدالعزیز	یزید بن عبدالملک	ابوایوب	ب ز کط صح ا یج
یزید بن عبدالملک	هشام بن عبدالملک	ابوحفص	ب • یح ق و کو
هشام بن عبدالملک	ولید بن یزید بن عبدالملک تا	ابوخالد	د • ا قد و کز
ولید بن یزید بن عبدالملک تا	آنکه کشته شد	ابوالولید	یط ح ط قکد ج و
آنکه کشته شد	سپس فتنه روی داد	ابوالعباس	ا ب کا قکه • کز
سپس فتنه روی داد		• ب	که قکه ح کب

یزید بن ولید بن یزید ناقص

چونکه عطایارا نقص و کم کرد ابو خالد ب ط قکه قکه یا ا  
 ابراهیم بن ولید بن عبدالملک تا  
 آنکه مخلوع شد ابو اسحاق . ب یا قکو ا یب  
 مروان بن محمد بن مروان حکم تا  
 آنکه سیاهپوشان (مسوده) ظهور  
 کردند ابو عبدالملک ه ب . قلا ج یب

## نامهای ائمه از بنی عباس

سفاح عبدالله بن محمد تا آنکه مروان  
 را در عین الشمس گشت ابو العباس . ح ب قلا یا ید  
 پس از آن تا آنکه مرد . د . قله یا ید  
 منصور تا آنکه با برادرش عبدالله بیعت  
 کردند ابو جعفر . . ید قله یا کج  
 عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله  
 بن عباس تا آنکه مرد کا یا ح قز یا و  
 تا آنکه مردم با پسرش محمد بیعت  
 کردند ابو عبدالله . . یب قز یا یح  
 محمد بن عبدالله بن محمد ی ا ه قسح ه کج  
 تا زمانی که با پسرش موسی بن  
 محمد بیعت کردند ابو محمد . . ح قسح ا ا  
 موسی بن محمد تا آنکه مرد ا ا یه قسط ب یو  
 برادرش هارون بن محمد تا رشید  
 در طوس مرد ابو جعفر کج ب یو قصب ه ب  
 تا زمانی که با پسرش محمد  
 بیعت کردند ابو جعفر . . یب قصب ه ید

- امین محمد بن هارون تا آنکه از گفته شده ح • که قصه و ط  
 خلافت خلع شده و حبس گردید ابو عبدالله • • ب قصد و یا  
 عیسی بن ماهان
- مأمون برادرش امین در مرو بود تا آنکه  
 با ابراهیم بن مهدی بیعت کردند ابو العباس ح یا یا را • •  
 مبارک ابراهیم بن مهدی در بغداد تا خلع  
 شد و از دیده ها پنهان گردید ابو اسحاق ا یا یا رب یا یو  
 مأمون عبدالله بن هارون الرشید تا در  
 روم مرد ابو العباس ید ز ا رنو و یز
- المعتصم بالله برادر مأمون محمد بن  
 هارون تا آنکه مرد ابو اسحاق ح ح ب رکوب یط  
 الواثق بالله پسر معتصم هارون بن محمد تا  
 آنکه مرد ابو جعفر • ط د رلا یا کج
- المتوکل - پسر او جعفر بن هارون تا آنکه  
 علی الله کشته شد ابو الفضل ید ط ط رمو ط ب  
 المنتصر بالله پسر او محمد بن جعفر تا آنکه  
 مرد ابو جعفر • و ا رمز ج ج
- المستعین - احمد بن محمد بن هارون الرشید  
 بالله در سر من رای بود تا آنکه به  
 بغداد آمد ابو العباس ب ط رن • ج  
 تازمانی بازبیر بن جعفر بیعت شد • • ح رن • یا  
 المعتز بالله تازمانی که مستعین خود را خلع  
 کرده و پس از آن کشته شد ابو عبدالله • یا کب رنا • ج  
 زبیر بن جعفر تا خود را خلع  
 کرده و سپس کشته شد ج و کج رند و کو



المهتدی بالله تازمانی که با محمد بن واثق

بیعت شد . ابو عبدالله . ب رند و کج

محمد بن هارون تا زمانی که

برقعی خروج کرد . ا کج رند ح کو

پس از آن کشته شد . ط کا رنه و یز

المعتمد - احمد بن جعفر تازمانی که

برقعی را کشت . ابو العباس یح و یه رسط ا ب

پس از آن تا آنکه مرد . ط ه ط ریح و یح

المعتضد - احمد بن طلحه و ابو احمد -

علی الله الموفق خوانده میشد تا آنکه

مرد . ابو العباس ط ح که رفح ج یح

المکتفی بالله علی بن احمد بن طلحه تا

آنکه مرد . ابو محمد و و کط رصه ی یب

المقتدر بالله جعفر بن معتضد تا آنکه با

عبدالله بن معتز بیعت کردند و به

منتصف بالله نامیده شد . ابو الفضل . د ط رصه ب کا

پس از آن تا مدتی که محبوس

ماند و با برادرش محمد بیعت

کردند . ک ط کب شو . ید

القاهر بالله محمد بن معتضد تا آنکه از

شیراز امور کشور از هم گسیخت ابو منصور . ج شیو . یز

المقتدر بالله جعفر بن معتضد برای دفعه دوم

به خلافت رسید تا آنکه کشته شد ابو الفضل ج ط یا شیط ط کج

- القاهر بالله محمد بن معتضد برای دفعه دوم  
 خلیفه شد تا خلع شد و به چشمان  
 او میل کشیدند ابو منصور ا و ز شکا د ه
- الراصی بالله محمد بن جعفر تا آنکه مرد ابو العباس و ی یا شکح ب یو  
 المتقی بالله تا زمان بیعت ابراهیم بن مقتدر ابو اسحاق . . د شکح ب ک  
 ابراهیم بن جعفر تا آنکه خلع  
 شد و به چشمانش میل کشیدند  
 ج ی کط شلب ا یط
- المستکفی بالله عبدالله بن مکتفی تا آنکه خلع  
 شد و به چشمانش میل کشیدند ابو القاسم ا د ح شلح ه کب  
 المطیع لله فضل بن جعفر تا خود را از  
 خلافت خلع کرد و پسرش را  
 بجای خود منصوب کرد ابو القاسم کط د کا شلب و یح
- الطائع بالله عبدالکریم بن الفضل تا خلع شد  
 و بینی او را بریدند ابو بکر یط ط یب شلب ز که  
 الفادر بالله احمد بن اسحاق بن جعفر مقتدر ابو العباس

این قسمت تا پیش از جداول ماههای سریانی و رومی در اصل کتاب  
صفحه ۱۹۴ سطر آخر پس از ثم قسمتها می باشد و در ترجمه مربوط به  
صفحه ۳۴۷ سطر سوم است

«دوینجم جزء بدست خواهد آمد» و چرن آنرا به (۳۵۹۷۵۳۵۱) تقسیم کنیم  
که علمای یهود با دقتی آنرا از جنس اجزای سال کرده اند خارج قسمت ما  
۲ عت + ۳۵۰ روز + ۴۷۵۸ سال خواهد شد و  $\frac{۴۶۳}{۴۱۰۴}$  عت + ۲۱ عت + ۳۵۰  
روز باقی خواهد داشت که تا حلول تقوفه و تمام سال  $\frac{۴۱۶}{۵۱۳}$  عت + ۸ عت + ۱۴ روز  
کمتر است که چون آنرا بر میلاد سال بیفزاییم به شب دوشنبه شانزدهم ایلول میرسد  
و با این حساب پس از گذشتن  $\frac{۲۳}{۵۱۳}$  عت + ۶ ساعت تقوفه در آن اتفاق می افتد و  
این کار نزدیک به صواب است هر چند با آنچه ما به رصد یافته ایم تقریباً دو روز و  
نیم تفاوت دارد و هرگز حساب یهود با حساب ارساد متفق نمی شود زیرا در مقدار  
سال شمسی و موضع اوج و حرکت آن و اندازه بعد بین المرکزین باهم اتفاق ندارند.  
اگر آنچه را که با ارساد بدست آمده با آغاز ایام و کسور آن در یکی از  
محازیر متفق میشد ما می توانستیم به تحقیق تحویل ادباع سال را بدست آریم لیکن  
امر از قراری بود که گفته شد پس ناچار از تقریب خواهیم بود از این رهگذر ما  
تقوفات را در یکی از محازیر سال خورشیدی که مبنی بر وقت انقلاب صیفی است،  
که به رصد فاضل ابوسهل بیژن بن رستم کوهی در سال هزار و دویست نود و نه  
اسکندری در آخر ساعت اول از شبی که بامداد آن روز شنبه شانزدهم تموز بدست  
آورده، قرار دادیم و ابعاد میان تقوفات را از رصد ابی حامد صغانی که پس از بیژن

۱- در مقدمه کتاب ثابت کرده ایم که نود از این قسمت افتاده بود.

کوهی از علمای ریاضی بغداد دربار عضدالدوله اعلم بود پذیرفتیم و درحقیقت این ابعاد ثابت نمی باشد زیرا کار بدینجا میرسد که نقصان سال از روزها درست، یک چهارم باشد ولی میتوان گفت مدت مدیدی در حال قریب به حقیقت باقی است و کسی که خواهد بان عمل کند حسابهای مارا چنانکه کاریهود را درجداول داخل می کرد داخل کند مانند کار آنان درحالی که باافق بغداد تصحیح خواهد تقوفات را بدست آورد و ابعاد میان آنها از نصف نهار روز یکشنبه با ساعت مستوی قرار داده ایم و جدول چهاریکهای سال این است :

### جدول ارباع

سطر محذور شمس	ماههای تقوفات چهارگانه	دوری تقوفات از نصف نهار یکشنبه	نامهای شهور سریانی که تقوفات در آن روی می دهد	مدتی که از نصف نهار اولین روز آن در بغداد گذشته
	روزها ساعات	روزها ساعات	آذار حزیران ایلول کانون اول	روزها ساعات

جدول فوق در دو نسخه عکسی اسلامبول بیست و هشت مرتبه تکرار شده و اینکه گرد آورنده این ساقطات به یک کدام قناعت کرده قطعاً از روی نسخه ای بوده است که کاری صحیح شده و نیازی از نظر هم آهنگ بودن بهر بیست و هشت نیست ولی نام روزها و تعیین ساعات در آن دو نسخه نیز دیده نمی شود شاید ابوریحان می خواسته همه آنها را بیابد که توفیق حاصل نگشته .

ما به وعده خود وفا کردیم و آنچه را از شهر یهود و سالیان و ادوار این سالها و شناسایی اوائل و احوال آنها بود همه را با افزودن ملاحظاتی بیان کردیم و دیگر جای خلاف نماند و راه شناسایی تاریخ آدم را که تاریخ توفان بر رأی یهود مبنی بر آنست و با کم کردن هزار و ششصد و پنجاه و شش سال تام بدست می آید، نیز آموختیم و اکنون باید دید که این احوال در سالها و ماههای غیر از یهود چگونه است .

گوییم : هر گاه بخواهیم اوائل سالهای مبنی بر تاریخ توفان را برابر رأی ابومعشر بدست آریم سالهای تمام تاریخ توفان را می گیریم و همواره عدد پنج را بر آن افزوده و مجموع را بدل به هفته می سازیم و آنچه باقی ماند علامت اول توت است یعنی آن روز از هفته بدست آمده و اگر مقصود بدست آوردن آغاز ماهها باشد بر روز اول سال برای هر ماه تام که بیش از مطلوب ما منقضی شده عدد دو را می افزاییم و مجموع را بدل به هفته می کنیم و هر چه باقی ماند علامت آغاز آن ماه است .

اگر همین مقصود را در تاریخ فیلسف بخواهیم کار سابق را بعینه تکرار می کنیم جز اینکه بر سالهای تام بختنصر همواره باید عدد چهار را افزود و بر سالهای فیلسف عدد یک را .

اگر همین مقصود را در تاریخ اسکندری بنا بر روش سریانیان بخواهیم با اندازه ربع آن بر آن می افزاییم و همواره بر مجموع  $۲\frac{1}{۴}$  می افزاییم و اگر از کسور چهار یکها يك روز باقی ماند آنرا به روزها ملحق می سازیم و آنچه روز تام کم آمده توجه نمی کنیم و نیز هر چه که باقی ماند در حساب نمی آوریم سپس اعداد صحاح را بدل به هفته می کنیم علامت تشرین اول بدست می آید و اگر مقصود دانستن آغاز ماهها باشد بر علامت سال برای هر شهر تامی که پیش از آن گذشته سه روز می افزاییم در صورتیکه آن ماه سی و یک روز باشد و گرنه دوروز در حالی که ماه سی روز است و مجموع را بدل به هفته می کنیم علامت آن ماه بدست می آید و اگر به ماه شباط رسیدیم و سال کبیسه نبود برای آن چیزی در نظر نمی گیریم

ولی اگر سال کبیسه بود يك روز باید در نظر گرفت .

سال کبیسه را اینطور می توان شناخت که بر سالهای تام اسکندر همواره عدد دو را بیفزاییم و مجموع را بدل به هفته کنیم اگر چیزی باقی ماند آن سال کبیسه نیست و اگر نماند سال کبیسه است .

اگر در سالهای اسکندری مانند رومیان عمل کنیم بر سالهای تام آن  $3\frac{1}{4}$  می افزاییم و اعمال قبلی را انجام می دهیم علاوه بر این یونانیان که کانون آخر است بدست می آید و در شناختن آغاز شهر و کبیسه بودن سال کارهای پیشین را بعینه تکرار می کنیم و به آسانی بمطلوب میرسیم . و اگر بخواییم می توانیم سالهای ناقص اسکندری را گرفته و بدل به محازیر خورشیدی کنیم باقیمانده را در سطر عدد از جدول اوائل شهر سریانیان داخل کنیم در مقابل آغاز ماهها و علامات کبائس بدست می آید و جدول اوائل ماههای سریانی و رومی این است .

این قسمت در کتاب پس از کلمه والخییر سطر آخر ص ۲۰۶  
و در ترجمه ص ۲۶۷ پس از این سطر است

«چهار قسمت تقسیم می‌شود چهارصد هزار سال آن زمان صلاح و خیر است»  
و قسمت دوم سیصد هزار سال است که از نخستین قسمت کمی خوبتر است و قسمت  
سوم دویست هزار سال است که از دو قسمت گذشته کمتر خوب است و قسمت چهارم  
صد هزار سال است که زمان شر و فساد میباشد و ما در این بخش اخیر هستیم و در  
کتبی که نزدیک سیصد هجری تألیف گشته چنین آمده که از این بخش ده هزار و  
دویست و چهل سال گذشته است .

برخی از آنان به ابوت آدم اقرار دارند و برخی منکر این امرند و برای  
هر دسته‌ای از بشر یک پدر جدا گانه قائلند و این قوم می‌گویند که اگر همه افراد  
بشر یک پدر داشتند اجسام و اشکال و زبان همه یکی بود .

من این استدلال را نمی‌فهمم زیرا اختلاف اجسام بشر در رنگها و چهره‌ها  
و طبایع و اخلاق، تنها معلول اختلاف نسب نیست بلکه اختلاف اقالیم و اهویه در  
آن مدخلیت دارد و اختلاف لغات از اینجا پیش آمد که بشر به اقوامی و فرقه‌هایی  
تقسیم شده و از هم دور افتادند و هر قومی برای رفع نیازمندی خود به وضع لغاتی  
نیازمند گشتند که مقاصد آنانرا برساند و چون زمان طول کشید اینگونه عبارات  
رو به فزونی گذشت و در یادها بماند و از ترکیب آنها نیز مواضعاتی پیدا شد و  
تحت نظم و قاعده‌ای قرار گرفت .

مردم شمنی و هندیان را در اخبار بودای اول و بودایی که پس از او آمد که  
از پنج سوی وجودش نور می‌درخشید و در هوا راه میرفت که همواره یک وجب تا

زمین فاصله داشت و دیگر اخبار عجیب و اینکه آدمی چگونه بوذاسفی و بودایی<sup>۱</sup> می شود که از ولادت و مرگ، که مقصود آنان تناسخ است، رهایی یابد آرا و احوالی است که شنونده را مبہوت می کند.

به گمان یونانیان زاوس که نسب آنان بدو میرسد واضع قوانین و نوامیس بوده و آن دسته از این قوم که به حدوث عالم گراییده بودند عقیده داشتند که زاوس پدر همه بشر است و آن گروه از یونانیان که به قدم جهان معتقد بودند و حدوث را منکر، بر این رأی گراییدند که هر دفعه که نوع بشر رو به فزونی گذاشتند و زیاد شوند توفان می آید و آنانرا نابود میسازد و سپس باز رو به نشوء می گذارند و یکدیگر را دوست میدارند و باز از راه تناسل کثرت و فزونی می یابند و چون زیاد شدند در آنان بغض و حسد و پیش افتادن در مناصب راه می یابد تا آنکه این کارها سبب بروز فتنه و جنگ و دیگر امور ناخوش آیند میشود و چون ظلم و ستم به برترین حد خود رسید باز توفان پیدا میشود و اوضاع پیشین تجدید می گردد و یونانیان بر این رأی بوده اند که زاوس که وضع نوامیس و قوانین را بدو نسبت می دهند در آخرین توفان پیش از ما، پدر همه بشر است و در کتاب نوامیس افلاطون عباراتی شبیه بلکه مطابق با این عقائد یافت میشود.

۱- باید دانست که این دو لفظ متباین نیستند و بوذاسف همان بوداست و کتاب بوذاسف و بلوهر در فارسی معروف است ولی تاکنون موفق نشده ام که در آن کتاب دقت کنم و به بینم چگونه است.



## زردشت

سپس زردشت<sup>۱</sup> پسر سفید تومان<sup>۲</sup> ظهور کرد و او از مردم آذربایجان بود .  
و از تخمه منوچهر و در شمار اعیان و اشراف خانواده‌های موقان<sup>۳</sup> ظهور او در سال  
سیام از پادشاهی گشتاسب بود و او قبایی پوشیده بود که از جلو و عقب چاک داشت  
و بر خود زناری از لیف بسته بود و نمدی منقوش در بر داشت و کاغذی کهنه با خود  
داشت که بر سینه خویش گذاشته بود .

عقیده زردشتی‌ها این است زردتشت از سقف ایوان در بلخ هنگام نیمروز از  
آسمان بزمین آمد و سقف بر او بشکافت و بر گشتاسب که در خواب نیمروز بود  
زردشت وارد شد و او را به کیش خود و بایمان بخداوند و تسبیح و تقدیس او و به کفر  
به پرستش و اطاعت شیطان و بفرمانبرداری از پادشاهان و اصلاح طبیعت و نکاح انساب  
نزدیک دعوت کرد .

درباره نکاح مادر که به زردشتی‌ها نسبت میدهند از سپهبد مرزبان بن رستم  
شنیدم که زردتشت این عمل را تشریح نکرده و چون گشتاسب خردمندان و  
سالخوردگان و بزرگان کشور خود را برای گفتگو با زردشت در مجلسی گرد آورد  
یکی از پرسشهایی که از زردشت کردند این بود که اگر مردی با مادر خود از میان  
توده و جامعه دور افتاده باشد و دسترسی بزن دیگر نداشته باشد و از انقطاع نسل  
بهراسد چه باید بکند زردشت پاسخ داد در چنین حال رواست که با مادر خود  
نزدیکی کند .

زردشت کتابی آورد که آنرا اوستان ب اوستا نامند و لغت این کتاب بالغات  
همه کتب عالم مخالف است و از ریشه لغات دیگر نیست و برای خود لغتی اصیل  
است و حروف آن از حروف همه لغات زیادتر است و علت اینکه بچنین لغتی این

۱- در همه جای کتاب زرادشت و گاهی هم زرادشت است .

۲- این کلمه بر طبق اوستا تصحیف واژه اسپنتمان است .

۳- این کلمه نیز تصحیف مغان است که مفرد آن مغ باشد و در هندیگ گویند چنانکه

بیرونی در کتاب الهند گوید ویسمون بهامک و مجوس همین کلمه است .

پیغمبر کتاب خود را اختصاص داد این است که علم آن اختصاص باهل يك زبان پیدا نکند .

این کتاب را زردشت در پیشگاه گشتاسب گذاشت و گشتاسب علمای کشور را دعوت کرده بود و زردشت دستور داد که مقداری مس آب کنند سپس روی خود را با آسمان کرده و گفت: خداوند اگر این کتاب از تست و من بفرمان تو آنرا برای این پادشاه آورده ام زیان این مس گداخته را از من دور کن و حاضران را گفت که این مس گداخته را بر من بریزید و آنان چنین کردند زردشت گفته بود و مس مذاب را بر روی شکم و سینه زرتشت ریختند و همه بدن او را فرا گرفت و گلوله های چند بر موهای زردشت از این مس گداخته آویخته گشت و شنیدم که تا هنگامی که ایرانیان پادشاهی داشتند گلوهای نامبرده در گنجینه ملوک ایران وجود داشت .

چون گشتاسب این قضیه را مشاهده کرد به زردشت ایمان آورد و گشتاسب بر این گمان بود که فرشتگان چندی از سوی خدا آمدند و هنگامی که زردشت مشغول دعوت او بود گشتاسب را امر کردند که پان پیغمبر ایمان آر و هفتاد سال گشتاسب مردم را به کیش زردشت دعوت کرد و بقول دیگر چهل و شش سال .

عبرانیان بر این عقیده اند که زردشت از شاگردان الیاس نبی بود و خود او در کتاب موالید گفته که در جوانی در شهر حران نزد البوس حکیم درس میخواند و رومیان گویند که زردشت از اهل موصل بود و مقصد ایشان از کلمه موصل از حدود آذربایجان تا حدود موصل بود .

چنانکه آمونیوس در کتابی که در آراء فلاسفه نوشته می گوید یونانیان درباره زردشت بر این عقیده اند که فیثاغورث را دو شاگرد بود که یکی فلاویوس و دیگری را فیلو کوس می گفتند و فلاویوس بیلااد هند رهسپار شد و بر همین که بر همه بدو منسوبند هفت سال شاگرد وی بود و بر همین آراء فیثاغورث را بیاموخت و چون

فلایوس مرد برهمن عقاید خود را بر وفق آراء فیثارغوس ترتیب داد و فیلو کوس بیابلی رفت و وارتوش که به زردشت پسر پور گشسب و مشهور به سفید تومان است نزد او شاگردی کرد و زردشت عقاید خود را از فیلو کوس یاد گرفت و پس از مرگ فیلو کوس زردشت به کوه سبلان رفت و چندین سال در آنجا بماند و اوستا را در آن کوه تکمیل کرد .

حق این است که زردشت آذربایجانی بود زیرا در کتاب موالید می گوید که با پدر خود به حران آمد و شد می کرد و آلبوس حکیم را ملاقات کرد و از او استفاده نمود .

در کتابهای تاریخ ذکر کرده اند که در آخر پادشاهی شاپور ذی الاکتاف گروهی بوجود آمدند که با کیش زردشتی مخالفت نمودند و آذرباد مارسپند که از خاندان دوسر پسر منوچهر بود با آن گروه بحث کرده و بر آنان چیره شد و خواست که آیتی بآنان نشان دهد این بود که امر کرد مس را بگدازند و برسینه او ریزند و چون مس گذاخته بر او ریختند زیان از این کار ندهد و شاپور از آن وقت اولاد او را با اولاد زرتشت موبد موبدان گردانید و زردشتیان جز به کسی که بایمان و دین او مطمئن باشند اجازه نمی دهند که کتاب اوستا را بخواند و شخصی که در مذهب زردشت عالم به اوستا شود باید علمای دین کاغذی بنویسند و بدست او بدهند که چنین اجازه ای بدو داده شده که اگر کسی بر او ایراد کرد کاغذ را بجهت احتجاج ارائه دهد .

اوستا را در خزانه دارا بن دارا پادشاه ایران نسخه ای بود طلاکاری شده که در دوازده جلد گاو نوشته شده بود و چون اسکندر آتشکده فارس را ویران کرد این نسخه را نیز بسوزانید و هر بدان را از دم شمشیر گذرانید و از آن وقت اوستا معدوم شد و باندازه سه خمس آن بکلی از دست رفت و در اصل سی نساک بود و باقیمانده آن اکنون در دست زردشتیان است که باندازه دوازده نساک است و نساک پاره ای از قطعات اوستا را گویند چنانکه پاره ای از قرآن را اسباع گوئیم .

برخی از پیروان علم نجوم به بطلان پیغمبری زردشت و پاره‌ای از افرادی که پس از او آمدند استدلال می‌کنند باین بیان که هر موضوع که عرض آن بیش از سی و سه درجه باشد نمی‌تواند از آنجا پیغمبری بیرون آید زیرا کواکب سیار هرگز مسامت رأس ساکنان این موضع نیست چه ، این عدد مجموع میل کلی با عرض زهره است که از همه سیارات عرضش بیشتر است و این استدلال هرچند با واقع و حقیقت مطابق باشد ضعیف است .

بشتاسب را وزیری بود که به زردشت ایمان آورده اورا پیروی کرد و جاماسب کتابی دارد که در آن آمده پس از هزار و پانصد سال که از تاریخ زردشت گذشت دوباره سلطنت به ایرانیان میرسد و به رأی آنان که در تواریخ دقت نظر دارند در هزار و دوست و چهل و دو سال از قیام اسکندر منقضی شد و جز آنچه را که ما بعداً خواهیم گفت به ظهور نه پیوست ولی این مدت بنا بر رأی زردشتیان به انقضا نرسیده چه اقوال و آراء آنان در مدت سلطنت اشکانیان کاملاً با هم مختلف است و بنا بر غقیده ایشان باید زمانی را که جاماسب گفته پانصد سال پس از زوال سلطنت از ایرانیان و کشته شدن یزدگرد پسر شهربار باشد .

هر پیغمبری با رمز ظهور کسی را که پس از اوست اعلام کرده و ما در پیش برخی از این رموز منقول از موسی و مسیح علیهما السلام و دیگر پیغمبرانی که میان این دو بودند بیان کردیم و گفتیم تأویل پنهانی این رموز به پیغمبر ما برمی‌گردد .

آننانکه دعوی پیغمبری را بر خود بسته‌اند از راه تشبه به انبیاء صادق رموزی گفته و برخی با این رموز برگشت دوباره خود را اعلام کردند و برخی دیگر به آمدن کسی که دعاوی آنانرا تقویت کند و دینشان را نصرت دهد اشاره کردند و کمتر قومی یافت می‌شود که دارای رموزی نباشند و خود را با برگشت سلطنت و حکومت دلخوش نسازند چنانکه حمیر با این اشعار که به سردر شهر ظفار مکتوب است چنین کرده‌اند .

لمن ملك ظفار؟ لحمير الاخير  
 لمن ملك ظفار؟ لفرس الاحرار  
 لمن ملك ظفار؟ لحمير البحار .  
 لحمشة الاشرار  
 لمن ملك ظفار؟  
 لقريش التجار

جمعی از دشمنان اسلام چون نتوانستند صریحاً و آشکارا به مخالفت با این دین برخیزند پیامبران را در ظاهر تصدیق کرده ولی در باطن منکر شدند و زمانی که به اصلاح دین می کوشیدند در حقیقت، پی افساد و تخریب آن بوده اند مانند احمد بن طیب سرخسی که مشهورترین افراد زمان خویش در کفر و الحاد بود و کتابی در قرآن نحسین در برجی که جای نحسی آنانست نگاشت و آن برج سرطانست<sup>۱</sup> و قرآن نحسین را در ساعت آخر پنجم روز یکشنبه سوم رمضان شش ماه پیش از اسلام دانست و با دلائلی مربوط به علم احکام نجوم برمبتز<sup>۲</sup> بودن زهره به دولت

۱- منجمان آنجا که از احوال کواکب بحث می کنند زحل و مریخ را نحس دانسته اند و زحل را نحس اکبر و مریخ را نحس اصغر خوانده اند و در آنجا که از خانه و بال ستارگان گفتگو می کنند جدی و دلو را خانه های زحل و حمل و عقرب را خانه های مریخ شمرده اند و سرطان را خانه ماه و اسد را خانه آفتاب دانسته اند و چون مقابل هر کوکبی خانه ی و بال آنست جدی و دلو و بال خانه های نیرین است و برای ن قیاس سرطان که خانه آفتابست برای زحل و مریخ جای نحسی است .

۲- عین عبارت کتاب این است: واستشهد بالدلائل الاحکامیه علی ابتزازیه الزهره بالدولة المنقولة الی العرب» و اگر بخواهیم از نظر لغوی ابتزاز را معنی کنیم ترجمه چنین می شود « با دلائل مربوط به علم احکام نجوم گواه آورد که زهره بردولت منقوله بر عرب چیره می شود» ولی با آنکه متبیر خود جزء اصطلاحات علم احکام نجوم است آنچه در متن کتاب نوشته ام صحیحتر است اکنون برای دانستن این اصطلاح بگفته بیرونی در کتاب تفهیم به قسمت احکام نجوم بنگرید :

«مبتز چیست - مبتز چیره بود و بردو گونه آید یکی مطلق و این آنست که قویترین کوکبی باشد اندر وقت و بسیارترین شهادتها اندر جای خویش بفلک و ستارگان و حالهایی که از افق اوفتد و دیگر گونه مقید بود و این آنست که هم قوی و خوب حال بود و شهادتهای او بریک چیزی باشد از آن چیزها که اندر دوازده خانه اند» .

مجداً بیرونی می گوید :

« و اما مبتز هر خانه ای کوکبی باشد کی شهادتش اندر آن خانه بسیارتر بود پس

منتقل بر عرب گواه آورد و بنا بر حساب او هیجدهمین درجه و بیست و هفتمین دقیقه برج حوت که تا پایان برج یازده درجه و سی دقیقه کم دارد و چون حساب شود ششصد و نود و سه دقیقه میشود و از اینرو حکم کرد که به اندازه دقائق درجات مذکور دولت اسلام پایدار است و از قرآن جمیع حروف مقطعه را که در آغاز سور است مانند الم، المص، الر را بیرون آورده مکررات این حروف را حذف کرد و بقیه را با حساب جمل حساب کرده نیز ششصد و نود و سه سال شد و آنان که امید داشتند دولت و حکومت از عرب بر گردد و کیش اسلام مبدل شود از او پیروی کردند و این مرد در دل و جان مردمان ضعیف النفس و ساده لوح، اوهام با طلهای کاشت و اینگونه مردم نیندیشیدند که عقیده احمد بن طیب عقیده همه منجمان نیست و اگر کار او را درست می دانستند ارساد را ترك کرده یکسره پی کشف رموزی میرفتند که انبیا گفته اند تا جای درجات و دقائق مواضع کواکب را بشناسند و پیغمبر ما مردم را از قیام قیامت ترسانیده و گفته است دین او بر همه دینها چیره می شود و حکومت در عرب تا صبح روز واپسین متصل خواهد ماند و نیز فرموده که او خاتم پیغمبران است .

اگر مقصود از حروف مقطعه این باشد که احمد بن طیب گفته مکرر بودن برخی از این حروف کاری لغو بوده و پیغمبر هنگامی که با احبار و کاهنان یهود

مبتزی او را غلبه بود فاما مبتز مطلق آنست که اندر مولد یا تحویل سالش مستولی باشد به بسیاری شهادتش اندر طالع و خداوندش و اندر پنج هیلاج .

این اصطلاحات همه مربوط با حکام نجوم است که نزد خود بیرونی جزء خرافات بوده و می توانید به بیست باب ملامظفر و بیست فصل خواجه و کتب دیگر مراجعه فرمایید با آنکه در این کارها سودی نیست و مرا امانت در ترجمه به نقل این سخنان واداشته است .

۱- از اینجا دانسته می شود که مردم ایران مانند مسلمانان دیگر عقیده داشته اند خلافت در عرب همواره باقی خواهد ماند و باور نمی کردند روزی این دستگاہ برچیده شود ولی نسبت این سخن به پیغمبر قطعاً اشتباه است و گویا از ناحیه خود خلفا این مطلب تراوش کرده و بقای اسلام غیر از بقای حکومت و سلطنت عرب است و حساب اسلام غیر از حساب عرب است .

مانند کعب بن اشرف، حی بن اخطب، ابن یاسر، ابن ابی الحقیق، کنانه بن ربیع، رفاعه بن زید بن تابوت، ابن صوریاً مواجه شد و از او می پرسیدند که بر تو چه آیه ای نازل شده و اوالم را می خواند باید بگویند مدت دین تو هفتاد و یکسال است و در این هنگام پیغمبر باید بگوید جز این چیز دیگر هم بر من نازل شده و حروف مقطعه دیگر را بخواند و در این موقع علمای یهود از نزد او برخیزند و بروند و بگویند کار تو بر ما مشکل است. و هیچگاه پیغمبر حروف مکرر از حروف مقطعه را حذف نکرد.

کاش می دانستم سرخسی که کتب و مقالاتی در باز کردن مشت حیلله گران نوشته و مقصودش پیغمبران است چگونه به آیات قرآن استشهاد می کند و او در نوشته های خود انبیا را مسخره کرده و به اوصافی آنانرا توصیف کرده که بری از آنند و لایحیق المکر السئی الابهله.

اگر برخی از یاوران و ناصران سرخسی که مدافعان اویند می گویند مقصود این نبوده که دین اسلام سپری می شود بلکه سرخسی می خواسته مارا از قیام قیامت و آمدن ساعت بیا گاهاند این دسته باید بدانند که سخنی می گویند که قرآن خلافش را فرموده آنجا که می گوید «یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها فیمانت عن ذکرها قل انما علمها عند ربی لایجلیمها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات والارض لایاتیکم الا بغتته یسئلونک کانک حفی عنها قل انما علمها عندالله ولکن اکثر الناس لایعلمون» و نیز پیغمبر فرموده این موضوع را کسی که از او می پرسند از پرسنده عالمتر نیست پس دیگر کدام نص از اینها که گفته شد برای قطع اطماع باحثان این مطلب بلیغتر و فصیحتر است.

با آنکه به عقیده منجمان تدابیر ستارگان با رسیدن به آخر حوت منقطع نمی شود چنانکه غلبه اسکندر بر ایران هنگامی بود که قسمت به اول حوت که حد زهره است رسیده بود و برای هر برجی هزار سال است و نیز اردشیر پسر بابک وقتی قیام کرد که قسمت از حد زهره به حد مشتری رسیده بود و این کو کب دلیل

عراق و مشرق است و نیز غلبه عرب بر عجم هنگامی بود که قسمت به شرف زهره رسیده بود که بیست و هفتمین درجه حوت بود و حکومت در آنان به اندازه مدت تدبیر این ستاره در برج خود بود و چون قسمت به حد مشتری از برج حمل رسید ابو مسلم با سیاهپوشان از مردم خراسان ظهور کرد سپس چون ابتزاز به حد زهره منتقل شد آغاز دولت دیالمه و سلطنت آل بویه رسید و تدابیر به رسیدن زهره به آخر برج حوت منتقل نشد. این بود عقیده منجمان ولی این مرد نادان احمد بن طیب سرخسی از شنیدن آواز خود، خویش را به کری زده و هر چه دلش خواسته گفته و گفته اند وقتی که شرم و حیا نداری هر چه میخواهی بگویی .

شگفتتر از همه آنکه دقایق را سرخسی دلیل شماره سالها دانسته و حال آنکه منجمان درجات را دلیل بر این میدانند و نیز این اعداد با مواضعه و قرارداد به هر کسری که برسند رسیده اند و اگر به تجنیس اعداد صحاح با کسور آن اکتفا کند چه فرقی است میان او و آنکس که دقایق را از راه تقسیم باقیمانده کسور همینطور علی التوالی پایین تر میبرد تا بالانهایه برسد تا عدد مقصود را بزرگی جلوه دهد یا چه فرقی است میان او و کسی که همان حروف مقطعه را حساب می کند و مکررات آنرا حذف نمی کند .

۱- مقصود این است که تقسیم دایره به سیصد و شصت درجه و بعداً درجات به دقایق الخ امری الزامی نیست چنانکه امروز در مثلثات علاوه بر تقسیم فوق محیط دایره را دوپی رادیان و چهارصد گراد می خوانند و برای تبدیل هر يك بدیگری فرمولی مذکور است .



این قسمت در کتاب صفحه ۲۰۹ سطر ۱۷ پس از و امر بدفعها و  
در ترجمه ص ۲۷۱ سطر ۱۳ پس از این قسمت:

« در اختیار مزدك گذاشت » انوشیروان نزد مزدك رفت و با او سخن گفت  
و بسیار زاری کرد و پایش را بوسید تا منتهی بر او گذاشته دست از مادرش کشید .  
پس از اینکه انوشیروان به شاهی رسید نخست کارش آن بود که مزدك و  
مزد کیانرا هر چه توانست گرفت و آنانرا در گودالهایی چال کرده و در حالی که  
سرهاشان افتاده بود و به پشت خوابیده بودند مردند. و دیگر پیروان او را از بزرگان  
و خانواده‌ها امر کرد که از کیش مزدك دست بکشید و هر کس که چنین کرد رهایی  
یافت و گرنه کشته شد و انوشیروان همواره می گفت هنوز بوی گند جوراب مزدك  
که پایش را بوسیدم در بینی‌ام مانده است .

از پیروان مزدك جمعی مانده‌اند که به مزد کیه و خرم‌دینیه معروفند برای نسبتی  
که به دین خود دارند و نیز آنانرا برای پیروی از زند که به معنای تفسیر نزد  
آنان است زنادقه نیز گویند و پازند فرقی با زند آن است که زند تفسیر و پا زند  
به معنای تأویل است .

مانویان را نیز مجازاً زنادقه می گویند و فرقه باطنیه را در اسلام نیز چنین  
می نامند زیرا این دو دسته در توصیف خداوند به صفاتی و در تأویل ظواهر به مزد کیه  
شبهه و مانند می باشند.

برای تمام نامهایی که اقوامی بدان نامیده شده‌اند معانی بی موجود است که  
این نامها از آن بیرون آمده هر چند بطور کمال و تمام ما آنرا ندانیم . مانند یهود  
که می گویند این اسم از « اناهدنا اليك » یعنی ما راهنمایی و هدایت ترا

پیروی کردیم، مشتق است که بعداً کلمه صرف شد و نیز گفتند فرموده دیگر خداوند «کونوا هوداً» دلیل است که یهود از هاد یهود فیهوائند و هود مشتق است ولی این سخنان باطل است و این رسم منسوب به یهودا بن یعقوب علیه السلام است زیرا سلطنت یهود در خانواده او ماند و ذال غیر معجمه به دال مبدل شد.

نیز مانند نصاری که گفته اند از نصر مشتق است چنانکه در قرآن آمده «من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله» این اشتقاق هم نادرست میباشد و نصاری منسوب به قریه ناصره هستند که مسیح در آنجا اقامت گزید و بدانجا منسوب می شد چنانکه می گفتند ایشوع نصاری.

نیز مانند مجوس که گفته اند از نجاست مشتق است و مثل این است که کلمه نجوس بوده و نون چنانکه در غیم و غین و ابم و ابن به میم تبدیل میشود در اینجا نیز تبدیل شده.

حمزة بن حسن اصفهانی منکر این سخن است و گفته است نجوس کلمه ای معرب است از اسم سریانی که مکوش باشد و نبطی ها پادشان ایران را مکوش می خواندند و معنی کلمه این است که آنان از احوال مملکتها و کشورهای خود در جستجو بودند چنانکه کا کوش در سریانی به معنای جاسوس است.

نیز مانند فرس که در نسبت به فارس بن یهودا بن یعقوب چنین گفته شده و برخی دیگر گفتند وجه این نامگذاری آنست که آنان به بلاد فارس آمده و در آنجا ساکن شدند.

نیز مانند سریانیان که به سورستان که سواد عراق و بلاد شام باشد منسوبند و برخی گفته اند که سورستان بلد و شهری و قسمتی از خوزستان است و این سخن دور از صواب نیست ولی هنگامی که هرقل امپراطور رم هنگامی که از انطاکیه به قسطنطنیه می گریخت روی خود را به شام کرده و گفت سلام بر تو ای سوریه و این سلام، تودیع و خدا حافظی کسی با تست که دیگر به تو باز نمی گردد پس گفتار قیصر رم دلیل بر آن است که سورستان شام است.

نیز مانند عبرانیان که به شطی که به دریای میریزد و عبر نام دارد منسوبند و جمیع نامهایی که اقوام و فرق مختلف بدان موسومند چنین است .  
 به عقیده مزدکیه هیچ زمانی از پیغمبری تهی نیست و پیامبران پشت سرهم مبعوث می گردند .

شرح حال مسیلمه  
 سپس در آخر سال دهم هجری مسیلمه بن حبیب در  
 خاک یمامه ظهور کرد و در بنی حنیفه دعوی  
 پیغمبری کرد و سخنانی احمقانه می گفت بدین گمان که وحی است و نامه ای به  
 پیغمبر ما ص نوشت بدین مضمون از مسیلمه رسول الله به محمد .

۱ - اشتقاق عبرانی برای عبور از نهر فرات است و عبر نام شطی دیده نشده .

این قسمت در کتاب مربوط به صفحه ۲۱۴ سطر ۱۰ پس از رفض شرائع است و در ترجمه صفحه ۴۷۸ سطر ۸ پس از این عبارت است :

« در ابطال مذاهب نگاشت که نام آن حاسه

### ابن ابی العزاقر

سادسه است» پس از این دسته ، مردی که ابن

ابی العزاقر نامیده شده ظهور کرد و او محمد بن علی شلمغانی است و ادعا کرد که روح المقدس در او حلول کرده و کتابی بنام حاسه سادسه در بطلان شرایع و مذاهب نگاشت و روا دانست که هر فاضلی نسبت به مفضول بر خویشتن عملی زشت انجام دهد از اینرو جمعی از او باش به گرد او جمع آمدند و پرده نشینان خود را بر او مباح گردانیدند تا از راه نزدیک شدن به آنان ، زنان را متبرک گردانند .

امیر المؤمنین الراضی بالله به جستجوی او پرداخته و در سال سیصد و بیست و دو با او و جمعی از سران این فرقه مانند حسین بن قاسم بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب و ابی عون ابراهیم بن محمد بن احمد ابن ابی النجم دست یافت با نامه‌هایی که با او نوشته می‌شد و در آن ابی ابی العزاقر را رب و مولی خطاب می‌کردند و در این نامه‌ها او را به توانایی بر هر چه بخواهد توصیف کرده بودند و از پیشگاه او طلب رحمت و اصلاح کارهای خود را می‌خواستند و حسین مذکور به مرزوق الثلاج و اباعون پیش گفته شده به بشری نامیده شده بودند و اینان به صحت این نامه‌ها اقرار و اعتراف کردند و ابن ابی العزاقر ادعا کرد که پیروان خود را از این دعاها و نیایش‌ها منع می‌کرد و حسین بن قاسم را خلیفه امر کرد که از پیشرو خود تبری جوید و او را تحقیر کند و شخص مذکور دوان دوان به سوی ابن ابی العزاقر رفت و چند سیلی به گونه‌های او نواخت ولی اباعون را که خلیفه نیز چنین امر

کرده بود از فرمانبرداری سرپیچید و چون دیگر چاره‌ای نیافت دست خود را به سوی ریش‌ابی العزاقر از راه تعظیم و توقیر گرفتن و خار و خاشاک از آن دراز کرده و دستش به لرزه در آمد و گفت مولای من مولای من ! در حالی که رهبر و رهنمای او از او بیزاری می‌جست و گفته‌هایش را تکذیب می‌کرد .

سپس ابن‌ابی‌العزاقر خواستار مباحله شد<sup>۱</sup> که اگر تا سه روز به دشمنان خود بلایی از آسمان نازل نشود خونش حلال باشد .

الراضی بالله از فقیهان و قاضیان چگونگی رفتاری را که باید با او بشود پرسید و آنان رأی دادند که باید او را کشت و روی زمین را از این لوث و پلیدی پاک کرد این بود که ابن‌ابی‌العزاقر را با ابوعون در کنار بغداد نخست بدار آویختند سپس پایین آورده سرشان را بریده و برنیزه کردند و کالبد ایشانرا سوزاندند و بحمدالله و منته دعاوی آنان به رسوایی کشید .

طیلسان ذیل دوری میان تواریخ متنبئین را با سالهای خورشیدی به طریق تصحیح شده از روی کتاب شاپورگان و غیره دربر دارد و چون يك کدام شناخته شود دیگران نیز شناخته می‌گردند و به تفصیل آنان را یاد آور شدیم و جز افراد مشهور از این دسته را که دارای آثاری بودند و امتی باقی گذاشته که به ایشان تاریخ می‌گذارند ذکر نکردیم و ما به خواست خدا مطلب را استیفا کرده و تاحدی که کافی باشد رسیدیم و طیلسان این است .

۱ - نخست مرتبه کلمه مباحله را در قرآن می‌بینیم که پیغمبر گرامی ما با مسیحیان حاضر شد که مباحله کند یعنی هر کدام دیگری را نفرین کنند و از درگاه خداوند خصم خود را چاره‌جویی کند ولی ترسایان نپذیرفتند .

این قسمت مربوط به صفحه ۲۱۵ کتاب است که پس از عنوان فصل از سطر اول افتاده است و با گذاشتن يك ستاره زاخائو به افتادگی توجه کرده و بعداً جزء ساقطات یافت شده و در ترجمه صفحه ۲۷۹ سطر اول پس از تیترا فصل نهم است

«و جام را میان اصحاب» ما چون اموری را که به ماهها و سالها پیوست می-گردد بیان کردیم اکنون باید برگردیم و پرسشی را که از ما شده پاسخ گوئیم تا با رسیدن به جواب و بدست آوردن مطلوب تشنگی پرسنده فرو نشیند. این است که به روزهای معروف و معلومی که در ماههای پارسی است آغاز کرده و یکسره آنچه را که در زیجها نگاشته اند کنار می گذاریم زیرا نویسندگان این دفاتر را توجه و عنایتی باین ایام نبوده و در اکثر این کتب به نقل از نسخی فاسد که بیشتر آنها ساختگی است کفایت شده ولی ما آنچه را که از ناحیه خود زردشتیان بدست آورده ایم که برای اعتقاد دینی توجهی خاص و عنایتی مخصوص بدین روزها داشته اند در اینجا نقل می کنیم .

در کتب رادویه بن شاهویه و خورشید بن زیار موبد اصفهان و محمد بن بهرام بن مطیار مطالبی در این بحث یافتیم که مرا از دیگر مراجع بی نیاز کرده و آنها را در اینجا باز گومی کنم و باهم آنها را بهم می آمیزم و بیاری خداوند می گوئیم :

ایرانیان وقتی که سالهای خود را کیسه می کردند فصول چهار گانه را با ماههای خود علامت می گذاشتند زیرا این دو بهم نزدیک بودند و فروردین ماه اول تابستان و تیر ماه اول پاییز و مهر ماه اول زمستان و دی ماه اول بهار بود و روزهایی خاص در این فصول داشتند که بر حسب فصول چهار گانه بکار می بستند و چون کیسه اهما شد اوقات آنها بهم خورد .

برخی از این ایام مربوط به امور دنیوی است و پاره‌یی مربوط به امور دینی  
 اما امور دنیوی اعیاد مقدسی است و روزهایی بزرگ که پادشاهان و بزرگان دین  
 آنها را وضع کرده تا موجب شادمانی و فرح به وسیله کسب حمد و ثنا و دوستی و  
 دعای خیر مردم شوند و برای توده مردم رسومی قرار دادند که آنان نیز بتوانند در  
 در چنین سروری شرکت کنند و طاعت و خدمتگزاری خود را نسبت به پادشاهان  
 اظهار کنند و این عیدها یکی از اسبابی است که تنگی روزی فقرا را بیک زندگانی  
 فراخ مبدل می‌سازد و آرزوهای نیازمندان را برمی‌آورد و آنانرا که نزدیک به هلاک  
 رسیده و در گرداب بلا افتاده‌اند رهایی می‌بخشد و سنت‌ها و آیین‌هایی برای  
 این ایام وضع کرده بودند که به‌خلف از سلف ارث رسیده بود و بدان تبرک و تیمن  
 می‌جستند .

اما ایام دینی را دین‌آوران و شارعان آنان از پیشوایان مذهبی و فقیهان و  
 دینداران برای آنان وضع کردند و مقصود از وضع این ایام و انجام سنن آن نیز  
 مانند مقصود و غایت از وضع روزهای مربوط به امور دنیوی بود جز اینکه در این  
 روزها اجر و ثواب اخروی نیز ملحوظ بود .

ما آنچه را که از هر دو نوع در شهر ایشان است در اینجا می‌آوریم و به  
 اولین ماه پارسیان آغاز می‌کنیم که فروردین ماه است .

نخستین روز آن روز نوروز است که اولین  
**فروردین ماه**

روز سال نو است و نام پارسی آن بیان‌کننده

این معنی است و این روز با دخول آفتاب به برج سرطان طبق زیج‌های آنان هنگامی  
 که سالها را کبیسه می‌کردند مطابق بود سپس در ایام بهار این روز پس از تأخیر  
 از موضع خود سرگردان شد و در مکانی قرار گرفت که سال همه این احوال را از  
 نزول باران و برآمدن شکوفه‌ها و برگ آوردن درختان تا هنگام رسیدن میوه‌ها  
 و تمایل حیوانات به تناسل و آغاز نو تا تکامل و ذبول طی کند این بود که نوروز  
 را دلیل پیدایش و آفرینش جهان دانستند و گفته‌اند در این روز بود که خداوند

افلاك را پس از آنکه مدتی ساکن بودند به گردش در آورد و ستارگان را پس از چندی توقف گردانید و آفتاب را برای آنکه اجزای زمان از سال و ماه و روزبان شناخته شود آفرید پس از آنکه این امر پنهان بود و آغاز شمارش از این روز شد و گفته‌اند خداوند عالم سفلی را در این روز آفرید و کیومرث در این روز به شاهی رسید و این روز جشن او بود که به معنای عید اوست و نیز گفته‌اند خداوند در این روز خلق را آفرید و این روز و مهرگان تعیین کننده زمان هستند چنانکه ماه و آفتاب فلك را تعیین می‌کنند .

عبدالصمد بن علی در روایتی که به جد خود ابن عباس آنرا میرساند نقل می‌کند که در نوروز جامی سیمین که پراز حلوا بود برای پیغمبر هدیه آوردند و آن حضرت پرسید که این چیست ؟ گفتند امروز روز نوروز است پرسید که نوروز چیست ؟ گفتند عید بزرگ ایرانیان است فرمود آری در این روز بود که خداوند عسکره را زنده کرد پرسیدند عسکره چیست فرمود عسکره هزاران مردمی بودند که از ترس مرگ ترك دیار کرده و سر به بیابان نهادند و خداوند بآنان گفت بمیرید و مردند سپس آنانرا زنده کرد و ابرها را امر فرمود که به آنان بیارد از اینروست که پاشیدن آب در این روز رسم شده سپس از آن حلوا تناول کرد و جام را .



این قسمت مربوط به صفحه ۲۴۶ و سطر ۱۸ پس از «مره» و در ترجمه مربوط به صفحه ۲۹۷ و سطر ۹ پیش از تبخیر می کنند می باشد

[سپس این گاو نر از چشم پنهان می شود و تا سال دیگر همانوقت دیده نمی گردد و در این روز با نوشیدن شیر گاو تبرک می جویند و اصحاب نیرنگ گویند هر کسی صبحگاه این روز پیش از آنکه سخن گوید يك به چاشت بخورد و ترنجبی بپوید آن سال را به خوشی و فراوانی خواهد گذراند و از قحط و بیچارگی و بدبختی در امان خواهد ماند .

بابلی گوید : برخی از ایرانیان این روز را شوم می دانند و می گویند این روز را جنیان عید می گیرند زیرا که از مرگ جم به دست بیوراسب و چیره گشتن شیاطین بر مردم و خانه آنان و انزال بلا به آدمیان شاد گشتند و مردم کوشیدند که خود را از شیاطین در امان نگاه دارند این بود دسته هایی از خویش را مأمور ساختند که خداوند را یاد کرده و بر صاحبان این خانه ها ثنا بخوانند و آن شب را خواب نرفتند از اینجاست که زدن در خانه ها و آواز خواندن برای صاحبان خانه ها از آن عهد یادگار مانده است .

بابلی گوید : علمای ایران گفته اند که جم کالیلی ؟ را به صورت انسان دید که رنگارنگ بوده با زیباترین چهره و بر گاو سپیدی سوار و در دست دسته ای سوسن داشت که می بوید و گاو او از هفت گوهر که عبارتند از زر ، سیم ، مس ، قلع ، آهن ، سرب مرکب بوده آن سوار نام مردم را آورده و صفات آنان را یاد کرده و از فروغ خویش بر صاحبان آن نامها تقسیم می کرد و نور و روشنی او رو به کاهش می گذاشت . جم او را گفت ای زیباروی رنگارنگ و رنگ آمیز تو کیستی ؟

آن سوار گفت من بخت هستم. جم گفت از اینکه میروی و می آیی و سخن می گویی چه مقصود داری گفت من در این کار بخت و اقبال را میان مردم تقسیم می کنم جم گفت این سیم و زر را به کدام شخص می دهی گفت بهر کس که خود سیم و زر دارد! جم گفت در چه وقت بیش از هر زمان در جهان خواستگاری روی دهد گفت هنگامی که برج ثور میان آسمان باشد سپس این سوار از نظر پنهان گشت.

من بر این سر بودم که تا هنگامی که در نقل ماههای پارس می هستم تنها به حکایت آن پردازم و از نزد خویش چیزی بر آن نیفزایم و چون کذب و محالات و آراء رکیک بسیار در آنها راه یافته اگر در جای خود دم از تصحیح این اقوال فرو بندم ترك نصیحت کرده ام از اینرو می گویم بخت و اقبال را در جهان اوقاتی خاص است که شخص بآن نائل می گردد و امید می رود که دعاها در آن هنگام به اجابت رسد و دعا با عزمی صحیح و اعتقادی قوی و تو کلی راست مستجاب می شود چنانکه در انجیل آمده بحق با شما می گویم اگر در شما ایمان باشد شك مکنید که اگر باین کوه بگویید پیش آ او نیاید.

تردید نیست که خداوند و آنانکه از ملائکه و ارواح پاک و کواکب مسخره<sup>۲</sup> واسطه میان ما و اویند عنایتی به اصلاح حال ما دارند و منتظر توبه و دعای ما هستند و از شگفت آورین چیزی که در این مبحث است این میباشد که دریانوردان از بازارگانان نقل می کنند که تیری بر دکل کشتی می بندند و پیکان آن تیر باید

---

۱- «بشما می گویم اگر ایمان بقدر دانه خردلی میداشتید بدین کوه می گفتید از اینجا بدانجا منتقل شو البته منتقل میشد و هیچ امری بر شما محال نبود» مجدداً در انجیل دیگر آمده « زیرا که هر آینه شما می گویم هر که بدین کوه گوید منتقل شو بدریا افکنده شو و در دل خود شك نداشته باشد یقین دارد آنچه گوید می شود هر آینه هر آنچه گوید بدو عطا می شود».

۲- این عقیده که کواکب مسخره واسطه میان ما و خداوند میباشند عقیده ای خرافی از علم تنجیم است و یادگار ستاره پرستان (صابئین) و با آنکه بیرونی مردی عالم است گاهی از تأثیر عصر خویش خالی نیست.

سر به بالا باشد و چون بادهای طوفانی وزیدن گرفت و باران و امواج زیاد شد ، به قسمی که کشتی در ورطه هلاک افتاد دست به دعا برداشته واشگک می ریزند و می- خواهند بارهای خود را برای سبک گشتن کشتی به دریا بریزند و در چنین حالی- غم انگیز می نگرند که از دور اشیایی همچون کواکب درخشان به چشم می خورد که هر يك به اندازه ی فیلی است و با دیدن این موجودات خود را از غرق شدن ایمن می یابند و یکدیگر را به سلامتی مژده می دهند .

هر چند دریا بحرانی و موج را باشد و بسا روی می دهد که در يك شب سه تا چهار مرتبه آنها را می بینند و در آسمان ابر از آسمان صاف و در پاره ای از دریا از پاره های دیگر بیشتر به چشم می خورد و جالینوس فاضل و جمعی دیگر از مردم متفحص این حکایات را تصدیق می کنند و اگر هنگام دعا به اشکال کواکب استعانت جسته شود و به صحرا رفته شود و آوازه ها بلند گردد و قلوب از هموم دنیوی فارغ شود استجابت دعا قویتر می گردد و قدمای یونانیان وقتی می خواستند دعا کنند وقتی می را می گزیدند که مشتری در وسط السماء باشد باراس آن و زهره در طالع باشد و برخی از آنان هنگامی را انتخاب می کردند که یکی از دو کوکب سعد در طالع و دیگری در رابع باشد زیرا یکی از این دو کوکب دلیل عافیت است و دسته ای دیگر یونانیان وقتی را انتخاب می کردند که یکی از این دو کوکب در تاسع باشد زیرا این کار مربوط به دین میباشد و دیگری در رابع پس از آنکه موضعی از فلک با شکلی از خورشید آنرا موافق در آید . دو کوکب نحس با آن دو به معادات بر نخاسته باشد و ماه هم باین دو سعادت بخشد .

اتصال آنها به کواکبی که دعا از جنس آنست اتصالی محمود و قوی و مقبول گرداند .

یعقوب بن اسحاق کندی در رساله ای که بر اوقات دعا مقصور کرده گوید : هر وقت قمر و عطارد با کوکب کف الخضیب در مقارنه باشند و آن سال هزار و سیصد و ده اسکندری در بیست و یک درجه و نصف عشر درجه برج حمل است دعای شخص در باره

بدن و صلاح کالبد شخص مستجاب می گردد و هر وقت که شمس با آنها در حال اقتران در آید دعا برای غنا و طلب شجاعت به اجابت میرسد ولی این دعا در نیمه عمر او قبول در گاه خداوند می گردد اما اگر زحل در اقتران با آنها باشد در حالتی که سعد است دعای داعی از نیمه عمر تا آخر عمر قرین به اجابت است و داعی مسعود و خوشبخت می شود ولی اگر در حالی باشد که زحل منحوس است او فقیر و ناتوان می گردد زیرا برخی از ادعیه معکوس آنچه را خواسته اند می شود و ضدامید و خواهش آنان تحقق می یابد مانند دعای اهل طبرستان که در ایام حسن بن زید علوی که دچار خشکسالی شده بودند .

گروهی سوی کوهساران شدند به فریاد خواهان باران شدند  
هنوز دعا به پایان نرسیده بود که در شهر آتش سوزی افتاد و زبانهای آتش  
به هوا رفت و ابوالعمر در این باره گفته است :

خرجوا یسئلون صوب غمام      فاجیبوا بصیب من حریق  
جائهم ضد ماتمنوه اذجاءت      قلوب محشوة بفسوق

و اگر مشتری مقارن آن شود دعای مظلوم دریاغائه ازستم و ظلم ظالم مستجاب می شود و اگر زهره مقارن آن شود دعای داعی در باره خواستن مال مستجاب می شود لکن عمرش کم میشود و اگر مریخ مقارن گردد داعی در چنین موقعی بر کسی که در باره او دعا می کند ظالم بوده و از اجابت محروم می شود و در باره دیگر عزائم و افسونها و ساختن طلسمات همین دستورها نیز صادق است هر چند همه را نمی توان در این باب بیان کرد.

## بهمن ماه

روز دوم آن روز بهمن عید است که برای توافق دو نام آنرا بهمنجنه نامیده اند و بهمن نام فرشته موکل بر بهائم است که بشر با آنها برای عمارت زمین و رفع حوائج نیازمندند و مردم فارس در دیگ‌هایی از جمیع دانه‌های ما کول با گوشت غذایی می‌پزند و آنرا با شیر خالص می‌خورند و می‌گویند که حافظه را این غذا زیاد می‌کند و این روز را درچیدن گیاهها و کنار رودخانه‌ها و جویها و روغن گرفتن و تهیه بخور و سوزاندنیها خاصیتی مخصوص بدین روز است و بر این گمانند که جاماسب وزیر گشتاسب این کارها را در این روز انجام می‌داد و سود این اشیاء در این روز بیشتر از دیگر روزهاست .

روز پنجم روز اسفندارمذ است که نوسره یعنی سره جدید یا برسره یعنی فوق سره گفته میشود زیرا پنج روز پیش از سده است و آن از بیوراسب به یادگار مانده و روز دهم این برج روز آبان عید است که آنرا سده گویند یعنی صد و آن یادگار اردشیر پسر بابکان است و در علت و سبب این جشن گفته‌اند که هر گاه روزها و شبها را جداگانه بشمارند میان آن و آخر سال عدد صد بدست می‌آید و برخی گویند سبب این است که در این روز زادگان کیومرث، پدر بشر، درست صدتن شدند و یکی از خود را بر همه پادشاه گردانیدند و جمعی بر آنند که اینروز عید هوشنگ پیشدادی است که تاج عالم را بدست آورد و دستهای هم گفته‌اند در این روز جهنم از زمستان به دنیا بیرون می‌آید از اینرو آتش می‌افروزند تا شر آن بر طرف گردد و تبخیر می‌کنند] .

این قسمت در کتاب مربوط به بقیه سطر اول صفحه ۲۲۵ و در ترجمه  
مربوط به صفحه ۲۹۴ سطر نهم است که پیش از واسعد ساعات آن  
پس از قسمت سابق جا دارد :

[جمیع آنچه را که در آن عصر از خوردنی و آشامیدنی و بوییدنی خوب  
بود گرد ایشان فراهم آوردند و علما و ملوک این سنت را حفظ کردند و آن را  
بزرگترین اعیاد سال دانستند و برای اینکه بندگی و چاکری خویش را اظهار  
کرده باشند سه روز هم بر آن افزودند و از روز دیدن آغاز کردند و پادشاهان  
در این روزها تاج خویش را از سر می گرفتند و از تخت به زیر آمده در صف مردم  
می نشستند و جامه‌ی سپید بر تن کرده و کشتیج بر کمر می بستند و به دادخواهی مردم  
می رسیدند و به مصالح کشور می پرداختند .

اولین روز آن روز هرمزاست و این روز سواری

آذرماه

کوسه است<sup>۱</sup> و آن سنتی است مرسوم که مردی

کوسه و خنده آور در این روز بر خری سوار شود و این سنت منحصر به مردم فارس  
است و چون این روز به علت اهمال کبیسه اشتداد سرماست این کوسه پارچه‌هایی  
بر خود پیچیده و جامه‌های کهنه می پوشد تا برای شناخته شدن از جمع مردم علامتی

۱- ابوریحان در کتاب تفهیم گوید : « بر نشستن کوسه چیست : آذرماه بروزگار  
خسروان اول بهار بودست و به نخستین روز از دی از بهر فال مردی بیامدی کوسه بر نشسته  
بر خری (روی یاء در آن زمان دو نقطه می گذاشتند که چنین حرفی امروز در مطابع مانیست)  
و بدست کلاغی گرفته و بیادبیزن بر خویشتن باذ همی زدی و زمستان را وداع همی کرد و  
ز مردمان بدان چیزی یافتی و بزمانه ما به شیراز همین کرده اند بضریت پذیرفته از عامل تا  
هرج ستاند از بام داذ تا نیم روز بضریت دهد و تا نماز دیگر ز بهر خویشتن ستاند و اگر  
از پس نماز دیگر بیابندش سیلی خورد از هر کس .

نقل از تفهیم نسخه موجود در کتابخانه مجلس

باشد و غذاهای گرم و مسخن خورده و آشامیدنی‌های تسخین آور می‌نوشد و تن خویش را با روغن‌هایی که جلوی سرما را بگیرد چرب کرده سپس بادبیزی به دست می‌گیرد و خود را باد می‌زند و مردم باو می‌خندند و بر او آب می‌پاشند و برف و یخ به سوی او پرتاب می‌کنند و او از اعیان و اشراف عطایائی دریافت می‌کند و در عصر ما این رسم در شیراز و برخی دیگر از شهرهای فارس معمول است و او برای این کار باجی هم به حکومت می‌پردازد .

ابوسعید احمد بن محمد بن عبدالجلیل مهندس برای من حکایت کرد که در شیراز دیده است مردی از نگهبانان دولت را که دارای ریش بلندی بود و به دنبال آن کوسه خرسوار روان بود و مقداری گل قرمز با خود داشت که به درهر خانه که چیزی نمی‌دادند از این گل پرتاب می‌کرد این روز را نیز اسال و هاروگان نیز گویند و پادشاهان کیانی آنرا بهار جشن می‌نامیدند و در این روز بود که خبر شایسته رسید و آنها روباهانی بودند بالدار که در عصر پادشاهان کیانی می‌زیستند و سعادت و خوشی روزگار آنان به این روباهان بود که پس از ایشان منقرض شدند و از اینجاست که در این روز نگاه بر روباه را مبارك و فرخنده می‌شمارند .

ممکن است که خواننده شگفت نماید که چگونه روباه بال دارد ولی مرا کسی که به گفته‌های او اطمینان دارم و او ابوالقاسم علی بن احمد طاهری است حکایت کرد که فرماندار اسبیجاب در سال سیصد و هفتاد و ندر برای نوح بن منصور فرمانروای خراسان اسبی شاخدار و روباهی بالدار پیشکش فرستاد و این روباه در پهلوی خود بالی داشت که پرهایی بر آن روییده بود و تا آدهی نزدیک او می‌رفت بالهای خود را بازمی‌کرد و همینکه از او دور می‌شد بالهای خویش را جمع می‌کرد و به پهلوی خویش می‌چسباند و ابوالقاسم نامبرده گفت که او خود این روباه را در قفس دیده است .

این روز نخستین روزی بود که جمشید مروارید را از دریا بیرون آورد و پیش از او کسی مروارید را نمی‌شناخت و این روز به دخول آفتاب در برج حمل نزدیک بوده و مردم آنرا عید می‌گرفتند و شادمانی می‌کردند. برای اینکه زمستان

منقضی شده و زمان بدبختی و سختی سپری گشته و بهار با روائح جان فزا و نسیم بهاری روی آورده و نیز برای اینکه زمان همچون مرده‌ای بود که از نو زنده گشته و در این روز به صحرا بیرون می‌رفتند و به گیاهان نظر می‌افکندند و برای پادشاهان در چنین روزی پیش از غذا روباهی و پس از صرف غذا هدهدی (پوپک) و جوجه‌ای و کره خری و میوه‌هایی که در شاخ گل پدید آمده بود هدیه می‌آوردند. گفته‌اند این روز اولین روزی بود که خداوند خیر و شر را قضای خویش گردانید و بروج را ترتیب داده و آنها را میان کواکب این بروج تقسیم کرد.



قسمت ذیل در کتاب چاپی پیش از صفحه ۳۰۸ و در ترجمه  
پس از جدول صفحه قبل و پیش از صفحه ۴۲۰ قرار دارد

طرز عمل بان از اینقرار است که سالیان ناقصه اسکندر را بگیریم و در دوجا  
قرار دهیم یکی را بر بیست و هشت تقسیم کنیم و خارج قسمت‌ها را کنار بگذاریم  
و باقیمانده را به جیجل شمسی داخل کنیم و به مقصود برسیم و بر قسمت دیگر که  
در جای دیگر نوشته‌ایم عدد دوازده را بیفزاییم مجموع را نوزده نوزده طرح کنیم  
هرچه ماند در جدول جیجل قمر وارد کنیم و مطلوب بدست می‌آید. و پس از آنکه  
این دو باقیمانده را هر یک به جدول خود داخل کردیم در محل التقای خاندی  
مشترک آنها که دو انگشت که در دو سطر به حرکت بود بهم رسید روز اول روزه  
را خواهیم یافت. و اگر با رنگ سیاه باشد آن روز در شباط است و اگر با رنگ  
قرمز، در آذار خواهد بود.

جدولی که خرائیقون نام دارد مبنی بر جیجل کبیر است زیرا در پیش گفتیم  
که در آن جدول فصیح بهمان روزی که در شهر سربانی است و در ایام هفته است  
میرسد و وضع روزه چنانکه بیان شد وابسته به حال فصیح است.

برخی از این دسته بهمان جیجل کوچک قناعت می‌کنند و سالیان ناقص  
اسکندر را می‌گیرند و عدد دوازده را بر آن می‌افزایند و مجموع را نوزده نوزده  
طرح می‌کنند و هرچه را باقی ماند در سطر عدد از جدول روزه داخل می‌کنند و  
آنچه را روبروی آن در جدول است برمی‌گزینند و آن مقدار از آغاز شباط گذشته  
سپس اول شباط را در آن سال و علامت آنرا که در چه روز به هفته افتاده بدست  
می‌آورند اگر با روزه اوسط موافق بود روز دوشنبه است و آن روزه روزه معدل  
است و جدول این است.

این عمل مبنی بر این بود که فصیح آخرین روز روزه باشد و پیدا کردن صوم اوسط با حساب بدین طریق است که سالیان ناقصه اسکندر را بگیریم و همواره عدد دوازده را بآن بیفزاییم و نوزده نوزده طرح کرده باقیمانده را در نوزده ضرب کنیم و عدد هفده را بر مجموع مزبور بیفزاییم سپس آنرا سی سی طرح کنیم آنچه کمتر از سی ماند صوم اوسط همان است .

در پیش گفتیم که فطر نه از فصیح پیش می افتد و نه با آن مطابق است بلکه همواره از آن عقب است بنا بر این رأی، باید صوم معدّل از صوم اوسط همیشه متأخر باشد خواه روز دوشنبه با آن موافق شود یا نشود و از آنجا که این تأخیر از يك هفته متجاوز نیست جز روز دوشنبه میان این دو صوم روزی واسطه نمی شود و بدین سبب با جدول خرائیقون موافق می گردد و اگر این شرط اهمال گردد و مطابق گفتار آنان عمل شود بسا روی می دهد که يك هفته اختلاف پیدا می کند چنانکه در سال هزار و سیصد و یازده اسکندری شد و در آن هنگام خرائیقون روز اول روزه را روز دوم شباط نشان می داد و حال آنکه صوم اوسط در این جدول پنجم شباط بود که با روز دوشنبه متفق میشد. و اگر باندازه يك هفته تفاوت میان این دو جدول کنار گذاشته شود یا يك هفته به عقب افتد با هم مطابق می شوند و حسابهای یهود در اجتماعات و استقبالات با خرائیقون درست درمی آید نه با جدول دیگر. باین بیان که در سال نامبرده اربعه عشر نisan شب شنبه بیست و سوم آذار سریانی در ساعت یازده و دو بیست و یازده حلق اتفاق می افتد پس فصیح روز شنبه می شود و يك روز پیش از شعانین و این کار درست نیست زیرا از شرایط فصیح آنست که دو هفته آخر از هفته های ایام صوم باشد و نیز آن سال بسیط بود و اجتماع آذار یهود در شب پنجشنبه هشتم شباط پس از گذشتن چهار ساعت و صد و دو حلق از ساعت روی می دهد و دوشنبه پیشین بآن نزدیکتر است چه ، میان دوشنبه ها اولین پنجشنبه است و این دوشنبه پنجم شباط است و از حد روزه بیرون نیست و اول حد روزه است و حال آنکه در خرائیقون دوشنبه بعد از آن است که دوازدهم شباط می گردد .

اما حسابهایی که مبنی بر اصولی است که رصد شده ممکن است با کار یهود موافق افتد یا نه و اگر حرکات کواکب طبق آنچه در زمان ما تصحیح شده گردد جای این روزها عوض می شود و با آنچه نزد ما باید باشد اختلاف خواهد یافت . و یهود بیشتر دچار این اختلاف خواهند شد که چون در حساب بسیار دقت می کنند خلل زیادی در کار آنان روی می دهد ولیکن مسیحیان باین دقت زیاد نیاز ندارند زیرا در باره فصیح با آنچه ما گفتیم اکتفا می کنند و از حساب اجتماعات و استقبالات بی نیاز هستند و بسا که جداولی ترتیب می دهند مبنی بر اینکه ماه قمری بیست و نه روز و نیم باشد و ابتدای آن از اول اجتماع مفروض در جیجل کوچک باشد .

ما برای آن دسته از علمای یهود که تحقیق و نظر را خریدار باشند و برای خود تقلید از دیگران را نوعی پستی و خواری بشمارند مطابق حرکات کواکب که در عصر ما بود برای تعیین هر فصیح راهنمایی کردیم و باید که استقبال برج حمل را برای خود اصلی قرار دهند و ایامی را که آفتاب در برج حمل است برای دوران فصیح حدی بشمارند و این استقبال را طوری تر کیب کنند که از دو طرف حد بیرون نرود تا آنکه فصیح بر روز اعتدال بهاری پیش نیفتد و حالت بدرهم جز در برج اعتدال که برج حمل است نباشد .

به عقب برگشت و آنچه را که خود ساخته بود با دست خویش خراب کرد و گمان برد که علم استقبال که موجب فصیح باشد این است که قمر پیش از غروب خورشید طلوع کرده و کمی پس از طلوع خود غروب کند و خصوم ما هنگامی که از حجت باز مانند و درهای استدلال بر آنها بسته شود چنین می کنند و به محالاتی که خلاف عیان است چنگ می زنند و تنزیل حکیم نیز چنین ناطق است :  
« و جحدوا بها و استیقننها انفسهم ظلماً و علواً » و آنچه را این مردم پیاده و منقطع از

۱ - در ساقطات کتاب و دو نسخه عکسی اسلامبول این قسمت متصل بمقابل است و حال آنکه در خلال آن افتادگی بوده و نظیر آن در این کتاب چنانکه در مقدمه گفته ام بسیار است .

علم گفته‌اند با شرایط فصیح موافق نیست زیرا که طلوع ماه پیش از غروب آفتاب و غروب قرص قمر پس از طلوع آن معلول علل دیگری است که یکی آنست در نصف‌اللیل استقبال افتد و دیگری آنست که شب طولانی باشد و سه دیگر آنکه ماه در حرکت مرئی خویش سریع باشد چهار دیگر آنکه ماه در بلدان بسیار شمالی باشد و پنج دیگر آنکه عرض قمر به نسبت به عرض بلد زیادتر باشد و با این اسباب و علل پنجگانه است که اقتراناتی روی می‌دهد که در منتهای غایت خود است و ازدواجاتی اتفاق می‌افتد که در آغازها و انجام‌های خود با یکدیگر متفاوتند. و چون کار بدین منوال شد به وجود این احوال در مدتی که فصیح در آن می‌گردد نیازی نخواهد بود و در هر وقت ممکن است چنین باشد بلکه زمستان اولی از بهار خواهد بود و حال آنکس که بر این عقیده است با این شعر منطبق است :

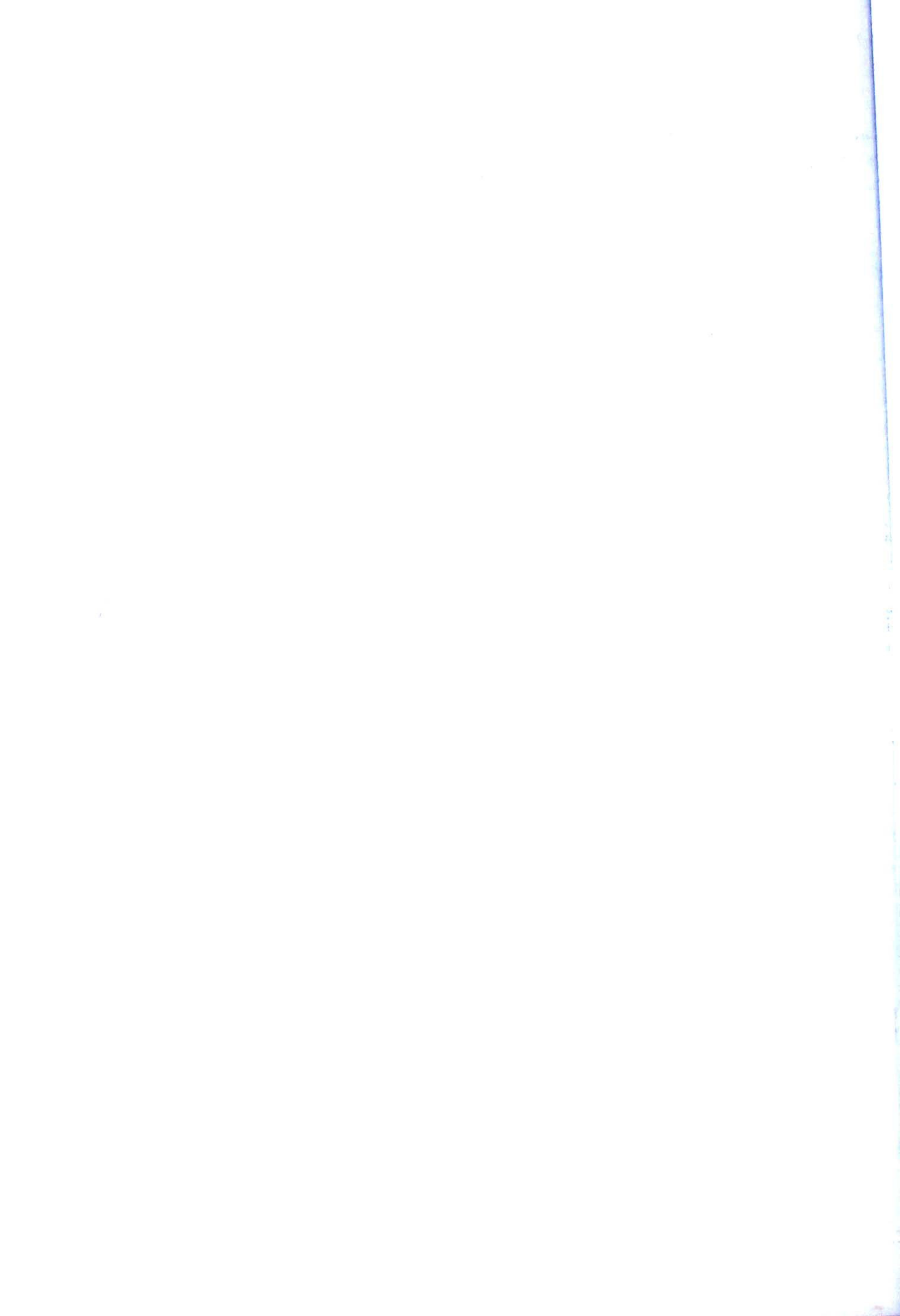
مررت من القطر کی لا ابل      فابصرت نفسی لدی المثعب<sup>۱</sup>

اصحاب جدول مجرد که مسلمانان را سرزنش می‌کردند که اهل کتاب با حساب، شهور خود را استخراج می‌کنند ولی مسلمانان به رؤیت هلال نیازمند می‌باشند کجا هستند تا به بینند که بر امری اجماع کرده‌اند که برخلاف آنچه خود تأسیس کرده و شرط نموده‌اند می‌باشد و گمان می‌بردند که آنها هم در حساب می‌آیند و این جمع باید بدانند که روش صحیح در این کار روش مسلمان است و بس و حق و یقین با اینان [وسوم با اختلاف سالها<sup>۲</sup>] اولکنهم یریدون لیطفئوا نورالله بافواهم و یابی الله الان یتم نوره ولو کره المشرکون .

برای نصاری جدولی موافق خرائقون در شناسایی روزه است ولی بهتر از آن وضع شده و ترکیب آن پیچیده‌تر و عمل به آن ظریفتر است و طریقه عمل بدان

۱- معنای شعر آن است که از باران گریختم تا تر نشوم و به قعر حوض افتادم و مسیو گریپوی فرانسوی نیز هنگامی که دید باران می‌آید برای اینکه لباسهای او تر نشود به رودخانه پرید !

۲- این قسمت که ترجمه « والثالث علی اختلاف السنین » باشد به عقیده حقیر ربطی بمقابل ندارد و باز خلط در نسخه شده .





جدول لمعرفة صوم النصارى

جيجل الشمس	اصل السنة	كبائس الروم	جيجل القمر	الفصح في اي شهر هو من شهور السريانيين	وفي كم هو منه	الانظر الى	صوم السنة المستوية	صوم السنة الكبيسة	عيد القيامة وهو الفطر	عيد السلافا	عيد الفطيقسطى
هـ	هـ	كبيسة	يا	نيسان	د	هـ	هـ	هـ	د	هـ	هـ
د	د		ب	نيسان	ب	و	و	و	د	ب	ب
ج	ج		ج	نيسان	ج	ز	ز	ز	ج	ج	ج
ب	ب	كبيسة	د	آذار	ا	ا	ا	ا	ب	ب	ب
ا	ا		هـ	آذار	هـ	هـ	هـ	هـ	ج	ج	ج
هـ	و		ب	آذار	ب	ب	ب	ب	د	د	د
و	و		ج	آذار	ج	ج	ج	ج	د	د	د
ز	ز	كبيسة	د	آذار	د	د	د	د	هـ	هـ	هـ
ح	ح		هـ	آذار	هـ	هـ	هـ	هـ	و	و	و
ط	د		ب	آذار	ب	ب	ب	ب	ز	ز	ز
ي	هـ		ج	آذار	ج	ج	ج	ج	ح	ح	ح
با	ز	كبيسة	د	آذار	د	د	د	د	ط	ط	ط
بز	ا		ب	نيسان	ب	ب	ب	ب	ي	ي	ي
بج	ب		ج	نيسان	ج	ج	ج	ج	با	با	با
بد	ج		د	نيسان	د	د	د	د	ب	ب	ب
به	د	كبيسة	هـ	نيسان	هـ	هـ	هـ	هـ	ب	ب	ب





از این قرار است که سالهای اسکندر را که ناقصه باشد بدل به جیاجل شمسی کنیم و باقی را نگاه داریم و عدد دوازده را بر آن بیفزاییم و بدل به جیاجل قمری کنیم و باز باقی را نگاه داریم و آنچه در جیاجل قمری است در سطری که مربوط به جیاجل قمری است داخل کنیم و مقابل آنرا از سطرهای هفتگانه خانه‌هایی که در عرض جدول است شمرده با در یادداشتن آنچه از اصل سال محفوظ داشته‌ایم سپس انگشت را در پایین جدول بگذاریم تا به الف مکتوب با رنگ قرمز برسید و در مقابل روزه کبیسه را در صورتی که سال کبیسه باشد یا صوم مستوی را در صورتی که سال نیمه کبیسه باشد خواهیم یافت و نیز به ازاء آن مواقع اعیاد در ماهها پیدا می‌شود و جدول این است .

مثال این مطلب سال غشی ن بعسو اسکندر را که در جیاجل خورشیدی کب باقی مانده و در جیاجل قمری یا واصل سال بوده نظر می‌افکنیم و در مقابل یا در جیاجل قمری از سطرهای هفتگانه که عدد شش را از اول آن بشمریم که مانند عدد اصل سال است به ج میرسیم سپس انگشت خود را در اسفل جدول قرار می‌دهیم تا به الفی که قرمز نوشته شده می‌رسیم و مقابل آن صوم سال مستوی را می‌یابیم زیرا سال کبیسه نیست و صوم در ك از شباط خواهد شد و از خرانیقون پیشین نیز چنین استخراج می‌شود .

چون در این جدول مانند عدد اصل سال را در سطرهای هفتگانه بشمریم و به الفی که قرمز نوشته شده برسیم اگر عامل باین جدول به طرف پایین برود با خرانیقون مسیحیان بیک جا میرسد و اگر آنرا محفوظ نداریم و مقابل آنرا بگیرد با آنچه در صوم اوسط گفتیم موافق می‌شود و يك هفته از آنچه مقتضای خرانیقون بود پیش می‌افتد .

ابو جعفر محمد بن حسین خازن در تفاوت میان رأس و آغاز دوره نوزده تایی یهود و نصاری دچار وهم و خطا گشته و گمان برده که سالهای تاریخ نصاری سه سال پیشتر از همین سالها به عقیده یهود است و براین و هم رأس السنة و آغاز سال اول

تاریخ اسکندر را از پیش از روز خروج بنی اسرائیل از مصر استخراج کرده زیرا مورد اتفاق علماء است که روز خروج از مصر پنجشنبه بوده . و برای ابو جعفر رأس - السنه روز دوشنبه بدست نیامد مگر آنکه سه سال بر سالها افزوده گردد و حال آنکه امر بدینقرار نیست که اومی گوید زیرا برای اختلاف میان یهود و نصاری در تاریخ آدم این اختلاف روی می دهد و گفته ابو جعفر خازن هنگامی درست بود که روز خروج بنی اسرائیل در شهر سریان در دست بود و اگر چنین چیزی در دست بود ما را از امثله زیادی که زده بی نیاز می ساخت .

سپس ابو جعفر خازن برای دانستن صوم اوسط مسیحیان کار شگفت آوری کرده که به روز پنجم کانون آخر که روزه عیدالدنح باشد نظر می کند تا به بیند کدام يك از ماههای عرب است و آنچه را که از شهر قمری تا آن روز از سی و يك روز گذشته کم می کند و مابقی را از آغاز شباط می شمارد و به هر جا رسید روز دوشنبه نزدیکتر که دنبال آن است اول روزه است .

این راه که ابو جعفر خازن رفته مانند راه پیشین که رفته نیست زیرا روزه اوسط همواره باید از صوم معدل پیش افتد و عقب نباشد و حال آنکه بنا بر استخراج او گاهی پیش می افتد نه همواره و چون چنین شد بر کسی که به این جدول عمل کند امر مشتبه می شود و بدین سبب از حقیقت دور می افتد ولی اگر این دانشمند می گفت از هر دو جهت نزدیکترین دوشنبه ای را که در حد صوم باشد بگیریم بدصواب نزدیکتر بود زیرا آنچه برای او استخراج می شود پس از اجتماع معتبر از اول شباط است و در برخی از نسخ تصرف شده یافتیم که او به روز بیستم ماه عربی که پس از ماهی باشد که عید دنح در آن بوده و آن ششمین روز کانون آخر است پس اگر آن روز دوشنبه بود آغاز روزه بود و گرنه دوشنبه پس از آن .

کار مزبور موافق آن نیست که او گفته و از راه صواب به جهاتی دور است یکی آنکه اگر دنح در ماه عربی از اول تا سوم آن باشد اجتماع ماهی که پس از آن است در اوایل شباط می شود و آنرا می توان معتبر دانست و برای بسیاری از

اوقات صلاحیت دارد که صوم در حوالی آن باشد و آن در اوائل ماهی که تالی دنج است خواهد بود نه روز بیستم و نزدیک آن. دیگر آنکه اگر وقوع اجتماع ماه عربی در روز ششم و بیستم امکان داشت و صوم هم همواره مقدم بر اجتماع بود و از آن متأخر نمی گشت دیگر باز گفتن روز بیستم معنایی نداشت بلکه غایت و منتهای تقدم اجتماع مطلوب اگر باروز پنج شنبه متفق میشد پنجم و بیستم ماه عربی بود و چون این قرارداد اصلاح گردد برای روز گارانی صحیح خواهد بود و شرائطی می یافت که گفته شود باید به دنج نظر افکند و دید که در چه روز از ماه عربی واقع می شود اگر در اول تا روز سوم آن بود باید دید روز بیست و نهم آن چه حال دارد اگر دوشنبه بود و میان دنج و آن بیست و هفت روز بود یا بیشتر اول صوم است و اگر دوشنبه نبود دوشنبه دیگری که دنبال آنست خواهد بود و اگر دنج روز سوم از ماه عربی بود تا بیست و سوم آن باید آن ماه را کنار گذاشت و به ماهی که پس از آنست تا روز بیست و پنجم آن نظر کرد اگر با روز دوشنبه موافق شد که اول صوم است و گرنه دوشنبه ای که پس از آن است و اگر از هشتم تا بیستم و تا آخر ماه شد آن ماه را نیز باید کنار نهاد و به ماهی که در پی آنست نظر کرد ولی باید از روز ششم تا بیستم قضیه مزبور روی دهد تا بتوان اول روزه را بدست آورد.

محمد بن عبدالعزیز هاشمی در زیج خود که نامش را کامل نهاده برای شناسایی روزه نصاری این کار را کرده است که اجتماع ماه شباط را باید در نظر داشت و روزهایی که در آن روی داده اگر علامات آن روزها (بجد) که علامت قمر و مریخ و عطارد است روزه نصاری آن دوشنبه ای خواهد بود که پیش از این اجتماع روی داده و اگر روزهایی شد که علامات آن (اهوز) است که مربوط به شمس و مشتری و زهره و زحل است دوشنبه ای خواهد بود که پس از اجتماع است.

عمل مزبور درست است و مبنا و اساس آن همانست که ما در پیش گفتیم ولیك باز باید قائل به تفصیل شد و برخی از روزها را استثنا کرد که اگر اجتماع مذکور روز دوشنبه باشد روز روزه همانست و اگر اجتماع سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه

شد صوم دوشنبه‌ی متقدم است زیرا بآن اجتماع نزدیکتر است و شرط صحت همه این کارها آنست که دوشنبه مزبور در حد روزه باشد و اگر حد صوم مقدم باشد یعنی پیش از دوم شباط باشد باید آن اجتماع را کنار نهاده و هم خود را مصروف به اجتماع دیگری که در اواخر شباط یا اوایل آذار است مصروف سازیم .

در زیج یوسف بن الفضل الیهودی الخیبری می بینیم که او جدولی برای استخراج روزه مسیحیان ساخته که پاره‌ای از خرائیقون و مؤامرات نصاری است که اوسیبیس ساخته و این عالم یهودی بر این گمان بوده که همواره باید عدد دوازده را بر سالهای ناقصه اسکندر افزود و مجموع را نوزده نوزده طرح کرد و باقی را در جیجل قمر در سطر طول داخل کرد و علامت آغاز سال که تشرین اول است در عرض جدول قرار می گیرد و دو انگشت را از طول و عرض جدول حرکت آورد بهر جا رسیدند اول صوم آنجاست و اگر با خط سیاه نوشته شده از شباط است و اگر قرمز رنگ باشد از آذار است و اگر سال کبیسه باشد و اول صوم . با خط قرمز نگاشته شده باشد آنرا کنار می نهیم و بر علامت آغاز سال عدد یک را می افزاییم و کار اول را تکرار می کنیم با همه صحت عمل، عالم مزبور دچار این سهو شده که نیازی به تغییر عمل نداریم و اگر با خط قرمز باشد و بر علامت سال عدد یک را می افزاییم و عمل پیشین را با آن تکرار کنیم در صورتی که دفعه دوم باز مواجه با رنگ قرمز شویم پس به مطلوب دست یافته‌ایم و اگر با خط سیاه باشد باید بر اول روزه عدد یک را افزود و مطلوب بدست می آید و با آنچه در خرائیقون است موافق خواهد بود و آن جدول که ساخته این است .

در پیش بیان کردم که خرائیقون مبنی بر فصیحی است که این قوم استخراج کرده‌اند و اگر صوم اوسط بر اقتضای فصیح یهود استخراج گردد اول حد آن روز بیست و نهم کانون آخر خواهد بود و اسباب و عامل آن با صوم معدل خلاف آنچه می شود که نصاری گویند و ما بر مذهب یهود نیز این عمل را استخراج کردیم تا ناظر در این کتاب عیناً آنچه را ما یافته‌ایم به بینند .

از اینجاست که فصیح برای صوم مؤخر در ششمین هفته است نه اخیر و راه عمل به گفته ما آنست که باید سالهای ناقصه اسکندر را گرفت و در دوجا قرارداد و یک کدام را بیست و هشت بیست و هشت طرح کرد آنچه ماند برای دور شمسی است و از آنچه در مکان دیگر قرار داده ایم همواره عدد دوازده را کم کنیم و نوزده نوزده طرح کنیم آنچه ماند برای دور قمر است و هر یک از باقیماندهها را در جدول مخصوص بخود داخل کرد و در خانه مشترک اول روزه را بر مقتضای فصیح یهود یافت و در مقابل بقیه دور قمر در فوق جدول علامت رأس السنه یهود است که در سال پیش چه روزی بوده و اگر با خط سیاه نگاشته شده باشد در ایلول بوده و اگر قرمز باشد در آب بوده و با این کار موضع فصیح یهود که در دو ماه آذار و نیشان است بدست می آید و صوم اوسط فوق جدول است که اگر سیاه نوشته شده باشد در شباط است و اگر قرمز باشد در آخر کانون آخر خرائیقون مذکور این است .

آن اندازه که از امر روزه مسیحیان و علل استخراج آن گفتگو کردیم کافی بود و آنان بر این عقیده اند که بعث و نشور در چنین روزی خواهد بود که مسیح از قبر برخاست و خواستند در حال روزه به استقبال قیامت بروند و نیز توفان در چنین روزی بوده و چون از آن می ترسند این روز را روزه می دارند تا اگر توفان تکرار شود روزه باشند و مسیح در دشت اردن پس از تعمید در نهر اردن چنانکه در انجیل مسطور است چهل روز روزه داشت و از روز اول روزه تا جمعه چهارم نظائر این ایام است و در روز شنبه چهل و یکم مردهای را که در طور زیتا نزدیک بیت المقدس در قبر بود زنده کرد و روز یکشنبه چهل و دوم روز شعانین بزرگ است که عیسی سوار کره خری از گردنه عازم بیت المقدس شد و مرد وزن و کودک در حالی که برگ زیتون در دست داشتند و در پیش روی او تورات و زبور می خواندند به پیشواز او بیرون شدند تا وارد بیت المقدس گشت ، و روز دوشنبه و چهارشنبه از

یهود در پنهان زیست و روز پنجم فصح مسیح است و در این روز روغن مورون را که با عطر آمیخته و خوشبو گردد استعمال می کنند و سبب آنست که زنی روسپی عطری را که سیصد دینار ارزش داشت از راه بزرگداشت مسیح بر سر او افشاند .

در اناحیل چهار گانه آمده است که مسیح در چنین روزی که پنجشنبه باشد یکی از شاگردان خود را به بیت المقدس فرستاد و او را امر کرد که طعامی تهیه کند تا فصح را او و شاگردان نزد او بخورند و آن مرد که مأمور بود فصح را با تهیه فطیر به عادت یهود فراهم ساخت و شب هنگام مسیح نزد او آمده و پای شاگردانش را از نظر اکرام و احترام آنان شست و کشیشان نیز نسبت به پیروان خود در این شب چنین می کنند و مسیح با آنان گفت بدانید که یکی از شما همین امشب مرا تسلیم دشمنان خواهد کرد و نسبت بمن کافر خواهد شد سپس از آن غرفه روی تافته و به طور زیتا رفت و یهودای اسخریوطی که از شاگردان او بود نزد کاهنان یهود و بزرگان این قوم رفته از عیسی سجایت کرد و سی بوما (دینار) از ایشان گرفت و جای عیسی را با آنان نشان داده و عیسی را گرفتند و شکنجه و آزار کردند و تاجی از خار بر سرش نهادند و او را زدند و ساعت سوم روز جمعه بنا بر قول متی و مارکوس و لوقا به دارش آویختند اما یوحنا می گوید در ساعت ششم روز بود که او را بدار زدند و آن روز جمعه صلبوت است . و یوسف را مشانی که بولاطانی نیز گفته می شود جسد عیسی را از فیلاطس<sup>۱</sup> خواست و آنرا گرفته و در گوری که برای خویش تهیه کرده بود دفن کرد و شب شنبه پس از جمعه صلبوت که به قدوم مسیح مردگان زنده شدند و غروب این روز عید قیامت است که بر این

۱- حاکم رومی که خود به دین یهود نبود و با کشتن مسیح مخالفت می کرد سرانجام

با اصرار علما و کهنه یهود دست باین جنایت آلود.

گمانند مسیح يك روز و دو شب در قبر ماند و در صبح روز سوم که یکشنبه‌ای که فطر است زنده شد و از قبر برخاست و دو دزد را هم با او در کوه صهیون که جمجمه نام دارد و در عبرانی کلکله خوانده می‌شود به دار آویختند و چنانکه گفته‌اند مسیح در ساعت نهم بدرود زندگی گفت.

برای شنبه قیامت حکایتی نقل کرده‌اند که مرد طبیعی‌دان را نه مبهوت می‌سازد بلکه او را وامیدارد که اقرار و اعتراف به صحت آن نکند ولی چون همه خصوم و دشمنان اعتراف کرده‌اند که آنرا به چشم دیده‌اند و مردمی فاضل هم آنرا در کتب و نوشته‌های خویش ثبت و ضبط کرده‌اند از این رهگذر انسان تسکین قلب یافته و قضیه را تصدیق می‌کند و من هم از روی کتابها بآن واقف گشتم و هم اینکه از فرج بن صالح بغدادی شنیدم و حکایت این است که وسط کنیسه القمامه<sup>۱</sup> در بیت المقدس قبر مسیح در دل يك سنگ است که روی آن سنگ گذاشته‌اند و بر روی آن قبه‌ایست که قبه‌ای دیگر بزرگتر آنرا فرا گرفته و در اطراف قبر خاندی برسات است که مسلمانان و مسیحیان و حاضرین از آنجا به جای قبر می‌روند و در این روز به درگاه خداوند تضرع نموده از نصف‌النهار تا پایان روز اوراد خوانند و مودن جامع و امام و امیر آن شهر آمده و کنار قبر می‌نشینند و قندیل‌هایی می‌آورده روی قبر می‌نهند و آویزان می‌کنند و مسیحیان پیش از آن، قنادیل و چراغهای خویش را خاموش کرده و می‌ایستند تا آتش خالص و سپید رنگ را به بینند که قندیلی را روشن سازد که یکی از قنادیل آن جامع و کلیساها است و برای خلفا می‌نگارند که در چه وقت این آتش پیدا شد و از سرعت نزول آن و قرب آن به نصف‌النهار به فراوانی و خرمی سال استدلال می‌کنند و از تاخیر آن تا هنگام

۱- قمامه یعنی خاکروبه و آن کنیسه را در مکانی ساخته‌اند که صلیب عیسی زیر خاکروبه‌ها درآمد.

عشا و پس از آن بر خشکسالی و قحط آن سال پی میبرند<sup>۱</sup>.

این مخبر می گوید که یکی از سلاطین جای فتیله مس گذاشت تا آنکه آتش را نپذیرد ولی چون آتش نازل گشت آن مس آب شد و نزول این آتش در روزی خاص و مدتی نامعلوم، جای شگفتی است و حدوث آن بدون ماده‌ای قابل احتراق شگفت آورتر و باز عجیبتر از این حکایت آنست که با غمض نظر از شرایط صحت خبر<sup>۲</sup> در خاک مصر کنیسه ایست که برخی از مردم راستگو که سخن آنان را پذیرفته‌ام و خاطر جمع هستم که تمویه و تدلیس نمی کنند گفته‌اند و با بیست و چند پله به آن بالا میروند و در آنجا تختی موجود است که مردی و کودکی مرده، روی زمین دراز کشیده و بالای آن گاوی سنگی است که میان شکم آن باطیه‌ای از شیشه گذاشته‌اند و یک فتیله مسی دارد که باز میان آن یک فتیله کتان است و شعله‌ور می‌باشد و چون زیتی بر آن بریزند بیدرنگ آن باطیه این طرف شیشه‌ای را پر می‌سازد و بان گاو سنگی روغن زیتون سرایت می کند و این روغن را برای خرج کنیسه انفاق می کنند.

جیهانی می گوید شخص مورد اطمینان به آنجا رفت و باطیه را از شکم گاو برداشته و زیت را از میان باطیه و شکم گاو تهی ساخته و آتش آن فتیله را هم خاموش ساخت و به غیر از آن زیتی که در آنها بود زیتی دیگر آورده جای آنها ریخت و فتیله‌ای دیگر بجای فتیله پیشین گذاشت و آنرا افروخت مجدداً زیت از باطیه شیشه این سرداده و به شکم گاو سنگی بدون کمک ماده‌ای ظاهری سرازیر شد و نیز این شخص گفت همینکه مرده را از زیر تخت بیرون آورد شعله خاموش

۱- امروز که مواصلات زیاد است معلوم می گردد که هم آن فضلا که بیرونی گفته و

هم فرج بن صالح بغدادی سخن پسندیده نزد عقل نگفته‌اند.

۲- مقصود آیه نباء است که در کتب اصول فقه برای صحت روایت بان استدلال می کنند

(ان جائکم فاسق بنباء الخ).



## جدول الصوم الاوسط

رأس تشرى التالى للفصح على مقتضى فصح النصارى	الصوم الاوسط	شهور الفصح على مذهب النصارى	يوم الفصح على مذهب النصارى	سنو الجيجل الصغير
د	و	آذار	كه	ا
كج	كه	نيسان	بج	بع
يب	يد	نيسان	ب	ج
ا	ج	آذار	كب	د
ك	كب	نيسان	ى	هـ
ط	با	آذار	ل	و
كح	ل	نيسان	بج	زع
بز	بط	نيسان	ز	ح
و	ح	آذار	كز	ط
كه	كز	نيسان	به	ىع
يد	بو	نيسان	د	با
ج	هـ	آذار	كد	يب
كب	كد	نيسان	بب	بجع
با	بج	نيسان	ا	يد
لا	ب	آذار	كا	به
بط	كا	نيسان	ط	بوع
ح	ى	آذار	كط	بز
كز	كط	نيسان	بز	بجع
بو	بج م	نيسان	و	بط



خرانیقون علی مقتضی فصیح الیهود

الصوم الاوسط	شهر فصیح الیهود السربانی	فصح الیهود	دور القمر	کبائس الروم	کبسة														
					دور الشمس	-	ر	ن	د	و	ز	ح	ط	ی					
ی	اذار	کط	-	شباط	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی
ل	اذار	یح	ر	شباط	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی
یح	نیسان	و	ن	شباط	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا
ز	اذار	کو	ر	شباط	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی
کو	نیسان	بد	و	شباط اذار	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی
به	نیسان	ج	ر	شباط	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی
د	اذار	کج	ر	شباط	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی
کج	نیسان	با	ن	شباط اذار	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا
بب	اذار	لا	و	شباط	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی
ا	اذار	ک	و	شباط	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی
ک	نیسان	ح	ر	شباط	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا
ط	اذار	کح	ز	شباط	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی
کط	اذار	بز	ن	شباط	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی
بز	نیسان	ه	و	شباط	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی
و	اذار	که	ر	شباط	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی
که	نیسان	یح	و	شباط اذار	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی
بد	نیسان	ب	ز	شباط	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی
ج	اذار	کب	ن	شباط	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی	ر	ز	ح	ط	ی
کا	نیسان	ط	و	شباط	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا	کا



گشت و زیت فیضان و ریزش نیافت و نیز این شخص گفته است که هر زن که توهم  
 آبستن می کند این کودک مرده را برداشته و در آغوش می گیرد اگر راستی حامله  
 باشد جنین در شکم او به حرکت درمی آید و اگر به حرکت در نیامد او حامله نیست.  
 و روز پنجم فطر ذکران و یادبود شهداست و آنان دسته‌ای از نصاری بودند که  
 یکی از پادشاهان آنانرا امر کرد که ترك این دین کنند این بود که با ترس شب  
 از او گریخته و همگی مردند و این جمعه را سعائین کوچک گویند .

این قسمت مربوط به صفحه ۳۳۱ کتاب بعد از سطر ۱۶ است که این است «الرابع والعشرون» و در ترجمه مربوط به صفحه ۴۵۵ است از سطر هشتم از روز بیست و چهارم تا سر شعبان و آن مقدار که در ترجمه است از نسخه‌ای غیر موثق نقل شده

روز بیست و چهارم پیغمبر از مکه هجرت کرد و با ابی بکر صدیق رضی الله عنه به غار رفت و از کافران پنهان شد. و خداوند این دو تن را در این آیه یاد آور شده: «الاتنصروه فقد نصره الله اذا خرجهم الدين كفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لاتحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته» علی رسوله.

روز اول آن دوشنبه بوده که پیغمبر ما در طالع

### ماه ربیع الاول

اسد و آن هشتمین طالع مولد او بنا بر قول محمد

بن جابر بتانی است که در کتاب کسوفات گفته قبض روح شد ولی سلامی در تاریخ خود می گوید هنگام غروب آفتاب رحلت فرمود روز سوم آن چهارشنبه بوده و پیغمبر علیه السلام در خانه عایشه دفن شد.

روز هشتم پیغمبر علی السلام به مدینه وارد شد و در خارج شهر بامداد روز

دوم که سنبله طالع آن بود وارد شد و شب را در چادر گاهی بروز آورد و فردای آنروز که روز سه شنبه نهم ربیع الاول باشد به شهر وارد شد.

روز دهم با خدیجه تزویج فرمود.

روز دوازدهم که دوشنبه بود حضرت رسول صلی الله علیه از مادر زاده شد و از

تاریخ ولادتش جز این نمی دانیم که شب دوشنبه ربیع الاول بود اما چندم ماه بود معلوم نیست و در آن اختلاف است چنانکه در مبعث او نیز اختلاف است.

ابومعشر در کتاب اسرار از محمد بن موسی خوارزمی حکایت می کند که او آن شب کواکب را تقویم کرد و طالعی نیافت که مولود آن سزاوار نبوت باشد مگر وجه اول از میزان هنگام سحر و در این وقت باید که آفتاب در اواخر برج عقرب باشد. و ماشاءالله می گوید که حضرت رسول روز دوشنبه که روز خور از دیمه سال چهل و یک سال از سلطنت انوشروان گذشته باشد در اولین ساعت هفتم که خورشید در میان آسمان است ولادت یافت و در چنین وقتی باید سرطان طالع باشد.

نمی دانم ماشاءالله چگونه چنین حکایتی را باور داشته و حال آنکه به اجماع اصحاب اخبار موقع ولادت آن جناب شب بوده و محمد بن جابر بتانی در کتاب کسوفات می گوید که نبی اکرم شب بیست و دوم نisan هشتصد و هشتاد و دو اسکندری از مادر ولادت یافت و دلائل ماخوذ از مقدار عمر آن حضرت اقتضا دارد که طالع بیستم درجه جدی باشد و جز این وقت نمی تواند وقت دیگر باشد چه اگر آن نباشد هنگامی که به تسبیر مقدار عمر او پردازیم درست در نمی آید ولی چگونگی این کار را در کتابی که در نمودار است و بعداً باید بنویسم و نامش را ارشاد به تصحیح مبادی گذاشته ام بیان خواهم کرد و سلامی در کتاب تاریخ خود می گوید که پیغمبر شب دوشنبه دوازدهم رمضان عام الفیل هنگام سپیده دم از مادر زاده و اختلاف در تاریخ ولادت او برای این است که کسی نبود چنین دقائقی را بنویسد و نگاه دارد.

حمزه اصفهانی در کتاب تواریخ کبار الامم نوشته است که برخی گفته اند میلاد آن جناب روز دوم ربیع الاول و برخی گفته اند روز هشتم بوده و جمعی بر آنند سیزدهم است ولی در این اختلافی نیست که روز دوشنبه است و در نیمه اول این ماه و گفته اند که سال چهارم از پادشاهی انوشروان بوده و دسته ای بر آنند که چهل و یکم و جمعی بر این قولند که سال چهل و سوم بوده.

ولی تعجب در این است که در هجرت هم اختلاف کرده‌اند و آنچه را که گفته‌اند ما در پیش آورده‌ایم . وشگفت آورتر از آن اختلاف مسلمانان در وفات پیغمبر است برخی آنرا دوشنبه دوم ربیع الاول و دسته‌ای دوازدهم دانسته‌اند و گفته‌اند هنگام رحلت شصت سال داشته و قومی بر این عقیده‌اند شصت و دو سال و جمعی بر آنند که شصت و سه سال داشته و قومی هم ناطق است که شصت و پنج سال و من شکی بدل راه نمی‌دهم که این اختلافها را برای افتراق مسلمانان ساخته‌اند که جز کفر خالص بار نمی‌دهد و خداوند و رسولش از این گونه بددلی‌ها بیزارند و حق تعالی به تنهایی معاندان و کافران به نعمت خود را کافیت و در روز چهارم مرگ یزید بن معاویه، که لعنت خدا بر او باد، روی داد.

روز سوم آن حجاج بن یوسف که هنگام محاصره  
عبدالله بن زبیر در خانه کعبه آنجا را آتش زد و

### ربیع الاخر

این بیت را می‌سرود :

اما ترون ساطعا غباره      والله فیما یزعمون جاره

و خانه کعبه آتش گرفته و دیوارهایش ریخت .

روز چهاردهم وجوب نماز برای مقیم و مسافر تقدیر و بیان شد .

روز هشتم آن مولد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
علیه السلام است .

### جمادی الاولی

روز یازدهم جنگ جمل که در آن ماده گربه بچه خود را خورد روی داد.

روز سوم حضرت فاطمه زهرا را قبض روح شد و در

### جمادی الاخره

بیستم، آن حضرت ولادت یافت .

۱- در حیوانات تنها گربه بچه خود را می‌خورد و مقصود بیرونی از راه کنایه

تعریضی به عائشه است که حداکثر بیوفایی را نسبت به پسر عم پیغمبر و برادر خوانده و

داماد او بجا آورد و امیرالشعرا شوقی مصری در ذم دنیا بسیار نیکو سروده :

فیالك هرة اكلت بنیها      وما ولدت وتنتظر الجنینا



روز هشتم وفات ابی بکر صدیق رضی الله عنه است.<sup>۱</sup>  
روز پانزدهم ابن الزبیر کعبه را به دست خود منهدم ساخت.

روز سوم حسین بن علی بن ابی طالب ولادت یافت

### شعبان

و در پنجم حسن بن علی بنا بر نقل سلامی زاده

شد و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم این ماه ایام البیض نام دارد و شب پانزدهم این ماه شب بزرگی است و لیلة الصک و لیلة البرات نام دارد و عوام مردم بر این عقیده اند که صورت افرادی را که در آن سال باید بمیرند به ملک موکل به گرفتن ارواح می دهد.

روز پانزدهم پیش از عصر قبله از بیت المقدس به کعبه انصراف و تحویل یافت پس از آنکه هیجده ماه به سوی بیت المقدس نماز می خواندند این آیه نزول یافت: « و من حیث خرجت فوّل و جهك شطر المسجد الحرام ». و مسلمانان را امر کرد که کعبه و مقام ابراهیم را در هر جا باشند قبله خود گردانند و از آنوقت کعبه قبله مسلمانان شد و هرامتی را « وجهة هومولیها » اما یهود را موسی امر نکرد که به جهت خاص توجه کنند و حال آنان چنان بوده که خداوند فرموده « فاینما تولوا فثم وجه الله » و تا زمان داود علیه السلام بر این حال بودند و داود آنانرا امر کرد که به بیت المقدس به هنگام نماز رو کنند و از آن وقت این شهر قبله آنان گشت.

اما قبله مسیحیان مشرق اعتدال است زیرا آنان مأمور شده اند که به بهشت توجه کنند و به آنجا محل طلوع آفتاب دلالت می کند.

اما سامره کوه بریک را قبله خود می دانند و مجوس قبله خود را خورشید می دانند و هنگام طلوع و غروب و نصف النهار به سوی خورشید نماز می خوانند و نیز به سوی آتش و آب و جمیع مخلوقات نماز می خوانند و خداوند را تسبیح و

۱- ابوریحان شیعه زیدی بوده و آنان خلفای راشدین را برحق می شمارند.

تنزیه می کنند.

### رجب

روز غره این ماه نوح داخل کشتی خود شد و

روز اول آن فتح یرموک است و در روز چهارم

امیر المؤمنین با معاویه در صفین روبرو شد و برخی گفته اند روز هفتم داود را

خداوند امتحان کرد<sup>۱</sup> و روز بیست و ششم که دوشنبه بود مبعث سوم علیه السلام است

و سلامی گوید مبعث روز دوشنبه دهم ربیع الاولی بوده و در شب روز بیست و هفتم

پیغمبر از مسجد الحرام تا مسجد اقصی سیر شبانه کرد .

### پایان

ع

۱- شرح این امتحان در سوره والصفات آمده به تفاسیر رجوع فرمایید .

### این چند قسمت از کتاب در ترجمه من حذف شده

ص ۲۸۰ پس از سطر ۲۱ تا سر سطر ۲۲ قسمت ذیل را قرار دهید .  
دانندگان نیرنگها می گویند هر کس بامداد نوروز پیش از آنکه سخن  
گوید سه مرتبه عسل بچشد و سه پاره موم دود کند از هر دردی شفا می یابد .  
ص ۲۳۳ پس از سطر ۲۰ که آخرین سطر است قسمت زیرین را بگذارید .  
کندی می گوید از این جهت امتلاء قمر (ماه پری) مکروه است که فروغ  
ماه از فروغ آفتاب مکتسب است و چون آفتاب دلیل ارواح است از این رهگذر  
ترس آنست که جان از کالبد مفارقت جوید .  
ص ۴۹۳ پس از تیترا مطلب که از طریق تسطیح بحث می کند این چند سطر شروع  
میشود .

روش من در این کتاب بدانگونه بود که خوانندی بهره جو در این علم را  
ناخوش و ناپسند نبود زیرا هر باب را تا آنجا که امکان داشت تکمیل نموده و هر گاه  
از کتابی مطلبی نقل کردم آنچه که لازم بود بطور اشباع در اینجا نقل کردم و  
دیگر خواننده را حواله بآن کتاب ندادم و حق این باب آنست که فصلی در  
چگونگی تصویر منازل قمر و صور دیگر کواکب بر سطح مستوی بر آن بیفزایم .  
چونکه هر گاه شخص بداند که در هر زمان چه طلوع کرده می داند که موضع فلک  
بروج چگونه است و با اشارتها که باین مطالب کرده ایم خواهد مثل آنکه بچشم  
به بیند آن اشیاء طالع را دیده و بدانها اشاره و ایما کند ولی هر کس که نیاز بدانستن  
آن مسائل از پیش گفته دارد نخواهد توانست اوضاع فلک البروج را بداند که در چه  
حال است .

## ملاحظاتنی راجع به کتاب

این شعر که در رثاء مسیلمه در ص ۲۱۰ کتاب و ۲۷۴ ترجمه دیده می شود ارتباط بهم ندارد و سبب آنست که دو مصراع اول و چهارم از دو بیت است و کامل آن اشعار در دو نسخه اسلامبول این است :

لهنی علیک ابا ثمامه [لهنی علی رکنی یمامه]  
[که آیه لك فیهم] کالشمس تطلع من غمامه

ذیل صفحه ۳۴۱ که حاشیه بر بیته شعر تازی است تا آنجا که گفته ام و او از شعر حذف شده و من بر آن افزودم، مطلب درست است ولی اصلاح این بنده از کلمه حبال افساد بوده! و نیازی بآن نیست و کتاب درست می باشد و معنای بیت این است باد دبور رشته های قوم عاد را از هم گسیخت و آنان مثل تنه های درختان خرما به خاک افتادند.

ذیل صفحه ۲۶۴ این قسمت را که گفته ام فقط در کتاب الهند یکجا گفته درست نیست بلکه چندین مورد از بودا نام آورده است.

در ص ۴۰۶ ترجمه سطر اول پس از مسدس موجود است این چند کلمه حذف شده زیرا تسدیس در دوائر مطبوع است<sup>۱</sup>.

حاشیه ۱ از صفحه ۲۵۰ را بدل این حاشیه کنید

گاهی سال تام گویند مقصودشان ایام سال است بدون کبیسه که ربع روز است و زمانی از سال تام مقصودشان درست سیصد و شصت روز است بدون حساب پنج روز و ربع روز.

در سطر دوم صفحه ۲۹۸ پاداش را بدل به کیفر کنید.

در صفحه ۳۰۲ سطر ۲۱ مقبره مازندرانیه (طبرانیین) در زنجان امامزاده ابراهیم فعلی باشد و آنان در زمان زیدیه برای تصرف زنجان آمدند و آنجا کشته شدند و در کتاب رجال زنجان مرحوم میرزا فضل الله شیخ الاسلام چنانکه برای من نوشته از ابن اثیر این قضیه را نقل کرده است.

۱- زیرا ضلع مسدس شعاع دائره است.

فهرست اعلام اشخاص واماکن

ت

ابراهیم: ۱۲۵، ۱۱۵، ۱۰۸، ۵۵، ۳۶

۳۹۶، ۳۷۱، ۰۲۶۹، ۲۶۴

۵۰۷، ۴۵۹، ۴۵۷، ۴۵۲

۵۸۱

ابراهیم بن اشتر: ۴۵۲

ابراهیم بن سنان: ۴۴۵

ابراهیم بن عباس صولی: ۵۲

ابرخس: ۲۲۸، ۲۲۶، ۳۲۵، ۴۵، ۴۴

، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۱، ۳۳۰

، ۳۳۹، ۳۳۸، ۲۳۷، ۳۳۵

، ۳۵۷، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۴

، ۳۶۶، ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۹

، ۳۷۰، ۶۳۹، ۳۶۸، ۳۶۷

۴۴۶

ابرشهر: ۳۵۳

ابلیس: ۲۸۳

ابن ابی الحقیق: ۵۴۷

ابن ابی العزاقر: ۵۵۳، ۵۵۲، ۲۷۸

ابن ابی زکریای طمامی: ۲۷۶

ابن اشیر: ۵۸۴

ابن اعرابی: ۴۶۰

ابن الرقاع: ۴۶۷

ابن الزبیر: ۵۸۱، ۴۵۵

ابن الصوفی: ۴۷۹

ابن بازیار: ۳۵

ابن خلدون: ۱۲۵

ابن درید: ۴۶۹، ۶۵

ابن زبیری: ۴۵۴

ابن سنکلائی نصرانی: ۲۶۴

ابن سینا: ۴۶۸، ۳۷۰، ۳۴۲، ۱۱۶

۴۷۸، ۴۷۶

ابن صوری: ۵۴۷

ابن عباس: ۵۵۶

ابن کناسه: ۴۶۸

آشور: ۱۲۸، ۱۲۵

آدم، آدم ابوالبشر: ۸۴، ۳۹، ۳۵، ۲۵

۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۰، ۱۸۳، ۱۰۸

۴۱۳، ۲۴۶، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۲۶

۵۳۹، ۵۳۷، ۴۵۹، ۴۵۲، ۴۲۰

آدم وحو: ۱۵۴، ۱۴۲

آذرباد ( موبد بغداد ): ۲۸۱

آذربان - آذربان ملك: ۲۶۹، ۱۶۲

آذربایجان: ۵۴۲، ۵۴۱، ۲۸۱، ۶۶

آذربایگان: ۶۳

آذرباد مارسپند: ۵۴۳

آذرخورا ( آتشکده ): ۳۰۰، ۳۲

آذرخورا: ۳۰۱

آذرخورای مهندس: ۲۸۵

آسیای صغیر: ۴۳۶

آشور: ۳۶

آشورستان: ۹۰

آغاخان یمون: ۴۳۵، ۲۶۵

آفریغ: ۵۷

آفریم: ۴۰۰

آبوس حکیم: ۵۴۳

آلبویه: ۵۰۴، ۱۷۷، ۱۷۵، ۱۲۰، ۶۱

۵۴۸

آل جفنه: ۵۱۴، ۵۱۲، ۵۱۱، ۵۰۸

آل ربیعہ بن نصر: ۵۱۷

آل عباس: ۱۷۵

آل لخم: ۵۱۴

آمل: ۲۸۹

الف

اباشام: ۴۳۰

اباعون: ۵۵۲

- ابن مقفع : ۱۴۲  
 ابن مقفع : ۲۷۳  
 ابن ندیم : ۸، ۱۲۵، ۱۶۹، ۲۷۵، ۳۶۶  
 ۴۳۷  
 ابن یاسر : ۵۴۷  
 ابواسحاق : ۲۲  
 ابواسحاق ابراهیم بن هلال صابن : ۶۱  
 ابوالحسن آذر خور ابن جشنس مهندس :  
 ۷۰  
 ابوالحسن آذر خورای مهندس : ۱۴۲  
 ابوالحسن اهوازی : ۳۹۹  
 ابوالحسین احمد بن حسین اهوازی کاتب :  
 ۳۹۳  
 ابوالعباس آملی : ۷۶  
 ابوالعباس فضل بن حاتم نیریزی : ۱۸۷  
 ابوالعلاء عفری : ۲۲، ۲۶۸، ۴۷۲  
 ابوالعلاء : ۳۵۶، ۲۷۳  
 ابوالعمر : ۵۶۰  
 ابوالفتح اسکندری : ۴۶۴  
 ابوالفرج ابوالعظیم . . . : نجاشی حاسب :  
 ۱۲، ۱۶، ۷۰، ۱۵۹، ۲۸۰،  
 ۴۳۶، ۳۰۲  
 ابوالقاسم . . . خردار به : ۳۲۷  
 ابوالقاسم عبید اللہ بن سلیمان بن وهب :  
 ۵۳  
 ابوالقاسم علی بن احمد طاهری : ۵۶۳  
 ابوالوفا محمد بن محمد بوزجانی : ۴۱  
 ابوبکر صدیق : ۲۷۴  
 ابوبکر صولی : ۵۱  
 ابوبکر محمد بن درید ازدی : ۹۴  
 ابو ثامه جنادة بن . . : ۱۹  
 ابوجعفر خازن : ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰،  
 ۴۴۵  
 ابوجعفر محمد بن حسین خازن : ۵۶۹  
 ۵۷۰  
 ابوجعفر محمد بن سلیمان : ۱۰۱  
 ابوجعفر محمد بن حبیب بغدادی : ۴۴۸  
 ابوجعفر منصور : ۳۶۴  
 ابوحامد صفانی : ۴۹۳  
 ابو ذویب هذلی : ۴۵۴  
 ابوریحان : ۸، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۱،  
 ۴۰، ۴۲، ۴۸، ۶۵، ۱۰۲، ۱۲۲  
 ۱۵۵، ۱۸۱، ۲۷۰، ۳۶۶، ۵۳۶ -  
 ۵۸۱، ۵۶۲  
 ( نیز ، رک : بیرونی )  
 ابوسعید احمد بن . . . سجستانی : ۶۹  
 ابوسعید احمد بن . . . مهندس : ۵۶۳  
 ابوسعید احمد بن محمد بن عراق : ۳۱۹  
 ابوسعید خوارزمشاه : ۳۱۹  
 ابوسعید شاردان : ۱۲۱  
 ابوسهل مسیحی عیسی بن یحیی : ۹۴  
 ابوطاهر سلیمان بن ابی سعید . . جنابی :  
 ۲۷۷  
 ابوعبد اللہ حسین بن ابراهیم طبری ناتلی :  
 ۱۲۳، ۱۲۴  
 ابوعبد اللہ عدی : ۵۰۴  
 ابوعصمه : ۱۲۱  
 ابوعلی بن . . . محمد بن عبد اللہ : ۶۴  
 ابوعلی محمد بن احمد بلخی : ۱۴۲  
 ابوعون : ۵۵۳  
 ابو عیسی وراق : ۳۷۴، ۳۸۵، ۳۸۶  
 ابوکرب : ۶۵  
 ابو محمد حسن بن علی نانا : ۶۱  
 ابو محمد عبد اللہ بن مسلم بن قتیبہ جیلی :  
 ۳۱۶  
 ابو محمد نائب آملی : ۲۱

احمد بن سہل . . . یزدگرد بن  
شہریار: ۴۶  
احمد بن طلحہ ( امیر المؤمنین معتضد  
باللہ عباسی: ۵۱  
احمد بن فارس: ۴۶۵  
احمد بن محمد بن شہاب: ۲۵۷  
احمد بن موسیٰ بن شاکر: ۷۹  
احوزنبی: ۳۸۳  
احیقام: ۳۷۲  
اخشطینوس: ۳۷۶  
اخشورش: ۳۷۸  
ازرعات: ۳۶۶  
اریاق (دہاک، ضحاک): ۱۲۸  
ارشموخ بن بوزگار بن . . . آفریغ: ۵۷  
ارد شیر: ۵۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳،  
۱۷۲، ۲۶۹، ۵۰۳، ۵۰۵  
ارد شیربابک: ۴۵  
ارد شیربن بابک: ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۶۰،  
۱۶۴  
ارد شیربہمن (درازدست): ۶۰  
ارد شیرپسربابک: ۵۴۷  
ارد شیرپسربابکان: ۵۶۱  
اردن: ۳۶۶، ۵۷۳  
اردن (رود): ۳۸۶، ۳۹۸  
اردوان: ۱۶۲  
ارسطو: ۴۵، ۶۰، ۲۳۱، ۲۹۲، ۳۱۴،  
۴۷۶، ۴۴۵  
ارسنیوس: ۴۰۷  
ارطخشا: ۲۶۶

ابومسلم: ۲۷۱، ۵۴۸  
ابومسلم عبد الرحمن بن مسلم: ۴۵۶  
ابومعشر: ۴۳، ۱۲۲، ۱۵۵، ۱۸۳،  
۵۷۹، ۵۳۷  
ابومعشر (بلخی): ۱۲۱  
ابومعشر بلخی: ۲۶۵  
نیز، رک: ابی معشر  
ابوموسیٰ اشعری: ۴۸  
ابونصر مصور بن علی بن عراق: ۲۳۶  
ابونواس: ۳۶۳  
ابویحییٰ بن کناسہ: ۳۴۹، ۴۸۰  
ابی الجبار: ۱۰۱  
ابی الحسین صوفی: ۴۹۵  
ابی العباس آملی: ۳۳۲  
ابی القاسم بن روح: ۲۷۸  
ابی بکر: ۴۵۵  
ابی بکر حسین تمار: ۳۳۸  
ابی بکر صدیق: ۵۷۸، ۵۸۱  
ابی بکر محمد بن زکریا رازی: ۳۳۸  
ابی حامد صفانی: ۵۳۵  
ابی زکریا طامی: ۵۰۴  
ابی طالب: ۴۵۸  
ابی عبد اللہ صادق: ۱۰۰، ۱۰۱  
ابی علی حسین بن عبد اللہ سینا:  
۳۴۳  
ابی عیسیٰ اصفہانی: ۲۶  
ابی محمود جعفر . . . فرازی: ۴۶۸  
ابی معشر: ۸، ۳۹، ۴۰، ( رک: ابومعشر)  
ابیہود: ۳۸۰  
اثاماسیوس (? ) اثاناسیوس (? ) : —  
۴۰۳، ۴۰۸  
اثفیان: ۲۹۷  
اثینوس: ۳۵

۴۷۶، ۴۴۰، ۴۱۳، ۲۹۲	ارغو: ۱۲۸
، ۵۳۸، ۵۰۶، ۵۰۵، ۵۰۳	ارکند: ۴۰
، ۵۶۵، ۵۴۷، ۵۴۴، ۵۴۳	ارگ-بهر: ۴۰
۵۷۲، ۵۷۰، ۵۶۹، ۵۶۶	ارمانوس: ۳۹۶
۵۷۳، اسکندر بن فیلفوس: ۶۰	ارمنیه: ۴۱۱، ۲۹۴، ۶۰
اسکندر ذوالقرنین: ۴۵	ارمیا: ۴۱۰
اسکندر مقدونی: ۴۹، ۴۵	ارمیای نبی: ۴۰۳، ۳۷۵
اسکندریه: ۱۸، ۱۷، ۱۸، ۱۷، ۶۰، ۳۲۹، ۷۶، ۶۰، ۳۹۶، ۳۹۳	ارویا: ۳۶۴، ۱۶
اسلامبول: ۵۸۴، ۵۶۷، ۵۳۶	اریوس: ۴۰۲، ۳۹۸
اسماعیل: ۵۰۷، ۴۵۹، ۵۵	ازد: ۵۱۲
اسمعیل: ۳۷۲، ۶۲، ۳۲	ازمائل: ۲۹۸، ۲۹۷
اسمعیل بن ابراهیم: ۷۵، ۶۲	اسبه-زان: ۳۲۷
اسمعیل (پسر احمد بن اسد بن ...)	اسبسیانوس: ۴۱۰
بهرام جشنس: ۶۳	اسبیجاب: ۵۶۳
اسوان: ۳۵۰	اسفانوس: ۳۹۷
اشعیاء: ۴۱۰، ۳۱، ۳۰	اسحق: ۳۹۶، ۳۷۲، ۱۰۸، ۵۰۶
اشعیای نبی: ۴۰۷	اسحاق (ویزک): ۵۰۷
اشکانیان - اشکانی - ملوک اشکانی: ۲۵	اسدی: ۴۷۳
۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۵۵	اسطراطانیق: ۴۱۰
۱۷۲، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲	اسطفانوس: ۴۳۰
۵۴۴، ۵۰۵، ۵۰۳، ۲۶۹	اسطینان: ۴۰۳
اشک بن اشکان (افغور شاه): ۱۵۶	اسعد بن ربیعہ بن ... حمیری:
اشمعونی: ۴۲۴	۶۵
اشمویل: ۴۱۰، ۳۸۲	اسکجموک بن ... ارثموخ: ۵۷
اصطخر: ۱۷۲، ۱۴۳	اسکندر بناء: ۱۲۹
اصطخر (فارس): ۷۲	اسکندر: ۳۰ تا ۲۸، ۲۵، ۲۴، ۱۶
اصفهان: ۲۷۶، ۱۷۵، ۳۹، ۳۸	۶۱، ۵۶، ۴۸ تا ۴۶، ۴۰ تا ۳۸
۲۵۶، ۳۰۲ تا ۳۰۰، ۲۹۹	۱۴۱، ۱۲۵، ۱۱۰، ۸۷، ۶۴
۵۵۴	۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹ تا ۱۶۲ -
اطوکس: ۶۴	۱۸۵، ۱۸۴، ۱۷۲، ۱۶۴ -
اعتضاد السلطنه: ۳۰، ۲۹، ۲۷	۱۹۳، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۷
	۲۶۹، ۲۴۹، ۲۰۹، ۱۹۸



انوشیروان : ۴۹ ، ۶۳ ، ۲۷۱ ، ۳۰۰ ، ۵۴۹ ، ۵۷۹  
 اوتیمیوس : ۳۹۹  
 اوزکسس : ۳۲۵ ، ۳۲۶ ، ۳۲۹ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۴ ، ۳۴۵ ، ۳۴۶ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲ ، ۳۶۳ ، ۳۶۴ ، ۳۶۵ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰  
 اورشلیم : ۲۷ ، ۵۰۶  
 اوس : ۵۵  
 اوسطاشیوس : ۴۱۱  
 اوسییس : ۴۱۷ ، ۵۷۲  
 اوطیخس : ۴۰۲  
 اوفیمیا : ۴۱۱  
 اوقطمین : ۳۲۵ ، ۳۲۶ ، ۳۲۸ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۴ ، ۳۴۵ ، ۳۴۶ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲ ، ۳۶۳ ، ۳۶۴ ، ۳۶۵ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰  
 اویطنیوس : ۴۱۱  
 ایران : ۴۶ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۲۵۴ ، ۲۵۵ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۲۷۷ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ ، ۳۱۶ ، ۳۱۷ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۴ ، ۳۴۵ ، ۳۴۶ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲ ، ۳۶۳ ، ۳۶۴ ، ۳۶۵ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰  
 ایران ساسانی : ۷۰  
 ایرانشهری : ۲۹۱ ، ۲۹۴  
 ایرج : ۵۰۷  
 ایشوع ناصری : ۵۵۰

اغریغورس : ۳۹۶  
 اغریغورس نرسی ( اسقف ) : ۳۹۵  
 اغریغوریوس : ۴۱۱  
 اغسطس : ۴۶ ، ۴۷ ، ۱۸۵ ، ۲۴۹  
 اغسطس بن یوخس : ۷۶  
 اغناطیوس : ۳۹۶  
 افراسیاب : ۲۸۷ ، ۲۸۸  
 افسس : ۳۹۴ ، ۴۰۲  
 افغور شاه ( اشک بن اشکان ) : ۱۵۶  
 افلاطون : ۲۶۵ ، ۵۴۰  
 افیفانیوس : ۴۰۷  
 الراضی بالله : ۵۵۲ ، ۵۵۳  
 القادر بالله : ۵۰۳  
 الیاس : ۴۱۰  
 الیاس نبی : ۵۴۲  
 الیوس : ۵۴۲  
 الیعمار بن فروح : ۸۸  
 اما مزاده ابراهیم : ۵۸۴  
 امرؤ القیس : ۳۱  
 امونیوس : ۵۴۲  
 امیم بن لاوذ بن ارم بن سام بن نوح : ۳۹  
 انبار : ۳۳۲ ، ۵۱۳ ، ۵۱۴  
 اندلس : ۳۶۱  
 اندریوس سلیح : ۳۹۶  
 اندریوس شهید : ۳۹۶  
 انسطاسیا : ۳۹۵  
 انطاکیه : ۳۹۲ ، ۳۹۳ ، ۳۹۶ ، ۵۵۰  
 انطخریوس : ۲۷۶  
 انطونیوس : ۳۹۷ ، ۳۹۹  
 انطینس : ۴۷ ، ۱۸۵ ، ۲۴۹  
 انوری : ۲۶۷ ، ۳۳۷ ، ۴۷۴  
 انوش بن شیث بن آرم : ۴۳۵

بخت نرسی ( بخت النصر اول ) : ۴۳	ایلان : ۱۴۵
بختنصر : ۴۳ ، ۴۴ ، ۶۰ ، ۱۸۴ ،	ایلیا : ۳۵ ، ۲۷۶ ، ۳۹۶ ، ۳۹۷ ، ۴۰۳
۳۸۲ ، ۳۷۷ ، ۳۷۵ ، ۳۷۲	۴۱۱
۴۱۰ ، ۴۰۶ ، ۴۰۸ ، ۳۸۳	ایلیا ( الیاس ) : ۴۰۹
۴۳۴ ، ۵۱۳ ، ۵۰۵ ، ۵۳۷ ،	ایمیشبع : ۴۰۳
بختنصر اول : ۱۲۹	ایوب : ۴۰۳
بدر : ۲۵۸ ، ۴۵۴ ، ۴۵۶ ، ۴۵۷	پ
براهم : ۴۰	باب الابواب : ۶۶
بربارا : ۳۹۶	باب الابواب ( در بند ) : ۶۰
برسفا : ۲۴	بابك شاه بن ساسان بن . . . اسفندیار :
برشیای تس : ۴۰۸	۱۶۴
برقعی : ۴۵۷	بابل : ۲۷ ، ۳۱ ، ۳۳ ، ۳۹ ، ۴۵ ، ۴۶
برمات : ۵۷۵	۶۰ ، ۶۴ ، ۸۴ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹
بروقوبیوس : ۴۰۶	۱۵۲ ، ۱۶۲ ، ۲۶۶ ، ۲۶۸
بریک ( کوه ) : ۵۸۱	۲۶۹ ، ۲۸۱ ، ۳۰۸ ، ۴۳۴ ،
بشتاسب : ۵۴۴	۵۴۳ ، ۵۰۵
بشتاسف : ۵۰۳	باب لد : ۲۷۶
بصره : ۳۲۳	بابلی : ۵۵۷
بصری : ۳۶۰ ، ۳۶۶	بادغیس : ۲۷۲
بطالسه : ۱۲۹	باسیلیوس : ۳۹۷
بطرس = پطرس : ۴۲۹ ، ۳۹۶ ، ۳۹۹	باغستان فاسیان : ۷۴
بظلمیوس : ۱۶ ، ۳۴ ، ۴۱ ، ۴۳ ، ۴۴ ،	باماسوار : ۴۳۵ ، ۴۶۵
۴۵ ، ۴۷ ، ۵۰ ، ۱۹۸ ، ۲۳۲ ،	بامیان ( جبال ) : ۳۵۴
۲۳۴ ، ۳۲۳ ، ۳۲۶ ، ۳۳۴ ،	بتول عذرا : ۲۶
۳۳۵ ، ۳۴۸ ، ۳۶۰ ، ۳۶۸ ،	بحتری : ۵۲
۴۶۹ ، ۴۷۳ ، ۴۷۴ ، ۴۷۹ ،	بحراخضر : ۶۰
۴۴۵	بحرقلزم : ۱۱۰
بظلمیوس ( بطالسه ) : ۱۲۵	بخارا : ۳۰۹ ، ۳۱۱ ، ۳۱۹ ، ۳۴۱ ،
بظلمیوس فیلید لفوس : ۳۳	۳۵۵
بعلیک : ۲۶۵	بخت النصر : ۲۹ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۹
بفداد : ۱۹۸ ، ۲۸۰ ، ۳۲۳ ، ۳۵۸ ،	بخت النصر اول : ۴۳
۳۶۵ ، ۴۲۴ ، ۴۵۱ ، ۵۳۶ ،	
۵۵۳	

- بغراخان: ۱۷۸  
 بغنوصیوس: ۴۰۹  
 بقراط: ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۴۶۵  
 بکر بن وائل: ۵۶  
 بکوس: ۳۹۵  
 بلاسوس: ۴۰۰  
 بلاش بن شاپورین . . . کیگاوس: ۱۵۶  
 بلخ: ۱۲۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۰۸، ۴۱۰، ۵۴۱  
 بلغار: ۶۶  
 بلغا: ۵۵  
 بنقیس: ۶۵  
 بلوهر: ۵۴۰  
 بلیناس: ۳۸۶  
 بنوجنس ابن آذربخت: ۶۰  
 بنوحنیفہ: ۲۷۴  
 بنوفضاعہ: ۵۱۱  
 بنوفحطان: ۵۶  
 بنوماریہ بن کلب: ۴۷۲  
 بنومرہ بن شیبان: ۴۷۲  
 بنی اسحق: ۳۱  
 بنی اسد: ۳۱  
 بنیامین: ۱۱۰، ۱۱۴، ۲۷۶، ۳۷۷  
 بنیامیہ: ۲۷۶، ۳۶۰، ۴۴۹  
 ۴۵۱، ۴۶۰، ۵۲۳  
 بنی حنیفہ: ۵۵۱  
 بنی عباس: ۱۷۵، ۴۵۵، ۴۵۶، ۵۰۳  
 ۵۰۴، ۵۲۳  
 بنی قحطان: ۵۰۸  
 بنی مروان: ۵۲۳  
 بنی موسیٰ: ۸۰  
 بنی موسیٰ بن شاکر: ۱۹۸  
 بوخذنصار (عبرانی بخت النصر): ۴۳  
 بورا: ۲۶۳، ۳۹۰، ۵۸۴  
 بوداسف: ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۵۴۰
- بوروخ بن زیون: ۳۷۵  
 بوزجانی: ۲۳۴  
 بوکتر (آلمانی): ۱۵۴  
 بولا طاقی: ۵۷۴  
 بولس: ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۲۹، ۴۳۰  
 بولس (شمعون الصفا): ۴۰۸  
 بولیقارخوس: ۳۹۹  
 بویہ بن فناخسروین . . . بہرام گور:  
 ۶۱  
 بویہ بن فناخسره بن ثماوہ: ۶۲  
 بہا فرید بن ماہ فروزین: ۲۷۱  
 بہا فرید: ۲۷۲  
 بہرام: ۲۷۰  
 بہرام بن ضحاک بن . . . ارو: ۶۲  
 بہرام بن مردانشاہ: ۱۴۲  
 بہرام بن مہران اصبہانی: ۱۴۲  
 بہرام بن ہرمز: ۲۶۹  
 بہرام گور: ۶۲  
 بہرام مجوسی: ۱۴۲  
 بہزیجوح: ۱۹۳، ۲۴۶، ۴۱۴  
 بہمن بن اسفندیار: ۱۶۴  
 بیت المقدس: ۲۶ تا ۳۰، ۳۳ تا ۳۵،  
 ۴۳، ۴۶، ۶۰، ۸۷، ۱۱۰،  
 ۱۱۵، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۶۶،  
 ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۳۷،  
 ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۹۶، ۴۰۰،  
 ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۱۰،  
 ۴۱۱، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۴،  
 ۴۵۴، ۴۵۶، ۵۰۵ تا ۵۰۷،  
 ۵۷۳ تا ۵۷۵، ۵۸۱  
 بیرونی: رک ابوریحان: ۲۵، ۲۷،  
 ۷۰، ۱۶۳، ۱۸۶، ۱۹۸،  
 ۲۳۴، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۵

تمیمی : ۸	۴۰۷،۳۱۵،۲۹۹،۲۷۸
تنیس ( دریاچہ ) : ۳۳۴	۴۶۶،۴۶۵،۴۶۲،۴۵۴
تودیون : ۳۸۲	۴۹۳،۴۷۹،۴۷۶،۴۶۹
تورفان : ۲۷۰	۵۷۶،۵۵۸،۵۴۶،۵۴۵
توزن : ۱۱۶	۵۸۰
تومای سلیح : ۴۰۸	بیرانطی : ۴۰۷
تہامہ : ۵۵	بیژن ( پسرگودرز ) : ۲۸۹
تہورث : ۲۸۰، ۲۶۳	بیژن کوهی : ۵۲۶، ۵۳۵
تیتوس : ۴۱۰	بیستون ( کتیبہ ) : ۳۸
تیغلا : ۴۱۱	بیوراسب : ۵۲۱، ۵۵۷، ۲۹۳، ۲۹۲
تیه : ۴۰، ۳۸۲، ۳۷۴، ۱۱۰	پ

## ث

ثابت آملی : ۷۰	پاران : ۳۲
ثابت بن سنان : ۱۱۹	پاستور : ۲۹۹
ثابت بن فرہ : ۳۵۰، ۸۰	پاکوزک : ۵۰۷
ثاوذ سیوس : ۳۹۹	پورگشسب ( معروف بہ سفید تومان ) :
ثاؤن : ۱۷	۵۴۳
ثاؤن اسکندر راسی : ۴۴۵، ۴۵، ۱۸	پوشنگ ( کوه ) : ۲۸۲
ثمان بن کوهی بن شیرزیل اصغر : ۶۲	پیشدار : ۱۵۵
ثوثاغل : ۴۰۹	پیشداری : ۲۶۳، ۱۴۵، ۱۸

## ت

تالتس : ۴۵، ۴۴	تبت : ۳۶۶، ۲۷۰، ۱۰۳
تاجظ : ۳۵۱	تبع اسعد : ۵۱۷
تاجظ ، ابو عثمان : ۲۹۹	تبع بن حسان : ۵۱۷
تالہندر : ۱۲۲	تجن : ۴۰
تالینوس فاضل : ۳۱۴، ۳۲۳، ۴۰۵	تخارستان : ۲۹۰
۵۵۹	تدوس بن ارقادس : ۴۰۲
تالینوس : ۳۲۴	ترع عوزای : ۲۶۵
تالاسب : ۵۶۱، ۵۴۴، ۵۰۴	ترک : ۱۰۳
تالمدہ ( ناحیہ در عراق ) : ۲۶۶	ترکستان : ۲۹۶، ۲۶۹
تالمدہ مشق : ۲۶۵	تغلب بن وائلہ : ۵۶
تالمدہ : ۱۵۹	تغزغز : ۲۶۷
تالمدہ قمر : ۳۵۰	تلما : ۳۷۷

- جبرائیل : ۴۰۸، ۴۰۰، ۲۸۵  
 جبرائیل : ۴۵۸  
 جبرائیل بن نوح نصرانی : ۲۷۰  
 جبل : ۱۳  
 جبل رضوی : ۲۷۶  
 جرجان : ۲۰  
 جریر : ۴۴۹  
 جعفر ( ناحیہ ای در عراق ) : ۲۶۶  
 جعفر بن محمد صادق : ۲۵۷  
 جعفر صادق (ع) : ۹۶  
 جفہ : ۵۱۲  
 جفہ بن عمرو بن . . . غوث : ۵۱۱  
 جلیل : ۳۹۷  
 جماعہ بدھر : ۱۲۲  
 جم : ۲۸۴، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۰۷، ۵۵۸  
 جم، جمشید : ۲۸۳  
 جم پسرو جہان : ۲۹۲  
 جمشید : ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۶، ۲۶۳  
 جمل ( جنگ ) : ۵۸۰  
 جودی : ۴۵۲  
 جودی ( گویہ ) : ۳۹  
 جوی : ۳۹، ۸  
 جیحون : ۳۴۹، ۳۱۴، ۲۷۳، ۵۷  
 جیلا سیوس : ۳۹۷  
 جیہانی : ۳۸۶، ۳۶۵، ۳۵۵، ۲۹۹  
 ۵۷۶  
 چ  
 چین : ۳۶۵، ۳۴۵، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۷، ۱۰۳  
 ح  
 حاج میرزا حسن مازندرانی : ۲۶۶  
 حارث بن عمرو الکندی ( آکل المرار ) : ۵۱۷  
 حارث راعش : ۵۰۸  
 حامیرس : ۶۴  
 حبش : ۲۵۷  
 حبش حاسب ( زیچ ) : ۲۵۰، ۲۵۲ تا ۲۵۴  
 حبشہ : ۳۵۰، ۱۰۳، ۵۵  
 حبیب : ۳۹۶  
 حبیب بن بہریر : ۴۶  
 حجاج بن یوسف : ۵۸۰  
 حجاز : ۱، ۳۲۳، ۳۲۷، ۴۷۶  
 حذیفہ : ۱۹  
 حجاجی : ۳۱۹  
 حران : ۴۳۹، ۴۳۷، ۲۶۵، ۲۶۴، ۴۵  
 ۵۴۳، ۵۴۲، ۵۰۶  
 حرہ : ۴۶۰  
 حزقیہ : ۳۸۲  
 حزقیل : ۴۱۰  
 حسن (ع) : ۴۵۸  
 حسن بن زید علوی : ۴۵۷  
 حسین بن زید علوی : ۵۶۰  
 حسین بن علی (ع) : ۴۵۱  
 حسین (ع) : ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶  
 ۵۸۱  
 حسین بن قاسم . . . ابن ابی النجم :  
 ۵۵۲  
 حسین بن منصور حلاج : ۲۷۵  
 حضرت حجہ قائم (ع) : ۲۷۸  
 حضرموت : ۴۴۸، ۲۷۶  
 حمدکی : ۳۱۹  
 حمزہ : ۴۵۸، ۱۵۷  
 حمزہ اصفہانی : ۵۷۹، ۱۶۴  
 حمزہ بن حسن : ۱۶۷  
 حمزہ بن حسن اصفہانی : ۸۰، ۷۹، ۵۱  
 ۱۷۲، ۱۳۳  
 حمزہ بن حوی اصفہانی : ۵۵۰  
 حمیر : ۵۴۴، ۵۰۸

خلفای عباسی : ۲۳۶  
 خلق و نید : ۴۰۲  
 خندق ( خزوه ) : ۳۴۱  
 خواجو : ۱۱۶ ، ۲۷۲ ، ۴۷۱  
 خوارزم : ۱۸ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۶۳ ، ۷۳ تا  
 ۳۱۲ ، ۲۶۰ ، ۲۵۲ ، ۱۴۲ ، ۷۵  
 ۳۳۹ ، ۳۲۷ ، ۳۱۹ ، ۳۱۴ ، ۳  
 ۴۰۲ ، ۳۹۱ ، ۳۴۵

خوارزمشاه : ۳۲۰  
 خوارزمشاهیان : ۶۳ ، ۵۷  
 خورشید بن زیار : ۵۵۴  
 خورشید موبد : ۲۸۹  
 خورستان : ۴۰۳ ، ۵۵۰  
 خراف : ۲۷۱  
 خمیر : ۴۴۹

د

داریشوع : ۴۰۷  
 دارا : ۱۴۱ ، ۴۶  
 دارابن دارا : ۵۴۳ ، ۶۰  
 دارای اکبر : ۶۱  
 داروین : ۱۵۴  
 داریوش ( کارنامه ) : ۳۸  
 رامدان : ۱۴۳  
 رانیال : ۲۶ ، ۲۹ ، ۴۱ ، ۳  
 داود : ۴۶ ، ۳۵ ، ۲۷۲ ، ۴۵۷ ، ۴۶۰  
 داود (ع) : ۵۸۲ ، ۵۸۱  
 داود نسی : ۳۹۷  
 دباوسه یوس : ۳۹۳  
 دجال : ۲۷۶  
 دجله : ۲۷۶ ، ۲۸۰ ، ۲۸۹ ، ۳۵۰ ، ۳۶۵  
 دربند ( باب الابواب ) : ۶۰  
 دریای چین : ۳۲۹  
 دریای خزر : ۲۸۹ ، ۶۶

حده ( مادر مریم ) : ۴۱۱  
 حنه هندی : ۳۵۹  
 حنینا : ۴۰۸  
 حنین اسقف : ۳۹۱  
 حیرت : ۳۹۱  
 حیره : ۵۱۷ ، ۵۱۳ ، ۵۶  
 حیفا : ۳۸۲  
 حبی بن اخطب : ۵۴۷

خ

حاریطونوس : ۴۱۱  
 خاقانی : ۲۲ ، ۲۶ ، ۲۰ ، ۳۹۲ ، ۳۹۸ ، ۴۰۵  
 ۴۷۲  
 خالد بن عبدالمک مرورودی : ۱۹۸  
 خالد بن صفوان : ۴۶۸  
 خالد بن ولید : ۲۷۴  
 خالد بن یزید بن معاویة بن ابی سعیدان :  
 ۴۱۳  
 خالد قدیری : ۵۲  
 ختن : ۲۶۵  
 خدیجه : ۵۷۸  
 خدیجه (۶) : ۴۵۶  
 خدیجه ( عیال بیغمیر ) : ۴۵۵  
 خراجی : ۳۱۹  
 خراسان : ۶۰ ، ۶۳ ، ۸۹ ، ۱۷۷ ، ۲۶۷ ،  
 ۲۸۲ ، ۲۹۰ ، ۲۹۲ ، ۳۰۲ ،  
 ۳۹۰ ، ۳۹۲ ، ۴۰۰ ، ۴۰۳ ،  
 ۲۸۷ ، ۴۰۷ ، ۴۵۷ ، ۴۸۱ ، ۵۶۳  
 خریطفورس : ۴۰۳  
 خزر : ۵۵  
 خزوره : ۱۴۲  
 خسروان اول : ۵۶۲  
 خسرو پرویز : ۳۵۹  
 خشایار شاه : ۳۷۸

۳۶۹، ۳۶۷، ۳۶۶

ذیوز ریوس: ۴۳۰

رابعہ: ۴۴۸

رادویہ بن شاہویہ: ۵۵۴، ۷۰

رأس الجالوت: ۸۸

راعی: ۲۶

رامش: ۳۰۹

رامین (جزیرہ): ۴۷۶

رئیس مصیصہ و رھا: ۴۰۳

ربولا: ۴۱۰

رستم بن شروین رستم بن . . قباد: ۶۳

رشید: ۱۷۵

رطائل (جزیرہ): ۲۷۶

رعد (درگرگان): ۴۷۶

رفاعہ بن زید بن نابوت: ۵۴۷

روم: ۴۷، ۳۱، ۷۱، ۷۱، ۷۱، ۷۱، ۱۰۳، ۱۱۹

۲۶۵، ۲۴۹، ۱۸۴، ۱۶۴، ۱۲۵

، ۳۵۵، ۳۳۲، ۳۲۳، ۳۲۰

۳۹۴، ۳۹۳، ۳۹۰، ۳۸۲، ۳۷۰

۵۵۰، ۵۱۴، ۴۴۵، ۳۹۷

رویان (کوه): ۲۸۷

ری: ۴۶۶، ۴۶۵، ۳۰۲

ز

زاخانو: ۵۵۴

زادویہ: ۲۸۹، ۲۸۲

زاوس: ۵۴۰

زجاج: ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۷

زربابیل: ۲۸

زرتشت: ۲۷۲، ۲۶۸، ۱۶۲

زردشت: ۲۷۰، ۲۶۵، ۲۶۲، ۷۲، ۴۵، ۲۴

۲۹۵، ۲۹۲، ۲۸۶، ۲۸۲، ۲۷۱

، ۵۰۴، ۵۰۳، ۴۳۴، ۳۰۹، ۳۰۸

دریای مغرب: ۳۶۱

دریای ہند: ۲۹۹

د فطیطیہ: ۷۷

د قلطیانوس: ۲۴۹، ۱۸۵، ۴۷

د کان سلیمان بن داود: ۳۲۷

د ما (کوه): ۲۸۰

د ماوند: ۲۹۷، ۲۹۲، ۲۸۱، ۳۹

د مشق: ۳۹۹، ۳۳۰، ۲۷۰، ۱۹۸

دوران ارمی: ۴۲۵

د ومینلیوس: ۴۰۹

د یالہ: ۵۴۸

دیرابی خالد: ۴۲۴

دیرالثعالب: ۴۲۵

دیرالجبل: ۴۳۷

دیرایوب: ۳۴۹

دیرقادسیہ: ۴۲۴

دیرکمال: ۴۲۴

دیم: ۵۰۴، ۶۲

دینار رازی جرجان: ۲۰۲

د یونسیوس: ۴۰۷

ز

زامانی: ۳۹۵

زوالرمہ: ۴۶۹

زوالقرنین: ۶۷، ۶۵، ۶۴، ۶۰، ۵۹

، ۳۳۰، ۳۲۶، ۳۲۵

۳۳۷، ۳۲۵، ۳۳۴، ۳۲۳

— ، ۳۴۸، ۳۴۴، ۳۳۹

۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۶

۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۵

۳۵۷

، ۳۲۹، ۳۲۶، ۳۲۵

۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۱، ۳۳۰

۳۴۴، ۳۳۹، ۳۳۷، ۳۳۵

۳۶۰، ۳۵۹، ۳۴۹، ۳۴۷

سرمن رأی : ۱۱۹	۵۴۴ ت ۵۴۱
سردیب : ۱۲۱، ۱۵۵، ۴۷۶	زکریا : ۴۱۰، ۴۵۲
سروج ( چشمه ) : ۴۳۸	زکریا بن برخیا بن عدوا : ۲۷
سروش : ۲۸۵	زکریای نبی : ۴۰۷، ۲۹۵
سعدی : ۳۱، ۳۵۶، ۳۶۰	زمخشری : ۱۰
سعید بن فضل : ۲۸۰، ۲۹۱	زمزم : ۲۷۸، ۴۵۹
سعید بن محمد دهلوی : ۱۵۵	زنگان : ۳۰۲، ۵۸۴
سغد : ۱۸، ۷۳ تا ۹۰، ۷۵ تا ۳۰۹ تا ۳۱۲	زویسر صهما سب : ۲۹۳
سفیانی ، خروج : ۲۷۶	زور : ۶۰
سفید تومان : ۵۴۳	زوزن : ۲۷۱
سفید تومان ( اسپنتمان ) : ۵۴۱	زید بن علی : ۴۵۴
سلامی : ۴۵۶، ۴۷۸، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۲	ص
سلمار فارسی : ۲۹۱	سابا : ۳۹۶، ۴۱۰
سلمسین ( صنم سین ) : ۲۶۵	سارویه : ۸
سلمیه ( سلیمه ) : ۳۶۶	ساسانی : ۷۱، ۵۶
سلیمان : ۱۱۰، ۴۵۲	ساسانیان : ۲۵، ۶۳، ۱۴۱، ۱۴۶
سلیمان اعشر : ۳۸۲	۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۲
سلیمان بن داود : ۱۱۴، ۲۷۹، ۳۸۲	۲۶۱، ۲۸۵، ۲۹۰، ۵۰۵
سلیمان بن داود ( مسجد ) : ۱۷۲	۵۰۶، ۵۱۴
سمات ( دعا ) : ۳۲	ساسانیه : ۵۰۴
سمرقند : ۲۷۰، ۶۶	ساعیر : ۳۲
سمونا : ۳۹۶	سامانیان : ۶۳، ۱۷۷، ۱۷۸
سنان : ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۶	سام بن نوح : ۵۷
، ۳۳۷، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۸	سامره : ۳۵
، ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸	ساوه : ۲۸۸
، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۷	سبزود : ۳۵۴
سنان بن ثابت : ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۰	سبلان : ۵۴۳
، ۳۶۶، ۴۴۶، ۳۷۰	سپهبد مرزبان بن رستم : ۵۴۱
سند روس : ۴۰۲	سجستان : ۶۹، ۳۲۸
سوار : ۶۶	سدا سکندر : ۶۶
سورستان : ۹۰، ۵۵۰	سرجیس : ۳۹۵
سورین : ۴۲۵	سرخسی : ۵۴۷ ( احمد بن طیب )



شعبی : ۴۹، ۴۸  
 شعوب : ۴۳۰  
 شعوبی : ۱۰۸  
 شمر بیرعش بن اعریس حمیری : ۶۵  
 شمس المعالی : ( ۳، ۳، ۶، ۲۳، ۶، ۲۳، ۶، ۲۳، ۶، ۲۳ )  
 ۵۰۱  
 شمعن : ۲۶۷  
 شمعون : ( ۴۰، ۹، ۴۰، ۷، ۳۸۲ )  
 شمعون الصفا : ۴۳۰  
 شمعون بن صباعی ( ابن الصباع ) : ۴۲۴  
 شمعون صباعی : ۴۰۳  
 شمعوسی مقبایا ( یاشموسی ) : ۴۰۹  
 شموئیل : ۳۸۱  
 شوشتر : ۳۷۸  
 شوقی مصری : ۵۸۰  
 شہاب الدولہ : ۱۷۸  
 شہر دارا : ۳۰۱  
 شہریاران شاہ ( زیج ) : ۸، ۷  
 شہید ابی عبداللہ محمد بن . . . ارتموخ :  
 ۵۸، ۵۷  
 شہید اول : ۲۷۸  
 شہید ثانی : ۲۷۸  
 شہینہ محمد خوارزمشاہ : ۳۱۹  
 شیخ مفید : ۲۷۸  
 شیراز : ( ۵۶۳، ۵۶۲، ۳۰۳، ۷۰ )  
 شیرزیل اکبر بن . . . سینازرین بہرام :  
 ۶۲  
 شیروان : ۶۳  
 شیروان شاہان : ۶۳  
 شیرین : ۳۸

ص

صابی : ۲۶۷

سوریہ : ۵۵۰، ۹۰  
 سوفرنیوس : ۴۰۰  
 سیامک : ۱۴۳  
 سیاوش : ۵۶  
 سیبویہ : ۴۷۸  
 سید اسد اللہ خارقانی : ۴۳۷، ۲۶۶  
 سید را عولام : ۵۰۵، ۱۱۰  
 سیراوند : ۲۷۱  
 سیستان : ۴۵۷  
 سیس جاثلیق : ۴۰۰  
 سیسین جاثلیق خراسانی : ۳۹۶  
 سیلاقوس : ۴۱۰  
 سیلبیطروس : ۳۹۸  
 سیمون شہ : ۴۰۳

ش

شام : ( ۸۴، ۷۵، ۶۰، ۳۸، ۳۴، ۳۳ )  
 ( ۳۲۷، ۲۷۶، ۹۰، ۸۹ )  
 ( ۴۵۵، ۴۵۴، ۴۳۴، ۳۶۰ )  
 ۵۵۰ تا ۵۱۴  
 شاپور : ۲۷۰  
 شاپور پسر اردشیر : ۲۶۹  
 شاپور ( پسر اردشیر ) : ۲۶۷  
 شاپور ( پسر اردشیر، زوالاکتاف ) :  
 ۱۴۲  
 شاپور زوالاکتاف : ۵۵  
 شاپورزی الاکتاف : ۵۴۳  
 شاپورگان : ۲۶۹، ۲۶۷  
 شاپور ملک : ۴۲۵  
 شاہین ( کوه ) : ۲۹۱  
 شبلی شمیل : ۱۵۴  
 شرع : ۳۱۰  
 شرق اقصی : ۳۴۵

- صاحب بن عباد : ۱۲۰  
 صالح بن عبدالقدوس : ۲۶۹  
 صعب بن ہمال حمیری : ۶۵  
 صفار : ۱۲۱  
 صفین : ۴۵۵، ۵۸۲  
 صلہ ( نہر ) : ۲۶۶  
 صنعاء : ۵۷  
 صہیون ( جمجمہ ) : ۵۷۵  
 صید یقیا : ۳۷۵
- ف
- صجائذہ : ۵۱۱  
 صحاك : ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۸  
 صحاك بیوراسب : ۵۷، ۲۹۰، ۲۹۶  
 نیز، رك : بیوراسب
- ط
- طاق ( کوهی درمازندران ) : ۳۲۷  
 طالقان ریلیم : ۲۷۵، ۲۷۶  
 طاہر ( حوضی در مصر ) : ۳۲۸  
 طاہر بن طاہر : ۲۹۴  
 طبرستان : ۶۳، ۲۵۲، ۲۸۷، ۴۵۷  
 ۵۶۰  
 طبری : ۲۷  
 طبریہ : ۳۸۶  
 طمام : ۲۷۶  
 طور : ۴۵۶  
 طورزینا : ۴۲۰، ۵۷۳، ۵۷۴  
 طورسینا : ۳۲، ۳۸۱، ۳۹۹  
 طوس : ۳۰۲، ۳۵۳  
 طہمورث : ۳۸، ۸
- ظ
- ظفار : ۵۴۴
- ع
- عار : ۱۲۴، ۱۲۴، ۵۸۴، ۲۴۱  
 عالی کاهن : ۳۸۱  
 عایشہ : ۴۵۵، ۵۷۸، ۵۸۰  
 عباسی : ۴۳۵  
 عباسیان : ۲۷۱، ۴۵۵  
 عبداللہ بن اسماعیل ہاشمی : ۲۶۴  
 عبداللہ بن زبیر : ۵۸۰  
 عبداللہ بن شعبہ : ۲۷۲  
 عبداللہ بن عبداللہ بن خرداد بہ : ۶۶  
 عبداللہ بن عبدالمطلب : ۳۷۲  
 عبداللہ بن علی حاسب : ۳۴۱  
 عبداللہ بن ہلال : ۶۵  
 عبدالرحمن بن سلجم مرادی : ۴۵۶  
 عبدالرزاق طوسی : ۶۱  
 عبدالصمد بن علی : ۵۵۶  
 عبدالکریم ابن ابی العوجا : ۱۰۱، ۱۰۲  
 عبدالمسیح ابن اسحق کندی : ۲۶۴  
 عبد بن مقیم بن . . . : ۱۹  
 عبد شمس بن . . . قحطان : ۵۰۸  
 عبیداللہ بن حسن بن . . . میمون قداح : ۶۴  
 عبیداللہ بن یحیی : ۵۱  
 عبر : ۵۵۱  
 عثمان بن عفان : ۴۶۰  
 عثینال : ۱۱۵  
 عدن : ۱۵۵  
 عدنان : ۶۲  
 عدی بن حاتم ظائی : ۱۰  
 عدی بن زید : ۵۱۴  
 عراق : ۸۹، ۶۰، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۳، ۲۶۶  
 ۳۲۷، ۳۶۷، ۳۹۰، ۴۳۴، ۵۱۳  
 ۵۵۰، ۵۴۸  
 عراق عرب : ۶۰، ۳۲۴، ۴۷۷، ۵۱۴

عیسی : ۲۶، ۳۱، ۳۰، ۲۶، ۳۶، ۲۶۸،  
 ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۹۰، ۳۹۶، —  
 ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲،  
 ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۰۹،  
 ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶،  
 ۴۳۰، ۴۵۷، ۴۷۸

عیسی بن مریم : ۲۸، ۲۹، ۴۷

عیسی (ع) : ۲۵

عیسی مسیح : ۲۷

عیض : ۳۱

## غ

غدیر خم : ۴۶۰

غرب : ۳۸

غسانہ : ۵۱۲

## ف

فادرون : ۲۶۷

فاران (کوه) : ۳۲

فارس : ۴۰، ۷۴، ۲۷۵، ۲۸۰، ۳۰۰،

۳۰۸، ۳۱۵، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۴۳، ۵۵۰،

۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳

فارس بن یہوزابن یعقوب : ۵۵۰

فارقلیط : ۲۶۸، ۴۲۰

فاضل ابوسہل بیژن بن رستم کوهی :

۵۳۵

فاطمہ (ع) : ۴۵۸، ۴۵۹، ۵۸۰

فاطمہ زہرا (ع) : ۴۵۵

فبریانس : ۳۹۵

فرا : ۳۴۹، ۳۵۰، ۴۵۴، ۵۵۱

فراواک : ۱۴۳

فرج بن صالح بغدادی : ۵۷۵، ۵۷۶

فرزدق : ۴۴۹، ۴۷۸

عرفات : ۴۴۸

عزالدولہ بختيار : ۱۱۹

عزریا : ۴۰۸

عزریا : ۳۹۶

عسکرہ : ۵۵۶

عضد الدولہ : ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۵۳۶

عقبہ حلوان : ۳۸

عقیبا : ۳۷۲

عقیل بن ابی طالب : ۴۵۱

عکاظ : ۴۴۸، ۴۴۹

عکبرا : ۲۹۹

علویان : ۶۴

علی (ع) : ۸۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۲۶۹، ۳۳۱

۴۰۶، ۴۵۰، ۴۵۵، ۴۵۶، —

۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۵۸۰

۵۸۲

علی بن بایویہ (عمار الدولہ) : ۱۷۵

۵۰۴

علی بن جہم : ۳۲۱

علی بن رضا . . . بن علی (ع) : ۴۵۶

علی بن علی کاتب نصرانی : ۳۶۴

علی بن یحیی منجم : ۵۳، ۵۴، ۳۹۴

عمر بن خطاب : ۴۹، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۲۷۶

۴۶۰

عمر : ۳۵۰

عمرو بن ربیعہ (معروف بہ عمرو بن لحن) :

۵۵

عمرو بن رقیش : ۵۱۴

عمرو بن عدی بن . . . لخم : ۵۱۴

عنان پسر انیا بن . . . سلیمان بن داود :

۸۸

عنقیر (دختر نعمان) : ۴۲۹

عیسو : ۵۰۶

- فرس : ٦٠  
 فردوس ( ازعدن تاسرنديب ) : ١٥٥  
 فردوسی : ٢٨٧، ٢٦٧، ١٥٦  
 فرعون : ٤٥٤، ٤٥٣، ٤٥٢، ٣٨٠  
 فرغانه : ٣٢٧، ٢٨٧، ١٢١  
 فرهاد : ٣٨  
 فریدون : ٢٩٦، ٢٩٣، ٢٩٢، ٢٩٠، ١٤٦  
 ٥٠٧، ٣٠٢، ٢٩٨، ٢٩٧  
 فریدون ( يافول ) : ١٥٢  
 فسطاط : ٣٤٧، ٣٢٨  
 فقيم : ١٩٠  
 فلايوس : ٥٤٣، ٥٤٢  
 فلسطين : ٣٦٦، ٣٥٠، ٣٢٢  
 فنطيليمون : ٤٠٩  
 فوقا : ٤٠٩  
 فيروميا ( نيفيرونيا ) : ٤٠٨  
 فيثاغورث : ٥٤٢، ٢٦٥  
 فيثاغورس : ٥٤٣  
 فير : ٥٧  
 فيروز : ٣٠١، ٣٠٠، ٢٧٩  
 فيقوار : ٥٠٧  
 فيلاطس : ٥٧٤  
 فيلان : ٣٥٥  
 فيلفس : ٣٢٥، ١٨٤، ١٣٣، ٦٤، ٦١، ٤٥  
 ٣٣٧، ٣٣٤، ٣٣٠، ٣٢٨، ٣٢٦  
 ٣٥٧، ٣٤٨، ٣٤٧، ٣٤٤، ٣٣٩  
 ٣٦٨، ٣٦٦، ٣٦٥، ٣٦٤، ٣٦٠  
 ٥٣٧  
 فيلفس بن اسحق بن ابراهيم : ٦٤  
 فيلوکوس : ٥٤٣، ٥٤٢  
 فيناوش : ٥٠٧  
 ل  
 قاسم ( رك : امام قائم ) : ٥٠٤
- قابيل : ٢٩٤  
 قاسر : ٣٣٣، ٣٣١، ٣٣٠، ٣٢٩، ٣٢٦  
 ٣٤٩، ٣٤٨، ٣٤٧، ٣٣٩، ٣٣٧  
 ٣٦٥، ٣٦٠، ٣٥٨، ٣٥٧، ٣٥٦  
 ٣٦٩، ٣٦٨، ٣٦٧، ٣٦٦  
 قاللبس : ٣٣١، ٣٣٠، ٣٢٨، ٣٢٥، ٤٤  
 ٣٣٩، ٣٣٧، ٣٣٥، ٣٣٤، ٣٣٣  
 ٣٥٧، ٣٥٦، ٣٤٨، ٣٤٧، ٣٤٥  
 ٣٤٩، ٣٦٨، ٣٦٦، ٢٦٤، ٣٦٠  
 ٣٦٩  
 قاهت : ١٠٨  
 قباد بن فيروز : ٢٧١  
 قباديان : ٩٤  
 قبط : ٣٣١، ٣٣٠، ٣٢٦، ٣٢٥، ١٢٥  
 ٣٣٨، ٣٣٧، ٣٣٥، ٣٣٤، ٣٣٣  
 ٣٥١، ٣٤٩، ٣٤٨، ٣٤٧، ٣٤٤  
 ٣٦٩، ٣٦٨، ٣٦٧، ٣٦٥، ٣٥٧  
 قتيبة بن مسلم باهلي : ٧٥، ٥٧  
 قرونوس : ٣٩٦  
 قريش : ٢٧٤، ٥٥  
 قريقوس : ٤٠٧  
 قريه العين : ٢٨٦  
 قريه نو : ٣٥٥  
 قس بن ساعده : ٤٤٩  
 قسطنطينيه : ٤٠٢، ٣٩٨، ٣٩٣، ١٨، ١٧  
 ٥٥٠، ٤٠٧، ٤٠٣  
 قسطنطين : ٤١١، ٤٠٣، ٤٠٢، ٤٠١، ٤٠٠  
 قسطنطينيوس : ٤٠٧  
 قصر خورنق : ٥١٤  
 قطب : ١٢  
 قم : ٢٩٩  
 توربيقوس بن قنق : ٢٦٩  
 تورس : ٤٠٣

- قورياس : ۴۰۹  
 قوزما : ۳۹۹، ۳۹۵  
 قوطای راهب : ۴۲۴  
 قونون : ۳۴۷، ۳۳۹، ۳۳۰، ۳۲۸، ۳۲۶  
 ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۴۸  
 قیروان : ۳۵۶، ۳۵۵  
 قیساریه : ۴۱۷  
 قیورلوس : ۴۰۸
- ك**
- کابرش بن فیقوار : ۵۰۷  
 کابل : ۱۲۲  
 کامربن یافث بن نوح : ۳۹  
 کامفیروز : ۳۰۱  
 کاوه : ۲۹۰  
 کاوه کیمردان : ۲۷۳  
 کدلیا : ۳۷۲  
 کربلا : ۴۵۱  
 کرج : ۲۹۷  
 کرساس : ۴۲۴  
 کرسین : ۴۲۴  
 کسروی : ۲۹۱  
 کسروی مورخ : ۱۷۲  
 کش : ۲۷۳  
 کشف (نخشب) : ۲۷۳  
 کعب بن اشرف : ۵۴۷  
 کعب بن لوی : ۵۶، ۵۵  
 کعبه : ۴۵۵، ۲۷۸، ۲۶۵، ۵۶، ۵۵  
 ۵۸۱، ۵۸۰، ۴۵۹، ۴۵۶  
 کده : ۱۲۸، ۳۹، ۲۷  
 کدانیان : ۱۲۸  
 کدانیان (ملوک) : ۵۰۵  
 کلکه : ۵۷۵
- کنانه بن ربیع : ۵۴۷  
 کندی یعقوب : ۳۰۷  
 کندی : ۵۸۳، ۴۰۶، ۳۴۱  
 کنعان : ۲۲۵، ۱۰۸  
 کنگه : ۱۶  
 کنگه هندی : ۱۷۵  
 کنیسه القمامه : ۵۷۵  
 کنیسه القیامه : ۳۹۶  
 کنیسه مریم : ۴۲۴  
 کوشی (مهر) : ۲۶۹  
 کوروش : ۲۷، ۲۶۶، ۳۳، ۳۰۰  
 کوزک (رخترایرج) : ۵۰۷  
 کوشان : ۱۱۵  
 کوشاه (کیومرث) : ۱۴۱  
 کوفه : ۵۱۴، ۲۷۸، ۱۰۱، ۳۹  
 کووید (فرانسوی) : ۱۵۴  
 کوه اعظم : ۲۹۷  
 کوه زهره : ۳۶۶  
 کهف : ۳۹۵، ۲۹۴  
 کیان : ۲۶۳، ۱۲۸  
 کیانی : ۵۶۳  
 کیانی (سلوک) : ۱۴۶  
 کیخسرو : ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۲، ۵۷، ۵۶  
 کیقباد : ۴۵  
 کیکاوس : ۵۶  
 کیماک : ۳۵۴  
 کیومرث : ۵۵۶، ۱۴۳، ۱۴۲، ۲۵، ۲۴  
 ۵۶۱  
 کیومرث (کوشاه) : ۱۴۱، ۳۹  
 کیومرث گل شاه : ۳۸
- گ**
- گرگان : ۴۷۶، ۳۷۲، ۳۳۰، ۳۲۷، ۲۹۹

ماشاء الله : ۵۷۹  
 ماشاء الله ( منجم ) : ۱۱۷  
 ماطن : ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۶۰،  
 ۳۶۵  
 سامای شهید : ۴۱۰  
 مأمون ابن احمد سلمی هروی : ۳۹۶  
 ۴۱۰  
 مأمون الرشید : ۱۶، ۳۲۷، ۴۵۵، ۴۵۶  
 ناندیش : ۲۸۹  
 مانی : ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹،  
 ۳۱۴، ۲۷۰  
 ماوراء النهر : ۷۳، ۲۷۳، ۳۰۹  
 ماه ( جبال ) : ۱۵۶  
 متقی : ۱۷۵  
 متنبی : ۶۲  
 متوشالح : ۲۶۷  
 متوکل : ۵۳، ۵۲  
 متوکل عباسی : ۵۱  
 متی : ۳۶، ۴۰۸، ۵۷۴  
 محمد ( ص ) : ۱، ۱، ۲۰، ۳۱، ۳۲،  
 ۴۷، ۴۹، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۹۴  
 ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۲۵۸، ۲۷۴، ۳۴۱  
 ۳۷۲، ۴۰۶، ۴۵۱، ۴۵۳ تا ۴۵۵،  
 ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۷۴، ۵۰۴، ۵۴۶  
 ۵۵۱، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۴۷، ۵۵۳  
 ۵۷۸، ۵۵۶  
 محمد : ۴۰۴  
 محمد بن اسحق بن استاد بنداد سرخسی :  
 ۴۱  
 محمد بن بهرام بن مطیار : ۵۵۴  
 محمد بن جابربیتانی : ۵۷۸، ۵۷۹، ۲۵۰،  
 محمد بن جریرطبری : ۶۶  
 محمد بن جهم برمکی : ۱۴۲

گریوی ، مسیو : ۵۶۸  
 گشتاسب : ۲۶۴، ۲۸۸، ۵۴۱، ۵۴۲،  
 ۵۶۱  
 گناوه ( فارس ) : ۲۷۷  
 گودرزین شاپوربن افورثا ( اشکانی ) :  
 ۴۱۰

## ل

لان : ۶۶  
 لای : ۱۰۸  
 لاهوین ریلیم بن باسل : ۶۲  
 لخمی : ۵۰۸  
 لخمی ( پادشاهان ) : ۵۱۴، ۵۱۷  
 لخمیین : ۵۶  
 لمک : ۲۶۷  
 لوط : ۱۱۵، ۳۷۷  
 لوقا : ۳۶، ۳۹۵، ۴۰۸، ۵۷۴  
 لوقیوس : ۴۱۰  
 لهراسب : ۵۰۷  
 لیاهیج : ۶۲  
 لیونطیوس : ۴۰۸  
 م  
 مارتا : ۴۰۹  
 مارت : ۴۲۹  
 مارثان ورس : ۲۷۶  
 مارجیورجس : ۴۰۳  
 مارخونیا : ۴۲۴  
 مارقوس : ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۲۵، ۵۷۴  
 مارکندیو : ۴۰  
 ماریوحنا : ۴۲۹  
 ماریه راهبه : ۳۹۱  
 مازندران : ۳۲۷، ۳۲۸  
 مازیشون : ۴۲۴



- معموریہ: ۳۹۸  
معن بن زائدہ: ۱۰۱  
مقتدر: ۵۰۴  
مقتدر بالله: ۲۷۵  
مقل: ۷۰  
مکتفی: ۵۰۴، ۱۷۵  
مکسیموس (راہب فرید): ۳۹۹  
مکہ: ۴۵۴، ۲۷۸، ۵۶، ۴۹، ۴۷، ۳۲  
۵۷۸، ۴۵۹، ۴۵۷  
ملا مظفر: ۵۴۶  
ملطیہ: ۴۴  
ملك بن فهم . . . فضاءه: ۵۱۱  
ملك بن فهم بن . . . ازدی: ۵۱۳  
ملك بن فهم بن . . . عدنان:  
منا: ۴۴۹  
منذربن امرؤ القیس: ۶۴  
منذربن ماء السماء: ۶۴  
منبج: ۳۶۸  
منصور: ۱۰۲، ۱۰۱  
منصور عباسی: ۲۶۹  
منکور: ۳۵۴  
منوچهر: ۵۴۳، ۵۴۱، ۵۰۷، ۲۸۸، ۲۸۷  
منوچهری: ۴۸۱  
منوشچهر: ۶۱  
منہی ومنہیانہ: ۱۴۲  
منی: ۴۶۰  
منیہ: ۳۱۳  
موبد: ۱۷۲  
موسی: ۱۰۸، ۸۱، ۸۰، ۴۶، ۳۵، ۳۱  
۳۸۲، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۳، ۳۷۲  
۴۵۲، ۴۱۰، ۴۰۴، ۳۸۴، ۳۸۳  
۴۷۸، ۴۵۹، ۴۵۷  
موسی (ع): ۵۸۱، ۷۷
- موسی بن عمران: ۱۱۰، ۳۰، ۲۸  
۴۰۹، ۳۷۸، ۳۷۴  
موسی بن عیسی کسروی: ۱۶۴  
موصل: ۵۴۲، ۳۸۲، ۱۲۵، ۴۶  
موقان (مغ): ۵۴۱  
مولوی: ۱۲۳، ۲۲  
مہدی: ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۳  
مہرگان: ۳۵۵  
میرزا فضل اللہ شیخ الاسلام: ۵۸۴  
میشایل: ۴۰۸  
میشی ومیشانہ: ۱۵۵، ۱۴۳، ۱۴۲  
میکائیل: ۴۰۸  
میمون بن قداح: ۶۴  
میمون بن مہران مستندی: ۴۸، ۴۷  
مینا: ۳۹۶
- ن  
نائب آملی: ۴۷۷، ۳۲۷  
نابلس: ۳۵  
ناشان نبی: ۳۷۲  
ناراب: ۳۸۰  
ناصر اطروش: ۲۹۳  
ناصرالدولہ: ۱۱۹  
ناصر خسرو: ۱۲۳  
ناصرہ: ۵۵۰  
نجد: ۴۴۸  
نجران: ۴۵۸، ۳۹۱  
نجف: ۳۴۷  
نسا: ۲۷۱  
نسطروزس (قیصر روم): ۵۱۲  
نسطورس: ۴۳۰، ۴۲۲، ۴۰۸، ۳۹۰  
نظامی: ۳۹۲  
نعمان (ملوک): ۵۱۴



- نلینو: ۸  
 نعروء بن گوش بن حام بن نوح: ۱۲۸  
 نوبخت: ۳۶۵  
 نوبہار بلخ: ۲۶۷  
 نوح: ۵۸۲، ۴۸۰، ۴۵۲، ۸۷، ۳۹، ۳۵  
 نوح (ع): ۵۰۷  
 نوح بن منصور: ۵۶۳، ۴۵۷  
 نوثر بن شیث: ۲۶۶  
 نیاز ریوس: ۴۳۰  
 نیشابور: ۴۱۱، ۲۷۲، ۲۷۱  
 نیقولوس: ۳۹۶  
 نیقیہ (نیس): ۴۰۲  
 نیل: ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۰، ۳۴۷، ۳۲۱  
 ۳۷۳، ۳۷۲
- و
- والتوش: ۵۴۳  
 والیس: ۴۳۵، ۲۶۵  
 وباحنیفای: ۳۸۲  
 وردانشاہ: ۶۳  
 ولی الدولہ ابی احمد: ۴۵۷  
 ویزک (اسحاق): ۵۰۷  
 ویکرد: ۲۹۵
- ہ
- ہابیل: ۲۹۴  
 ہاجر: ۳۲  
 ہاران بن ترح: ۲۶۴  
 ہارون: ۳۸۳، ۳۸۰، ۳۷۳، ۳۷۲، ۸۱  
 ۳۸۴  
 ہارون الرشید: ۳۹۷، ۵۲  
 ہارون بن عمران: ۳۸۲  
 ہاشم بن حکیم: ۲۷۳  
 ہاشمی: ۴۳۹
- ہامان: ۳۷۸ تا ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۵  
 ہالی: ۳۶  
 ہرات: ۳۲۸  
 ہرای: ۳۷۴  
 ہرقل: ۵۵۰  
 ہرمزان: ۴۸  
 ہرمز، پسرشاپور: ۲۶۹  
 ہرمز پسرشاپور پہلوان: ۲۹۲، ۲۸۴  
 ہرمس: ۴۷۲، ۴۳۵، ۴۰۱، ۲۶۶  
 ہرمس مصری: ۲۶۵  
 ہزار: ۷۲  
 ہستیر: ۳۸۰، ۳۷۹  
 ہشام بن عبد الملک: ۵۲  
 ہشام بن قاسم: ۱۴۲  
 ہشام بن مغیرہ مخزومی: ۵۵  
 ہند: ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۰۳، ۷۹، ۷۸، ۴۰  
 ۵۴۲، ۴۷۶، ۲۹۸، ۲۷۰  
 ہند وچین: ۲۶۷، ۶۰  
 ہوشنگ: ۲۹۵، ۲۸۸، ۱۴۲  
 ہوشنگ پیشداری: ۵۶۱  
 ہیرزوس: ۳۹۷  
 ہیلانہ: ۴۲۴، ۴۱۱، ۴۰۳
- ی
- یاجوج و ماجوج: ۶۶، ۵۹  
 یافول (فریدون): ۱۵۲  
 یحیی: ۴۵۲، ۴۲۴، ۴۱۰، ۴۰۳، ۳۹۵  
 یحیی بن خالد بن برمک: ۵۲  
 یحیی بن زکریا: ۴۰۸، ۴۰۰، ۳۹۸  
 ۴۱۰  
 یحیی بن علی کاتب نصرانی: ۳۳۲  
 یحیی بن نعمان نصرانی: ۲۶۹  
 یحیی نحوی: ۳۱۴  
 یرموک: ۵۸۲، ۴۵۵

یوحناى مروزی : ۴۰۹  
یوحناى ملغان : ۴۲۳  
یوربعام بن نبط : ۳۸۲  
یوربعم غلامرحبعم بن سلیمان : ۱۱  
یوسف : ۴۵۲، ۳۷۲، ۳۸  
یوسف بن الفضل الیهودی الخیبری :  
۵۷۲  
یوسف بن هالی بن . . . داود : ۳۶  
یوسف بن یعقوب بن . . . ابراهیم :  
۳۶  
یوسف رامثانی ؟ ( رامشلی ؟ ) بولا طای  
۵۷۴، ۳۹۶  
یوسف ( نامزد مریم ) : ۳۶  
یوشع : ۱۱۵  
یوشع بن نون : ۳۳۱، ۳۷۷، ۳۸۱، —  
۳۸۳  
یولیانس : ۴۰۷  
یولیانی : ۳۹۶  
یولیطا : ۴۰۹  
یولیوس : ۷۷  
یونان : ۲۶۵  
یونان بن بورس : ۴۶  
یونس : ۴۵۹، ۴۵۸، ۴۲۵، ۱۲۸  
یویاقیم : ۴۱۱  
یهودا : ۱۱۴، ۱۱۰، ۲۸، ۲۶  
یهودای اسخریوطی : ۵۷۴  
یهودابن یعقوب (ع) : ۵۵۰  
یهویاقیم : ۳۷۵

یزدانبخت : ۲۷۰  
یزدگرد : ۱۶۱، ۵۷، ۵۴، ۵۳، ۲۵، ۲۴، ۸  
۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۴، ۱۶۴، ۱۶۳  
۵۰۶، ۵۰۳، ۲۶۱، ۲۶۰، ۱۸۸  
یزدگرد بن شاپور : ۱۶۲، ۵۴  
یزدگرد بن شاهپور : ۷۲  
یزدگرد بن شهریار : ۱۴۱، ۵۴  
یزدگرد بن شهریار ( بن کسری پرویز ) : ۵۰  
یزدگرد پسرشهریار : ۵۴۴  
یزدگرد هراری : ۷۲  
یزید : ۴۵۴  
یزید بن معاویه : ۵۸۰  
یزید بن معلویه : ۴۵۵  
یزید بن ولید ( ناقص ) : ۵۲۳  
یسع نبی : ۴۱۰  
یعراب : ۵۰۸  
یعقوب : ۴۰۹، ۳۹۷، ۳۹۶، ۱۰۸، ۳۶، ۲۶  
۵۰۷، ۵۰۶، ۴۵۲  
یعقوب بن اسحاق کندی : ۵۵۹، ۳۴۰  
یعقوب بن طارق : ۲۱  
یعقوب بن موسی تفرشی : ۳۷۲  
یعقوب تفرشی : ۳۷۴  
یمامه : ۵۵۱، ۴۴۹، ۲۷۴، ۱۲۱  
یمن : ۵۰۸، ۳۵۳، ۳۲۷، ۶۵، ۵۷  
۵۱۷، ۵۱۱  
یوانیس : ۳۹۶  
یوانیس ( فم الذهب ) : ۴۰۰  
یوحنا : ۵۷۴، ۴۰۹ تا ۴۰۷  
یوحناى کشکرانی : ۴۲۴

\* \* \*



- حقوق : ۳۲  
 حیوان ( از جاحظ ) : ۳۵۱
- خ  
 خلاصه الحساب : ۳۵۲
- د  
 دائرة المعارف فرانسه : ۲۷۰  
 درتواریخ ( از ثابت بن سنان ) : ۱۱۹  
 درمنافع جبال ( از ثابت بن قره ) : ۳۵۰  
 دلائل قبله ( از ابوالعباس آملی ) : ۷۶  
 دلائل قبله ( از ابی العباس آملی ) : ۳۳۲
- ر  
 راشیکات ( رساله از بیرونی ) : ۱۸۱  
 رجال زنجان ( از میرزا فضل الله شیخ الاسلام ) : ۵۸۴  
 رساله اشعار مشهور در نیروز و مهرگان ( از حمزه بن حسن اصفهانی ) : ۵۱  
 رساله اوقات دعا ( از یعقوب کندی ) : ۵۵۹  
 روانشناسی شفا ( از ابن سینا ) : ۳۴۲  
 ۳۷۰
- ز  
 زیور : ۵۷۳، ۴۵۷  
 زند : ۵۴۹  
 زند و اوستا : ۲۶۵  
 زیج الصفائح ( از خازن ) : ۴۴۶  
 زیج قانون : ۴۵  
 زیج کامل ( از هاشمی ) : ۴۳۵  
 زیج کندکانک ( معروف به ارکید ) : ۴۰
- س  
 سفر الجبابره : ۲۶۹  
 سفر خامس تورات ( معروف به مثنی ) : ۳۱  
 سماء و عالم ( از ارسطو ) : ۴۴۵، ۴۵  
 سماع طبیعی شفا ( ابن سینا ) : ۴۳۶  
 سند و هند : ۳۶۹، ۷۹، ۷۱، ۴۳، ۴۰  
 سند و هند ( زیج ) : ۱۶  
 سید رعولام : ۱۱۵  
 سیر الکبیر : ۱۶۷  
 سیر الملوک ( ابن مقفع ) : ۱۴۲
- ش  
 شاپورگان : ۵۵۳، ۱۶۳  
 شاپورگان مانی : ۱۶۲  
 شاهنامه : ۲۷۱، ۱۶۲، ۱۵۶، ۱۴۲، ۶۱  
 شرح تذکره : ۴۴۵  
 شفا : ۴۶۹  
 الشموس شافیة للنفوس : ۱۱۷
- ط  
 طاسین ازل ( از حلاج ) : ۲۷۵  
 طبیعیات شفا ( ترجمه فروغی ) : ۴۲
- ع  
 عجائب الطبیعیه و غرائب الصناعیه : —  
 ۳۰۳  
 علت اعیاد فارس ( از زاد یوید بن شاهویه ) : ۷۰  
 علم النفس شفا : ۱۱۶
- غ  
 غره : ۲۱  
 غره ( از نایب آملی ) : ۳۲۷  
 غیاث اللغة : ۲۰۷

## ل

لمعه : ( شهید اول ) : ۲۷۸  
لوقا ( انجیل ) : ۳۵

## م

مأخذ المواقیت : ۷۷، ۷۹  
مارقوس ( انجیل ) : ۳۵  
ماللهند : ۴۰ ( از ابوریحان )  
متی ( انجیل ) : ۳۵  
مجسطی : ۱۸، ۲۱، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۷۹  
۴۶۹، ۴۷۹، ۴۸۸، ۴۹۵  
مجیر ( از بغدادی ) : ۴۴۸  
مختصر اخبار آل بریه ( ابو محمد حسن بن علی  
نانا ) : ۶۱  
مدخل در صناعت کره ( از بطلمیوس ) :  
۴۴۵

مدخل کبیر ( ابو جعفر خازن ) : ۲۵۸  
مسالك وممالك ، از جیهانی : ۶۶، ۳۵۵ ،  
۳۸۶

مسالك وممالك ، از خردار به : ۳۲۷  
مقالات ، از ابو عیسی وراق : ۳۷۴، ۳۸۵ ،  
۳۸۶

مقاله الشعراى مقامات بدیع همدانی :  
۴۶۴

معارف الروم ( از اهوازی ) : ۳۹۹  
معارف روم ، از اهوازی کاتب : ۳۹۳  
ملاحم : ۲۷۶

مناظر النجوم ، از جبلی : ۳۱۷  
منطق اشارات : ۴۷۴  
موالید ( از زردشت ) : ۵۴۲، ۵۴۳

## ن

نوامیس ( از افلاطون ) : ۵۴۰

## ف

فصول ( از بقراط ) : ۳۶۳  
فهرست ، ابن الندیم : ۸

## ق

قانون ( ابن سینا ) : ۹  
قانون مسعودی : ۹، ۷، ۴۰، ۴۶۹  
قرآن : ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۳۲، ۵۹، ۶۵، ۶۶،  
۱۰۲، ۱۲۳، ۲۶۶، ۳۴۱ ،  
۳۶۳، ۳۸۶، ۳۹۴، ۴۵۰ ،  
۴۵۲، ۴۵۷، ۴۵۸، ۵۴۳ ،  
۵۴۶، ۵۴۷، ۶۲۲، ۵۵۰ ،  
۵۵۳  
قرانات ( از ابن بازیار ) : ۳۵

## ک

کامل ( زیح هاشمی ) : ۵۷۱  
کتاب ابراهیم بن سری زجاج : ۴۶۳  
کتاب ابی الحسین صوفی ( در کواکب ثابته )  
۴۶۳  
کتاب ابی حنیفه دینوری ( در انواع ) : ۴۶۳  
کتاب ابی محمد جبلی ( در علم مناظر نجوم )  
۴۶۳  
کتاب ابی یحیی بن کناسه : ۴۶۳  
کتاب الباء : ۲۶۶  
کتاب اشعیا نبی : ۳۱  
کتاب رانیال : ۲۶۰  
کتاب کلثومی : ۴۶۳  
کسوفات ( از محمد بن جابر ) : ۵۷۸، ۵۷۹  
کعب الاخبار : ۳۳۱  
کفالات ( از مانی ) : ۲۶۹  
کنز الاحیاء : ۲۶۹  
کواکب ثابته ، ابی الحسن صوفی : ۴۹۵

الهند ( ازبيرونى ) : ٢٦٣ ، ٥٤١  
هند ( ابوريحان ) : ١٦

ى

ياقوت : ٢٧٦  
يزدانخسيس : ٧٠

نوراصلا ( أزحلاج ) : ٢٧٥

و

وشاح : ٩٤  
وشاح ( ازابن دريد ) : ٦٥

هـ

الهند : ٥٨٤

\* \* \*

## فهرست مطالب آثار الباقیه

مقدمه مترجم: ص پنج تا دوازده

ستایش از شمس المعالی و تقدیم کتاب بها و ( ۱ )

سبب تألیف کتاب: ( ۲ )

### فصل اول: ۱ تا ۱۵

در حقیقت شب و روز و مجموع آنها و آغاز هریک از آنها - مبدأ شبانه روز نجومی - تعریف شب و روز - تعریف روز و شب از نظر فقهاء - انتقاد از تعریف فقهاء برای روز و شب و ورود در بحث با آنان . . .

### فصل دوم - در مبدأ سال و ماه گفتگومی کند: ۱۶ تا ۲۲

تعریف سال و ماه - اقسام کبیسه در سالهای شمسی ملل گوناگون . .

### فصل سوم: در حقیقت تاریخ و اختلاف امم در آن گفتگومی کند: ۲۳ تا ۵۸

عقیده ایرانیان در مبدأ عمر عالم - اختلاف یهود و نصاری در مقدار عمر عالم و بیان علت این اختلاف - بشارت حضرت اشعیا به آمدن حضرت خاتم الانبیاء - استدلال مجدد از سفر پنجم تورات بظهور ختم پیغمبران - تعداد نسخ تورات - تعداد نسخ انجیل - تاریخ توفان اعظم که توفان نوح است - دلیل بر حدوث عالم - تاریخ بختنصر اول - تاریخ فیلس پدر اسکندر یونانی - تاریخ اسکندر زوالقرنین - تاریخ اغسطس - تاریخ انطینس - تاریخ دقلطیانوس - تاریخ هجری - نام سالیان میان هجرت و وفات پیغمبر "ص" - تاریخ یزدگردی - تاریخ معتضدی - اشاره ای به تواریخ دیگر که غیر مشهور است - تاریخ اهل خوارزم . .

### فصل چهارم - در حقیقت ذوالقرنین صحبت می کند: ۵۹ تا ۶۷

آیا اسکندر مقدونی، ذوالقرنین مذکور در قرآن است؟ - اشاره ای به نسب های ساختگی - صحت نسب شمس المعالی و سامانیان و خوارزمشاهیان و شیروان شاهان - طعن در نسب میمون قداح - اقوال دیگر در حقیقت ذوالقرنین - عقیده ابوریحان درباره ذوالقرنین - سد اسکندر کجا بوده؟ و اقوالی در این زمینه . .

### فصل پنجم - در چگونگی ماهها که در سالهای مقدم استعمال می شود بحث می کند:

۶۸ تا ۱۰۶

ماههای ایرانی - درینجهی دزدیده شده - طریقهی کبیسه در ایران ساسانی - یاد آوری شهر مجوس خوارزم و سفد و طرز کبیسهی آنان - ماههای رومی و طرز کبیسهی آن - عقیده صاحب کتاب مأخذ المواقیت در طرز کبیسه رومیان - ترجیح ریاضیات یونانی بر

ریاضیات هندی - انتقاد از حمزه بن حسن اصفهانی - ماههای عبرانیان - ادوار  
یهود - اقسام سالهای یهود - اختلاف علمای یهود در اوایل شهر که آیا باید با  
رویت هلال باشد یا حساب - آغاز سال مسیحیان شرق - ماههای سال قمری - نام  
ماههای عرب جاهلیت - بحث دیگر در کیسه‌های ماههای قمری در جاهلیت و بیان نسبی  
مذکور در قرآن - اسامی هرسه شب یک ماه در لغت عرب - در انتقاد از عقیده‌ی اسماعیلیه  
در ماههای قمری که به روایت هلال معتقد نیستند و با حساب سروکار دارند - استدلال  
مجدد از کتب شیعه‌ی زیدیه بر اینکه فقط با روایت هلال باید اوایل ماهها را تعیین کرد ،  
- بحثی که ابوریحان در این موضوع با عالمی اسماعیلی کرده است : ۱۰۷ تا ۱۸۸

**فصل ششم =** در این است که چگونه پاره‌ای از تواریخ از پاره‌ای دیگر استخراج

می‌شود و در این فصل تواریخ پادشاهان و مدت سلطنت هر یک

را با اختلافی که میان مورخان است گفتگومی‌کند : ۱۰۷ تا ۱۸۸

ترتیب جدول در بیان اختلاف یهود و نصاری در تاریخ آدم ابوالبشر و اولاد او - جدول  
اسامی اشخاصی که بر یهود از زمان خروج از مصر تا ساختن بیت المقدس حکومت کردند ،  
- انتقاد در هریان از اقوالی که مربوط به طول عمر گذشتگان است - رد آراء دهریان و  
طول عمر گذشتگان - بیان اشیایی که به طور نادرو روی دهد ( زوائد و ناقص ) خلقت  
- نقل عقیده ابو معشر توسط ابوسعید شادان بر کمیت عمر - بیان خلاصه‌ی یک  
مقاله در عمر طبیعی از ابو عبد الله حسین بن ابراهیم طبری - جدول در تاریخ ملوک آشور  
- جدول ملوک کده - نامهای فراغنه مصر - جدول سلطنت بطالس و قیصره - نام  
های پادشاهان شهر مقدونیه که یونانیان باشند ملقب ببطالس - نامهای ملوک روم -  
اسامی ملوک روم در عهد مسیحیت روم - پادشاهان قسطنطنیه ( روم شرقی ) - عقیده‌ی  
ایرانیان در مبدأ جهان و طرز پیدایش بشر - اسامی قسم اول پادشاهان ایران  
- جدول ثانی از قسم اول نامهای ملوک پیشدادی - نامهای ملوک کیانی - جدول سوم  
از قسم اول نامهای ملوک پیشدادی در نسخه موبد - نامهای ملوک کیانی - بحث در  
تاریخ اشکانیان که قسم دوم از تاریخ ایران است - نامهای پادشاهان اشکانی - دومین  
جدول از قسم دوم نامهای ملوک اشکانی - سومین جدول از قسم دوم نامهای ملوک  
اشکانی - اشکانیان بنا بر آنچه ابوالفرج در کتاب خود گفته - اشکانیان بنا بر کتاب شاهنامه  
- اختلاف در تواریخ اشکانیان و بدست آوردن مدت صحیح سلطنت آنان - استخراج  
تاریخ اشکانی از کتاب شاپورگان مانی - استدلال دیگر به صحت عقیده بیرونی در تاریخ  
اشکانی از زایجی مانی - قسم سوم از تاریخ ایرانی مربوط به دوره ساسانیان و بیان  
اختلاف اقوال اهل تاریخ - نامهای پادشاهان ساسانی - جدول دوم از قسم اول  
نامهای ملوک ساسانی - نامهای ملوک ساسانیان - نامهای ملوک ساسانی بنا بر نقل از  
کتاب ابوالفرج زنجانی - بحث در کارهای کسروی مورخ - نامهای پادشاهان ساسانی



زکرائقابی که بنی عباس به طرفداران خود داده اند - ترسیم طیلسان و تطبیق تواریخ به سه طریق برای اینکه اشتباهی پیش نیاید - تنظیم حساب شطرنج برای فهم این طیلسان قواعدی برای دانستن حساب خانه‌های شطرنج - طریقه‌ی بدست آوردن برخی تواریخ ازهم - طریق پاسخ دادن به برخی ازسئوالات ماه شناسی

**فصل هفتم - دراد واروتقوفات ومیلاد سالهای یهود ومیلاد ماهها و کیفیت وطریقه‌ی کبیسه‌ی آن درسالهای یهود ودیگرسالها گفتگو می‌کند :**

۱۷۸ تا ۲۶۲

طریق بدست آوردن آغازسال یهود - انتقاد ازروش علمی یهود - راه بدست آوردن اولین اجتماع نیرین درهرمحزور ( دوره ۶ سالها ) - يك مسئله تمرینی - محازیر عظمی اولین اجتماع نیرین طبق روش بیرونی درسالهای اسکندری کی بوده است ؟ - محازیر عظمی - جدول علامات - جدول کیفیات - جدول کمیات - ارچه راه می‌توان غره ماههای یهود را شناخت - جدول روزهای اوایل روس شهر در صورتی که سال بسیط باشد - جدول عبور - جدول عبور - جدول موالید واریاعشرات - جدول موالید واریاعشرات - جدول اجتماعات وامتلاآت - جدول اجتماعات وامتلاآت - تقدیم وتأخیرفصح چگونه انجام می‌یابد - بیان ادوارد یوئیل ودورشابوع - بقیه جدول احکام - جدول احکام - بیان تقوفات درکیش یهود که عبارت از فصول است - طریقه‌ی بدست آوردن جای اوج شمس - روش یهود در استخراج چهاریک های سال - ابعاد تقوفات از شب یکشنبه - پیدا کردن روزی را که از شهر سریانی آغاز تفوقه باشد خالی از اشکال نیست - در پیدا کردن سالهای کبیسه درپاره‌ای از تواریخ - بیان حساب اسماعیلیه که برای پیدا کردن اول رمضان ساخته اند وگمان کرده اند که یکی از اسرار نبوت است - بیان جدولی که اسماعیلیه برای روئیت هلال ساخته اند واینکه عمل مزبور يك سرقت علمی از زیج جبش حساب است - جدول مصحح - جدول احمد بن شهاب برای تعیین آغاز ماهها که از آن جمله اول رمضان است نیز سرقت علمی است - دوره برای بدست آوردن روز آغاز سال هجری که از کتاب مدخل کبیر ابوجعفر خازن نقل شده - طرز شناسایی اول سالهای یزدگردی وچند نوع سال دیگر .

**فصل هشتم - در تواریخ کسانی است که پیمبری را خود بستند ( متنبیین )**

**وامعی که فریب ایشان را خورده اند :**

پرستندگان ستارگان وماه وخورشید کدامند ؟ - مانی نقاش و سرانجام کاراو - خروج مزدک - بهافرید بن ماه فرودین - پیدایش ابن مقفع و سرانجام کاراو - شرح حال مسیلمه - خروج حلاج - ظهور ابن ابی زکریای کما می - ظهور ابن ابی العزاقر

فصل نهم = دربارهٔ اعیاد که در ماههای پارسین است گفتگومی کند : ۲۷۹ تا ۳۰۷

بخش راجع به نوروز و علت پیدایش آن - نوروز بزرگ - سرور روز عید اردیبهشتگان و عید اشتاد روز - جشن نیلوفر در خرداد ماه و عید تیرگان - عید مردادگان - عید شهریورگان یا آذر جشن - عید مهرگان - راسوز یا مهرگان بزرگ - عید ابانگان - آذر عید یا آذر جشن - اعیاد دیماه از خرم روز و دیگر اعیاد مانند دیگان و غیره - جشن اسفندار مذ ماه و دیگر اعیاد ماه اسفند . .

فصل دهم - در اعیاد ماههای سفدپان گفتگومی کند : ۳۰۸ تا ۳۱۱

فصل یازدهم - در اعیاد که در ماههای اهل خوارزم است گفتگومی کند : ۳۱۲ تا ۳۱۸

استدلال بیرونی بر اینکه خوارزمیان از اعراب سروج را بهتر می شناختند - در کتاب تفضیل عرب بر عجم و انتقاد از ستاره شناسی اعراب و تفضیل عجم بر عرب - جدول منازل قمر . .

فصل دوازدهم - در مذهب خوارزمشاه در اعیاد اهل خوارزم گفتگومی کند : ۳۱۹ تا ۳۲۱

کبیسه‌ی خوارزمشاهی به فرمان ابوسعید خوارزمشاه . .

فصل سیزدهم - در روزهای گفتگومی کند که در شهر رومیان است و نزد خود رومیان و دیگران معلوم است :

تمجید از عقیدهٔ رومیان در سال و ماه و اینکه نزد بیکترین عقیده به حقیقت این نوع سال و ماه است - بیان عقاید سنان بن ثابت بن قره در ردِّ بر عقیدهٔ جالب نوس - تشریح اول - تشریح آخر - بیان پاره‌ای از عجایب طبیعی - کانون اول - بیان برخی از عقاید بیرون از دایرهٔ عقل دربارهٔ میلاد اکبر یعنی انقلاب شتوی - کانون آخر - ردِّ این عقیدهٔ خرافی که آبها همه در ساعتی شیرین می شوند و بیان طرز شیرین کردن آب شور - شباط و اینکه این ماه کبر است - بیان جمره‌های سدگانه - بیان ایام عجز و نقل عقاید علماء - کار عبد الله قلم در این موضوع - آزار - مباحثی در حقیقت نور و شعاع و سبب حرارت آفتاب که در این موضوع با ابن سینا گفتگوهای شده - اطلاع جغرافیای آن‌های آن عصر از کرهٔ زمین و بیان حدود آبادی زمین - نیشان - سبب زیاد و کم شدن آب رودخانه ها و قنوات و چشمه سارها - سبب فوران چشمه ها و رفتن آب به بالا - ایار - حریران - نموز - ایام با جور و شرح آن - اب - ایلول



## فصل چهاردهم - در ماههای یهود و کارهایی که باید در آن انجام یابد

گفتگومی کند : ۳۷۱ تا ۳۸۹

تشرین -- بیان عقیدهٔ برخی از یهود در سبب گوساله پرستی آنان - روزه کیپور -  
 مرحشوان -- کسلو - شرح عید حنکه - طیث - بیان روزفتنه - شفت - آزار اول  
 - آزار ثانی - روزبوری وقصهٔ هامان که وزیر خشایارشا شد تا آنکه پناه مان سوزان برسد  
 و برای خوشحالی و سرور: توطئهٔ این وزیر یهودان روز گذشته شدنش را عید گرفتند -  
 نیسن - ایر - بیان حج های بنی اسرائیل - تمز - وقایع دردناکی که برای یهود  
 در ماه اوب روی داده - ایلل - شرحی مبسوط و آموزنده در بیان این مطلب که چرا پاره  
 ای از روزها صلاحیت اول سال شدن یا عید بودن را ندارند - عقیدهٔ يك طایفه یهود که  
 هیچ عیدی در شریعت موسی نیست جز روز شنبه . .

## فصل پانزدهم - در اعمالی است که نصاری ملکانی در ماههای سرپانی بگار

می بندند : ۳۹۰ تا ۴۱۱

تشرین اول - بیان درجات مذهبی مسیحیان - حکایاتی راجع به اصحاب کهف و  
 اینکه چرا در قرآن به سیصد سال توقف آنان در غار نه سال اضافه شده - تشرین آخر -  
 کانون اول - تکذیب مسیحی شدن پسر عموی هارون الرشید و بدار آویختن او با مرخلیفه  
 - شرح عید قلنداس - کانون آخر - نقل طرز تعمید مسیحیان - شباط - آزار -  
 بیان طالع مسیح و وضع فلك موقع تولد او - نیسان - بیان مجامع مهم مسیحیان ( سنو  
 نس) و محل این مجامع - ایار - بحثی در ظهور صلیب در آسمان برای قسطنطین -  
 بحثی در عقیدهٔ خرافی مسیحیان راجع به چوب فاوانیا ( عود الصلیب) و اشاره به  
 خرافات مذاهب - خزیران - تموز - آب - ظهور موسی والیاس بر عیسی از طور تابور

## فصل شانزدهم - این فصل در روزهٔ ترسایان و اعیاد متصل به روزهٔ ایشان،

که مورد قبول ایشان است و دیگر روزها که با ایام روزه بتسوازی

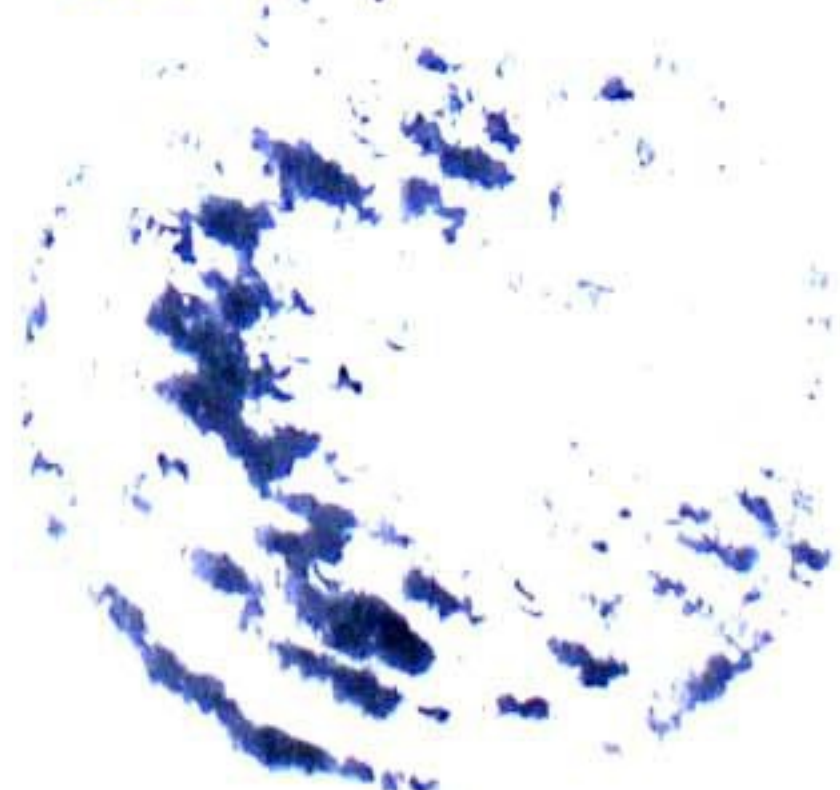
حرکت می کند بحث می نماید : ۴۱۲ تا ۴۲۱

هجرت در سال نهصد و سی و سه اسکندری بوده - فرق فصیح یهود با فصیح نصاری و جایگاه  
 فصیح نصاری - جدول خرائیقون - نخستین یکشنبهٔ پس از فطر . .

## فصل هفدهم - در عیدهای نصاری نسطوری و درزگرا آنها و روزهٔ ایشان

گفتگومی کند : ۴۲۲ تا ۴۳۳

اعیاد مورد موافقت و مخالفت مسیحیان نسطوری با مسیحیان ملکانی - عید سبار چیست ؟  
 اعیاد مسیحیان نسطوری که همزمان با اعیاد ملکانیان است - اعیاد نصاری نسطوری



که مخالف با اعیاد ملکائیان است اعیاد مشترک این دو دسته مسیحی - اعیاد موصوله بروزه - زامپید کردن عید - نیم و ایام هفته از سالهای اسکندری - جد ولی که برای اعیاد در جیجل شمس حساب کرده ایم . . .

فصل هیجدهم - در اعیاد مجوس اقدمین و روزه‌های صابیان و عیدهای ایشان گفتگومی کند : ۴۳۴ تا ۴۴۲

اقتباس اعیاد صابئین از زیچ محمد بن عبدالعزیز هاشمی که معروف به زیچ کامل است - هلال تشرین اول - هلال تشرین آخر - هلال کانون اول - هلال کانون آخر - هلال شباط - هلال آزار - هلال نیسان - هلال ایار - هلال حزیران - هلال تموز - هلال آب - هلال ایلول - صابطه برای دانستن ماههای صابیان - جدول دور معدل . . .

فصل نوزدهم - در روزهای معروفی که اعراب جاهلی بکار می‌بستند گفتگومی کند : ۴۴۳ تا ۴۴۹

شعبان - رمضان - شوال - ذوالقعدة و ذوالحجه - مبدأ شهر عرب جاهلیت از پاییز است - جدول فصول با اختلاف آراء در آن - بازارهای معروف عرب جاهلیت .

فصل بیستم - در روزهایی که مسلمانان بکار می‌بندند بحث می‌کند : ۵۰ تا ۴۶۱

با آنکه ماههای حج دو ماه بیش نیست، چرا قرآن شهر را جمع بسته و شهر گفته است؟ - روز عاشورا پیش از واقعه کربلا روزی خجسته بود و واقعه طف این روز را برای مسلمانان واقعه‌ای نامبارک گردانید - تحقیق در کلمه عاشورا و اینکه واژه مزبور عبری است - هجرت پیغمبر اسلام در دو شنبه اول ربیع الاول بوده - ربیع الاول - ربیع الاخر - جمادی الاول - جمادی الاخر - رجب - شعبان - رمضان - شوال - ذوالقعدة - ذوالحجه - اشاره ای به غدیر خم . . .

فصل بیست و یکم - در منازل ماه و در طلوع و غروب آن و صور این منازل گفتگومی کند : ۴۶۲ تا ۵۰۲

در تقسیم منازل ماه میان هندیان و اعراب اختلاف است - در تخطئه عقیده تازیان و بحث در این موضوع با منجمی درری و اهانت آن منجم به بیرونی - نو که جمع آن انواع است و بسیار در شعر عرب دیده می‌شود یعنی چه؟ - اختلاف اعراب در جهات بادها و شماره آنها و بحثی طبیعی در ریاح - شرح مبسوط هر یک از منازل ماه - بطین - ثریا - دربران - هقعه - ناعه - ذراع - نثره - طرف - جبهه - زبره - صرفه - عواء - شمال اعز - غفر - زبانی - اکلیل - شوله - نعام - بلده - سعد

زایح - سعد بلع - سعد السعود - سعد اخبیه - فرغ اول - فرغ ثانی - بطن  
 حوت - بیان حداقلی در احوال سازل قمر و طلوع آن کواکب و احوال آنان که در سال  
 هزار و سیصد اسکندری ترتیب داده شده - طریقه تسطیح و بحث از تسطیح مخروطی  
 که اسطرلاب اینگونه تسطیح شده - تمجید از روش ابو حامد صفانی در تسطیح کرد و  
 اعجاب بیرونی از این فکر - ابداع تسطیح استوانی و اینکه پیش از او کسی چنین کاری  
 نکرده - عیب تسطیح استوانی تقریباً با تسطیح اسطرلاب مبطخ رد می شود و بحث  
 در این موضوع - راه پیدا کردن مراکز دوائر طول - بعد مجازاً چگونه می یابیم - راهی  
 دیگر در مسئله سابق الذکر - راه پیدا کردن مراکز دوائر عرض - طریقه به دست  
 آوردن بعد مجاز در دوائر عرض -

ساقطات از نسخه چاپ زاخائو : صفحه ۵۰۴ تا ۵۸۲

